سید محمد باقر حکیم

جامعهٔ انسانی
از دیدگاه
قرآن کریم

إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً

ترجمه

موسی دانش

بسم الله الرحمن الرحیم

جامعه انسانی از دیدگاه قرآن کریم

نویسنده:

محمد باقر حکیم

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

جامعه انسانی از دیدگاه قرآن کریم

مشخصات کتاب

سرشناسه : حکیم، محمدباقر، ۱۹۳۹ - ۲۰۰۳م.

عنوان قراردادی : المجتمع الانسانی فی القرآن الکریم . فارسی

عنوان و نام پدیدآور : جامعه انسانی از دیدگاه قرآن کریم/ محمدباقر حکیم؛ ترجمه موسی دانش.

مشخصات نشر : مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۸۷.

مشخصات ظاهری : ۴۹۲ ص.

شابک : ۴۹۰۰۰ ریال ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۱-۱۱۲-۶ :

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : کتابنامه: ص. [۴۸۹] - ۴۹۲؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : قرآن و اجتماع

موضوع : اسلام و مسائل اجتماعی

شناسه افزوده : دانش، موسی، ۱۳۳۷ - ، مترجم

شناسه افزوده : بنیاد پژوهش های اسلامی

رده بندی کنگره : BP۱۰۳/۴/ح۸م ۳۰۴۱ ۱۳۸۷

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۵۹

شماره کتابشناسی ملی : ۱۱۳۴۵۴۰

ص:۱

اشاره

فهرست مندرجات

ص:۶

ص:۷

پیشگفتار مترجم

اشاره

از شمار دو چشم یک تن کم

وز شمار خرد هزاران بیش

تاریخ بشر همواره صحنه نبرد حق بر باطل و ستیز رهروان خط سرخ هابیل با پیروان قابیل بوده و بدین سبب، در برابر هر ابراهیم، نمرودی و در برابر هر موسی، فرعونی قرار داشته است. در این میان، تنها پیامبران، امامان اهل بیت علیهم السلام و وارثان آنان یعنی عالمان دینی بودند که هماره از آیین الهی و ارزشهای آن دفاع می کردند و با ستمگران به

ستیز بر می خاستند و در این راه، حتی از نثار جان و مال دریغ نمی ورزیدند.

خطّ عالمان حقیقی و برجسته شیعه، خط سرخ شهادت است که همان خطّ آل محمد و علی است و تاریخ پرافتخار تشیع گواه بر این ادّعاست. چرا که عالمان سترگی را می بینیم که با آرامش، افتخار، و ایمان استوار در پهنه دفاع از مکتب تشیع و ارزشهای

دینی و انسانیت، گام نهادند و قلم و جان را یکسره بر سر آن سودا کردند. از جمله این

عالمان بزرگ، می توان از شهید اوّل، شهید ثانی، شهید ثالث و در سالهای اخیر از شهید

مرتضی مطهری و شهید بهشتی در ایران و شهید سید محمد باقر صدر و شهید سید محمد باقر حکیم در عراق نام برد و در یک سخن: اینان اندیشمندان و نویسندگان نام آوری بودند که با قلم و اهدای خون خود به یاری دین خدا برخاستند و در این جا وقتی که مُرکَّبِ صاحب قلم با خون او درهم می آمیزد، آن چنان موجی در جامعه ایجاد

می کند که مردم را از خواب غفلت بیدار می کند و طومار زندگی ستمگران را درهم می پیچد.

ص:۹

شهید سید محمد باقر حکیم

شهید سید محمد باقر حکیم:

آیه اللّه سـید محمّد باقر حکیم فرزند مرحوم آیه اللّه العظمی سید محسن طباطبایی حکیم، مرجع عالیقدر شیعه است. او در ۲۵ جمادی الاولی، سال ۱۳۵۸ه . ق دیـده به جهان گشود و در سایه حمایت پدربزرگوار و برادران فاضل خود پرورش یافت و در بیت علم وتقوا نشو و نما کرد.(۱) خلاصه سـخن این که وی عضو برجسته «آل حکیم» است و آل حکیم با شایستگیها، مبارزه ها و فداکاریهایی که از خود نشان داده و شهیدانی که در

راه خدا تقدیم کرده، به نام آل علم و فضیلت، خاندان ستیزه گر با ستمگران و قبیله عشق

و شـهادت معروف شده است. وی در سنّ دوازده سالگی وارد حوزه علمیه نجف اشرف شد و پس از اتمام دوره سطوح عالیه، به مرحله درس خارج گام نهاد و در نزد پدر بزرگوارش و نیز آیه العظمی خویی و آیه اللّه العظمی شهید صدر تلمذ کرد.

آن گاه به تـدریس در حوزه علمیه پرداخت و پس از مـدّتی از وی دعوت شـد که در دانشـکده اصول دین در بغـداد تدریس کنـد. وی این دعوت را پـذیرفت و یازده سال تا هنگامی که این دانشـکده به دست دژخیمان بعثی برچیـده شد، به تدریس در رشته های علوم قرآنی و فقه مقارن پرداخت.

آیه اللّه شـهید سید محمد باقر حکیم، افزون بر این که فقیه و استاد دانشگاه بود، سیاستمداری برجسته و مجاهدی نستوه شمرده می شـد و از همین رو فعالیتهای چشـمگیر اجتماعی و سیاسـی داشت. پس از رحلت پـدر بزرگوارش، به منظور ادامه فعالیتهای سیاسـی و با هـدف گسترش روح اسـلام خواهی و فداکاری در میان مردم و ستیز با دسـتگاه سـتمگر و فاسد حاکم در بغداد به اسـتاد خود، آیه اللّه العظمی شـهید سـید محمـد باقر صـدر پیوست. وی بارها در عراق دسـتگیر، زندانی و شـکنجه شد. پس از شهادت شهید صدر، برخی از مراجع تقلید و علما به وی پیشنهاد کردند که به منظور

حفـظ جـان خویش عراق را ترک کنـد. از این رو پس از گـذشت دو ماه از شـهادت شـهید صـدر، عراق را ترک کرد و عازم سوریه شد و پس از سه ماه اقامت در سوریه، به کشور جمهوری اسلامی ایران آمد.

ص:۱۰

۱- ر.ک: سید منذر حکیم، قبسات من حیاه و سیره شهید المحراب آیه اللّه المجاهد السید محمد باقر الحکیم، ص ۱۵.

آیه اللّه حکیم در ایران رسما علیه رژیم خودکامه و فاسد حاکم عراق، اعلان جهاد کرد و به نبرد سیاسی و نظامی ضد این رژیم پرداخت. او پس از تشکیل مجلس اعلای عراق به عنوان سخنگوی این مجلس برگزیده شد پس از مدتی ریاست آن را برعهده گرفت و همچنین، برای نخستین بار گروه نظامی «سپاه بدر» را سامان داد که هزاران تن از

مجاهدان عراقی را در خود جای می داد و این سپاه ضربات سختی بر پیکر پوسیده رژیم بعثی وارد کرد.

آیه اللّه مجاهد سید محمد باقر حکیم پس از فروپاشی رژیم بعثی و اشغال عراق از سوی آمریکا و انگلیس، در میان استقبال گرم مردم عراق به کشورش بازگشت و در آن روزهای سخت و نبود امنیت، امامت نماز جمعه شهر مقدس نجف اشرف را بر عهده گرفت. او در یکی از جمعه ها پس از آن که خطبه های نماز جمعه را گزارْد و نماز را با

دهان روزه به جای آورد از حرم علوی بیرون می آمد که ناگهان صدای انفجار وحشتناکی در فضا پیچید ونجف را تکان داد و آیه اللّه سید محمد باقر حکیم به شهادت رسید. منبع

انفجار، هفتصد کیلوگرم مواد منفجره ای بود که به منظور کشتن آیه اللّه حکیم در دو ماشین جاسازی شده بود.

کتابی که فرا روی شماست از مهمترین عوامل جاودانگی آن شخصیت بزرگ، اندیشه ها و آثار علمی اوست. علامه شهید سید محمد باقر حکیم که جانش را در راه خدا داد، اگر چه با شهادت خویش چونان دیگر شهیدان مانایی و جاودانگی یافت، لیک این نیز گفتنی است که آثار علمی بر جای مانده، از این متفکر اسلامی شخصیتی پایاتر و

ماندگارتر می سازد. او از شاگردان شهید صدر بود و در حوزه های درس او، همچون درس تفسیر ایشان شرکت می کرد و چه شاگرد شایسته ای که هم درسهای نظری قرآن را از استادش آموخت و مفسّر و استاد علوم قرآنی شد و هم درسهای عملی را از وی فرا گرفت و همانند استاد سترگ خویش شربت شهادت در کام کشید.

آیه اللّه حکیم آثار قرآنی فراوانی از خود بر جای نهاده که کتاب: «المجتمع الانسانی فی القرآن الکریم» و برگردان آن به فارسی با عنوان: «جامعه انسانی از دیدگاه قرآن کریم» که هم اینک فراروی شماست از آن جمله است. نویسنده این کتاب که روش تفسیر موضوعی را فراپیش گرفته است، یکی از مهمترین گزاره های قرآنی، یعنی «جامعه انسانی» را

پژوهیده است و درباره ابعاد گونه گون عقیدتی، اجتماعی، تاریخی و اخلاقی این جامعه همچون آغاز پیدایش انسان، آغاز تشکیل جامعه انسانی، روند تکامل آن، اندیشه ای که جامعه صالح باید از آن پیروی کند، سرانجام این جامعه و عواملی که این جامعه را به سوی کمال سوق می دهد، سخن می گوید. همچنین، مسأله امامت و رهبری، تشکیل حکومت اسلامی، ایجاد وحدت در میان امت اسلامی و دستاوردهای این حکومت، از مطالبی است که نویسنده روانشاد بدان پرداخته و با تسلطی که بر تفسیر آیات قرآنی دارد، دیدگاه قرآن درباره هر کدام از این مسائل را بیان می دارد.

این کمترین، گذشته از آن که در شمار طلاب حوزه علمیه نجف اشرف بودم و سالها افتخار اقامت در جوار پاک مولای پرهیزکاران امام علی علیه السلام را داشتم و آیه اللّه سید محمد باقر حکیم را بارها از نزدیک زیارت کرده و به ایشان ارادت داشتم، به دو دلیل برگردان این کتاب به زبان فارسی را برگزیدم:

اوّل: پس از مطالعه کتاب «المجتمع الانسانی فی القرآن الکریم» دریافتم که کتابی است علمی و در نوع خود بی نظیر که یکی از موضوعات مهم امروز، یعنی «جامعه انسانی» را به خوبی کاویده و دیدگاه قرآن درباره آن را استنباط کرده و در دسترس قرار داده است.

دوم: مرحوم شهید حکیم از معدود عالمانی است که به آنچه آموخت و نوشت، عمل کرد، چه، وی برای پایبندی به احکام قرآن کریم، پاسداری از مکتب تشیع، ستیز با ستمگران ودفاع از ستم دیدگان، جانش را نثار کرد و فرشته شهادت را در آغوش کشید.

پس چه زیبا و شایسته است که ما هم در برابر خون این شهیدان بزرگ و اندیشمند احساس مسؤولیت کنیم و آثار ارزنده آنان را زنده نگهداریم و دست به دست و سینه به سینه به یکدیگر منتقل سازیم. این کمترین نیز بر اساس احساس همین مسؤولیت، وظیفه خود دیدم که این کتاب را به فارسی برگردانم تا پیروان فارسی زبان قرآن کریم نیز همانند

تازی زبانان بتوانند از این اثر ارزشمند قرآنی سود ستانند.

جای بسی خوشوقتی است که امروز بحمداللّه، سیاست آستان قدس رضوی و اهتمام ویژه بنیاد پژوهشهای

اسلامی بر آن است که این گونه آثار قرآنی واسلامی را احیا

و منتشر کنند و در دسترس عموم مشتاقان آموزه های قرآنی قرار دهند. از این رو، پس از

آن که ترجمه کتاب یاد شده را پیشنهاد کردیم، هیئت مدیره محترم بنیاد پژوهشهای اسلامی آن را تصویب نمودند و این جانب ترجمه کتاب را برعهده گرفتم.

این جانب تردید ندارم که هیئت مدیره محترم بنیاد در پیشگاه خداوند مأجور خواهند بود وامیدوارم که حقیر هم مشمول این پاداش و رحمت الهی قرار گیرم.

در این جا شایسته است ماجرای خوابی را که دیده ام تعریف کنم.(۱)

موسی دانش - مشهد مقدس، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی

ص:۱۳

۱- پس از آن که قرارداد ترجمه کتاب «المجتمع الانسانی فی القرآن الکریم» با واحد نشر بنیاد پژوهشهای اسلامی را امضا و کار ترجمه را آغاز کردم، شبی در خواب دیدم که در شهری قرار دارم، زیبا، ساکت، آرام، بسیار کم جمعیت و دارای خیابانهای وسیع و ساختمانهای دیدنی. از کنار خیابانی عبور کردم و به خانه ای رسیدم. ناگهان نگاهم به مرحوم شهید آیه اللّه سید محمد باقر حکیم افتاد که جامه روحانیت بر تن داشت و در برابر آن خانه ایستاده بود. پیش رفتم و به آقا سلام کردم. ایشان با لهجه عراقی به من گفتند: «اِشْلَوْنَکْ» یعنی حالت چطور است؟ آن گاه افزود می دانی چرا با زبان عربی با تو سخن گفتم؟ برای این که تو با زبان ما آشنایی. گفتم: بله، آقا من سرگرم ترجمه کتاب شما هستم. شهید حکیم گفت: بی آن که تو بگویی، ما از این کار شما آگاهی داریم. ما اینترنتی در اختیار داریم که از طریق آن به کارهای شما آگاهی پیدا می کنیم. در این هنگام، جوانی که در آن جا پشت میز نشسته بود و یک دستگاه کامپیوتر روی میز او قرار داشت، به من گفت: بیا قرارداد ترجمه کتاب را نگاه کن.من نزد آن جوان رفتم وتصویر قرارداد ترجمه را که میان آیه اللّه حکیم و بنیاد پژوهشهای اسلامی بسته شده بود، بر روی صفحه کامپیوتر مشاهده کردم. در همان عالم رؤیا کسی به من گفت : خوابت را با مدیر عامل بنیاد پژوهشهای اسلامی مطرح کن. من هم جریان خواب را برای حجه الاسلام الهی خراسانی نقل کردم. ایشان به من تبریک گفتند و من نیز متقابلاً به ایشان تبریک عرض کردم. در پایان از همکاران گروه ترجمه عربی و سایر همکارانی که در به سامان رساندن این اثر علمی و سترگ قرآنی نقشی داشته اند، سپاسگزاری می کنم و اطمینان دارم که پاداش همگان در پیشگاه ایزد منّان محفوظ است.

مقدمه ناشر (متن عربی)

مقدمه ناشر (متن عربی)

ستایش از آن خداوند است و درود و سلام بر پیامبر او محمد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش.

گردهم آوردن پژوهش علمی و بیان، کاری است بی نهایت زیبا. اگر انسان هدفدار و مکتبی در رسیدن به هدف خویش توفیق یابد، به نعمتی الهی دست یافته و این، همان چیزی است که خواننده دور اندیش آن را در پژوهشی که فرا رویش قرار دارد به روشنی در می یابد، پژوهشی که نویسنده این کتاب، در راه آن تلاش و کوشش در خور انجام داده است.

ویژگی پژوهشهای قرآنی، از دیدگاه بزرگان مکتب تشیع آن است که در پرتو رهنمودهای اهل بیت علیهم السلام برای دستیابی به حقیقت قرآنی، دقّت و کوشش فراوان به عمل آید. لیک حذف دیدگاه های اسلامی از صحنه عمل موجب شده است، «تفسیر موضوعی» به صورت تفسیری آرمانی در آید که انسان با هدف و مکتبی، از طریق آن بتواند مهم ترین دیدگاههای کلیدی اسلام در دوران معاصر را عرضه کند.

اگر کسی در آیات قرآن حکیم درنگ کند، خواهد دید که موضوع این کتاب، یعنی جامعه انسانی از بیشتر موضوع های مطرح شده در قرآن فراگیرتر و پردامنه تر است. چنانچه این سخن نیز افزوده باید که نویسنده محترم قدس سرّه در بیشتر فصلهایی که درباره نظریه اسلامی آورده، دیدگاههای دو شخصیت بلند آوازه و برجسته مکتب تشیع: علاّمه شهید سید محمد باقر صدر و علاّمه سید محمد حسین طباطبایی و نیز دیدگاه

شخصیّت برجسته برادران اهل سنت، علاّمه شیخ محمد عبده، را بر رسیده است. این

پژوهش با دیـدگاههای نوین نویسـنده، وزین و پربارتر شده و خواهیم دید که خواننده گرامی، هنگام مطالعه کتاب، بیش از ما به ستایش این دیدگاههای نو خواهد پرداخت.

مرکز اسلامی معاصر بیروت، تابستان ۲۰۰۳م

ص:۱۶

پیش درآمد

اشاره

پیش درآمد

در آغـاز، خوب است انـدکی در شـیوه کلّی این پژوهش که شـیوه «تفسـیر موضوعی» است و نیـاز بـدان و نیز پیرامون موضوع پژوهش یعنی «جامعه انسانی» و اهمیّت این موضوع، تأمّل کنیم.

۱ - شیوه پژوهش

اشاره

پژوهشـهای تفسـیری قرآن کریم با یکدیگر تفاوت دارند و شیوه و محتوای آن ها با توجّه به موضوعات مورد نظر و مکتبی که مفسّـِر از آن پیروی می کنـد گونه گون است. چه، می بینیم که برخی از مفسّـِران تنهـا به موضوع لغوی و لفظی در متن قرآنی روی می آورنـد، برخی دیگر به موضـوع حقـوقی و فقهی می پردازنـد و دسـته سـوم به موضـوع عقیـدتی و کلاـمی تـوجّه می کنند...

برخی از مفسـران به شیوه حـدیث پای بنـدی نشان می دهنـد و قرآن را با حدیث تفسـیر می کنند. در حالی که دیگر مفسـران شیوه جمع میان معقول و منقول، یا شیوه اندیشه و تحلیل، یا شیوه تفسیر قرآن به قرآن و... را بر می گزینند.

به رغم این اختلاف در شـیوه های تفسـیر و فزونی مکاتب تفسـیری و تمایز هدفها در تفسـیر قرآن کریم، دو شیوه اصلی وجود دارد که عبارتند از: شیوه تفسیر ترتیبی و شیوه تفسیر موضوعی.

ص:۱۷

الف – تفسیر ترتیبی

اشاره

تفسیر ترتیبی، شیوه ای است که از آغاز پیدایش تفسیر و حتی در عصر حاضر، مفسران بدان عادت کرده اند و قرآن را به صورت بخش بخش و همان گونه که در مصحف شریف تدوین شده است تفسیر می کنند و لذا مفسّر از سوره حمد آغاز می کند و به سوره ناس پایان می دهد.

مفسّر در چهارچوب این تفسیر، از ظهور کلام در معنای مورد نظر و نیز قراین برگرفته از خود قرآن کریم، یاری می جوید و این کار را از طریق رجوع به دیگر آیات یا آیه ای انجام می دهد که با مقطع مورد بحث در بیان اصطلاح یا مفهوم و یا اندیشه مشترک است. یا این که مفسر از قراین حالیّه ای کمک می گیرد که معمولاً از طریق مراجعه به شرایط

نزول قرآن به دست می آید از قبیل اسباب نزول و امثال آن همچون امور مسلّم تاریخی یا

امور مسلمی که از خود قرآن کریم استنباط می شود.

همان گونه که مفسّر از برخی امور مسلّم عقیدتی یا دینی که قرآن به آن ها اشاره می کند و با آیه مورد تفسیر ارتباط دارد، یا از عواملی که عقل سلیم بدان پی می برد، یاری می جوید.

روایاتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام نقل شده، به طور کلی منبع دیگری است برای قراین ناپیوسته [= منفصله] در فرایند تفسیر. هر چند که نقش اساسی روایات – بر حسب آنچه در بحث علوم قرآن بیان کردیم – توضیح دادن، شرح کردن و به کار بستن است.(۱)

عامل پذیرش شیوه ترتیبی

عوامل فراوانی برای انتخاب و پذیرش تفسیر ترتیبی از سوی مفسران بیان می شود.(۲)

شاید مهمترین عامل، نگاه تقدّس آمیزی باشد که مفسّران به مسأله ترتیب قرآن کریم و مصحف شریف دارند. چرا که قرآن کریم از صدر اسلام تا روزگار کنونی با همین ترتیب بوده است که از سوره حمد آغاز می شود و به سوره ناس پایان می یابد. از این رو، مفسران این ترتیب را رعایت کرده و در تفسیرشان بر طبق آن حرکت کرده اند.

۱– علوم القرآن، ص ۳۴۳.

۲– المدرسه القرآنیه، ص ۲۰.

به همین سبب، سنّت نبوی با قرآن کریم تفاوت پیدا می کند، زیرا سنّت با این شیوه مقدس تدوین نشده، بلکه بر اساس موضوعات فقهی و عقیدتی تدوین شده است. از این رو، شیوه کلی در دوره دوم تدوین سنّت، شیوه موضوعی بوده است.

ب – تفسیر موضوعی

اشاره

در دامان شیوه ترتیبی در تفسیر، شیوه دیگری به نام «شیوه موضوعی» زاده شد. چه، از روزهای آغازین پیدایش دانش تفسیر، این شیوه در دامان شیوه ترتیبی پیدا شد؛ هر چند که در آن زمان شیوه ای فراگیر برای تفسیر کل قرآن کریم وجود نداشت و تنها مفسران، در اثنای تفسیر ترتیبی خود، گهگاه در یکی از موضوعات قرآنی همچون «الوهیت»، «تقوا» و یا «شفاعت» درنگ می کردند و پیرامون آن موضوع تحقیق مستقلّی انجام می دادند و می کوشیدند از طریق کنکاش و تفسیرِ تمامی آیاتی که در جاهای مختلف به این موضوع اشاره کرده اند، دیدگاه قرآن درباره آن را به دست آورند.

این شیوه در عصر حاضر، به دلیل نیازی که بدان وجود دارد، به اندازه ای توسعه یافته که به صورت شیوه ای مستقل در تفسیر پژوهی و تفسیرنگاری در آمده و تمامی قرآن را در برگرفته است.

قرآن کریم تمامی موضوعات دینی را مورد بررسی قرار داده و حتی در برخی از روایات آمده که قرآن به هر چیزی در جهان هستی پرداخته است.(۱) این موضوع از این

سخن خداوند نیز به دست می آید:

«وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْ ءٍ»(۲)؛ «و این کتاب را که روشنگر هر چیزی است بر تو نازل کردیم.»

وقتی این موضوع را بدانیم، می توانیم حجم بزرگی از موضوعات را تصور کنیم که

۱- در روایت صحیح از ابوعبداللّه امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: «خداوند تبارک و تعالی در قرآن بیان هر چیزی را فرو فرستاده است و – به خدا سوگند – هیچ چیزی را که انسان ها بدان نیاز داشته باشند رها نکرده است. حتی کسی نمی تواند بگوید: ای کاش، این چیز در قرآن نازل می شد، زیرا خدا آن را در قرآن نازل کرده است». در حدیث معتبر دیگری از امام صادق علیه السلام راوی می گوید: از آن حضرت شنیدم که می گفت: «هیچ چیزی نیست، مگر این که درباره آن آیه قرآن یا روایتی آمده است.» الکافی، ج۱، ص۵۹، ح۱ و ۴

۲- نحل/۸۹.

می شود از طریق شیوه تفسیر موضوعی بدان پرداخت.

مقصود از موضوعیت در شیوه تفسیر موضوعی چیست؟

ممکن است در ذهن خطور کند، مقصود از «موضوعیّت» در شیوه تفسیر موضوعی آن است که پژوهش در این روش، بر حقایق علمی بیرونی تکیه داشته باشد، در برابر پژوهشی که بر حدس و گمان یا ذوق و استحسان استوار است به گونه ای که پژوهش جانبدارانه باشد و انسان در این پژوهش، اندیشه های از پیش تعیین شده ای را بپذیرد و

آن را بر قرآن کریم تحمیل کند.

لیک حقیقت آن است که این ویژگی نمی تواند امتیازی را برای شیوه موضوعی در برابر شیوه ترتیبی شکل دهد بلکه این ویژگی، یک خصوصیت ضروری و مطلوب در هر دو شیوه به شمار می رود. چه، تفسیر قرآن باید بر دیگر آیات قرآنی که به فهم قرآن کمک

می کند تکیه داشته باشد و همچنین بر ابزاری علمی استوار باشد که قرآن و اسلام در اثبات معانی و مفاهیم مورد نظر از الفاظ، بر این ابزار تکیه می کنند.(۱)

تکیه کردن بر اوهام و گمانها و جانبداری در تفسیر و نیز پذیرش اندیشه های از پیش تعیین شده، «تفسیر به رأی» است که در سنت نبوی به شدّت از آن نهی شده است و حتی در برخی از روایات از این تفسیر به ورود در آتش و دروغ بستن به خدا یاد شده است:

«کسی که درباره قرآن بدون برخورداری از دانش سخن بگوید، باید نشیمنگاه او پر از آتش شود.»(۲)

«کسی که درباره آیات خدا به جدال برخیزد، کافر شده است و کسی که قرآن را با رأی خویش تفسیر کند، بر خدا دروغ بسته است...»(۳)

۱- این بحث در بحثهای دلیل شرعی یا عقلی در اصول فقه انجام می شود. ر.ک: دروس فی علم الاصول، الحلقه الاولی، صص ۱۷۷، ۲۹۹ و ۲۳۱.

۲- التوحید، ص ۹۱؛ وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۸۹؛ ابواب صفات القاضی، ب ۱۳، ح ۳۵.

۳- کمال الدّین و تمام النعمه، ۲۵۶/۱؛ وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۹۰، ابواب صفات القاضی، ب ۱۳، ح۳۷.

درست آن است که «موضوعیت» در شیوه تفسیر موضوعی به یکی از دو معنا باشد:

۱ - پی بردن به موضوعات مهم و مختلف بیرونی که انسان در این عصر با آن سر و کار دارد و بررسی این موضوعات در پرتو قرآن کریم، تا دیدگاه قرآن درباره آن مشخص شود.

به عنوان نمونه، موضوع «انتخاب فرمانروا» از سوی جامعه را بر می گیریم و از نگاه قرآن کریم آن را مورد بررسی و مطالعه قرار می دهیم تا ببینیم، آیا از نظرگاه قرآن این

انتخاب درست است یا باطل؟ یا این که اصل اندیشه این انتخاب درست است، لیک نیاز به اصلاح دارد؟ و نسبت به هر پدیده و موضوعی که در زندگی با آن رو به رو می شویم، ماجرا از همین قبیل است.

شاید این معنا برای «موضوعیت، مراد برخی روایاتی باشد که از اهل بیت علیهم السلام به ما رسیده است، زیرا در این روایات آمده است: قرآن را در هر عصر و زمانی تأویلی است که جز راسخان در علم از آن آگاهی ندارند.

صفّار در «بصائر الدّرجات به طریق معتبر از امام باقر علیه السلام روایت کرده است: من از ابوجعفر علیه السلام درباره این روایت پرسیدم: «در قرآن آیه ای نیست، مگر این که برای آن ظهری است و بطنی». آن حضرت فرمود: «مقصود از ظهر و بطن، تأویل آن است. برخی از تأویلها در گذشته انجام شده و برخی هنوز رخ نداده است. تأویل همچون خورشید و ماه همواره در حرکت است. هر زمان که تأویل چیزی [= آیه ای] فرا رسد، همان گونه که این تأویل برای گذشتگان بوده برای آیندگان نیز خواهد بود. خداوند فرموده است:

«وَمَا يَعْلَمُ تَاْوِيلَهُ اِلاَّ اللّه ُوَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ»(۱)؛ «تأویلش را جز خدا و راسخان در علم کسی نمی داند» ما آن را می دانیم».(۲)

بنابراین، بطن قرآن، تأویل آن است و تأویل قرآن یعنی به کار زدن این کتاب در رویدادها و موضوعاتی که در عصر نزول قرآن نبوده است. از این رو، قرآن از لحاظ کاربرد در زندگی اجتماعی همچون خورشید و ماه است که در زندگی جهان هستی به کار

ص:۲۱

۱- آل عمران/۷.

۲- بصائر الدّرجات، ص ۱۹۶، ح ۷؛ وسائل الشیعه، ج ۲۷، ح ۱۹۶، ابواب صفات القاضی، ب۱۳، ح۴۹.

گرفته می شود. بر این اساس، هر زمان که پدیده اجتماعی نوینی یافت شود، می توان قرآن را درباره آن به کار برد و تأویل کرد. چه، قرآن همان گونه که در مورد پیشینیان به کار گرفته می شد، هم اکنون در مورد مردمان امروز نیز به کار گرفته می شود.

این روایت آنچه را که صفّار به طریق معتبر از اسحاق بن عمّار از امام صادق علیه السلام نقل کرده نیز تایید می کند: «قرآن را تاویلی است که برخی از آن سپری شده و برخی هنوز نیامده است. پس هرگاه تأویل در زمان یکی از امامان صورت گیرد، امام آن زمان از این تأویل آگاهی یافته است».(۱)

این روش تفسیری، یعنی تطبیق آیات بر مصداقها و نمادهای مهمّ بیرونی، یکی از ویژگیهای تفسیر نقلی از امامان اهل بیت علیهم السلام را تشکیل می دهد.(۲)

۲ - برگزیدن موضوعات قرآنی و رده بندی آن ها هنگام پژوهش و تحقیق، سپس آوردن تمامی آیاتی که به آن موضوع پرداخته است، تا دیدگاه قرآنی درباره آن به دست آید.

این کار، در حقیقت روند به دست آوردن یک تصویر از طریق پیوند دادن برخی اجزای آن به برخی دیگر است تا دیدگاه کامل قرآنی درباره ابعاد موضوع مورد پژوهش آشکار گردد. بنابراین، تفسیر موضوعی در این جا، تنها به معنای گرد آوری آیات قرآنی

پیرامون موضوعی واحد و تفسیر آن نیست بلکه به معنای به دست آوردن نظریه قرآنی پیرامون این موضوع از طریق این گردآوری و تفسیر است.

با این بیان، معنای دوم تفسیر موضوعی کامل کننده معنای نخست آن است.

نیاز عصر حاضر به تفسیر موضوعی

روشها و آیینهای اجتماعی اسلام در صدر اسلام از طریق کاربردی شناخته شد، زیرا شیوه رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله این چنین نبود که در آغاز بُعد اجتماعی اسلام را همچون دیدگاههای کلّی مطرح کند و سپس مقررات و قوانین را بسان طبقه فوقانی این دیدگاهها بیاورد تا تمامی ابعاد زندگی را در بر گیرد، بلکه پیامبر صلی الله علیه و آله این بعد اجتماعی را از طریق به

۱- بصائر الدرجات، ص ۱۹۵، ح ۵؛ وسائل الشیعه، ج۲۷، ص۱۹۶، ابواب صفات القاضی، ب۱۳، ح۴۷.

۲- رک، علوم القرآن، ص ۳۰۷.

کار بستن قوانین اسلام در عمل بر حسب نیازها و مقتضیات زندگی جدید مطرح کرد. چرا که آن حضرت قوانین و مقررات لازم را بیان می کرد و احکام گونه گون درباره مسائل

ریز جامعه را مشخص می نمود. از این رو، انسان مسلمان نیاز نداشت که به دیدگاهی خاص باور پیدا کند، زیرا با اسلام و روح و آثار آن، در عمل زندگی می کرد.

لیک وقتی که اسلام در جامعه اسلامی از صحنه عمل کنار رفت و با دیدگاههای مذهبی، اجتماعی و عقیدتی گوناگون رو به رو گردید، نیاز مبرم به پژوهش موضوعی قرآنی در زمینه های مختلف پیدا شد، زیرا اسلام نیاز پیدا کرد تا بسان نظریه ای مذهبی

که پیامبر صلی الله علیه و آله از طریق وحی الهی آن را آورده است عرضه شود، تا صلاحیت این نظریه در موارد زیر روشن گردد:

اوّلاً: اندیشه اسلامی برای حلّ مشکلات زندگی معاصر و درک و فراگرفتن این زندگی توسط انسان مسلمان، چه مقدار شایستگی دارد؟

ثانیا: صلاحیت اسلام در رویارویی دیدگاههای مذهبی با یکدیگر و مقایسه آن ها با دیدگاه قرآنی و شناخت نقطه های اختلاف و اشتراک میان آن ها و شناخت دلیل برتری دیدگاه قرآنی بر این دیدگاهها.

ثالثا: شایستگی اسلام در کم کردن و محدود ساختن جنگ آرای مذهبی یا اختلافات فقهی که یکی از عوامل این اختلاف، غرق شدن در تفاصیل و تمرکز کردن بر جزئیات

مسائل فقهی است.

بر اساس این نیاز به تفسیر موضوعی، در این پژوهش، شیوه تفسیر موضوعی را برگزیدیم و یکی از موضوعات مهم و کلیدی را که قرآن بدان پرداخته است انتخاب کردیم و کوشیدیم از طریق آیاتی که ابعاد متعدّد موضوع مورد نظر را بر رسیده و نیز از

راه قراینی که با آن ارتباط دارد، دیدگاه قرآن در خصوص این موضوع را به دست آوریم.

۲ – موضوع پژوهش و اهمیّت آن

اشاره

پیشتر اشاره کردیم که قرآن کریم شمار بسیاری از موضوعات اعتقادی، اخلاقی، اجتماعی، تاریخی و دیگر امور و زمینه های مختلف را مورد کاوش قرار داده است. شاید موضوع «جامعه انسانی» که ما آن را عنوان این پژوهش خود قرار دادیم از مهمترین

موضوعاتی باشد که قرآن کریم به دلایل زیر به سراغ آن رفته است:

۱ - این موضوع ابعاد گوناگون عقیدتی، اجتماعی، تاریخی و اخلاقی دارد نظیر آغاز وجود انسان، آغاز تشکیل جامعه انسانی، عناصر بنیادینی که این جامعه را تشکیل می دهد، سنتهای حاکم بر حرکت جامعه و تاریخ، مراحل همگانی که جامعه انسانی آن ها را پشت سر نهاده، سیر تکامل در این جامعه، اندیشه همگانی که جامعه صالح انسانی آن را باور کند، فرجامی که باید بدان برسد و عوامل روحی واجتماعی که این جامعه را به سوی کمال و تحقق بخشیدن اهدافی که خداوند پیش روی او قرار داده است سوق دهد.

۲ - قرآن کریم در یک دایره وسیع این موضوع را مورد بررسی و جُستار قرار داده است، زیرا که هدف قرآن کریم هدایت، سعادت، تکامل و بیرون آوردن انسان از تاریکیها به روشنایی است و ساختن جامعه صالح انسانی از کلیدی ترین عوامل این هدایت و تکامل به شمار می رود و به همین سبب، انسان در قرآن کریم، موضوع و هدف اصلی است.

۳ - پژوهش در موضوع «جامعه انسانی» از مهمترین پژوهشهایی به شمار می رود که انسان در این عصر بدان توجّه ویژه دارد. پس این، موضوع، مادام که انسان بر روی این

زمین زندگی کند، یک موضوع زنده است و از این بابت، میان جهان اسلامی ما و دیگر نقاط زمین هیچ تفاوتی وجود ندارد. بنابراین، پس از انتشار چندین دیدگاه در جهان کنونی که با توجه به اندیشه های گوناگون این موضوع را مورد کاوش قرار داده، باید پژوهشهای اسلامی نیز از دیدگاه قرآن کریم پیرامون آن صورت پذیرد تا دیدگاه قرآنی و اندیشه اسلامی درباره موضوع یاد شده، شناخته شود و این اندیشه مثابه یک اندیشه کامل، در برابر دیگر اندیشه ها و دیدگاههای مادّی، به جامعه انسانی ارایه گردد.

انسان محور زندگی

آنچه اهمیّت موضوع جامعه انسانی را می رساند آن است که می بینیم قرآن کریم انسان را محور اساسی زندگی، جهان هستی و جامعه می داند و برتری دیدگاه قرآنی بر دیگر دیدگاهها به همین سبب است.

ص:۲۴

محور بودن انسان را می توانیم از طریق امور و ابعاد زیر به روشنی ببینیم:

خلافت در زمین

بُعد نخست: این بعد را قرآن کریم بیان کرده است و آن این است که خداوند انسان را جانشین خود بر زمین قرار داده و بدین سبب، انسان را بر سایر آفریدگان برتری داده است. خداوند فرموده است:

«وَ اِذْ قَالَ رَبُّکَ لِلْمَلئِکَهِ اِنّی جَاعِلٌ فِی الاَْرْضِ خَلیفَهً...»(۱)؛ «و چون پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی خواهم گماشت...»

هنگامی که فرشتگان از خداوند پرسیدند: چرا انسان را به جانشینی خویش گماشته است؛ در حالی که این انسان فساد می کند و خونها می ریزد، امّا آنان چنین نمی کنند و

خدای را تسبیح می گویند و تقدیس می کنند؟

«قَالُوا اَتَجْعَلُ فیهَا مَنْ یُفْسِدُ فیهَا وَ یَسْفِکُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ وَ نُقَدِّسُ لَکَ...»(۲)؛

«گفتند: آیا در آن کسی را بر می گماری که در آن فساد کند و خونها بریزد؟ و حال آن که ما با ستایشت تو را تسبیح می گوییم و به تقدیست می پردازیم» خداوند در پاسخ آنان فرمود: او چیزی را می داند که آنان نمی دانند.

«قَالَ اِنّی اَعْلَمُ مَا لاَ تَعْلَمُونَ»(۳)؛ «فرمود: من چیزی می دانم که شما نمی دانید».

آن گاه خدای سبحان با توجیه عملی، به فرشتگان نشان داد که آدم علیه السلام برای جانشینی شایستگی دارد، نه آنان، زیرا امتیاز «دانش» را به او داد و این کار را با آموختن تمامی

نام ها به وی انجام داد. سپس این نام ها را بر فرشتگان عرضه داشت و از آنان خواست که

از نام های آن ها به او خبر دهند و چون آنان ناتوان گشتند، از آدم خواست که این نام ها را به فرشتگان خبر دهد. آن گاه خدای سبحان تأکید می کند که او از آنچه در دلهای آنان است آگاهی دارد. خداوند فرمود:

«وَ عَلَّمَ ادَمَ الاَْسْمَاءَ کُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَی الْمَلئِکَهِ فَقَالَ اَنْبِؤُنی بِاَسْمَاءِ هؤُلاَءِ اِنْ کُنْتُمْ صَادِقینَ * قَالُوا سُبْحَانَکَ لاَ عِلْمَ لَنَا اِلاَّ مَا عَلَّمْتَنَا اِنَّکَ اَنْتَ الْعَلیمُ الْحَکیمُ * قَالَ یَا ادَمُ اَنْبِئْهُمْ

۱- بقره/۳۰.

۲- بقره/۳۰.

۳- بقره/۳۰.

بِاَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا اَ نْبَاَهُمْ بِاَسْمَائِهِمْ قَالَ اَلَمْ اَقُلْ لَكُمْ اِنّی اَعْلَمُ غَیْبَ السَّمواتِ وَ الْاَرْضِ وَ اَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا کُنْتُمْ تَکْتُمُونَ»(۱)؛ «او همه نام ها را به آدم آموخت. سپس آن ها را بر فرشتگان عرضه کرد و فرمود: اگر راست می گویید، از اسامی اینها به من خبر دهید. گفتند: منزهی

تو! ما را جز آنچه به ما آموخته ای هیچ دانشی نیست. تویی دانای حکیم. فرمود: ای آدم،

ایشان را از اسامی آنان خبر ده. و چون آدم ایشان را از اسامی آنان خبر داد، فرمود: آیا به شما نگفتم که من نهفته آسمانها و زمین را می دانم و آنچه را آشکار می کنید و آنچه را

پنهان می داشتید می دانم»

در این جا ممکن است برداشت ما چنین باشد که مقصود از این جانشینی، تشریعی و در اموری همچون اداره امور زمین و دخل و تصرّف در آن، اداره خود انسان و اداره جهان

پیرامون اوست. این برداشت از برخی آیاتی به دست می آید که از داوری و مسؤولیت

انسان درباره رفتار و عملکردی که در این امور دارد، سخن می گوید. خداوند فرموده است:

«یَا دَاوُدُ اِنَّا جَعَلْنَاکَ خَلیفَهً فِی الْاَرْضِ فَاحْکُمْ بَیْنَ النَّاسِ بِالْحَقّ وَ لاَ تَتَّبِعِ الْهَوی فَیُضِلَّکَ عَنْ سَبیلِ اللّه ...»(۲)؛ «ای داوود، ما تو را در زمین خلیفه گردانیدیم. پس میان مردم به حق داوری کن و زینهار از هوس پیروی مکن که تو را از راه خدا بیرون کند»

همچنین است این سخن خداوند:

«وَ لَقَدْ اَهْلَکْنَا الْقُرُونَ مِنْ قَبْلِکُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَیِّنَاتِ وَ مَا کَانُوا لِیُؤْمِنُوا کَذلِکَ نَجْزِی الْقَوْمَ الْمُجْرِمینَ * ثُمَّ جَعَلْنَاکُمْ خَلاَئِفَ فِی الْاَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ کَیْفَ تَعْمَلُونَ»(۳)؛ «و قطعا نسلهای پیش از شما را هنگامی که ستم کردند به هلاکت رساندیم و پیامبرانشان دلایل آشکار برایشان آوردند [ولی] بر آن نبودند که ایمان بیاورند. این گونه مردم بزهکار را کیفر می دهیم. آن گاه شما را پس از آنان در زمین،

جانشین قرار دادیم تا بنگریم چگونه رفتار می کنید.»

همچنین ممکن است برداشت کنیم که مراد از این جانشینی، تکوینی است و مسؤولیت آباد کردن زمین و اداره امور آن و حرکت و رفتار در آن، بر عهده انسان

۱- بقره/۳۱ - ۳۳.

۲- ص/۲۶.

۳- یونس/۱۳ و ۱۴.

می باشد:

«هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ الْاَرْضَ ذَلُولاً فَاص مْشُوا فی مَنَاکِبِهَا وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَ اِلَیْهِ النُّشُورُ»(۱)؛ «اوست کسی که زمین را برای شما رام گردانید، پس در فراخنای آن رهسپار شوید و از روزی او بخورید و رستاخیز به سوی اوست.»

برتری و گرامیداشت انسان

بعد دوم: بعد برتری دادن انسان بر بسیاری از آفریدگان و گرامی داشتن اوست و این چیزی است که از فرمان خداوند به فرشتگان که آدم علیه السلام را سجده کنند به دست می آید،

فرمانی که بیانگر تسلیم و اعتراف به این حقیقت الهی و موقعیت ممتاز برای جانشینی خداوند در زمین است. خداوند فرمود: «وَ اِذْ قُلْنَا لِلْمَلئِکَهِ اسْجُدُوا لِادَمَ فَسَجَدُوا اِلَّا اِبْلیسَ اَبی وَ اسْتَکْبَرَ وَ کَانَ مِنَ الْکَافِرینَ»؛(۲) «و چون فرشتگان را فرمودیم: برای آدم سجده کنید، پس به جز ابلیس که سرباز زد و کبر ورزید و از کافران شد، [همه]به سجده

افتادند.»

همچنین، آنچه از سخنان خداوند درباره برتری و گرامیداشت انسان نسبت به سایر آفریدگان به ما رسیده است، نشان می دهد که او بر دیگر موجودات پیرامونش در زمین و حتی بر تمامی جهان هستی برتری دارد: «وَ لَقَدْ کَرَّمْنَا بَنی ادَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّیِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلی کَثیرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضیلاً»؛(۳) «و براستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم و آنان را در خشکی و دریا [بر مرکبها] برنشاندیم و از چیزهای پاکیزه به ایشان روزی دادیم و آن ها را بر بسیاری از آفریده های خود برتری آشکار دادیم.»

قرآن هیچگاه وصف «کَرَّمَهُ» و «کَرَّمْنا» یعنی گرامی داشتن را به جز انسان برای هیچ آفریده ای با ساختار صفت تفضیلی

۱- الملک/۱۵.

۲- بقره/۳۴.

۳- اِسراء/۷۰.

به کار نبرده است و حتّی فرشتگانی را که به طاعت و عبادت و این که آنان «بندگانی ارجمند هستند(۱)» توصیف کرده، آنان را با صفت تفضیلی توصیف نکرده است.

بر دوش گرفتن امانت

بعد سوم: سومین بعدی که خداوند انسان را بدان اختصاص داده، آن است که تنها او امانت الهی را بر دوش دارد، نه دیگر آفریدگان. خداوند فرموده است: «اِنَّا عَرَضْنَا الْاَمَانَةَ عَلَى السَّموَاتِ وَ الْاَرْضِ وَ الْجِبَالِ فَاَبَيْنَ اَنْ يَحْمِلْنَهَا وَ اَشْفَقْنَ مِنْهَا وَ حَمَلَهَا الْاِنْسَانُ اِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولاً»؛(۲) «ما امانت [الهی و بار تکلیف] را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه

کردیم، پس، از برداشتن آن سر باز زدند و از آن هراسناک شدند. [ولی] انسان آن را

برداشت. راستی او ستمگری نادان بود».

خداوند در این جا، از میان موجودات، تنها از کوهها یاد کرده است، زیرا انسان عظمت، نیرومندی، استواری و قدرتی را در آن می بیند که موجب ثبات و استواری زمین شده است. امّا با تمام این ویژگیها، نتوانست این امانت الهی را بر دوش گیرد و انسان

شایستگی داشت که این بار را بر دوش گیرد، نه آسمانها و زمین و کوهها.

به زودی در بحث آینده به معنای «امانت» و این که انسان، ستمگری نادان است و نیز آنچه در این جا مورد نظر ماست یعنی منحصر شدن این بعد به انسان، اشاره خواهیم کرد.

رام کردن موجودات برای انسان

بُعد چهارم: آن است که خداوند سایر موجودات را برای انسان رام کرده است و انسان را به گونه ای آفریده که می تواند در این موجودات تصرف کند. خداوند فرموده است:

«اَللّه ُالَّذی سَخَّرَ لَكُمُ الْبَحْرَ لِتَجْرِیَ الْفُلْكُ فيهِ بِاَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ * وَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِی السَّموَاتِ وَ مَا فِی الْاَرْضِ جَمیعًا مِنْهُ اِنَّ فی ذلِكَ لَاَيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»(۳)؛ «خدا همان کسی است که دریا را برای شما رام گردانید تا کشتیها در آن به فرمانش روان شوند و تا از فزون بخشی او طلب نمایید و باشد که سپاس دارید. و آنچه را

۱- این سخن اشاره است به آیه: وَ قالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمنُ وَلَدا سُبْحانَهُ بَلْ عِبادٌ مُكْرَمُوْنَ. انبیاء / ۲۶

۲- احزاب/۷۲.

۳- جاثیه/۱۲ - ۱۳.

در آسـمانها و آنچه در زمین است به سود شـما را کرد؛ همه از اوست. قطعـا در این، برای مردمی که می اندیشـند نشـانه هایی است».

همچنین خداوند فرموده است:

«اَللّه ُالَّذی خَلَقَ السَّموَاتِ وَ الْاَرْضَ وَ اَ نْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَاَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ

رِزْقًا لَکُمْ وَسَخَّرَ لَکُمُ الْفُلْکَ لِتَجْرِیَ فِی الْبَحْرِ بِاَمْرِهِ وَ سَخَّرَ لَکُمُ الاَ نْهَارَ * وَ سَخَّرَ لَکُمُ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ دَائِبَیْنِ وَ سَخَّرَ لَکُمُ الَّیْلَ وَ النَّهَارَ»(۱)؛ «خداست که آسـمانها و زمین را آفرید و از آسـمان آبی فرسـتاد و به وسیله آن از میوه ها برای شما روزی بیرون آورد و کشتی را برایتان رام گردانیـد تا به فرمان او دریا روان شود و رودها را به تسـخیر شـما درآورد. و خورشـید و ماه را که پیوسته روانند، برای شما رام گردانید و شب و روز را نیز مسخّر شما

ساخت.»

می توان این تسـخیر و توانایی بر آن را یکی از شاخه های جانشـینی و بعـد دیگری از آن دانست و معنایش این خواهد بود که خداوند به انسان امکانات و تواناییهایی داده است که می تواند بر زمین و جهان پیرامون خود، سلطه پیدا کند، تا بیانگر خلافت تکوینی او بر زمین باشـد، خلافـتی که توانـایی انسان بر رام کردن موجودات در زمین از آن ناشـی می شود و نیز نشان دهنـده انـدکی از کشـش قـدرت الهی است که انسـان می توانـد بـا اراده، اختیـار، عقل و عنایت پروردگارش در زمین و جهان هستی تصرّف کند.

بنابراین، انسان به خاطر عقلی که خداونـد به وی بخشـیده، می تواند از طریق در هم آمیختن جزئیات هستی، درباره آینده اشیا بیندیشد و با بهره گیری از اراده خویش، برای

تحقق یافتن این اندیشه در آینده، بکوشد.

انسان محور دگرگونیها در جهان

بُعـد پنجم: آن است که خـدای سـبحان، تحوّلات و دگرگونیهای کلیدی در این جهان را به دگرگونیهایی پیوند داده است که در انسان و انـدرون او یعنی در اندیشه او رخ می دهد و این، ویژگی و خصوصـیتی است که انسان را از سایر موجودات متمایز می سازد، به گونه ای که او محور این موجودات شده است.

۱- ابراهیم /۳۲ - ۳۳.

این بعد، نتیجه و بیانگر امتیازاتی است که پیشتر گفته شد، زیرا می بینیم که دگرگونیهای اجتماعی در زندگی انسانی با دگرگونیهای روحی و دگرگونیهای جهان با

دگرگونیهای کلّی اجتماعی رابطه دارد. خداوند فرموده است:

«اِنَّ اللّه ـَ لاَـ یُغَیِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتّی یُغَیِّرُوا مَا بِاَنْفُسِهِمْ»(۱)؛ «خداوند حال قومی را دگرگون نمی کند تا آنان حال خود را دگرگون کنند.»

همچنین خداوند فرموده است:

«وَلَوْ اَنَّ اَهْلَ الْقُری امَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَیْهِمْ بَرَکَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْاَرْضِ وَلکِنْ کَذَّبُوا فَاَخَذْنَاهُمْ بِمَا کَانُوا یَکْسِبُونَ»(۲)؛ «اگر مردم شهرها ایمان آورده و به تقوا گراییده بودند، به طور قطع برکاتی از آسمان و زمین برایشان می گشودیم، ولی تکذیب کردند، پس آنان را به کیفر کردار زشت شان رساندیم.»

این آیه دگرگونی و تحولاتی از قبیل فرود آمدن برکات و خیرات را، که در آسمان و زمین حاصل می شود، به جامعه ای مرتبط می سازد که تقوا و ایمان بر آن حاکم باشد و بر

عکس این، هر گاه جامعه انسانی را کفر، تباهی و گناه در بر گیرد، انسان در معرض مجازات الهی و نابودی قرار می گیرد، همان گونه که آیه شریفه یاد شده به این مطلب اشاره کرد و چنان که این سخن خداوند نشانگر آن است:

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا کَسَبَتْ اَیْدِی النَّاسِ لِیُذیقَهُمْ بَعْضَ الَّذی عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ»(۳)؛ «به سبب آنچه دستهای مردم فراهم آورده، فساد در خشکی و دریا نمودار شده است، تا [سزای] برخی آنچه را کرده اند به آنان بچشانند، باشد که بازگردند.»

خلاصه آنچه از ابعاد پیش گفته انسان که قرآن کریم آن ها را یاد کرده است استفاده می شود آن است که انسان محور اصلی در این جهان هستی است، یعنی محور آسمانها، زمین، آفریدگان، فرشتگان، جنّیان، حیوانات و گیاهان.

عامل بنیادینی که سبب شد انسان این امتیاز را به دست آورد و محور این زندگی قرار گیرد، چیزی است که قرآن کریم در آغاز آفرینش انسان بدان اشاره کرده است و آن این است که خداوند از روح خویش در او دمید. چه، این نفخه الهی در ذات خود، مقداری از

۱- رعد/۱۱.

۲- اعراف/۹۶.

۳- روم/۴۱.

صفات الهی را دارد. خداوند فرموده است:

«وَ إِذْ قَالَ رَبُّکَ لِلْمَلٰئِکَهِ إِنِّی خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ * فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِی فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِینَ»(۱)؛ «هنگامی که پروردگار تو به فرشتگان گفت: من بشری را از گلی خشک، از گلی سیاه و بدبو خواهم آفرید. پس وقتی آن را درست کردم و از روح خود در آن دمیدم، پیش او به سجده درافتید.» شاید دلیل فرمان خداوند به

فرشتگان که آدم را سجده کند، همین دمیدن روح الهی در او باشد.

۳ – فصلهای جُستار

در طی بررسی ابعاد متعدد انسان روشن شد که سخن گفتن درباره او بسیار مهم خواهد بود، زیرا این سخن شاه کلید فهم دیدگاه قرآنی درباره جامعه انسانی است. ما به

زودی در این سخن، به کاوش آغاز آفرینش انسان و جانشینی او در زمین خواهیم پرداخت تا این امور را بشناسیم:

اوّلاً: معنای جانشینی و دلایل آن، که برتری و محور بودن انسان را روشن خواهد کرد.

ثانیا: روند این جانشینی، یعنی از پیدایش و آفرینش انسان گرفته تا برپایی جانشینی او در زمین که با برپایی این جانشینی، تشکیل جامعه انسانی بر زمین آغاز می شود.

در نظر داشتیم که این دو موضوع، «نخستین باب» این جُستار را تشکیل دهد و این باب در دو فصل باشد.

امّا باب دوم جستار، به کاوش درباره «جامعه انسانی و رشد آن» می پردازد. چه، در این باب – به خواست خداوند – به بررسی عناصر بنیادینی می پردازیم که جامعه انسانی از

آن تشکیل می شود و نیز وحدت فطری که این جامعه بر آن استوار بوده است و پیدا شدن اختلاف در آن پس از وحدت را، مورد پژوهش قرار خواهیم داد.

در باب سوم، از وجود اختلاف در جامعه بشری و تأثیر هوسهای نفسانی بر عناصر

وحدت فطری و علاج این اختلاف از راه شریعت و رهبری و نیز از طریق اصول انسانی یا مکتبی که تحوّل جامعه انسانی بر آن استوار است، سخن خواهیم گفت.

۱- حجر/۲۸ – ۲۹.

در باب چهارم، دیدگاه قرآنی درباره حرکت تاریخ، نقش باور دینی در ارائه الگوی عالی برای انسان و تأثیر این باور دینی بر روابط اجتماعی را بر می رسیم و میان نظریه

اسلام و دیگر نظریه ها در این زمینه مقایسه خواهیم کرد.

در باب پنجم، موضوع دین و روابط اجتماعی را جستجو می کنیم و بدین سبب، رابطه دین با عناصر بنیادین جامعه انسانی را در سه فصل مورد پژوهش قرار می دهیم:

۱ – رابطه دین با طبیعت.

۲ – رابطه انسان با انسان.

۳ – رابطه متقابل میان انسان و انسان از یکسو و انسان و طبیعت از سویی دیگر.

در باب ششم که از همه بابها گسترده تر است، به کاوش این مطالب می پردازیم: پایه های پنجگانه وحدت الهی، شکل و ارکان حکومت اسلامی، نقش حکومت در جامعه انسانی، ویژگیهای حکومت اسلامی و شیوه تحقق یافتن وحدت و ابزارهای آن. آن گاه پژوهش را با فصل چهارم به پایان می رسانیم. در این فصل از دستاوردها و آثار آخرین رسالت الهی سخن گفته خواهد شد، رسالتی که، با خواست خداوند، به زودی به برپایی وحدت کامل در جامعه عدل فراگیر منجر خواهد شد، یعنی آن گاه که امام زمان علیه السلام ظهور کند. این جانب از تلاشهای شاگرد فاضلم، شیخ مهندس ابوحیدر شوکی در آماده سازی این کتاب، یعنی تلخیص سخنرانیها و بررسی متن و ابراز نکات فنّی و توضیحی که اثر مفید در سامان دادن این کتاب به این صورت داشته، سپاسگزارم. همچنین از کوششهای فرزند فاضل و عزیزم سید محمد صادق حکیم تشکر می کنم که تنظیم و تصحیح کتاب را انجام داده و برخی منابع آن را استخراج کرده و نکات سودمندی را بیان داشته است.

از خداوند برای این دو پاداش و توفیق مسألت دارم و نیز از او می خواهم که این کتاب را در پیشگاه خود و مردم، برایم سودبخش قرار دهد و در روزی که او را دیدار کنم، پس اندازی برای من باشد و خطاها و اشتباهات مرا ببخشاید و در روز واپسین از من، پدر

و مادرم و همه مؤمنان، در گذرد و عالمان در گذشته ما را، بویژه استادم شهید صدر و پدر

بزرگوارم، امام حکیم، [رحمه اللّه علیهما] که از آنان بهره ها گرفتیم، قرین رحمت گسترده خویش گرداند.

همه این تلاشـها در خانه جمهوری اسـلامی ایران انجام شـد، که از بزرگترین نعمت های الهی بر ما بود. خداوند بنیانگذار این جمهوری یعنی امام خمینی را مورد رحمت و خشـنودی خویش قرار دهد. سـپاس و سـتایش از آنِ خداوند، پروردگار جهانیان است. درود و سلام بر سرور ما محمد صلی الله علیه و آله و خاندان پاک او.

۲۹ صفر ۱۴۲۴

سید محمد باقر حکیم

ص:۳۳

باب اوّل: جانشینی انسان

اشاره

پیش درآمد

پیش درآمد

«وَ اِذْ قَالَ رَبُّکَ لِلْمَلئِکَهِ اِنّی جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلیفَهً قَالُوا اَتَجْعَلُ فیهَا مَنْ یُفْسِدُ فیهَا وَ یَسْفِکُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ وَ نُقَدِّسُ لَکَ قَالَ اِنّی اَعْلَمُ مَا لاَ تَعْلَمُونَ * وَ عَلَّمَ ادَمَ

الْاَسْمَاءَ کُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَی الْمَلئِکَهِ فَقَالَ اَنْبِئُونی بِاَسْمَاءِ هؤُلَاءِ اِنْ کُنْتُمْ صَادِقینَ * قَالُوا سُبْحَانَکَ لاَ عِلْمَ لَنَا اِلاَّ مَا عَلَّمْتَنَا اِنَّکَ اَنْتَ الْعَلیمُ الْحَکیمُ * قَالَ یَا ادَمُ اَنْبِئْهُمْ بِاَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا اَنْبَاَهُمْ بِاَسْمَائِهِمْ قَالَ اَلَمْ اَقُلْ لَکُمْ اِنّی اَعْلَمُ غَیْبَ السَّموَاتِ وَ الْاَرْضِ وَ اَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا کُنْتُمْ تَکْتُمُونَ * وَ اِذْ قُلْنَا لِلْمَلئِکَهِ اسْجُدُوا لِادَمَ فَسَجَدُوا اِلاَّ اِبْلیسَ اَبی وَ اسْتَکْبَرَ وَ کَانَ مِنَ الْکَافِرینَ * وَ قُلْنَا یَا ادَمُ اسْکُنْ اَنْتَ وَ زَوْجُکَ الْجَنَّهَ وَ کُلاَ مِنْهَا رَغَدًا حَیْثُ شِئْتُمَا وَ لاَ تَقْرَبَا هذِهِ الشَّجَرَهَ فَتَکُونَا مِنَ الظَّالِمینَ * فَاَزَلَّهُمَا الشَّیْطَانُ عَنْهَا فَاَخْرَجَهُمَا مِمَّا کَانَا فیهِ وَ قُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُکُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَ لَکُمْ فِی الْاَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتَاعٌ اِلی حینٍ * فَتَلَقّی ادَمُ مِنْ رَبِّهِ کَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَیْهِ اِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحیمُ * قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمیعًا فَاِمَّا یَاْتِیَنَّکُمْ مِنّی هُدًی فَمَنْ تَبِعَ هُدَایَ فَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لاَ هُمْ یَحْزَنُونَ * وَ الَّذینَ کَفَرُوا وَ کَذَّبُوا بِایَاتِنَا اُولئِکَ اَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فیهَا خَالِدُونَ»(۱)؛ «و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی خواهم گماشت. گفتند: آیا در آن کسی را می گماری که در آن فساد کند و خونها بریزد؟ و حال آنکه ما با ستایش تو، تسبیح می گوییم و به تقدیست می پردازیم. فرمود: من چیزی می دانم که شما نمی دانید و همه نام ها را به آدم آموخت، سپس آن ها

را به فرشتگان عرضه کرد و فرمود: اگر راست می گویید، از اسامی اینها به من خبر دهید گفتند: منزهی تو! ما را جز آنچه

۱- بقره/۳۰ – ۳۹.

به ما آموخته ای دانشی نیست. تویی دانای حکیم فرمود: ای آدم، آنان را از نام هایشان

خبر ده. و چون از نام هایشان خبر داد، فرمود: آیا به شما نگفتم که من نهفته آسمانها و زمین را می دانم و آنچه را آشکار می کنید و آنچه را پنهان می داشتید می دانم. و به فرشتگان فرمودیم: آدم را سجده کنید. پس بجز ابلیس که سر باز زد و برتری می جست و از کافران شد همه سجده کردند و گفتیم: ای آدم، خود و همسرت در بهشت جای گیرید و از هر کجای آن خواهید فراوان بخورید و به این درخت نزدیک نشوید که از ستمکاران خواهید بود. پس شیطان آن دو را از آن بلغزانید و از آنچه در آن بودند ایشان را بدر آورد

و فرمودیم: فرود آیید و شما دشمن همدیگرید و قرارگاه و جای برخورداری شما تا روز قیامت در زمین باشد. سپس آدم از پروردگارش کلماتی را دریافت کرد. پس خدا توبه او را پذیرفت، زیرا توبه پذیر و مهربان است. فرمودیم: جملگی از آن فرود آیید. پس اگر از

جانب من شما را هدایتی رسد، آنان که هدایتم را پیروی کنند برایشان بیمی نیست و غمگین نخواهند شد. و کسانی که کفر ورزیدند و نشانه های ما را تکذیب کردند، خود اهل آتشند و در آن جاویدان خواهند بود.»

این آیات دهگانه داستانی را حکایت می کند که خداوند آدم را به مثابه جانشین خود در زمین بر می گمارد و مقصود، جانشینی نوع انسان است [نه، تنها آدم] چنان که به زودی از این موضوع آگاه خواهیم شد. داستان جانشینی آدم، دو بُعد، یا دو فصل را بردارد:

فصل اول: به بیان معنای جانشینی، حکمت و دلایل و توجیه آن می پردازد و قرآن کریم در چند مورد به این بُعد از داستان آدم علیه السلام اشاره کرده است. امّا مفصّل ترین و روشن ترین این موارد، آیات چهار گانه نخست از این مقطع است، زیرا هر چند تمامی آیات جانشینی از این موضوع سخن می گوید، لیک این آیات درباره جانشینی انسان به طور عموم سخن می گوید نظیر این سخنان خداوند:

«وَهُوَ الَّذی جَعَلَکُمْ خَلاَئِفَ الأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَکُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِیَبْلُوَکُمْ فی مَا اتیکُمْ اِنَّ رَبَّکَ سَرِیعُ الْعِقَابِ وَاِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِیمٌ»(1)؛ «و اوست کسی که شما را در زمین

جانشین قرار داد و برخی از شما را بر برخی دیگر به درجاتی برتری داد تا شما را در آنچه به شما داده است بیازماید. آری، پروردگار تو زود کیفر است و او بس آمرزنده

۱- انعام/۱۶۵.

مهربان است.»

«هُوَ الَّذی جَعَلَکُم خلاَئِفَ فِی الاَرْضِ فَمَنْ کَفَرَ فَعَلَیْهِ کُفْرُهُ وَ لاَ یَزیدُ الْکَافِرینَ کُفْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ اِلاَّ مَقْتًا وَ لاَ یَزیدُ الْکَافِرینَ کُفْرُهُمْ اِلاَّ خَسَارًا»(۱)؛ «اوست کسی که شما را در این سرزمین جانشین گردانید. پس هر کس کفر ورزد کفرش به زیان اوست و کافران را کفرشان جز دشمنی نزد پروردگارشان نمی افزاید و کافران را کفرشان غیر از زیان نمی افزاید.»

«وَ لَقَدْ اَهْلَکْنَا الْقُرُونَ مِنْ قَبْلِکُم لَمَّا ظَلَمُوا وَ جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِاص لْبَیِّنَاتِ وَ مَا کَانُوا لِیُؤْمِنُوا کَذلِکَ نَجْزِی الْقَوْمَ الْمُجْرِمینَ * ثُمَّ جَعَلْنَاکُمْ خَلاَئِفَ فِی الْاَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ کَیْفَ تَعْمَلُونَ»(۲)؛ «و به یقین نسلهای پیش از شما را هنگامی که ستم کردند، به هلاکت رساندیم. و پیامبرانشان دلایل آشکار برایشان آوردند و بر آن نبودند که ایمان بیاورند.

این گونه مردم بزهکار را جزا می دهیم. آن گاه شما را پس از آنان در زمین جانشین قرار

دادیم تا بنگریم چگونه رفتار می کنید.»

«اِنَّا عَرَضْنَا الْاَمَانَهَ عَلَی السَّموَاتِ وَ الْاَرْضِ وَ الْجِبَالِ فَاَبَیْنَ اَنْ یَحْمِلْنَهَا وَ اَشْفَقْنَ مِنْهَا وَ حَمَلَهَا الْاِنْسَانُ اِنَّهُ کَانَ ظَلُومًا جَهُولاً»(۳)؛ «ما امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه کردیم. پس، از برداشتن آن سر باز زدند و از آن هراسناک شدند. و[لی] انسان آن را

برداشت. راستی او ستمگری نادان بود.»

به زودی ملاحظه خواهیم کرد که این آیات، تصویر فهم معنای این جانشینی و دلایل آن را کامل می کند، همان جانشینی که تنها به آدم علیه السلام اختصاص ندارد.

فصل دوم: روند جانشینی از آفرینش انسان تا فرود آمدن او به زمین و روند اجرایی

شدن این مقام را بررسی می کند. قرآن کریم در چند مورد درباره این بُعد سخن می گوید و از آن جمله در بخش پیشین سوره بقره، از آیه ۳۰ تا ۳۹. و از آن جمله در سوره اعراف

چنین آمده است:

«وَلَقَدْ مَکَّنَّاکُمْ فِی الْاَرْضِ وَجَعَلْنَا لَکُمْ فیهَا مَعَایِشَ قَلیلاً مَا تَشْکُرُونَ * وَلَقَدْ خَلَقْنَاکُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاکُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلئِکَهِ اسْجُدُوا لِادَمَ فَسَجَدُوا اِلاَّ اِبْلیسَ لَمْ یَکُنْ مِنَ السَّاجِدینَ * قَالَ مَا

۱- فاطر/۳۹.

۲- یونس /۱۳ – ۱۴.

۳- احزاب/۷۲.

مَنَعَکَ اَلاَّ تَسْجُدَ اِذْ اَمَرْتُکَ قَالَ اَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنی مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طينٍ * قَالَ فَاص هْبِطْ

مِنْهَا فَمَا يَکُونُ لَکَ اَنْ تَتَکَبَّرَ فيهَا فَاص خْرُجْ اِنَّکَ مِنَ الصَّاغِرينَ * قَالَ اَ نْظِرْنی اِلی يَوْمِ يُبْعَثُونَ * قَالَ اِنَّکَ مِنَ الْمُنْظَرينَ * قَالَ فَبِمَا اَغْوَيْتَنی لَاَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَکَ الْمُسْتَقيمَ * ثُمَّ لآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ اَيْديهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ اَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلاَ تَجِدُ اَکْثَرَهُمْ شَاکِرينَ* قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْءُومًا مَدْحُورًا لَمَنْ تَبِعَکَ مِنْهُمْ لَاَمْلَئَنَّ جَهَنَّمَ مِنْکُمْ اَجْمَعينَ * وَيَا ادَمُ اسْکُنْ اَ نْتَ وَزَوْجُکَ الْجَنَّةَ فَکُلاَ مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلاَ تَقْرَبَا هذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَکُونَا مِنَ الظَّالِمينَ * فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِیَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْ اتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهيکُمَا رَبُّکُمَا عَنْ هذِهِ الشَّجَرَةِ اِلاَّ اَنْ تَکُونَا مَلَکَيْنِ اَوْ تَکُونَا مِنَ الْخَالِدينَ* وَقَاسَمَهُمَا اِنّی لَکُمَا لَمِنَ النَّاصِحينَ * فَدَلّيهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْ اتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَنَاديهُمَا

رَبُّهُمَا اَلَمْ اَ نْهَکُمَا عَنْ تِلْکُمَا الشَّجَرَةِ وَاَقُلْ لَکُمَا اِنَّ الشَّيْطَانَ لَکُمَا عَدُوٌّ مُبينٌ* قَالاَ

رَبَّنَا ظَلَمْنَا اَ نْفُسَنَا وَاِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَ تَرْحَمْنَا لَنَکُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرينَ * قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُکُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَکُمْ فِی الْاَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ اِلی حينٍ * قَالَ فيهَا تَحْيَوْنَ وَفيهَا تَمُوتُونَ وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ * يَا بَنی ادَمَ قَدْ اَ نْزَلْنَا عَلَيْکُمْ لِبَاسًا يُوَاری سَوْ اتِکُمْ وَريشًا وَلِبَاسُ التَّقْوی ذلِکَ خَيْرٌ ذلِکَ مِنْ ايَاتِ اللّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّکَّرُونَ * يَا بَنی ادَمَ لاَ يَفْتِنَنَّکُمُ الشَّيْطَانُ کَمَا اَخْرَجَ اَبَوَيْکُمْ مِنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْ اتِهِمَا اِنَّهُ يَريکُمْ هُوَ وَقَبيلُهُ مِنْ حَيْثُ لاَ تَرَوْنَهُمْ اِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطينَ اَوْلِيَاءَ لِلَّذينَ لاَ يُؤْمِنُونَ»(1)؛ «و به يقين شما را در زمين قدرت عمل داديم و برای شـما در آن وسايل معيشت نهاديم. [امّا]چه کم سپاسگزاری می کنيد. و در حقيقت شما را خلق کرديم. سپس به صورت گری شما پرداختيم. آن گاه به فرشتگان گفتيم: برای آدم سجده

کنيد. پس همه سجده کردند، جز ابليس که از سجده کنندگان نبود. فرمود: چون تو را به سجده امر کردم، چه چيز تو را بازداشت از اين که سجده کنی؟ گفت: من از او بهترم. مرا

از آتش آفريدی و او را از گل. فرمود: از آن فرو شو، تو را نسزد که در آن تکبر کنی. پس بيرون شو که تو از خوار شدگانی. گفت: مرا تا روزی که [مردم] برانگيخته خواهند شد مهلت ده.* فرمود: تو از مهلت يافتگانی. گفت: پس به سبب آن که مرا به بيراهه افکندی،

من هم برای [فريفتن]آنان حتما بر سر راه راست تو خواهم نشست. آن گاه از پيش رو و از پشت سرشان و از طرف راست و از طرف چپشان بر آن ها می تازم و بيشترشان را

۱- اعراف/۱۰ - ۲۷.

شکرگزار نخواهی یافت.* فرمود: نکوهیده و رانده از آن بیرون شو که به یقین هر که از آنان از تو پیروی کند، جهنّم را از همه شما پر خواهم کرد. و ای آدم! تو با همسر خویش

در بهشت سکونت گیر و از هر چه که خواهید بخورید و به این درخت نزدیک مشوید که از ستمکاران خواهید شد.

«پس شیطان آن دو را وسوسه کرد تا آنچه را از عورتهایشان برایشان پوشیده مانده بود، برای آنان نمایان گرداند و گفت: پروردگارتان شما را از این درخت منع نکرد، جز [برای] آن که دو فرشته گردید یا از جاودانان شوید. و برای آن دو سوگند یاد کرد که: من به طور حتم از خیرخواهان شما هستم. پس آن دو را با فریب به سقوط کشانید، پس چون آن دو از آن درخت چشیدند، برهنگیهایشان بر آنان آشکار شد و به چسپانیدن برگ[های درختان] بر خود آغاز کردند و پروردگارشان بر آن دو بانگ بر زد: مگر شما را از این درخت منع نکردم و به شما نگفتم که در حقیقت شیطان برای شما دشمنی آشکار است.

«گفتند: پروردگارا، ما بر خویشتن ستم کردیم و اگر بر ما نبخشایی و به ما رحم نکنی مسلما از زیانکاران خواهیم بود. فرمود: فرود آیید که بعضی از شما دشمن بعضی دیگرید. و برای شما در زمین تا روز قیامت، قرارگاه و برخورداری است. فرمود: در آن زندگی می کنید و در آن می میرید و از آن بر انگیخته خواهید شد. ای فرزندان آدم، در حقیقت ما برای شما لباسی فرو فرستادیم که عورتهای شما را پوشیده می دارد و زینتی است و[لی] بهترین لباس، تقواست. این از نشانه های خداست. باشد که متذکّر شوند. ای فرزندان آدم، زنهار تا شیطان شما را به فتنه نیندازد؛ چنان که پدر و مادر شما را از بهشت

بیرون راند و لباس شان را از ایشان برکَند تا عورتهایشان را بر آنان نمایان کند. در حقیقت

او و قبیله اش شما را از آن جا که آن ها را نمی بینید، می بینند. ما شیاطین را دوستان کسانی قرار دادیم که ایمان نمی آورند.»

آنچه در سوره طه، آیه ۱۱۵ - ۱۲۳ و دیگر آیات آمده، نیز همین گونه است و باید به

طور کلی مورد بررسی قرار گیرد تا روند جانشینی انسان و ماجرای به خلافت گماردن او بر زمین برای ما روشن شود.

فصل اول: معنای جانشینی و دلایل آن

فصل بندی جستار

اشاره

آنچه بررسی آن در این فصل مورد نظر ماست، چهار آیه نخست (۳۰ - ۳۴) از این قسمت از سوره بقره و آیات مشابه دیگری است که پیش از این آمده اند.

پژوهش درباره این آیات و آموزه ها و مفاهیم آن ها دارای چند جنبه است:

۱ - تعیین دیدگاه کلی در مورد بررسی این آیات از این قسمت از سوره بقره و به تصویر کشیدن آنچه قرآن از آیات یاد شده در نظر دارد.

۲ - تعیین دیدگاه قرآنی و اسلامی درباره برخی از مفاهیمی که در این قسمت آمده است، به گونه ای که با آشکاره های قرآنی و ظهور لفظی این قسمت، همخوانی داشته باشد. این دو جنبه به دلیلی که بیان کردیم به همین قسمت [از سوره بقره] اختصاص دارد.

۳ - بیان تصویر کامل از مسأله جانشینی که می توان آن را از مجموع آیاتِ همانندِ قرآنی که پیشتر بدان اشاره شد، به دست آورد.

۱ - تعیین دیدگاه کلّی

درباره جنبه نخست جستار [=تعیین دیدگاه کلی] شیخ محمد عبده به پیروی از برخی

ص:۴۲

پژوهشـگران پیشـین، دو دیـدگاه را بیان می کند که در ظاهر با یکدیگر متفاوت و در نهایت - بر حسب گفته او - یک نظریه اند.

دیدگاه نخست: این همان دیدگاهی است که پیشـینیان بر آن بودند و شیخ محمد عبده، خود نیز آن را برگزیده است، زیرا می گوید: «گفتگویی که در قالب این آیات صورت گرفته، یکی از شؤون خداوند با فرشتگان است که در این قسمتهای قرآن آن را از طریق گفتگو و پرسش و پاسخ برای ما به تصویر کشیده است. این در حالی است که ما حقیقت این گفتگو را نمی دانیم، امّا می دانیم که همانند گفتگویی که ما انجام می دهیم

نیست بلکه مفاهیم و پیامهایی وجود داشته و هدف، رساندن آن مفاهیم از طریق این عبارات بوده است. رساندن آن مفاهیم، از شؤون خداونـد پیش از آفریـدن آدم است که جهـان هسـتی را برای آفرینش او آمـاده می کرد. نیز خداونـد را شـأنی است با فرشتگان که به آفرینش نوع انسان مربوط می شود و شأن دیگر خداوند، بیان کرامت این نوع و برتری اوست»(۱)

دیدگاه دوم: دیدگاهی که پژوهشگران پسین و عالمان اسلام آن را برگزیده اند، عالمانی که در بررسی قرآن، شناخت اهداف آن و تأویل این کتاب بر اساس خردگرایی تلاش کرده انـد. بر اساس این دیدگاه چنانچه عقل نسبت به چیزی یقین پیدا کند، ولی روایـتی بر خلاـف آن وارد شود، حکم عقـل یقینی دلیـل بر آن است که ظـاهر این روایت مراد نیست. این عالمـان بر این باورند که داستان جانشینی آدم با مواضع مختلفی که در آن

به چشم می خورد، تنها به صورت تمثیل و برای نزدیک کردن مسأله آفرینش انسان و ارزش و برتری او [به اذهان] آمده است و فهمیـدن حقیقت معانی و اهداف مورد نظر هیچ کدام از مواضع و مفاهیمی که در این داسـتان آمده امکان پذیر نیست، بلکه خداوند این داستان را به این سبب برای ما آورده است که معانی را به اندیشه ها و اذهان ما نزدیک

کند.(۲)

دیـدگاه نخست و دوم - هر چند در این حقیقت که خداوند و جهان غیب در جایگاهها و موقعیتهای مختلفی که [در این آیات بدان اشاره شده] از همانندی با موجودات مادی و محسوس پاک و منزه است - با یکدیگر مشترکند و نیز در اهداف و مقاصد کلی مورد نظر

ص:۴۳

۱- المنار، ج ۱، ص ۲۲۵.

۲- المنار، ج ۱، ص ۲۲۶.

از این بخش قرآنی با هم متحدند، لیکن از این جهت که آیا تعریف برخی مفاهیمی که در آن آمده امکانپذیر است یا نه، اختلاف دارند و این موضوع به زودی هنگامی که این بخش را از بعد دیگر بررسی می کنیم، روشن خواهد شد.

۲ - دیدگاه قرآن و برخی مفاهیم این بخش

اشاره

درباره جنبه دوم جستار، می بینیم که پیشینیان، هماهنگ با موضع خود در جنبه نخست، در برابر کاوش و بررسی این بخش قرآنی موضع منفی فرا پیش می گیرند و تنها به بیان فواید دینی که بر آوردن این بخش در قرآن مترتب است بسنده می کنند، بخشی که «متشابه» است و فهمیدن حقیقت معانی آن امکانپذیر نیست.

شیخ محمد عبده به برخی از این فواید(۱) اشاره کرده است و ما به بیان دو فایده بسنده می کنیم:

اول: خداوند با وجود عظمت و شکوهی که دارد به بندگانش رخصت می دهد پیرامون راز آفرینش و دیگر اسرار خلقت، که بر آنان پوشیده است، از او بپرسند.(۲)

دوم: خداوند به بندگانش مهربان و دلسوز است و با مهربانی و دلسوزی به حلّ مشکل آنان می پردازد. به عنوان نمونه، خداوند فرشتگان را، که دچار سرگشتگی شده اند، راهنمایی می کند و آن گاه که از او دلیل و حجت درخواست می کنند، به خواسته

آنان پاسخ می دهد و ایشان را به تکلیف شان که فروتنی و تسلیم شدن است ارشاد می کند:

«...اِنّی اَعْلَمُ مَا لاَ تَعْلَمُونَ * وَ عَلَّمَ ادَمَ الْاَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَی الْمَلئِكَهِ...»(۳)؛ «من چیزی می دانم که شما نمی دانید. و خداوند همه نام ها را به آدم آموخت؛ سپس آن ها را

بر فرشتگان عرضه کرد.»

امّا مفسّران جدید کوشیده اند، مفاهیمی را که در این بخش قرآنی آمده توضیح دهند،

ص:۴۴

۱- المنار، ج ۱، ص ۲۲۵.

۲- این سخن بدان معناست که انسان باید درباره آفرینش انسان و جهان بیندیشد و پژوهش کند.

۳- بقره ۳۰ - ۳۱.

تا از این طریق معنای این که خداوند آدم را به جانشینی برگمارید، روشن گردد.

مفاهیم بخش قرآنی

بر اساس شیوه مفسران جدید، می بینیم که برای سخن گفتن درباره ماجرای جانشینی، چند موضوع به چشم می خورد و خوب است که بدان اشاره کنیم و آن ها را مورد بررسی قرار دهیم و سپس درباره معنای کلی این بخش قرآنی سخن بگوییم.

۱ - خلیفه: واژه خلیفه بر حسب لغت، به کسی گفته می شود که جانشین و قائم مقام فردی شود که پیش از او بوده است و جایش را بگیرد و به معنای «نیابت» نیز به کار می رود.(۱) در این راستا هست که این پرسش مطرح می شود: چرا آدم را «خلیفه» نامیدند؟ و معنای قرآنی این واژه چیست؟

در این جا چند نظریه به چشم می خورد:

اول: آدم را بدین سبب «خلیفه» نامیدند که جانشین آفریدگان خدا در زمین است و این آفریدگان یا فرشتگانند، یا جنّیانی که در زمین فساد می کردند و خونها را می ریختند،

همان گونه که از ابن عباس نقل شده است و یا انسان های دیگری هستند که پیش از این آدم می زیستند.(۲)

دوم: آدم را به این دلیل «خلیفه» نامیدند که او و فرزندانش، برخی جانشین برخی دیگر می شوند، زیرا آنان موجوداتی هستند که زاد و ولد می کنند و برخی از آنان جانشین

برخی دیگر می شوند. این نظریه را به حسن بصری نسبت داده اند.(۳)

سوم: آدم را خلیفه نامیدند، زیرا جانشین خدای سبحان در زمین است.

۲ - خلافت: درباره تفسیر این خلافت و جانشینی خدا و ارتباط آن با معنای لغوی، دیدگاههای بسیار و گوناگون مطرح شده که مهمترین آن ها از این قرارند:

الف - انسان جانشین خداوند است در حکمیت و داوری میان مردم. چه، خداوند حق قضاوت و حلّ اختلافات را به او داده است. این تفسیر از ابن مسعود روایت شده است.(۴)

۱- مفردات راغب، ص ۱۵۶ و ۱۵۷، مادّه «خَلَفَ».

۲- طوسی، التبیان، ج ۱، ص ۱۳۱.

۳- طوسی، التبیان، ج ۱، ص ۱۳۱.

۴- طوسی، التبیان، ج ۱، ص ۱۳۱.

ب – انسـان جانشـین خـداست در آبـاد کردن زمیـن و بهره گیری از آن، یعنی در کاشـتن گیاهـان، به دست آوردن میـوه هـا، کشیدن نهرها و کارهایی از این دست.(۱)

ج – جانشین خداوند در آگاهی از نام ها. علاّمه طباطبایی همین نظریه را برگزیده است.(۲)

د – جانشـین خداونـد در زمین، در این جهت که خداونـد از روحش در انسان دمیـده و به وی نیروی نامحدود بخشـیده است، خواه در شایستگیها، خواه در شهوترانیها و خواه در دانشها. شیخ محمد عبده این نظریه را انتخاب کرده است.(۳)

شاید دیدگاه سوم از این دیدگاههای چهارگانه درست باشد، زیرا متن قرآنی در آن ظهور دارد و نیز به دلیل برخی از روایاتی که از اهل بیت علیهم السـلام در این باره به ما رسیده است.(۴) آنچه در دیـدگاههای اول و دوم آمده، از آثار و پیامدهای این جانشینی است.

همچنین، ممکن است که گفته شـیخ محمـد عبـده در دیدگاه چهارم، تنها بیان رمز و حکمت دادنِ خلافت به انسان باشد، چرا که استعدادها، نیروها و شایستگیهایی که

انسـان دارد، او را بر دیگر موجودات برتری داده است و این گفته او نظریه مسـتقلّی را در برابر دیگر نظریه هـا در مورد تفسیر معنای خلافت تشکیل نمی دهد بلکه تنها بیان رمز و

دلیل این خلافت است. با این بیان می توان میان دیدگاههای یاد شده، گرد آورد.

۳ – پی بردن فرشتگان به فساد جانشین

اشاره

قرآن می گوید: وقتی خداوند به فرشتگان خبر داد که می خواهد آدم علیه السلام را به عنوان

جانشین خود در زمین بگمارد، پاسخ آنان این بود که از خداوند پرسیدند: چرا این آفریده

را برگزیـده است، در حـالی که او در زمین فسـاد می کنـد و خونهـا می ریزد؟ پرسشـی در این جـا مطرح می شـود که چگونه فرشتگان از وجود این ویژگی در این جانشین آگاه شدند؟

۱- طوسی، التبیان، ج ۱، ص ۱۳۱.

۲- المیزان، ج ۱، ص ۱۱۶.

۳- المنار، ج ۱، ص ۲۶۰.

۴- جابر بن یزید جعفی از امام باقر علیه السـلام، او از پدرانش، از امیر المؤمنین علیه السـلام روایت کرده است: «چون خداوند تبارك و تعالی خواست، آفریده ای با دست قدرت خویش بیافریند، فرمود: «من در زمین جانشینی خواهم گماشت» که حجت من در زمین بر آفریدگانم باشد...». تفسیر قمی، ج ۱، ص۶۶؛ علل الشرائع، ج ۱، ۱۲۹/۱؛ نور الثقلین، ج ۱، ۵۱/۸۰.

در این جا چند نظریه وجود دارد:

اول: خدای سبحان فرشتگان را از این موضوع آگاه کرد، زیرا که برای آنان امکان نداشت، این سخن را بدون آگاهی و بر اساس حدس و گمان بگویند.(۱) پس باید از آن آگاه می بودند و منبع این آگاهی خداوند بود. هر چند این آگاهی دادن آشکارا در آیات بیان نشده بلکه با شیوه ای خاص بیان شده و گویی خداوند فرموده است: من در زمین جانشینی بر می گمارم که برخی از فرزندان او در زمین فساد می کنند و خونها می ریزند.

دوم: فرشتگان، این جانشین را با آدمیان یا جنّیانی مقایسه کردند که پیش از وی بوده اند و اکنون او می خواهد جانشین آن ها شود. برخی از تفاسیر و روایات به این نظریه

اشاره می کند و در این راستا از ابن عباس و ابن مسعود و قتاده نقل شده است: «فرشتگان

از روی گمان و توهم این موضوع [یعنی فساد آدم در زمین] را خبر دادند، زیرا جنّیان را پیش از آدمیان دیده بودند که در زمین فساد کردند و خونها ریختند. از این رو گمان کردند

که اگر موجود دیگری جانشین جنّیان شود، همانند آن ها خواهد بود.»(۲)

برخی از روایات دیگر نیز به این مطلب اشاره می کند نظیر آنچه عیّاشی از امام

صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: «اگر فرشتگان کسانی را که در زمین فساد می کردند و خون می ریختند نمی دیدند، به این سخن خود آگاهی پیدا نمی کردند: «آیا در آن کسی را می گماری که فساد کند و خون بریزد؟»(۳)

سوم: بر اساس دیدگاه نخست درباره معنای واژه «خلافت»، ماهیت خلافت نشانگر فساد و خونریزی است، زیرا قضاوت و داوری، وجود اختلاف و درگیری را ناگزیر می سازد و لازمه آن فساد و خونریزی در زمین است.

چهارم: ماهیت «خلیفه» خود، فساد و خونریزی را ایجاب می کند و در این جا دو نظریه مطرح است:

الف - سرشت مادّی و روحی این آفریده که خدا می خواهد او را به جانشینی گمارد و اساس اجتماعی روابط بشری که در آینده میان فرزندان این آفریدگان برقرار می شود، موجب شد که فرشتگان به فساد و خونریزی این جانشین پی ببرند. علاّمه طباطبایی

۱- طوسی، التبیان، ج ۱، ص ۱۳۲.

۲- طوسی، التبیان، ج ۱، ص ۱۳۲.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۱۳ و ۱۰۸. بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۱۱۷ و ۴۷.

می گوید:

«از آن جا که موجود زمینی، موجودی است مادّی و ترکیب یافته از قوای غضبی و شهوانی و نیز خانه زمین، خانه تزاحم و برخورد است، جهات این خانه محدود، مزاحمتهایش فراوان، عناصرش در معرض نابودی و سامانها و اصلاحاتش در انتظار تباهی و از میان رفتن است، زندگی در آن، تنها از طریق زندگی نوعی و اجتماعی فراهم می شود و ماندن در آن، تنها از طریق گرد هم آیی و همیاری به کمال می رسد. پس این گونه زندگی نمی تواند از فساد و خونریزی خالی باشد.»(۱)

ب - از آن جا که به اراده انسانی، حق انتخاب داده شده است و عقل با اطلاعات ناقصی که دارد این انتخاب را توجیه می کند، همین اراده انسان را به فساد و خونریزی می کشاند. محمد عبده می گوید:

«خداوند به فرشتگان خبر داد که می خواهد جانشینی بر زمین بگمارد. از این سخن

می فهمیم که خداوند می خواهد در فطرت این موجودی که به جانشینی اش می گمارد چیزی را به ودیعت بگذارد و آن این است که او از اراده و انتخاب نامحدود و بی چون و چرا در کارهایش برخوردار باشد و چنانچه میان اعمالی که می خواهد انجام دهد تعارض پیش آید، گزینش عمل بر حسب دانش او باشد و چنانچه این دانش فراگیر نباشد و تمامی مصالح و منافع را در بر نگیرد، ممکن است اراده [در جهتی] بر خلاف مصلحت و حکمت روی آورد و این همان فسادی است که وجودش ناگزیر است، زیرا دانش فراگیر، تنها به خدای تعالی اختصاص دارد.»(۲)

به نظر می رسد که نظریه نخست درست باشد، زیرا که خداوند ناگزیر فرشتگان را از این موضوع آگاه کرده است، هر چند این آگاهی از این طریق باشد که آنان را از حالت و سرشت این آفریده آگاه کرده باشد و این که این حالت، این پیامدها را دارد.

امّا آنچه از این سرشت آشکار شده، بیان دو موضوع است:

۱ - ویژگی مادّی و غضبی و شهوانی که علّامه طباطبایی بدان اشاره کرده و آن، وجود هوس در سرشت این جانشین است.

۲ - این انسان دارای اراده و اختیار است که با اراده خویش عمل می کند. چنان که شیخ

۱- المیزان، ج ۱، ص ۱۱۵.

۲- المنار، ج ۱، ص ۲۲۶.

محمد عبده این مطلب را یاد کرده است. می توانیم مختار بودن انسان را از این سخن فرشتگان بفهمیم:

«وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ وَ نُقَدِّسُ لَکَ»(۱)؛ «ما با ستایشت تو را تسبیح می گوییم و تقدیست می کنیم.» چرا که این تسبیح و تقدیس، امری است جدایی ناپذیر در فرشتگان که از ایشان جدا نمی شود، زیرا آنان اختیار ندارند بلکه آنچه را مأمورند انجام می دهند.

امّا انسان به سبب این که اراده دارد، از اختیار برخوردار است، امری که ایجاب می کند،

خداوند [برای فرشتگان]توضیح دهد که انسان از ویژگی دانش برخوردار است و همین ویژگی این موجود را شایسته مقام جانشینی کرده است.

قرآن کریم درباره برخورداری انسان از این دو ویژگی سخن گفته است، زیرا خداوند در توصیف ویژگی مادّی انسان فرموده است:

«زُیِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِینَ وَالْقَنَاطیرِ الْمُقَنْطَرَهِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّهِ وَالْخَیْلِ الْمُسَوَّمَهِ وَالاْ نْعَامِ وَالْحَرْثِ ذلِکَ مَتَاعُ الْحَیوهِ الدُّنْیَا وَاللّه ُعِنْدَهُ حُسْنُ الْمَابِ»(۲)؛ «دوستی خواستنیها[ی گوناگون] از زنان و پسران و اموال فراوان از زر و سیم و اسبهای نشاندار و دامها و کشتزارها برای مردم آراسته شده [لیکن] این جمله مایه تمتع زندگی دنیاست و فرجام نیکو نزد خداست.»

درباره برخورداری انسان از اختیار نیز چنین فرموده است:

«اِنَّا خَلَقْنَا الاِْنْسَانَ مِنْ نُطْفَهٍ اَمْشَاجٍ نَبْتَلیهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمیعًا بَصیرًا * اِنَّا هَدَیْنَاهُ السَّبیلَ اِمَّا شَاکِرًا وَ اِمَّا کَفُورًا»(۳)؛ «ما انسان را از نطفه آمیخته آفریدیم تا او را بیازماییم و وی را شنوا و بینا گردانیدیم. ما راه را بدو نمودیم، یا سپاسگزار خواهد بود و یا ناسپاسگزار.»

۴ – اسماء: اسماء [یا نام ها] از مفاهیمی است که مفسران پیرامون حقیقت و مقصود آن اختلاف کرده اند. دیدگاههای آنان در این باره به دو دیدگاه زیر خلاصه می شود:

اول: مراد از «اسماء» الفاظی است که خداوند آفریدگان خویش را در تمامی زبانها بدان نام نهاده است. این دیدگاه، همان نظریه مورد پذیرش در نزد مفسران است و به ابن

عباس و برخی از تابعان نسبت داده شده است.(۴)

۱– بقره/۳۰.

۲- آل عمران:۱۴.

۳- الانسان/۲ – ۳.

۴- طوسی، التبیان، ج۱، ص ۱۳۸.

طرفداران این نظریه بر این اندیشه اند که خدای سبحان تمامی زبانهای اصلی را به آدم علیه السلام آموخت و فرزندان او نیز از همین دانش برخوردار بودند و سپس این دانش شاخه شاخه شد و هر گروهی از فرزندان آدم زبان ویژه ای را برگزید.

دوم: مراد از «اسماء» نامیدگان، یا ویژگیها و یا خصوصیات آن هاست، نه الفاظ، در این صورت، ما نیاز به دلیل قرآنی یا عقلی داریم که لفظ را به این معنا برگرداند، زیرا به نظر می رسد که این معنا بر خلاف ظاهر واژه «اسماء» در کاربرد قرآنی است که نمایانگر

الفاظ می باشد، نه معانی.

دلیلی را که نشان می دهد واژه «اسماء» بر نامیدگان [یا مسمّیات] به کار می رود،

می توان در امور زیر ترسیم کرد:

الف – واژه «عَلَّمَ» نشان می دهد که خداوند به آدم «دانش» داد و چون دانش حقیقی درک خود معلومات است، باید مراد از «اسماء» نامیدگان باشد که معلومات حقیقی است [نه الفاظ]، زیرا الفاظی که نمایانگر این معلومات است بر اثر اختلاف زبانها مختلف می شود. بنابراین، الفاظ دچار دگرگونی و اختلاف می شود، در حالی که علم حقیقی به شی تغییر پیدا نمی کند و بر خلاف لفظ، معنا هیچگاه به تغییر و اختلاف دچار

نمی شود.

ب – داستان مبارزه طلبی که در آیات کریمه مطرح شده [دومین دلیل برای اثبات مدّعاست]، زیرا وقتی که از «اسماء» الفاظ و واژه ها قصد شود، از اشیایی خواهد بود که به دست آوردنش ممکن نیست، مگر از راه آموزش و تحصیل و در این صورت، به مبارزه طلبیدن فرشتگان برای خبردادن به این اسامی کار درستی نخواهد بود. چه، آموختن آن ها به آدم نمایانگر این نیست که وی دارای موهبت ویژه ای است که به وسیله آن توانسته به اسامی آگاهی پیدا کند بلکه دانستن آن ها از طریق آموزش است که اگر به فرشتگان آموزش داده می شد، آنان نیز می توانستند بدان آگاهی پیدا کنند. امّا اگر بگوییم: مقصود از «اسماء» مسُمّاها یا نامیدگان است، می توانیم به این نامیدگان از طریق

به کار بردن نیروی ادراک که یک موهبت ویژه است، پی ببریم. بنابراین، آگاهی آدم از این

اسامی نمایانگر موهبتی ویژه است که خداوند آن را به آدم داده، نه به فرشتگان.(۱)

۱– ممکن است گفته شود: فرشتگان «عقل محض» است و از این رو، توان آن را دارند که از طریق عقل خود به این دانش [یعنی دانش زبان] دست یابند. پاسخ: منظور از این که «فرشتگان عقل محض هستند» فرمانبرداری بی چون و چرای آنان از خداوند است، زیرا مراد از این عقل، عقل در برابر جهل است که به معنای مخالفت با خداوند است. وقتی گفته می شود:

فرشته عقل محض است، در برابر انسانی است که شهوت دارد و این شهوت او را به سوی جهل می راند و این غیر از موهبت توانایی بر نتیجه گیری، در هم آمیختن اشیا، نوآوری و متحول ساختن این اشیاست که تنها انسان از این توانایی برخوردار است.

طوسی می گوید: «اسامی بدون معانی هیچ سودی را در بر ندارد و دلیلی ندارد که آدم به خاطر دانستن این اسامی [بر فرشتگان] برتری داده شود.»(۱)

رازی می گوید: «عقل را به سوی دانستن زبانها راهی نیست، بلکه این دانش، تنها از راه آموزش به دست می آید. بنابراین، اگر آموزش تحقق یابد، دانستن زبان هم تحقق می یابد و گر نه، آگاهی از زبان امکان پذیر نخواهد بود. امّا دانستن حقایق اشیا برای عقل امکان پذیر است و لذا در این باره اگر مبارزه خواهی شود، درست خواهد بود.»(۲)

ج - فرشتگان از برخورد با مبارزه خواهی ناتوان ماندند [و نتوانستند از آن نام ها خبر دهند] و چنانچه این نام ها الفاظ می بود، فرشتگان با خبر دادن آدم به ایشان، به طور قطع نسبت به آن ها آگاهی پیدا می کردند و در این جهت، آنان با آدم برابر می شدند و در این

صورت، آدم هیچ گونه مزیت و برتری بر فرشتگان نداشت. پس به ناچار باید ملتزم شویم که این نام ها چیزهایی هستند که مراتب آگاهی از آن ها متفاوت است و همین امر سبب می شود که دانش آدم به آن نام ها با دانش فرشتگان به آن ها - هنگامی که آدم آن ها

را به ایشان خبر می دهد - تفاوت داشته باشد و همین تفاوت دانش موجب می شود که ما بگوییم: مراد از «اسماء» مسمّاهاست، نه الفاظ.

علّامه طباطبایی در شرح این اندیشه می گوید: «این سخن خداوند: «وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ کُلَّها ثُمَّ عَرَضَهُمْ»؛ نشان می دهد که این نام ها، یا نامیدگان آن ها موجوداتی زنده، خردمند و نهان در پس پرده غیب بوده اند و دانش به نام های این موجودات غیر دانشِ ما

به نام های اشیا بوده است، زیرا اگر از سنخ دانش ما بود، باید پس از آن که آدم خبر آن

نام ها را به فرشتگان داد، فرشتگان نیز همانند آدم از آن نام ها آگاه و در برخورداری از این دانش با او برابر می شدند.»(۳)

ص:۵۱

۱- طوسی، التبیان، ج ۱، ص ۱۳۸.

۲- التفسیر الکبیر، ج ۲، ص ۱۶۲.

۳- المیزان، ج ۱، ص ۱۱۷.

لیکن در این جا این پرسش مطرح می شود: چه رابطه معنوی [میان اسامی و مسمّاها]

وجود دارد، تا به کاربردن واژه «اسماء» را در مسمّاها به طور مجاز توجیه کند؟

در این زمینه، طرفداران نظریه ای که می گوید: مراد از نام ها همان نامیده هاست، باید تفسیر ودلیلی را برای وجود رابطه بیان نمایند که این کار برد را توجیه کند و لذا از چندین قرینه یا دلیل یاد می کنند:

۱ - فخر رازی این مناسبت و رابطه را در مصدری که اسم از آن مشتق شده می داند، زیرا که اسم یا از سمه مشتق شده یا از سمو، «اگر از سمه مشتق شده باشد، اسم به معنای نشانه، صفات، ویژگیها و خصوصیات اشیاست که نمایانگر ماهیّت آن هاست. بنابراین، درست خواهد بود که مراد از «اسماء» صفات باشد. امّا اگر اسم از سمو گرفته

شده باشد، باز هم مقصود همان صفات خواهد بود. چه، دلیل یک چیز مقدم تر و قوی تر از آن چیز است، زیرا علم به دلیل، پیش از علم به مدلول به دست می آید.»(۱)

۲ - از دیدگاه شیخ محمد عبده، این رابطه عبارت است از: «استواری پیوند میان معنا و لفظی که برای این معنا وضع شده است و سرعت انتقال از یکی از این دو به دیگری.»(۲)

۳ - عبده در این باره دیدگاه دیگری دارد که او را از وجود این رابطه بی نیاز می کند. چه، اسم گاهی بر صورت معلوم ذهنی به کار می رود، یعنی بر چیزی که فرد عالم نسبت به آن آگاهی دارد. بنابراین، اسم خدا،از باب نمونه، چیزی است که ما در ذهن بدان آگاهی داریم نه به خود لفظ، به گونه ای که گفته می شود: ما به وجود آن ایمان داریم و

صفاتش را به آن اسناد می دهیم. براین اساس، منظور از اسماء [که در آیه آمده] چیزی است که اشیا در صورتهای ذهنی بدان شناخته می شود، یعنی علم به اشیا آن گونه که درخارج هستند [= به بیانی دیگر: علم به اسماء، یعنی علم به حقایق و اعیان وجود آن ها]اسم با این معنا همان چیزی است که فلاسفه اختلاف کرده اند: آیا این اسم عین مسمّاست یا غیرآن؟ امری که موجب می شود بگوییم: اسم به جز لفظ معنای دیگری هم دارد، زیرا تردیدی نیست که لفظ غیر از معناست.

نیز با این معناست که به اسم تبرک جسته می شود و مورد تقدیس قرار می گیرد:

۱- التفسیرالکبیر، ج۲، ص۱۶۲.

۲- المنار، ج۱، ص۲۳۱.

«سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْاَعْلی»(۱)؛ «نام پروردگار والای خود را به پاکی بستای» زیرا معنا نـدارد که لفظ مورد تبرک و تقـدّس قرار گیرد.(۲)

همچنین، اسم با همین معناست که به نیکویی توصیف می شود:

«...لَهُ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنی»(۳)؛ «نام های نیکو به او اختصاص دارد» چرا که این اسم است که به اوصاف نیکو تعبیر می شود.

همین معنا را از آنچه در دعای امیرالمؤمنین علیه السـلام آمده است می فهمیم: «و باسمائک الّتی ملأت أرکان کُلّ شیٍ؛ به حقّ نام های تو که ارکان هر چیزی را پر کرده است». زیرا

این اسـامی مظهر اوصاف حقیقی الهی است که در تمامت هستی یعنی در قـدرت، حکمت، رحمت، سـخاوت و بخشـندگی... تجلی پیدا کرده است.

بنابراین، آموزش تمامی نام ها به آدم، به معنای آموزش صفات و ویژگیهای اشیا به اوست.

حقیقت نام ها

پس از همه آنچه گفته آمـد، می بینیم که مفسـران درباره حقیقت این مسـمّاها و مقصود از آن در آیه کریمه به اختلاف دچار شده اند.

در این زمینه دو نظریه اصلی به چشم می خورد:

اول: این مسماها موجوداتی هستند زنده و عاقل و عبارتند از یکی از موجودات زیر:

الف – عناصـر و ذوات انسـانی موجود در زنجیره راسـتای نژاد بشـری، یعنی پیـامبران، ربـانیون و عالمـانی که خداونـد آنـان را گواهانی بر انسانیت و نگهبانانی بر کتابها و ادیان

خویش قرار داده است:

«اِنَّا اَ نْزَلْنَا التَّوْریهَ فیهَا هُدًی وَنُورٌ یَحْکُمُ بِهَا النَّبِیُّونَ الَّذینَ اَسْلَمُوا لِلَّذینَ هَادُوا

وَالرَّبَّانِیُّونَ وَالْاَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ کِتَابِ اللّه ِ وَکَانُوا عَلَیْهِ شُهَدَاءَ...»(۴)؛ «ما تورات را که در آن رهنمود و روشنایی بود نازل کردیم. پیامبرانی که تسـلیم [فرمان خدا] بودند به موجب آن برای یهود داوری می کردند و الهیّون و دانشـمندان به سبب آنچه از کتاب خدا

۱- اعلی/۱.

۲- المنار، ج۱، ص۲۶۲.

۳- طه/۸.

۴- مائده/۴۴.

به آنان سپرده شده و بر آن گواه بودند...» وجود این خط انسانی کامل والهی، ضمانتی است که خداوند آن را برای رهنمود بشر چیرگی بر هوای نفسانی و هدایت اراده به سوی نیکی و صلاح وکمال آماده کرده است.

این دیدگاه در روایات اهل بیت علیهم السلام نیز آمده و در این راستا از امام صادق علیه السلام روایت شده است: «خداوند تمامی نام های حجتهای خدا را به آدم علیه السلام آموخت و سپس آن ها را - که ارواح بودند - بر فرشتگان عرضه کرد «و فرمود: اگر راست می گویید، از اسامی اینها

به من خبر دهید» و این که شما به خاطر تسبیح و تقدیس تان به جانشینی از آدم سزاوارترید. «گفتند: منزهی تو! ما را به جز آنچه خود به ما آموخته ای، هیچ دانشی نیست. تویی دانای حکیم» خداوند «فرمود: ای آدم، ایشان را از اسامی آنان خبر ده؛ و چون ایشان را از اسامی شان خبر دادی از بزرگی منزلت آنان در پیشگاه خدا آگاه شدند و

دانستند که آنان سزاوارترند که جانشینان خدا در زمینش و حجتهای او بر آفریدگانش باشند.»(۱)

گویی خداوند با این آموزش خواسته است که جانشینان حقیقی و افراد پاک و پاکیزه از بندگان شایسته اش را یاد کند، بندگان شایسته ای که نسل بشری به خاطر آنان سزاوار

جانشینی بر زمین شد، به این دلیل که آنان با اراده و آگاهی خداوند را تسبیح می گویند و تقدیس می کنند و به همین سبب بر فرشتگان برتری دارند.

علم به این اسامی به معنای تحقق وجود آن ها در خارج است از باب مطابقت یافتن علم با معلوم. آموزش نام ها به آدم علیه السلام همان خبر دادن وجود آن ها به وی، یا به ودیعت نهادن آن ها در صلب اوست.

یا این که علم به این نام ها، به معنای به ودیعت نهادن کمالاتی است که این آفریدگان در آفرینش خود بدان موصوف می شود و نیز به معنای صلاحیت دار کردن این آفریدگان برای رسیدن به این کمالات با اراده خود. این صفات و کمالات، نسیمی از صفات و کمالات الهی را نمایان می سازد به ویژه اگر توجه کنیم که واژه «اسماء» در قرآن کریم بر صفات الهی به طور کلی به کار برده می شود.

استاد ما شهید صدر همین دیدگاه را برگزیده است، زیرا بر این باور است که وقتی

۱- کمال الدّین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۱۴. این روایت را به دو طریق نقل کرده است.

خداوند به فرشتگان خبر داد که می خواهد آدم را به جانشینی خود در زمین بگمارد، دل نگرانیهایی برایشان به وجود آمد، از این بابت که با توجه به برخورداری این جانشین

از نیروی اراده و انتخاب، مبادا وی به ایجاد فساد در زمین بپردازد. امّا هنگامی که خداوند آنان را از وجود انبیا و اولیا و اوصیا آگاه کرد، یعنی از وجود خطی که از آن به خط «گواهی» تعبیر می شود و مقتضای آن گواهی دادن صاحبان این خط علیه انسان ها و نظارت بر حرکت، آموزش و رهنمود آنان است، دلهای فرشتگان آرام گرفت و پس از شناخت این حقیقت، حالت حیرت زدگی و هراسشان از میان رفت.

ب - یا این که مراد از مسمّاها، نام های فرزندان آدم و نام های فرشتگان است و این دیدگاه از ربیع بن زید به ما رسیده است.

ج - از نظر علاّمه طباطبایی این مسمّاها موجودات خردمندی هستند که دارای مراتبی از وجودند و انسان از طریق آگاهی به این مراتب می تواند به سوی کمال گام بردارد.

طرفداران این نظریه، ثبوت زندگی و خرد برای این موجودات را از این سخن خداوند بهره گرفته اند: «...ثُمَّ عَرَضَهُمْ...» زیرا خداوند ضمیر جمع را به کار برده است که به خردمندان اختصاص دارد.(۱)

امّا شیخ طوسی این نظریه را که [برای اثبات مدّعای خود] بر ضمیر تکیه کرده، مورد انتقاد قرار داده و چنین گفته است: «این نظریه غلط است، زیرا بیان کردیم که این کاربرد

از باب غلبه دادن و برتری دادن عاقل بر غیر عاقل است، چنان که خداوند فرموده است:

«وَاللّه ُخَلَقَ کُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ یَمْشی عَلی بَطْنِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَمْشی عَلی رِجْلَیْنِ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَمْشی عَلی اَرْبَعٍ....»(۲)؛ «خداست که هر جنبنده ای را از آبی آفرید. پس پاره ای از آن ها بر روی شکم راه می روند و پاره ای از آن ها بر روی دو پا و بعضی از آن ها بر

روی چهار پا راه می روند...(۳)» بنابراین، هنگامی که مورد [یا مرجع ضمیر] هم عاقل و هم

غیر عاقل را در برگیرد، عاقل بر غیر عاقل غلبه داده می شود.

دوم: مقصود از این مسمّاها، حقایق و اشیای موجود در این جهان هستی است و نیز تمامی آنچه به آبادانی و رونق دین و دنیا ارتباط پیدا می کند و حتّی پیامبران و امامان علیهم السلام

ص:۵۵

۱- المیزان، ج ۱، ص ۱۱۷.

۲- نور/۴۵.

۳- طوسی، التبیان، ج ۱، ص ۱۳۸.

را نیز در بر می گیرد.

شمار بزرگی از مفسران این دیدگاه را پذیرفته اند و از سخن شیخ طوسی(۱) و فخر رازی(۲) در تفسیر این دو و شیخ محمد عبده(۳)، همین دیدگاه به دست می آید. طبرسی(۴) آن را از ابن عباس، مجاهد، سعید بن جبیر و بیشتر متأخران نقل کرده است. این دیدگاه از اهل بیت علیهم السلام نیز روایت شده است. به عنوان نمونه، در تفسیر علی بن ابراهیم قمی از امام صادق علیه السلام در تفسیر این سخن خداوند:

«وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ کُلَّها...»؛ آمده است: «نام های کوهها، دریاها، درّه ها، گیاهان و حیوانها(۵)».

نیز در مجمع البیان آمده است که از امام صادق علیه السلام درباره تفسیر این آیه سؤال کردند.

آن امام فرمود: «سرزمینها، کوهها، گردنه ها و درّه ها. سپس به فرش زیر پایش نگریست و فرمود: این فرش هم از چیزهایی است که خداوند آن را به آدم آموزش داد(۶)»

در تفسیر عیّاشی از امام صادق علیه السلام نقل شده که راوی گفت: من از آن حضرت درباره سخن خداوند:

«وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ کُلَّها...»؛ پرسیدم که چه چیزی به وی آموزش داد؟ فرمود: «سرزمینها، کوهها، گردنه ها و درّه ها. سپس به فرش زیر پایش نگاه کرد و فرمود: این فرش هم از چیزهایی است که خداوند آن را به آدم آموزش داد(۷).»

این دیدگاه درست است، زیرا پیشتر دانستید که مسمّاها تنها به موجودات عاقل و خردمند اختصاص ندارند و ادّعای کسانی که می گفتند مسمّاها به موجودات خردمند اختصاص دارد، به این دلیل که ضمیر جمع تنها به خردمندان بر می گردد، ردّ شد. همچنین، این دیدگاه از سویی با واقعیت انسان سازگاری دارد، زیرا خداوند به انسان توان شناخت و استعداد علم به حقایق را داده است و این علم تنها به علم به موجودات اختصاص ندارد بلکه فراگیر، نامحدود، پویا و بالنده است و به سبب همین علم است که

۱- طوسی، التبیان، ج ۱، ص ۱۳۸.
۲- التفسیر الکبیر، ج ۳، ص ۱۶۲.
۳- المنار، ج ۱، ص ۲۶۲.
۴- مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۵۲.
۵- تفسیر القمی، ج ۱، ص ۵۶.
۶- مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۵۲.
۷- تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۵۱.

انسان بر فرشتگان برتری پیدا کرده است.

۴ – نظریه جانشینی

اشاره

پس از آن که دیدگاههای مختلف عالمان را درباره امور ارزنده ای که در این بخش قرآنی - که به بررسی موضوع جانشینی آدم پرداخته - آمده است شناختیم، ناچاریم بعد سوم را بشناسیم، یعنی بیان تصویر کامل از نظریه کلی درباره جانشینی آدم در زمین و دلایل این جانشینی را از طریق آیات شریفه ای که در این باره آمده است.

دو تصویر از این نظریه

اشاره

در این جا دو تصویر از این نظریه به چشم می خورد که نقاط مشترک فراوان میان این دو وجود دارد.

دیدگاه شیخ محمد عبده

تصویر نخست: تصویری است که سید رشید رضا در تفسیر خویش از استادش شیخ محمد عبده نقل کرده است: زیرا عبده بر این باور است که داستان [جانشینی آدم در قرآن] از باب تمثیل آمده و هدفش آن است که مسأله جانشینی را به اذهان نزدیک سازد تا آنان نسبت به حالت پیدایش نخست شناخت پیدا کنند.

بر این اساس، ما می توانیم بسیاری از ابعاد این گفتگو و واژه هایی را که در آن به کار رفته درک کنیم، بی آن که خود را به معنای لغوی و عرض این واژه ها مقید کنیم.

دیدگاه عبده دارای سه رکن است:

۱ – خدای سبحان به فرشتگان از تصمیم الهی خبر داد که می خواهد جانشینی از سوی خود در زمین بگمارد و در فطرت این جانشین «اراده مطلق» را به ودیعت گذارد، اراده ای که این توان را به وی می دهد که بر حسب توان و آگاهیهای خویش عمل کند و این آگاهیهای او هرگز به مرحله کمال نمی رسد [= علم بشر همیشه ناقص است]

بر اساس این اراده مطلق و این دانش ناقص، فرشتگان پی بردند که این جانشین به زودی به ریختن خونها و ایجاد تبهکاریها در زمین دست خواهد زد. این، پیامد طبیعی

روی کـار آمـدن موجـودی است که از اراده مطلـق برخوردار است و بر حسب دانش خود این اراده را حرکت می دهـد و این دانش به تمامی ابعاد مصالح و منافع او احاطه ندارد و

همین امر موجب می شود که اراده او به جهت خلاف حکمت و مصلحت روی آورد و در نتیجه، وی گرفتار فساد شود.

وقتی فرشـتگان به این موضوع پی بردند، از جانشـینی این نوع آفریده ای که در زمین خونها می ریزد و فساد می کند، شـگفت زده شدند و لذا - از راه گفتگو، یا زبان حال و یا

راههای دیگر - از خداوند خواستند که حکمت این جانشینی را برای آنان بیان کند و آگاهشان سازد.

۲ - پاسـخ فرشـتگان به این آگاهی و بیان حکمت، این بود که ما در برابر کسـی که به هر چیزی داناست، تسـلیم هستیم و سـر فرود می آوریم، زیرا این، موقعیت تمامی آفریدگان در برابر اوست. چه، خداوند از تمامی مصـلحتها و حکمتها آگاهی دارد و تمامی کارهای

او از روی مصلحت است.

با وجود این، این نوع فروتنی و تسـلیم که از شـناخت فرشـتگان نسـبت به آگاهی خداوند از هر چیزی نشأت می گیرد، ممکن است حـالت سـر در گمی و نگرانی را از میـان نـبرد و تنهـا دل را از این جهت آرامش بخشـد که در ورای کـاری که مـوجب شگفتی فرشـتگان شده است [یعنی به خلافت گماریدن انسان] حکمت و رازی وجود دارد و این، از شـیوه های قرآن کریـم در تفسیر پدیده های جهان هستی و قوانین الهی است. از این رو،

خداوند به فرشـتگان عنایت کرد و راز جانشینی آدم را برای آنان توضیح داد و با بیان حکمت در این آفرینش، دانش ایشان را تکمیـل کرد. در نتیجه، خداونـد دانش همه را به طور نامحـدود در نهـاد و فطرت آدم به ودیعت گـذارد و همین امر آن چنـان امتیاز ویژه ای به

آدم داد که به موجب آن شایسته مقام جانشینی خداوند در زمین شد.

۳ - این امتیـاز ویژه زمـانی نمایـان می شود که میـان انسـان و دیگر آفریـدگان خداونـد مقـایسه کنیم، زیرا قرآن بیـان کرده و مشاهـده و تجربه نشـان داده است که خداونـد انواع گونـاگونی از موجودات را در این جهـان آفریـده و به هر کـدام از آن ها تواناییهـا و اسـتعدادهایی داده است. لیکن بـا وجـود این، انسـان بـا سـایر انـواع موجـودات تفـاوت دارد، چرا که خداونـد به او تواناییها و استعدادهایی بخشیده است که حدّ و اندازه معینی ندارد

تا در آن حدّ بایستد و از آن فراتر نرود، در حالی که سایر آفریدگان چنین نیست.

به عنوان نمونه، فرشتگان، که ماتنها از طریق وحی می توانیم به ماهیت آنان پی ببریم، وظایف محدود و مشخصی دارند. همچنان که آیات و روایات بیان کرده اند، زیرا آنان شب و روز خدای را تسبیح می گویند، در صف ایستاده اند و آنچه را که مأموریت دارند انجام می دهند و اعمال مشخصی از این دست.

آنچه را که درباره حیوانات و گیاهان و جمادات از طریق اندیشه و آزمایش به دست آورده ایم از این قرار است: برخی از آن ها نه علم دارند و نه عمل نظیر جمادات، برخی

دیگر عمل ویژه ای دارند که به خود آن ها اختصاص دارد و هیچ گونه علم و اراده ای ندارند و اگر فرض کنیم که علم یا اراده ای دارند، این علم و اراده نشان دهنده این نیست

که عمل آن ها بیانگر فرمان خدا و سنت او در میان آفریدگانش باشد، یا وسیله ای برای

بیان احکام او و اجرای این احکام.

هر موجودی زنده پیدا یا ناپیدا - بجز انسان - دارای استعدادی محدود و دانش الهام شده محدودی است و آفریده ای این چنین، شایستگی ندارد جانشین کسی شود که دانش و اراده اش نامحدود است.

امّا خداوند انسان را ناتوان و نادان آفریده است، لیک با وجود این، او می تواند در موجودات نیرومند تصرّف کند و نیز از همه نام ها آگاهی دارد، زیرا خداوند به وی این توان را داده است که احساس، درک و دانش او به تدریج رشد می کند و متحول می شود و در نتیجه، بر همه موجودات سلطه پیدا می کند، این موجودات را، رام می سازد و زیر فرمان خود در می آورد و این، چیزی است که نیروی شگفت آور او آن را ایجاب می کند، نیرویی که آن را «عقل» می نامند، ولی نه ماهیت آن را می شناسند و نه حقیقت آن را درک

می کنند. این نیرو است که می بینیم انسان را از تمامی آنچه خداوند به طور غریزی در وجود حیوان قرار داده و به او الهام کرده است نظیر پوشش، غذا و اعضا و قدرت، بی نیاز می کند.

بنابراین، انسان با برخورداری از نیروی عقل، هم استعدادش نامحدود است، هم خواسته هایش، هم علم و هم عملش.

همان گونه که خداوند این موهبتها را به انسان ها داده، احکام و قوانینی را نیز برایش

مقرر کرده تا اعمال و اخلاقش را محدود کند و در همین حال بر رسیدن او به کمال یاری اش دهد، زیرا این احکام و قوانین راهنمای عقلی است که ویژگیهای یاد شده را دارد.

با توجه به این دانش است که انسان سزاوار جانشینی خدا در زمین می شود، یعنی با میل خویش در موجودات تصرّف کند و حتی با بهره گیری از این موهبت، آفریده هایی را به وجود آورد و ما آثار این جانشینی را در عصر خود شاهد هستیم، زیرا می بینیم که چگونه انسان در این جهان هستی سلطه یافته، تحول ایجاد کرده و اقدامهایی انجام داده است.

هنگامی که خداوند دانش اشیا را به طور نامحدود در فطرت آدم به ودیعت نهاد، این

اشیا را بر فرشتگان عرضه کرد و به طور اجمال آنان را آگاه ساخت و سپس از ایشان خواست که آن ها را بشناسند و از آن ها خبر دهند. امّا فرشتگان در برابر خداوند تسلیم

می شوند و فرمانبرداری و ناتوانی خود را ابراز می دارند و بدان اعتراف می کنند. در این

وقت، خداوند به آدم فرمان می دهد که از اشیا خبر دهد و آدم چنین می کند و این کار بدان سبب بود که حقیقت در روشنترین چهره و شکل خود، برای فرشتگان نمایان شود.

دیدگاه علاّمه طباطبایی

تصویر دوم: تصویری است که، علاّمه طباطبایی آن را ارائه داده است. این تصویر، با تصویر پیشین در برخی ابعاد اختلاف و در برخی ابعاد دیگر همخوانی دارد و ما به بیان برخی ابعاد اختلاف اشاره می کنیم:

۱ - جانشین خدا موجودی است مادّی و ترکیب یافته از قوای غضبی و شهوانی و نیز خانه زمین، خانه تزاحم و برخورد است. جهات این خانه محدود و مزاحمتهایش فراوان است. زندگی در آن، تنها از طریق ایجاد روابط اجتماعی و پیامدهای این روابط، یعنی برخورد و تضاد بر سر منافع و خواسته ها امکان پذیر است، امری که به تباهی و خونریزی کشیده خواهد شد.

۲ - فرشتگان هنگامی شگفت زده شدند که تصور می کردند، هدف از جانشینی آن است که جانشین - با تسبیح گفتن و تقدیس کردن خدا - آیینه تمام نمای گمارنده جانشین

ص:۶۰

یعنی خداوند باشد و تمامی شؤون وجودی او را به نمایش بگذارد. امّا زمینی بودن این جانشین و شهوت های او به وی اجازه نمی دهد که چنین کند بلکه او را به تباهی و بدی می کشاند. به علاوه، هدف جانشینی ممکن است به وسیله فرشتگان، که خدا را تسبیح می گویند و تقدیسش می کنند، تحقق یابد [و دیگر نیاز به موجودی دیگر نباشد].

۳ - آدم به این دلیل سزاوار جانشینی شد که توان بر دوش گرفتن راز الهی را داشت و این راز، همان آموختن نام ها بود و این نام ها، موجودات زنده و خردمندی بودند که در

پشت پرده غیب و در حضور خداوند قرار داشتند و خداوند هر نامی را با خیر و برکت آن موجودات در این جهان فرو فرستاد و هر آنچه در آسمانها و زمین هست از نور و بهای

آن ها گرفته شده است و آن موجودات با این که بسیار و متعدّند، در عین حال تعدّد عددی ندارند و این گونه نیستند که افراد آن ها با یکدیگر متفاوت باشند بلکه کثرت و تعدّد آن ها در رتبه و درجه است.

مقایسه دو تصویر

چقدر زیباست که به مقایسه و سنجه میان این دو تصویر بپردازیم تا تصویر کاملی را که برای به تصویر کشیدن این بخش قرآنی درست می دانیم بیرون آوریم و اینک نقاط سه گانه ای را بر می گیریم که علامه طباطبایی در این نقاط، به مخالفت با شیخ محمد عبده

برخاسته است:

نقطه نخست: در این نقطه می بینیم که از یک سو علّامه طباطبایی بر حق است و از سویی دیگر شیخ محمد عبده. چه، علّامه طباطبایی بر چیزی پای می فشارد که فطرت انسان بر آن است از قبیل غریزه ها، شهوت ها و عواطف گوناگون و این چیز درستی است که قرآن هم آن را تایید کرده است. این غرایز فطری تأثیر بزرگی بر حرکت انسان و پیدا

شدن مزاحمتها و رقابتها در جامعه انسانی دارد، امری که انسان ها را به تباهی و خونریزی می کشاند. زیر بنای این غرایز، غریزه خودخواهی است که ادیان آسمانی و از آن جمله اسلام، آمده است تا این غریزه را به درستی راهنمایی کرده، وادارش سازد که از تبهکاری و خونریزی دوری گزینند. از این رو، می بینیم که قرآن کریم به نقش شهوت - یعنی طغیان این غرایز - در ایجاد فساد و خونریزی تاکید می کند.

شیـخ محمـد عبـده وقتی از این بعد در ماهیت انسان – و در مسأله آگاهی فرشـتگان از فساد و خونریزی در انسان – غفلت می کنـد، بر بعـدی دیگر از ابعـاد وجود انسـان پـای می فشـارد که آن نیز در فساد و خونریزی نقش بزرگی دارد و این بعـد همان اراده آزاد انسان، همراه با دانش ناقص است و لذا اگر این آزادی اراده و این کاستی دانش نبود، این

خونریزی و فساد هم وجود نداشت و به همین سبب است که ما خونریزی و فساد را در میان بندگان مخلَص و شایسته خدا نمی بینیم، زیرا دانش آنان به مصلحت، دانشـی است کامل، به رغم این که غرایز و شهوت ها در آنان نیز هست. همین طور فساد و خونریزی را

در میـان فرشـتگان هم نمی بینیم. البته، ممکن است این نبود فساد و خونریزی بر اثر نبود اراده باشـد یا بر اثر وجود اراده و نبود شهوت و ضدّیت در میان آنان. خداوند داناتر است. بر این اساس، می توانیم هر دو بعد را در شـناخت فرشتگان نسبت به پیامد این جانشینی مؤثر بدانیم.

نقطه دوم: می بینیم که شـیخ محمد عبده می کوشد بر این نکته تأکید کند که آنچه پرسـش فرشتگان را برانگیخت آن بود که این آفریـده با اراده و برخوردار از دانش ناقص، ناگزیر در زمین فساد می کنـد و خونها می ریزد و به همین سـبب و با توجّه به آثار و پیامدهایی که بر وجود او مترتب است، گماردن او به عنوان جانشین خداوند، هیچ توجیهی ندارد.

امّا علاّمه طباطبایی می خواهد بگوید: آنچه پرسـش فرشـتگان را برانگیخت آن بود که جانشـین باید نمایشـگر کسـی باشد که وی را به جانشـینی گماریـده است یعنی خداونـد و آنان چنین بر آورد کردند که این آفریده نمایشـگر خداوند نیست، زیرا در زمین فساد می کنـد و خونها می ریزد. امّا بر خلاف فرشـتگان که می تواننـد از طریق تسبیـح و تقدیس شان نمایشـگر خداوند باشند.

در این نقطه ممکن است حق به جانب علاّمه طباطبایی باشد، زیرا تفسـیر و توجیه الهی برای این جانشینی از این طریق بوده که خداونـد بیـان کرده اسـت: این جانشـین به خـاطر برخـورداری از دانش، بر دیگران برتری دارد. چنـان که این تـوجیه از آیه به دست می آید و شیخ محمد عبده هم بدان اشاره کرده است. هر چند که این توجیه با نقطه ای که

شیخ محمد عبده بیان کرده سازگاری ندارد، زیرا وی بر این باور است که عامل

ص:۶۲

برانگیختن پرسش در فرشتگان، وجود علم ناقص در کنار اراده بوده است. بنابراین، چگونه این علم، - به آن شکلی که عبده مطرح کرده است یعنی علم ناقص خلیفه به اشیا - می تواند پاسخی باشد برای این پرسش؟

آری، اگر ما چنین فرض کنیم، مقصود از علمی که خداوند آن را به آدم آموخت،ادیان الهی است که به صلاح و رشد و حق و کمال راهنمایی می کند - همان گونه که شیخ محمد عبده در پایان نقطه سوم بدان اشاره کرده است - ممکن است این علم پاسخی برای

پرسش فرشتگان باشد، زیرا چنین علمی می تواند وضعیت اراده و انتخاب را که موجب نگرانیها شده، اصلاح کند و از تبهکاری و خونریزی جلوگیری نماید. لیکن ممکن است کسی بگوید: این معنا خلاف ظاهر است، چرا که از دنباله این بخش قرآنی:

«...فَإِمَّا یَأْتِیَنَّکُمْ مِنِّی هُدًی فَمَنْ تَبِعَ هُدَایَ فَلاَ خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لاَ هُمْ یَحْزَنُونَ»(1)؛ «پس اگر از جانب من شما را هدایتی رسد، آنان که هدایتم را پیروی کنند برایشان بیمی نیست

و غمگین نخواهند شد» به دست می آید که این هدایت - که همان ادیان الهی هدایتگر است - پس از آموختن اسامی به آدم آمد.

امّا اگر فرض کنیم، آنچه باعث پرسش فرشتگان شد، تنها اراده و انتخاب است - چنان که استاد ما شهید صدر آن را برگزیده است - در این صورت، بیان برتری به وسیله دانش و شناخت می تواند پاسخی باشد برای پرسش فرشتگان و آرامشی برای نگرانیهای آنان، زیرا این دانش ذاتی در انسان، وی را به سوی خدا رهنمونی می کند و این انسان با فطرت خویش می تواند در راه تکامل ارادی، که بهترین نوع تکامل است، گام

بردارد.

علاّمه طباطبایی زمینی بودن انسان و برخورد منافع در آن را عامل فساد دانسته است و در این صورت، دانستن نام ها راه و چاره ای محسوب می شود برای پرهیز از این خطرها، زیرا از دیدگاه علاّمه، این نام ها موجوداتی است خردمند و زنده.

نقطه سوم: در این نقطه شیخ محمد عبده بر این باور است که «دانش» سبب شده، انسان شایستگی جانشینی را پیدا کند و این دانش دو بعد دارد:

۱ - بعد علوم طبیعی که انسان می تواند از طریق تجربه و پژوهش بر آن دست یابد و به

۱- بقره/۳۸.

وسیله آن بر جهان مادّی که در آن زندگی می کند مسلّط شود. همانگونه که در عصر کنونی خود، شاهد آن هستیم.

۲ - بعد الهی که از طریق دین نازل شده است و به انسان امکان می دهد که از طریق آن، راه کمالات الهی را پیدا کند و مصالح را از مفاسد و نیکی را از بدی تشخیص دهد.

این اندیشه با مطلق بودن واژه «علم» در آیه شریفه سازگاری دارد و نیز با این فرضیه که پاسخ خداوند به فرشتگان، توجیهی است برای گماریدن انسان به جانشینی، زیرا خداوند در این پاسخ، ویژگی «علم» را به عنوان امتیاز انسان بر فرشتگان یاد کرده است.

همچنین این اندیشه، با آنچه قرآن کریم در مواردی متعدّد بر آن تأکید کرده است همخوانی دارد، یعنی با نقش عقل و برداشتهای آن در زندگی انسان و حرکت وی و رام کردن طبیعت برای او؛ و نیز نقش دین در تکامل انسان و رسیدن او به اهدافش.

نقدی بر اندیشه عبده:

اولاً: پیشتر بیان کردیم که بر اساس این بخش قرآنی، دین پس از این گفتگو نازل شده است:

«...فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّی هُدًی فَمَنْ تَبِعَ هُدَایَ فَلاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لاَ هُمْ يَحْزَنُونَ». در این صورت، دین جزء دانش نخست [که خداوند به آدم داد] نیست.

ثانیا: اراده و اختیار، امتیاز دیگر آدم و انسان بر فرشتگان را تشکیل می دهد و همین ویژگی است که نگرانیها و پرسش فرشتگان را برانگیخت، آن گونه که پیشتر بدان توجّه دادیم و شیخ محمد عبده هم بدان اشاره کرد.

امّا علاّمه طباطبایی بر این باور است که شایستگی انسان برای جانشینی، تنها به دلیل علم او به نام ها بوده است، ولی این نام ها را چنین تفسیر کرده که آن ها موجوداتی هستند

خردمند و دارای مرتبه ای از وجود و انسان می تواند از طریق علم به این موجودات، در راه تکامل گام بردارد.

لیکن این تفسیر تا حدودی پیچیده و مبهم است و شاید علاّمه در این تفسیر بر برخی از دیدگاههای فلسفی و اعتقادی تکیه کرده باشد. آری، در این جا فرضیه ای است که برخی از روایات اهل بیت علیهم السلام بدان اشاره می کند و آن فرضیه این است که این نام ها

عبارتند از: نام های پیامبران، الهیون و دانشمندانی که خداوند آنان را گواهانی بر بشریت

و انسانیّت قرار داده و پاسداری از کتابها و ادیانش را به آنان سپرده است. این فرضیه،

همان فرضیه ای است که استاد ما شهید صدر در تحقیق خویش درباره جانشینی انسان و

گواهی پیامبران، آن را برگزیده است.

تصویر سوم

روشن است که دو تصویر پیشین در سطح مفهوم آن بخش از قرآن شریف بود که در سوره بقره آمده است. امّا اگر ما به دلایل نظریه استخلاف [= به جانشینی گماردن آدم] در سطح تمام آیات استخلاف نگاه کنیم، در برابر خود، تصویر سومی را می بینیم که به مراتب از تصویرهای پیشین روشن تر و مفصل تر است. و عناصری دیگری را مشاهده می کنیم که دلایل این جانشینی را بیان می کند.

تصویر سوم این است: خداوند انسان را آفرید و ویژگی هایی به او داد که وی را در اصل آفرینش خود از سایر آفریدگان برتری می بخشد و این ویژگی ها عبارتند از: دانش، خرد و اراده. خداوند تواناییها و شایستگیهایی در انسان به ودیعت نهاد که این توان را به او می بخشد که راه تکامل به سوی خداوند را طی کند. به واسطه همین دانش و خرد و اراده و نیز توفیق و هدایت الهی است که انسان می تواند در نزدیک شدن به خداوند به مقام قاب قوسین و یا نزدیک تر از آن برسد. تواناییهای انسان از این قرار است:

۱ – دانش: همین دانش است که انسان را به حق و ایمان به خدا، به شناخت آغاز و انجام جهان هستی، شناخت پیامبران و ادیان الهی و حقوق خداوند بر بندگانش نظیر سپاس نعمت ها، فرمانبرداری و وفای به عهد و پیمان رهنمون می شود و همین دانش است که از آن به نام «عقل نظری» یاد می شود.

بخشی از سوره بقره به صورت روشن و ویژگی «دانش» و نقش آن در برتری انسان و پاسخ به پرسش فرشتگان درباره جانشینی گمارده شدن انسان در زمین از سوی خدا، تأکید کرده است و این، در حالی است که انسان از ویژگیهای دیگری نیز برخوردار می باشد.

۲ – عقل: عقل یا خرد همان است که به انسان امکان می دهد مصالح را از مفاسد

تشخیص دهد و نیز این توان را به وی می دهد که اشیا را درک کند و از یکدیگر جدا سازد. به عنوان نمونه، به واسطه عقل است که انسان خوبی را از بدی، صلاح را از فساد

و زیبا را از زشت جدا می کند. همچنین عقل، این توان را به انسان می دهد که موجوداتی را که خداوند برای خدمت انسان و برطرف شدن نیازهای گوناگون او آفریده است، به تسخیر خویش در آورد.

همچنین، به واسطه عقل است که انسان پاداش یا کیفر داده می شود و خدای بلند مرتبه را می پرستد و همین عقل است که او را به تقوای خدا، چنگ در زدن به ریسمان محکم او، شناخت راه رستگاری و دوری از راه هلاکت می رساند. چه، عقل راهنمای ذاتی است که خداوند آن را در نهاد انسان به ودیعت گذارده است و انسان با همین عقل شایستگی جانشینی خداوند در زمین را پیدا کرد. این نوع عقل است که از آن به نام «عقل

عملی» و فطرت سالم انسانی یاد می شود.

این «عقل» یک سوی همان «نفخه الهی» است که خداوند آن را در وجود انسان به امانت نهاد و این هنگامی بود که خداوند انسان را آفرید و به فرشتگان دستور داد که او را سجده کنند. چنان که «دانش» که بخشی از سوره بقره و دیگر آیات(۱) از آن سخن گفته

است، یک سوی دیگر این نفخه را تشکیل می دهد.

خداوند تعالی فرمود:

«فَاِذَا سَوَّیْتُهُ وَ نَفَخْتُ فیهِ مِنْ رُوحی فَقَعُوا لَهُ سَاجِدینَ»(۲)؛ «پس وقتی آن را درست کردم و از روح خود در آن دمیدم، پیش او به سجده درافتید.»

انسان بی خرد اگر بدتر و گمراه تر از چهارپایان نباشد، همانند آن هاست. خداوند بلند مرتبه فرموده است:

۱- «اِقْرَاْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذی خَلَقَ * خَلَقَ الْاِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ * اِقْرَاْ وَ رَبُّکَ الاَْکْرَمُ * اَلَّذی عَلَّمَ بِالْقَلَم * عَلَّمَ الْاِنْسَانَ مَا لَمْ یَعْلَمْ» علق/۱ - ۵ «بخوان به نام پروردگارت که آفرید انسان را از علق آفرید. بخوان و پروردگار تو کریم ترین است. همان کس که به وسیله قلم آموخت. آنچه را که انسان نمی دانست به او آموخت». «اَلرَّحْمنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْاِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَیَانَ»(رحمان/۱ - ۴)؛ [خدای]رحمن. قرآن را یاد داد. انسان راآفرید. به او بیان آموخت».

۲- حجر/۲۹.

«اِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللّه ِ الصُّمُّ الْبُکْمُ الَّذینَ لاَ یَعْقِلُونَ»(۱)؛ «به طور یقین بدترین

جنبندگان نزد خدا، کران و لالانی اند که نمی اندیشند». انسان که در داشتن شهوت ها و لذّتها و حواسّ با حیوانات مشترک است، با برخورداری از عقل از آن ها جدا می شود. خداوند فرموده است:

«وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ کَثیرًا مِنَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لاَیفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ اَعْیُنٌ لاَیُبْصِرُونَ

بِهَا وَلَهُمْ اذَانٌ لاَیَسْمَعُونَ بِهَا اُولئِکَ کَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ اَضَلُّ اُولئِکَ هُمُ الْغَافِلُونَ»(۲)؛ «و در حقیقت بسیاری از جنّیان و آدمیان را برای دوزخ آفریدیم. دلهایی دارند که با آن [حقایق را]دریافت نمی کنند و چشمانی دارند که با آن ها نمی بینند و گوشهایی دارند که با آن ها نمی شنوند. آنان همانند چهارپایان بلکه گمراه ترند. آن ها همان غافل ماندگانند.»

همچنین، وقتی انسان خرد را از دست می دهد، حواسّ او از کار می افتد و نمی تواند وظایف انسانی - تکاملی خود را در فهمیدن زندگی و آثار و پیامدهای آن انجام دهد و در

نتیجه، به کوری واقعی دچار می شود.

خداوند فرموده است:

«اَفَلَمْ یَسیرُوا فِی الأَرْضِ فَتَکُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ یَعْقِلُونَ بِهَا اَوْ اذَانٌ یَسْمَعُونَ بِهَا فَاِنَّهَا لاَ تَعْمَی الْأَبْصَارُ وَلکِنْ تَعْمَی الْقُلُوبُ الَّتی فِی الصُّدُورِ»(۳)؛ «آیا در زمین گردش نکرده اند، تا دلهایی داشته باشند که با آن بیندیشند یا گوشهایی که با آن بشنوند؟ در حقیقت چشمها کور نیست لیکن دلهایی که در سینه هاست کور است».

از قرآن کریم چنین به دست می آید که میان دانش و عقل، رابطه برقرار است و این رابطه در آن جا نمایان می شود که عقل و فهم و شناخت، از ویژگیها و آثار و نتایج دانش

است. خداوند فرموده است:

«وَ تِلْکَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَ مَا یَعْقِلُهَا اِلاَّ الْعَالِمُونَ»(۴)؛ «و این مثلها را برای مردم می زنیم، [ولی] جز دانشوران آن ها را درنیابند.»

در حدیثی از امام علی علیه السلام نقل شده است: «عقل ریشه دانش و فراخواننده فهم

۱- انفال/۲۲.

۲- اعراف/۱۷۹.

۳- حج/۴۶.

۴- عنکبوت/۴۳.

است(۱).» نیز فرمود: «عقل مَرکَب دانش است.»(۲)

از احادیث رسیده از اهل بیت علیهم السلام پیداست که بهترین چیزی که خداوند در اصل

آفرینش انسان به او بخشید، عقل بود. کلینی به طریق صحیح از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «چون خداوند عقل را آفرید، او را به سخن درآورد. سپس به او گفت: پیش آی، پیش آمد. و گفتش: پس رو، پس رفت. آن گاه خدا فرمود: سوگند به عزت و جلالم، آفریده ای را نیافریدم که نزد من از تو محبوبتر باشد. تو را به

کسی به طور کامل دهم که دوستش دارم. همانا، روی امر و نهیم با توست و کیفر و پاداشم به حساب توست(۳).»

شاید همین عقل و یا برخی از درجات عالی آن باشد که آدم در نخستین بهشت خود بدان رسید، بهشتی که خداوند وی را در آن سکونت داد و با تکالیف الهی آزمایشش کرد، زیرا آدم و همسرش را از خوردن میوه آن درخت نهی فرمود. امّا آن دو از آن خوردند، پس شرمگاههایشان آشکار شد و به پوشیدن خویش از برگهای بهشت پرداختند،، زیرا توان تشخیص میان زیبایی و زشتی را پیدا کردند. چنان که از قرآن کریم

به دست می آید و خداوند سبحان داناتر است.

۳ - اراده: اراده یعنی آزادی در رفتار و کردار. بنابراین، اراده امتیاز و ویژگی سومی را

تشکیل می دهد که از میان آفریدگان تنها انسان از آن برخوردار است. این ویژگی بدین معناست که انسان مختار است که راه هدایت و صلاح و سپاس خداوند را برگزیند تا اراده رفتاری او با اراده تشریعی خداوند دمساز باشد و به بهشت و خشنودی خداوند برسد یا این که راه انحراف و تبهکاری و کفر به خدا را برگزیند و اراده رفتاری او بر

خلاف اراده تشریعی خدا باشد و در نتیجه در گودال آتش سقوط کند.

این آزادی به انسان شایستگی آن را می دهد که در معرض امتحان و آزمایش قرار گیرد و تکامل پیدا کند، همان گونه که او را در برابر مسؤولیت و کیفر و پاداش الهی قرار

می دهد و این، زمانی است که عقل انسان کامل شود و از تکالیف الهی آگاهی پیدا کند.

با برخوردار شدن از این آزادی است که انسان با جهاد با نفس و جهاد با دشمن رو به

۱- غرر الحکم، ج ۱، ص ۱۰۲، حکمت ۱۹۸۰.
۲- غرر الحکم، ج ۱، ص ۴۲، حکمت ۸۶۶.

۳- کافی، ج ۱، ص ۱۰، ح ۱.

رو می شود و به خاطر رسیدن به آرمانهای سترگ، دشواریها و رنجها را بر دوش می کشد.

همچنین، انسان بر اثر این آزادی در معرض خطر سقوط، تبهکاری و ریختن خونها قرار می گیرد و ممکن است به دام هوسها و شهوت ها بیفتد.

این اراده نسیمی است از صفات الهی که خداوند بدان متصف است و آیه کریمه از آن به دمیدن روح خدا در انسان تعبیر کرده است. آیات استخلاف نیز همچون آیاتی پیشین از سوره یونس، فاطر و دیگر سوره ها، درباره این ویژگی سخن گفته است.

همچنین قرآن کریم در بیان آفرینش انسان و قانون آزمایشی که این آفریده در معرض آن قرار دارد، از این آزادی سخن گفته است. خداوند بلند مرتبه فرمود:

«اَلَّذی خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَیوةَ لِیَبْلُوَکُمْ اَیُّکُمْ اَحْسَنُ عَمَلاً وَ هُوَ الْعَزیزُ الْغَفُورُ»(۱)؛ «همان که مرگ و زندگی را آفرید تا شما را بیازماید که کدامتان نیکوکارترید و اوست ارجمند آمرزنده.»

نیز خداوند فرموده است:

«اِنَّا خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ اَمْشَاجٍ نَبْتَلیهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمیعًا بَصیرًا * اِنَّا هَدَیْنَاهُ السَّبیلَ اِمَّا شَاکِرًا وَ اِمَّا کَفُورًا»(۲)؛ «ما انسان را از نطفه ای آمیخته آفریدیم تا وی را بیازماییم و وی را شنوا و بینا گردانیدیم. ما راه را بدو نمودیم، یا سپاسگزار خواهد بود و یا ناسپاسگزار.»

خداوند فرمود:

«لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ فی کَبَدٍ * اَیَحْسَبُ اَنْ لَنْ یَقْدِرَ عَلَیْهِ اَحَدٌ * یَقُولُ اَهْلَکْتُ مَالاً لُبَدًا * اَیَحْسَبُ اَنْ لَمْ یَرَهُ اَحَدٌ * اَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَیْنَیْنِ * وَ لِسَانًا وَ شَفَتَیْنِ * وَ هَدَیْنَاهُ النَّجْدَیْنِ * فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ»(۳)؛ «براستی که انسان را در رنج آفریده ایم. آیا پندارد که هیچ کس هرگز به او دست نتواند یافت؟. گوید: مال فراوانی تباه کردم. آیا پندارد که هیچ کس او را ندیده

است؟ آیا دو چشمش نداده ایم؟ و زبانی و دو لب. و هر دو راه را بدو نمودیم. و نخواست از گردنه [عاقبت نگری] بالا رود.»

خداوند فرمود:

«وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّکُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْیُؤْمِنْ وَ مَنْ شَاءَ فَلْیَکْفُرْ...»(۴)؛ و بگو: حق از آن

۱- ملک/۲.

۲- انسان/۲ – ۳.

۳- بلد/۴ – ۱۲.

۴- کهف/۲۹.

پروردگارتان است. پس هر که بخواهد بگرود و هر که بخواهد انکار کند...»

در این بخش قرآنی [از سوره بقره] درباره داستان نهی از خوردن از آن درخت، به این آزمایش اشاره شده و در پایان خداوند چنین فرموده است:

«... فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنّى هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَاىَ فَلاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لاَ هُمْ يَحْزَنُونَ * وَ الَّذينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِايَاتِنَا اُولئِكَ اَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فيهَا خَالِدُونَ»(۱)؛ «...پس اگر از جانب من شما را هدایتی رسد، آنان که هدایتم را پیروی کنند، برایشان بیمی نیست و غمگین نخواهند شد. و کسانی که کفر ورزیدند و آیات ما را دروغ انگاشتند، آنانند که اهل آتشند و در آن ماندگار خواهند بود.»

این عناصر و ویژگیهای سه گانه: دانش، عقل و اراده هستند که انسان به واسطه آن ها سزاوار جانشینی خداوند شد و همچنین به سبب آن ها مسؤولیت بزرگی را در عهد و پیمان بر دوش کشید، امانتدار این عهد و پیمان شد. خداوند فرمود:

«وَ اِذْ اَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنى ادَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَاَشْهَدَهُمْ عَلى اَ نْفُسِهِمْ اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلى شَهِدْنَا اَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيمَهِ اِنَّا كُنَّا عَنْ هذَا غَافِلينَ * اَوْ تَقُولُوا اِنَّمَا اَشْرَكَ ابَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّهً مِنْ بَعْدِهِمْ اَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ»(۲)؛ «و هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم، ذرّیه آنان را برگرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت که آیا پروردگار شما نیستم؟ گفتند: چرا، گواهی دادیم، تا مبادا روز قیامت بگویید: ما از این

غافل بودیم. یا بگویید: پدران ما پیش از این مشرک بوده اند و ما فرزندانی پس از ایشان

بودیم. آیا ما را به خاطر آنچه باطل اندیشان انجام داده اند هلاک می کنی؟»

خداوند فرمود:

«اِنَّا عَرَضْنَا الْاَمَانَهَ عَلَى السَّموَاتِ وَ الْاَرْضِ وَ الْجِبَالِ فَاَبَيْنَ اَنْ يَحْمِلْنَهَا وَ اَشْفَقْنَ مِنْهَا وَ حَمَلَهَا الْاِنْسَانُ اِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولاً»(۳)؛ «ما امانت الهی را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه کردیم. پس، از برداشتن آن سرباز زدند و از آن هراسناک شدند و انسان آن را برداشت؛ راستی او ستمگری نادان بود.»

وانگهی خداوند به این انسان، موهبتها، شایستگیها و ویژگیهایی بخشید که دارای

۱- بقره/۳۸ - ۳۹.

۲- اعراف/۱۷۲ - ۱۷۳.

۳- احزاب/۷۲.

سرشت تکاملی است، یعنی کم و زیاد می شود، شدّت و ضعف دارد، ولی حدّ مشخّصی ندارد.

خداوند انسان را به هوسها، شهوت ها، خواسته ها و غرایز دچار کرد و راه کمال او را به سوی خود قرار داد. امّا پیمودن این راه کمال و نزدیکی به خدا را با جان کندن، سختیها

و آزمایشها توأم ساخت. خداوند فرمود:

«یَاءَیُّهَا الْإِنْسَانُ اِنَّکَ کَادِحٌ اِلی رَبِّکَ کَدْحًا فَمُلَاقِیهِ * فَاَمَّا مَنْ اُوتِیَ کِتَابَهُ بِیَمِینِهِ * فَسَوْفَ یُحَاسَبُ حِسَابًا یَسِیرًا * وَ یَنْقَلِبُ اِلی اَهْلِهِ مَسْرُورًا»(۱)؛ «انسان، حقا که تو به سوی پروردگارت به سختی در تلاش و او را ملاقات خواهی کرد. امّا کسی که کارنامه اش به دست راستش داده شود، به زودی اش حسابی بس آسان کنند و شادمان به سوی کسانش باز گردد.»

خداوند این راه تکامل انسان را بر وفق نظامی استوار به وجود آورد که در این نظام، اراده انسانی از اوضاع جهانی که او را در میان گرفته است اثر می پذیرد، امّا توان انتخاب

را از او نمی گیرد. همان گونه که اوضاع جهانی که انسان را احاطه کرده است از اراده انسانی اثر می پذیرد.

در این نظام، شیوه رفتار فردی انسان با شیوه رفتار اجتماعی او در هم می آمیزد، به گونه ای که آثار هر کدام در شیوه دیگری بازتاب پیدا می کند بی آن که ستمی صورت

گیرد. بنابراین، بر اثر حالت نفسانی افراد، جامعه تکامل می یابد یا سقوط می کند و نیز شرایط اجتماعی گروه، افراد را نیز در بر می گیرد، حتی اگر این افراد هیچ گونه مسؤولیت

مستقیم برای ایجاد این شرایط نداشته باشند. خداوند می فرماید:

«وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِیبَنَّ الَّذِینَ ظَلَمُوا مِنْکُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا اَنَّ اللّه َ شَدِیدُ الْعِقَابِ»(۲)؛ «و از فتنه ای که تنها به ستمکاران شما نمی رسد بترسید و بدانید که خدا سخت کیفر است.»

نیز خداوند می فرماید:

«ذلِکَ بِاَنَّ اللّه َ لَمْ یَکُ مُغَیِّرًا نِعْمَةً اَنْعَمَهَا عَلی قَوْمٍ حَتّی یُغَیِّرُوا مَا بِاَنْفُسِهِمْ وَاَنَّ اللّه َ سَمِیعٌ عَلِیمٌ»(۳)؛ «این بدان سبب است که خداوند نعمتی را که بر قومی ارزانی داشته تغییر

۱- انشقاق/۶ - ۹.

۲- انفال:۲۵.

۳- انفال:۵۳.

نمی دهد، مگر آنان آنچه را در دل دارند تغییر دهند و خدا شنوای داناست.»

بر اساس این حقایق [یعنی دانش و عقل و اراده] در تصویر سوم [از مسأله جانشینی

انسان] می بینیم که قرآن کریم آثار و پیامدها را برای همین حقایق اثبات می کند، زیرا این آثار حقایقی هستند پایدار و ماندگار در زندگی انسان و نیز عامل برتری انسان بر سایر

موجودات. امّا بر خلاف حقایق دیگری که چندان دوامی ندارند و به مرحله معینی از وجود انسان ارتباط دارند، قرآن اثر و پیامدی را بر آن ها مترتب نمی داند.

به عنوان نمونه، اثر دانش، ایمان به خداست و ایمان حقیقتی است ماندگار در زندگی انسان. همان گونه که اثر و هم و گمان و آرزو، کفر و گمراهی است و این هم حقیقتی است

ماندگار در زندگی انسان.

اثر عقل، تقوای الهی است و آن حقیقتی است ماندگار در زندگی انسان که موجب برتری و احترام او می شود و اثر نادانی، گناه و سرکشی است.

اثر آزادی و اراده و احساس مسؤولیت، جهاد در راه خدا و تلاش در مبارزه با نفس و دشمنان خداست. در برابر مبارزه با نفس، پرستش هوسها و شهوت هاست که در این صورت، انسان اسیر این شهوت ها می شود، زنجیرهای آن در گردنش می افتد، بر گوش و دل او مهر زده و بر دیده اش پرده نهاده می شود و بینایی اش را از دست می دهد.

خداوند فرموده است:

«اَفَرَاَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ اِلهَهُ هَویهُ وَ اَضَلَّهُ اللّه ُعَلی عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلی سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلی بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ یَهْدیهِ مِنْ بَعْدِ اللّه ِ اَفَلاَ تَذَکَّرُونَ»(۱)؛ «پس آیا دیدی کسی را که هوس خویش را معبود خود قرار داده و خداوند او را دانسته گمراه گردانیده و بر گوش او و دلش مهر زده و بر دیده اش پرده نهاده است؟ آیا پس از خدا چه کسی او را هدایت خواهد کرد؟ آیا پند نمی گیرید؟»

معنای واقعیت جانشینی

منظور از جانشینی که انسان با این ویژگیها سزاوار آن شده است، چنان که بیان کردیم، جانشینی خداوند در زمین است، امّا به معنای گسترده کلمه، به گونه ای که تمامی ابعاد،

۱- جاثیه/۲۳.

صورتها و احتمالاتی را که در دیدگاه سوم بیان شد در بر می گیرد:

۱ - انسان جانشین خداوند است در داوری و حلّ اختلاف میان بندگان، در صورتی که آنان با یکدیگر اختلاف و درگیری پیدا کنند پروردگار این خلافت را ویژه پیامبران، خداشناسان و دانشمندان قرار داده. همان گونه که در سخن خداوند آمده است:

«يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَ لَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ...»(۱)؛ «ای داوود، ما تو را در زمین جانشین گردانیدیم. پس میان مردم به حق داوری کن و زنهار از هوس پیروی مکن که تو را از راه خدا به در کند...»

نیز در این سخن آمده است:

«إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرِيةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ»(۲)؛ «ما تورات را که در آن رهنمود و روشنایی بود نازل کردیم. پیامبرانی که تسلیم بودند، به موجب آن برای یهود داوری می کردند و خداشناسان و دانشمندان به سبب آنچه از کتاب خدا به آنان

سپرده شده و بر آن گواه بودند...»

بنابراین، منظور از جانشینی خداوند، جانشینی در گواهی دادن علیه انسان ها و از میان برداشتن کشمکش و اختلاف و قطع ریشه فساد است. این نوع از جانشینی است که قرآن کریم در بخشی از سوره بقره در پاسخ به پرسش فرشتگان و ابراز نگرانی آنان درباره ایجاد فساد و خونریزی بدان اشاره کرده است. همان گونه که برخی از روایات اهل بیت علیهم السلام نیز به این موضوع اشاره می کند. با توجّه به این گونه انسان هاست که از یکسو شایستگی انسان برای این جانشینی توجیه می شود و از سویی دیگر نگرانیهای فرشتگان برطرف می گردد.

۲ - مقصود از جانشینی انسان از خداوند آن است که انسان در آباد کردن زمین و بهره گیریهای گوناگون از آن از قبیل کشت کردن، بیرون آوردن میوه ها و معادن و جاری ساختن آبها و کشیدن جویها و... جانشین اوست.

شاید در بیشتر مواردی که واژه های «خلائف، خلفاء و استخلاف» به کار برده شده، مقصود همین نوع جانشینی باشد. خداوند فرموده است:

۱- ص/۲۶.

۲- مائده/۴۴.

«وَاذْكُرُوا اِذْ جَعَلَكَمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّاَكُمْ فِي الْاَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُورًا وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا فَاص ذْكُرُوا الآَءَ اللّه وَلاَ تَعْثَوْا فِي الْاَرْضِ مُفْسِدينَ»(۱)؛ «و به یاد آورید هنگامی را که شـما را پس از قوم عاد جانشینان گردانید و در زمین به شما جـای داد. در دشـتهای آن کاخهـایی اختیـار می کردیـد و از کوههـا خـانه هایی می تراشـیدید. پس نعمت های خـدا را به یاد آورید و در زمین سر به فساد بر مدارید.»

۳ – مقصود از خلافت، جانشـینی خداونـد در زمین از لحاظ رفتار و کردار است: در ارتباط انسان با خـدا، با برادرش انسان، با خویشتن خویش و با طبیعت و جهانی که او را

در میـان گرفته است، زیرا وی مسـؤولیت دارد، در این موارد به گونه ای عمـل کنـد که بـا مصـلحت، حق و عـدالت همخوانی داشـته و با آنچه از سوی خدا آمده یعنی رهنمود، روشـنایی، او امر و نواهی او سازگار باشد و با مصالح و مفاسد واقعی منطبق شود.

خداوند فرموده است:

« امِنُوا بِاص للّه ِوَ رَسُولِهِ وَ اَ نْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفينَ فيهِ فَاص لَّذينَ امَنُوا مِنْكُمْ وَ اَنْفَقُوا لَهُمْ

اَجْرٌ كَبيرٌ»(۲)؛ «به خدا و پیامبر او ایمان آورید و از آنچه شما را در آن جانشین کرده انفاق کنید. پس کسانی از شما که ایمان آورده و انفاق کرده باشند، پاداش بزرگی خواهند داشت.»

نیز خداونـد فرموده است: «ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلاَئِفَ فِي الْاَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ»(۳)؛ «آن گاه شما را پس از آنان در زمین جانشین قرار دادیم تا بنگریم چگونه رفتار می کنید.»

بنـابراین، هر چنـد انسـان در کارهـا و انتخـاب، آزاد اسـت، لیکن دربـاره رفتـارش در پیشـگاه خـدا نیز مسـؤول است، زیرا وی جانشـین خـداست و بایـد نمایشـگر خـدا باشد که وی را به جانشـینی خویش گمارده است. چنان که وی مسؤول است که این وظایف را انجام دهد و آن ها را ساماندهی کند، چرا که ماهیت جانشینی آن را ایجاب می کند.

۱– اعراف/۷۴.

۲– حدید/۷.

۳– یونس/۱۴.

فصل دوم: روند جانشینی از آفرینش تا هبوط

فصل بندی جُستار

قرآن کریم - همان گونه که بیان کردیم - در چند جا به بیان روند مسأله جانشینی و تحقق یافتن آن در زمین پرداخته است که در مقدّمه فصل اول بدان اشاره شد.(۱)

به طور کلی در باره «ماجرای جانشینی از آفرینش تا هبوط» در دو بعد می توان سخن گفت:

اول: افزون بر آنچه در فصل اول بیان کردیم، باید مجموعه مفاهیم و دیدگاههایی را که در قرآن کریم پیرامون این ماجرا آمده است؛ شناسایی کنیم.

دوم: دیدگاه کلی در باره ماجرای جانشینی

شناسایی مفاهیم

۱ - سجده کردن در برابر آدم

در آغاز با این پرسش رو به رو می شویم که چرا خداوند به فرشتگان فرمان داد آدم را

سجده کنند وحقیقت این سجده چیست؟ چرا که در شریعت مقدس اسلام، سجده کردن برای غیر خدا حرام است. بنابراین، چگونه می توان از فرشتگان خواست که به آدم

ص:۷۵

۱- بقره /۳۰ - ۳۹. اعراف/۱۰ - ۲۷. حجر /۲۸ - ۴۳. طه /۱۱۵ - ۱۲۴.

سجده کنند؟ و هدف از این سجده چیست؟

این پرسش از این اندیشه ناشی می شود که سجده در ذات خود عبادت محسوب می شود و عبادت غیر خدا شرک و حرام است، زیرا افعال عبادی به دو قسمت تقیسم می شود:

اول: افعالی که عبادت بودن آن به نیّت و قصد قربت بستگی دارد؛ افعالی چون انفاق یعنی زکات وخمس، یا همانند طواف خانه خدا، یا جنگیدن و امثال آن. این افعال چنانچه با قصد قربت و به دست آوردن خشنودی خدا انجام شود، عبادت خدا محسوب می شود و در غیر این صورت، عبادت نیست و به همین سبب، نیّت در این گونه افعال در شناسایی ماهیت آن مؤثر است.

دو م: افعالی که ذاتا عبادتند و اینها افعالی هستند که نشانگر تقدیس و فرمانبرداری بی چون و چرا می باشند و «سجده کردن» از جمله این افعال است، زیرا ذاتا عبادت است و به همین دلیل سجده کردن برای غیر خدا حرام می باشد، چرا که این کار در ذات خویش عبادت و پرستش غیر خداست.

لیکن این اندیشه نادرست است، زیرا سجده نیز دقیقا همچون افعال دیگر است که عبادت بودن آن به قصد ونیت بستگی دارد و لذا گاهی سجده کردن از باب ریشخند زدن و تمسخر کردن، گاهی برای تعظیم واحترام گذاردن محض و گاهی برای عبادت است.البته، در صورتی که به نیّت عبادت انجام گیرد.

ازاین رو، در قرآن می بینیم که در پاره ای از موارد، واژه سجده را به عنوان بیان احترام به کار می برد. همان گونه که خداوند در داستان یوسف فرموده است:

«وَ رَفَعَ اَبَوَیْهِ عَلَی الْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَ قَالَ یَا اَبَتِ هذَا تَأْویلُ رُءْیَایَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبّی حَقًّا...»(۱)؛ «و پدر و مادرش را بر تخت بر نشانید. آنان پیش او به سجده در

افتادند و گفت: ای پدر، این است تعبیر خواب پیشین من. به یقین پروردگار من، آن را راست گردانید...»

سجده کردن برای غیر خدا به این سبب حرام بودکه معمولاً در پرستش به کار می رفته و یا بدان مشتبه می شده است و از این رو، از انسان مسلمان خواسته شد که حتی

۱- یوسف /۱۰۰.

از چیزی که توهم پرستش غیر خدا در آن باشد دوری کند. امّا چنانچه سجده از باب احترام گذاردن و به فرمان خداوند باشد، نه تنها حرام نیست که واجب هم است.

لیکن در این جا پرسش دیگری باقی می ماند و آن این است که معنای این سجده کردن چیست؟

برخی از مفسران - با الهام گرفتن از این دیدگاه که هدف از این سخن خداوند، تنها تربیت و تمثیل است وهیچ گونه مصداق مادی و عینی برای واژه ها و معانی آن وجود ندارد - گفته اند: فرمان دادن فرشتگان به سجده بدین معناست که خداوند از این نیروها

که در خارج به صورت فرشتگان تجسم یافته اند می خواهد که در برابر انسان کرنش کنند، نه این که در عمل و به طور حقیقی او را سجده نمایند و واژه «سجود» به عنوان رمز و کنایه از این موضوع به کار گرفته شده است. خداوند در شخصیت این انسان وسرشت او موهبتهایی را به ودیعت نهاده است که این نیروهای غیبی به طور حقیقی و واقعی در برابرش کرنش می کنند و تحت تأثیر رفتار و اراده او قرار می گیرند:

«اِنَّ الَّذینَ قَالُوا رَبُّنَا اللّه ُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَیْهِمُ الْمَلئِکَهُ اَلاَّ تَخَافُوا وَ لاَ تَحْزَنُوا...»(۱)؛ «در حقیقت کسانی که گفتند: پروردگار ما خداست. سپس ایستادگی کردند، فرشتگان بر آنان فرود می آیند [و می گویند:] بیم مدارید و غمین مباشید...»

همچنین، ممکن است، این سجده حقیقی و واقعی باشد، امّا به گونه ای که با فرشتگان همخوانی داشته باشد و درخواست سجده کردن از آنان در برابر آدم، به این دلیل باشد که آنان با این سجده کرنش روحی و تقدیس خود در برابر این آفریده برتر الهی را بیان کنند و برتری او و هم به این سبب است که خداوند روح خود را در او به ودیعت نهاده، دانش، اراده و توان تکامل یافتن و بالا رفتن از پله های والای کمال را به وی

بخشیده است.

شاید معنای دوم، [برای سجده] ظاهر مجموعه تصویرها و آیات قرآنی باشد که در باره این موضوع سخن گفته است، چه، می بینیم که خودداری ابلیس از سجده از سر خود بزرگ بینی - که یک عنصر نفسانی است - در برابر این آفریده بوده است که خداوند او را

بر ابلیس برتری داده است، چرا که وی سجده نکردن خویش در برابر آدم را چنین توجیه

۱- فصلت/۳۰.

می کند که از آدم برتر است:

«...قَالَ اَنَا خَیْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنی مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طینٍ»؛(۱) «گفت: من از او بهترم. مرا از آتش آفریدی و او را از گل آفریدی».

همچنین، قرآن کریم به این نکته اشاره می کند که انسان صالح و اخلاص مند، از دایره قدرت و نیرنگ ابلیس بیرون است و از این رو، وی بر این قدرت شیطانی سلطه نیز دارد:

«قَالَ فَبِعِزَّتِکَ لَأُغْوِیَنَّهُمْ اَجْمَعینَ * اِلَّا عِبَادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصینَ»(۲)؛ «پس به عزّت تو سوگند که همگی را به طور جدّ از راه بیرون می آورم. مگر آن بندگان پاکدل تو را».

۲ – ماهیت ابلیس

در این جا پرسش دیگری درباره ماهیت ابلیس مطرح می شود: آیا وی از فرشتگان است یا از جنیان؟ چه، در قرآن کریم او به هر کدام از این دو عنوان توصیف شده است:

پس اگر ابلیس از فرشتگان باشد، چگونه خداوند را معصیت می کند؟ در حالی که خداوند فرشتگان راچنین توصیف کرده است:

«...عِبَادٌ مُکْرَمُونَ»(۳)؛ «...[فرشتگان] بندگانی ارجمندند.» آنان از فرمان خدا سر باز نمی زنند:

«...لاَـ یَعْصُونَ اللّه-َ مَـا اَمَرَهُمْ وَ یَفْعَلُونَ مَـا یُؤْمَرُونَ»(۴)؛ «...از آنچه خدا به آنان دستور داده سرپیچی نمی کنند و آنچه را که مأمورند انجام می دهند.»

و اگر از جنیان باشد، پس چرا در این داستان در کنار فرشتگان نهاده شده است؟

«وَ اِذْ قُلْنَا لِلْمَلئِکَهِ اسْجُدُوا لِاٰدَمَ فَسَجَدُوا اِلَّا اِبْلیسَ...»(۵)؛ «و چون فرشتگان را گفتیم: برای آدم سجده کنید، پس [همه] سجده کردند بجز ابلیس...»

افزون بر این که قرآن کریم ابلیس را از جنیان توصیف کرده، معمولاً چندین دلیل برای اثبات این که وی از جنیان است بیان می شود ازجمله این دلایل آن است که ویژگیهای فرشتگان بر ابلیس منطبق نمی شود، زیرا فرشتگان به فرمانبرداری از خداوند

۱– اعراف/۱۲.

۲– ص/۸۲ – ۸۳.

۳– انبیا/۲۶.

۴- تحریم/۶.

۵- بقره/۳۴.

توصیف شده اند:

«...لَا یَعْصُونَ اللّه ـَ مَا اَمَرَهُمْ وَ یَفْعَلُونَ مَا یُؤْمَرُونَ »(۱)؛ نیز به فرستادگان توصیف شده اند:

«...جَاعِلِ الْمَلئِکَهِ رُسُلًا اُولی اَجْنِحَهٍ مَثْنی وَ ثُلثَ وَ رُبَاعَ...»(۲)؛ «...فرشتگان را که دارای بالهای دوگانانه و سه گانه و چهارگانه اند پیام آورنده قرار داده است.». این در حالی است که ابلیس از فرمان خداوند سر باز زده و از کافران شد:

«...اِلَّا اِبْلیسَ اَبی وَ اسْتَکْبَرَ وَ کَانَ مِنَ الْکَافِرینَ»(۳)؛ «...بجز ابلیس که سر باز زد و کبر ورزید و از کافران شد».

از جمله این دلایل آن است که فرشتگان نسل ندارند، زیرا فرزند نمی آورند و از نیروی شهوت بی بهره اند.امّا ابلیس فرزند دارد، همان گونه که قرآن کریم بدان اشاره کرده است:

«اَفَتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّیَّتَهُ اَوْلِیَاءَ مِنْ دُونی...»(۴)؛ «آیا او و نسلش را به جای من دوستان خود می گیرید؟»

این دلایل و شواهد در شماردن ابلیس از جنیان در برابر فرشتگان بسنده نمی کند، زیرا توصیف قرآن از ابلیس به این عنوان که او از جنیان است، ممکن است به این سبب باشد که برخی از فرشتگان به عنوان جنّ توصیف می شوند. البته، اگر نگوییم: این

توصیف برای همه آنان است، چرا که جنّ به معنای پنهان و پوشیده است و فرشتگان نیز از جهان و دید ما پنهانند.

همچنین، این توصیف را درآن جا که مشرکان فرشتگان را به خدا نسبت می دهند، مشاهده می کنیم، زیرا آنان بر این باور بودند که فرشتگان - همان گونه که در قرآن آمده

است - دختران خدایند. خداوند فرموده است:

«اَلَا اِنَّهُمْ مِنْ اِفْکِهِمْ لَیَقُولُونَ * وَلَدَ اللّه ـُوَ اِنَّهُمْ لَکَاذِبُونَ * اَصْطَفَی الْبَنَاتِ عَلَی

الْبَنینَ»(۵)؛ «هشدار، که اینان از دروغ پردازی خود به طور قطع خواهند گفت: خدا فرزند

۱- تحریم/۶.

۲- فاطر/۱.

۳- بقره/۳۴.

۴- کهف/۵۰.

۵- صافات/۱۵۱ - ۱۵۳.

آورده است، در حالی که آنان به طور حتم دروغگویانند. آیا خدا دختران را بر پسران برگزیده است؟» نیز خداوند فرموده است:

«اَفَاَصْفیکُمْ رَبُّکُمْ بِاص لْبَنینَ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلئِکَهِ اِنَاثًا اِنَّکُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلاً عَظیمًا»(۱)؛ «آیا پروردگارتان شما را به [داشتن] پسران اختصاص داده و خود از فرشتگان دخترانی برگرفته است؟ حقّا که شما سخنی بس بزرگ می گویید.» و در همین حال، قرآن این نسل دروغین خدا را به جن توصیف می کند:

«وَ جَعَلُوا بَیْنَهُ وَبَیْنَ الْجِنَّهِ نَسَبًا...»(۲)؛ «و میان خدا و جنیان پیوندی انگاشتند...»

همچنین، فرمانبرداری یک ویژگی لازم برای فرشتگان نیست، زیرا اگر فرشتگان در قرآن به فرمانبرداری توصیف شده اند، ممکن است این ویژگی تنها از آنِ بزرگوارانِ [= مُکَرَّمِین] آنان باشد و حتی در قرآن می بینیم که برخی از فرشتگان از فرمان خداوند سر باز زدند، نظیر دو فرشته به نام های هاروت و ماروت(۳)

چنان که مسأله داشتن نسل را نمی توان از دلایل فرشته نبودن ابلیس بر شمرد، زیرا که داشتن نسل ممکن است از ویژگیهایی باشد که تنها به ابلیس داده شده است، تا وی این نقش و یژه را در زندگی انسان بازی کند.

البته، در برخی از روایات اشاره شده، که ابلیس از جنیان بوده است، نه از فرشتگان و

تنها با آنان معاشرت داشته و لذا آنان گمان می کردند که وی از زمره ایشان است. لیکن به این گونه روایات نمی توان تکیه کرد.(۴)

۳ – آفرینش آدم برای زمین

در این جا پرسش دیگری مطرح است: آیا آدم برای زمین آفریده شد؟

همان گونه که این موضوع از قسمت نخست این بخش [از سوره بقره] بر می آید:

ص:۸۰

۱- اسراء/۴۰.

۲- صافات/۱۵۸.

۳- بقره/۱۰۲.

۴- آری، چنانچه ثابت شود که فرشتگان غیر از جنیان هستند، در این صورت ثابت می شود که ابلیس از فرشتگان نیست، زیرا توصیف او به این که از جنیان می باشد، صریح قرآن است و شمردن وی از فرشتگان ظاهر قرآن است و صریح بر ظاهر از لحاظ دلالت مقدم است.

«وَ اِذْ قَالَ رَبُّکَ لِلْمَلئِکَهِ اِنّی جَاعِلٌ فِی الاْرْضِ خَلیفَهً...»(۱)؛ «و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی خواهم گماشت...» یا این که آدم برای بهشت آفریده شد و پس از عصیان به زمین تبعید گردید. چنان که این مطلب از قسمت دوم این بخش قرآنی به دست می آید:

«وَ قُلْنَا یَا ادَمُ اسْکُنْ اَ نْتَ وَ زَوْجُکَ الْجَنَّهَ وَ کُلاَ مِنْهَا رَغَدًا حَیْثُ شِئْتُمَا وَ لاَ تَقْرَبَا هذِهِ

الشَّجَرَهَ فَتَکُونَا مِنَ الظَّالِمینَ»(۲)؛ «و گفتیم: ای آدم، خود و همسرت در بهشت سکونت گیرید و از هر کجای آن خواهید فراوان بخورید و به این درخت نزدیک نشوید که از ستمکاران خواهید بود.»

برخی از بی دینان کوشیده اند، شبهاتی را پیرامون این موضوع برانگیزند و چنین ادّعا کرده اند که از این بخش قرآنی بر می آید، آوردن آدم به بهشت و آن گاه توبه او از کار خود، تنها یک اقدام ظاهری و صوری، برای طرد او از بهشت و فرود آوردنش به زمین بوده است.

لیک پاسخ این شبهه روشن است و آن این است که آدم برای زمین و جانشینی خدا در آن آفریده شد و حضور او در بهشت مرحله ای مقدماتی و آمادگی بود، تا وی را برای انجام دادن نقش جانشنی آماده کند، زیرا برای آدم امکانپذیر نبود که بدون این آمادگی و

تجربه ای که در بهشت به دست آورد، این نقش را ایفا کند. ما به زودی این موضوع را در بیان بعد دیگر این مسأله روشن خواهیم کرد.

به علاوه ممکن است مقصود از این بهشت، بهشت زمینی باشد، نه بهشت جاویدان، زیرا دلیلی وجود ندارد که منظور بهشت جاویدان است ونیز فرود آمدن آدم و بیرون بردن وی از بهشت به معنای آغاز بر دوش گرفتن مسؤولیت و رنج و تلاش برای زندگی و ادامه آن باشد. بر این اساس، آدم از همان آغاز در زمین بوده است، لیکن در جایی که رنج و زحمتی در آن وجود نداشته وتمامی عوامل و وسائل زندگی و آسایش و آرامش برایش مهیا بوده است تا وی را برای ایفای نقش جانشینی آماده سازد. امّا پس از ارتکاب

نافرمانی، زندگی تازه ای برایش پدیدار شد که با زندگی پیشین، از لحاظ خصوصیات و ویژگیها، تفاوت داشت، هر چند این زندگی نوین هم در زمین بود.

۱- بقره/۳۰.

۲- بقره/۳۵.

با آنچه گفته آمد، می توانیم به پرسش دیگری پاسخ دهیم وآن این است: چگونه زمینه برای ابلیس فراهم شد که در بهشت آدم را گمراه کند، و حال آن که ورود او به بهشت حرام است، زیرا وی پس از آن که کبر ورزید و آدم را سجده نکرد، از بهشت بیرون رانده شد؟

پاسخ: ممکن است مقصود بهشت زمینی باشد و مانعی برای ورود ابلیس به آن وجود نداشته است وطرد ابلیس از آسمان وجهانی بوده که در آن گفتگوی خداوند با فرشتگان انجام شده و از آنان خواسته شد که برای آدم سجده کنند و شاید ضمیر جمع در این سخن خداوند:

«...وَ قُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُکُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ...»(۱)؛ «...و فرمودیم: فرود آیید، شما دشمن همدیگرید...» به همین موضوع اشاره داشته باشد.

به علاوه ممکن است کار گمراه کردن آدم به دست ابلیس، در بیرون بهشت انجام شده باشد، زیرا گفتگو میان بهشتیان و غیر بهشتیان تنها در بیرون بهشت امکانپذیر است،

همان گونه که قرآن کریم در گفتگوی بهشتیان و دوزخیان به این موضوع اشاره کرده است:

«وَنَادی اَصْحَابُ النَّارِ اَصْحَابَ الْجَنَّهِ اَنْ اَفِیضُوا عَلَیْنَا مِنَ الْمَاءِ اَوْ مِمَّا رَزَقَکُمُ اللّه ُقَالُوا اِنَّ اللّه َحَرَّمَهُمَا عَلَی الْکَافِرِینَ»(۲)؛ «و دوزخیان بهشتیان را آواز می دهند که از آن آب یا از آنچه خدا روزی شما کرده، بر ما فرو ریزید. می گویند: خدا آن ها را بر کافران حرام کرده

است.»

در خطاب بهشتیان با دوزخیان در قرآن کریم آمده است:

«وَنَادی اَصْحَابُ الْجَنَّهِ اَصْحَابَ النَّارِ اَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّکُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَم فَاَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَیْنَهُمْ اَنْ لَعْنَهُ اللّه ِعَلَی الظَّالِمِینَ»(۳)؛ «و بهشتیان دوزخیان را آواز می دهند که ماآنچه را پروردگارمان به ما وعده داده بود، درست یافتیم. آیا شما [نیز]

۱- بقره/۳۶. این آیات را با آیات سوره اعراف مقایسه کن که از آن ها بر می آید، طرد ابلیس پیش از زمانی بوده است که برای آدم فرمان صادر شد به همراه همسرش در بهشت سکونت گزیند. امّا فرمان بیرون شدن از بهشت، از آسمان یعنی از جایگاهی بوده که این حادثه اتفاق افتاد. خدا داناتر است.

۲- اعراف/۵۰.

۳- اعراف/۴۴.

آنچه راپروردگارتان وعده کرده بود، راست و درست یافتید؟ می گویند: آری. پس آواز دهنده ای میان آنان آواز در می دهد که لعنت خدا بر ستمکاران باد.»

۴ – خطای آدم

پرسشی دیگر درباره خطا، گمراهی و نافرمانی آدم است :

«...و عَصَیَ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوىَ»(۱)؛ «...و این گونه آدم به پروردگار خود عصیان ورزید و بیراهه رفت.»

پاره ای از روایات نشان می دهد که آدم پیامبر بوده، هر چند این موضوع در قرآن بیان نشده است و پیامبران از همان آغاز زندگی شان از گناهان، لغزشها و گمراهیها پاک هستند.

با قطع نظر از تحقیق درباره درستی این فرضیه ها، یعنی فرضیه ای که آدم را پیامبر می داند و این فرضیه که پیامبران از آغاز زندگی شان معصوم از گناه می باشند، می توانیم

این مخالفت و عصیان آدم را بر پایه دو دیدگاه توجیه کنیم:

دیدگاه نخست خطابی که خداوند بدان آدم را از خوردن میوه آن درخت نهی کرد، «ارشادی»(۲) است، یعنی مقصود از این نهی، ارشاد به مفاسد موجود در خوردن از آن درخت است ونهی «مولوی» نیست تا مقصود از آن، درخواست جدی و معصیتی باشد

ص:۸۳

۱– طه/۱۲۱.

۲– اوامر و نواهی در شریعت بر دو گونه اند: مولوی و ارشادی. مقصود از «مولوی» چیزی است که از مولا صادر می شود به این دلیل که وی مولایی است که حق فرمانبرداری [بر بندگانش را] دارد و در این امر و نهی مولوی، اراده جدّی برای درخواست وحرکت به سمت مطلوب و یا نهی از آنچه مورد نهی قرار گرفته وجود دارد نظیر اوامر نماز، زکات، جهاد و حج و نهی از نوشیدن شراب، زنا و دزدی. امّا مقصود از «ارشادی» آن است که برای ارشاد و بیان مصلحت یا مفسده می باشد. همان گونه که غالبا در اوامر و نواهی شرعی در معاملات ملاحظه می کنیم. چه، این اوامر و نواهی برای ارشادِ باطل بودن یا درستی این معاملات است. یا همانند اوامر و نواهی پزشکان و مهندسان و دانشمندان علوم تجربی که اینان به عنوان آقا و اولوالامر و به عنوان کسی که حق ولایت دارد، سزاوار فرمانبرداری نیستند بلکه از باب این که متعلق اوامر و نواهی آنان دارای مصالح و یا مفاسد هستند باید از آنان فرمان برد. به عنوان نمونه، وقتی که پزشک به خوردن دارو فرمان می دهد، بدین معناست که خوردن دارو مصلحتی دارد و همچنین وقتی از خوردن چیزی نهی می کند، بدین معناست که در خوردن آن مفسده ای وجود دارد.

که بر پیامبران محال ونارواست. معصیتی که موجب کیفر میشود در امر مولوی است، نه ارشادی.

دیدگاه دوم: نهی الهی د راین جا نهی مولوی است - چنان که ظاهر، همین معنا را نشان می دهد - و در این صورت، کسی که قایل به عصمت انبیاست می گوید: انبیا در اوامر و نواهی ای که با مردم شریک باشند از گناهان پاکند واما در اوامر و نواهی ای که به خود آنان اختصاص دارد، مخالفت با این اوامر و نواهی و سرزدن گناه از ایشان مانعی ندارد و آنان در برابر آن ها معصوم نخواهند بود. نهیی که برای آدم صادر شد، تنها به

خود او اختصاص داشت و لذا خوردن آن درخت پس از آدم، بر فرزندان او حرام شد.

از این رو در می یابیم که به خاطر همین اوامر ویژه، قرآن کریم ستم و گناه را به برخی از پیامبران نسبت می دهد، همان گونه که برای موسی علیه السلام چنین شد:

«قَالَ رَبِّ اِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسی فَاص غْفِرْ لی فَغَفَرَ لَهُ اِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحیمُ»(۱)؛ «گفت:

پروردگارا، من بر خویشتن ستم کردم، مرا ببخش. پس خدا از وی درگذشت که او آمرزنده مهربان است.» با این که کشتن فرعونی ستمگر و کافر بر مردم به طور عموم، گناه

و حرام نیست وتنها بر موسی حرام بوده، زیرا وضعیت او با دیگران تفاوت دارد.

از این جا آمده است که کارهای نیک نیکو کاران، کارهای زشت مقربان به شمار می رود، زیرا مقربان تکالیف ویژه ای دارند که در خور کمالات آنان است.

این تفسیر ازعصمت، یک امر عرفی و معمولی است که عاقلان با توجه به رتبه های [مختلف] مردم از این امر بهره می گیرند. به عنوان نمونه، برخی از کارها برای دانشمندان و فرهیختگان گناهی نابخشودنی محسوب می شود، در حالی که نسبت به توده مردم چنین نیست. برخی از بخششهای اندک برای ثروتمندان گناهی محسوب می شود که باید در برابر آن مجازات شوند، در حالی همین بخششهای اندک برای تهی دستان گناه نیست.

دیدگاه ها درباره فرایند جانشینی

در این جا به دو دیدگاه اشاره می کنیم:

دیدگاه اول: دیدگاهی که علامه طباطبایی آن را در «المیزان» آورده است، زیرا او بر

۱- قصص/۱۶.

این باور است که این فرایند، از زمانی آغاز شد که آدم و همسرش را در بهشت جای دادند تا پس از آن به زمین منتقل شوند و برای این که آدم به این زمین فرود می آمد باید

مرتکب معصیت میشد، زیرا دست یافتن به تکامل انسانی، که وی را شایسته این جانشینی می کرد، جز با ارتکاب معصیت و سپس هبوط به زمین برایش امکانپذیر نبود، چه، تکامل تنها از طریق دو عنصر یا دو عامل اساسی تحقق می یابد:

۱ – احساس نیازمندی، بیچارگی، ناداری و خواری انسان و یا به بیانی دیگر: احساس انسان به بندگی خداوند، وی را وا می دارد که به خدا روی آورد و به سوی او حرکت کند و راه بیفتد.

۲ – آمرزش خداوند، خشنودی، رحمت وتوفیق او برای این انسان و یاری کردن او و از طریق عنایت و بخشش.

احساس نیازمندی انسان وی را وا می دارد که برای برآوردن این نیازمندی اقدام کند و عطا و بخشش الهی موجب بی نیازی نسبی انسان می شود و نیازها وکاستیهای او را برطرف می کند ودر نتیجه، وی تکامل پیدا می کند.

اگر انسان احساس نیاز نکند، برای رسیدن به کمال نمی کوشد حتی اگر در واقع نیازمند باشد. چنانچه خداوند با آمرزش، رحمت و بخشش خود به انسان عنایت نکند، این انسان در حرکت خویش همچنان ناقص و عقب افتاده باقی می ماند.

آنچه در داستان آدم بیان شده، این دو عامل را با هم به نمایش می گذارد. بنابراین، اگر انسان به زمین فرود نمی آمد، احساس نیاز نمی کرد، زیراوی در بهشت به سر می برد، می خورد و می آشامید، بی آن که به خستگی و رنج دچار شود و ماهیّت این بهشت چنین است که:

«اِنَّ لَکَ اَلَّا تَجُوعَ فیهَا وَ لاَ تَعْری * وَ اَ نَّکَ لاَ تَظْمَؤُا فیهَا وَ لاَ تَضْحی»(۱)؛ «در حقیقت

برای تو در آن جا این [امتیاز] است که نه گرسنه می شوی و نه برهنه می مانی و این که در آن جا نه تشنه می گردی و نه آفتاب زده».

اگر آدم آن معصیت را مرتکب نمی شد، نمی توانست به آن درجات والای رحمت و آمرزشی دست یابد که انسان در حالت توبه و بازگشت به خدا بدان دست می یابد و

ص:۸۵

۱– طه/۱۱۸ – ۱۱۹.

علامه طباطبایی به وجود درجاتی از رحمت و آمرزش باورمند است که رسیدن به آن ها به توبه و بازگشت بستگی دارد. او می گوید: «خداوند را صفاتی است همچون بخشش، آمرزش، توبه پذیری، پوشاندن، عنایت، مهربانی و رحمت که جز گناهکاران کسی بدان نمیرسد. بنابراین، توبه همان چیزی است که خداوند به وسیله آن راه هدایت را به روی انسان گشود تا وی آن را بپیماید و به نظافت خانه ای بپردازد که روزی در آن سکونت می گزیند و در پی گشودن این راه بود که در هر عصری، دینی و در هر دوره ای، آیینی وضع شد. بر این اساس، در ورای توبه دو فرمان به چشم می خورد که خداوند آن ها را درباره آدم به مورد اجرا گذارد:

فرمان نخست: فرود آمدن و بیرون شدن از بهشت واستقرار یافتن در زمین و زندگی

پر زحمت در آن و این فرمان لازمه حتمی خوردن از آن درخت بود، چرا که شرمگاه آن دو نمایان شد و این با زندگی در بهشت همخوانی ندارد وحتی درخورد زندگی زمینی هم نیست و به همین سبب، طرد آن دو از بهشت، پس از گذشت از آن ها صورت گرفت و اگر چنین نبود، مقتضای گذشت باقی ماندن آدم و حوا در بهشت بود، نه بیرون راندن آن دو از آن.

فرمان دوم: گرامی داشتن آدم به وسیله توبه. چه، خداوند بر اثر توبه زندگی پر از سختی و رنج زمینی را خوش و آسوده گردانید و به وسیله توبه، هدایت به پرستش حقیقی منجر شد و زندگی زمینی و زندگی آسمانی در هم آمیخت.(۱)

بنابراین، فرود آمدن آدم به زمین، هر چند نوعی ستم و سختی در حق خود او بود، امّا این امر وی را آماده کرد تا به درجه ای از سعادت وکمال برسد که اگر از بهشت بیرون نمی آمد و یا بدون ارتکاب خطا بیرون می آمد، به آن درجه نمی رسید.

دیدگاه دوم: دیدگاهی است که استاد ما شهید صدر(۲) آن را بیان کرده است: خدای سبحان برای آدم که ریشه نژاد بشری است مقدّر کرد، دوران پرورش را بگذراند، همان گونه که هر کودکی این دوران را می گذراند، تا زندگی و تجربه هایش را فرا گیرد. بنابراین،

بهشت زمینی به این دلیل به وجود آمد که احساس اخلاقی واحساس مسؤولیت پذیری انسان را پرورش دهد و از طریق آزمایش این انسان توسط تکالیف و دستوراتی که به او

۱- المیزان، ج۱، ص۱۳۴.
۲- الاسلام یقود الحیاه، ص۱۴۳.

وحی می کند، این احساس را عمق بخشد.

نهی از خوردن آن درخت، نخستین تکلیفی بود که متوجه این جانشین می شد تا بر عواطف و شهواتش حاکم شود و از این طریق تکامل پیدا کند و به دنبال غریزه اشتیاق و حُبّ دنیا کشیده نشود،؛ غریزه ای که آنرا خداوند در او به ودیعت نهاد و شالوده تمامی

استثمارها ودرگیریهایی است که نمایشنامه تاریخ انسانیت شاهد آن است.

معصیتی که آدم مرتکب آن شد، عاملی بود که احساس مسؤولیت را از طریق

پشیمانی در دل وی به وجود آورد و با این احساس، اندیشه او تکامل یافت. درست در زمانی که تجربه های زندگی بر اثر حضور وی در بهشت به حدّ کمال رسیده بود.

هدایت الهی در خط شهادت تجسم می یافت و این خط همان وحی الهی است که مسؤولیت آن را پیامبران بر دوش دارند تا بشر را به راه راست رهنمون شوند. با وحی الهی حرکت بشری تکامل می یابد و انسان متحول می شود و با آموزش ربّانی و هدایت الهی بر آفریدگان برتری پیدا می کند. این آموزش و هدایت را شهید ربّانی و پاک از گناه به نمایش می گذارد و آن را به مردم منتقل می کند تا از گمراهی نگاهشان بدارد:

«...فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّى هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَاىَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ»(۱)؛ «...پس اگر از جانب من شما را هدایتی رسد، آنان که هدایتم را پیروی کنند برایشان بیمی

نیست و غمگین نخواهند شد.»

یادداشتهایی بر این دو دیدگاه

در پایان بررسی این دو دیدگاه [= دیدگاه علامه طباطبایی و دیدگاه شهید صدر]به چند یاد داشت اشاره می کنیم:

۱ - مرحله نخست از فرایند جانشینی و آماده سازی آدم برای این مقام، آموزش نام ها به آدم است، به گونه ای که از یکسو وی را برای شایستگی این جانشینی آماده کند و از سویی دیگر این توان را به او ببخشد که حق این مقام را ادا کند و به آنچه مستخلف [یعنی خداوند] در این زندگی دنیوی از او می خواهد عمل نماید و در همین دنیا به کمال برسد و نیز با رسیدن به کمال بتواند نقش خویش را در زندگی دنیوی ایفا کند، بدین معنا که دنیا

۱- بقره/۳۸.

را آباد کند، در آن به جستجوی روزی بپردازد و آفریده هایی را که خداوند در جهان هستی برای او به وجود آورده، به تسخیر خود درآورد. با توجه به برخورداری از دانش نام ها،آدم می توانست از تجربه ها و آنچه برایش پیش آمده از قبیل ارتکاب خطا و توبه

کردن از آن و بهره گیری از بخشش و رحمت خدا، استفاده کند.

۲ - تکمیل تصویر جانشینی امکانپذیر است، بدین ترتیب که سکونت دادن آدم در بهشت، در عین حال که مرحله آماده سازی را تشکیل می دهد، بیانگر هدف الهی است که در ورای این آماده سازی و زندگی دنیوی نهفته است و آن هدف این است: مقتضای رحمت الهی به انسان این است که وی به دور از دشواری، د رآرامش و خوشوقتی زندگی کند و مسیر دشوار این است که خداوند انسان را برگزید تا به آرامش و خوش بختی همیشگی از طریق موفقیتهای او در میدان آزمایش و گرفتاریها دست یابد. از این رو، خداوند زندگی انسان را با بهشت آغاز کرد و رحمت گسترده خویش را شامل حال او گردانید واین کار را از طریق پذیرش توبه انسان وهدایت او به وسیله پیامبران انجام داد.

همچنین خطایی که آدم در بهشت مرتکب شد - افزون بر احساس مسؤولیت - موجب شد که انسان زیبایی را از زشتی و نیکی را از بدی تشخیص دهد و شاید این همان چیزی است که قرآن کریم بداکن اشاره کرده است:

«فَدَلّيهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْ اتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِ فَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّهِ وَنَاديهُمَا رَبُّهُمَا اَلَمْ اَ نْهَكُمَا عَنْ تِلْكُمَا الشَّجَرَهِ وَاَقُلْ لَكُمَا اِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبينٌ»(۱)؛ «پس آن دو را با فریب به سقوط کشانید و چون آن دو از آن درخت چشیدند، برهنگی هایشان برایشان آشکار شد و به چسبانیدن برگهای [درختان] بهشت بر خود آغاز کردند و پروردگارشان بر آن دو بانگ بر زد: مگر شما را از این درخت منع نکردم و به شما نگفتم که در حقیقت شیطان برای شما دشمن آشکار است؟»

همچنین، ارتکاب آن خطا احساس نیازمندی وتهی دستی را در انسان گشود و لذا او به خدا پناه برد وز او درخواست آمرزش کرد.

این شناخت برای انسان ضرور بود تا بتواند با مشکلات زندگی و کشمکشهای گوناگون رو یارو شود و حق را از باطل، نیکی را از بدی، مصلحت را از مفسده و سود را

۱- اعراف/۲۲.

از زیـان جـدا سـازد و در برطرف کردن نیـاز هـایش و درعبادتش به خـدا پناه برد ودر خود، حالت تعادل روانی در برابر فشار شهوت ها وغرایز به وجود آورد.

این شناخت ممکن بود، از طریق تربیت دراز مدت و تجربه شخصی در دوران زندگی

او در بهشت به وجود آیـد و شاید هدف از جای دادن آدم در بهشت همین موضوع بوده است، تا وی این تربیت دراز مدت را پشت سر گـذارد، همان گونه که انسان در دوران کودکی به این مرحله دست می یابد، چرا که این شـناخت در وی به تدریج رشد می کند و این یک راه طبیعی است. لیکن در همین حال، برای رسیدن به این هدف، راه کوتاه تری نیز وجود دارد.امّا این راه با خطرها، خطاها و گناهان همراه است.

به رغم کوتـاه بودن راه خطـا [و معصـیت] خداونـد نمی خواست این راه را برای انسـان برگزینـد، زیرا این راه خطرناک است. لیکن وقتی انسان خود، آن را برگزید واین حقایق را

شناخت، شایستگی آغاز زندگی در دنیا را پیدا کرد.

خداوند درِ توبه و بازگشت به خود را به روی او گشود، تا چنانچه انسان به ضـعف دچار شود و در خطا افتد بتواند راه خویش [به سوی خـدا] را ادامه دهد واحساس نیاز و پناه بردن به او: برای برطرف کردن این نیاز و تکیه کردن بر او در کارهایش – در وی رشد

کند و بدین سبب، در صورتی که بر شهوت هایش چیره گردد و خواسته هایش را تحت کنترل د رآورد، به تکامل دست یابد.

۳ – علامـه طباطبـایی نقش خطـا در شـناخت برهنگیهـا [= سوءات] را توضـیح نـداده و همچنین نگفته است که این برهنگیها با زنـدگی در بهشت همخوانی ندارد. شاید مقصود علامه از نقش خطا در شـناخت برهنگیها همان چیزی باشد که ما پیشتر بدان اشـاره کردیم، یعنی نقش خطـا در ایجـاد احساس اخلاقی در انسان برای شـناخت زیبایی از زشتی، چرا که زنـدگی بهشتی که یک زندگی پاک و پاکیزه است با برهنگیها سازگاری ندارد. این معنایی است عرفانی، زیرا قرآن کریم نگفته است که آدم را پیش از خطـا برهنگی ای نبوده یا این که این برهنگی پس از مرتکب شـدن خطا برای او پیـدا شـده است و تنها بـدین موضوع اشاره کرده که پی بردن او به برهنگی پس از ارتکاب خطا و گناه بوده

است.

۴ – شهید صدر در به وجود آمدن فرایند جانشینی در زمین از نقش توبه در این روند

یاد نکرده است. با این که - چنان که علامه طباطبایی اشاره کرده - توبه نقش اساسی داشته است، زیرا انسان از طریق آن می تواند عمل و تجربه اش را در این زندگی از سر

گیرد و به وسیله آن به پله های کمال صعود کند.

۵ - کمالات انسانی را می توان بدون ارتکاب خطا تصور کرد که انسان در این صورت می تواند از طریق اطاعت و احساس بندگی خدای سبحان تکامل پیدا کند، مگر این که مقصود از خطا، مخالفت محض نباشد بلکه مقصود این باشد که انسان نیاز و کوتاهی در حق خداوند و سپاس نعمت های او را احساس کند، که این احساس وی را وا می دارد، کارهای نیک را افزایش دهد و به سوی خدا باز گردد.

۶ - بر اساس اندیشه علامه طباطبایی، بهشت آسمانی است و بر حسب اندیشه شهید صدر، زمینی. اندیشه دوم در عین حال که با برخی از روایات همخوانی دارد، با فرضیه آفرینش انسان برای زمین نیز سازگار است. همان گونه که پیشتر این موضوع را بیان کردیم.

باب دوم: جامعه انسانی و پیدایش آن

اشاره

پیش درآمد: تعریف جامعه

فصل اول: عناصر جامعه انسانی

فصل دوم: وحدت فطری و اختلاف ابتدایی

ص:۹۱

فصل بندی پژوهش

اشاره

پژوهش در این باب به دو فصل تقسیم می شود:

فصل اول: عناصر جامعه انسانی

در این فصل، عناصر بنیادین را که جامعه انسانی از آن تشکیل می شود، بر وفق دیدگاه قرآنی و دیدگاه مادّی مورد بررسی قرار می دهیم.

فصل دوم: وحدت فطری واختلاف ابتدایی

در این فصل می کوشیم چگونگی پیدایش دو جامعه و حدت فطری و اختلاف فطری و نیز عواملی را که موجب این وحدت و اختلاف شده است، تحلیل و تفسیر کنیم.

پیش از این دو فصل، بخش: «پیش درآمد» آمده است که در آن به تعریف اصطلاح «جامعه» می پردازیم و این کار را از طریق بیان واژه های لغوی که قرآن کریم از طریق آن به بیان مفهوم «جامعه انسانی» پرداخته، انجام خواهیم داد.

تعریف جامعه

پیش درآمد

در آغاز سخن در باره جامعه انسانی، باید به بررسی اصطلاح «جامعه» و بیان مفاهیم ویژه این اصطلاح بپردازیم، چرا که اصطلاح جامعه در ادبیات عصر حاضر و هنگامی که از اسلام و خاتمیت آن سخن به میان می آید، به صورت گسترده ای به کار گرفته شده

است. چه، معمولاً می گویند: اسلام دینی آسمانی است که برای ساماندهی جامعه

ص:۹۳

انسانی و رهنمونی و تکامل او آمده است.

واژه «جامعه» با همین قالب و ساختار در قرآن کریم نیامده است و نیز همان گونه که مشاهده می شود، این واژه به صورتی گسترده در خطابهای زبانی و همگانی عصر نزول قرآن به کار نرفته است، امری که نشان می دهد این واژه به تازگی وارد زبان عربی شده است. قرآن کریم با واژه های دیگری مفهوم جامعه را باز گفته است که از لحاظ معنای کلی به معنای جامعه نزدیک است. برخی از این واژه ها از این قرارند:

جمع: این واژه از لحاظ مادّه و اشتقاق لغوی به واژه «جامعه» از هر واژه ای نزدیک تر است.همان گونه که از لحاظ معنا نیز چنین است، زیرا که قرآن کریم این واژه را در مقام

بیان جماعت و جامعه در چند آیه به کار گرفته است. برخی از این آیات از این قرار است:

«سَیُهْزَمُ الْجَمْعُ وَ یُوَلُّونَ الدُّبُرَ»(۱)؛ «زودا که این جمع در هم شکسته شود و پشت کنند.» در این جا از جامعه مشرکان به جمع تعبیر شده است.

«اِنَّ الَّذینَ تَوَلَّوْا مِنْکُمْ یَوْمَ الْتَقَی الْجَمْعَانِ اِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّیْطَانُ...»(۲)؛ «روزی که دو

گروه با هم رویارو می شدند، کسانی که از میان شما [به دشمن] پشت کردند، در حقیقت جز این نبود که شیطان آنان را بلغزانید...» در این آیه خداوند از دو گروهی که نمایندگان

دو جامعه متخاصم و در حال جنگ بودند یعنی جامعه مسلمانان و جامعه مشرکان به «جمعان» تعبیر کرده است.

قوم: این واژه از پردامنه ترین واژه هایی است که برای بازگویی «جامعه» در قرآن به کار گرفته شده است، زیرا که در حدود ۳۸۳ بار و با ساختارهایی گوناگون در قرآن آمده است. واژه قوم زمانی فراوان به کار رفته که سخن درباره گروهی از مردمانی است که پیامبر صلی الله علیه و آله از طریق رشته های خویشاوندی ونسبی، یا به وسیله رشته های روابط اجتماعی یک پارچه با آنان پیوند دارد، نظیر این سخنان خداوند:

«وَ مَا اَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ اِلاَّ بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِیُبَیِّنَ لَهُمْ...»(۳)؛ «و ما هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستادیم تا رای آنان بیان کنند...»

«قَالَ مُوسی لِقَوْمِهِ اسْتَعینُوا بِاص للّه ِوَاصْبِرُوا...»(۴)؛ «موسی به قوم خود گفت: از خدا

۱- قمر/۴۵.

۲- آل عمران/۱۵۵.

۳- ابراهیم/۴.

۴- اعراف/۱۲۸.

یاری جویید و پایداری ورزید...»

«وَ اِنْ یُکَذِّبُوکَ فَقَدْ کَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ عَادٌ وَ ثَمُودُ * وَ قَوْمُ اِبْرهیمَ وَ قَوْمُ لُوطٍ»(1)؛ «و اگر تو را تکذیب کنند، به طور قطع پیش از آنان قوم نوح و عاد و ثمود به تکذیب پرداختند و قوم ابراهیم و قوم لوط.»

همچنین، واژه قوم هنگام سخن گفتن درباره گروهی که ایمان به خدا یا ویژگیهای مشترک همچون دانش، تقوا و آگاهی آنان را یک پارچه می سازد فراوان به کار رفته است. همان گونه که این واژه در سیاق دعوت به اندیشیدن درباره آیات خدا واندرز گرفتن از سرنوشت کافران و دشمنان خدا نیز آمده است نظیر این سخنان خداوند:

«...وَ مَا خَلَقَ اللّه ُفِی السَّموَاتِ وَ الْأَرْضِ لاَیَاتٍ لِقَوْمٍ یَتَّقُونَ»(2)؛ «...و در آنچه خدا در آسمانها ز مین آفریده برای مردمی که تقوا دارند، دلایلی [آشکار] است».

«...کَذلِکَ نُفَصِّلُ الْایَاتِ لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ»(3)؛ «...این گونه آیات [خود را] برای گروهی که می دانند به روشنی بیان می کنیم.»

«فَتِلْکَ بُیُوتُهُمْ خَاوِیَهً بِمَا ظَلَمُوا اِنَّ فی ذلِکَ لاَیَهً لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ»(4)؛ «و این خانه های

خالی آن هاست، به سزای بیدادی که کرده اند. به طور قطع در این [کیفر] برای مردمی که می دانند عبرتی خواهد بود».

«اِنَّا مُنْزِلُونَ عَلی اَهْلِ هذِهِ الْقَرْیَهِ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا کَانُوا یَفْسُقُونَ * وَ لَقَدْ تَرَکْنَا مِنْهَا

ایَهً بَیِّنَهً لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ»(5)؛ «ما بر مردم این شهر بر اثر فسقی که می کردند عذابی از آسمان

فرو خواهیم فرستاد و از آن برای مردمی که می اندیشند نشانه ای روشن باقی گذاشتیم.»

همچنین، واژه قوم به طور کلی برای بازگویی گروه انسانی به کار گرفته شده است همانند این سخن خداوند:

«...لِیَجْزِیَ قَوْمًا بِمَا کَانُوا یَکْسِبُونَ»(6)؛ «...تا گروهی را به سبب آنچه مرتکب می شده اند به مجازات رساند.»

۱- حج/۴۲ - ۴۳.

۲- یونس/۶.

۳- اعراف/۳۲.

۴- نمل/۵۲.

۵- عنکبوت/۳۴ - ۳۵.

۶- جاثیه/۱۴.

«کَذلِکَ وَ اَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا اخَرِینَ»(۱)؛ «این چنین و آن ها را به مردمی دیگر میراث دادیم.»

«...وَ اِنْ تَتَوَلَّوْا یَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَیْرَکُمْ ثُمَّ لاَ یَکُونُوا اَمْثَالَکُم»(۲)؛ «...و اگر روی برتابید جای شما را به مردمی غیر از شما خواهد داد که مانند شما نخواهند بود.»

شعب و قبیله

واژه های شعب [= ملّت] و قبیله در قرآن کریم در بیان گروههای انسانی که عامل نژاد یا زبان آنان را با یکدیگر پیوند می دهد به کار رفته است. چنان که در این آیه آمده است:

«یَاءَیُّهَا النَّاسُ اِنَّا خَلَقْنَاکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَ اُنْثی وَ جَعَلْنَاکُمْ شُعُوبًا وَ قَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا...»(۳)؛ «ای مردم، ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید...»

آیه شریفه مردم را به گروههایی تقسیم کرده است که ازطریق روابط طبیعی با یکدیگر ارتباط دارند و این روابط زیربنای پیدایش جامعه بشری بوده است از قبیل روابط نژادی و زبانی. نیز آیه بیان کرده است که هدف از این تقسیم و اختلاف، متمایز شدن این گروهها از یکدیگر است. لیکن با هدف تحکیم روابط انسانی از طریق آشنایی و همکاری با یکدیگر در زمینه اداره این زندگی و تکامل در مسیر آن.

امّت: شاید این واژه در بازگویی مفهوم اصطلاح «جامعه» به معنای امروزی و سیاسی

و اجتماعی آن، از دیگر واژه ها نزدیک تر باشد.

واژه «امّت» در قرآن یک بار به معنای لغوی آن یعنی به معنای «جماعت» آمده است. جماعت یعنی مجموعه ای از مردم که رابطه اجتماعی آن ها را با یکدیگر پیوند می دهد، به گونه ای که معنای این مجموعه همان جماعت محض است و از آن به امّت تعبیر می شود و همین معنا دلیل اصلی به کار بردن آن در قرآن است. خداوند می فرماید:

«وَقَطَّعْنَاهُمُ اثْنَتَیْ عَشْرَةَ اَسْبَاطًا اُمَمًا...»(۴)؛ «آنان را به دوازده عشیره که هر یک امّتی بودند تقسیم کردیم...» مقصود آیه آن است که خداوند آنان را تقسیم کرد و به صورت

۱- دخان/۲۸.

۲- محمد/۳۸.

۳- حجرات/۱۳.

۴- اعراف/۱۶۰.

گروههایی قرار داد.

«...تَتَّخِذُونَ اَیْمَانَکُمْ دَخَلًا بَیْنَکُمْ اَنْ تَکُونَ اُمَّهٌ هِیَ اَرْبی مِنْ اُمَّهٍ...»(۱)؛ «...سوگندهای

خود را میان خویش وسیله تقلب سازید [به خیال این] که گروهی از گروه دیگر افزونترند...» در این جا منظور از امّت، گروه و جماعت است.

«وَ لَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْیَنَ وَجَدَ عَلَیْهِ اُمَّهً مِنَ النَّاسِ یَسْقُونَ...»(۲)؛ «و چون به آب مدین رسید، گروهی از مردم را بر آن یافت که [دامهای خود را] آب می دادند...» در این آیه نیز امّت به معنای گروهی از مردم است.

همچنین، واژه امّت بار دیگر در مقام بازگویی بعد اجتماعی و معنوی جماعت [= گروه] به کار رفته است، همان گونه که د راین آیه مشاهده می کنیم:

«اِنَّ هذِهِ اُمَّتُکُمْ اُمَّهً وَاحِدَهً وَ اَنَا رَبُّکُمْ فَاص عْبُدُونِ»(۳)؛ «این است امت شما که امتی یگانه است و منم پروردگار شما. پس مرا بپرستید». در این جا آیه کریم به گروههایی از مردم اشاره کرده است که از لحاظ زبانی، تاریخی و ملیت، متعددند، ولی از لحاظ فکری، عقیدتی، رفتاری و اهداف سیاسی و گروهی با یکدیگر پیوند دارند، به گونه ای که مجموع آن ها، نشان دهنده جامعه ای کامل و نمونه است.این گروهها، همان گروه پیامبران

در طول تاریخ انسانی است که با رشته ایمان به خدا و یگانگی او، ایمان به غیب و وحی

الهی، دعوت به اخلاق فاضله وتکامل در مسیر انسانی با یکدیگر پیوند دارند واین، در حالی است که آنان از لحاظ زبان، قوم، مکان وتاریخ متفاوت و متعدد هستند.

بهترین بخش قرآنی که به موضوع امت پرادخته، همان بخشی است که در سوره بقره، آیات: (۱۳۰ - ۱۴۳) آمده است.

در این بخش، واژه «اُمّت» چندین بار تکرار شده است وگویی درباره تاریخ امت اسلامی و بنیانگذاری و نشانه های آن سخن می گوید. همان گونه که خداوند فرموده است:

«تِلْکَ اُمَّهٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا کَسَبَتْ وَ لَکُمْ مَا کَسَبْتُمْ وَ لاَ تُسْئَلُونَ عَمَّا کَانُوا یَعْمَلُونَ»(۴)؛ «آنجماعت را روزگار به سرآمد. دستاورد آنان برای آنان و دستاورد شما برای شماست

۱- نحل/۹۲.

۲- انبیا/۹۲.

۳- انبیاء/۹۲.

۴- بقره/۱۳۴ و ۱۴۱.

واز آنچه آنان می کرده اند، شما بازخواست نخواهید شد.» این آیه دوبار آمده است: یک بار آن جا که مشرکان بت پرست راجع به امت اسلامی سخن می گویند و بار دیگر آنجا که درباره آنچه یهود و نصارا یعنی اهل کتاب و پیروان ادیان پیشین راجع به مسلمانان

می گویند و نیز اتخاذ موضع درست در برابر این سخنان و بیان عقیده درست اسلامی. تقسیم بندی پیروان این ادیان بر اساس باور و شیوه رفتار آنان بوده است:

۱ - امتی بوده اند که از آیین ابراهیم پیروی می کردند و دستاوردهای این امت نظیر عقاید، اعمال و آثار و پیامدهای این اعمال در مسیر آنان سپری شده است.

۲ - امت دیگری پس از این امت آمدند که درباره دین به اختلاف دچار شدند و به گروههایی تقسیم گردیدند و اینان یهودی و نصرانی بودند. دستاوردهای اینان نیز از میان

رفت و هیچ کدام از دو امت یهود و نصارا در باره آنچه دیگری انجام می دهد مسؤولیتی ندارد. بنابراین، رشته پیوند این دو گروه عقیده، دستاوردها، رفتار و پیامدهای رفتار آنان است.

۳ - امت دیگری به صحنه آمد که در شکل و شعایر خود [از امتهای پیشین] متمایز است و این امّتِ میانه ای است که تمامی خوبیهای آن امتها را درخود دارد.

روشن است که تقسیم امتها در این جا براساس روابط طبیعی نظیر خون، تاریخ و زبان نیست، زیرا که برخی از مسیحیان ویهودیان از عرب و باشندگان جزیره عربی بودند، همان گونه که برخی از آنان هم غیر عرب بودند. مسلمانان نیز همین گونه اند، چرا که برخی عرب و برخی غیر عربند. بلکه این تقسیم بندی بر پایه«آیین» اندیشه ها، عقاید، شعایر و رفتارهاست واین اموری است که این گروه از آن گروه در آن تفاوت دارد.

بر این اساس، می بینیم قرآن کریم پس از آن که اندیشه ها و عقاید امّت میانه را بیان می کند، عقایدی را که بیانگر ماهیت دستاوردها ورفتار آنان در برابر یهود و نصارا است و این که این امت به تمامی ادیان الهی ایمان دارد، نیز بازگو می کند.

همان گونه که خداوند فرموده است:

«قُولُوا امَنَّا بِاص للّه ِ وَ مَا اُ نْزِلَ اِلَیْنَا وَ مَا اُ نْزِلَ اِلی اِبْرهیمَ وَ اِسْمعیلَ وَ اِسْحقَ وَ یَعْقُوبَ...»(۱)؛ «بگویید: ما به خدا و به آنچه بر ما نازل شده و به آنچه بر ابراهیم و اسماعیل واسحاق و

۱- بقره/۱۳۶.

یعقوب نازل آمده ایمان آورده ایم...»

آن گاه قرآن موضوع قبله را مطرح کرده است. قبله از شعایری به شمار می رود که امتها را از یکدیگر جدا می سازد و به جنبه رفتاری و معنوی روابط انسان ها مربوط می شود. قبله از موضوعاتی است که هم از سوی مسلمانان مورد تقدیس و احترام بوده و هم از سوی مشرکان و خداوند هویت این امت وتمایز شخصیت آنان را بر همین موضوع مترتب کرده است:

«وَكَذلِكَ جَعَلْنَاكُمْ اُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا

وَ مَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتى كُنْتَ عَلَيْهَا الاَّ لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلى عَقِبَيْهِ...»(۱)؛ «بدین گونه شما را امتی میانه قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد و قبله ای را که بر آن بودی، مقرر نکردیم جز برای آن که کسی را که از پیامبر پیروی می کند از آن کس که از عقیده خود باز می گردد، باز شناسیم...»

با این مقایسه نتیجه می گیریم که قرآن کریم وقتی بر مفهوم امت تأکید می کند، از آن به

گروهی تعبیر می نماید که افرادش در تاریخ معنوی یعنی درعقیده و رفتار با هم مشترک باشند:

«...بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفا...»(۲)؛ «...بلکه بر آیین ابراهیم حق گرا هستم...» در سوره حج آمده است:

«...مِلَّةَ اَبيكُمْ اِبْرهيمَ هُوَ سَمّيكُمُ الْمُسْلِمينَ...»(۳)؛ «...آیین پدرتان ابراهیم. او بود که در قبل شما را مسلمان نامید...». همچنین، فرزندان این گروه در باور و رفتار اجتماعی که بر پایه این عقیده استوار است مشترک باشند و این موضوع راآیات دیگری که در آن ها واژه «امّه» به معنای دوم اجتماعی اش آمده است، تأیید می کند نظیر این آیات:

«وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ اُمَّةٌ يَدْعُونَ اِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِاص لْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»(۴)؛ «و باید از میان شما گروهی [مردم را] به نیکی دعوت کنند و به کار شایسته وا دارند و از زشتی باز دارند و آنان همان رستگارانند.» چرا که آیه مبارکه، رابطه افراد

امتّی را که می خواهد تشکیل دهد، رفتار اجتماعی آنان به طور عموم قرار داده است،

۱- بقره/۱۴۳.

۲- بقره/۱۳.

۳- حج/۷۸.

۴- آل عمران/۱۰۴.

یعنی دعوت به نیکی وداشتن به کار نیک و باز داشتن از کار زشت و با همین روابط عقیدتی و معنوی است که امت شکل می گیرد و در میان آنان رابطه برقرار می شود.

«وَلِكُلِّ اُمَّهٍ اَجَلٌ فَاِذَا جَاءَ اَجَلُهُمْ لاَ يَسْتَاْخِرُونَ سَاعَهً وَلاَ يَسْتَقْدِمُونَ»(۱)؛ «و برای هر امّتی اجلی است. پس چون اجلشان فرا رسد، نه [می توانند] ساعتی آن را پس اندازند و نه پیش.» منظور از اجلی که این آیه درباره آن سخن می گوید، اشخاص یا مرگ و زندگی مادّی آنان نیست بلکه روابط عقیدتی و رفتاری است که میان این اشخاص پیوند برقرار می کند ونیز دگرگونیهای اساسی که در بعد معنوی روابط این امتها رخ می دهد. چه، دگرگونیهای اجتماعی به همین دگرگونیهای عقیدتی و رفتاری بستگی دارد واین سنّت الهی است. همان گونه که قرآن کریم در جاهای دیگر بر این موضوع تأکید کرده است نظیر این آیات:

«...اِنَّ اللّه ـ لاَ يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتّى يُغَيِّرُوا مَا بِاَنْفُسِهِمْ...»(۲)؛ «...خدا حال قومی را تغییر نمی دهد تاآنان حال خود را تغییر دهند...».

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِى الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ اَيْدِى النَّاسِ لِيُذيقَهُمْ بَعْضَ الَّذى عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»(۳)؛ «به سبب آنچه دستهای مردم فراهم آورده، فساد در خشکی و دریا نمودار شده است، تا برخی از آنچه را کرده اند به آنان بچشاند. باشد که باز گردند.»

بنابراین،اعمال و رفتاری که از انسان ها سر می زند و فعالیتهای فکری و معنوی که آنان انجام می دهند، خواه خوب و خواه بد به طور مستقیم درحرکت تاریخ واوضاع اجتماعی مردم اثری می گذارد و عمر این یا آن ملت را تعیین می کند.

بنابراین، عنصر حقیقی امت به معنای واقعی کلمه و نگهبان کیان و وجود او، همان بعد فکری، معنوی و رفتاری گروه و ماهیت روابط افراد آن است.

«كَذلِكَ اَرْسَلْنَاكَ فى اُمَّهٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا اُمَمٌ لِتَتْلُوَا عَلَيْهِمُ الَّذى اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ وَ هُمْ

يَكْفُرُونَ بِـاص لرَّحْمنِ قُـلْ هُوَ رَبّى لاَـ اِلَهَ اِلاَّ هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ اِلَيْهِ مَتَابِ»(۴)؛ «بـدین گونه تو را در میان امتی که پیش از آن، امتهایی روزگار به سر بردند، فرستادیم تا آنچه را به تو وحی

کردیم بر آنان بخوانی، در حالی که آنان به خدای رحمان کفر می ورزند. بگو: اوست

۱- اعراف/۳۴.

۲- رعد/۱۱.

۳- روم/۴۱.

۴- رعد/۳۰.

پروردگار من. معبودی به جز او نیست. بر او توکل کرده ام و بازگشت من به سوی اوست.» چرا که می بینیم، این آیه در سیاق بیان اصول عقیدتی و اخلاقی اسلام آمده است. همچنین، این آیه امت مورد خطابش را امتی توصیف می کند که به خدای رحمان کفر می ورزند و این همان رابطه معنوی است.

آری، گاهی واژه «امت» در قرآن به معنای لغوی آن به کار می رود یعنی گروهی از مردم. امّا وقتی این واژه به معنای اجتماعی اش به کار می رود، مقصود از آن «جامعه انسانی» است که دارای یک عقیده و یک رفتار اجتماعی باشد.

تفاوت میان واژه های امت و قوم

از آنچه گفته آمد، روشن شد که میان واژه های امت و قوم، تفاوتی اساسی وجود دارد، زیرا واژه «قوم» در اصل بر گروهی به کار می رود که روابط میان آنان روابط ملّی

باشد نظیر خون وتاریخ مادّی و جغرافیایی. لیکن گاهی این واژه برای گروهی به کار می رود که دارای رابطه معنوی با یکدیگر باشند.

امّا امّت واژه ای است که معنای لغوی آن، جماعت محض است، لیکن در کاربرد قرآن تحول پیدا کرده و به معنای جماعتی به کار رفته است که افراد آن با یکدیگر روابط

فکری، عقیدتی و رفتاری دارند.

واژه ترجیحی

بر اساس معانی واژه های که قرآن کریم آن ها را برای دلالت بر جماعت بشری به کار برده است از قبیل: جمع، قوم، شعب، قبیله و امت - که ما پیشتر آن ها را بیان کردیم - برای ما روشن شد که واژه «امت» [از لحاظ معنا] نزدیک ترین واژه قرآنی به واژه «جامعه» است، هر چند که از لحاظ لفظ، واژه «جمع» بدان نزدیک تر می باشد.

در این صورت، آیاتی که به موضوع «امت» می پردازد، همان آیاتی است که به طور کلی به موضوع «جامعه انسانی» می پردازد.

ص:۱۰۱

فصل اول: عناصر جامعه انسانی

شهید صدر در درسهای خود پیرامون «تفسیر موضوعی قرآن» و در طیّ بررسی آیه خلافت آدم علیه السلام(۱) اشاره کرده است: جامعه از سه عنصر اساسی تشکیل می شود که تمامی نظریه های جامعه شناسی، این سه عنصر را پذیرفته اند و می توانیم آن ها را از این

آیه شریفه استنباط کنیم:

«وَ اِذْ قَالَ رَبُّکَ لِلْمَلٰئِکَهِ اِنّی جَاعِلٌ فِی الاَْرْضِ خَلیفَهً...»(۲)؛ «و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی خواهم گماشت...»

این عناصر سه گانه بنیادین جامعه بشری عبارتند از:

اول: «انسان» که جانشین خدا در زمین است و همو محور اساسی و مهمترین عنصر از میان عناصر جامعه انسانی می باشد که خداوند او را آفریده است تا این نقش اجتماعی را

ایفا کند.

دوم: «زمین و طبیعت». در این جا مقصود از زمین، تنها کره خاکی نیست، بلکه مراد از

آن، کره خاکی و عوالمی است که آن را در میان گرفته و با این کره وانسان رابطه دارد. بنابراین، مراد از زمین تمامی جهان هستی است که انسان را در میان گرفته و با او اثرگذاریهای متقابل دارد.

۱- المدرسه القرآنیه، الدرس الثامن، ص ۱۰۶.

۲- بقره/۳۰.

سوم: «رابطه موجود» یعنی رابطه ای که از یکسو میان انسان و زمین برقرار است و از سویی دیگر میان انسان و انسان دیگر.

این سه عنصر، عناصری بنیادین و مؤلفه های ثابتی هستند که جوامع از آن ها تشکیل می شود و هیچ نظریه اجتماعی چه الهی و چه مادّی یافت نمی شود که درباره جامعه سخن بگوید و به وجود این سه عنصر در آن باور نداشته باشد.

عنصر سوم و دو نظریه قرآنی و مادی

در این صورت، این پرسش مطرح می شود: وقتی همه نظریات جامعه شناسی به این عناصر سه گانه جامعه باور دارند، در برداشت از جامعه انسانی و ماهیت آن، چه تفاوتی میان نظریه قرآنی و نظریه مادّی وجود دارد؟

شهید صدر از تفاوت ذاتی میان نظریه قرآنی و نظریه مادی در این باره سخن گفته و فرض وجود تفاوت میان این دو نظریه را از طریق ترسیم عنصر سوم دانسته است، چرا که برای ترسیم این عنصر دو فرمول را مطرح کرده است:

۱ - فرمول سه گانه ای: این فرمولی است که نظریه مادّی آن را مطرح می کند، زیرا که می گوید: طرفهای رابطه عبارتند از: انسان، انسان دیگر و طبیعت یعنی زمین.

۲ - فرمول چهارگانه ای: فرمولی که بازگو کننده نظریه قرآنی درباره طرفهای رابطه در جامعه انسانی است و این طرفها عبارتند از: خدای سبحان، انسان، انسان دیگر و طبیعت.

آن گاه شهید صدر گفته است: افزودن طرف چهارم در نظریه قرآنی از قبیل افزایش عددی برای طرفها نیست تا شمار طرفها از سه به چهار تبدیل شود، بلکه این افزایش دارای تأثیر ذاتی بر محتوای رابطه موجود میان اطراف است و در پرتو این افزودن [عنصر چهارم] است که این رابطه از رابطه ای که بر پایه ضدیت و کشمکش میان انسان وانسان

دیگر و نیز بر پایه مالکیت و قدرت و سلطه میان انسان و طبیعت استوار است، به رابطه ی تبدیل می شود که بر پایه ای دیگر استوار می باشد و این همان «جانشین گماری» است و طرفهای این رابطه سه تا هستند که عبارتند از:

الف - جانشین گمارنده که خداوند است.

ب – جانشین یعنی انسان.

ج – قلمرو جانشین که طبیعت و سایر مردم است.

سپس شهید صدر افزوده است: این که خدای سبحان یک طرف این رابطه است، موجب نمی شود که جزئی ازجامعه انسانی به شمار آید، زیرا خداوند یک عنصر اساسی در این جامعه نیست بلکه بیرون از آن است. لیکن ما برای رابطه اجتماعی انسان که همان عنصر سوم است، به جز طبیعت و انسان طرف سومی فرض کردیم که خداوند باشد. چه، رابطه میان خدا وانسان رابطه «جانشین گماری» است و این رابطه به وجود جانشین گمارنده نیاز دارد و او همان خداوند است. بنابراین، رابطه با خدا در روابط انسان با

عناصر دیگری نهفته است که جامعه را تشکیل می دهد، همان گونه که پیشتر بیان شد.

با آنچه گفته آمد، دین یکی از سنتهای تاریخ انسانی است که بر روند حرکت انسان و تاریخ حاکم می باشد و این دین همان دین فطری است که خداوند انسان را بر آن آفریده است. دین یعنی این که انسان احساس کند، جانشین و امین خداست و همین احساس بوده که بشریت را در حرکت خود در برابر بی دینی، شهوت ها، سرکشیها و شیطان که ایجاد اختلاف و پراکندگی می کند، توجیه می کرده است.

در این جا می توان به دو نکته انتقادی بر این ارائه دقیق و دلنشین نظریه قرآنی پیرامون

جامعه اشاره کرد:

نکته نخست: نظریه های جامعه شناسی مادّی و الهی با یکدیگر اختلاف دارند، امّا این اختلاف را نمی توانیم براساس بعد چهارم که تنها یکی از دو فرمول عنصر سوم را تشکیل می دهد تفسیر کنیم و چنین بگوییم: نظریه مادّی برای رابطه، ابعاد [یا اطراف] سه گانه قایل است بر خلاف نظریه الهی که به ابعاد چهارگانه باور دارد بلکه این اختلاف ناشی از طرز نگرش مادّی با الهی درباره نظام کلی است که این رابطه را دارای ابعاد

سه گانه یا چهارگانه ترسیم می کند و همین نظام است که چهارمین عنصر از عناصر جامعه انسانی را تشکیل می دهد، چرا که یک بار به اصل وجود رابطه [یعنی رابطه انسان با انسان و رابطه انسان با طبیعت]، بدون فرمول و شکل آن، نگاه می کنیم که همان عنصر سوم جامعه است و تمامی نظریات مادّی والهی این عنصر را پذیرفته اند و دراین جهت باهم مشترکند و دلیل آن هم این است که چون انسان بر روی زمین زندگی می کند، پس

باید رابطه تکوینی با این زمین داشته باشد، بدون این که نگاهی به فرمول و شکل اجتماعی این رابطه داشته باشیم. همچنین، وقتی انسان زاده می شود و انسان دیگری پیدا

می گردد، رابطه تکوینی میان آن ها به وجود می آید، بی آن که شکل اجتماعی این رابطه مورد توجه باشد نظیر رابطه برخی حیوانات با برخی دیگر و یا رابطه درختان با محیط پیرامون خود.

بار دیگر به «رابطه» [که عنصر سوم جامعه است] از طریق فرمول و شکل آن نگاه می کنیم که چگونگی این شکل را، نظامی مشخص می کند که آن را تشکیل می دهد واین نظام و شکل، چهارمین عنصر جامعه انسانی محسوب می شود و نظریات مادّی و الهی درباره آن اختلاف دارند.

به بیانی دیگر: رابطه در وجود خارجی خود ناگزیر از داشتن شکلی معین است و جدا کردن آن از این شکل ناممکن می باشد، امّا روشن است، اصل «رابطه» که تمامی نگرشهای جامعه شناسی آن را به عنوان یک عنصر جامعه انسانی پذیرفته اند با شکل اجتماعی این رابطه که نظریات جامعه شناسی درباره آن اختلاف دارد، متفاوت است.

همچنین، [باید توجه داشته باشیم که] نظام و شکل رابطه، عنصر حقیقی هر جامعه انسانی به شمار می رود، زیرا که هویّت جامعه از طریق تصویری به وجود می آید که این نظام برای این رابطه ترسیم می کند، چرا که این نظام، وجود تکوینی محض نیست بلکه مجموعه ای از حدود و ابعادی است که این رابطه در قالب همین حدود وابعاد در میان اطراف جامعه ترسیم می شود و به همین دلیل، دین وهدایتی که آیه:

«...فَاِمَّا

يَأْتِيَنَّكُمْ مِنّى هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَایَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ»(1)؛

«...پس اگر از جانب من شما را هدایتی رسد، آنان که هدایتم را پیروی کنند برایشان بیمی نیست و غمگین نخواهند شد» بدان اشاره می کند، از دیدگاه قرآن، جزئی از جامعه انسانی به شمار می رود. وانگهی، نظام اجتماعی از دیدگاه قرآن کریم، فهم رابطه را براساس جانشینی انسان از خدا جستجو می کند.

شاید مقصود شهید صدر نیز همین معنا باشد. آن گاه که به بعد چهارم رابطه اشاره می کند واصل استخلاف را در آن توضیح می دهد.

۱- بقره /۳۸.

نکته دوم: بعد چهارم درعنصر سوم که همان رابطه باشد، هر چند در نظریات الهی یک امر حقیقی است، چرا که این بعد در وجود خداوند تجلی می یابد. لیکن بعد چهارم در رابطه موجود در جامعه غیر اسلامی نیز وجود دارد واین بعد در «شهوت ها»، «شیطان» و «طاغوت» تجسم می یابد، زیرا که مسیر انسان میان این دو محدود می شود و راه دیگری برای او وجود ندارد، چرا که جامعه، یا جامعه الهی است یا جامعه هوسرانی، طاغوتی و شیطانی.

با آنچه گفته آمد، می بینیم که رابطه در حقیقت هم در نظریه درست اسلامی چهار بعد دارد و هم در نظریه مادی واین دو نظریه درتعیین ماهیت بعد چهارم با یکدیگر اختلاف دارند، چنان که قرآن کریم در آیات مربوط به جانشینی انسان و دیگر آیات بر این مطلب تأکید می کند.

ممکن است منظور شهید صدر از این سخنی که رابطه در هر کدام از دو نظریه الهی و مادی سه بعد دارد، این باشد که می خواهد عناصر جامعه را بر حسب فهم و برداشت انسان مادی بیان کند که به عناصر سه گانه اعتقاد دارد. چه، انسان مادّی نمی تواند طرف

دیگر جامعه را در صورتی که غیر انسان باشد نظیر شیطان، درک کند.البته، هوس و طاغوت را که جزئی از انسان است درک می کند و به همین سبب، این دو به عنصر نخست ارتباط پیدا می کند.

امّاواقعیت «رابطه»، براساس برداشت قرآنی، در هر حال، چهار بعدی است، ولی این رابطه یا الهی است یا شیطانی.

این موضوع را - چنان که پیشتر اشاره کردیم - از آن جا می توان به دست آورد که قرآن کریم خدای سبحان را در برابر هوس، شیطان و طاغوت مطرح کرده است و خداوند چنین می فرماید:

«اَللّه وَلِیُّ الَّذینَ امَنُوا یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ اِلَی النُّورِ وَ الَّذینَ کَفَرُوا اَوْلِیاؤُهُمُ الطّاغُوتُ یُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ اِلَی الظُّلُماتِ اُولئِکَ اَصْحابُ النّارِ هُمْ فیهَا خالِدُونَ»(۱)؛ «خداوند سرور کسانی است که ایمان آورده اند. آنان را از تاریکهای به سوی روشنایی به

در می برد. و کسانی که کفر ورزیده اند، سرورانشان طاغوتند که آنان را از روشنایی به

ص:۱۰۶

۱- بقره/۲۵۷.

سوی تاریکی ها در بر می برند. آنان اهل آتشند که خود در آن جاودانند».

خداوند فرموده است:

«اَلَّذینَ امَنُوا یُقَاتِلُونَ فی سَبیلِ اللّه ِ وَالَّذینَ کَفَرُوا یُقَاتِلُونَ فی سَبیلِ الطَّاغُوتِ...»(۱)؛ «کسانی که ایمان آورده اند د رراه خدا کارزار می کنند و کسانی که کافر شده اند در راه

طاغوت می جنگند...».

خداوند فرموده است:

«اَفَرَاَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ اِلهَهُ هَویهُ وَ اَضَلَّهُ اللّه ُعَلی عِلْمٍ...»(۲)؛ «پس آیا دیدی کسی را که هوس خویش را معبود خود قرار داده و خدا او را دانسته گمراه گردانیده...؟»

همچنین، قرآن کریم در پایان آیات استخلاف که در سوره بقره آمده، پیروی از هدایت وایمان را دریکسو و پیروی از هوس و کفر را در سویی دیگر مطرح کرده است:

«قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمیعًا فَاِمَّا یَاْتِیَنَّکُمْ مِنّی هُدًی فَمَنْ تَبِعَ هُدَایَ فَلاَ خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لاَ

هُمْ یَحْزَنُونَ * وَ الَّذینَ کَفَرُوا وَ کَذَّبُوا بِایَاتِنَا اُولئِکَ اَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فیهَا خَالِدُونَ»(۳)؛ «گفتیم: جملگی از آن فرود آیید. پس اگر از جانب من شما را هدایتی رسد، آنان که هدایتم را پیروی کنند بر ایشان بیمی نیست و غمگین نخواهند شد. و کسانی که کفر ورزیدند و نشانه های ما را دروغ انگاشتند، آنانند که اهل آتشند و در آن ماندگار خواهند

بود.»

بر این اساس، انسان میان دو نوع یا دو شکل رابطه قرار دارد که هر کدام از این دو، چهار طرف دارد. این دو نوع رابطه عبارتند از:

۱ - رابطه استخلاف: ما از این رابطه به رابطه دینی تعبیر می کنیم که دارای ماهیت الهی و حق است و چهارمین بعد [یا اطراف] آن خداوند است که انسان را به جانشینی گمارده است.

۲ - رابطه هوس و سرکشی: این همان نوع رابطه ای است که بعد چهارم آن شیطان یا ابلیس است و دارای ماهیت شیطانی می باشد که بر پایه هوس، گمراهی و سرکشی استوار است.

۱- نساء/۷۶.

۲- جاثیه/۲۳.

۳- بقره/۳۸ - ۳۹.

بنابراین، بر حسب دیدگاه ما، عناصر چهارگانه جامعه انسانی عبارتند از:

۱ - انسان.

۲ - زمین و طبیعت.

۳ - اصل رابطه تکوینی که میان انسان وانسان از یکسو و میان انسان و طبیعت از سویی دیگر برقرار است.

۴ - نظام اجتماعی که شکل و نوع این رابطه را مشخص می کند و جوامع بشری از لحاظ عناصر بنیادین جامعه هیچ تفاوتی با یکدیگر ندارند، جز در عنصر چهارم یعنی در نظام اجتماعی.

فصل دوم: وحدت فطری و اختلاف ابتدایی

اول: وحدت فطری

اشاره

پس از مرحله تربیت که آدم علیه السلام آن را در بهشت پشت سر نهاد و فرود آمدن وی به

همراه دشمن خود ابلیس در زمین، مرحله شکل گیری جامعه بشری آغاز شد، چرا که تمامی عناصر بنیادینی که جامعه را تشکیل می دهد به وجود آمد: انسان، انسان و طبیعت و رابطه میان انسان با انسان دیگر و انسان با طبیعت. امّا در این جا این پرسش مطرح می شود: نظام اجتماعی ای که بر رابطه موجود میان عناصر جامعه حکومت می کرد وعلایم و حدود این رابطه را مشخص می نمود، چه نوع نظامی بود؟

از قرآن کریم به دست می آید که شکل این نظام، نمایشگر یکپارچگی جامعه بوده است. خداوند می فرماید:

«کَانَ النَّاسُ اُمَّهً وَاحِدَهً فَبَعَثَ اللّه ُالنَّبِیّینَ مُبَشِّرینَ وَمُنْذِرینَ وَاَ نْزَلَ مَعَهُمُ الْکِتَابَ بِاص لْحَقِّ لِیَحْکُمَ بَیْنَ النَّاسِ فیمَا اخْتَلَفُوا فیهِ وَمَا اخْتَلَفَ فیهِ اِلَّا الَّذینَ اُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ

الْبَیِّنَاتُ بَغْیًا بَیْنَهُمْ فَهَدَی اللّه ُالَّذینَ امَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فیهِ مِنَ الْحَقِّ بِاِذْنِهِ وَاللّه ُیَهْدی مَنْ یَشَاءُ اِلی صِرَاطٍ مُسْتَقیمٍ»(۱) ؛ «مردم امتی یگانه بودند، پس خداوند پیامبران را نوید آور و

بیم دهنده بر انگیخت و با آنان، کتاب را به حق فرو فرستاد تا در میان مردم در آنچه با هم

۱- بقره/۲۱۳.

اختلاف داشتند داوری کند و جز کسانی که [کتاب] به آنان داده شد، پس از آن که دلایل روشن برای آنان آمد، به خاطر ستمی که میانشان بود، هیچ کس در آن اختلاف نکرد. پس خداوند آنان را که ایمان آورده بودند، به توفیق خویش، به حقیقت آنچه که در آن اختلاف داشتند، هدایت کرد. و خدا هر که را که بخواهد به راه راست هدایت می کند».

حقیقت این یکپارچگی که اساس نظام اجتماعی بوده، چیست؟ نظام همگانی که در آن دوران بر جامعه حکومت می کرده و روابط انسان ها را سامان می داده، چه نوع نظامی است؟

دیدگاههای مطرح در تفسیر مرحله یکپارچگی

اشاره

درباره حقیقت یکپارچگی و نظام اجتماعی همگانی که در آغاز پیدایش جامعه انسانی بر این جامعه حکومت می کرده، چندین دیدگاه مطرح شده است:

۱ – دیدگاه شیخ محمد عبده

شیخ محمد عبده در اندیشه خود درباره یکپارچگی جامعه انسانی بر این باور است که مردم یک امت بوده و هستند. البتّه، نه بدین معنا که مردم یک جامعه را تشکیل می دهند، بلکه بدین معنا که همه مردم بر حسب سرشت و آفرینش خود در یک امر با هم شریکند و این امر دیدگاهها و برداشتهای آنان را درباره اشیا گرد هم می آورد و یکپارچه می سازد و از آنان یک امت تشکیل می دهد و آن، گرایش فطری انسان به اجتماع است و نیز ارتباط و نیاز برخی افراد به برخی دیگر و همکاری و مشارکت با یکدیگر در کارها و فعالیتهای مختلف، چرا که انسان بر حسب سرشت خویش متمدّن و اجتماعی است و این یکپارچگی نشان دهنده همین گرایش اجتماعی است.

شیخ محمد عبده فعل «کانَ» در آیه: «کَانَ النَّاسُ اُمَّةً وَاحِدَةً...»(۱)؛ «مردم یک امت

بودند» را چنین تفسیر کرده است که کانَ فعل تام است نه ناقص و بر زمان گذشته دلالت می کند. بنابراین، «کان» در این جا به معنای ثبوت و تحقق این موضوع است، یعنی خداوند انسان ها را آفرید و یک امر را در وجود آن فطری قرارداد و آن این است که آنان

۱– بقره/۲۱۳.

بر حسب سرشت خود، متمدّن و اجتماعی باشند وبرخی به برخی دیگر گرایش داشته و به یکدیگر نیازمند باشند. فعل «کان» در این جا از قبیل این سخن خداوند است: «وَ کَانَ اللّه ُعَلیمًا حَکیمًا»(1)چه، مراد آیه تحقق یافتن دانش و حکمت برای خداوند است ونه نسبت دادن آن به او در زمان گذشته.(2)

علّامه طباطبایی(3) با چند ایراد به انتقاد از این دیدگاه پرداخته که شاید برترین و مهمترین آن ها این ایراد باشد: این تفسیر به دو دلیل برخلاف ظاهر آیه کریمه است:

دلیل نخست: «کانَ» در فعل گذشته ظهور دارد و چنانچه بخواهیم آن را بر غیر این معنا حمل کنیم باید قرینه ای وجود داشته باشد. همان گونه که در آیه: «وَ کَانَ اللّه ُعَلیمًا حَکیمًا»، این قرینه وجود دارد، چرا که حمل «کانَ» بر معنای تحقق و ثبوت در این آیه، به دلیل ویژگی ذات مقدس الهی است که زمان و مکان او را محدود نمی کند وصفات او دیرینه و ازلی و ثبوت حکمت و دانش برای این ذات مقدس همیشگی است و در آیه مورد بحث، این قرینه که سخن را از ظهورش باز می دارد، وجود ندارد.

دلیل دوم: آیه کریمه در این معنا صراحت دارد که یکپارچگی، زمانی وجود داشته و سپس اختلاف پیش آمده است و دلیل آن، وجود قرینه در خود آیه می باشد که عبارت است از این سخن خداوند: «...فَبَعَثَ اللّه ُالنَّبِیّینَ مُبَشِّرینَ وَمُنْذِرینَ وَاَ نْزَلَ مَعَهُمُ الْکِتَابَ بِاص لْحَقِ لِیَحْکُمَ بَیْنَ النَّاسِ فیمَا اخْتَلَفُوا فیهِ...»(4)؛ «...پس خداوند پیامبران را نوید آور و بیم دهنده بر انگیخت و با آنان کتاب را به حق فرو فرستاد، تا میان مردم در آنچه با هم اختلاف داشتند داوری کند...» چرا که این آیه نشان می دهد که اختلاف پس از

یکپارچگی رخ نموده است و قرینه آن حرف «فا» است که بر ترتیب زمانی دلالت می کند. بنابراین، برانگیختن پیامبران برای حلّ اختلاف، پس از یکپارچگی و تحقق اختلاف می باشد.

بر این اساس، یکپارچگی بوده و سپس اختلاف رخ نموده است. این معنا با این سخن که مراد از وحدت، همان قابلیت و سرشت اجتماعی و همیشگی در انسان است، همخوانی ندارد. چه، سرشت اجتماعی چیزی است که همیشه در انسان هست [و از او

۱- فتح/۴.

۲- المنار، ج۲، ص۲۳۷ - ۲۳۸.

۳- المیزان، ج۲، ص۱۲۶ - ۱۲۸.

۴- بقره: ۲۱۳.

جدا نمی شود، در حالی که در این جا از او جدا شده است] پس سخن در خور، آن است که مراد از وحدت و اختلاف در این جا، وحدت و اختلاف اجتماعی است [نه فطری].

۲ – دیدگاه علاّمه طباطبائی

(۱)

علاّمه طباطبایی در این دیدگاه بر این باور است که خداوند انسان رابر مجموعه ای از امور آفریده است و از آن جمله این که هر انسانی در صدد استخدام انسانی دیگر بر می آید، زیرا که انسان در زندگی دنیا به سوی کمال و در اختیار گرفتن مادّه در حرکت است و در این رابطه، وی دریافته است که این استخدام جز از طریق رام کردن انسان دیگر امکانپذیر نیست، چرا که در وی نیرویی است که می تواند او را برای تصرّف در مادّه و این جهان هستی کمک کند. پس انسان، انسان دیگر را به تسخیر خود در می آورد تا در مسیر تکامل، به آرمانهایش دست یابد.

آن گاه علاّمه می گوید: این گرایش فطری انسان را وا می دارد در جهت سلطه بر دیگران گام بردارد تا آنان را به استخدام خود درآورد و به اهداف خویش برسد واین امر،

موجب برخورد او با انسان دیگری می شود که عین همین گرایش فطری را در خود دارد و می کوشد به همان اهداف دست یابد و در نتیجه، دو اراده انسانی و دو گرایش فطری با یکدیگر برخورد می کنند.

وی سپس مسأله سازش میان دو اراده و دو انسان اجتماعی در آغاز حرکت اجتماعی

را مطرح می کند که انسان ها با یکدیگر توافق کردند، برخی از برخی دیگر بهره گیرند و آنان را به استخدام در آورند. چرا که هدفها ونیازها محدود بوده و مصلحت همگان، این سازش را ایجاب می کرد. به همین سبب، «نظام یگانه»ای پدید آمد که از طریق توزیع مصالح و منافع مشترک بر جامعه حکومت می کرد و با عدالت فرمان می راند. امّا عدالت اجتماعی در این جا، بر حسب تعبیر علامه: «عدالت آشتی جویانه» بوده، نه «عدالت فطری»، بدین معنا که انسان به طور فطری عادل و با انصاف باشد، بلکه این عدالت اجتماعی، عدالتی است که انسان به سبب این که به طور فطری می خواهد برای دستیابی به اهداف مشخص و منافع مشترک و برابر، دیگران را به استخدام خویش درآورد، بدان

۱– المیزان، ج۲، ص۱۱۸ – ۱۲۰.

می رسد.

۳ – نظریه شهید صدر

نظریه ای که شـهید صـدر مطرح کرده، از این لحـاظ که رابطه یکپـارچگی میان افراد جامعه رابطه فطری است، با نظریه علامه طباطبـایی همخوانی دارد. این رابطه از دیـدگاه شـهید صـدر از همـان آغاز، شـکل دینی والهی داشـته است که از توجه به بعد چهارم در برداشت از عنصر سوم یعنی رابطه نشأت می گیرد، چرا که ما پیشتر گفتیم که رابطه چهار بعد دارد نه سه بعد.

حضـرت آدم علیه السـلام از آغـاز به بعـد چهـارم توجه داشت یعنی او می دانست که جانشـین خـدا در زمین است و وظیفه او پاسداری از امانتی است که خداوند برعهده او نهاده واین وظیفه، محتوای همین جانشینی گماری است و نیز رابطه او با زمین و با انسان دیگر باید

از همین جانشینی پیروی کند. بنابراین، نقش آدم، نقش آقا یا مالك زمین وانسان دیگر نیست بلکه نقش او نقش جانشین امین است و این نوع برداشت از این رابطه، همـان دینی است که خداونـد انسان را بر آن آفریـده است واین دین از آغاز پیـدایش و گماردن او به عنوان جانشین خدا در زمین وجود داشته است.

بنابراین، از دیدگاه شهید صدر، دین در ساختار این رابطه، از همان آغاز نقش داشته است.امر فطری که از آغاز پیدایش انسان در وجود او بوده واین رابطه را مشخص کرده،

دین است، نه چیزی دیگر واین مطلب را از این سـخن خداونـد می توان فهمید: «فَاَقِمْ وَجْهَکَ لِلدّینِ حَنیفًا فِطْرَتَ اللّه ِ الَّتی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا لاَ تَبْدیلَ لِخَلْقِ اللّه ِ ذلِکَ الـدّینُ الْقَیِّمُ...»(۱)؛ «پس روی خـود را بـا گرایش تمـام به حق، به سوی این دین کن با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است آفرینش خدای تغییرپذیر نیست. این است همان دین پایدار...».

آن گاه شـهید صـدر بیان کرده است که انسان به طور فطری احساس می کند که جانشـین خداست، همان جانشـینی که اساس یکپارچگی اجتماعی در دور نخست از تاریخ انسان بوده است. این جانشـینی چند عنصـر فطری دیگر را در بر دارد که عبارتند از :

۱- روم /۳۰.

۱ – عنصر توحید خالص:وقتی انسان به طور فطری احساس می کند که خداوند انسان و گروه بشری را به جانشینی خود در زمین گماریده است، با همین احساس کشف می کند که این گروه به محوری یگانه وابسته است و این محور همان خداست که او را به جانشینی خود در زمین گمارده است، امّا وابستگیهای دیگر، در طول این وابستگی و در طول ایمان به ارباب یگانه، مالک یگانه و آفریدگار یگانه ای قرار دارد که جهان و آنچه را که در آن می باشد آفریده است.

این همان توحید خالص است که اسلام بر پایه آن استوار شده و پرچم آن را تمامی انقلابهای پیامبران با شعار «لا اله الا اللّه» بر دوش گرفته است. خداوند بلند مرتبه فرموده است:

«صِبْغَهَ اللّه ِ وَ مَنْ اَحْسَنُ مِنَ اللّه ِ صِبْغَهً وَ نَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ»(۱)؛ «[این است] نگارگری الهی

و کیست خوش نگارتر از خدا؟ و ما او راپرستندگانیم».

«یَا صَاحِبَیِ السِّجْنِ ءَاَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَیْرٌ اَمِ اللّه ُالْوَاحِدُ الْقَهَّارُ»(۲)؛ «ای دو رفیق

زندانیم، آیا خدایان پراکنده بهترند یا خدای یگانه مقتدر؟».

۲ – عنصر آزادی: هدف از «جانشین گماری الهی» آن است که روابط اجتماعی

انسان ها بر اساس پرستش خالصانه خداوند و آزادی انسان از پرستش خدایان و نام های دیگری استوار باشد که انواع بهره کشی، نابخردی و ستمگری را به نمایش می گذارد. خداوند می فرمایدن:

«مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ اِلاَّ اَسْمَاءً سَمَّیْتُمُوهَا اَ نْتُمْ وَ ابَاؤُکُمْ مَا اَ نْزَلَ اللّه ُبِهَا مِنْ سُلْطَانٍ اِنِ الْحُکْمُ اِلاَّ للّه ِ اَمَرَ اَلاَّ تَعْبُدُوا اِلاَّ اِیَّاهُ ذلِکَ الدّینُ الْقَیِّمُ وَلکِنَّ اَکْثَرَ النَّاسِ لاَ یَعْلَمُونَ»(۳)؛ «شما به جای او جز نام هایی را نمی پرستید که شما و پدرانتان آن ها را نامگذاری کرده اید و خدا دلیلی بر [حقانیت] آن ها نازل نکرده است. فرمان جز برای خدا نیست. دستور داده که جز او را نپرستید. این است دین درست، ولی بیشتر مردم نمی دانند».

«اَفَرَاَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ اِلهَهُ هَویهُ وَ اَضَلَّهُ اللّه ُعَلی عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلی سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلی بَصَرِهِ غِشَاوَهً فَمَنْ یَهْدیهِ مِنْ بَعْدِ اللّه ِ اَفَلاَ تَذَکَّرُونَ»(۴)؛ «پس آیا دیدی کسی را که هوس

۱- بقره/۱۳۸.

۲- یوسف/۳۹.

۳- یوسف/۴۰.

۴- جاثیه /۲۳.

خویش را معبود خود قرار داده و خدا او را دانسته گمراه گردانیده و بر گوش او و دلش مهر زده و بر دیده اش پرده نهاده است؟ آیا پس از خدا چه کسی او را هدایت خواهد کرد؟ آیا پند نمی گیرید؟»

۳ – عنصر برادری و برابری همگانی: این عنصری است که به طور فطری در ارتباط با خدای یگانه و بی انباز نهفته است. چه، وقتی که خدای سبحان، یکتا باشد و فرمانروایی،

تنها از آنِ او باشد و همه انسان ها بندگان او و دربندگی نسبت به او برابر باشند، طبیعی

است که همگی در کرامت انسانی وحقوق، همچون دندانه های شانه – به تعبیر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با یکدیگر برابر و برادر باشند، زیرا همه آنان از لحاظ وابستگی وارتباط با خدا برابرند ودر حقوق انسانی هیچ کدام بر دیگری برتری و امتیازی ندارند و معیار بزرگی و

برتری در پیشگاه خداوند، تنها براساس تلاش و نزدیک شدن به ذات مقدس اوست. خداوند فرموده است: «وَ اَنْ لَیْسَ لِلْاِنْسَانِ اِلَّا مَا سَعی»(۱)؛ «و این که برای انسان جز حاصل تلاش او نیست» یعنی با انجام دادن کارهای شایسته تلاش کند که به خدا نزدیک

شود.

۴ – عنصر برتری بامعیارهای واقعی: مقصود معیارهایی هستند که ماندگار و همیشگی باشند واین معیارها عبارتند از:

الف – تقوای الهی: انسان ها در رفتار خویش از خداوند پروا داشته باشند. خداوند

می فرماید: «...اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللّه ِ اَتْقیکُمْ»(۲)؛ «...درحقیت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست...».

ب – آگاهی نسبت به حقیقت الهی و حقایق دینی و جهان هستی: خداوند فرمود: «...یَرْفَعِ اللّه ُالَّذینَ امَنُوا مِنْکُمْ وَ الَّذینَ اُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ...»(۳)؛ «...خداوند کسانی از شما را که ایمان آورده و کسانی را که دانشمندند بالا می برد...».

ج – جهاد در راه خدا: خداوند فرمود: «...وَفَضَّلَ اللّه ُالْمُجَاهِدینَ عَلَی الْقَاعِدینَ اَجْرًا عَظیمًا»(۴)؛ «... خدا مجاهدان را بر خانه نشینان به پاداشی بزرگ، برتری بخشیده است».

عنوانهای یاد شده، عنوانهایی حقیقی و ماندگار و همیشگی است و حرکت و تلاش

۱– نجم /۳۹.

۲– حجرات/۱۳.

۳- مجادله/۱۱.

۴- نساء/۹۵.

انسان را در این زنـدگی با هـدف رسـیدن به تکامل و مقام نزدیک شـدن به خدای بزرگ، باز گو می کند. پس این عنوانها از مصادیق تلاش به سوی خدا به شمار می رود.

وقـتی به آغـاز تاریـخ بشـری برگردیم، می بینیم که این حقیقت در معیـار برتری، در آن روزگـار نیز بوده است، زیرا که قرآن کریم از دو فرزند آدم و تلاش آن ها سخن گفته است

و این که خداوند میان این دو، تلاش آن را که پرهیز گار بود پذیرفت. خداوند چنین فرموده است:

«وَاتْـلُ عَلَیْهِمْ نَبَـأَ ابْنَیْ ادَمَ بِـاص لْحَقِّ اِذْ قَرَّبَـا قُرْبَانًـا فَتُقُبِّـِلَ مِنْ اَحَـدِهِمَا وَلَمْ یُتَقَبَّلْ مِنَ الاْـخَرِ قَالَ لَاَقْتُلَنَّکَ قَالَ اِنَّمَا یَتَقَبَّلُ اللّه ُمِنَ الْمُتَّقِینَ»(۱)؛ «و داسـتان دو پسـر آدم رابه درستی برایشان بخوان، هنگامی که [هر یک از آن دو] قربانی پیش داشـتند. پس، از یکی از آن دو

پـذیرفته شـد واز دیگری پـذیرفته نشـد.] قابیـل] گفت: حتمـا تو را خواهم کشت. [هابیل] گفت: خـدا تنها از تقوا پیشـگان می پذیرد».

بنابراین، معیار برتری میان دو پسر آدم، رابطه نژادی نبوده، زیرا هر دو از یک پـدر بودند. نیز معیار برتری، قدرت بدنی نبوده، زیرا چنیـن پیـداست که یکی از آن هـا [یعنی قابیـل]نیرومنـدتر از دیگری [یعنی هابیـل] بـوده است، همـان گـونه که این جمله تهدیدآمیز اون: «تو را خواهم کشت» آن را می رساند، بلکه معیار برتری، تقوا بوده است: «گفت: خدا تنها از تقوا پیشـگان می پذیرد».

براین اساس، انسان ها از لحاظ ارجمنـدی و حقوق با یکـدیگر برابرند و در نزد خدا با تلاش و کارهای نیک بر دیگری برتری پیدا می کنند.

۵ – عنصـر مسؤولیت: این عنصـر در فطرت انسـان و احسـاس او به این که جانشـین خـداست، نهفته است، چرا که در سرشـت خویش و با توجّه به این که خود را جانشـین خـدا می داند، احساس مسؤولیت می کند و همین احساس جانشـینی وی را وا می دارد که به دسـتورات جانشین گمار یعنی خداوند پای بند باشد و دستورات او را در داوری و فعالیتهای اجتماعی خود و نیز در آباد کردن زمین و بهره گیری از آن رعایت کند.

۱– مائده/۲۷.

مسؤولیت، رابطه ای است که دو مرز دارد

اول: حق و مصلحت:

انسان باید به احکام جانشین گمار یعنی خدای سبحان پای بند باشد واین احکام به حق است.خداوند فرمود:

«یَا دَاوُدُ اِنَّا جَعَلْنَاکَ خَلیفَهً فِی الْأَرْضِ فَاص حْکُمْ بَیْنَ النَّاسِ بِاص لْحَقِّ وَ لاَ تَتَّبِعِ الْهَوی فَیُضِلَّکَ عَنْ سَبیلِ اللّه ِاِنَّ الَّذینَ یَضِلُّونَ عَنْ سَبیلِ اللّه ِلَهُمْ عَذَابٌ شَدیدٌ بِمَا نَسُوا یَوْمَ الْحِسَابِ»(۱)؛ «ای داوود، ما تو را در زمین جانشین گردانیدیم. پس میان مردم به حق داوری کن و زنهار

از هوس پیروی مکن که تو را از راه خدا به در کند. در حقیقت کسانی که از راه خدا به در

می روند، به سبب آن که روز حساب را فراموش کرده اند، عذابی سخت خواهند داشت».

بنا براین، برای انسان سزاوار نیست که بر حسب هوس خویش، یا رأی و اجتهاد خود، به دور از قوانین و معیارهایی که خداوند برای فرایند اجتهاد وضع کرده است، داوری کند، زیرا که عمل به رأی او اجتهاد شخصی، حرام و در حدّ کفر است. همان گونه که در روایت آمده است: «کسی که بدون آگاهی درباره قرآن سخن گوید، باید نشیمنگاه او از آتش پر شود»(۲) نیز در روایتی آمده است: «کسی که درباره آیات جدال کند، کافر شده است و کسی که قرآن را به رأی خود تفسیر کند، بر خداوند دروغ بسته است...»(۳)

اسلام و دموکراسی

این نکته که «انسان باید به دستورات خداوند پای بند باشد»، تفاوت اساسی میان نظریه حکومت اسلامی و حکومت دموکراسی را تشکیل می دهد، زیرا که حکومت در هر دو نظریه باید حکومت مردم بر مردم باشد، لیک در نظریه اسلامی حکومت مردم بر مردم مقید به حق و فرمان الهی است، در حالی که چنین شرطی در نظریه دموکراسی

ص:۱۱۷

۱- ص/۲۶.

۲- التوحید، ۹۰/۵. وسائل الشیعه، ج۲۷، ص۱۸۹، ابواب صفات القاضی، ب۱۳، ح۳۷.

۳- کمال الدّین و تمام النعمه، ۲۵۶/۱. وسائل الشیعه، ج۲۷، ص ۱۹۰، ابواب صفات القاضی، ب ۱۳، ح۳۷. احادیث دیگر نیز در این زمینه بسیار است.

وجود ندارد.(۱)

فراوان اتفاق می افتـد که در سایه نظام دموکراسـی منافع اقلیّت قربانی منافع اکثریّت می شود و اقلیّت به خاطر اکثریت، از منافع خود دست بر می دارد و در نتیجه مورد ستم قرار می گیرد.

امّا در نظام اسـلامی، قانون به منافع واقعی و حق شـرعی و الهی مقیـد است، زیرا احکام الهی از مصالـح و مفاسـد واقعی پیروی می کند و امت اسـلامی موظفند که به خاطر منافع به حق و همگانی، خواه طرفداران این حق زیاد باشند و خواه کم، از منافع و خواسته های بناحق خود دست بردارند.

قرآن کریم دربـاره مردمـانی که از حقوق مشـروع اجتمـاعی خود واز حقی که بـا منافع اجتماعی آنان سازگاری دارد دست بر می دارند، می گوید: اینان کسانی هستند که بر خود ستم می کنند. خداوند این چنین فرموده است:

«اِنَّ الَّذینَ تَوَفّیهُمُ الْمَلئِکَهُ ظالِمی اَ نْفُسِهِمْ قالُوا فیمَ کُنْتُمْ قالُوا کُنّا مُسْتَضْعَفینَ فِی الْاَرْضِ قالُوا اَلَمْ تَکُنْ اَرْضُ اللّه ِ واسِعَهً فَتُهاجِرُوا فیهَا فَاُولئِکَ مَاْویهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصیرًا»(۲)؛ «کسـانی که بر خویشـتن سـتمکار بوده انـد، [وقـتی] فرشـتگان جانشـان را می گیرنـد، می گوینـد: در چه [حال] بودیـد؟ پاسـخ می دهند: ما در زمین از مستضـعفان بودیم. می گویند: مگر زمین خدا وسـیع نبود تا در آن مهاجرت کنید؟ پس آنان جایگاهشان دوزخ است و بد سرانجامی است.»

قرآن این مردمان را سـرزنش کرده و درباره آنان فرموده است: «بر خویشتن ستم کرده اند، زیرا آنان در برابر ستم تسلیم شدند و آن را پذیرفتند و برای گرفتن حق مشروع

خود و یا رهایی از ستم مقاومت نکردند بلکه به دست کشیدن از حق و عدالت بسنده

۱- گـاهی نظامهـای دموکراسـی خود بر خلاـف حق و بر زیـان دموکراسـی حکم صـادر می کنـد، همـان گونه که این امر در ایالاـت متحـده آمریکا که به اصـطلاح، دارای نظام دموکراسـی است اتفاق افتاد. چرا که کنگره آمریکا وقتی دیـد، مشـروبات الکلی زیان فراوانی به منافع ملت و مردم وارد کرده و بر اثر اعتیاد به مشـروبات الکلی و شـهوترانی، مشکلات فراوانی به وجود آمده است، استفاده از این مشروبات را در سال ۱۹۱۹م، ممنوع اعلام کرد. امّا همین گروه [اعضای کنگره] پس از مدّتی تسلیم هوسرانیها شد و قانون ممنوعیت استفاده از مشروبات الکلی را لغو کرد.
۲- نساء/۹۷.

کردند، آن هم به این بهانه که آنان مستضعف بوده اند.

در حالی که خداونـد بر انسان ها واجب کرده است که با سرکشـی، سـتم وحالت سـرپیچی از فرمان خدا به ستیز برخیزند. چه، اصـل در حرکت جـامعه آن است که انسـان حق را اسـتوار سـازد تـا به منـافع اجتماعی حقیقی برسـد، نه این که از حق و منافع مشروع خویش دست بردارد تا به شهوت ها و خواسته های نفسانی اش برسد. خداوند فرموده است:

«وَمَا لَکُمْ لاَ تُقَاتِلُونَ فی سَبیلِ اللّه ِوَالْمُسْتَضْعَفینَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذینَ

یَقُولُونَ رَبَّنَا اَخْرِجْنَا مِنْ هـذِهِ الْقَرْیَهِ الظَّالِمِ اَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَـدُنْکَ وَلِیًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَـدُنْکَ نَصیـرًا»(۱)؛ «و چرا شـما در راه خـدا [و در راه نجات] مردان و زنان و کودکان مستضـعف نمی جنگید؟ همانان که می گویند: پروردگارا، ما را از این شـهری که مردمش ستم پیشه اند بیرون ببر و از جانب خود برای ما سرپرستی قرار ده و از نزد خویش یاوری

برای ما تعیین فرما.»

دوم – آزادی و انتخـاب: حـق آزادی و انتخـاب نیز در سـرشت جانشـینی نهفته است، چرا که وقـتی انسـان مسؤول باشـد که به دستورات جانشین گمار وحق و منافع واقعی پای بندی نشان دهد، این مسؤولیت در پیشگاه خدا جز با آزادی و انتخاب معنایی نـدارد. این آزادی وانتخاب را می توان از گماریـده شـدن انسان به جانشـینی خداونـدی که دارای اراده و اختیار است فهمیـد. قرآن کریم به این مسؤولیتی که انسان بر دوش گرفته است در آیه «امانت» اشاره کرده است، خداوند فرمود:

«اِنَّا عَرَضْـنَا الْاَمَـانَهَ عَلَی السَّموَاتِ وَ الْاَرْضِ وَ الْجِبَالِ فَاَبَیْنَ اَنْ یَحْمِلْنَهَا وَ اَشْـفَقْنَ مِنْهَا وَ حَمَلَهَا الْاِنْسَانُ اِنَّهُ کَانَ ظَلُومًا جَهُولًا»(۲)؛ «ما امانت [بار تکلیف] را بر آسـمانها و زمین و کوهها عرضه کردیم. پس، از برداشـتن آن سرباز زدند واز آن هراسناک شدند وانسان آن را برداشت. راستی او ستمگری نادان بود.»

بنـابراین، انسـان دربـاره ادای این امـانت مسؤول است و در برابر نگهـداری این امـانت یا خیانت بـدان، پاداش یا کیفر داده می شود، چه، او مختـار است، می توانـد راه درست را برگزینـد و بالاـ رود، تکامـل پیـدا کنـد و پاداش بگیرد، یا این که راه خطا، انحراف و باطل را

۱– نساء/۷۵.

۲– احزاب/۷۲.

انتخاب کند و پست و حقیر شود و مورد مجازات قرار گیرد. این اراده واختیار از امور فطری است که خداوند آن را در انسان به ودیعت نهاده است.خداوند فرموده: «اِنّا هَدَیْنَاهُ السَّبِیْلَ اِمّا شاکِرا وَ اِمّا کَفُوْرا»(۱)؛ «ما راه را بدو نمودیم. یا سپاسگزار خواهد بود یا ناسپاسگزار.»

۶ – عنصر یگانگی منافع، اهداف و سرنوشت: ویژگی جامعه بشری آن است که در آغاز تشکیل خود، جامعه ای ساده و محدود بوده است. این جامعه یک هدف داشته و آن این که به خدا برسد واین کار را از طریق ایمان به یگانگی خدا و جلب خشنودی او و نیز

نپذیرفتن پرستش غیر خدا انجام دهد.

همچنین، منافع مردم آن جامعه د رآن زمان در زندگی مادی، مشترک و محدود بوده است، چه، آنان با سرشت خویش دریافته بودند که اختلاف آنان به معنای دست نیافتن به منافع شان خواهد بود و به همین دلیل، به طور کامل ناتوان گشته، شایستگی ادامه زندگی را از دست خواهند داد، زیرا در صورت اختلاف، شمارشان اندک و جامعه آنان محدود خواهد گردید.

این واقعیت [یعنی اختلاف وچند دستگی] و برداشت، بر سرنوشت و زندگی آنان بازتاب پیدا کرد، زیرا که چنانچه درمعرض هرگونه خطر داخلی یا خارجی قرار می گرفتند و با یکدیگر همکاری نمی داشتند، یکباره نابود می شدند و همین امر آنان را

وا می داشت که در عمل و روزانه احساس کنند که همگی یک سرنوشت دارند.

احساس یگانگی یک امر فطری است که با موضوع جانشینی نیز ارتباط دارد، به ویژه اگر ما معنای گسترده این واژه را در نظر بگیریم که آبادی زمین، بهره گیری از آن و ادامه

زندگی د رآن را در بر می گیرد، چرا که تحقق یافتن این هدف از جانشینی، تنها در صورتی

امکان پذیر است که انسان در جستجوی این دیدگاه در زمینه همکاری، رسیدن به خشنودی خدا و آباد کردن زمین باشد.

دوم: اختلاف ابتدایی

اشاره

جامعه بشری پس از یکپارچگی فطری به اختلاف دچار شد واین اختلاف در

۱– انسان/۳.

نخستین دوران خود، ابتدایی و ساده بود و سپس پیشرفت کرده، به اختلافی پیچیده بدل شد. قرآن کریم در چند مورد به این اختلافِ پس از وحدت اشاره می کند و از آن جمله این سخن خداوند است:

«وَ مَا كَانَ النَّاسُ اِلَّآ اُمَّةً وَاحِدَةً فَاص خْتَلَفُوا وَ لَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِىَ بَيْنَهُمْ فيمَا فيهِ

يَخْتَلِفُونَ»(۱)؛ «و مردم جز یک امّت نبودند. پس اختلاف پیدا کردند و اگر وعده ای از جانب پروردگارت مقرر نگشته بود، به طور قطع در آنچه بر سر آن با هم اختلاف می کنند، میانشان داوری می شد.»

از ظاهر این آیه و آیات فراوان دیگر قرآنی پیداست که بر حسب حکمت الهی، موضوع اختلاف، از همان آغاز آفرینش انسان در جامعه بشری مطرح بوده است. خداوند فرمود:

«وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ اُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفينَ * اِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَ لِذلِكَ خَلَقَهُمْ وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَاَمْلَاَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ اَجْمَعينَ»(۲)؛ «و اگر پروردگار تو می خواست، به طور قطع همه مردم را امت واحدی قرار می داد، در حالی که پیوسته در اختلافند. مگر کسانی که پروردگارِ تو به آنان رحم کرده و برای همین آنان را

آفریده است و وعده پروردگارت تحقق پذیرفته است.البته، جهنم را از جن و انس یکسره پر خواهیم کرد».

«وَ اِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلئِكَهِ اِنّى جَاعِلٌ فِى الْاَرْضِ خَليفَةً قَالُوا اَتَجْعَلُ فيهَا مَنْ يُفْسِدُ فيهَا وَ يَسْفِكُ الدِّمَاءَ...»(۳)؛ «و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت: من در زمین جانشنی خواهم گماشت.گفتند: آیا د رآن کسی را می گماری که د رآن فساد انگیزد وخونها بریزد؟...

در این آیات، فرشتگان از طریق پرسش خود، موضوع فساد و خونریزی انسان را مطرح کرده اند و این همان چیزی است که به طورروشن، وجود اختلاف درزندگی انسان را بازگو می کند.

پاسخ خداوند به فرشتگان هم، ایجاد فساد از سوی انسان و وجود اختلاف [در

۱- یونس/۱۹.

۲- هود/۱۱۸ - ۱۱۹.

۳- بقره/۳۰.

جامعه بشری] را نفی کرده و تنها از وجود مصلحت در جانشینی آدم و تمامی نسل بشری از سوی خدا در زمین، یاد کرده است.

همچنین، قرآن کریم در پایان داستان، به دشمنی ابلیس با انسان و فرود آمدن او به همراه انسان در زمین اشاره می کند تا کمین کردن و دشمنی او با انسان را بازگوید و این که وی به گمراه سازی، فریب و گول زدن انسان خواهد پرداخت و نیز مردم به دو دسته تقسیم خواهند شد: پیروان هدایت وانکار کنندگان آیات خدا. تمامی این مطالب، تأکید می کند که مسأله اختلاف، مسأله ای است که پیش روی حرکت انسان و در صلب تاریخ و زندگی اونهاده شده است تا اراده او را در بوته آزمایش قرار دهد.

در این جا باید چند نکته را بررسی کرد:

اول: تفسیر اصل وجود این اختلاف در جامعه بشری.

دوم: بیان حکمت در وجود اختلاف.

سوم: تعادل آزادی اراده انسانی واختلاف.

نکته اول: تفسیر اختلاف ابتدایی: برای تفسیر تحقق اختلاف در جامعه بشری، چندین نظریه مطرح شده است که اینک ما به دو نظریه مهم اشاره می کنیم:

۱ – نظریه علاّمه طباطبایی

اشاره

(۱)

براساس آنچه پیشتر اشاره کردیم، علاّمه طباطبایی بر این اندیشه است که در آغاز پیدایش جامعه بشری، نظامی واحد بر این جامعه حکومت می کرده که بر پایه تقسیم مصالح و منافع مشترک استوار بوده است. بنابراین، نظام یاد شده بر اساس عدالت استوار بوده است. لیکن این عدالت اجتماعی، عدالت مصلحت جویانه بود، نه عدالت فطری.

آن گاه علاّمه طباطبایی چنین اظهار نظر کرده که این عدالت، در نخستین مرحله حرکت جامعه بشری تحقق یافت. لیک در یک مرحله نسبتا پیشرفته، تحقق آن دشوار است. چرا که مردم در تواناییها وامکانات مادّی، فکری و ذهنی شان با هم برابر نیستند،

زیرا که برخی از آنان نیرومند زاده می شوند و برخی دیگر ناتوان. همچنین برخی از آنان

١- الميزان، ج٢، ص١١٨.

از لحاظ فکری و توانایی بر اندیشیدن و ابتکار تواناترند ولذا برای تحقق اندیشه های خود تلاش می کنند، در حالی که برخی دیگر تنبل و عقب افتاده اند. همین طور می بینیم که برخی از مردم، شجاع، فعّال و ماجرا جو هستند وبرخی دیگر ترسو، دو دل و محتاط.

وقتی ما سرشت استخدام [دیگران برای تأمین منافع خود] در انسان و تمایلات سرکشی را که انسان ها در این تمایلات با یکدیگر تفاوت دارند به اختلافی پیوست دهیم که از لحاظ ابعاد فکری و توانایی در میان مردم وجود دارد، توازن عدالت وتوزیع مصلحت اندیشانه منافع برهم می خورد، چرا که پاره ای از مردم پرشتاب تر از برخی دیگر حرکت می کنند و به خاطر سلطه بر دیگران به اقدامهایی دست می یازند. بنابراین، طرف دیگر، یا از همان آغاز تسلیم می شود، زیرا احساس می کند که ناتوان است، یا مقاومت می کند تا برایش آشکار شود که ناتوان است و قدرت مقاومت ندارد. در تمامی این فرضیه ها، اختلاف و تفاوت در توزیع اشیا پیدا می شود و در جامعه ای که در گذشته

یکپارچه بوده است، اختلاف و چند دستگی رخ می نماید.

با آنچه گفته آمد، پی می بریم که وحدت واختلاف هر دو فطری می باشند. چه، شکل نظامی که روابط جامعه یگانه را در آغاز تشکیل جامعه، سامان می داد، شکل مصلحت اندیشانه و بر فطرت استخدام استوار بوده است، فطرتی که بهترین روش استخدام را توزیع منافع به صورت برابر می دانست به گونه ای که عدالت تحقق یابد. پس وحدت در این جا فطری است. لیکن از آن جا که این فطرت استخدام همچنان در وجود انسان فعال بود و انسان ها هم از لحاظ سطح فکری و تواناییهای مادی، فکری و معنوی با یکدیگر تفاوت داشتند، اختلاف در جامعه رخ نمود. از این رو، اختلاف نیز [همانند وحدت] فطری است، چرا که عامل این اختلاف خود فطرت بوده است نه چیزی دیگر.

آن گاه مرحوم علّامه طباطبایی از نقش دین - که به نظر او از زمان نوح علیه السلام آغاز گردید - در زدودن این اختلاف که دامنگیر جامعه شد سخن می گوید و این نقش را می توان از این سخن خداوند به دست آورد:

«...فَبَعَثَ اللّه ُالنَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ وَاَ نْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِاص لْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فيمَا اخْتَلَفُوا فيهِ...»(1)؛ «...پس خداوند پیامبران را نوید آورد و بیم دهنده برانگیخت و با

۱- بقره /۲۱۳.

آنان کتاب را به حق فرود فرستاد، تامیان مردم در آنچه با هم اختلاف داشتند داوری کنند...» بدون دین نمی توان راهی برای حلّ اختلاف پیدا کرد و به همین سبب، وجود دین در زندگی انسان ضروری است.

انتقادهایی بر اندیشه علّامه

چند انتقاد بر اندیشه علّامه وارد است. مهمترین این انتقادها درباره دیر آمدن دین است. چرا که براساس دیدگاه علّامه، دین پس از تحقق اختلاف آمد و در مرحله وحدت بشری دین وجود نداشته است. همچنین، وی برای آمدن دین تاریخ تعیین کرده است یعنی پس از آمدن نوح علیه السلام و این موضوع را از این آیه استفاده کرده است:

«شَرَعَ لَکُمْ مِنَ الدّینِ مَا وَصّی بِهِ نُوحًا...»(۱)؛ «از [احکام] دین، آنچه را که به نونح درباره آن سفارش کرد، برای شما تشریع کرد...». افزون بر این، ما دو انتقاد دیگر بر دیدگاه علّامه داریم:

اولاً: آیات بسیاری هستند که می گویند: دین از آغاز حیات انسانی بر روی زمین وجود داشته است. همان گونه که این موضوع را در تفسیر آیات مربوط به جانشینی انسان بیان کردیم وگفتیم: خطاب الهی به انسان درباره دین، پس از فرود آمدن انسان از

بهشت به زمین صورت گرفت. خداوند می فرماید: «قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمیعًا فَاِمَّا یَاْتِیَنَّکُمْ مِنّی هُدًی فَمَنْ تَبعَ هُدَایَ...»(۲)؛ «فرمودیم: جملگی از آن فرو دآیید. پس اگر از جانب من شما را هدایتی رسد، آنان که هدایتم را پیروی کنند...» این آیه نشان می دهد که دین و

هدایت الهی امری بوده که از آغاز حرکت اجتماعی انسان بر زمین در برابر او مطرح شده است و نه در مرحله ای که در این اجتماع اختلاف پیدا شد.

ثانیا: دلایل فراوانی در قرآن کریم وجود دارد که نشان می دهد، دین پیش از نوح علیه السلام آغاز شده است و این موضوع را به صورتی روشن تر می توان از طریق نظریه ای به دست

آورد که شهید صدر آن را در باره مرحله وحدت مطرح کرده است.

۱- شوری/۱۳.

۲- بقره/۳۸.

۲ – نظریه شهید صدر

مرحوم شهید سید محمد باقر صدر به تحلیل چگونگی به وجود آمدن حالت اختلاف و پراکندگی در جامعه یکپارچه انسانی پرداخته و یادآور شده است: این اختلاف بر اثر تفاوت سطح استعدادهای فکری وعقلی انسان ونیز تفاوت امکانات و تواناییهای مادی او بوده است. این استعدادها و تواناییها در اشخاص متفاوت است و از طریق حرکت اجتماعی انسان خود را نشان می دهد.

در این صورت، ممکن است یک انسان از طریق آباد کردن زمین و بهره گیری از آن به درآمدها، ثروتها و امکانات بیشتر دست یابد، زیرا که از تواناییها و استعدادهایی بیشتر

برخوردار است.

وانگهی بر اثر همین تفاوت استعدادها و تواناییها و بالطبع تفاوت دستاوردهاو ثروتها بود که مسأله «استثمار» به عنوان پیامد حرکت اجتماعی انسان در جامعه بشری پدید آمد. پیدایش مسأله استثمار و وجود و رشد فرصتهای پیش آمده برای انسان وحرکت اجتماعی او، به وجود مردمانی منجر شد که در باره استثمار دیگران بیندیشند ونیز به وجود گروهی که به استثمار کشیده شدند و توان ستیز با استثمارگران را نداشتند و در برابر این وضعیت تسلیم گردیدند. از این رو، جامعه بشری به چند گروه تقسیم شد:

۱ – گروه استثمار گران و ستمگران فرمانروا

۲ – گروه استثمار شده، مستضعفان و کرنش کنندگان در بر ابر ستمگران

۳ – گروه استثمار شده و مستضعفانی که در برابر ستمگران کرنش نکردند و به ستیز در برابر ستم و رویارویی با بهره کشی ایمان داشتند .

با تقسیم شدن جامعه به این سه گروه، پس از وضعیت وحدت فطری وضعیت اختلاف و چند دستگی پیش آمد و در آن جا بود که آمدن دین ضروری شد، تا بار دیگر جامعه را به وضعیت سالم قبلی اش باز گرداند.

نظریه های وحدت و اختلاف

از لابلای بررسی نظریه هایی که درباره تفسیر وحدت فطری واختلاف ابتدایی وجود دارد و پیشتر آن را انجام دادیم، روشن شد که تفاوت میان نظریه شیخ محمد عبده و دو

سید بلند آوازه یعنی علاّمه طباطبایی و شهید صدر در یک نقطه اساسی است و در قبل بدان اشاره کردیم و آن این است که از دیدگاه شیخ محمد عبده «وحدت» عنصری ثابت در انسان می باشد، بدین معنا که وی به اجتماع شهری گرایش دارد، در برابر حیواناتی که

غرایز آن ها را هدایت می کند. بنابراین، وحدت، مرحله ای از مراحل تاریخ انسان نیست،

بلکه حالتی فطری است که قرآن کریم از آن به وحدت تعبیر کرده است [و همیشه در انسان وجود دارد].

امّا نظریه دو سید بزرگوار آن است که وحدت یک مرحله فطری در تاریخ جامعه انسانی است.

به اِشکال و انتقاد اساسی که در بر داشت شیخ محمد عبده از وحدت وارد است، پیشتر پی بردیم، چرا که به طور روشن از قرآن کریم به دست می آید که وحدت مرحله ای است در برابر مرحله اختلاف.

امّا موارد اختلاف اساسی میان نظریه شهید صدر و نظریه علاّمه طباطبایی از این قرار است:

اولاً: تفاوت این دو نظریه در تعیین نقش دین در زندگی انسان وپیدایش آن است، چه، علاّمه طباطبایی وجود دین در مرحله وحدت را نفی می کند و می گوید: فطرت انسانی که در ماجرای «استخدام دیگران برای تأمین منافع خود» تجسم یافته، همان چیزی می باشد که حرکت اجتماعی انسان در آن زمان راجهت می داده است، در حالی که شهید صدر بر این باور است که دین از همان آغاز پیدایش انسان وجود داشته است. چرا که می گوید: دین در لابلای معنای جانشینی [انسان از خدا] نهفته است و همچنین، وی به رابطه انسان با انسان و انسان با زمین، بعد چهارم می دهد که با خدا ارتباط دارد و این بعد چهارم عبارت است از: جانشین گماری وامین گزینی.

می توانیم برداشت خودمان [= نویسنده کتاب] از داستان جانشینی رانیز به نظریه

شهید صدر بیفزاییم، داستانی که با فرضیه وجود دین از آغاز وجود انسان به پایان می رسد. همان گونه که سخن خداوند به این موضوع اشاره می کند:

«قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمیعًا فَإِمَّا یَأْتِیَنَّکُمْ مِنّی هُدًی فَمَنْ تَبِعَ هُدَایَ فَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لَا

هُمْ یَحْزَنُونَ »(۱)؛ «فرمودیم جملگی از آن فرو دآییـد. پس اگر از جانب من شـما را هـدایتی رسـد، آنان که هـدایتم را پیروی کنند، برایشان بیمی نیست و غمگین نخواهند شد.»

وجود دین در دو سطح

اشاره

شهید صدر این مطلب را چنین توضیح می دهد که در طی حرکت بشری، دین در دو سطح وجود داشته است که عبارتند از :

۱ – همراهی دین با عوامل فطرت در حرکت انسان

این سـطح، از همـان آغاز وجود انسان پیـدا شـد، زیرا دین در این سـطح، عوامل شـش گانه فطری را از طریق گواهی پیامبران همراهی می کرد. از این رو، بـا رهنمود فطرت انسـانی و بـا رهبری پیـامبران، حکومت مردم بر مردم جریان داشت و دین نقش جهت دادنِ این فطرت را در سطح فطرت ایفا می کرد. خداوند فرموده است:

«فَاَقِمْ وَجْهَکَ لِلدّینِ حَنیفًا فِطْرَتَ اللّه ِ الَّتی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا لاَ تَبْدیلَ لِخَلْقِ اللّه ِ ذلِکَ

الدّینُ الْقَیِّمُ...»(۲)؛ «پس روی خـود را بـا گرایش تمـام به حق، به سـوی این دین کن بـا همـان فطرتی که خـدا مردم را بر آن آفریده است.آفرینش خدای تغییرپذیر نیست این است همان دین پایدار...»

۲ – همراهی دین با حرکت انسان در دوران اختلاف

این سـطح از سـطح نخست بالاتر است، زیرا در این سـطح بود که کتاب، دین واحکام تفصیلی از سوی خداوند آمد، احکامی که زندگی مردم در دوران اختلاف را سامان

می داد، چرا که در این دوران، فطرت برای ساماندهی زندگی بشر بسنده نبود.

نخستین دینی که از آسمان فرود آمد، دین نوح علیه السلام بود. خداوند فرموده است:

«شَـرَعَ لَکُمْ مِنَ الدِّیْنِ ما وَصّـِی بِهِ نُوْحَا...»(۳)؛ «از [احکام] دین آنچه را که به نوح درباره آن سـفارش کرد، برای شـما تشـریع کرد...». پس از

۱- بقره/۳۸.

۲- روم/۳۰.

۳- شوری/۱۳.

نوح بود که ادیان آسمانی یکی پس از دیگری بر پیامبران فرود آمد.

ثانیا: دومین اختلاف میان این دو نظریه آن است که از دیدگاه علاّمه طباطبایی عامل فطری وحدت، همان گرایش به تسخیر در آوردن بوده است. این گرایش براساس عدالت سازشکارانه عالم وحدت بود، ولی بعدها به عامل اختلاف تبدیل شد.

امّا از دیدگاه شهید صدر، عامل فطری وحدت،احساس انسان به بُعد چهارم رابطه یعنی «جانشینی» بوده است.

ثالثا: شهید صدر تأکید می کند که هدف حرکت انسان در زندگی دنیا در دوران وحدت، افزون بر اداره امور زندگی مادّی خود، به دست آوردن خشنودی خداوند بوده است، در حالی که سید طباطبایی از عامل فطری وحدت که همان به تسخیر در آوردن افراد است، سخن به میان می آورد و آن را به منافع مادّی انسان ارتباط می دهد.

همچنین، می بینیم که شهید صدر با علاّمه طباطبایی در تعیین عامل اختلاف، وحدت نظر دارند، بدین ترتیب که هر دو می گویند: اختلاف در جامعه بر اثر تضادّ خواسته ها پس از افزایش فرصتها و نیز بر اثر تفاوت سطح استعدادها و پیامدها و آثار حرکت اجتماعی انسان ها به وجود آمده است.

نتیجه

از طریق مقایسه ای که انجام شد، می توانیم این نتیجه را به دست آوریم: تصویری که شهید صدر در نظریه خود ارائه داد، با آیات قرآنی و در فهمیدن نقش دین در زندگی انسان، همخوانی بیشتری دارد و نیز در بیان عوامل وحدت ومحورهای آن در دوران

نخست وحدت، از دقت و تفصیل افزونتری برخوردار است.

لیکن باوجود این، نیاز داریم که این تصویر را با افزودن برخی خطوط وعوامل دیگر بدان - بر طبق آنچه پیشتر اشاره کردیم - تکمیل کنیم:

۱ - از آیات کریمه به دست می آید، دینی که با زندگی انسان آغاز شد، تنها در بردارنده مفهوم «جانشینی» نبود بلکه به گونه ای نشانه های راهی را که انسان می باید در این زندگی آن را بپیماید، بیان و شرح می کرد. چنان که این مطلب ازاین سخن خداوند پیداست:

«قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّی هُدًی فَمَنْ تَبِعَ هُدَایَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ»(۱)؛ «فرموديم: جملگی از آن فرود آييد. پس اگر از جانب من شما را هدايتی رسد، آنان كه هدايتم را پيروی كنند برايشان بيمی نيست و غمگين نخواهند شد.»، زيرا رسيدن هدايت يعنی چيزی كه از هدايت فطری كه از آغاز پيدايش انسان مقدر شده بود، گسترده تر باشد و حتی اين هدايت امری است كه ماهيت كشمكش ميان انسان وابليس آن را بايسته می سازد و آيه شريفه به اين كشمكش اشاره می كند:

«...بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ...»(۲)؛ «...شما دشمن همديگريد...» اين مطلب را هشدار و انتظار ابليس به انسان از همان آغاز آفرينش تأكيد می كند كه می گويد: «لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ»(۳)؛ بنابراين، هدايت برای رويارويی با اين عامل بيرونی در زندگی انسان بر زمين بوده است.

البته، ممكن است مقصود شهيد صدر از اين سخن كه پيامبران فطرت انسانی را رهنمونی می كردند و اداره فطری امور انسان ها زير نظر پيامبران بوده است، معنای گسترده ای باشد كه اين قبيل هدايت يعنی شيوه های عبادت، اخلاق نيكو و عدالت ميان مردم را نيز در بر می گيرد.

۲ - شهيد صدر و پيش از او علّامه طباطبايی در اين كنكاش، نقش هوسها وخصلتهای

زشت انسان و سركشی غرايز وی درايجاد اختلاف و درگيری را بيان نكرده اند. هر چند ممكن است اين موضوع را از برخی سخنان اين دو، آنجا كه از «تسخير» و «استثمار» سخن می گويند، بهره جست. اين در حالی است كه به روشنی می بينيم، زير پا نهادن عوامل فطرت و اركانش كه جامعه يكپارچه بر پايه آن استوار است، بر اثر پيروی از هوسها بوده نه محض افزايش فرصتها، منافع انسان نمودار شدن شايستگيها واستعدادهای او در حركتهای اجتماعی خود .چرا كه رشد فرصتها به تنهايی، امری است كه يك انسان هم می تواند بر انسان سلطه پيدا كند و هم عوامل فطرت و محورهای آن را

كه آن دو بزرگوار بدان اشاره كردند - رعايت كند [و در نتيجه، اختلافی پيش نيايد].

در داستان دو پسر آدم، روشن است كه حسد عاملِ اساسیِ قتل بوده و اين، يكی از

۱- بقره/۳۸.

۲- بقره/۳۶.

۳- اعراف/۱۶.

خصلتهای نکوهیده هوس و سرکشی است. منافع مادّی و تسخیر، هیچ نقشی در این رخداد نداشته است.

با خواست خداوند، هنگامی که به بررسی مرحله آینده، یعنی نقش پیشرفت اختلاف انسانی می پردازیم، درباره این اندیشه ها بیشتر توضیح خواهیم داد.

نکته دوم: سنت گرفتاری و آزمایش: در این جا پرسش دیگری در ذهنها خطور می کند وآن این است که چرا خداوند عوامل اختلاف را در زندگی انسان قرار داد واو را از

همان آغاز به گونه ای نیافرید که در زندگی اش انسانی وحدت خواه باشد، همان گونه که فطرت آن را ایجاب می کند؟

از لابلای قرآن کریم به دست می آیـد که سنّت الهی وجود دارد که خداوند آن را در زندگی انسان مقدر کرده است و آن، سنّت گرفتاری و آزمایش است و روند پیشرفت و تکامل انسان به همین سنّت الهی پیوند داده شده است. خداوند فرمود:

«اَلَّذی خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَیوهَ لِیَبْلُوَکُمْ اَیُّکُمْ اَحْسَنُ عَمَلاًـ..»(۱)؛ همان که مرگ و زنـدگی را پدیـد آورد تا شـما را بیازماید که کدامتان نیکوکارید...»

«اِنَّا خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ مِنْ نُطْفَهٍ اَمْشَاجٍ نَبْتَلیهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمیعًا بَصیرًا»(۲)؛ «ما انسان را از نطفه ای

آمیخته آفریدیم تا او را بیازماییم و وی را شنوا و بینا گردانیدیم.»

«الم * اَحَسِبَ النَّاسُ اَنْ یُتْرَکُوا اَنْ یَقُولُوا امَنَّا وَ هُمْ لاَ یُفْتَنُونَ»(۳)؛ «الف، لام، میم. آیا مردم پنداشتند که تا گفتند ایمان آوردیم، رها می شوند و مورد آزمایش قرار نمی گیرند؟».

«...وَلَوْ شَاءَ اللّه ُ لَجَعَلَکُمْ اُمَّهً وَاحِـدَهً وَلکِنْ لِیَبْلُوَکُمْ فی مَا اتیکُمْ فَاص سْـتَبِقُوا الْخَیْرَاتِ اِلَی اللّه ِ مَرْجِعُکُمْ جَمیعًا فَیُنَبِّئُکُمْ بِمَا کُنْتُمْ فیهِ تَخْتَلِفُونَ»(۴)؛ «... و اگر خدا می خواست شما را یک امت قرار می داد، ولی [خواست] تا شما را در آنچه به شما داده است بیازمایـد. پس در کارهای نیک بر یکـدیگر سـبقت گیریـد. بازگشت همه شـما به سوی خـداست. آن گاه درباره آنچه در آن اختلاف می کردید آگاهتان خواهد کرد.»

«اِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَی الْاَرْضِ زینَهً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ اَیُّهُمْ اَحْسَنُ عَمَلًا»(۵)؛ «درحقیقت ما آنچه را

۱- ملک/۲.

۲- انسان/۲.

۳- عنکبوت/۱ - ۲.

۴- مائده/۴۸.

۵- کهف/۷.

که بر زمین است، زیوری برای آن قرار دادیم، تاآنان را بیازماییم که کدام یک از ایشان

نیکوکارترند.»

« فَاِذَا لَقیتُمُ الَّذینَ کَفرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتّی اِذَا اَثْخَنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثَاقَ فَاِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَ اِمَّا فِدَاءً حَتّی تَضَعَ الْحَرْبُ اَوْزَارَهَا ذلِکَ وَلَوْ یَشَاءُ اللّه ُلاَص نْتَصَرَ مِنْهُمْ وَلکِنْ لِیَبْلُوَا بَعْضَکُمْ

بِبَعْضٍ»(۱)؛ «پس چون با کسانی که کفر ورزیده اند برخورد کنید، گردنها[یشان] را بزنید، تاچون آنان را از پای د رآورید. پس [اسیران را] استوار در بند کشید. سپس یا [بر آنان] منّت نهید [و آزادشان کنیدو یا فدیه بگیرید تا در جنگ، اسلحه بر زمین گذاشته شود. این است]دستور خدا] و اگر خدا می خواست ازایشان انتقام می کشید، ولی تا برخی از شما را به وسیله برخی بیازماید...»

«وَهُوَ الَّذی جَعَلَکُمْ خَلاَئِفَ الْاَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَکُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِیَبْلُوَکُمْ فی مَا اتیکُمْ...»(۲)؛ «و اوست که شما را در زمین جانشین قرار داد و برخی از شما را بر برخی دیگر به درجاتی برتری داد تا شما را درآنچه به شما داده است بیازماید...»

«اَمْ حَسِبْتُمْ اَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّهَ وَلَمَّا یَاْتِکُمْ مَثَلُ الَّذینَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِکُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَاْسَاءُ وَالضَّرَّاءُ وَزُلْزِلُوا حَتّی یَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذینَ امَنُوا مَعَهُ مَتی نَصْرُ اللّه ِاَلاَ اِنَّ نَصْرَ اللّه ِقَریبٌ»(۳)؛ «آیا پنداشتید که داخل بهشت می شوید و حال آن که هنوز مانند آنچه بر سر پیشینیان شما آمد، بر سر شما نیامده است؟ آنان دچار سختی و زیان شدند و به تکان در آمدند، تا جایی که پیامبر و کسانی که با وی ایمان آورده بودند گفتند: یاری خدا کی خواهد بود؟ هشدار که یاری خدا نزدیک است.»

بنابراین، قانون آزمایش از آغاز لحظه ای که خدا آسمانها و زمین را آفرید، مقرر شد و خداوند آنچه راکه بر زمین است، زیور زمین و انسان قرار داد:

«زُیِّنَ لِلنّاسِ حُبُّ الشَّهَواتِ مِنَ النِّساءِ وَالْبَنِیْنَ وَالْقَناطِیْرِ الْمُقَنْطَرَهِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضِّهِ وَالْخَیْلِ الْمُسَوَّمَهِ وَالْاَنْعامِ وَالْحَرْثِ...»(۴)؛ «دوستی خواستنیها از: زنان و پسران و اموال فراوان از زر و سیم و اسبهای نشان دار و دامها و کشتزار، برای مردم آراسته شده است...»

۱- محمد/۴.

۲- انعام/۱۶۵.

۳- بقره/۲۱۴.

۴- آل عمران/۱۴.

خدا این خواستنیها را به مردم داد تا آنان را بیازماید که کدام یک بهتر عمل می کند و کدام یک از دیگری در کارهای نیک پیشی می گیرد و اگر خدا می خواست، آنان را بدون این آزمایش و اختلاف، امتی یکپارچه قرار می داد.

همچنین، هنگامی که خداوند انسان ها را جانشین قرار داد، برخی از آنان را بر برخی دیگر به درجاتی برتری داد، تا ایشان را در آنچه به آنان داده است و نیز در مقرر کردن

پیکار و منت نهادن و فدیه گرفتن به منظور تحقق یافتن این قانون الهی، آزمایش کند.

بنابراین، انسان نمی تواند ادّعای ایمان کند و نیز نمی تواندتحول و تکامل بیابد و به آرمان مقدس خویش یعنی خشنودی خداوند برسد و درانجام کارهای نیک بر دیگران پیشی گیرد و به بهشت رود، مگر پس از آن که مورد آزمایش قرار گیرد، گرفتاری پیدا کند

و به سختیهاو زیانها دچار شود تاجایی که حالت وی به حدّ زلزله و تکان خوردن برسد. این تعبیر [در قرآن] بیانگر عظمت گرفتاری و سختی آزمایش است. آن گاه انسان ازاین

گرفتاری و آزمایش پیروزمندانه بیرون می آید، درحالی که راه درست را پیموده و با اختیار و اراده اش کارهای نیکو انجام داده است.

انسان هر اندازه که به خداوند نزدیک تر شود، آزمایش و گرفتاری او دشوارتر می گردد. از امام صادق علیه السلام روایت شده است: «گرفتاری پیامبران از همه مردم سخت تر است و آن گاه هر کس که به آنان نزدیک تر باشد.»

امام باقر علیه السلام فرمود: «خدای عزّوجلّ بامؤمن پیمان می بندد که وی راگرفتار سازد، همان گونه که شخص با خانواده خویش پیمان می بندد که از سفر برایشان سوغات بیاورد و او را از دنیا پرهیز می دهد، همانگونه که پزشک بیمار را پرهیز می دهد».

وضعیت کسی که در مسیر تکامل انسانی مورد آزمایش قرار می گیرد و این آزمایش وی را به خدا نزدیک می کند، بسان وضعیت کسی است که از پله های دانش بالاـ می رود و لذا به رنج وخستگی و بیدار خوابی و بر دوش گرفتن سختیها و امتحانها و آزمایشهای پی در پی نیاز دارد که هر مقدار درجه دانش بالا رود، آزمایشها سخت تر می شود و به همین

سبب، سطح دانش وی بالاتر می رود وتکامل پیدا می کند. یا همانند کسی است که می خواهد نیروی بدنی اش افزایش یابد و بدین سبب، به تمرینهای سخت می پردازد، وزنه های سنگین را بر می دارد، و خود را درمعرض مبارزات بسیار سخت و آزمایشهای

دشوار قرار میدهد تا به کمال بدنی برسد.

البته، گاهی برخی از مردم در راه امتحان و گرفتاریها سقوط می کنند، امّا این امر، هیچ زیانی به حکمت الهی نمی رساند، زیرا این، تنها راه بالا رفتن انسان وتکامل اوست و بر

اثر سقوط برخی افراد و نیز اختلاف درجات پیشرفت برخی دیگر است که در جامعه بشری اختلاف پیدا می شود وحالت یگانگی فطری پیشین، تکامل پیدا می کند.

بنابراین، حکمت الهی ایجاب کرد که پدیده اختلاف در جامعه بشری وجود داشته باشد. چنان که سخن خداوند به این اختلاف اشاره می کند:

«...وَ لاَ یَزَالُونَ مُخْتَلِفینَ»(۱)؛ «... آنان پیوسته در اختلافند.»

در قدرت الهی – چنان که آیات اشاره می کند – این امکان وجود داشت که مردم را امتی واحد قرار دهد و آنان همچنان امتی واحد باقی بمانند، در حالی که نه اختلافی میان

ایشان وجود داشته باشد، نه فسادی، نه خونریزی ونه برتری برخی بر برخی دیگر.

راز همه این اختلافات آن است که خداوند امتیاز دانش و اراده را به انسان داده است. وقتی که انسان دارای اراده باشد باید به وسیله این اراده تکامل پیدا کند، به گونه ای که حرکت او با اراده خداوند منطبق شود و این کار، تنها از طریق اختیاروآزمایش امکان پذیر

است و درغیر این صورت، انسان به موجودی بی اختیار تبدیل خواهد شد که بر حسب قوانین جبری حرکت می کند نظیر خورشید و ماه و درختان و گیاهان.

نکته سوم: تعادل آزادی اراده واختلاف: وقتی دانستیم که اختلاف امری است آشکار و لازم برای زندگی انسانی، زیرا که اختلاف یکی از مصادیق آزمایش الهی برای اراده انسان است، این پرسش مطرح می شود: آیا این امر می تواند پیامدهای اختلاف در زندگی انسان و زیانهای سرسام آوری را که از آن پدید می آید توجیه کند و انسان را در

پیشگاه خدا و تاریخ معذور قرار دهد و انسان در باره این پیامدها مسؤول نباشد، یا این که او در برابر این پیامدها پاسخگو خواهد بود؟

در پاسخ به این پرسش، باید بدانیم که انسان در فرایند گرفتاری و آزمایش همچنان در کار خویش صاحب اراده واختیار است و به همین سبب، در برابر کاری که انجام داده، مورد حسابرسی قرار می گیرد و پاداش یا کیفر داده می شود. وانسان بر اثر این مسؤولیت

۱- هود/۱۱۸.

در برابر عمل است که در حرکت خود تکامل پیدا می کند. بنابراین، آزمایش نه اراده را فلج می کند، نه انسان را بر انجام عمل و متعهد شدن به راه درست یا نادرست مجبور می سازد و نه اختیار را از او سلب می کند. چه، آزمایش، گرفتاری، سختی و دشواری در چارچوب اختیار و آزادی اراده است و به همین دلیل، سبب تکامل است و بدون این آزادی اراده واختیار، آزمایش،اثر ونتیجه خود را از دست می دهد. و لذا قرآن کریم پس از اشاره به قانون آزمایش، بارها بر این حقیقت تأکید کرده است:

«اِنَّا خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ مِنْ نُطْفَهٍ اَمْشَاجٍ نَبْتَلیهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمیعًا بَصیرًا

* اِنَّا هَدَیْنَاهُ السَّبیلَ اِمَّا

شَاکِرًا وَ اِمَّا کَفُورًا»(۱)؛ «ما انسان را از نطفه آمیخته آفریدیم تا وی را بیازماییم و وی را شنودا و بینا گردانیدیم. ما راه را بدو نمودیم، یا سپاسگزار خواهد بود و یا ناسپاسگزار.»

تعادل و رحمت الهی

برای این که اراده انسان در توانایی خود بر انتخاب و گزینش در هنگام امتحان ونیز در تعهد خود، به راه درستی که وی را به خدا برساند از حالت تعادل برخوردار باشد، خداوند در کنار اراده، دو چیز را در انسان آفرید:

۱ - عقل که انسان را به شناخت حق و درستی و اهداف تکاملی در مسیر انسانی هدایت می کند و او را به راه درست می رساند و به کارهای شایسته و روشی که به خدا برساند، رهنمون می شود.

۲ - هوس که انسان را وا می دارد در آرایش و برون رفت از چهار چوب مطلوب در حرکت خود، به سمت افراط و سرکشی برود و تعهداتی را که خداوند در فطرت او نهاده ویا آن ها را بعدها در ادیان خود تشریع کرده است زیر پا بگذارد.

لیکن افزون براین تعادل، خداوند در حرکت انسان به سوی خدا و در مرحله نخست یعنی در مرحله وحدت فطری، فطرت را در کنار عقل قرار داده و هدایت الهی یعنی «دین» را در سطح فطرت به سوی او فرستاده است. آن گاه چون اختلاف شدّت پیدا کرد وانسان نتوانست با عقل و فطرت خود [= هدایت عامّ الهی] این اختلاف را از میان بردارد، خداوند با عنایت خویش پیامبران را فرستاد، کتابها و ادیان آسمانی را نازل کرد تا

۱- انسان /۲ - ۳.

حرکت خردمندانه بشری به سوی خدا و دعوت فطرت انسانی به سوی او را پشتیبانی کند و انسان در برابر هوس که عامل اصلی در گمراهی و سقوط او به شمار می رود، بایستد.

هوس عامل اصلی اختلاف

بدین ترتیب، پی می بریم که «هوس» بزرگترین عامل پیدایش اختلاف در جامعه انسانی به شمار میرود و نقشی بزرگ و اثری مهم بر عناصر فطری وحدت اجتماعی داشته است که ما در گذشته درباره آن سخن گفتیم. از طریق همین اثر گذاری بوده که اختلاف در جامعه انسانی پدید آمده است واین همان چیزی است که باخواست خداوند آن را در بحثهای آینده شرح خواهیم کرد.

ص:۱۳۵

باب سوم: اثر گذاری هوس و دین بر جامعه

اشاره

فصل اول: هوس و تأثیر آن در پیدا شدن اختلاف

فصل دوم: درمان اختلاف با دین و شریعت

ص:۱۳۷

فصل اول: هوس و تأثیر آن بر پیدایش اختلاف

اشاره

جامعه انسانی در آغاز تشکیل خود، دو دوران را پشت سر نهاد که پیشتر به آن دو اشاره کردیم :

دوران تربیت که نمایانگر دوران وجود انسان در بهشت است و دوران وحدت فطری که انسان پس از بیرون شدن از بهشت، در این دوران به شکل جامعه ای یکپارچه زیست کرد و یکپارچگی او بر عناصری تکیه داشت که فطرت به سوی آن راهنمایی می کرد، فطرتی که خداوند انسان را بر آن سرشته است. وظیفه دین و پیامبران الهی در این دوران

آن بو دکه انسان ها را به راه راست الهی رهنمون شوند و بر حرکت فطری آن جامعه اشراف داشته باشند.

همچنین، بیان کردیم که خداوند عقل وهوس را در کنار یکدیگر در وجود انسان به ودیعت نهاد و برای او اراده واختیار قرار داد امّا او با اراده خویش راه هوس را برگزید و آن را بر فطرت سالم وعقل مقدّم داشت.

نیز اشاره کردیم که عامل اصلی پیدایش اختلاف در اندورن جامعه انسانی - آن گونه که از قرآن کریم بر می آید - هوس و سرکشی است که خداوند آن را در جان انسان به ودیعت نهاده و عقل و فطرت و هدایت الهی را مسلط بر آن قرار داده است وگفتیم که بر

اثر پیروی از هوس، جامعه انسانی از دوران یکپارچگی به دوران چند پارچگی منتقل شد.

ص:۱۳۹

اثر گذاری هوس بر عناصر وحدت

اثر گذاری هوس بر عناصر وحدت

چگونه ممکن است با وجود عقل و فطرت انسانی و هدایت الهی، هوس بر عناصر وحدت فطری اثر بگذارد؟

روشن است که هوس، تنها زمانی در عرصه وجود انسان به حرکت در می آیـد و بر عوامل وحدت اثر می گذارد که زمینه ای مناسب برای آن فراهم شود.

علّامه طباطبایی و شـهید صدر بیان کرده اند که زمینه اثرگذاری هوس، تحوّلی بود که به سـبب اختلاف اسـتعدادها، شـرایط و فرصـتهایی که انسـان در حرکت اجتماعی خود بـدان دست یافت، به وجود آمـد و نیز این تحول بر اثر موقعیتها و امکاناتی که یک فرد از

لحـاظ آگاهی و تجربه یا از لحاظ نیروی بـدنی و یا کشف برخی منابع طبیعی و دست یافتن بـدان بر دیگران برتری می یابـد و درهای بهره کشی و استثمار را در برابر بشر می گشاید،

پدیدار شد.

در این هنگـام است که نقش هـوس در انسـانی که بر این توانمنـدیها و امکانـات دست می یابـد نمایـان می شود و لـذا وی به انسانی مبدل می گردد که جز درباره به دست آوردن خواسـته ها و اشـباع غرایز خود نمی اندیشد. از این رو، با مسلط شدن بر دیگران، بیگاری

گرفتن آنان و بهره کشـی از ایشان پی هوس خویش روان می شود، تا ثروت و فرزنـدان یا قدرت ونیروی خود را افزایش دهد واز حکومت، مقام وسـروری برخوردار شود وبدین سبب، یکپارچگی جامعه از بین می رود و به جامعه ای در حال کشمکش، درگیری واختلاف میان سلطه طلب و مخالف او، تغییر پیدا می کند.

علّامه می گویـد: «از این جا روشن می شود، سـرشت هر انسان بر آن است که انسان های دیگر را اسـتخدام کنـد وآنان را زیر فرمان خود درآورد. حال، اگر این نکته را

هم بدان بیفزاییم که اختلاف میان افراد از لحاظ آفرینش، محیط زندگی، عادات و رسوم

واخلاق که مولود همان محیط وعادات است یک امر ضروری می باشد ونیز این اختلاف موجب می شود که اختلاف دیگری یعنی اختلاـف نیرومنـد و نـاتوان به وجود آیـد، نتیجه می گیریم که این اختلاـف طبقاتی، جامعه صالـح و عـدالت اجتماعی را مورد تهدید قرار

ص:۱۴۰

می دهد و هر نیرومند از ناتوان بهره کشی می کند وازاین بدتر آن که فرد سلطه جو از فرد

زیر سلطه بهره کشی کند و وی را به بیگاری بکشد، بی آن که چیزی به او بدهد و فرد ناتوان و زیر سلطه هم به دلیل زیر سلطه و ناتوان بودن، ناگزیر است از طریق نیرنگ، مکر

و فریب با او به مقابله برخیزد تا روزی که به قدرت برسد و چون به قدرت رسید و پیروز

شود، سخت ترین انتقام را از آن ستمگر سلطه جو بستاند و لذا پیدایش اختلاف به هرج ومرج منجر شد، انسانیت انسان را به نابودی کشانید، فطرت او را بر باد داد و سعادتش را

تباه ساخت.»(۱)

علاّمه طباطبایی در جای دیگری از کتابش گفته است: «سرای دنیا، سرای کشمکش و درگیری بر سر منافع است و در این هنگام، هوس از طریق کشمکش نمودار می شود تا اختلاف در جامعه بشری را پدید آورد.»(۲)

شهید صدر قُدّس سره نیز همانند علاّمه چنین گفته است:

«...پس از آن که بشریت دوره ای از زمان را سپری کرد واز طریق تشکیل جامعه ای یکپارچه وظیفه جانشینی خود را انجام می داد، پیشگویی فرشتگان در باره او جامه عمل پوشید. بهره کشی، کشاکش بر سر منافع و رقابت در به دست آوردن قدرت و ثروت آغاز شد و تبهکاری و خونریزی آشکار گردید. چه، تجربه اجتماعی و کار بر روی زمین، آگاهی افراد را بالا برد و امکانات آن ها را گسترش داد. بنابراین، انواع تفاوت میان

موهبتها و شایستگیهای آنان نمودار شد و این تفاوت به نوبه خود، موجب اختلاف موقعیتهای آنان در صحنه اجتماعی شد و این اختلاف موقعیت نیز فرصت بهره کشی را برای کسی فراهم کرد که از موقعیت نیرومند برخوردار بود و به همین سبب، جامعه به

زورمندان و ناتوانان تقسیم شد و در پی آن، به گروه استثمار گر و استثمار شده و به خاطر این وضعیت، جامعه بشری وحدت فطری خود را از دست داد و چقدر خداوند بلند مرتبه در این آیه راست فرموده است:

«اِنَّا عَرَضْنَا الْاَمَانَهَ عَلَی السَّموَاتِ وَ الْاَرْضِ وَ الْجِبَالِ فَاَبَیْنَ اَنْ یَحْمِلْنَهَا وَ اَشْفَقْنَ مِنْهَا

۱- المیزان، ج۲، ص۱۱۸.

۲- المیزان، ج۱، ص۱۱۷.

وَ حَمَلَهَا الْاِنْسَانُ اِنَّهُ کَانَ ظَلُومًا جَهُولاً»(۱)؛ «ما امانت [الهی] را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه کردیم، پس، از برداشتن آن سرباز زدند واز آن هراسناك شدند وانسان آن را برداشت؛ راستی او ستمگری نادان بود.»(۲)

اثرگذاری هوس بر عناصر وحدت

اشاره

دراین جستار خواهیم کوشید، با صورت تفصیلی تأثیر هوس بر عناصر فطری وحدت آشنا شویم. هوس پس از فراهم شدن زمینه مناسب توانست بر وحدت جامعه اثرگذارد، زیرا که بر منابع و عناصر یگانگی جامعه، یکی پس از دیگری، اثرگذاشت واین موضوع را به ترتیب زیر توضیح می دهیم:

اولاً: اثر گذاری هوس بر عنصر توحید

اشاره

توحید [= یگانگی خدا] یکی از عناصر بنیادین فطری در جامعه انسانی است. از این رو، پدیده «شرك» که عاملی است ناسازگار با توحید، یک عامل فرعی و از عوامل اختلاف جامعه به شمار می رود و این عامل همان اثری را که در اصل آفرینش و جهان هستی دارد، بر جامعه بشری نیز دارد. همان گونه که قرآن کریم اشاره می کند:

«...لَذَهَبَ کُلُّ اِلهٍ بِمَا خَلَقَ وَ لَعَلَا بَعْضُهُمْ عَلی بَعْضٍ...»(۳)؛ «... به طور قطع هر خدایی آنچه را آفریده بود با خود می بُرد وحتما بعضی از آنان بر بعضی دیگر تفوق می جستند...».

می توان اثر گذاری هوس بر عامل توحید را از طریق اشاره به این نکته بیان کرد که مفهوم اجتماعی توحید همان مفهوم وابستگی انسان در روابط و رفتار خود، به یک محور یعنی به خداوند بلند مرتبه است و می بینیم که حرکت اجتماعی انسان در مرحله فطرت از چندین مسأله اثر می پذیرد و همین مسائل انسان را وا می دارد که به شرك و چند محوری روی آورد و بدان گرایش پیدا کند.

در این جا به دو مسأله بنیادین اشاره می کنیم که از آغاز بوده اند و همچنان بر

۱- احزاب/۷۲

۲- الاسلام یقود الحیاه، ص ۱۴۶.

۳- مؤمنون /۹۱.

وابستگی وگرایش به خدای تعالی اثر می گذارد.

مسأله نخست: شهوت ها و تمایلات روانی و اجتماعی است که خداوند آن را در انسان به ودیعت نهاده است.

مسأله دوم: نیروهای مادّی جهان هستی و اجتماعی.

۱ – خواستنیها و تمایلها

خداوند غرایز، محبّت خواسته ها وتمایلها را در وجود انسان به ودیعت نهاده و امور چندی را در این زندگی دنیا برای او آراسته است. این امور انسان را وا می دارد که به

سمت اشباع آن غرایز روی آورد، چرا که غرایز اثرگذار در انسان وجود دارد وانسان احساس می کند به آن امور نیاز دارد و زمینه خودنمایی این غرایز در زندگی او فراهم است. قرآن کریم در چند جا به وجود این گرایش درونی در نفس انسان اشاره کرده است:

«زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَهِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّهِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَهِ وَالْأَ نْعَامِ وَالْحَرْثِ ذلِكَ مَتَاعُ الْحَيوهِ الدُّنْيَا وَاللّه ُعِنْدَهُ حُسْنُ الْمَابِ»(۱)؛ «دوستی خواستنیها از: زنان و پسران و اموال فراوان از زر و سیم واسبهای نشاندار و دامها و کشتزار[ها] برای مردم آراسته شده، این جمله مایه تمتع زندگی دنیاست و فرجام نیکو نزد خداست.»

لیکن انسان در حرکت خود برای اشباع این غرایز، به طور کلی و در برآوردن نیازهای

خود و یا به دست آوردن هدفی که از آن داشت، حدود خردمندانه را زیر پا نهاد و با هوس همراه شد. آن گاه «هوس» از دیدگاه او به تدریج به خدایی تبدیل شد که در رفتار خود از او پیروی کرد، نه از خدای تعالی. از این رو، این انسان به زمین کشانده، ماندگار

شد و سقوط کرد و به این خواستنیها آن چنان وابسته شد که وقتی آیات خدا آمد که او را

به نقش فطرت در عدالت، درستی، راستی و تعادل در برآوردن نیازهایش رهنمونی کند، این آیات را تکذیب کرد و با ستم و سرکشی و تجاوز خود، جامعه بشری را از جامعه ای یکپارچه که بر پایه توحیدخداوند تعالی و دلبستگی و ایمان به او و پیروی از آیات او استوار بود، به جامعه ای چند دسته و ستمگر تغییر داد و در اطاعت و پیروی از خدا،

۱- آل عمران /۱۴.

هوس خویش را شریک قرار داد(۱) و با این سرکشی بدبخت و گمراه شد و خدای را فراموش کرد و به همین سبب، هر چه برای اشباع غرایز، می دود و له له می زند، به هدف و پایان راه نمی رسد. خداوند فرمود:

«...وَ مَنْ اَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَویهُ بِغَیْرِ هُدًی مِنَ اللّه اِنَّ اللّه لاَ یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمینَ»(۲)؛ «...و کیست گمراه تر از آن که بی راهنمایی خدا از هوسش پیروی کند؟ بی تردید خدا مردم ستمگر را راهنمایی نمی کند.»

«...وَلاَ تُطِعْ مَنْ اَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِکْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَویهُ وَ کَانَ اَمْرُهُ فُرُطًا»(۳)؛ «...و از آن کس که قلبش را از یاد خود غافل ساخته ایم و از هوس خود پیروی کرده و [اساس] کارش بر زیاده روی است اطاعت مکن.»

«وَاتْلُ عَلَیْهِمْ نَبَاَ الَّذی اتَیْنَاهُ ایَاتِنَا فَاص نْسَلَخَ مِنْهَا فَاَتْبَعَهُ الشَّیْطَانُ فَکَانَ مِنَ الْغَاوینَ * وَلَوْ

شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلکِنَّهُ اَخْلَدَ اِلَی الْاَرْضِ وَاتَّبَعَ هَویهُ فَمَثَلُهُ کَمَثَلِ الْکَلْبِ اِنْ تَحْمِلْ عَلَیْهِ یَلْهَثْ اَوْ تَتْرُکْهُ یَلْهَثْ ذلِکَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذینَ کَذَّبُوا بِایَاتِنَا فَاص قْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ»(۴)؛ «و

خبر آن کس را که آیات خود را به او داده بودیم برای آنان بخوان که از آن عاری گشت. آن گاه شیطان او را دنبال کرد و از گمراهان شد. و اگر می خواستیم قدر او را به وسیله آن

بالا می بردیم، امّا او به زمین گرایید و از هوای نفس خود پیروی کرد. از این رو، داستانش

چون داستان سگ است که اگر بر آن حمله ور شوی زبان از کام بر آورد و اگر آن را رها کنی با ز هم زبان از کام بر آورد.این مثل آن گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند. پس این داستان را حکایت کن، شاید که آنان بیندیشند.»

۲ - اثر پذیری انسان از نیروهای مادی جهان هستی و اجتماعی

اشاره

خداوند احساس فقر ونیاز و ناتوانی را در انسان به ودیعت نهاده واو را بر این احساس سرشته است تا به خدای تعالی پناه برد و از او کمک بخواهد و بر او توکل کند و در نتیجه،

او را بپرستد واز طریق همین پرستش و عبادت به بی نیازی و توانمندی برسد وتکامل

۱- این نوع، شرک در طاعت است در برابر توحید خداوند.

۲- قصص/۵۰.

۳- کهف /۲۸.

۴- اعراف/۱۷۵ - ۱۷۶.

پیدا کند. خداوند در قرآن در چند جا به این امر فطری و احساس نیاز در انسان اشاره کرده است:

«یاءَیُّهَا النَّاسُ اَ نْتُمُ الْفُقَرَاءُ اِلَی اللّه ِ وَ اللّه ُهُوَ الْغَنِیُّ الْحَمیدُ * اِنْ یَشَاْ یُذْهِبْکُمْ وَ یَاْتِ بِخَلْقٍ جَدیدٍ * وَ مَا ذلِکَ عَلَی اللّه ِ بِعَزیزٍ * وَ لاَـ تَزِرُ وَازِرَهٌ وِزْرَ اُخْری وَ اِنْ تَـدْعُ مُثْقَلَهٌ اِلی حِمْلِهَا لاَ یُحْمَلْ مِنْهُ شَیْ ءٌ وَ لَوْ کَانَ ذَا قُرْبی اِنَّمَا تُنْذِرُ الَّذینَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِاص لْغَیْبِ وَ اَقَامُوا الصَّلوهَ وَ مَنْ تَزَکّی فَاِنَّمَا یَتَزَکّی لِنَفْسِهِ وَ اِلَی اللّه ِ الْمَصیرُ * وَ مَا یَسْتَوِی الْاَعْمی وَ الْبَصیرُ»(۱)؛ «ای مردم، شما به خدا نیازمندید وخداست که بی نیاز ستوده است. و اگر بخواهد شما را می برد وخلقی نو می آورد. و این برای خدا دشوار نیست. و هیچ بار بردارنده ای بار [گناه] دیگری را بر نمی دارد واگر گرانباری [دیگری را] به سوی بارش فرا خواند چیزی از آن برداشته نمی شود، هر چند خویشاوند باشد. تنها کسانی را که از پروردگارشان در نهان می ترسند و نماز بر پا می دارند، هشدار می دهی و هر کس پاکیزگی جوید، تنها برای خود

پاکیزگی می جوید و فرجام [کارها] به سوی خداست. و نابینا و بینا یکسان نیستند.»

«یُریدُ اللّه ُاَنْ یُخَفِّفَ عَنْکُمْ وَخُلِقَ الْاِنْسَانُ ضَعیفًا»(۲)؛ «خدای می خواهد تا بارتان را

سبک گرداند و انسان ناتوان آفریده شده است».

همچنین، قرآن کریم به احساس نیاز فطری به خدا اشاره کرده است واین کار را از طریق بیان چندین نوع نیاز انجام داده است که در باره پناه بردن انسان به خدا و درخواست کمک از او در هنگامه سختیها و بیمها سخن می گوید واز آن جمله این سخنان خداوند است:

«قُلْ مَنْ یُنَجّیکُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَخُفْیَهً لَئِنْ اَ نْجینَا مِنْ هذِهِ لَنَکُونَنَّ مِنَ الشَّاکِرینَ»(۳)؛ «بگو:چه کسی شما را از تاریکی های خشکی و دریا می رهاند؟ در حالی که او را به زاری و در نهان می خوانید: که اگر ما را از این [مهلکه] برهاند، البته از سپاسگزاران خواهیم بود».

«وَ اِذَا مَسَّ الْاِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنْبِهِ اَوْ قَاعِدًا اَوْ قَائِمًا فَلَمَّا کَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ کَاَنْ لَمْ یَدْعُنَا اِلی ضُرٍّ مَسَّهُ کَذلِکَ زُیِّنَ لِلْمُسْرِفینَ مَا کَانُوا یَعْمَلُونَ»(۴)؛ «و چون انسان را آسیبی رسد،

۱- فاطر /۱۵ – ۱۹.

۲- نساء /۲۸.

۳- انعام/۶۳.

۴- یونس /۱۲.

ما را به پهلو خوابیده، یا نشسته، یا ایستاده می خواند و چون گرفتاریش را بر طرف کنیم

چنان می رود که گویی ما را برای گرفتاریی که به او رسیده، نخوانده است. این گونه برای

اسراف کاران آنچه انجام می دادند، زینت داده شده است.»

«اَمَّنْ یُجیبُ الْمُضْطَرَّ اِذَا دَعَاهُ وَ یَکْشِفُ السُّوءَ وَ یَجْعَلُکُمْ خُلَفَاءَ الْاَرْضِ...»(۱)؛ «یا کیست آن کس که درمانده را - چون وی را بخواند - اجابت می کند و گرفتاری را برطرف می گرداند و شما را جانشینان این زمین قرار می دهد؟...».

«وَ مَا بِکُمْ مِنْ نِعْمَهٍ فَمِنَ اللّه ِ ثُمَّ اِذَا مَسَّکُمُ الضُّرُّ فَاِلَیْهِ تَجْرُونَ»(۲)؛ «و هر نعمتی که دارید از خداست، سپس چون آسیبی به شما رسد به سوی او روی می آورید.»

خداوند در بسیاری از جاها موضوع کمک خواستن را به عبادت ربط داده و فرموده است:

«اِیَّاکَ نَعْبُدُ وَ اِیَّاکَ نَسْتَعینُ * اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقیمَ»(۳)؛ «تنها تو را می پرستیم و تنها از

تو یاری می جوییم. ما را به راه راست راهنمایی کن.»

قرآن کریم یاری خواستن را یکی از نمادهای عبادت و عینیت دهنده آن برشمرده است. خداوند فرمود:

«...ادْعُونی اَسْتَجِبْ لَکُمْ اِنَّ الَّذینَ یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتی سَیَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرینَ»(۴)؛ «... مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم. درحقیت کسانی که از پرستش من کبر می ورزند، به زودی خوار در دوزخ در می آیند.»

از این جا، قرآن کریم انسان ها را به دعا تشویق کرده است. خداوند فرمود:

«وَاِذَا سَاَلَکَ عِبَادی عَنّی فَاِنّی قَریبٌ اُجیبُ دَعْوَهَ الدَّاعِ اِذَا دَعَانِ فَلْیَسْتَجیبُوا لی وَلْیُؤْمِنُوا بی لَعَلَّهُمْ یَرْشُدُونَ»(۵)؛ «و هرگاه بندگان من، از تو درباره من بپرسند، [بگو:] من نزدیک و دعای دعا کننده را، به هنگامی که مرا بخواند، اجابت می کنم. پس آنان باید فرمان مرا گردن نهند و به من ایمان آورند، باشد که راه یابند.»

همچنین، قرآن کریم این موضوع، یعنی نیازمندی و ناتوانی انسانی و بی نیازی و

ص:۱۴۶

۱- نمل /۶۲.

۲- نحل /۵۳.

۳- فاتحه/۵ - ۶.

۴- غافر/۶۰.

۵- بقره /۱۸۶.

توانمندی الهی را به موضوع عبادت و توحید آن پیوند داده است. خداوند درآیات بسیاری از قرآن کریم، شرک و وجود همتایان را رد کرده و چنین فرموده است:

«وَ مَا لِیَ لَا اَعْبُدُ الَّذی فَطَرَنی وَ اِلَیْهِ تُرْجَعُونَ * ءَاَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ اٰلِهَةً اِنْ یُرِدْنِ الرَّحْمنُ

بِضُرٍّ لَا تُغْنِ عَنّی شَفَاعَتُهُمْ شَیْئًا وَ لَا یُنْقِذُونِ»(۱)؛ «آخر چرا کسی را نپرستم که مرا آفریده است و شما به سوی او بازگشت می یابید؟ آیا به جای او خدایانی را بپرستم که اگر خدای

رحمان بخواهد به من گزندی برساند، نه شفاعتشان به حالم سود می دهد و نه می توانند مرا برهانند؟».

«اَمَّنْ هٰذَا الَّذی هُوَ جُنْدٌ لَکُمْ یَنْصُرُکُمْ مِنْ دُونِ الرَّحْمنِ اِنِ الْکَافِرُونَ اِلَّا فی غُرُورٍ * اَمَّنْ هٰذَا الَّذی یَرْزُقُکُمْ اِنْ اَمْسَکَ رِزْقَهُ بَلْ لَجُّوا فی عُتُوٍّ وَ نُفُورٍ»(۲)؛ «یا آن کسی که خود برای

شما [چون] سپاهی است که یاریتان می کند، جز خدای رحمان کیست؟ کافران جز گرفتار فریب نیستند. یا کیست آن که به شما روزی دهد، اگر خدا روزی خود را [از شما] باز دارد؟ بلکه در سرکشی و نفرت پافشاری کردند.».

از این رو، قرآن کریم در چندین جا به ردّ وجود همتایان برای خدا اشاره کرده است، زیرا که آن ها ناتوانند و قدرتی بر سود و زیان و یاری رساندن ندارند و در همین حال،

مردم را به توکل بر خدا فرا خوانده است، زیرا اوست که توان پاسخگویی به نیازهای انسان را دارد. خداوند فرموده است:

«قُلْ اَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّه ِ مَا لَا یَمْلِکُ لَکُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَاللّه ُ هُوَ السَّمیعُ الْعَلیمُ»(۳)؛ «بگو: آیا غیر از خدا چیزی را که اختیار سود و زیان شمار ا ندارد، می پرستید؟ و حال آن که خداوند شنوای داناست.»

«قُلْ مَنْ رَبُّ السَّموَاتِ وَ الْاَرْضِ قُلِ اللّه ُ قُلْ اَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ اَوْلِیَاءَ لَا یَمْلِکُونَ لِاَنْفُسِهِمْ نَفْعًا وَ لَا ضَرًّا قُلْ هَلْ یَسْتَوِی الْاَعْمی وَ الْبَصیرُ اَمْ هَلْ تَسْتَوِی الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ اَمْ جَعَلُوا لِلّه ِ شُرَکَاءَ خَلَقُوا کَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَیْهِمْ قُلِ اللّه ُ خَالِقُ کُلِّ شَیْءٍ وَ هُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ »(۴)؛ «بگو: پروردگار آسمانها و زمین کیست؟ بگو: خدا. بگو: پس آیا جز او سرپرستانی گرفته اید که اختیار سود و زیان خود را ندارند؟ بگو: آیا بینا و نابینا یکسانند؟

۱- یس /۲۲ - ۲۳.

۲- ملک /۲۰ - ۲۱.

۳- مائده/۷۶.

۴- رعد/۱۶.

یا تاریکیها و روشنایی برابرند؟ یا برای خدا شریکانی پنداشته اند که مانند آفرینش او

آفریده اند و در نتیجه، [این دو] آفرینش بر آنان مشتبه شده است؟ بگو: خدا آفریننده هر چیزی است واوست یگانه قهار.»

«وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّموَاتِ وَ الْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللّه ُقُلْ اَفَرَاَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّه ِاِنْ اَرَادَنِیَ اللّه ُبِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ اَوْ اَرَادَنی بِرَحْمَهٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَاتُ رَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِیَ اللّه ُعَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ»(۱)؛ «و اگر از آن ها بپرسی چه کسی آسمانها و زمین را خلق کرده؟ قطعا خواهند گفت: خدا. بگو: چه تصور می کنید، اگر خدا بخواهد صدمه ای

به من برساند، آیا آنچه را به جای خدا می خوانید، می توانند صدمه او را برطرف کنند، یا

اگر او رحمتی برای من اراده کند، آیا آن ها می توانند رحمتش را باز دارند؟ بگو: خدا مرا بس است. اهل توکل تنها بر او توکل می کنند.»

«اِنْ يَنْصُرْكُمُ اللّه ُفَلاَ غَالِبَ لَكُم وَاِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذی يَنْصُرُكُم مِنْ بَعْدِهِ وَعَلَى اللّه ِفَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ»(۲)؛ «اگر خدا شما را یاری کند، هیچ کس بر شما غلبه نخواهد کرد و اگر شما را خوار دارد، چه کسی از آن پس یاری تان خواهد کرد؟ پس مؤمنان باید که بر خدای توکل کنند».

«وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللّه ِفَهُوَ حَسْبُهُ اِنَّ اللّه َبَالِغُ اَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللّه ُلِكُلِّ شَیْءٍ قَدْرًا »(۳)؛ «و از جایی که حسابش را نمی کند به او روزی می رساند و هر کس بر خدا اعتماد کند، او برای وی بس است. خدا فرمانش را به انجام رساننده است. به راستی خدا برای هر چیزی اندازه ای مقرر کرده است.»

لیکن انسان بر اثر پیروی از هوس و فعالیت بر روی زمین از این حقیقت غافل می شود و احساس می کند، نیرویی که خداوند به او بخشیده، این امکان را به او داده است که طبیعت را رام کند و آن را زیر فرمان خود درآورد و همچنین، از طریق این نیرو توانسته

است انسان ناتوان دیگر را زیر فرمان خویش قرار دهد و برای تحقق اهدافش وی را به بیگاری بکشد و بروی فرمان براند تا به خاطر امکانات و تواناییها و نیرویی که در اختیار

او را برده خود سازد.

۱- زمر/۳۸.

۲- آل عمران/۱۶۰.

۳- طلاق/۳.

این نوع احساس انسان، بر رابطه او با دیگر موجودات پیرامونی او بازتاب یافت و در نتیجه، نیرو و قدرت الگویی شد که انسان بدان اقتدا می کرد، پیرو آن می شد و فرمانبردار

و تسلیم آن می گردید.

احساس فطری انسان به فقر، نیازمندی وناتوانی و قرار گرفتن او در برابر موجوداتی که از ویژگیهایی چون نیروی عظیم، عمر دراز یا ایفای نقش مستقیم و مغلوب نشدن در

زندگی خود وامثال آن، نظر وی را به این موجودات جلب کرد و مبهوتش ساخت و وادارش کرد که در برابر آن ها سر فرود آورد.

به عنوان نمونه، انسان خورشید و ماه و دیگر ستارگانی را پرستید که اثر قابل توجّه بر روند زندگی او داشته است، زیرا وی آن ها را از خود نیرومندتر، از اندازه وتوانش بزرگتر

و دوام و عمر آن ها را از عمر خویش طولانی تر یافت و لذا در برابر آن ها سر فرود آورد و آن ها را پرستید.

همچنین، انسان در برخی از مراحل و اوقات، خود را در برابر ستمگران و زور گویانی که با زور و قدرتشان بر وی چیره شدند و بر اثر اموال و ثروتها و امکانتشان بر او سلطه

یافتند، ناتوان یافت و بدین سبب، آنان را ارباب خود گرفت، نه خداوند تعالی را.

نیز انسان با اولیا و صالحان ارتباط برقرار کرد و آنان را مورد احترام قرار داد و گرامیشان داشت و پس از آن که از احوال، ویژگیها وتواناییهای آنان آگاهی یافت، خود را

در برابر کمال و بلند مرتبگی آنان ناتوان دید و رابطه اش با آنان به انحراف گرایید و لذا آنان را پرستید، نه خداوند تعالی را.

در تاریخ اقوامی که پیش از حضرت نوح علیه السلام می زیستند، آمده است:

گروهی از اولیای شایسته خداوند در میان این اقوام بودند که برای هدایت جامعه تلاش می کردند و به گونه ای بر این جامعه اثر گذاردند که مردم در برابر آنان از لحاظ

معنوی احساس ناتوانی کردند و لذا به تکریم و تقدیس آنان پرداختند. امّا این احترام و

تقدیس شرعی، به حالتی از فروتنی و تقدیس تبدیل شد که به درجه پرستش رسید و مردم، آنان را خدایان خود قرار دادند، نه خدا را، زیرا باور داشتند که این اولیای صالح به طور مستقل و بدون کمک گرفتن از خدا بر زندگی اثر می گذارند. در حالی که آفرینش و قدرت، همگی از آن خداست و پرستش ویژه خداست و پرستش غیر خدا هر که باشد و

هر چه باشد، حرام است.(۱)

بدین صورت، احساس فقر و نیازمندی و ناتوانی از پرستش خداوند تعالی و وابستگی به او، به پرستش غیر خدا یعنی پرستش زورمداران تبدیل شد و سبب آن پیروی از هوس و زیر پا نهادن حدود فطری بود که خداوند بر آن تأکید کرده بود، چرا که

انسان به دنبال این هوس کشیده شد که نیروی خود را برای رام کردن دیگر انسان ها و بهره کشی از آنان به کار گیرد. پرستش قدرتمندان با آن معنای ویژه یعنی فرمانبرداری توأم با تقدیس و ایمان و اثرگذاری بی چون و چرای آنان در آفرینش و هستی، نوعی شرک ورزیدن به خداست.

قرآن کریم به این نوع شرک و وابستگی فزاینده در چند مورد اشاره کرده است:

«وَ مِنْ ایَاتِهِ الَّیْلُ وَ النَّهَارُ وَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لاَ تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَ لاَ لِلْقَمَرِ وَ اسْجُدُوا للّه ِ

الَّذی خَلَقَهُنَّ اِنْ کُنْتُمْ اِیَّاهُ تَعْبُدُونَ * فَاِنِ اسْتَکْبَرُوا فَاص لَّذینَ عِنْدَ رَبِّکَ یُسَبِّحُونَ لَهُ بِاص لَّیْلِ وَ النَّهَارِ وَ هُمْ لاَ یَسْئَمُونَ»(۲)؛ «و از نشانه های او شب و روز و خورشید و ماه است. نه برای خورشید سجده کنید و نه برای ماه و آن خدایی را سجده کنید که آن ها را خلق کرده

است، اگر تنها او را می پرستید. پس اگر کبر ورزیدند، کسانی که در پیشگاه پروردگار تواند، شبانه روز او را نیایش می کنند و خسته نمی شوند».

«اَلاَ للّه ِ الدّینُ الْخَالِصُ وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ اَوْلِیَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ اِلاَّ لِیُقَرِّبُونَا اِلَی اللّه ِ زُلْفی اِنَّ اللّه َ یَحْکُمُ بَیْنَهُمْ فی مَا هُمْ فیهِ یَخْتَلِفُونَ اِنَّ اللّه َ لاَ یَهْدی مَنْ هُوَ کَاذِبٌ کَفَّارٌ»(۳)؛

۱- موضوع پرستش غیر از شفاعت خواهی و درخواست شفاعت از صالحان یا احترام و تقدیس آنان است، چرا که شارع مقدس در برخی موارد انسان ها را تشویق کرده است که از صالحان درخواست شفاعت کنند و آنان را مورد احترام قرار دهند، زیرا خداوند شفاعت و مقامهای والا را برای کسانی قرار داده است که از آنان خشنود است. خداوند فرمود: «یَوْمَئِذٍ لاَ تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ اِلاَّ مَنْ اَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَ رَضِیَ لَهُ قَوْلاً»طه /۱۰۹؛ «در آن روز شفاعت سود نبخشد، مگر کسی را که [خدای] رحمان اجازه دهد و سخنش او را پسند آید». نیز خداوند فرمود: «وَ مِنَ الَّیْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَکَ عَسی اَنْ یَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقَامًا مَحْمُودًا» (اسراء/۷۹)؛ «و پاسی از شب را زنده بدار تا برای تو نافله ای باشد، امید که پروردگارت تو را به مقامی ستوده برساند». از این رو، باید در موضوع شفاعت و تقدیس صالحان به متون شرعی قرآنی و نبوی مقیّد بود که موارد و مصادیق این احترام و تقدیس و شفاعت خواهی را توضیح می دهد تا د راین باره دچار انحراف نشویم.

۲- فصلت/۳۷ - ۳۸.

۳- زمر/۳.

«آگاه باشید، آیین پاک از آن خداست و کسانی که به جای او دوستانی برای خود گرفته اند

[به این بهانه که] ما آن ها را جز برای این که ما را هر چه بیشتر به خدا نزدیک گردانند، نمی پرستیم. البته خداوند میان آنان درباره آنچه که بر سر آن اختلاف دارند، داوری خواهد کرد. در حقیقت، خدا آن کسی را که دروغ پرداز ناسپاس است هدایت نمی کند.»

«اِتَّخَذُوا اَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ اَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللّه ِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا اُمِرُوا اِلاَّ لِيَعْبُدُوا اِلَهًا وَاحِدًا لاَ اِلَهَ اِلاَّ هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ»(۱)؛ «اینان دانشمندان و راهبان و مسیح پسر مریم را به جای خدا به الوهیت گرفتند، با آن که مأمور نبودند جز این که خدایی یگانه را بپرستند که هیچ معبودی جز او نیست. منزه است اواز آنچه با وی شریک می گردانند.»

دخالت وحی الهی برای درمان حالت شرک

این برداشت در تحول اجتماعی حرکت انسان که به اختلاف کشیده شد، مورد تأکید قرار می گیرد و عامل مستقیم این اختلاف، شرک به خداوند بوده است که انسان ها در لذت جوییها و شهوترانیها به جای خداوند از هوس فرمان می بردند و در قدرت و نیرو به جای خداوند، زورمداران را می پرستیدند.

نخستین دعوت پیامبران، پیش از هر چیزی، دعوت به یگانگی خدا بوده است، زیرا که یگانگی خدا[=_ توحید] زیربنای جامعه صالح را تشکیل می دهد که باحقیقت و فطرت و تکامل انسانی همخوانی دارد و نیز زیر بنای جامعه یکپارچه را که می تواند اهداف خویش را در زمینه عزّت و کرامت انسانی، در زمینه قدرت، استواری و همکاری افراد با یکدیگر در نیکوکاری و پرهیزگاری و هماهنگی در حرکت، تحقق بخشد.

از این جا در قرآن کریم می بینیم، نخستین مسأله ای که پیامبران الهی چه پیش از دوران نوح، و چه پس از آن(۲) مطرح کرده اند، مسأله باز گرداندن یکتاپرستی به جامعه بشری

۱- توبه/۳۱.

۲- حضرت نوح نخستین پیامبری است که دین آسمانی آورد و به درمان حالت اختلاف اجتماعی پرداخت و این پس از زمانی بو دکه اختلاف بر جامعه حاکم شده وانسان از دوران وحدت فطری بیرون آمده بود. علّامه طباطبایی همین نظریه را برگزیده است.او می گوید: ادیان آسمانی از زمان نوح علیه السلاماًغاز شد و دلیل وی آن است که قرآن کریم از نوح علیه السلام به عنوان نخستین پیامبر اولوالعزم یاد کرده است.

است و این که از طریق شعار «لا اله الاّ اللّه» به انسان ها بگویند: تنها خدای یگانه را که جز او معبودی به حق نیست بپرستید.

خداوند تعالی فرموده است:

«لَقَدْ اَرْسَلْنَا نُوحًا اِلى قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّه -مَا لَكُمْ مِنْ اِلهٍ غَيْرُهُ...»(۱)؛ «همانا نوح را به سوی قومش فرستادیم. پس گفت: ای قوم من، خدا را بپرستید که برای شما معبودی جز او نیست...».

«وَاِلى عَادٍ اَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّه -مَا لَكُمْ مِنْ اِلهٍ غَيْرُهُ...»(۲)؛ «و به سوی

عاد برادرشان هود را [فرستادیم] ؛ گفت: ای قوم من، خدا را بپرستید که برای شما معبودی جز او نیست...».

«وَاِلى ثَمُودَ اَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّه -مَا لَكُمْ مِنْ اِلهٍ غَيْرُهُ...»(۳)؛ «و به سوی

[قوم] ثمود، صالح، برادرشان را [فرستادیم]؛ گفت: ای قوم من، خدا را بپرستید که برای شما معبودی جز او نیست...».

«وَاِلى مَدْيَنَ اَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّه -مَا لَكُمْ مِنْ اِلهٍ غَيْرُهُ...»(۴)؛ «و به سوی

[مردم] مَدْيَنْ، برادرشان شعیب را [فرستادیم] ؛ گفت: ای قوم من، خدا را بپرستید که برای شما معبودی جز او نیست...».

«الر كِتَابٌ اُحْكِمَتْ اٰيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكيمٍ خَبيرٍ * اَلاَّ تَعْبُدُوا اِلاَّ اللّه -اِنَّنى لَكُمْ مِنْهُ نَذيرٌ وَبَشيرٌ»(۵)؛ «الف، لام، راء. کتابی است که آیات آن استحکام یافته، سپس از جانب حکیمی آگاه، به روشنی بیان شده است: که جز خدا را نپرستید. براستی من از جانب او برای شما هشدار دهنده و بشارت گرم.»

«وَ مَا اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ اِلاَّ نُوحى اِلَيْهِ اَ نَّهُ لَا اِلهَ اِلاَّ اَنَا فَاص عْبُدُونِ»(۶)؛ «و پیش از تو هیچ پیامبری نفرستادیم مگر این که به او وحی کردیم که: خدایی جز من نیست. پس

مرا بپرستید.»

۱- اعراف/۵۹.

۲- اعراف/۶۵.

۳- اعراف/۷۳.

۴- اعراف/۸۵.

۵- هود/۱ - ۲.

۶- انبیاء/۲۵.

ثانیا: هوس و اثرگذاری آن بر روابط اجتماعی

اشاره

«هوس» بر روابط اجتماعی که براساس بنـدگی خالصانه برای خـدای یگانه و آزادی انسان از بردگی غیر خـدا برپا شـده است، تأثیر مستقیم می گذارد. چه، گاهی انسان براثر پیروی از هوس در رفتار شخصی خود از پرستش خدای یگانه منحرف می شود و غیر خـدا، یعنی خدایان خیالی با شـهوت ها و یا لذت جویی ها را می پرسـتد و از آن فرمان می برد و براثر این انحراف، بذر اختلاـف در جـامعه می کارد. امّا وقتی این امر گسترش می یابـد، رابطه اجتماعی حاکم در میان مردم یا رابطه انسان با انسان و رابطه انسان با

جهان هستی و طبیعت، بر پایه شـرک به خـدا و بنـدگی غیرخدا اسـتوار می شود که این موضوع به طور حتم به پاره پاره شدن جامعه و چنددستگی آن می انجامد.

از این رو، قرآن کریم می گویـد: برپایی روابط اجتماعی بایـد براساس بندگی خدای یکتا و توانا باشد، زیرا که بندگی خدا از جمله عناصر وحدت اجتماعی و ضامن اساسی برای یکپارچگی جامعه انسانی است، حتی اگر انسان گهگاه در رفتار خصوصی خود به انحراف دچار شود. قرآن کریم از این که جامعه انسانی خـدایان متعدد برگزیند نهی کرده است، خدایانی که انسان ها آن ها را می پرستند و به نام های گوناگون یاد می کنند وحال

آن که خداوند هیچ دلیلی بر حقانیت آن ها نفرستاده است. خداوند فرموده است:

«...ءَاَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَیْرٌ اَمِ اللّه ُالْوَاحِدُ الْقَهَّارُ»(۱)؛ «...آیا خدایان پراکنده بهترند یا خدای یگانه مقتدر؟».

«اِنْ هِیَ اِلَّآ اَسْـمَاءٌ سَـمَّیْتُمُوهَا اَ نْتُمْ وَ ابَاؤُکُمْ مَا اَ نْزَلَ اللّه ُبِهَا مِنْ سُـلْطَانٍ...»(۲)؛ «[این بتان] جز نام هایی بیش نیسـتند که شـما و پدرانتان نامگذاری کرده اید. خدا بر [حقانیت] آن ها هیچ دلیلی نفرستاده است...».

لیکن انسان بر اثر پیروی از هوس، اصول باطل دیگری را برای روابط اجتماعی خود

پدیـد آورد و از طریق این اصول، موجودات دروغینی را ایجـاد کرد و آن ها را در این روابط، به جای پرسـتش خـدای یگانه، شریک خداوند قرار داد و به همین سبب، جامعه به پراکندگی دچار شد.

۱- یوسف/۳۹.

۲- نجم/۲۳.

پدیده های شرک اجتماعی

اشاره

می توان به چند پدیده اجتماعی که بیانگر این نوع شرک در روابط اجتماعی است، اشاره کرد و قرآن کریم درباره این پدیده ها سخن گفته است. ما می توانیم آن ها را در

ادوار گوناگون انسانی مشاهده کنیم، زیرا در پدیدار شدن حالت اختلاف در جامعه اثر مهمی داشته است.

پدیده نخست: فرمانبرداری از ستمگران واشراف و سرکردگان.

پدیده دوم: فرمانبرداری از شهوت ها و خواسته های نفسانی.

پدیده سوم: دوست داشتن غیر خدا و دشمنان او.

۱ – فرمانبرداری از ستمگران واشراف و سرکردگان

انسان پس از آن که از فطرت خویش در اطاعت از خدا و پناه بردن به او و پیروی از امر و نهی او منحرف شد، فرمانبرداری از ستمگران و مستکبران و فرمانروایان یا از اشراف و

سرکردگان قدرتمند قوم را اساس جدیدی برای روابط اجتماعی اش قرار داد و به همین سبب، از راه راست منحرف گردید و در پی آن، اساس روابط اجتماعی فرو ریخت و معیار یکپارچگی مختل شد واختلاف پدید آمد. خداوند فرموده است:

«وَ قَالُوا رَبَّنَا اِنَّا اَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ كُبَرَاءَنَا فَاَضَلُّونَا السَّبيلاَ * رَبَّنَا اتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ

وَ الْعَنْهُمْ لَعْنًا كَبيرًا»(۱)؛ «می گویند: پروردگارا، ما رؤسا و بزرگتران خویش را اطاعت کردیم و ما را از راه به در کردند. پروردگارا، آنان را دو چندان عذاب ده و لعنتشان کن لعنتی

بزرگ.»

«اِنَّ فِرْعَوْنَ عَلاَ فِى الْاَرْضِ وَ جَعَلَ اَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضْعِفُ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُذَبِّحُ اَبْنَاءَهُمْ وَ يَسْتَحْيى نِسَاءَهُمْ اِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدينَ»(۲)؛ «فرعون در سرزمین [مصر] سربرافراشت و مردم آن را طبقه طبقه ساخت، طبقه ای از آنان را زبون می داشت: پسرانشان را سر می برید و زنانشان را زنده بر جای می گذاشت که وی از فساد کاران بود.»

«وَ نَادى فِرْعَوْنُ فى قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ اَلَيْسَ لى مُلْكُ مِصْرَ وَ هذِهِ الْاَ نْهَارُ تَجْرى مِنْ تَحْتى

اَفَلاَ تُبْصِرُونَ * اَمْ اَ نَا خَيْرٌ مِنْ هذَا الَّذى هُوَ مَهينٌ وَ لاَ يَكَادُ يُبينُ * فَلَوْلاَ اُلْقِىَ عَلَيْهِ اَسْوِرَةٌ

۱- احزاب/۶۷ - ۶۸.

۲- قصص/۴.

مِنْ ذَهَبٍ اَوْ جاءَ مَعَهُ الْمَلئِکَهُ مُقْتَرِنینَ * فَاص سْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاَطَاعُوهُ اِنَّهُمْ کَانُوا قَوْمًا فَاسِقینَ»(۱)؛ «و فرعون در [میان]قوم خود ندا در داد [و] گفت: ای مردم من، آیا پادشاهی مصر و این نهرها که از زیر [کاخهای] من روان است، از آن من نیست؟ پس مگر نمی بینید؟ یا من از این کس که خود بی مقدار است و نمی تواند درست بیان کند، بهترم؟

پس چرا بر او دستبندهای زرّین آویخته نشده؟ یا با او فرشتگانی همراه نیامده اند؟ پس

قوم خود را سبک مغز یافت واطاعتش کردند، چرا که آن ها مردمی منحرف بودند.»

«...وَ لَوْ تَری اِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ یَرْجِعُ بَعْضُهُمْ اِلی بَعْضٍ الْقَوْلَ یَقُولُ الَّذینَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذینَ اسْتَکْبَرُوا لَوْلاَ اَنْتُمْ لَکُنَّا مُؤْمِنینَ * قَالَ الَّذینَ اسْتَکْبَرُوا لِلَّذینَ اسْتُضْعِفُوا اَ نَحْنُ صَدَدْنَاکُمْ عَنِ الْهُدی بَعْدَ اِذْ جَاءَکُمْ بَلْ کُنْتُمْ مُجْرِمینَ * وَ قَالَ الَّذینَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذینَ اسْتَکْبَرُوا بَلْ مَکْرُ الَّیْلِ وَ النَّهَارِ اِذْ تَاْمُرُونَنَا اَنْ نَکْفُرَ بِاص للّه وَ نَجْعَلَ لَهُ اَنْدَادًا وَ اَسَرُّوا النَّدَامَهَ لَمَّا رَاَوُا الْعَذَابَ...»(۲)؛ «...و ای کاش بیدادگران را هنگامی که در پیشگاه پروردگارشان بازداشت شده اند می دیدی [که چگونه]برخی از آنان با برخی [دیگر] گفت و گو می کنند. کسانی که زیر دست بودند به کسانی که [ریاست و] برتری داشتند، به کسانی که

زیر دست بودند می گویند: مگر ما بودیم که شما را از هدایت - پس از آن که به سوی شما

آمد - باز داشتیم؟ [نه] بلکه خودتان گناهکار بودید. و کسانی که زیر دست بودند به کسانی که [ریاست و] برتری داشتند، می گویند: [نه] بلکه نیرنگ شب و روز [شما بود]

آن گاه که ما را وادار می کردید که به خدا کافر شویم و برای او همتایانی قرار دهیم و هنگامی که عذاب ببینند، پشیمانی خود را آشکار کنند...»

پس از آن که مستضعفان، مستکبران را متهم کردند که آنان ایشان را گمراه کرده واز ایمان بیرون برده اند، چرا که آنان از این مستکبران اطاعت کردند، مستکبران هم سخن آنان را رد می کنند و می گویند: شما بر اثر جنایتهای خود و پیروی از هوس، راه راست را

رها کردید و حال آن که خداوند این راه راست را پیشتر به شما نشان داده بود. لیکن مستضعفان این اتهام را رد می کنند و مسؤولیت گمراهی خود را به دوش مستکبران بار می کنند و این که آنان با توجه به نیرنگ هایی که شب و روز به کار بردند در ورای کفر

ایشان قرار دارند و آن ها بودند که ایشان را به کفر و شرک به خداوند تشویق کردند و

۱- زخرف/۵۱ - ۵۴.

٢- سبأ/٣١ – ٣٣.

خدایانی را در برابر او ساختند.

آیات قرآنی که اتحاد و موفقیت را به اطاعت خدا و پیامبرش پیوند داده است بر واقعیت رابطه اطاعت باوحدت تأکید می کند. خداوند فرموده است:

«وَاَطیعُوا اللّه ِوَرَسُولَهُ وَلاَ تَنازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ ریحُکُمْ...»(۱)؛ «و از خدا و پیامبرش اطاعت کنید و با هم نزاع مکنید که سست شوید و مهابت شما از بین برود...».

«یاءَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا اَطیعُوا اللّه ِوَاَطیعُوا الرَّسُولَ وَاُولِی الْاَمْرِ مِنْکُمْ فَاِنْ تَنازَعْتُمْ فی شَیْ ءٍ فَرُدُّوهُ اِلَی اللّه ِوَالرَّسُولِ اِنْ کُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ باص للّه ِوَالْیَوْمِ الْاخِرِ ذلِکَ خَیْرٌ وَاَحْسَنُ تَاْویلاً»(۲)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید. پس هرگاه در امری اختلاف نظر یافتید، اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید، آن را به خدا و پیامبر عرضه بدارید، این بهتر ونیک فرجام تر است.»

«...فَاص تَّقُوا اللّه َوَاَصْلِحُوا ذاتَ بَیْنِکُمْ وَاَطیعُوا اللّه َوَرَسُولَهُ»(۳)؛ «...پس، از خدا پروا دارید و با یکدیگر سازش نمایید و از خدا و پیامبرش اطاعت کنید...»

گرایش اطاعت از ستمگران و مستکبران در زندگی اجتماعی، نشانگر حکومتی است

که بر پایه استبداد و زور بر پا شده است که از آن به نام «دیکتاتوری» یاد می شود و تفاوت

نمی کند که این ستمگری از سوی فرد باشد، یا عشیره، یا گروه، یا طبقه، یا حزب و یا امثال آن.

بی تردید، اطاعت از ستمگر یا مستکبر، با اطاعت از یک ستمگر و مستکبر دیگر برخورد پیدا می کند که در این صورت، جامعه به چند گروه مستضعف تقسیم می شود، یا این که این اطاعت به طور مستقیم جامعه را به گروههای مستکبر و مستضعف تقسیم می کند. همچنان که در آینده، با خواست خداوند، این موضوع را شرح خواهیم داد.

۲ – اطاعت از شهوت ها و خواسته های نفسانی

حرکت اجتماعی انسان ناگزیر با دو چیز همراه است که عبارتند از:

اول: حقی که انسان را در بر گرفته و عدالتی که مصالح واقعی او راعینیت می بخشد،

۱– انفال/۴۶.

۲– نساء/۵۹.

۳– انفال/۱.

خواه این مصالح فردی باشد و خواه اجتماعی. البته، پس از آن که این جامعه به حالت تعادل در آید تا عدالت و داد در آن تحقق یابد.

دوم: خواسته ها شهوت ها و تمایلاتی که در انسان وجود دارد و ما پیشتر بدان شاره کردیم.

گاهی انسان حق و عدالت را پایه روابط اجتماعی خود قرار می دهد و در این هنگام است که از طریق همین حق به پرستش خدای یگانه می رسد، زیرا که خدا همان حق محض و آشکار است. همان گونه که فرمانبرداری از او مصلحت انسان را تحقق می بخشد. چه، خداوند را صفات و نام هایی نیکوست [همچون کریم، رازق، رحیم و... و این نام ها ایجاب می کند که اگر انسان او را اطاعت نماید، او هم مصالح وی را تأمین کند] و نیز به دلیل این قاعده که: احکام شرعی تابع مصالح و مفاسد واقعی و متعادل است. آن گونه که قرآن کریم در چندین مورد به این مطلب اشاره می کند:

«وَلَوْ اَنَّ اَهْلَ الْكِتَابِ امَنُوا وَاتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّاتِهِمْ وَلَاَدْخَلْنَاهُمْ جَنَّاتِ النَّعيمِ * وَلَوْ اَنَّهُمْ اَقَامُوا التَّوْريةَ وَالْاِنْجيلَ وَمَا اُنْزِلَ اِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَاَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ اَرْجُلِهِمْ...»(۱)؛ «و اگر اهل کتاب ایمان آورده و پرهیزگاری کرده بودند، به طور قطع

گناهانشان را می زدودیم و آنان را به بستانها پرنعمت در می آوردیم. و اگر آنان به تورات و انجیل و آنچه از جانب پروردگارشان به سویشان نازل شده است، عمل می کردند قطعا از بالای سرشان [از برکات آسمانی] و از زیر پاهایشان [از برکات زمینی] برخوردار می شدند...»

«وَلَوْ اَنَّ اَهْلَ الْقُرى امَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْاَرْضِ وَلكِنْ كَذَّبُوا فَاَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»(۲)؛ «و اگر مردم شهرها ایمان آورده و به تقوا گراییده بودند، به طور قطع برکاتی از آسمان برایشان می گشودیم، ولی تکذیب کردند؛ پس به [کیفر] دستاوردشان [گریبان] آنان را گرفتیم.»

«يَاءَيُّهَا الَّذينَ امَنُوا اِنْ تَتَّقُوا اللّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا...»(۳)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید، اگر از خدا پروا دارید، برای شما [نیروی] تشخیص [حق از باطل] قرار می دهد...»

۱- مائده/۶۵ - ۶۶.

۲- اعراف/۹۶.

۳- انفال/۲۹.

«وَاَطيعُوا اللّه ٖ وَرَسُولَهُ وَلاَ تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا...»(۱)؛ «و از خدا و پیامبرش اطاعت کنید و نزاع مکنید که سست شوید...»

«اِنَّ اللّه ٖ يَاْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْاِحْسَانِ وَ ايتَایِٔ ذِی الْقُرْبی وَ يَنْهی عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَ الْبَغْیِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»(۲)؛ «درحقیقت خدا به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان می دهد و از کار زشت و ناپسند و ستم باز می دارد. به شما اندرز می دهد که پند گیرید.»

«فَاتَّقُوا اللّه ٖ وَ اَطيعُونِ * وَلاَ تُطيعُوا اَمْرَ الْمُسْرِفينَ * اَلَّذينَ يُفْسِدُونَ فِی الْاَرْضِ

وَ لاَ يُصْلِحُونَ»(۳)؛ «از خدا پروا کنید و فرمانم ببرید. و فرمان افراط گران را پیروی مکنید: آنان که در زمین فساد می کنند و اصلاح نمی کنند.»

«...وَ مَنْ يَتَّقِ اللّه ٖ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا»(۴)؛ «...و هر کس از خدا پروا کند [خدا] برای او راه

بیرون شدنی قرار دهد.»

«...وَ مَنْ يَتَّقِ اللّه ٖ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ اَمْرِهِ يُسْرًا»(۵)؛ «...و هر کس از خدا پروا دارد، [خدا] برای او در کارش تسهیلی فراهم سازد.»

وانگهی با برقرار کردن روابط بر پایه این حق و عدالت و پرستیدن خدای یگانه و نیز پیروی از حق و قرار دادن آن به عنوان محور حرکت انسان است که یکی از عناصر مهم یکپارچگی جامعه به وجود می آید، زیراحق وعدالت، یک است نه چند تا. امّا در صورتی که روابط انسان بر پایه تمایلات و خواسته های شخصی و یا گروهی ایجاد شود، این روابط، چند گانه و ناسازگار خواهد بود و جز چند دستگی، اختلاف و کشمکش، هیچ اثری در جامعه بر جای نخواهد گذاشت.

آن گاه با آمدن حق، باطل از میان می رود و اختلاف و چند دستگی شکست می خورد. خداوند تعالی فرمود :

«وَ قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ اِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا»(۶)؛ «و بگو: حق آمد و باطل نابود شد. آری، باطل هماره نابود شدنی است.»

۱- انفال/۴۶.

۲- نحل/۹۰.

۳- شعراء/۱۵۰ - ۱۵۲.

۴- طلاق/۲.

۵- طلاق/۴.

۶- اسراء/۸۱.

از این جا می بینیم که قرآن حق را در برابر هوس، صلاح و نیکی را همراه با حق و فساد و بدی را همراه با باطل مطرح می کند، زیرا که هیچگاه حق با هوس گرد نمی آید و همراه بودن با هوس، جز گمراهی وبطلان چیزی در پی ندارد. خداوند فرمود:

«...فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ اِلاَّ الضَّلَالُ...»(۱)؛ «... و بعد از حقیقت جز گمراهی چیست؟...»

اگر فرض کنیم که حق، همراه و پیرو هوس می بود و یا با آن هماهنگی داشت، به طور حتم این امر به تباهی عمومی در آسمانها و زمین و آنچه در آن هاست منجر می شد. خداوند فرمود:

«وَ لَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ اَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّموَاتُ وَ الْاَرْضُ وَ مَنْ فیهِنَّ...»(۲)؛ «و اگر حق از

هوسهای آن ها پیروی می کرد، به طور قطع آسمانها و زمین و هر که در آن هاست تباه می شد...»

اگر هوس، اساس روابط اجتماعی، قرار بگیرد، زمین و هر که در آن است تباه می شود و اختلاف و چند دستگی و خون ریزی به وجود می آید. خداوند دغدغه های فرشتگان درباره آدم را حکایت می کند، آن گاه که آنان هم تمایلها و خواسته ها را در آدم

دیدند وهم اراده و آزادی را:

«...قَالُوا اَتَجْعَلُ فیهَا مَنْ یُفْسِدُ فیهَا وَ یَسْفِکُ الدِّمَاءَ...»(۳)؛ «...گفتند: آیا در آن کسی را می گماری که در آن فساد انگیزد و خونها بریزد؟...»

این بیم از ایجاد فساد و اختلاف و چند دستگی و خون ریزی، جز پیامد طبیعی اثر پذیری اراده انسان و روابط او از شهوت ها و خواسته های نفسانی و پیروی از هوس و برگرفتن آن به عنوان محور حرکت اجتماعی خود، هرگز چیزی دیگر نمی تواند باشد.

به بیانی دیگر: مردم پس از آن که خدا انواع نعمت ها را به آنان ارزانی داشت و رحمت گسترده خویش را بر ایشان فرو فرستاد و امکانات و تواناییهای گوناگون به آن ها بخشید، به دوگروه تقسیم شدند:

اول: گروهی که به یاد خدای باقی ماند و در نعمت ها، برکتها و رحمت گسترده ای که به دست آورد، از اوامر و نواهی او پیروی کرد و از اراده خدا و آیین او دست بر نداشت،

۱- یونس/۳۲.

۲- مؤمنون/۷۱.

۳- بقره/۳۰.

آیینی که نمایشگر حق و عدالت است و نیز همین آیین خدا را محور روابط خود با جهان هستی و برادرش انسان قرار داد، زیرا او در این نعمت ها جانشین پروردگارش می باشد.

دوم: گروهی که خدای را فراموش کرد و در بهره گیری از اموال و فرزندان و آسایش و آرامش و دیگر نعمت هایی که خداوند به او بخشیده است، از تمایلات، خواسته ها و شهوت های خود پیروی نمود و هوس خویش را، خدا و رهبر خود بر گرفت و پایه و محور روابط اجتماعی اش قرار داد.

بر اثر وجود این گروه از مردم در جامعه، انسان با برادرش انسان اختلاف پیدا کرد، زیرا خواسته ها و شهوت های آنان فزونی یافت و در صحنه عمل با یکدیگر برخورد و

ناسازگاری داشت. چه، در این گروه چیزی یافت نمی شود که یکپارچگی و انسجام آنان را حفظ کند نظیر حق وعدالت که در گروه نخست وجود داشت و موجب وحدت آنان می شد.

قرآن کریم به این پدیده اجتماعی وعوامل و آثار آن در چند مورد اشاره کرده است. در این جا به مقایسه میان برخی آیاتی که در دو سوره «انبیاء» و «مؤمنون» آمده و برخی

آیات دیگری که در سوره روم بیان شده و ما را به این پدیده اجتماعی راهنمایی می کند،

اشاره می کنیم:

در سوره انبیاء و مؤمنون این آیات به چشم می خورد:

«اِنَّ هـذِهِ اُمَّتُکُمْ اُمَّهً وَاحِدَهً وَ اَنَا رَبُّکُمْ فَاص عْبُدُونِ * وَ تَقَطَّعُوا اَمْرَهُمْ بَیْنَهُمْ کُلٌّ اِلَیْنَا رَاجِعُونَ»(۱)؛ «این است امت شما که امتی یگانه است و منم پروردگار شما، پس مرا بپرستید. ولی دینشان را میان خود پاره پاره کردند. همه به سوی ما باز می گردند.»

«وَ اِنَّ هـذِهِ اُمَّتُکُمْ اُمَّهً وَاحِدَهً وَ اَنَا رَبُّکُمْ فَاص تَّقُونِ * فَتَقَطَّعُوا اَمْرَهُمْ بَیْنَهُمْ زُبُرًا کُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَیْهِمْ فَرِحُونَ»(۲)؛ «در حقیقت این امت شماست که امتی یگانه است و من پروردگار شمایم، پس، از من پروا دارید. تا کارشان را میان خود قطعه قطعه کردند [و] دسته دسته شدند، هر دسته ای از آنچه نزدشان بود، دل خوش کردند.»

در هر دو مورد می بینیم که این دو آیه در سیاق سخن درباره نهضت پیامبران و دعوتشان از اقوام خود به یگانگی خداوند، آمده است. پس این یکپارچگی در میان مردم

۱- انبیاء/۹۲-۹۳.

۲- مؤمنون/۵۲ - ۵۳.

وجود داشته است ونیز دعوت به پرستش خدای یگانه و پروا داشتن از او پس از تأکید بر یکپارچگی مردم و افراد جامعه آمده است، امری که نشان می دهد، میان این یکپارچگی و اخلاص در پرستش و اطاعت خدا پیوندی استوار وجود دارد.

همچنین، از سویی دیگر در هر دو مورد ملاحظه می کنیم که قرآن کریم پس از بیان وحدت و دعوت به خدای یگانه می گوید: هنگامی که انسان راه شهوت و ثروت اندوزی

را برگزید، امورش پراکنده شد و در جامعه اش چند دستگی به وجود آمد. در عین حال، در مورد نخست، به عامل اثرگذار در این گزینش انسانی به گونه روشن اشاره نشده، لیکن در مورد دوم، به صورت روشن به این عامل اشاره شده است. خداوند بلند مرتبه فرموده است:

«فَذَرْهُمْ فی غَمْرَتِهِمْ حَتّی حینٍ * اَیَحْسَبُونَ اَ نَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَالٍ وَ بَنینَ * نُسَارِعُ لَهُمْ فِی الْخَیْرَاتِ بَلْ لاَ یَشْعُرُونَ»(۱)؛ «پس آن ها را در ورطه گمراهی شان تا چندی واگذار. آیا می پندارند که آنچه از مال و پسران که بدیشان مدد می دهیم [از آن روی است که] می خواهیم به سودشان در خیرات شتاب ورزیم؟ [نه] بلکه نمی فهمند.»

خداوند در رفتارش با عیّاشان بر این موضوع تأکید می کند و می فرماید:

«حَتّی اِذَا اَخَذْنَا مُتْرَفیهِمْ بِاص لْعَذَابِ اِذَا هُمْ یَجْرُونَ»(۲)؛ «تا وقتی خوشگذرانان آن ها را به عذاب گرفتار ساختیم، به ناگاه به زاری در می آیند.»

آن گاه خداوند از قاعده ای که بر این روابط اجتماعی حاکم است وارتباط حقیقی این قاعده با خدا و اثرگذاری آن بر اوضاع اجتماعی و جهانی یاد می کند. این قاعده، همان حق در برابر هوس و شهوت ها و خواسته های نفسانی است. خداوند فرمود:

«وَ لَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ اَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّموَاتُ وَ الْاَرْضُ وَ مَنْ فیهِنَّ بَلْ اَتَیْنَاهُمْ بِذِکْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِکْرِهِمْ مُعْرِضُونَ»(۳)؛ «و اگر حق از هوسهای آن ها پیروی می کرد، به طور قطع آسمان ها و زمین و هر که در آن هاست تباه می شد. بلکه یاد نامه شان را به آنان داده ایم،

ولی آن ها از یاد نامه خود روی گردانند.»

صورت مسأله زمانی روشن تر می شو دکه ما این آیات را با آیاتی که در سوره روم

ص:۱۶۱

۱- مؤمنون/۵۴ - ۵۶.

۲- مؤمنون/۶۴.

۳- مؤمنون /۷۱.

آمـده است مقـایسه کنیم. در این سوره، خداونـد در باره نعمت های بزرگی سـخن می گویـد که به انسان بخشـیده است واین نعمت ها را به سان نشانه هایی بر یگانگی و قدرت خداوند عرضه می دارد و سخن را با این آیات به پایان می برد:

«بَلِ اتَّبَعَ الَّذینَ ظَلَمُوا اَهْوَاءَهُمْ بِغَیْرِ عِلْم فَمَنْ یَهْدی مَنْ اَضَلَّ اللّه وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرینَ * فَاَقِمْ وَجْهَکَ لِلـدّینِ حَنیفًا فِطْرَتَ اللّه الَّتی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا لاَ تَبْدیلَ لِخَلْقِ اللَّه ذلِکَ الدّینُ الْقَیّمُ وَلکِنَّ اَکْثَرَ النَّاسِ لاَ یَعْلَمُونَ * مُنیبینَ اِلَیْهِ وَ اتَّقُوهُ وَ اَقیمُوا الصَّلوهَ وَ لاَ تَکُونُـوا مِنَ الْمُشْرِکینَ * مِنَ الَّذینَ فَرَّقُوا دینَهُمْ وَ کَانُوا شِیَعًا کُلُّ حِزْبٍ بِمَـا لَـدَیْهِمْ فَرِحُونَ * وَ اِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنیبینَ اِلَیْهِ ثُمَّ اِذَا اَذَاقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَهً اِذَا فَریقٌ مِنْهُمْ بِرَبّهِمْ یُشْرِکُونَ * لِیَکْفُرُوا بِمَا اتَیْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ»(۱)؛ «بلکه کسانی که ستم کرده اند، بدون هیچ گونه دانشی هوس های خود را پیروی کرده اند. پس آن کس را که خدا گمراه کرده، چه کسی هـدایت می کنـد؟ و برای آنـان یـاورانی نخواهـد بود. پس روی خود را با گرایش تمام به حق، به سوی این دین کن، با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشـته است. آفرینش خدای تغییرپذیر نیست. این است همان دین پایدار، ولی بیشتر مردم نمی داننـد. به سویش توبه بریـد و از او پروا بداریـد و نماز را برپا کنید و از مشـرکان مباشـید. از کسانی که دین خود را قطعه قطعه کردنـد و فرقه فرقه شدنـد، هر حزبی بـدانچه پیش آن هاست دل خوش شدنـد. و چون مردم را زیانی رسد، پروردگار خود را، در حالی که به درگاه او توبه می کنند، می خوانند و آن گاه که از جانب خود رحمتی به آنان چشانید، به

ناگـاه دسـته ای از ایشـان بـه پروردگارشـان شـرک می آورنـد. بگـذار تـا به آنچه بـدانها عطـاکرده ایم کفران ورزنـد [بگـو:] برخوردار شوید، زودا که خواهید دانست.»

این مقطع قرآنی دربـاره نعمت های الهی سـخن می گویـد، نعمت هایی که نشانه هایی است برای هـدایت انسان به یگانگی و الوهیت خـدا و ضـرورت پرستیـدن او. امّـا آنـان که سـتم کرده انـد، در این نعمت ها از هوس های خود، یعنی از شـهوت ها و خواسـته های نفسانی خویش پیروی نمودند و به همین سـبب، خداوند آن ها را گمراه کرد. پس برای آنان، نه راهنمایی وجود دارد و نه یاوری.

آن گاه قرآن کریم بر ضرورت تعهد به شیوه فطرت الهی تأکید می کند، شیوه ای که بر

۱- روم/۲۹ - ۳۴.

پرستش خالصانه خدا و بازگشت به او پای می فشارد و یکپارچگی را برای انسان ها

تحقق می بخشد و نیز قرآن بر ضرورت در پیش گرفتن روش تقوا و پرستیدن خالصانه خدا اصرار می ورزد واز شرک به خدا بر حذر می دارد.

در این جا قرآن کریم به ماهیت این شرک و آثار آن اشاره می کند. و این همان «شرک اجتماعی» است، در برابر «توحید اجتماعی»: این شرک، به چند دستگی در پرستش خدا و در عمل منجر می شود و جامعه را به چندین گروه، طایفه و حزب تقسیم می کند. این شرک بر پایه حزب گرایی استوار است وانسان به حزب خویش دل خوش می کند و در پی اشباع شهوت ها و خواسته های خود در این دنیا بر می آید.

قرآن کریم، تنها به اشاره به ماهیت شرک و آثار آن بسنده نمی کند بلکه عامل این شرک را نیز بیان می کند و این عامل، پرستش شهوتها و خواسته ها و تکیه کردن بر آسایش و نعمت های مادّی است. پس این شرک، همان شرک اجتماعی است که نماد تکیه کردن و پناه بردن به آسایش دنیوی می باشد. قرآن، این کار را از طریق بیان اثری که زیان وآسایش از لحاظ روانی و اجتماعی بر انسان میگذارد، انجام می دهد: «و چون مردم را زیانی رسد، پروردگار خود را، در حالی که به درگاه او توبه می کنند، می خوانند وآن گاه که از جانب خود رحمتی به آنان چشانید، به ناگاه دسته ای از ایشان به پروردگارشان شرک می آورند.»

قرآن کریم پس از بیان عامل شرک، تأکید می کند که روی آوردن به شرک، در حقیقت کفران این نعمت های الهی است و به انسان ها هشدار می دهد که [هر چند]اندکی از این نعمت ها برخوردار گردند، امّا به زودی از سرنوشت سیاه خود درآینده آگاه خواهند شد.

از بالاترین نمادهای شرک اجتماعی که این پدیده را در برپایی روابط اجتماعی بر پایه خواسته ها و تمایلات نفسانی مجسم می سازد، رژیم های «سرمایه داری» است که به آزادی فردی و منافع شخصی و سود مادّی ایمان دارد و به افزایش این منافع فرا می خواند و آن را اساس روابط اجتماعی خود قرار می دهد و ادّعا می کند که همین منافع

خصوصی قادر است روابط را به گونه ای ساماندهی و راهنمایی نماید که یکپارچگی جامعه انسانی و منافع آن را حفظ کند.

ص:۱۶۳

۳ – تعدّد ولایتها

پیامد این چند دستگی و اختلاف در جامعه انسانی – خواه بر اثر اطاعت از سران و بزرگان و فرمانبرداری و تقدیس آنان باشد و خواه بر اثر پیروی از خواسته ها و شهوت ها

– پدیده ای اجتماعی است که موانع اختلاف و ژرفای ریشه های آن را پا برجاتر می سازد و این پدیده، همان پدیده «تعدد ولایتها» در جامعه است که با یکدیگر تضادّ و ناسازگاری

دارد. چه، ولایتِ یک چیز، از رابطه استوار و دوستی با آن چیز آغاز می شود تا این که

جزء ذات و وجود انسان می شود و این دوستی تا آن جا رشد می کند که انسان در برابر آن

چیز احساس تعهد و پیمان می کند و معتقد می شود که باید از آن حمایت و دفاع کند و یاری اش برساند. سپس این احساس تکامل و رشد پیدا می کند تا این که به یک پدیده اجتماعی و قانونی تبدیل می گردد که تمامی روابط اجتماعی در جامعه براساس آن برپا و تقسیم بندی می شود و این ولایت، جای ولایت حق، عدالت، ارزشها، آرمانها واصول را می گیرد.

ولایت در حدّ ابتدایی و فطری خود نظیر دوست داشتن پدران، فرزندان، برادران، همسران، طایفه، ثروت، وطن... امری است طبیعی و روا، حتی از دیدگاه شارع مقدس هم یک امر محبوب است، چرا که خداوند دوست داشتن این امور را برای انسان آرایش داده و در برخی موارد آن ها را عزیز و محبوب او قرار داده و در برخی امور دیگر اجازه

این محبت را به وی داده است. خداوند چنین فرموده است:

«زُیِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِینَ وَالْقَنَاطِیرِ الْمُقَنْطَرَهِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّهِ وَالْخَیْلِ الْمُسَوَّمَهِ وَالْأَ نْعَامِ وَالْحَرْثِ ذلِکَ مَتَاعُ الْحَیوهِ الدُّنْیَا وَاللّه ُعِنْدَهُ حُسْنُ الْمَابِ»(۱)؛ «دوستی خواستنیها[ی گوناگون] از: زنان و پسران و اموال فراوان از زر و سیم و اسبهای نشان دار و دامها و کشتزار برای مردم آراسته شده، [لیکن] این جمله مایه تمتّع زندگی دنیاست و فرجام نیکو نزد خداست.»

«قُلْ مَنْ حَرَّمَ زینَهَ اللّه ِالَّتی اَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّیِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِیَ لِلَّذینَ امَنُوا فِی الْحَیوهِ الدُّنْیَا خَالِصَهً یَوْمَ الْقِیمَهِ...»(۲)؛ «بگو: زیورهایی را که خدا برای بندگانش پدید

۱– آل عمران /۱۴.

۲– اعراف /۳۲.

آورده و روزیهای پاکیزه راچه کسی حرام گردانیده؟ بگو: این [نعمت ها] در زندگی دنیا

برای کسانی است که ایمان آورده انـد و در روز قیامت نیز خاص آنان می باشد». همچنین، روایاتی نیز درباره دوستی پدران و فرزندان و قبیله و میهن وارد شده است.

لیکن این دوستی چنانچه درچهارچوب دوستی خـدا، حق، عدالت و در راسـتای آن باشد، در حقیقت، ولایت خدا و هماهنگ با فطرت است و انسان را به وحـدت اجتماعی می رسانـد، ولی در عین حال، درست نیست که اساس روابط اجتماعی همگانی در جـامعه انسانی باشـد. امّا گر این دوستی در برابر ولایت و دوستی خـدا و حق و عـدالت باشـد و یا به پایه جـداگانه ای برای روابـط اجتمـاعی بـدل شود، ولاـیت به شـمار می رود که از فطرت انسـانی و مقتضـیات عبادی آن، که فرمانبرداری و تقـدیس خـدای یگـانه و برپـایی روابـط اجتمـاعی براساس این پرسـتش است، منحرف شـده است و بالطبع این نوع ولایت، به فرقه فرقه شدن جامعه می انجامد و بر اثر تعدد این ولایتها، جامعه به چند دسته تقسیم

می شود. خداوند فرموده است:

«یَاءَیُّهَـا الَّذیـنَ امَنُوا لاـَ تَتَّخِـذُوا ابَـاءَکُمْ وَاِخْوَانَکُمْ اَوْلِیَـاءَ اِنِ اسْـتَحَبُّوا الْکُفْرَ عَلَی الْایمَـانِ وَمَـنْ یَتَـوَلَّهُمْ مِنْکُـمْ فَاُولئِـکَ هُمُ الظَّالِمُونَ»(۱)؛ «ای کسـانی که ایمـان آورده ایـد، اگر پـدرانتان و برادرانتـان کفر را بر ایمان ترجیـح دهنـد [آنان را] به دوستی مگیرید و هر کس از میان شما آنان را به دوستی گیرد، آنان همان ستمکارانند.»

با این بیان، حقیقت آنچه قرآن بـدان اشاره کرده است یعنی وحـدت «حزب اللّه» روشن می شود. حزب اللّه یعنی ولایت خـدا، چرا که معنای حزب، همان ولایت خـداست و چون خـدا واحد است، حزب هم واحد است و تعدّد «احزاب شـیطان و باطل» بر اثر تعـدّد این ولایتهـاست و به همین دلیـل، قرآن کریم از «حزب اللّه» بـا ساختـار مفرد سـخن می گویـد. لیکن هنگـامی که از حزب شیطان و باطل سخن می گوید، از احزاب پراکنده و متعدد یاد

می کنـد. همچنین، بـا این بیان قرآنی، تفسـیر ولایت و دوستی سیاسـی یعنی تفسـیر روابط همگانی اجتماعی نسبت به قوم(۲)، قـبیله، میهن، سـرمایه و دیگر ولایتهـای بشـری برای مـا روشن می شـود [و متـوجه می شـویم که اینگـونه روابـط و دوستیهـا در صورتی که در راستای

۱- توبه /۲۳.

۲- واژه احزاب یازده بار در قرآن کریم به کار رفته که همگی درباره ولایتهای منحرف است.

دوستی خدا و حق وعدالت نباشد، از سنخ دوستیهای شیطانی است].

قرآن کریم در چنـد مورد بیان کرده است که اساس تشکیل «گروه با ایمان» ولایت خداونـد بلنـد مرتبه است وهمچنین ولایت کسانی که خداوند به ولایت اجتماعی و سیاسی آنان به عنوان استمرار ولایت الهی فرمان داده است همانند ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله و ولایت اولوالامر و مؤمنان و یا همانند ولایت و دوستی آنچه که خداوند به ولایت او در

حدّ دوستی و یاری فرمان داده است. خداوند می فرماید:

«اِنَّما وَلِیُّکُمُ اللّه ُوَرَسُولُهُ وَالَّذینَ امَنُوا الَّذینَ یُقیمُونَ الصَّلوهَ وَیُؤْتُونَ الزَّکوهَ وَهُمْ

رَاکِعُونَ * وَمَنْ یَتَوَلَّ اللّه َ وَرَسُولَهُ وَالَّذینَ امَنُوا فَاِنَّ حِزْبَ اللّه ِ هُمُ الْغَالِبُونَ»(۱)؛ «ولی شما تنهاخدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند: همان کسانی که نماز برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند. و هر کس که خدا و پیامبر او وکسانی را که ایمان آورده اند ولیّ خود بداند [پیروز است، چرا که] حزب خدا همان پیروزمندانند.»

«وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ اَوْلِیَاءُ بَعْضٍ یَاْمُرُونَ بِاص لْمَعْرُوفِ وَیَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ

وَیُقیمُونَ الصَّلوهَ وَیُؤْتُونَ الزَّکوهَ وَیُطیعُونَ اللّه َ وَرَسُولَهُ اُولئِکَ سَیَرْحَمُهُمُ اللّه ُاِنَّ اللّه َ عَزیزٌ حَکیمٌ»(۲)؛ «و مردان و زنان با ایمان، دوستان یکدیگرند که به کارهای پسندیده وا می دارند و از کارهای ناپسند باز می دارند و نماز را برپا می کنند و زکات می دهنـد و از خـدا و پیامبرش فرمان می برنـد. آنانند که خـدا به زودی مشـمول رحمتشان قرار خواهـد داد که خدا توانا و حکیم است.»

«یَاءَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا اَطیعُوا اللّه َ وَاَطیعُوا الرَّسُولَ وَاُولِی الْاَمْرِ مِنْکُمْ...»(۳)؛ «ای کسانی که

ایمان آورده اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید...»

«اَللّه ُوَلِیُّ الَّذیـنَ امَنُـوا یُخْرِجُهُـمْ مِنَ الظُّلُمَـاتِ اِلَی النُّورِ وَ الَّذینَ کَفَرُوا اَوْلِیَاؤُهُمُ الطَّاغُـوتُ یُخْرِجُـونَهُمْ مِنَ النُّورِ اِلَی الظُّلُمَـاتِ اُولئِکَ اَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فیهَا خَالِدُونَ»(۴)؛ «خداونـد سـرور کسـانی اسـت که ایمـان آورده انـد.آنانر ا از تاریکیهـا به سـوی روشنایی به در

می برد. و کسانی که کفر ورزیده اند، سرورانشان طاغوتند که آنان را از روشنایی به سوی

تاریکیها به در می برند. آنان اهل آتشند که خود در آن جاودانند.»

ص:۱۶۶

۱- مائده: /۵۵ - ۵۶.

۲- توبه: ۷۱.

۳- نساء /۵۹.

۴- بقره /۲۵۷.

قرآن کریم تأکید کرده است که باید از دشمنان خدا و کسانی که آنان را ولیّ خود می دانند، بیزاری جست. آن گونه که در داستان ابراهیم علیه السلام آمده است:

«یاءَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا لاَ تَتَّخِذُوا عَدُوّی وَ عَدُوَّکُمْ اَوْلِیَاءَ تُلْقُونَ اِلَیْهِمْ بِاص لْمَوَدَّهِ وَ قَدْ کَفَرُوا بِمَا جاءَکُمْ مِنَ الْحَقّ یُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَ اِیَّاکُمْ اَنْ تُؤْمِنُوا بِاص للّه ِ رَبّکُمْ اِنْ کُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فی سَبیلی وَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتی تُسِرُّونَ اِلَیْهِمْ بِاص لْمَوَدَّهِ وَ اَنَا اَعْلَمُ بِمَا اَخْفَیْتُمْ وَ مَا اَعْلَنْتُمْ وَ مَنْ یَفْعَلْهُ مِنْکُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبیلِ * اِنْ یَثْقَفُوکُمْ یَکُونُوا لَکُمْ اَعْدَاءً وَ یَبْسُطُوا اِلَیْکُمْ اَیْدِیَهُمْ وَ اَلْسِنَتَهُمْ بِاص لسُّوءِ وَ وَدُّوا لَوْ تَکْفُرُونَ * لَنْ تَنْفَعَکُمْ اَرْحَامُکُمْ وَ لاَ اَوْلاَدُکُمْ یَوْمَ الْقِیمَهِ یَفْصِلُ بَیْنَکُمْ وَ اللّه ُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصیرٌ * قَدْ کَانَتْ لَکُمْ اُسْوَهٌ حَسَنَهٌ فی اِبْرهیمَ وَالَّذینَ مَعَهُ اِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ اِنَّا بُرَءؤُا مِنْکُمْ وَ مِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّه ِ کَفَرْنَا بِکُمْ وَ بَدَا بَیْنَنَا وَ بَیْنَکُمُ الْعَدَاوَهُ وَ الْبَغْضَاءُ اَبَدًا حَتّی تُؤْمِنُوا بِاص للّه ِ وَحْدَهُ اِلاَّ قَوْلَ اِبْرهیمَ لِاَبیهِ لَاَسْتَغْفِرَنَّ لَکَ وَ مَا اَمْلِکُ لَکَ مِنَ اللّه ِ مِنْ شَیْ ءٍ رَبَّنَا عَلَیْکَ تَوَکَّلْنَا وَ اِلَیْکَ اَنَبْنَا وَاِلَیْکَ الْمَصیرُ»(۱)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید، دشمن من و دشمن خودتان را به دوستی بر مگیرید [به طوری] که باآن ها اظهار دوستی کنید، و حال آن که به طور قطع به آن حقیقت که برای شما آمده کافرند [و] پیامبر [خدا] و شما را [از مکه] بیرون می کنند که [چرا] به خدا، پروردگارتان ایمان آورده اید، اگر برای جهاد در راه من و در راه خشنودی من بیرون آمده اید. [شما] پنهانی با آن ها رابطه دوستی برقرار می کنید، در حالی که من به آنچه پنهان داشتید و آنچه آشکار

نمودید داناترم. و هر کس از شما چنین کنند، به طور قطع از راه درست منحرف گردیده

است.اگر بر شما دست یابند، دشمن شما باشند و بر شما به بدی دست و زبان بگشایند و آرزو دارند که کافر شوید. روزقیامت نه خویشان شما و نه فرزندانتان هرگز به شما سود

نمی رسانند. [خدا] میان شما فیصله می دهد و خدا به آنچه انجام می دهید بیناست. به طور قطع برای شما در [پیروی از]ابراهیم و کسانی که باوایند سرمشقی نیکوست: آن گاه که به قوم خود گفتند: ما از شما و از آنچه به جای خدا می پرستید، بیزاریم. به شما کفر

می ورزیم و میان ما و شما دشمنی و کینه همیشگی پدیدار شده تا وقتی که فقط به خدا ایمان آورید. جز در سخن ابراهیم که به پدر خود گفت: حتما برای تو آمرزش خواهم خواست، با آن که در برابر خدا اختیار چیزی را برای تو ندارم. ای پروردگار ما، بر تو

۱- ممتحنه /۱ – ۴.

اعتماد کردیم وبه سوی تو باز گشتیم و فرجام به سوی توست.»

قرآن کریم این عمل را بر مردم زشت دانسته که «ولایتهای دیگر» را پایه ای برای رابطه اجتماعی و سیاسی خود برگزینند، ولایتهایی که آنان را از حالت ایمان به خدا به در می کند و به سوی کفر و گمراهی می برد. امّا کسانی که ولایت خدا را پایه ای برای روابط

اجتماعی خود بر می گیرند، به حق مؤمن هستند و مورد تأیید خداوند قرار می گیرند و راهیان بهشت و رضوان الهی اند و اینان همان حزب خدایند که رستگارانند. خداوند فرموده است:

«لاَ تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاص للّه ِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللّه َ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ كَانُوا ابَاءَهُمْ اَوْ اَبْنَاءَهُمْ اَوْ اِخْوَانَهُمْ اَوْ عَشِيرَتَهُمْ اُولئِكَ كَتَبَ فِى قُلُوبِهِمُ الْايمَانَ وَ اَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَ يُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِى مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِىَ اللّه ُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ اُولئِكَ حِزْبُ اللّه ِ اَلاَ اِنَّ حِزْبَ اللّه ِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»(۱)؛ «قومی را نیابی که به خدا و روز بازپسین ایمان داشته باشند [و] کسانی را که با خدا و رسولش مخالفت کرده اند، هر چند پدرانشان یا پسرانشان یا برادرانشان یا عشیره آنان باشند، دوست بدارند. در دل اینهاست که [خدا] ایمان را نوشته و آن ها را با روحی از جانب خود تأیید کرده است و آنان را به بهشتهایی که از زیر [درختان] آن جویهایی روان است در می آورد، همیشه د رآن جا ماندگارند، خدا

از ایشان خشنود و آن ها از او خشنودند. اینانند حزب خدا. آری، حزب خداست که رستگارانند.»

همچنین، قرآن کریم تأکید کرده است که در حرکت اجتماعی انسان باید ولایت خدا را بر تمامی ولایتهای دیگر، حتی بر ولایتهای صالح، مقدم داشت و اگر چنین نشود، انسان از مقتضیات بر حق فطرت انسانی بیرون می رود و به وضعیتی برده می شود که قرآن کریم از آن به وضیعت بی بند و باری تعبیر می کند و در این وضعیت، دچار سرگشتگی و گمراهی می شود. خداوند فرموده است:

«قُلْ اِنْ كَانَ ابَاؤُكُمْ وَاَبْنَاؤُكُمْ وَاِخْوَانُكُمْ وَاَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَاَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ

تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا اَحَبَّ اِلَيْكُمْ مِنَ اللّه ِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِى سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتّى يَأْتِيَ اللّه ُ بِاَمْرِهِ وَاللّه ُ لاَ يَهْدِى الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ»(۲)؛ «بگو: اگر پدران و پسران و برادران و

۱- مجادله /۲۲.

۲- توبه /۲۴.

زنان و خاندان شما و اموالی که گرد آورده اید و تجارتی که از کسادش بیمناکید و سراهایی را که خوش می دارید، نزد شما از خدا و پیامبرش و جهاد در راه وی دوست داشتنی تر است، پس منتظر باشید تا خدا فرمانش را [به اجرا در] آورد و خداوند گروه فاسقان را راهنمایی نمی کند.»

با مقدم داشتن ولایت خدا بر دیگر ولایتهاست که «گروه مؤمن» از «گروه کافر» جدا می شود، گروه کافری که ستمگر و تبهکار است و ولایتهای دیگر را اساس روابط اجتماعی خود قرار می دهد، نه ولایت خدا را و به احزاب و دسته هایی تغییر می یابد که

به این ولایتهایی که دارند دل خوش می کنند. لیکن این گروه کافر پاره پاره و فرقه فرقه

می شود و چندین گروه تقسیم می گردد و به حزب شیطان تغییر می یابد و به زیان و زبونی

و عذاب دردناک دچار می شود. خداوند فرمود:

«اِسْتَحْوَذَ

عَلَيْهِمُ الشَّيْطانُ فَاَنْسيهُمْ ذِكْرَ اللّه اُولئِكَ حِزْبُ الشَّيْطانِ اَلاَ اِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ * اِنَّ الَّذينَ يُحَادُّونَ اللّه وَ رَسُولَهُ اُولئِكَ فِي الْأَذَلّينَ»(۱)؛ «شیطان بر آنان

چیره شده و خدا را از یادشان برده است؛ آنان حزب شیطانند. آگاه باش که حزب شیطان همان زیانکارانند. در حقیقت، کسانی که با خدا و پیامبر او به دشمنی بر می خیزند، آنان

در [زمره] زبونان خواهند بود.»

«وَ اِنَّ هـذِهِ اُمَّتُكُمْ اُمَّةً وَاحِدَةً وَ اَنَا رَبُّكُمْ فَاص تَّقُونِ * فَتَقَطَّعُوا اَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ»(۲)؛ و در حقیقت این امت شماست که امتی یگانه است و من پروردگار شمایم، پس، از من پروا دارید. تا کارشان را میان خود قطعه قطعه کردند [و] دسته دسته شدند، هر دسته ای به آنچه نزدشان بود، دل خوش کردند.»

خداوند اختلاف در دوران عیسی علیه السلام و پس از او را چنین توصیف کرده است:

«فَاص خْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذينَ كَفَرُوا مِنْ مَشْهَدِ يَوْمٍ عَظيمٍ»(۳)؛ «امّا دسته ها از میان آن ها به اختلاف پرداختند، پس وای بر کسانی که کافر شدند از مشاهده روزی دهشتناک.»

این چنین، پدیده تعدّد و ولایتها نشان دهنده نابسامانی روشن جامعه در اصل

۱- مجادله/۱۹ - ۲۰.

۲- مؤمنون /۵۲ - ۵۳.

۳- مریم /۳۷. آیه ۶۵ از سوره زخرف نیز به همین مضمون آمده است.

توحیدی است، یعنی در این که پرستش و اطاعت خدا را محور حرکت اجتماعی انسان قرار دهد، اصلی که از عوامل وحدت فطری جامعه بود، امّا وجود نابسامانی در این اصل، موجب شد که نمادهای جدایی و اختلاف در جامعه پدیدار شود.

ثالثا: تأثیرگذاری هوس بر عنصر برابری

اشاره

خداوند انسان ها را از یک ریشه آفرید، چرا که همه آنان از خاک و گلی چسبنده آفریده شدند. همان گونه که همه آنان از مردی و زنی آفریده شدند و خداوند آنان را بر

بسیاری از آفریدگان خود برتری داد و گرامی شان داشت واین موضوع را در باب اول این کتاب بیان کردیم. خداوند فرموده است:

«یَاءَیُّهَا النَّاسُ اِنَّا خَلَقْنَاکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَ اُنْثی وَ جَعَلْنَاکُمْ شُعُوبًا وَ قَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا اِنَّ اَکْرَمَکُمْ

عِنْدَ اللّه ِ اَتْقیکُمْ...»(۱)؛ «ای مردم، ما شما را از مردی و زنی آفریدیم و شما را ملّت ملّت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید. در حقیقت ارجمندترین

شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست...»

«وَ لَقَدْ کَرَّمْنَا بَنی ادَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّیِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلی

کَثیرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضیلاً»(۲)؛ «به راستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم و آنان را در خشکی و دریا [بر مرکبها] بر نشاندیم و از چیزهای پاکیزه به ایشان روزی دادیم و آن ها را بر بسیاری از آفریده های خود برتری آشکار دادیم.»

از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است: «... همه شما از آدم هستید و آدم از خاک است... هیچ عربی بر غیرعرب برتری ندارد، مگر به وسیله تقوا.»(۳)

این آفرینش سبب شد که انسان در آغاز، احساس کند که با برادرش انسان برابر است و هیچ امتیاز و برتری بر وی ندارد. البته، این احساس برابری بدین معنا نیست که برخی

از انسان ها نمی تواند هیچ گونه امتیازی را بر برخی دیگر به دست آورد بلکه او می تواند

از طریق به دست آوردن ویژگیهای پایدار و اثرگذاری که خداوند آن ها را د رحرکت و فعالیت انسان قرار داده است بر انسان دیگر و هم نوع خود برتری پیدا کند و این موضوع

۱- حجرات/۱۳.

۲- اسراء /۷۰.

۳- تحف العقول، ص۳۴.

را پیشتر بیان کردیم. این ویژگیها را می توان به دو زمینه تقسیم کرد:

اول: زمینه مادّی و دنیوی. در این زمینه، تلاش انسان در کارها و کوشش وی د رآباد ساختن زمین و به دست آوردن و نگهداری اموال، سبب می شود که بر مال و ثروت بیشتر دست یابد و قانون الهی ایجاب می کند که باید هر کسی محصول تلاش و کارش را به دست آورد و انسان کوشا بیشتر از انسان بی کار و تنبل نتیجه بگیرد و بر وی برتری یابد. خداوند فرموده است:

«هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ الاَْرْضَ ذَلُولاً فَاص مْشُوا فی مَنَاکِبِهَا وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَ اِلَیْهِ النُّشُورُ»(۱)؛ «اوست که زمین را برای شما رام گردانید، پس در فراخنای آن رهسپار شوید و از روزی

[خدا] بخورید و رستاخیز به سوی اوست.»

«اَهُمْ یَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّکَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَیْنَهُمْ مَعیشَتَهُمْ فِی الْحَیوهِ الدُّنْیَا وَ رَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِیَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِیًّا وَ رَحْمَتُ رَبِّکَ خَیْرٌ مِمَّا یَجْمَعُونَ»(۲)؛ «آیا آنانند

که رحمت پروردگارت را تقسیم می کنند؟ ما معاش آنان را در زندگی دنیا میانشان تقسیم کرده ایم و بعضی از آنان از [نظر] درجات بالاتر از بعضی [دیگر] قرار داده ایم تا بعضی از آن ها بعضی [دیگر] را در خدمت گیرند و رحمت پروردگار تو از آنچه آنان می اندوزند بهتر است.»

«وَ اللّه ُفَضَّلَ بَعْضَکُمْ عَلی بَعْضٍ فِی الرِّزْقِ فَمَا الَّذینَ فُضِّلُوا بِرَادّی رِزْقِهِمْ عَلی مَا مَلَکَتْ

اَیْمَانُهُمْ فَهُمْ فیهِ سَوَاءٌ اَفَبِنِعْمَهِ اللّه ِیَجْحَدُونَ»(۳)؛ «و خدا بعضی از شما را در روزی بر بعضی دیگر برتری داده است. و کسانی که فزونی یافته اند، روزی خود را به بندگان خود نمی دهند تا د رآن با هم مساوی باشند. آیا باز نعمت خدا را انکار می کنند؟.»

دوم: زمینه معنوی. در این زمینه مزایای حقیقی و ماندگار و پایدار در دنیا و آخرت وجود دارد که موجب برتری در کمال انسانی می شود از قبیل ایمان و دانش.

خداوند فرموده است:

«...یَرْفَعِ اللّه ُالَّذینَ اٰمَنُوا مِنْکُمْ وَ الَّذینَ اُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ...»(۴)؛ «... تا خدا [رتبه] کسانی از شما را که ایمان آورد و کسانی را که دانشمندند [بر حسب]درجات بلند

۱- ملک /۱۵.

۲- زخرف /۳۲.

۳- نحل /۷۱.

۴- مجادله /۱۱.

گرداند...».

«...قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لاَ يَعْلَمُونَ...»(۱)؛ «...بگو: آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟...» نیز همچون جهاد در راه خدا. خداوند فرمود:

«...وَفَضَّلَ اللّه الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ اَجْرًا عَظِيمًا»(۲)؛ «... و خدا مجاهدان را بر خانه نشینان به پاداشی بزرگ، برتری بخشیده است».

همانند اطاعت خدا. خداوند فرمود:

«...وَ مَنْ يُطِعِ اللّه وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا»(۳)؛ «... و هر کس خدا و پیامبرش را فرمان برد، به طور قطع به رستگاری بزرگی نایل آمده است.»

نیز از قبیل تقوا. خداوند فرمود:

«...اِنَّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّه اَتْقيكُمْ...»(۴)؛ «... در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست...»

در غیر این دو زمینه، یعنی تلاش در زمینه مادّی و مزایای معنوی که واقعا موجب امتیاز می شود، هیچ کس امتیازی بر کسی دیگر ندارد و در گذشته به این مطلب اشاره کردیم.

لیکن این امتیاز اکتسابی موجب برتری در هویت انسانی نمی شود و انسان ها را به چند طبقه اجتماعی تقسیم نمی کند، به گونه ای که زیربنای روابط اجتماعی به شمار آید.

البته، به استثنای امتیاز «ایمان» که به قضیه برپایی روابط اجتماعی بر پایه یگانگی خداوند و پرستش خالصانه او باز می گردد. آری، این امتیازات اکتسابی ممکن است موجب احترام و تعظیم دیگران به فرد صاحب امتیاز شود.

امّا می بینیم انسان طی رفتاری که در اندرون جامعه دارد، بر اثر پیروی از هوس نفسانی، این شعور و احساس برابری نسبت به برادرش را از دست می دهد و برای خود، عوامل و اسباب نادرست دیگری را برای برتری و امتیاز بر می گزینند که خداوند این عوامل را قرار نداده و نپذیرفته است.

۱- زمر/۹.

۲- نساء/۹۵.

۳- احزاب /۷۱.

۴- حجرات /۱۳.

در این راستا به سه عامل اشاره می کنیم که با اثر گذاری هوس پیدا شده و بر احساس برابری انسان با برادرش انسان، اثرگذارده و معادلات برتری را بر هم زده است.

۱ – فزونی ثروت و فرزند

برخی از مردم با عمل خود و فعالیتی که در زندگی دارد، بر اموال و فرزندان بسیار دست می یابد و ثروت و فرزندان وی افزایش می یابد، در حالی که دیگران به این مقدار ثروت و فرزند دست نمی یابند و بدین سبب، میان افراد جامعه تفاوت واختلاف ایجاد می شود. برخی از این مردمان به جای این که همچنان نسبت به برادر دیگرش انسان، احساس برابری کند و به خاطر این نعمت ها، خدای را سپاسگزارد و از اموالش در راه خدا انفاق کند و به اصلاح فرزندان خویش بپردازد، به سبب اموال و فرزندان و قدرت مادّیی که دارد، احساس امتیاز و برتری می کند. خداوند فرموده است:

«...فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَ هُوَ يُحَاوِرُهُ اَ نَا اَكْثَرُ مِنْكَ مَالاً وَ اَعَزُّ نَفَرًا»(۱)؛ «... پس به رفیقش – در حالی که با او گفت و گو می کرد – گفت: مال من از تو بیشتر است واز حیث افراد از تو نیرومندترم.»

برخی از این افراد ثروتمند بر اثر این دارایی و ثروت در روابط اجتماعی خود، پا را از حد فراتر می گذارند و به آن جا می رسند که بر همنوعان خود ستم می کنند: «...اِنَّ الْاِنْسَانَ لَيَطْغى * اَنْ رَ اهُ اسْتَغْنى»(۲)؛ «حقا که انسان سرکشی می کند. همین که خود را بی نیاز پندارد.» و حتی گاهی کارش به جایی می رسید که احساس می کند، داراییهای او باعث جاودانگی اش خواهد شد! «وَيْلٌ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ * اَلَّذى جَمَعَ مَالاً وَ عَدَّدَهُ يَحْسَبُ اَنَّ مَالَهُ اَخْلَدَهُ»(۳)؛ «وای بر هر بدگوی عیبجویی که مالی گرد آورد و بر شمردش. پندارد که مالش او را جاوید کرده است.» یااحساس می کند که فزونی اموالش، در صورتی که منحرف شود، وی را از عذاب می رهاند و در پیشگاه خدا شفاعتش می کند. خداوند فرموده است:

«وَ قَالُوا نَحْنُ اَكْثَرُ اَمْوَالاً وَ اَوْلَادًا وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذَّبينَ»(۴)؛ «و گفتند: ما دارایی و فر

۱- کهف/۳۴.

۲- علق /۶ – ۷.

۳- همزه/۱ – ۳

۴- سبأ /۳۵.

زندان مان از همه بیشتر است و ما عذاب نخواهیم شد.» نیز خداوند فرموده است:

«و مَا یُغْنِی عَنْهُ مالُهُ اِذا تَرَدّی»(۱)؛ «و چون هلاک شد، مال او به کارش نمی آید.»

این گرایش اجتماعی که بر پایه هوس استوار است و انسان امتیاز برتری را در برخورداری از اموال و فرزندان می داند، انسان را وا می دارد که هر چه بیشتر به استثمار و بهره کشی دست یازد تا برتری بیشتری بر دیگران پیداکند وهمین امر، دو طبقه استثمارگر

و استثمار شده در جامعه انسانی را به وجود می آورد که پیامد آن، پیدایش وضعیت فرقه فرقه شدن و چند دستگی در این جامعه است.

درگیری جهان امروز ما که به نام درگیری شمال و جنوب معروف است، چیزی جز درگیری میان کشورهای ثروتمند و برخوردار از امکانات و قدرت و ثروت و کشورهای فقیر و محروم و استثمار شده، نیست.

قرآن کریم از جوانب متعدّد به این مسأله پرداخته و به برخی موارد بهره کشی و ستمگری انسان در این زمینه توجه داده است، همان بهره کشی و ستمگری که معمولاً به ایجاد وضعیت درگیری، کشتار و اختلاف در درون جامعه منجر می شود. به عنوان نمونه، مسأله به ارث بردن اموال را مورد توجه قرار داده که گروههای عقب افتاده ذهنی [نظیر دیوانگان] یا گروههایی که از لحاظ جسمی ناتوانند یتیمان و زنان، شاهد انواع ستم در این مسأله بوده اند. خداوند در این باره می فرماید:

«اِنَّ الَّذینَ یَأْکُلُونَ اَمْوَالَ الْیَتَامی ظُلْمًا اِنَّمَا یَأْکُلُونَ فی بُطُونِهِمْ نَارًا...»(۲)؛ «در حقیقت،

کسانی که اموال یتیمان را به ستم می خورند، جز این نیست که آتشی در شکم خود فرو می برند...»

«وَلاَ تَقْرَبُوا مَالَ الْیَتیمِ اِلاَّ بِاص لَّتی هِیَ اَحْسَنُ حَتّی یَبْلُغَ اَشُدَّهُ...»(۳)؛ «و به مال یتیم، جز به نحوی نیکوتر نزدیک مشوید تا به حدّ رشد خود برسد...».

«یَاءَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا لاَ یَحِلُّ لَکُمْ اَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ کَرْهًا وَلاَ تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا اتَیْتُمُوهُنَّ اِلاَّ اَنْ یَأْتینَ بِفَاحِشَهٍ مُبَیِّنَهٍ...»(۴)؛ «ای کسانی که ایمان آوردید، برای شما حلال نیست که زنان را به اکراه ارث برید وآنان را زیر فشار مگذارید تا بخشی از آنچه را به آنان

۱- لیل/۱۱.

۲- نساء/۱۰.

۳- انعام/۱۵۲.

۴- نساء/۱۹.

داده اید [از چنگ شان به در] برید، مگر آن که مرتکب زشتکاری آشکاری شوند...»

یا از قبیل مسأله ربا گرفتن، یا خوردن اموال مردم از طریق باطل نظیر قمار بازی، کلاهبرداری، تحریف دین و سوداگری با دین. خداوند فرموده است:

«وَاَخْذِهِمُ الرِّبوا وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ وَاَكْلِهِمْ اَمْوَالَ النَّاسِ بِاص لْبَاطِلِ...»(۱)؛ «و [به سبب] ربا گرفتن شان با آن که از آن نهی شده بودند و به ناروا مال مردم خوردن شان...».

«يَاءَيُّهَا الَّذينَ امَنُوا لاَ تَأْكُلُوا اَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِاص لْبَاطِلِ اِلاَّ اَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ...»(۲)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید، اموال همدیگر را به ناروا مخورید، مگر آن که داد و ستدی با تراضی یکدیگر از شما انجام گرفته باشد...».

«يَاءَيُّهَا الَّذينَ امَنُوا اِنَّ كَثيرًا مِنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ اَمْوَالَ النَّاسِ بِاص لْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبيلِ اللّهِ ...»(۳)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید، بسیاری از دانشمندان یهود و راهبان، اموال مردم را به ناروا می خورند و [آنان را] از راه خدا باز می دارند...»

برخی از مردمان تنها به خوردن مال مردم به ناروا و به طور مستقیم بسنده نمی کنند، بلکه این مال را به کار می گیرند تا از این طریق به خوردن اموال دیگران به ناروا دست

یابند و در نتیجه، ناروا در ناروا می خورند. خداوند می فرماید.

«وَلاَ تَأْكُلُوا اَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِاص لْبَاطِلِ وَتُدْلُوا بِهَا اِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَريقًا مِنْ اَمْوَالِ النَّاسِ بِاص لْإِثْمِ وَاَنْتُمْ تَعْلَمُونَ»(۴)؛ «و اموالتان رامیان خودتان به ناروا مخورید و [به عنوان رشوه قسمتی از] آن را به قضات مدهید تا بخشی از اموال مردم را به گناه نخورید، در حالی که خودتان می دانید.»

اهمیّت این عامل در اثرگذاری بر وحدت جامعه و ایجاد اختلاف میان مردم، از آن جا برای ما آشکار می شود که قرآن کریم موضع خود درباره اموال و فرزندان و نیز نقشی را که این دو در حرکت اجتماعی انسان می توانند بازی کند، بیان می دارد و خداوند چنین می فرماید:

«وَاعْلَمُوا اَنَّمَا اَمْوَالُكُمْ وَاَوْلاَدُكُمْ فِتْنَةٌ وَاَنَّ اللّهَ عِنْدَهُ اَجْرٌ عَظيمٌ»(۵)؛ «بدانید که اموال و

۱- نساء/۱۶۱.

۲- نساء/۲۹.

۳- توبه/۳۴.

۴- بقره/۱۸۸.

۵- انفال/۲۸.

فرزندان شما [وسیله] آزمایش [شما]هستند وخداست که نزد او پاداشی بزرگ است.»

«یَاءَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا لاَـ تُلْهِکُمْ اَمْوَالُکُمْ وَ لاَ اَوْلاَدُکُمْ عَنْ ذِکْرِ اللّه ِ وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ فَاُولئِکَ هُمُ الْخَاسِرُونَ»(۱)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید، اموال شما و فرزندانتان شما را از یاد خدا غافل نگرداند و هر کس چنین کند، آنان خود زیانکارانند.»

خداوند فزونی در اموال و فرزندان را از امور کالای ناماندگار دنیا قرار داده و در چند جای قرآن، آن را به بازی و سرگرمی توصیف کرده وانسان را از آن بر حذر داشته است:

«اِعْلَمُوا اَ نَّمَا الْحَیوةُ الدُّنْیَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زینَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَیْنَکُمْ وَ تَکَاثُرٌ فِی الْاَمْوَالِ وَالْاَوْلاَدِ کَمَثَلِ غَیْثٍ اَعْجَبَ الْکُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ یَهیجُ فَتَریهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ یَکُونُ حُطَامًا وَ فِی الْاخِرَهِ عَذَابٌ شَدیدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللّه ِ وَ رِضْوَانٌ وَ مَا الْحَیوةُ الدُّنْیَا اِلاَّ مَتَاعُ الْغُرُورِ»(۲)؛ «بدانید که زندگی دنیا، در حقیقت، بازی و سرگرمی و آرایش و فخر فروشی شما به یکدیگر و فزون جویی در اموال و فرزندان است. [مثل آن ها]چون مثل بارانی است که کشاورزان را رُستنی آن به شگفتی اندازد، سپس خشک شود و آن را زرد بینی، آن گاه خاشاک شور و در آخرت [دنیا پرستان را] عذابی سخت است و [مؤمنان را]از جانب خدا آمرزش و خشنودی است و زندگانی دنیا جز کالای فریبنده نیست.»

همین مالی که انسان گرد می آورد تا بدان فخر فروشی کند، چون هلاک شود، به کارش نمی آید:

«وَ مَا یُغْنی عَنْهُ مَالُهُ اِذَا تَرَدّی»(۳)؛ «و چون هلاک شد، مال او به کارش نمی آید.» و حتی د رآن روز، هیچ چیزی سود نمی رساند، مگر کسی که با دلی پاک به سوی خدا آید:

«یَوْمَ لاَـ یَنْفَعُ مَالٌ وَ لاَ بَنُونَ * اِلاَّ مَنْ اَتَی اللّه َـ بِقَلْبٍ سَلیمٍ»(۴)؛ «روزی که هیچ مال و فرزندی سود نمی دهد. مگر کسی که با دلی پاک به سوی خدا آید.»

نقش حقیقی و ماندگار مال وثروت آن است که در راه خدا انفاق گردد و با آن جهاد

شود، تا از رنجها و دردهای تهی دستان و بیچارگان کاسته شود و سخن خدا و دین در جایگاه بلند قرار گیرد.

روشن است که این آیات قرآنی می خواهد اندیشه های انسان در باره اموال و فرزندان

۱- منافقون/۹.

۲- حدید/۲۰.

۳- لیل/۱۱.

۴- شعراء/۸۸ - ۸۹.

را تصحیح کند واین که این امور، نمی تواند به وی امتیاز یا برتری واقعی ببخشد و چنانچه

مال و فرزنـد، اساس امتیازها و برتریها قرار گیرد، عامل پیدایش جنگ طبقاتی و اختلاف میان اسـتثمارگر و اسـتثمار شونده در جامعه انسانی خواهد شد.

ثروت، در حقیقت، وسیله ای است که انسان برای رسیدن به خشـنودی خداونـد یا گرفتار شدن درعذاب او، آن را به کار می گیرد و این به نحوه کاربرد و هزینه کردن آن بستگی دارد. چنان که آیه ای در سوره حدید بدان اشاره دارد:

«...وَ فِی الْاخِرَهِ عَذَابٌ شَدیدٌ وَ مَغْفِرَهٌ مِنَ اللّه ِ وَ رِضْوَانٌ وَ مَا الْحَیوهُ الدُّنْیا اِلاَّ مَتَاعُ الْغُرُورِ...»(۱)؛ «... و در آخرت عذابی سخت است واز جانب خدا آمرزش و خشنودی است...»

۲ – نیرو

برخورداری از نیرو به هر شکلی که باشد: بدنی، مالی، یا نفوذ اجتماعی یا قدرت اقتصادی، یا قدرت علمی و یا فزونی فرزندان و پیروان، این احساس را به فرد برخوردار می دهـد که خود را از دیگران برتر بدانـد و به بهره کشـی از دیگران بپردازد و برای تأمین

منافع خود، آنانرا به استخدام و تسخیرش در آورد و حتی بر آن ها ستم هم بکند و براثر

این احساس برتری، در جامعه ای که چنین پدیده اجتماعی حکومت می کند، وضـعیت اختلاف به وجود می آید. قرآن کریم، این حقیقت و اثرگذاری آن در احساس برتری فرد برخوردار بر دیگران را در طی چند آیه بیان کرده است. از جمله این آیات آن چیزی است که خداوند از زبان ملتِ شهبانوی سبا بیان می کند:

«قَالُوا نَحْنُ اُولُوا قُوَّهٍ وَ اُولُوا بَاْسٍ شَدیدٍ...»(۲)؛ «گفتند: ما سخت نیرومند و دلاوریم...»

چه، قوم سبا در باره موضع خود در برابر دعوت الهی که از سوی سلیمان پیامبر علیه السلام در نامه ای که به آنان فرستاده بود، مطرح شده بود، از هیچ قضیه ای یاد نکردند و تنها از

برتری قـدرت ونیرویی که در اختیار داشـتند و نیز دلاوری خود سـخن گفتند. روشن تر از این سـخن خداوند، آن چیزی اسـت [که] از زبان قوم هود در قرآن آمده است:

« فَاَمَّا عَادٌ فَاص سْتَکْبَرُوا فِی الْاَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ وَ قَالُوا مَنْ اَشَدُّ مِنَّا قُوَّهً اَوَ لَمْ یَرَوْا اَنَّ اللّه ِ

۱- حدید/۲۰.

۲- نمل/۳۳.

الَّذی خَلَقَهُمْ هُوَ اَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ كانُوا بِایاتِنا یَجْحَدُونَ»(۱)؛ «و امّا عادیان به ناحق، در زمین سر برافراشتند و گفتند: از ما نیرومندتر کیست؟ آیا ندانسته اند، آن خدایی خلقشان کرده

از ایشان نیرومندتر است؟ و در نتیجه، آیات ما را انکار می کردند.» قوم عاد، نیروی خود

را دلیلی برخود خواهی و مخالفتشان با دعوت الهی و امتیاز و برتری شان بر دیگران دانستند و توجه نداشتند که خداوندی که آنان را آفریده نیرومندتر است و برهمه بندگان

تسلط دارد.

از این قبیل است سخن خداوند در باره این پدیده [= پدیده قدرت] که در دورانهای

مختلف تاریخ به سان یکی از عوامل اختلاف و استکبار و انحراف در جامعه اثر می گذارده است:

«اَوَ لَمْ یَسیرُوا فِی الْاَرْضِ فَیَنْظُرُواکَیْفَ کانَ عاقِبَةُ الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ کانُوا اَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ اَثارُوا الْاَرْضَ وَ عَمَرُوها اَكْثَرَ مِمّا عَمَرُوها وَ جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَیِّناتِ فَما كانَ اللّهُ لِیَظْلِمَهُمْ وَلكِنْ كانُوا اَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ»(۲)؛ «آیا در زمین نگردیده اند تا ببینند فرجام کسانی که پیش از آنان بودند، چگونه بوده است؟ آن ها بس نیرومندتر از ایشان بودند و زمین را زیر و رو کردند و بیش از آنچه آن ها آبادش کردند آن را آباد ساختند و پیامبرانشان دلایلی آشکار

برایشان آوردند. بنابراین، خدا بر آن نبود که برایشان ستم کند، لیکن خودشان بر خود ستم می کردند.»

قرآن کریم با این آیه مثل می زند و به گروهی که با پیامبر صلی الله علیه و آله به سر می بردند اندرز

میدهد و می گوید: مبادا نیرویی را که در اختیار دارند، دلیل و اساس تکذیب و انکار نشانه های خداوند قرار دهند، زیرا که پیش از آنان کسانی بس نیرومندتر و پرجمعیت تر از ایشان بودند که نشانه های خدا را تکذیب کردند. امّا خداوند آنان را به خاطر ستمهایی

که کردند کیفر داد و نابودشان کرد و نیروی آن هاهیچ به کارشان نیامد. نیز قرآن کریم می گوید: این احساس برتری، نشانگر انحراف در روابط اجتماعی است. همچنین این احساس، یک احساس تخیلی و غیر واقعی در برابر قدرت و نیروی خدا نیز می باشد.

۱- فصلت /۱۵.

۲- روم/۹.

۳ – برتری جویی در زمین

برتری جویی در زمین و در اختیار گرفتن زمام قدرت وحکومت بر مردم واداره امور آنان، یکی از نمادهای مهم حساس برتری واز دست دادن حساس برابری در میان افراد جامعه انسانی به شمار می رود و حتی می توان آن را مرحله پیشرفته ای از دو پدیده احساس برتری توسط افزایش اموال و فرزندان و احساس قدرت و بلند پروازی دانست.

قرآن کریم به این حقیقت و آثار اجتماعی آن اشاره کرده و درباره اثر پذیری روانی از این عامل اجتماعی و پیامدها و آثار اجتماعی خطرناک آن همچون اختلاف، چند دستگی و تباهی در درون جامعه هشدار داد است.

خداوند فرموده است:

«وَ قَضَیْنَا اِلی بَنی اِسْرَاءیلَ فِی الْکِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِی الْأَرْضِ مَرَّتَیْنِ وَ لَتَعْلُنَّ عُلُوًّا کَبیرًا »(۱)؛ «و در کتاب [آسمانی شان] به فرزندان اسرائیل خبر دادیم که به طور قطع دوبار در زمین فساد خواهید کرد و به طور قطع به سرکشی بسیار بزرگی بر خواهید خاست».

قرآن کریم می گوید: پدیده «برتری جویی» پدیده ای است که برای احساس نیرو و قدرت، پدیده ای پیشرفته به شمار می رود و در هنگام این احساس، وجود آن ضروری به نظر می رسد و آن گاه که درباره یکتاپرستی و ضرورت خدای یگانه سخن می گوید، یادآوری می کند که تعدد خدایان به طور طبیعی به معنای تعدد قدرت است و نتیجه این

پندار، وجود پدیده برتری طلبی در زمین است. خداوند فرموده است:

«مَا اتَّخَذَ اللّه ُمِنْ وَلَدٍ وَ مَا کَانَ مَعَهُ مِنْ اِلهٍ اِذًا لَذَهَبَ کُلُّ اِلهٍ بِمَا خَلَقَ وَ لَعَلَا بَعْضُهُمْ عَلی بَعْضٍ سُبْحَانَ اللّه ِعَمَّا یَصِفُونَ»(۲)؛ «خدا فرزندی اختیار نکرده و با او معبودی [دیگر] نیست و اگر جز این بود، به طور قطع هر خدایی آنچه را آفریده [بود] با خود می برد و به طور حتم بعضی از آنان بر بعضی دیگر تفوق می جستند. منزه است خدا از آنچه وصف می کنند.»

شاید فرعون مهمترین نمونه برای پدیده برتری طلبی باشد که قرآن کریم آن را مطرح کرده است.تأکید و تکرار این نمونه در قرآن، بدان سبب است که قرآن می خواسته به آثار

خطرناک این عامل اجتماعی توجّه دهد.چرا که فرعون نمونه برجسته ای از سرکشی و

۱- اسراء/۴.

۲- مؤمنون/۹۱.

برتری جویی در تاریخ بشری است و به همین دلیل، جامعه خود را به اختلاف، درگیری، تبهکاری و ویرانی کشانید.خداوند فرمود:

«اِنَّ فِرْعَوْنَ عَلاَ فِی الْاَرْضِ وَ جَعَلَ اَهْلَهَا شِیَعًا یَسْتَضْعِفُ طَائِفَهً مِنْهُمْ یُذَبِّحُ اَبْنَاءَهُمْ وَ یَسْتَحْیی نِسَاءَهُمْ اِنَّهُ کَانَ مِنَ الْمُفْسِدینَ»(۱)؛ «فرعون در سرزمین [مصر] گردن کشی آغاز

کرد و مردم آن را طبقه طبقه ساخت، طبقه ای از آنان را زبون می داشت: پسرانشان را سر

می برید و زنانشان رازنده بر جای می گذاشت که وی از فساد کاران بود.» در این جا قرآن

کریم، چند دستگی در جامعه انسانی و تبدیل آن به گروهها و طبقات مختلف را به پدیده برتری طلبی در زمین پیوند می دهد.

احساس برتری طلبی فرعون تاآن جا اوج گرفت که ادّعای الوهیت و خدایی کرد:

« فَحَشَرَ فَنَادی * فَقَالَ اَنَا رَبُّکُمُ الْاَعْلی»(۲)؛ «و گروهی را فراهم آورد و ندا در داد و گفت: منم پروردگار بزرگتر شما.» و این ادّعای فرعون پس از زمانی بو دکه او خواست به

ابزاری دست یابد که پس از زمین بر آسمان سلطه یابد و به خدای موسی برسد! خداوند فرموده است:

«وَ قَالَ فِرْعَوْنُ یَا هَامَانُ ابْنِ لی صَرْحًا لَعَلّی اَبْلُغُ الْاَسْبَابَ * اَسْبَابَ السَّموَاتِ فَاَطَّلِعَ اِلی اِلهِ مُوسی وَ اِنّی لَاَظُنُّهُ کَاذِبًا وَ کَذلِکَ زُیّنَ لِفِرْعَوْنَ سُوءُ عَمَلِهِ وَ صُدَّ عَنِ السَّبیلِ وَ مَا کَیْدُ فِرْعَوْنَ اِلَّا فی تَبَابٍ»(۳)؛ «و فرعون گفت: ای هامان، برای من کوشکی بلند بساز، شاید من به آن راهها برسم: راههای [دستیابی به] آسمانها، تا از خدای موسی اطلاع حاصل کنم و من او را سخت دروغ پرداز می پندارم و این گونه برای فرعون زشتی کارش آراسته شد و از راه باز ماند و نیرنگ فرعون جز به تباهی نینجامید.»

احساس برتری جویی فرعون مبنی بر این که او از دیگر انسان هابرتر است به این باور تغییر پیدا کرد که او فرمانروای بی چون و چرای جان و مال آنان است و چون خدای آنان می باشد، پس هرگونه که بخواهد می تواند با ایشان رفتار کند، امری که ناگزیر جامعه را از حالت یکپارچگی به حالت چند دستگی و اختلاف و طبقاتی شدن می کشاند. در این جامعه، طبقه ای به نام اشراف و به تعبیر قرآن «ملأ» وجود دارد و طبقه ای پایمال شده و

۱- قصص/۴.

۲- نازعات /۲۳ - ۲۴.

۳- غافر/۳۶ - ۳۷.

زیر دست به نام مستضعف.

ما در تاریخ معاصر خود، نمونه های برجسته ای را برای این احساس برتری می یابیم. از آن جمله احساس برتری طلبی آلمان نازی است که جهان د رجنگ جهانی دوم شاهد آن بود ونیز د رحال حاضر از سرکشی و برتری جویی تمدّن مادّی غربی، به ویژه ایالات متحده آمریکا می توان نام برد واز آن جمله است، سرکشی و خودکامگی لجام گسیخته برخی از ستمگران و فرمانروایان، نظیر آنچه را که اروپا از فرانکو در اسپانیا، چاوشسکو

در رومانی واستالین در اتحاد جماهیر شوروی سابق می شناسد یاآنچه را خاور میانه از صدام در عراق، رضاخان د رایران و مصطفی کمال آتاترك در ترکیه به خاطر دارد. این نمونه ها و پدیده ها موجب حوادث مصیبت بار و وحشتناك انسانی شده است.

چهارم: اثر گذاری هوس بر عنصر احساس مسؤولیت

اشاره

انسان در مرحله وحدت فطری، خود را به عنوان جانشین خدا در زمین می بیند و

همین جانشینی سبب شد که وی در برابر کسی که او راجانشین قرار داده، یعنی در برابر خداوند، احساس مسؤولیت کند، زیرا جانشین در برابر جانشین گمار احساس مسؤولیت می کند. در گذشته اشاره کردیم، مسؤولیتی که حافظ وحدت اجتماعی د رآن زمان بود، دو بعد اساسی را در بر دارد:

اول: متعهد بودن جانشین به حقی که جانشین گمار آن را وضع کرده و احکامی که آن را برای او مقرّر داشته است و نیز پیروی نکردن از هوسها و تمایلات نفسانی.

دوم: اختیار و آزادی د رعمل، چرا که با وجود اجبار درعمل، احساس مسؤولیت معنا ندارد، بلکه انسان باید آزاد باشد و انجام یا ترک عمل را اختیار کند تا در آینده مسؤول

دانستن او در برابر آنچه انجام می دهد یا ترك می کند درست باشد و در برابر آن پاداش یا کیفر داده شود و همین اختیار عمل در انسان بود که موجب هراس فرشتگان شد، آن گاه که خداوند به آنان خبر داد، می خواهد انسان را جانشین خود در زمین قرار دهد. چه، اختیار یعنی توانایی بر انجام کار نیک و این، ممکن است به تباهی در زمین منجر شود، زیرا که انسان موجودی است ناقص و کیفر و پاداش هم مترتب بر همین حق اختیار است و این یك اندیشه بنیادین در باور اسلامی است و با مسؤولیت انسان ارتباط دارد و این

مطلب را در جای خود بیان کردیم.

در این جا بایـد به تصویری بنگریم که در آن، هوس بر این حساس مسؤولیت یا هر دو بعـدی که دارد، اثر می گـذارد و همین امر به پاره پاره شدن جامعه می انجامد و به یکپارچگی آن آسیب می رساند.

نمادهای بی مسؤولیتی

اشاره

تصویر بی مسؤولیتی انسان را در امور زیر می توانیم مشاهده کنیم:

اولاً: انسان با اثرگذاری هوس و چسبیدن به شـهوت ها و خواسـته های مادّی و دنیوی، از یاد خدا غافل می شود و دستورات او را فراموش می کند و حتی خود خداوند را از یاد می برد.

قرآن کریم د رچندین مورد، درباره اثرگذاری هوس یا خواسته های نفسانی در

فراموش کردن خدا و غافل شدن از یاد وفرمانهای او؛ و آثار این فراموشـی سـخن گفته است و این سخن را از آدم علیه السلام و برخی پیـامبران آغـاز کرده - البته، غفلت آنـان به مرحله معصـیت و سـرپیچی از فرمان خـدا نمی رسـد - و به درجات بالای اثرگذاری هوس پایان داده است که این درجات بالا را در برخی از منافقان و مشرکان مشاهده می کنیم. خداوند

چنین فرموده است:

«وَ لَقَدْ عَهِدْنَا اِلی ادَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِیَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا»(۱)؛ «به یقین پیش ازاین بـا آدم پیمان بستیم و[لی آن را] فراموش کرد و برای او عزمی [استوار] نیافتیم.»

«اِسْتَحْوَذَ عَلَیْهِمُ الشَّیْطَانُ فَاَنْسیهُمْ ذِکْرَ اللّه ِ...»(۲)؛ «شیطان بر آنان چیره شده و خدا را از یادشان برده است...»

«...وَلکِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَ ابَاءَهُمْ حَتّی نَسُوا الـذِّکْرَ وَکَانُوا قَوْمًا بُورًا»(۳)؛ «...ولی تو آنان و پـدرانشان را بر خوردار کردی تا آن جا که یاد تو را فراموش کردند و گروهی هلاک شده بودند.»

«...نَسُوا اللّه َفَنَسِیَهُمْ اِنَّ الْمُنَافِقینَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»(۴)؛ «...خدا را فراموش کردند پس

۱- طه/۱۱۵.

۲- مجادله /۱۹.

۳- فرقان/۱۸.

۴- توبه/۶۷.

[خدا] هم فراموششان کرد. در حقیقت، این منافقانند که فاسقند.»

خداوند ملازمت میان غافل شدن از یاد خدا و پیروی از هوس [را] چنین بیان کرده

است:

«...وَلاَـ تُطِعْ مَنْ اَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوِيهُ وَ كَانَ اَمْرُهُ فُرُطًا»(۱)؛ «... و از آن کسی که قلبش را از یاد خود غافل ساخته ایم و از هوس خود پیروی کرده و [اساس] کارش بر زیاده روی است، اطاعت مکن.»

ثانیا: پیامد غفلت از خدا و وظیفه الهی، در صورتی که ادامه یابد و ژرف گردد، معیارهای شناخت و درک حقیقت و مصالح و دیدن حقیقت اشیا را نزد انسان بر هم می زند. در حالی که وی در شناخت این معیارها از دانش و رهنمود الهی پیروی می کرد،

[امّا با غافل شدن از خدا چنین نمی کند] پس خدا بر دل و گوش و دیده او مهر می زند و وی بیم از خدا وامید پاداش او را از دست می دهد و پیرو آرزوها و وعده های شیطانی و وسوسه های دنیوی می شود و در گمراهی همچون چهارپایان یا بدتر از آن ها می گردد.

خداوند می فرماید:

«ذلِكَ بِاَنَّهُمُ اسْتَحَبُّوا الْحَيوةَ الدُّنْيا عَلَى الْاخِرَهِ وَ اَنَّ اللّه َـلاَ يَهْدِى الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ *

اُولئِكَ الَّذينَ طَبَعَ اللّه ُـعَلى قُلُوبِهِمْ وَ سَمْعِهِمْ وَ اَبْصَارِهِمْ وَ اُولئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ»(۲)؛ «زیراآنان

زندگی دنیا را بر آخرت برتری دادند و [هم] این که خدا گروه کافران را هدایت نمی کند.»

«لَقَدْ كُنْتَ فى غَفْلَهٍ مِنْ هذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَديدٌ»(۳)؛ «واقعا که از این [حال] سخت در غفلت بودی و ما پرده ات را [از جلو چشمانت] بر داشتیم و دیده ات امروز تیز است.»

«وَلَقَدْ ذَرَاْنَا لِجَهَنَّمَ كَثيرًا مِنَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لاَيَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ اَعْيُنٌ لاَيُبْصِرُونَ

بِهَا وَلَهُمْ اذَانٌ لاَيَسْمَعُونَ بِهَا اُولئِكَ كَالْاَنْعَامِ بَلْ هُمْ اَضَلُّ اُولئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ»(۴)؛ «و در حقیقت بسیاری از جنیان و آدمیان را برای دوزخ آفریدیم [چرا که] دلهایی دارند که با آن [حقایق را] دریافت نمی کنند و چشمانی دارند که با آن ها نمی بینند و گوشهایی دارند که با آن ها نمی شنوند. آنان همانند چهار پایان بلکه گمراه ترند.آن ها همان غافل ماندگانند.»

۱- کهف/۲۸.

۲- نحل/۱۰۷ – ۱۰۸.

۳- ق/۲۲.

۴- اعراف /۱۷۹.

ثالثا: پس از آن که انسان از گمان، آرزوها و خواسته های نفسانی پیروی کرد، فساد در زمین آشکار شد، او احساس مسؤولیت در برابر خدای بلند مرتبه را از دست داد و نگرش او به زندگی، مصالح، مفاسد، آرمانهاو هدفها عوض شد تا آن که اختلاف و درگیری میان مردم رخ داد و آنان د رمعرض نابودی و رنج قرار گرفتند. خداوند در این باره فرموده است:

«فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ اَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتّى اِذَا فَرِحُوا بِمَا اُوتُوا اَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَاِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ * فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمينَ»(۱)؛ «پس

چون آنچه را که بدان پند داده شده بودند فراموش کردند، درهای هر چیزی [از نعمت ها]را بر آنان گشودیم تا هنگامی که به آنچه داده شده بودند شاد گردیدند، ناگهان [گریبان]آنان را گرفتیم و یکباره نومید شدند. پس ریشه آن گروهی که ستم کردند برکنده شد و ستایش برای خداوند پروردگار جهانیان است.»

«اَلَّذينَ اتَّخَذُوا دينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيوةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ نَنْسيهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هذَا وَمَا كَانُوا بِايَاتِنَا يَجْحَدُونَ»(۲)؛ «همانان که دین خدا را سرگرمی و بازی پنداشتند و زندگی دنیا مغرورشان کرد. پس همان گونه که آنان دیدار امروز خود را از یاد

بردند و آیات ما را انکار می کردند، ما هم امروز آنان را از یاد می بریم.»

در این باره، مجموعه ای از عوامل و پدیده ها را بیان می کنیم که این تصویر [یعنی پیروی انسان از خواسته های نفسانی] را مجسّم می سازد:

۱ - نگاه به زندگی دنیا

پدیده نخست: اختلاف نگاه به زندگی دنیا. قرآن کریم در مجموعه بسیار گسترده ای از آیات به وجود دو نگاه به زندگی دنیا به طور کلی اشاره کرده است که عبارتند از:

نگاه نخست: نگاه حقی است که تردیدی د رآن وجود ندارد و خلاصه آن این است که زندگی دنیا، یک زندگی محدود و کوتاه مدّت است و تنها به اندازه ای که با جهان آخرت ارتباط داشته باشد، می تواند حقیقت را به نمایش بگذارد، و گرنه همان گونه که قرآن کریم آن را توصیف می کند: سرگرمی، بازی، فتنه، آرایش و فخر فروشی در داشتن

۱- انعام/۴۴ - ۴۵.

۲- اعراف /۵۱.

فرزندان واموال است. خداوند فرموده است:

«اِعْلَمُوا اَ نَّمَا الْحَیوهُ الـدُّنْیَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زینَهٌ وَ تَفَاخُرٌ بَیْنَکُمْ وَ تَکَاثُرٌ فِی الْاَمْوَالِ وَالْاَوْلاَدِ... وَ مَا الْحَیوهُ الـدُّنْیَا اِلاَّ مَتَاعُ الْغُرُورِ»(۱)؛ «بدانیـد که زنـدگی دنیـا، در حقیقت، بـازی و سرگرمی و آرایش و فخر فروشـی شـما به یکـدیگر و فزون جـویی در اموال و فرزندان

است... و زندگی دنیا جز کالای فریبنده نیست.»

این زندگی، گذرگاه است نه قرارگاه و کشتزار آخرت است که آن جا زندگی حقیقی است و باید انسان برای رسیدن به آن کار کند. خداوند می فرماید:

«وَ مَـا هـذِهِ الْحَیوهُ الـدُّنْیَا اِلاَّـ لَهْوٌ وَ لَعِبٌ وَ اِنَّ الـدَّارَ الْاخِرَهَ لَهِیَ الْحَیَوَانُ لَوْ کَانُوا یَعْلَمُونَ»(۲)؛ «این زندگی دنیا جز سرگرمی و بازیچه نیست و زندگی حقیقی همان [در] سرای آخرت است؛ ای کاش می دانستند.»

«وَ اَنْ لَیْسَ لِلْاِنْسَـانِ اِلاَّـ مَـا سَـعی * وَ اَنَّ سَـعْیَهُ سَوْفَ یُری * ثُمَّ یُجْزیهُ الْجَزَاءَ الاَْوْفی * وَ اَنَّ اِلی رَبِّکَ الْمُنْتَهی»(۳)؛ «و این که برای انسان جز حاصل تلاش او نیست و [نتیجه] کوشـش او دیده خواهد شد. سپس هر چه تمام تر وی را پاداش دهند واین که پایان [کار] به سوی پروردگار توست.»

نگاه دوم: این نگاهی است که مادی گرایان دنیا پرست، کافران، مشـرکان و پیروان هوسـها و شهوت ها آن را پذیرفته اند و بر این باور اسـتوار است که زنـدگی دنیا، زندگی حقیقی است و به همین دلیل، آن را بر زندگی آخرت ترجیح داده اند، چرا که آنان این زنـدگی را زنـدگی برتر و تنها زندگی انسان می دانند و به جهان واپسین ایمان ندارند یا بدان اهمیتی قایل نیسـتند و برخی از این مادی گرایان می گویند: ایمان قلبی به خدا در زندگی

آخرت بسـنده می کنـد و آنان در برابر اعمالی که در دنیا انجام می دهند هیچ مسؤولیتی ندارند. خداوند در این باره چنین می گوید:

«وَقَـالُوا اِنْ هِیَ اِلاَّـ حَیَاتُنَا الـدُّنْیَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثینَ»(۴)؛ «و گفتنـد: جز زنـدگی دنیـای مـا [زنـدگی دیگری] نیست و برانگیخته نخواهیم شد.»

۱- حدید/۲۰.

۲- عنکبوت/۶۴.

۳- نجم/۳۹ - ۴۲.

۴- انعام/۲۹.

«فَاَمَّا مَنْ طَغی * وَ اثَرَ الْحَیوهَ الدُّنْیَا * فَاِنَّ الْجَحیمَ هِیَ الْمَاْوی»(۱)؛ «امّا هر که طغیان کرد و زندگی پست دنیا را برگزید. پس جایگاه او همان آتش است.»

«بَلْ

تُؤْثِرُوْنَ الْحَیوَهَ الدُّنْیا * وَالْاخِرَهُ خَیْرٌ وَ اَبْقی»(۲)؛ «لیکن شما زندگی دنیا را بر

می گزینید. با آن که آخرت نیکوتر و پایدارتر است.»

«وَ قَطَّعْنَاهُمْ فِی الاَْرْضِ اُمَمًا مِنْهُمُ الصَّالِحُونَ وَ مِنْهُمْ دُونَ ذلِکَ وَ بَلَوْنَاهُمْ بِاص لْحَسَنَاتِ وَالسَّیِّاتِ لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ * فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْکِتَابَ یَاْخُذُونَ عَرَضَ هذَا الْاَدْنی وَ یَقُولُونَ سَیُغْفَرُ لَنَا وَ اِنْ یَاْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلُهُ یَاْخُذُوهُ اَلَمْ یُؤْخَذْ عَلَیْهِمْ میثَاقُ الْکِتَابِ اَنْ لاَیَقُولُوا عَلَی اللّه ِ اِلاَّ الْحَقَّ وَ دَرَسُوا مَا فیهِ وَ الدَّارُ الْاخِرَهُ خَیْرٌ لِلَّذینَ یَتَّقُونَ اَفَلاَ

تَعْقِلُونَ»(۳)؛ «و آنان را در زمین به صورت گروههایی پراکنده ساختیم. برخی از آنان درستکارند و برخی از آنان جز ایننند. و آن ها را به خوشیها و ناخوشیها آزمودیم، باشد

که ایشان باز گردند. آن گاه بعد از آنان، جانشینانی وارث کتاب [آسمانی] شدند که متاع

این دنیای پست را می گیرند و می گویند: بخشیده خواهیم شد. و اگر متاعی مانند آن به ایشان برسد، [باز] آن را می ستانند. آیا از آنان پیمان کتاب [آسمانی] گرفته نشده که جز به حق، نسبت به خدا سخنی نگویند،با این که آنچه را که در آن [کتاب]است آموخته اند؟ و سرای آخرت برای کسانی که پروا پیشه می کنند بهتر است. آیا باز تعقل نمی کنید؟»

قرآن کریم به طور برابر به این دو نگاه اشاره کرده است، آن گاه که از کسانی که آهنگ زیارت بیت الحرام کرده اند و نیز از دعا و درخواست آنان از خداوند سخن می گوید:

«فَاِذَا قَضَیْتُمْ مَنَاسِکَکُمْ فَاص ذْکُرُوا اللّه َ کَذِکْرِکُمْ ابَاءَکُمْ اَوْ اَشَدَّ ذِکْرًا فَمِنَ النَّاسِ مَنْ یَقُولُ رَبَّنَا اتِنَا فِی الدُّنْیَا وَمَا لَهُ فِی الْاخِرَهِ مِنْ خَلاَقٍ * وَمِنْهُمْ مَنْ یَقُولُ رَبَّنَا اتِنَا فِی الدُّنْیَا حَسَنَهً وَ فِی الْاخِرَهِ حَسَنَهً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ»(۴)؛ «و چون آداب ویژه حجّ خود را به جای آوردید، همان گونه که پدران خود را به یاد می آورید، یا با یاد کردنی بیشتر، خدا را به یاد آورید. و از مردم کسی است که می گوید: پروردگارا به ما، در همین دنیا عطا کن و حال آن که برای او

در آخرت نصیبی نیست. و برخی از آنان می گویند: پروردگارا، در این دنیا به ما نیکی و در آخرت [نیز] نیکی عطا کن و ما را از عذاب آتش نگهدار.»

۱- نازعات/۳۷ - ۳۹.

۲- اعلی /۱۶ – ۱۷.

۳- اعراف/۱۶۸ – ۱۶۹.

۴- بقره/۲۰۰– ۲۰۱.

تعیین نگاهی که جامعه به زندگانی دنیا و آخرت دارد و همچنین نقش این نگاه در

جهان واپسین و رابطه میان این جهان و آن جهان، در پاسداری از یکپارچگی یا نبودن آن، یک امر اساسی به شمار می رود.

بنابراین، اگر انسان نگاه نخست را بپذیرد و این که زندگی آخرت همان زندگی حقیقی است، نگاه او بر موارد زیر بازتاب پیدا خواهد کرد:

۱ - بر موضع او در برابر مصالح و مفاسد شخصی و همگانی و میان مصالح دنیوی ومصالح اخروی خود به مقایسه خواهد پرداخت.

۲ - بر موضع وی در برابر لـذّت جوییها و شهوت های محدود دنیوی و این انسان از بسیاری از مصالح شخصی خود به خاطر افراد مستحق دست بر می دارد و از خودگذشتگی نشان می دهد تا از این طریق به لذتها و خواسته های بزرگ اخروی و منافع ابدی و پاداش بزرگ و همیشگی الهی دست یابد.

طبیعی است که این برداشت و رفتار اجتماعی که از احساس مسؤولیت نشأت می گیرد، به یکپارچگی جامعه و ساختار به هم پیوسته و استوار آن می انجامد. خداوند دراین باره چنین می فرماید:

«یَاءَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا هَلْ اَدُلُّکُمْ عَلی تِجارَهٍ تُنْجیکُمْ مِنْ عَذَابٍ اَلیم * تُؤْمِنُونَ بِاص للّه ِ وَ رَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فی سَبیلِ اللّه ِ بِاَمْوَالِکُمْ وَ اَ نْفُسِکُمْ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ اِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ * یَغْفِرْ لَکُمْ ذُ نُوبَکُمْ وَ یُدْخِلْکُمْ جَنَّاتٍ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الاْ نْهَارُ وَ مَسَاکِنَ طَیِّبَهً فی جَنَّاتِ عَدْنٍ ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظیمُ * وَ اُخْری تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِنَ اللّه ِ وَ فَتْحٌ قَریبٌ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنینَ»(۱)؛ «ای کسانی

که ایمان آورده اید، آیا شما را به تجارتی راه نمایم که شما را از عذابی دردناک می رهاند؟

به خدا و فرستاده او بگروید و در راه خدا با مال و جانتان جهاد کنید. این [گذشت و فداکاری] اگر بدانید برای شما بهتر است. تا گناهانتان را بر شما ببخشاید و شما را در باغهایی که از زیر [درختان] آن جویبارها روان است و [در] سراهایی خوش، در بهشتهای

همیشگی در آورد. این کامیابی بزرگ است. و [رحمتی] دیگر که آن را دوست دارید: یاری و پیروزی نزدیکی از جانب خداست و مؤمنان را [بدان]بشارت ده.»

«اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذینَ قیلَ لَهُمْ کُفُّوا اَیْدِیَکُمْ وَاَقیمُوا الصَّلوهَ وَ اتُوا الزَّکوهَ فَلَمَّا کُتِبَ عَلَیْهِمُ

۱- صف/۱۰ - ۱۳.

الْقِتَالُ اِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللّه اَوْ اَشَدَّ خَشْيَةً وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلاَ اَخَّرْتَنَا اِلى اَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْاٰخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقى وَلاَ تُظْلَمُونَ فَتيلًا»(۱)؛ «آيا نديدی کسانی را که به آنان گفته شد: [فعلًا] همين که کارزار بر آنـان مقرر شـد، بناگـاه گروهی از آنان از مردم [= مشـرکان مکه] ترسـيدند ماننـد ترس از خـدا يا ترسـی سـخت تر و گفتنـد: پروردگارا، چرا بر ما کارزار مقرر داشتی؟ چرا ما را تا مدّتی

کوتاه مهلت نـدادی؟ بگو: برخورداری [از اين] دنيا اندک و برای کسـی که تقوا پيشه کرده، آخرت بهتر است و [درآن جا] به قدر نخ هسته خرمايی بر شما ستم نخواهد رفت.» نيز خداوند در تأييد اين نگاه به دنيا فرموده است:

«...فَمَا مَتَاعُ الْحَيوهِ الدُّنْيَا فِى الْاٰخِرَهِ اِلاَّ قَلِيلٌ»(۲)؛ «...متاع زندگی دنيا در برابر آخرت، جز اندکی نيست.»

اگر انسـان به زنـدگی دنيـا از طريق نگـاه دوم بنگرد، تنهـا براساس سود و زيان محـدود دنيوی که در برابرش می بينـد حرکت خواهد کرد وطبيعی است که منافع و خواسـته های او با منافع و خواسـته های ديگران برخورد می کند و لذا بر سـر اين منافع با آنان اختلاف

پيـدا می کنـد و جنگ و درگيری با آنان را آغاز می نمايـد، زيرا وی هيچ توجيهی ندارد که به خاطر آنان از اين منافع دسـت بردارد و با نمودار شدن اين حالت، ريسـمان يکپارچگی جامعه ای که امثال اين انسان در آن زندگی می کند، پاره می شود و عوامل همبستگی آن متزلزل می گردد و به حالت هر ج و مرج واختلاف، به سان امری گريزناپذير بدل می شود.

۲ – در هم آميختن حق و باطل

پديـده دوم: در هـم آميختـن حـق و باطـل است. پيشـتر گفـتيم: احسـاس مسـؤوليت دو بعـد دارد: يکی اين که انسـان جانشـين خداست و ديگر آن که وی آزاد، مختار و صاحب اراده

است و به همين دليل، او مسؤوليت کارهای نيک يا بد خويش را بر دوش دارد.

اگر انسـان بخواهـد که اراده اش به حق و فرمـان الهی برسـد، بايـد عقل را بر آنچه می خواهـد يعنی بر اعمال و پيمانهای خود حاکم سازد. مقصود ما از «عقل» در اين جا،

۱– نساء/۷۷.

۲– توبه/۳۸.

رفتار عملی است که بر پایه آگاهی و شناخت منافع واقعی و نیز شناخت آنچه انسان را به

حق، واقعیت و درستی ره می نماید، استوار باشد. در مقابل عقل، «جهل» [= نابخردی] قرار دارد که مقصود از آن، رفتار عملی است که نادرست و به دور از حق و درستی باشد، همان گونه که آیات و روایات آن را بیان کرده است.

بالطّبع حق و واقعیت - که عقل می گوید: باید بدان پای بند بود - یکی است ونه چند تا و سلطه آن بر جامعه، به تکامل، یکپارچگی وهمبستگی آن منجر می شود.

اگر انسان غیر عقل و دانش رابر اراده خویش حاکم سازد واز هوسها، خواسته ها، آرزوها، گمانها واوهام پیروی کند، راه خود را گم خواهد کرد و جامعه خود را به اختلاف، فساد و باطل می کشاند. چه، آرزوها، اوهام و گمانها بسیار، گونه گون و با یکدیگر ناسزگار است وانسان را به حق وحقیقت نمی رساند:

«...اِنَّ الظَّنَّ لاَ یُغْنی مِنَ الْحَقِّ شَیْئًا...»(۱)؛ «...گمان به هیچ وجه [آدمی را] از حقیقت بی نیاز نمی گرداند...» گمان انسان را به راه درست و آنچه به مصلحت و منفعت اوست نمی رساند و همین امر به وقوع اختلاف و نگرانی میان کسانی منجر می شود که از روی گمان و توهم عمل می کنند و همین بدگمانی بر تمامی جامعه بازتاب پیدا می کند و ناگزیر

به وضعیت از هم پاشیدگی و چند دستگی می انجامد. قرآن کریم د رچند آیه به رابطه اختلاف با عقل اشاره کرده است واز آن جمله این سخن خداوند است:

«...تَحْسَبُهُمْ جَمیعًا وَ قُلُوبُهُمْ شَتّی ذلِکَ بِاَنَّهُمْ قَوْمٌ لاَ یَعْقِلُونَ»(۲)؛ «...آنان را متحد می پنداری و[لی]دلهایشان پراکنده است که مردمی بی خردند»

انسانی که به گمان و توهم عمل می کند، در بیشتر اوقات، مقدار تفاوتی را که میان

یقین و واقعیت و گمان و توهم وجود دارد، درک می کند. لیکن هوس و خواسته های نفسانی که وی را در میان گرفته است، این سو را بر آن سو برای او برتری می بخشد و در

نتیجه، وی همان سو را فراپیش می گیرد و توجه ندارد که چه خرابی و ویرانی در جامعه اش رخ خواهد داد و مسؤولیتی را که بر دوش دارد پاک از یاد می برد.

از این جا، مسؤولیت از دیدگاه اسلام با خرد و آگاهی همراه است و در این باره، می بینیم که قرآن کریم در شناخت جهان هستی و زندگی انسانی و نیز در احساس

۱- یونس/۳۶.

۲- حشر/۱۴.

مسؤولیت، در دهها آیه، بر نقش خرد وآگاهی تأکید می کند:

«اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّه َ اَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَاَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا اَلْوَانُهَا وَ مِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بیضٌ وَ حُمْرٌ مُخْتَلِفٌ اَلْوَانُهَا وَ غَرَابیبُ سُودٌ * وَ مِنَ النَّاسِ وَ الدَّوَابِّ وَ الاْءَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ اَلْوَانُهُ کَذلِکَ اِنَّمَا یَخْشَی اللّه َ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمؤُا اِنَّ اللّه َ عَزیزٌ غَفُورٌ»(۱)؛ «آیا ندیده ای که خدا از آسمان، آبی فرود آورد و به [وسیله] آن میوه هایی که رنگهای آن ها گوناگون است بیرون آوردیم؟ و از برخی کوهها، راههای سپید وگلگون به رنگهای مختلف و سیاه پر رنگ [آفریدیم]. و از مردمان و جانوران و دامها که رنگهایشان همان گونه مختلف است [پدید آوردیم]. از بندگان خدا، تنها دانایانند که از او می ترسند. آری، خدا ارجمند آمرزنده است.»

«وَ تِلْکَ الْاَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَ مَا یَعْقِلُهَا اِلاَّ الْعَالِمُونَ»(۲)؛ «و این مثلها را برای مردم می زنیم و[لی] جز دانشوران آن ها در نیابند.»

«یَاءَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا اَطیعُوا اللّه َ وَرَسُولَهُ وَلاَ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَاَ نْتُمْ تَسْمَعُونَ * وَلاَ تَکُونُواکَالَّذینَ قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لاَ یَسْمَعُونَ * اِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللّه ِ الصُّمُّ الْبُکْمُ الَّذینَ لاَ یَعْقِلُونَ»(۳)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید، خداو فرستاده او را فرمان برید و از او روی بر نتابید در حالی که [سخنان او را] می شنوید و مانند کسانی مباشید که گفتند: شنیدیم در حالی که نمی شنیدند. به طور قطع بدترین جنبندگان نزد خدا کران و لالانی اند که

نمی اندیشند»

«وَ لِلَّذینَ کَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَ بِئْسَ الْمَصیرُ * اِذَا اُلْقُوا فیهَا سَمِعُوا لَهَا شَهیقًا وَ هِیَ تَفُورُ * تَکَادُ تَمَیَّزُ مِنَ الْغَیْظِ کُلَّمَا اُلْقِیَ فیهَا فَوْجٌ سَاَلَهُمْ خَزَنَتُهَا اَلَمْ یَاْتِکُمْ نَذیرٌ * قَالُوا بَلی قَدْ جَاءَنَا نَذیرٌ فَکَذَّبْنَا وَ قُلْنَا مَا نَزَّلَ اللّه ُمِنْ شَیْ ءٍ اِنْ اَ نْتُمْ اِلاَّ فی ضَلاَلٍ کَبیرٍ * وَ قَالُوا لَوْ کُنَّا نَسْمَعُ

اَوْ نَعْقِلُ مَا کُنَّا فی اَصْحَابِ السَّعیرِ * فَاص عْتَرَفُوا بِذَنْبِهِمْ فَسُحْقًا لِاَصْحَابِ السَّعیرِ»(۴)؛ «و کسانی که

به پروردگارشان انکار آورند، عذاب آتش جهنم خواهند داشت و چه بد سرانجامی است. چون در آن جا افکنده شوند، از آن خروشی می شنوند درحالی که می جوشد. نزدیک است که از خشم شکافته شود. هر بار که گروهی در آن افکنده شوند، نگهبانان از

۱- فاطر/۲۷ - ۲۸.

۲- عنکبوت/۴۳.

۳- انفال/۲۰ - ۲۲.

۴- ملک/۶ - ۱۱.

ایشان پرسند: مگر شما را هشدار دهنده ای نیامد؟ گویند: چرا؛ هشدار دهنده ای به سوی ما آمد و[لی] تکذیب کردیم و گفتیم: خدا چیزی فرو نفرستاده است، شماجز در گمراهی بزرگ نیستید. و گویند: اگر شنیده بودیم یا تعقّل کرده بودیم، در [میان] دوزخیان نبودیم.

پس به گناه خود اقرار می کنند و مرگ باد بر اهل جهنّم.»

به سبب نقش ارزنده علم و آگاهی، قرآن کریم تأکید کرده است که باید عمل بر اساس علم باشد و در صورت نبودن آگاهی، باید از دانشوران پرسید، تا به علم و آگاهی دست یافت. خداوند در این باره فرموده است:

«وَ لاَ تَقْفُ مَا لَيْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ...»(۱)؛ «و چیزی را که بدان علم نداری دنبال مکن...»

«...فَسْئَلُوا اَهْلَ الذِّکْرِ اِنْ کُنْتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ»(۲)؛ «...پس اگر نمی دانید، از پژوهندگان کتابهای آسمانی جویا شوید.»

از ابو جعفر علیه السلام [= امام پنجم] نقل شده است: «چون خداوند عقل را آفرید، او را به سخن در آورد و سپس به او فرمود: پیش آی، پیش آمد، آن گاه فرمود: پس رو، پس رفت. خدا فرمود: به عزّت و جلال خودم سوگند، آفریده ای نیافریدم که پیش من از تو محبوبتر

باشد. تو را کامل به کسی دهم که دوستش دارم. همانا روی امر و نهی من با توست و کیفر

و پاداشم به حساب تو خواهد بود.»(۳)

قرآن کریم از طریق بیان چندین پدیده خطرناک درباره این حقیقت سخن گفته است، پدیده هایی که بر اثر ضعف یا نبودن احساس مسؤولیت و پای بند نبودن به روش علم وعقل در حرکت، در جوامع انسانی پدید آمده است برخی از این پدیده ها از این قرار است:

۱ - پدیده «درهم آمیختن حق به باطل». رغم این که مردم حق را می شناسند، آن را کتمان می کنند که قرآن کریم از این جهت، در چندین آیه، اهل کتاب را سرزنش کرده است:

خداوند خطاب به بنی اسرائیل فرموده است:

«وَ لاَ تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِاص لْبَاطِلِ وَ تَکْتُمُوا الْحَقَّ وَ اَ نْتُمْ تَعْلَمُونَ»(۴)؛ «و حق را به باطل درهم

۱- اسراء/۳۶.

۲- نحل/۴۳.

۳- الکافی / ج ۱، ص ۱۰، ح ۱.

۴- بقره /۴۲.

نیامیزید و حقیقت را با آن که خود می دانید، کتمان نکنید.»

«یَا اَهْلَ الْکِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِاص لْبَاطِلِ وَتَکْتُمُونَ الْحَقَّ وَاَ نْتُمْ تَعْلَمُونَ * وَقَالَتْ طَائِفَهٌ مِنْ اَهْلِ الْکِتَابِ امِنُوا بِاص لَّذی اُ نْزِلَ عَلَی الَّذینَ امَنُوا وَجْهَ النَّهَارِ وَاکْفُرُوا اخِرَهُ لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ»؛ «ای اهل کتاب، چرا حق را به باطل در میامیزیـد و حقیقت را کتمان می کنید، با این که خود می دانید؟ و جماعتی از اهل کتاب گفتند: د رآغاز روز به آنچه بر مؤمنان نازل

شد، ایمان بیاورید و در پایان [روز] انکار کنید. شاید آنان [از اسلام] بر گردند.»

۲ – پدیده دروغ بستن به خدا و بدون آگاهی چیزهایی را به او نسبت دادن، که قرآن کریم این پدیده را نیز سخت نکوهش کرده است:

«...قُلْ اِنَّ اللّه َلاَ یَاْمُرُ بِاص لْفَحْشَاءِ اَتَقُولُونَ عَلَی اللّه ِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ»(۱)؛ «...بگو: به طور قطع، خدا به کار زشت فرمان نمی دهد. آیا چیزی را که نمی دانید به خدا نسبت می دهید؟»

۳ – پدیده خیانت به امانتها و پیمانها، با وجود آگاه بودن از حقیقت و شناخت آن.

خداوند در این باره فرموده است:

«یَاءَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا لاَ تَخُونُوا اللّه َوَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا اَمَانَاتِکُمْ وَاَ نْتُمْ تَعْلَمُونَ * وَاعْلَمُوا اَ نَّمَا اَمْوَالُکُمْ وَاَوْلاَدُکُمْ فِتْنَهٌ وَاَنَّ اللّه َعِنْدَهُ اَجْرٌ عَظیمٌ»(۲)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید، به خدا و پیامبر[او]خیانت مکنید و [نیز] در امانتهای خود خیانت نورزیـد و خود می دانیـد [که نبایـد خیانت کرد]. و بدانیـد که اموال و فرزندان شما [وسیله] آزمایش شما هستند و خداست که نزد او پاداشی بزرگ است.»

ملاحظه می شود که آیه دوم بر نقش هوسها و خواسته های نفسانی در انحراف از راه علم و گرفتار شدن در خیانت به خدا و پیامبر و امانت تأکید می کند.

۴ – پدیده خوردن اموال مردم از راه گناه، ستم و باطل و پیروی کردن از شهوت ها و خواسته ها، به رغم آگاهی از تجاوز و ستم. خداوند می فرماید:

«وَلاَ تَاْکُلُوا اَمْوَالَکُمْ بَیْنَکُمْ بِاص لْبَاطِلِ وَتُدْلُوا بِهَا اِلَی الْحُکَّامِ لِتَاْکُلُوا فَریقًا مِنْ اَمْوَالِ النَّاسِ بِاص لْاِثْمِ وَاَ نْتُمْ تَعْلَمُونَ»(۳)؛ «و اموالتان را میان خودتان به ناروا مخورید و [به عنوان رشوه،

۱– اعراف/۲۸.

۲– انفال/۲۷ – ۲۸.

۳- بقره:۱۸۸.

قسمتی از] آن را به قضات مدهید، تا بخشی از اموال مردم را به گناه نخورید، در حالی که خودتان هم می دانید.»

۵ – پدیده صدور حکم، موضع گیری و مجادله کردن، در حالی که نه علمی باشد و نه دلیل و برهانی. خداوند فرموده است:

«هَا اَ نْتُمْ هؤُلاَءِ حَاجَجْتُمْ فیمَا لَکُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فیمَا لَیْسَ لَکُمْ بِهِ عِلْمٌ وَاللّه ُیَعْلَمُ وَاَ نْتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ »(۱)؛ «هان، شما [اهل کتاب] همانان هستید که درباره آنچه نسبت به آن دانشی داشتید محاجه کردید، پس چرا در مورد چیزی که نسبت بدان دانشی ندارید محاجّه می کنید؟ با آن که خدا می داند و شما نمی دانید.»

«قَالُوا اتَّخَذَ اللّه ُوَلَدًا سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِیُّ لَهُ مَا فِی السَّموَاتِ وَ مَا فِی الْاَرْضِ اِنْ عِنْدَکُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهذَا اَتَقُولُونَ عَلَی اللّه ِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ»(۲)؛ «گفتند: خدا فرزندی برای خود اختیار

کرده است. منزّه است او. او بی نیاز است. آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آنِ اوست. شما را بر این حجتی نیست. آیا چیزی را که نمی دانید به دروغ به خدا می بندید؟»

۶ – پدیده از دست دادن بسیاری از منافع مادّی و معنوی، بر اثر ناآگاهی و نداشتن شناخت از این منافع و نیز برخورد با آن براساس خواسته ها، شهوت ها و احساسات. قرآن کریم به بسیاری از این موارد اشاره کرده است تا آن را معالجه کند. چنان که خداوند

درباره روزه فرموده است:

«...وَ اَنْ تَصُومُوا خَیْرٌ لَکُمْ...»(۳)؛ «... و اگر بدانید روزه گرفتن برای شما بهتر است...». خداوند درباره کارزار فرموده است:

«کُتِبَ عَلَیْکُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ کُرْهٌ لَکُمْ وَ عَسی اَنْ تَکْرَهُوا شَیْئًا وَهُوَ خَیْرٌ لَکُمْ وَ عَسی اَنْ تُحِبُّوا شَیْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَکُمْ وَاللّه ُیَعْلَمُ وَاَنْتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ»(۴)؛ «بر شما کارزار واجب شده است، در حالی که برای شما ناگوار است و بسا چیزی را خوش نمی دارید و آن برای شما خوب است و بسا چیزی را دوست می دارید و آن برای شما بد است و خدا می داند و شما نمی دانید.»

«یَاءَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا اسْتَجیبُوا للّه ِ وَلِلرَّسُولِ اِذَا دَعَاکُمْ لِمَا یُحْییکُمْ وَاعْلَمُوا اَنَّ اللّه َ یَحُولُ

۱– آل عمران/۶۶.

۲– یونس/۶۸.

۳– بقره/۱۸۴.

۴– بقره/۲۱۶.

بَیْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَاَ نَّهُ اِلَیْهِ تُحْشَرُونَ»(۱)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید، چون خدا و پیامبر، شما را به چیزی فرا خواندند که به شما حیات می بخشد، آنان را اجابت کنید و بدانید که

خدا میان آدمی و دلش حایل می گردد و هم در نزد او محشور خواهید شد.»

در باره شراب و قمار فرموده است:

«یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَیْسِرِ قُلْ فیهِمَا اِثْمٌ کَبیرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَاِثْمُهُمَا اَکْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا...»(۲)؛ «درباره شراب و قمار از تو می پرسند. بگو: در آن دو گناهی بزرگ و سودهایی برای مردم است و[لی] گناهانشان از سودشان بزرگتر است...»

آیه از سردرگمی پرسش کننده درباره شراب و قمار سخن گفته است و نیز از

سودهای این دو که انسان بر آن دست می یابد از قبیل آسایش یا منافع مادّی که وی در این منافع از هوس خود پیروی می کند و غرایزش وی را به سوی آن سوق می دهد و او بر اساس گمان خویش عمل می کند، در حالی که در واقع، گناهان آن دو از این منافع افزونتر است.

همچنین در «قوانین ارث» از دیدگاه اسلام. خداوند در سیاق سخن گفتن درباره توزیع ارث بر حسب موازین اسلامی، فرموده است:

«ابَاؤُکُمْ وَاَبْنَاؤُکُمْ لاَ تَدْرُونَ اَیُّهُمْ اَقْرَبُ لَکُمْ نَفْعًا...»(۳)؛ «...شما نمی دانید، پدران و فرزندان کدام یک برای شما سودمندترند...». قرآن کریم از روش کافران در دوران جاهلیت درباره توزیع ارث انتقاد کرده است، زیرا آنان دختر و همسر را از ارث محروم می کردند، زیرا گمانشان بر این بود که این روش، بهترین روش و درست ترین روش در نگهداری اموال نزد وارثان است، یا این که گمان می کردند، فرزند حقیقی پسر است نه دختر که ممکن است با یک بیگانه ازدواج کند. از این رو، قرآن کریم به آنان توجّه داده

است که معیار در صلاحیت وارث، خواه پدر باشد وخواه پسر، آن است که سودمند باشد یا زیان رسان، نه مرد بودن و یا زن بودن. هرگاه انسان بمیرد؛ عمل او از هر چیزی

بریده می شود، مگر از سه چیز که یکی از آن ها - چنان که در روایت آمده - فرزند صالح

است. بنابراین، وارثی که صالح نباشد، زیان رسان است، خواه مرد باشد و خواه زن. پس

۱- انفال/۲۴.

۲- بقره/۲۱۹.

۳- نساء/۱۱.

زمینه ای برای آنچه جاهلیان درباره توزیع ارث می پندارند و جنسیت را معیار قرار می دهند وجود ندارد.

همچنین، انسان درباره صدقه که نوعی بخشش و فداکاری است، بر این پندار است که صدقه به مال و یا برخی از امورش زیان می رساند [درحالی که چنین نیست]خداوند می فرماید:

«یاءَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا اِذَا نَاجَیْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیْ نَجْویکُمْ صَدَقَةً ذلِکَ خَیْرٌ لَکُمْ وَ اَطْهَرُ فَاِنْ لَمْ تَجِدُوا فَاِنَّ اللّه َغَفُورٌ رَحیمٌ * ءَاَشْفَقْتُمْ اَنْ تُقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیْ نَجْویکُمْ صَدَقَاتٍ

فَاِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ تَابَ اللّه ُعَلَیْکُمْ فَاَقیمُوا الصَّلوةَ وَ اتُوا الزَّکوةَ وَ اَطیعُوا اللّه َوَرَسُولَهُ وَ اللّه ُخَبیرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ»(۱)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید، هرگاه با پیامبر [خدا] گفت و گوی محرمانه

می کنید، پیش از گفت و گوی محرمانه خود صدقه ای تقدیم بدارید. این برای شما بهتر و پاکیزه تر است و اگر چیزی نیافتید، بدانید که خدا آمرزنده مهربان است. آیا ترسیدید که

پیش از گفت و گوی محرمانه خود صدقه هایی تقدیم دارید؟ و چون نکردید و خدا [هم] بر شما بخشود، پس نماز را بر پا دارید و زکات را بدهید و از خدا و پیامبر او فرمان برید

وخدا به آنچه می کنید، آگاه است.»

هنگامی که به قرآن کریم رجوع کنیم، می توانیم موارد فراوانی از نمادهای این پدیده را ببینیم.(۲) پیروی نکردن از حق و قانون الهی که نشانگر عقل و دانش در برابر نابخردی و ناآگاهی یا گمان و توهم است در این موارد یا احساس بی مسؤولیتی در این زمینه، موجب می شود که جامعه یکی از عوامل ارزنده یکپارچگی خود را از دست بدهد و از جامعه یکپارچه و یک دست به جامعه پراکنده و چند دسته تبدیل شود.

۳ – ستم و تجاوز

اشاره

پدیده سوم: گسترش ستم وتجاوز. چرا که درهم آمیختن حق به باطل، سرپیچی از

۱– مجادله/۱۲ – ۱۳.

۲– از باب نمونه، می توان به مادّه «خیر» در کتاب «المعجم المفهرس» رجوع کرد، تا موارد فراوانی را پیدا کنیم که قرآن کریم از خیر واقعی سخن می گوید، در حالی که ممکن است انسان بر حسب هوس و خواسته های نفسانی خود، آن را خیر نداند.

فرمان خرد و دانش، پیروی از گمان و توهم وخواسته های نفسانی در شناخت حق و از دست دادن احساس مسؤولیتی، به وجود پدیده خطرناکی تغییر می یابد که جوامع انسانی از آغاز وجود خود، شاهد آن بوده اند - و زمانی که این پدیده، به یک پدیده همگانی تحوّل می یابد، این جوامع هر کدام پاره پاره و فرقه فرقه می شوند - این پدیده

خطرناک، همان پدیده ستمگری و تجاوز برحق دیگران است و حتی این پدیده بر اثر عدم احساس مسؤولیت در برابر خداوند و ضعف یا نبودن عامل کنترل کننده اراده و

هوس، به پدیده ستم انسان برخود و بر جهان هستی و طبیعت بدل می شود، امری که موجب فرود آمدن خشم الهی به اندازه ای می شود که انسان تصور می کند، خداوند با فرو فرستادن عذاب، بر وی ستم کرده است.ازاین رو، قرآن کریم، بارها بر آنچه در این آیه آمده، تأکید کرده است:

«...وَ مَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلکِنْ کَانُوا اَ نْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ»(۱)؛ «...و ما بر آنان ستم نکردیم بلکه آن ها به خود ستم می کردند.»

این پدیده ستمگری به گونه ای روشن نشان می دهد که انسان از احساس مسؤولیت در برابر خداوندی که وی را به جانشینی خود در زمین گمارده است تهی شده است، چرا که با ستمگری و تجاوز خود، حدود الهی را زیر پا نهاده، از پرستش خدا دست برداشته، احساس او به مسؤولیت جانشینی و پای بندی او به این امانت کم شده و در رفتارش در این جهان و در زندگی اجتماعی وحتی نسبت به خودش، شریک خداوند گردیده است.خداوند به وجود این بُعد [= احساس بی مسؤولیتی]در پدیده ستمگری در چندین مورد اشاره کرده و از آن جمله فرموده است:

«ضَرَبَ لَکُم مَثَلاً مِنْ اَ نْفُسِکُم هَلْ لَکُم مِنْ مَا مَلَکَتْ اَیْمَانُکُم مِنْ شُرَکَاءَ فی مَا رَزَقْنَاکُم فَاَنْتُمْ فیهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ کَخیفَتِکُمْ اَ نْفُسَکُمْ کَذلِکَ نُفَصِّلُ الْآیَاتِ لِقَوْم یَعْقِلُونَ»(۲)؛ «[خداوند] برای شما از خودتان مثلی زده است: آیا در آنچه به شما روزی داده ایم شریکانی از بردگانتان دارید که در آن [مالی با هم] مساوی باشید و همانطور که شما از یکدیگر بیم دارید از آن ها بیم داشته باشید؟ این گونه آیات خود را برای مردمی که می اندیشند، به

تفصیل بیان می کنیم.»

۱- نحل/۱۱۸.

۲- روم/۲۸.

از این مثل، محکوم کردن ستم با تمامی اشکالش به دست می آید، زیرا ستم نوعی تصرّف از سوی بنده و آفریده خدا در آفریدگان اوست و این، از قبیل برده انسان است که

بنا حق در روزی و دارایی او شریک وی شود و انسان با این برده براساس بزرگ منشی برخورد کند، همان گونه که با مالک فعلی رفتار می کند.

آن گاه قرآن تأکید می کند که این ستمگری بدان سبب است که فرد ستمگر از هوس پیروی می کند واز دانش و آگاهی روی بر می تابد. از این رو، خداوند پس از بیان آیه یاد

شده، چنین می فرماید:

«بَلِ اتَّبَعَ الَّذينَ ظَلَمُوا اَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَمَنْ يَهْدى مَنْ اَضَلَّ اللّه وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرينَ»(۱)؛ «بلکه کسانی که ستم کرده اند، بدون هیچ گونه دانشی هوسهای خود را پیروی کرده اند. پس آن کس را که خدا گمراه کرده، چه کسی هدایت می کند؟ و برای آنان یاورانی نخواهد بود.»

تصویر زمانی روشن تر می گردد که خداوند این حقیقت را به موضوع فطرت انسانی و مقتضیات آن، یعنی به پای بندی به پرستش خدا و احساس مسؤولیت کامل در برابر آن ارتباط می دهد و این که این موضوع مقتضای دانش و شناخت در انسان است و بدون آن، انسان در منجلاب ستمگری و گمراهی خواهد افتاد. خداوند پس از دو آیه پیشین فرموده است:

«فَاَقِمْ وَجْهَكَ لِلدّينِ حَنيفًا فِطْرَتَ اللّه الَّتى فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لاَ تَبْديلَ لِخَلْقِ اللّه ذلِكَ

الدّينُ الْقَيِّمُ وَلكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لاَ يَعْلَمُونَ»(۲)؛ «پس روی خود را بگرایش تمام به حق، به سوی این دین کن، با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است. آفرینش خدای تغییرپذیر نیست. این است همان دین پایدار، ولی بیشتر مردم نمی دانند.»

قرآن کریم با این سخنان، می کوشد انسان را به وحدتی باز گرداند که آن را از دست داده است و بر آن است این کار را از طرق ایجاد احساس مسؤولیت در انسان در برابر حق انجام دهد، همان حقی که خداوند آن را برای این انسان به عنوان دین، وضع و مقرر کرده است. قرآن پس از بیان این حقیقت، بر جلوگیری از پراکندگی و اختلاف تأکید می کند:

۱- روم/۲۹.

۲- روم/۳۰.

«...وَ لاَ تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكينَ * مِنَ الَّذينَ فَرَّقُوا دينَهُمْ وَ كَانُوا شِيَعًا كُلَّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ»(۱)؛ «... و از مشرکان مباشید: از کسانی که دین خود را قطعه قطعه کردند و فرقه فرقه شدند؛ هر حزبی بدانچه پیش آن هاست دل خوش شدند.»

تصویر قرآنی از ابعاد ستمگری

قرآن کریم درباره مصادیق فراوان ستمگری به طور گسترده سخن گفته است، تا این پدیده خطرناک و آثار آن را روشن سازد و به معالجه این پدیده و پیامدهای ویرانگر آن بپردازد. در این جا به برخی از نشانه های این تصویر اشاره می کنیم:

۱ - قرآن کریم انواع ستمگری را همان گونه که ستمی برای دیگران است ستمی برای خود شخص دانسته است، چرا که زیانی که خود انسان می بیند از زیان دیگران بیشتر است. خداوند در این باره فرموده است:

«وَ لَوْ اَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِی الاَْرْضِ لاَفْتَدَتْ بِهِ وَ اَسَرُّوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَاَوُا الْعَذَابَ وَ قُضِیَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لاَ يُظْلَمُونَ»(۲)؛ «و اگر برای هر کسی که ستم کرده است آنچه در زمین است می بود، به طور قطع آن را برای [خلاصی و] باز خریدخود می داد و چون عذاب را ببینند پشیمانی خود را پنهان دارند و میان آنان به عدالت داوری شود و بر ایشان

ستم نرود.»

۲ - قرآن کریم، مصداقهای متعددی برای ستم بیان کرده است که به خود انسان و رابطه او با خدا و جهان هستی و طبیعت و برادرش انسان مربوط می شود. لیکن شرک به خدا را سخت ترین و بزرگترین نوع ستم دانسته است، زیرا قرآن آشکارا بیان کرده که ممکن است خداوند هر گناه و ستمی را بر مردم ببخشاید، جز شرک به خدا که هرگز بخشوده نخواهد شد. خداوند چنین فرموده است:

«اِنَّ اللّه َ لاَ يَغْفِرُ اَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ...»(۳)؛ «مسلما خدا این را که به او شرک ورزیده نمی بخشاید و غیر از آن را برای هر که بخواهد می بخشاید...»

۳ - خداوند دروازه توبه از ستم را به طور گسترده گشوده، بازگشت از آن به سوی خدا

۱- روم/۳۱ - ۳۲.

۲- یونس/۵۴.

۳- نساء/۴۸.

را امکانپذیر دانسته و مردم را بدان تشویق کرده و فرمان داده است:

«...وَلَوْ اَ نَّهُمْ اِذْ ظَلَمُوا اَنْفُسَ هُمْ جَ اءُوکَ فَاص سْ تَغْفَرُوا اللّه ‌َ وَاسْ تَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَ دُوا اللّه ‌َ تَوَّابًا رَحیمًا»(۱)؛ «... واگر آنـان وقتی به خود سـتم کرده بودنـد، پیش تو می آمدنـد و از خـدا آمرزش می خواسـتند و پیـامبر [نیز] برای آنان طلب آمرزش می کرد، به طور قطع خدا را توبه پذیر مهربان می یافتند.»

۴ – قرآن به انسـان اجـازه داده که سـتم را از راه مقـابله به مثـل از خود دفع کنـد. البته، در این باره میان سـتم شخصـی و سـتم اجتماعی تفاوت قایل شده، زیرا که در ستم شخصی انسان را به بخشش و گذشت تشویق کرده، در حالی که در ستم اجتماعی به انسان فرمان داده است که آن را دفع کند و مسؤولیت این دفاع را بر دوش گیرد. خداوند در این باره فرموده است:

«وَ الَّذینَ اِذَا اَصَ ابَهُمُ الْبَغْیُ هُمْ یَنْتَصِ رُونَ * وَ جَزَاؤُا سَ یِّئَهٍ سَ یِّئَهٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَ اَصْ لَحَ فَاَجْرُهُ عَلَی اللّه ِ اِنَّهُ لَا یُحِبُّ الظَّالِمینَ * وَ لَمَنِ انْتَصَ رَ بَعْ دَ ظُلْمِهِ فَاُولئِ کَ مَا عَلَیْهِمْ مِنْ سَبیلٍ * اِنَّمَا السَّبیلُ عَلَی الَّذینَ یَظْلِمُونَ النَّاسَ وَ یَبْغُونَ فِی الْاَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقّ اُولئِکَ لَهُمْ عَ ذَابٌ اَلیمٌ * وَ لَمَنْ صَبَرَ وَ غَفَرَ اِنَّ ذلِ کَ لَمِنْ عَزْمِ الْاُمُورِ»(۲)؛ «و کسانی که چون سـتم برایشان رسد، یاری می جویند [و بـه انتقـام بر می خیزنـد] و جزای بـدی،ماننـد آن، بـدی است. پس هر که در گـذرد و نیکوکـاری کنـد، پـاداش او بر [عهـده] خـداست. بـه راسـتی او سـتمگران را دوسـت نمی دارد. و هر که پس از سـتم [دیـدن] خـود، یـاری جویـد [و انتقـام گیرد] راه [نکوهشـی] برایشـان نیست. راه [نکوهش] تنهـا بر کسـانی است که به مردم سـتم می کننـد و در [روی] زمین بناحق سـر بر می دارنـد. آنـان عــذابی دردنـاک [در پیش] خواهنــد داشـت. و هر کـه صـبر کنــد و در گـذرد، مســلّما ایـن از اراده قـوی [در]کارهاست.»

«...فَمَنِ اعْتَدی عَلَیْکُمْ فَاص عْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدی عَلَیْکُمْ وَاتَّقُوا اللّه ‌َ وَاعْلَمُوا اَنَّ اللّه ‌َ مَعَ الْمُتَّقینَ»(۳)؛ «... پس هر کس بر شما تعدی کرد، همان گونه که بر شما تعدّی کرده، بر

او تعدّی کنید و از خدا پروا بدارید و بدانید که خدا با تقوا پیشگان است.»

«وَمَا لَکُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فی سَبیلِ اللّه ِ وَالْمُسْتَضْعَفینَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذینَ ی

۱– نساء/۶۴.

۲– شوری/۳۹ – ۴۳.

۳– بقره/۱۹۴.

تَقُولُونَ رَبَّنا اَخْرِجْنَا مِنْ هذِهِ الْقَرْيَهِ الظَّالِمِ اَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْکَ وَلِیًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْکَ نَصیرًا»(۱)؛ «و چرا شما در راه خدا [و در راه نجات] مردان و زنان و کودکان مستضعف نمی جنگید؟ همانان که می گویند: پروردگارا، ما را از این شهری که مردمش ستم پیشه اند بیرون ببر و ازجانب خود برای ما سرپرستی قرار ده واز نزد خویش یاوری برای ما تعیین فرما.»

۵ - افزون بر آنچه گفته آمد، قرآن کریم در چندین مورد اشاره کرده است که وقتی ستم به وضعیت همگانی در جامعه تبدیل شود و فریضه امر به معروف و نهی از منکر از میان برود و یا احساس مسؤولیت در برابر خدا ضعیف شود، این وضعیت به نابودی جامعه، فرود آمدن عذاب دنیوی به این جامعه و آشکار شدن تبهکاری در خشکی و دریا منجر خواهد شد. خداوند می فرماید:

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا کَسَبَتْ اَیْدِی النَّاسِ لِیُذیقَهُمْ بَعْضَ الَّذی عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ»(۲)؛ «به سبب آنچه دستهای مردم فراهم آورده، فساد در خشکی و دریا نمودار شده است، تا [سزای] بعضی از آنچه را کرده اند به آنان بچشاند، باشد که باز گردند.»

«فَلَوْلاَ کَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِکُمْ اُولُوا بَقِیَّهٍ یَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِی الاَْرْضِ اِلاَّ قَلیلاً مِمَّنْ اَ نْجَیْنَا مِنْهُمْ وَ اتَّبَعَ الَّذینَ ظَلَمُوا مَا اُتْرِفُوا فیهِ وَ کَانُوا مُجْرِمینَ * وَ مَا کَانَ رَبُّکَ لِیُهْلِکَ الْقُرى بِظُلْمٍ وَ اَهْلُهَا مُصْلِحُونَ»(۳)؛ «پس چرا از نسلهای پیش از شما خردمندانی نبودند که [مردم را] از فساد در زمین باز دارند؟ جز اندکی از کسانی که از میان آنان نجاتشان دادیم. و کسانی که ستم کردند به دنبال ناز و نعمتی که در آن بودند رفتند، و آنان بزهکار بودند.

و پروردگار تو [هرگز] بر آن نبوده است که شهرهایی را که مردمش اصلاحگرند، به ستم هلاک کند.»

۴ - تسلم شدن در برابر ستم

پدیده چهارم: تسلیم شدن در برابر ستم و پذیرش استضعاف است. در هنگام بررسی پدیده ستمگری، دانستیم که ستم انسان، گاهی به خود او مربوط می شود وگاهی به جهان

۱- نساء/۷۵.

۲- روم/۴۱.

۳- هود/۱۱۶ - ۱۱۷.

هستی و طبیعت و یا به خدای بلند مرتبه.گاهی این ستم به برادر وی، انسان مربوط می شود و به همین سبب، ما در برابر خود، پدیده ستمدیدگان و مستضعفان را در جامعه انسانی می بینیم.

گاهی فرد ستمدیده در صدد انتقام بر می آید و به دفاع از حق خود می پردازد و این هنگامی است که ستم بر جامعه انسانی باشد واو مسؤولیت دفاع از این جامعه را در برابر

خدا بر دوش گیرد و با دفاع وی عدالت در جامعه تحقق پیدا کند و زندگی راه درست خود را پیش گیرد وجلو انحراف گرفته شود. همان گونه که پیشتر به این موضوع اشاره کردیم.

امّا گاهی انسان ستمدیده محروم از مسؤولیتی خویش در برپایی عدالت وحق و در جانشینی که از سوی خداوند دارد شانه خالی می کند واین، بر اثر پیروی از هوس و عشق به راحتی، آسایش، دنیا و شهوت ها ولذتهای آن و بهره جوییهای بی ارزش از دنیاست، یا بر اثر از دست دادن منافع دنیوی و ترجیح دادن دنیا بر آخرت و لذا ستم و فساد را می پذیرد و درباره آن سکوت اختیار می کند وآن را هم برای خود و هم برای دیگران می پسندد و حتی گاهی در این ستمگری و فساد سهم می گیرد، بدین معنا که به پیرو و یاور ستمگر بدل می شود و پیامد و مسؤولیت ستم آن ستمگر و خودکامه خود خواه را بر دوش می گیرد.

از این رو، در جامعه انسانی با پدیده دیگری رو به رو می شویم و آن، پدیده «محرومیت پذیری» در روابط اجتماعی است واین، پدیده خطرناکی است که به موضوع اثرگذاری هوس و عشق به دنیا بر احساس مسؤولیت در برابرخداوند بلند مرتبه، ارتباط پیدا می کند.

قرآن کریم از این پدیده در دو بُعد سخن گفته است:

اول: در بررسی پدیده ستمگری اشاره کردیم که باید همه انسان ها برای ستیز با پدیده «محرومیت اجتماعی» بار مسؤولیت را بر دوش گیرند، حتی اگر از راه جنگ و پیکار باشد.

دوم: باید خود فرد محروم و مستضعف نیز در برابر پدیده یاد شده احساس مسؤولیت کند و در برابر این ستم پایداری به خرج دهد و آن را نپذیرد و اگر چنین نکند،

خود این مستضعف نیز از مصادیق ستمگران بر خویشتن خواهد بود. خداوند فرموده است:

«اِنَّ الَّذینَ تَوَفّیهُمُ الْمَلئِکَهُ ظَالِمی اَ نْفُسِهِمْ قَالُوا فیمَ کُنْتُمْ قَالُوا کُنَّا مُسْتَضْعَفینَ فِی الْاَرْضِ قَالُوا اَلَمْ تَکُنْ اَرْضُ اللّه ِ وَاسِعَهً فَتُهَاجِرُوا فیهَا فَاُولئِکَ مَاْویهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصیرًا»(۱)؛ «کسانی که بر خویشتن ستمکار بوده اند [وقتی] فرشتگان جانشان را می گیرند، می گویند: در چه [حال] بودید؟ پاسخ می دهند: ما در زمین از مستضعفان بودیم. می گویند: مگر زمین خدا وسیع نبود تا در آن مهاجرت کنید؟ پس آنان جایگاهشان دوزخ است و بد سرانجامی است.»

قرآن کریم در چند جای دیگر اشاره کرده است: انسان مستضعفی که تن به ستم می دهد، در وز رستاخیز، مسؤولیت این ستم را بر دوش خواهد داشت و برای این وضعیت و پیروی از ستمگر و مستکبر، هیچ توجیهی نخواهد داشت. چه، این توجیه، عذاب را از او بر نمی دارد و همچنین، فرد ستمگر و مستکبر نیز عذاب او را بر دوش نخواهد گرفت. خداوند چنین فرموده است:

«...وَ لَوْ تَری اِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ یَرْجِعُ بَعْضُهُمْ اِلی بَعْضٍ الْقَوْلَ یَقُولُ الَّذینَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذینَ اسْتَکْبَرُوا لَوْلاَ اَ نْتُمْ لَکُنَّا مُؤْمِنینَ * قَالَ الَّذینَ اسْتَکْبَرُوا لِلَّذینَ اسْتُضْعِفُوا اَ نَحْنُ صَدَدْنَاکُمْ عَنِ الْهُدی بَعْدَ اِذْ جَاءَکُمْ بَلْ کُنْتُمْ مُجْرِمینَ * وَ قَالَ الَّذینَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذینَ اسْتَکْبَرُوا بَلْ مَکْرُ الَّیْلِ وَ النَّهَارِ اِذْ تَاْمُرُونَنَا اَنْ نَکْفُرَ بِاص للّه ِ وَ نَجْعَلَ لَهُ اَنْدَادًا وَ اَسَرُّوا النَّدَامَهَ لَمَّا رَاَوُا الْعَذَابَ وَ جَعَلْنَا الْاَغْلاَلَ فی اَعْنَاقِ الَّذینَ کَفَرُوا هَلْ یُجْزَوْنَ اِلاَّ مَا کَانُوا یَعْمَلُونَ»(۲)؛

«...و ای کاش بیدادگران را هنگامی که در پیشگاه پروردگارشان بازداشت شده اند می دیدی [که چگونه] برخی از آنان با برخی [دیگر جدل و] گفت و گو می کنند؛ کسانی که زیر دست بودند به کسانی که [ریاست] برتری داشتند، می گویند: اگر شما نبودید به طور حتم ما مؤمن بودیم. کسانی که [ریاست و] برتری داشتند به کسانی که زیر دست بودند، می گویند: مگر ما بودیم که شما را از هدایت - پس از آن که به سوی شما آمد - باز داشتیم؟ بلکه خودتان گناهکار بودید. و کسانی که زیر دست بودند به کسانی که [ریاست

۱- نساء/۹۷.

۲- سبأ/۳۱ - ۳۳. نیز به سوره احزاب، آیات: ۶۶ - ۶۸ و سوره اعراف، آیات: ۳۸ - ۳۹ رجوع کنید.

و] برتری داشتند، می گویند [نه] بلکه نیرنگ شب و روز [شما بود]آن گاه که ما را وادار می کردید که به خدا کافر شویم و برای او همتایانی قرار دهیم. و هنگامی که عذاب را ببینند، پشیمانی خود را آشکار کنند و در گردنهای کسانی که کافر شده اند غُلها می نهیم.

آیا جز به سزای آنچه انجام می دادند می رسند؟»

هنگامی که جامعه به طور همگانی از احساس مسؤولیت در برابر ستم شانه خالی می کند، خواه این افراد بی مسؤولیت مستضعف باشند و خواه مستکبر، آن جامعه به جامعه ای بدل می شود که بر خویشتن ستم می کند و سزاوار است که این جامعه به عذاب دچار شود و نابود گردد. این بی مسؤولیتی به تقسیم شدن جامعه، به طبقه مستکبر و مستضعف و برخوردار و محروم می انجامد - د رآینده این موضوع را به تفصیل بیان خواهیم کرد - و این جامعه نیرو و توان خود را برای تکامل و پیشرفت و پیاده کردن عدالت و آرامش از دست می دهد.

۵ – پسندیدن ستم

پدیده پنجم: پسندیدن ستم. وقتی که ستم در جامعه انسانی پای گیرد و مدتها ادامه پیدا می کند و رنگ و شکل اجتماعی به خود می گیرد، به یک قانون اجتماعی و اخلاق زشت انسانی و سنت و رسومی بدل می شود که انسان بدان چنگ می زند و آن را جزئی از وجود خود والگویی عالی از حرکت خود می داند و این، همان چیزی است که قرآن کریم درموارد و تک واژه های فراوانی بدان اشاره می کند:

۱ - واژه پرستش بتها و نمادهای هستی وطبیعی. چرا که این پرستش به سان حالتی انحرافی در حرکت انسان، آغاز شد و سپس پایدار شد تا این که بتدریج جزئی از زندگی و وجود او شد که آن را می پسندید و به دفاع از آن می پرداخت، با این که پرستش بتها از

بزرگترین انواع ستم است.

۲ - واژه اقتدا به سرکشان و مستکبران و پیروی از آنان. آن گونه که پیشتر در هنگام تفسیر برخی از آیات قرآنی بدان اشاره کردیم.

۳ - واژه رفتار نادرست اجتماعی نظیر کشتن و فساد در زمین و حکومت بر ناتوانان و استثمار آنان و بر این باور بودن که این رفتار، حق طبیعی یا صلاح در زمین است. این

پدیده، همان چیزی است که قرآن کریم بدان اشاره می کند:

« قُلْ هَلْ نُنَبِّئُکُمْ بِاص لْأَخْسَرِینَ اَعْمَالاً * اَلَّذینَ ضَلَّ سَعْیُهُمْ فِی الْحَیوهِ الدُّنْیا وَ هُمْ یَحْسَبُونَ اَ نَّهُمْ یُحْسِنُونَ صُنْعًا»(1)؛ «بگو: آیا شما را از زیانکارترین مردم، آگاه گردانیم؟ [آنان] کسانی اند که کوششان در زندگی دنیا به هدر رفته و خود می پندارند که کار خوب انجام می دهند.

پنجم: اثرگذاری هوس بر احساس وحدت منافع و سرنوشت و هدف

اشاره

انسان در مرحله وحدت فطری، به صورت روشن، احساس می کرد که اهداف، منافع و سرنوشت او، اموری است که میان او و دیگر انسان های همنوع او مشترکند و ردّ و بدل می شوند. چه، جامعه انسانی در آن روزگار محدود بود و این محدودیت به انسان امکان می داد که این اشتراک در اهداف، منافع و سرنوشت و نیز این تبادل منافع را به روشنی ببیند وحتی آن را با دستان خود لمس کند و در نتیجه، در جهت عملی شدن این احساس که از لحاظ اجتماعی و عملی ردّ و بدل می شود بکوشد تا این اهداف، منافع و مصالح تأمین شود و به همین سبب، یکپارچگی و همبستگی جامعه تحقق می یافت.

لیکن جامعه انسانی تحول یافت و به سبب اثرگذاری هوس، این عامل وحدت نیز

آسیب دید و جامعه از مرحله یکپارچگی به مرحله ناسازگاری، درگیری و چند دستگی منتقل شد.

درباره اثرگذاری هوس [بر وحدت جامعه انسانی] و پیامدهای آن دو نظریه وجود دارد: یکی نظریه علامه طباطبایی و دیگری نظریه شهید صدر.

نظریه علامه طباطبایی

علامه طباطبایی نظریه خود را از اندیشه و نظریه «استخدام فطری» که پیشتر بدان اشاره شد، آغاز کرده و بیان داشته است که: انسان به طور فطری می دانست که نمی تواند

تمامی نیازمندیهایش را بر آورده کند، مگر از راه به کار گرفتن دیگران و به همین سبب،

این آگاهی فطری وی را واداشت که به اندیشه تبادل منفعت با دیگر همنوعان خود بیفتد

۱- کهف/۱۰۳ - ۱۰۴.

واین کـار را از طریق «به کـارگیری متقابـل» که میـان او وآنـان ردّ و بـدل می شـد، انجام داد و در نتیجه، جامعه ای هماهنگ، همیار و یکپارچه به وجود آمد.

لیکن همین عامـل فطری [وحـدتِ جـامعه] یعنی عامـل «اسـتخدام» در مرحله بعـدی به یکی از عوامل بهره کشـی بـدل شـد که جامعه رابه جدایی و چند دسـتگی کشانید. چه، تحول حرکت طبیعی و اجتماعی انسان از یکسو و اختلاف او با دیگران بر سر امکانات و تواناییها و افزودن آن از سویی دیگر، انسان تواناتر را با همان انگیزه فطری استخدام

واداشت که به بهره کشـی و اسـتثمار دیگر انسان ها بپردازد، به گونه ای که بیش از آنچه به دیگران می دهد، از آنان بستاند و بدین سبب، جامعه انسانی، پس از یکپارچگی، به جامعه استثمار و اختلاف بدل شد.

علامه طباطبایی قدس سرهُ به این مطلب، چنین اشاره کرده است:

«این فرمان، یعنی فرمان انسان به تشـکیل جامعه مدنی و عدالت اجتماعی، فرمانی است که انسان از روی ناگزیری آن را صادر کرد، و گرنه هرگز حاضـرنبود بـا اجرای این فرمان آزادی واختیارش را محـدود کنـد واین، معنای همان سـخن معروف است: «الانسان مدنی بالطبع» یعنی انسان بر حسب سرشت خود، مدنی است و به عدالت اجتماعی فرمان می دهد.چرا که - پیشتر بیان کردیم - نیاز او به «استخدام» و بهره کشی از دیگران،

ناگزیرش ساخت که به زنـدگی اجتماعی و به دنبالش به عـدالت اجتماعی تن در دهـد. از این رو، هر انـدازه و در هر جایی از دنیا که انسانی نیرومندتر از دیگران و برآنان مسلط

شـد، فرمـان اجتماعی مـدنی وعـدالت اجتماعی ضـعیف تر شـد، زیرا انسان نیرومنـد، حق انسان ناتوان رارعایت نمی کنـد و ما امروز شاهدیم که چگونه ملتهای ناتوان از دست ملتهای نیرومند رنج می برند و تاریخ، تاامروز به همین منوال جریان داشته، به رغم این که ادّعا می شود، دوران تمدّن و آزادگی است. این معنا از این سخنان خداوند استفاده می شود:

«...اِنَّهُ کَانَ ظَلُومًا جَهُولاً»(۱)؛ «...راستی او ستمگری نادان بود»

«اِنَّ الْاِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا»(۲)؛ «به راستی که انسان سخت آزمند خلق شده است»

۱- احزاب/۷۲.

۲- معارج /۱۹.

«...اِنَّ الْاِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ»(۱)؛ «...به طور قطع انسان ستم پیشه ناسپاس است.»

«...اِنَّ الْاِنْسَانَ لَیَطْغی * اَنْ رَ اهُ اسْتَغْنی ()»(۲)؛ «حقّا که انسان سرکشی می کند.همین که خود را بی نیاز پندارد.»(۳)

خلاصه آنچه علّامه طباطبایی در این زمینه ارائه میدهد آن است که نادانی و ستمگری که انسان بدان توصیف می شود و در نتیجه آن، اختلاف در جامعه پدید می آید، از حالت پافشاری انسان در استخدام دیگران از یک سو؛ و از تفاوت امکانات، قابلیتها واستعدادهای افراد بشر از سویی دیگر، نشأت می گیرد. امکانات واستعدادهایی که به برخی این توان را می دهد که برخی دیگر را به خدمت گیرد واز وی بهره کشی کند.

نظریه شهید صدر

سید شهید صدر قدس سرّه نظریه خود را به گونه ای ژرف تر و روشن تر بیان کرده

است و ما این نظریه را پیشتر و در آغاز این فصل نیز از وی نقل کردیم «همچنین، شهید صدر در هنگام بحث از پایه های انقلاب،این موضوع را در ضمن بیان نخستین پایه انقلاب، مطرح کرده است.چرا که او چنین می گوید: «تاریخ بشری از آغاز دیرینه ترین دورانهای بهره کشی، شاهد دو پایه مختلف برای انقلاب بوده است:

پایه نخست: احساسات شخصی بر افروخته شده بر اثر ستم ستمگران و پایمال شدن حقوق و منافع جامعه توسط این ستمگران که در دلهای محرومان و ستمدیدگان انباشته می شود. این احساسات به تدریج در مستضعفان به وجود می آید و کشش پیدا می کند و هر زمان که وضعیت آنان بدتر و بر ستمگری و بهره کشی بهره کشان افزوده می شود، احساس آن ها نیرومندتر می گردد.برای این که این احساس به انقلاب تبدیل شود، نیاز به

مرکزی دارد که آن را متمرکز سازد وجهت دهد واین مرکز، همان رهبری است که مستضعفان را در مبارزه و انقلاب شان علیه استثمارگران رهبری می کند.

هرگاه این پایه را به طور ژرف بررسی کنیم، در می یابیم که با احساسات شخصی و مادی که آفریده شرایط بهره کشی است داد و ستد دارد، زیرا که بهره کشی، احساس

۱- ابراهیم/۳۴.

۲- علق/۶ - ۷.

۳- المیزان، ج۲، ص۱۱۷.

شخصی نسبت به منافع را در تمامی افراد جامعه پی ریزی می کند وتوجّه فردی به دارایی وقدرت را افزایش می دهد.»(1)

شهید صدر با این دو سخن بیان کرده است که بهره کشی اجتماعی که انسان در حرکت اجتماعی خود، آن را اعمال می کند، یک خصلت نفسانی و روانی را در او به وجود می آورد که ما آن را خصلت «متیّت» می نامیم وانسان از طریق این خصلت می کوشد بر ذات و شخص خود تکیه کند و کاری به مصالح و مفاسد اجتماعی و حتی کاری به مصالح و مفاسدی که از این جامعه نصیب او می شود، ندارد بلکه از طریق هوسها و خواسته های ذاتی و شخصی خود و خصلت «متیّت» با آن ها برخورد می کند و هیچ توجهی به مصالح اجتماعی ندارد.

آن گاه این حالت [و خصلت متیّت] در انسان نیرومند می شود تا به درجه ای می رسد

که در آن دست به بهره کشی [از همنوعان خود] می زند. آن هم، تنها به دلیل بهره کشی وابراز «متیّت» و یا به دلیل برخورداری از قدرت و ثروت و منظور بهره کشی وابراز متیّت

محض، بی آن که به اشباع غریزه یا برآوردن خواسته ای نیاز داشته باشد، بلکه بهره کشی

و قدرت و حکومت، خود به تمایل وخواسته ذاتی او بدل می شود.

این خصلت را خواننده می تواند در قرآن کریم ببیند، آن گاه که درباره فساد کنندگان در زمین وافراط گرانی که در تأمین نیازها، یا در روابط خود بامردم افراط می کنند و ستمگرانی که در حکومت و رفتارشان ستم روا می دارند، سخنی می گوید. به عنوان نمونه ای برای این افراط و ستمگری داستان قارون را نقل می کنیم. خداوند فرموده است:

«اِنَّ قَارُونَ کَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسی فَبَغی عَلَیْهِمْ وَ اتَیْنَاهُ مِنَ الْکُنُوزِ مَا اِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِاص لْعُصْبَهِ اُولِی الْقُوَّهِ اِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لاَ تَفْرَحْ اِنَّ اللّه ـلاَ یُحِبُّ الْفَرِحینَ

* وَ ابْتَغِ فیمَا اتیکُ

اللّه ـالدَّارَ الاْخِرَهَ وَ لاَ تَنْسَ نَصیبَکَ مِنَ الدُّنْیا وَ اَحْسِنْ کَمَا اَحْسَنَ اللّه ـاِلَیْکَ وَ لاَ تَبْغِ الْفَسَادَ فِی الاْرْضِ اِنَّ اللّه ـلاَ یُحِبُّ الْمُفْسِدینَ * قَالَ اِنَّمَا اُوتیتُهُ عَلی عِلْمٍ عِنْدی اَوَ لَمْ یَعْلَمْ اَنَّ اللّه ـقَدْ اَهْلَکَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ اَشَدُّ مِنْهُ قُوَّهً وَ اَکْثَرُ جَمْعًا وَ لاَ یُسْئَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ * فَخَرَجَ عَلی قَوْمِهِ فی زینَتِهِ قَالَ الَّذینَ یُریدُونَ الْحَیوهَ الدُّنْیَا یَا لَیْتَ لَنَا مِثْلَ مَا اُوتِیَ قَارُونُ اِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظیمٍ * وَقَالَ الَّذینَ اُوتُوا الْعِلْمَ وَیْلَکُمْ ثَوَابُ اللّه ِخَیْرٌ لِمَنْ امَنَ

ص:۲۰۷

۱- الاسلام یقودالحیاه، ص ۱۴۸.

وَ عَمِلَ صَالِحًا وَ لاَ يُلَقّيهَا اِلاّ الصَّابِرُونَ * فَخَسَفْنَا بِهِ وَ بِدَارِهِ الاْرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَهٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللّهِ وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُنْتَصِرينَ»(۱)؛ «قارون از قوم موسی بود و بر آنان ستم کرد و از گنجینه ها آن قدر به او داده بودیم که کلیدهای آن ها بر گروه نیرومندی سنگین

می آمد، آن گاه که قوم وی بدو گفتند: شادی مکن که خدا شادی کنندگان را دوست نمی دارد. و با آنچه خدایت داده سرای آخرت را بجوی و سهم خود را از دنیا فراموش مکن وهمچنان که خدا به تو نیکی کرده نیکی کن و در زمین فساد مجوی که خدا فسادگران را دوست نمی دارد. [قارون] گفت: من اینها را در نتیجه دانش خود یافته ام. آیا وی ندانست که خدا نسلهایی را پیش از او نابود کرد که از او نیرومندتر و مال اندوزتر

بودند؟ و مجرمان را [نیازی] به پرسیده شدن از گناهنشان نیست. پس [قارون] با کوکبه خود بر قومش نمایان شد، کسانی که خواستار زندگی دنیا بودند گفتند: ای کاش مثل آنچه به قارون داده شد،ه به ما [هم] داده میشد؛ واقعا او بهره بزرگی [از ثروت] دارد. و کسانی که دانش [واقعی] یافته بودند، گفتند: وای بر شما، برای کسی که ایمان آورده و کار شایسته کرده پاداش خدا بهتر است و جز شکیبایان آن را نیابند.

آن گاه [قارون] را با خانه اش در زمین فرو بردیم وگروهی نداشت که در برابر [عذاب] خدا او را یاری کند و [خود نیز] نتوانست که از خود دفاع کند.»

این آیات به اموال و گنجهایی اشاره می کند که قارون در اختیار داشت و خداوند آن ها را به وی داده بود، به گونه ای که نمی توانیم تصور کنیم که او نیازی به مال و مقام داشته

است.از این رو، همه مردم آرزو می کردند که ای کاش آنچه به او داده شده، به آنان نیز

داده می شد.همچنین، این آیات به اندرزی اشاره می کند که قوم قارون به وی می دادند و

آن این که وی نیکی کند، همان گونه که خدا به او نیکی کرده است و در برخورد با ثروت،

میان دنیا و آخرت توازن برقرار کند و از ستم گری و فساد انگیزی در زمین خودداری نماید.امّا قارون، به رغم همه این اندرزها، به ستمگری، فساد و جنایتهایش ادامه داد تا بر شخص و توان خود پای فشارد.

همچنین، می توانیم به قوم عاد، ثمود و فرعون صاحب خرگاهها مثل بزنیم.خداوند

۱- قصص /۷۶ - ۸۱.

می فرماید:

«اَلَمْ تَرَ کَیْفَ فَعَلَ رَبُّکَ بِعَادٍ * اِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ * اَلَّتی لَمْ یُخْلَقْ مِثْلُهَا فِی الْبِلاَدِ * وَ ثَمُودَ الَّذینَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ * وَ فِرْعَوْنَ ذِی الْاَوْتَادِ * اَلَّذینَ طَغَوْا فِی الْبِلاَدِ * فَاَکْثَرُوا فیهَا الْفَسَادَ * فَصَبَّ عَلَیْهِمْ رَبُّکَ سَوْطَ عَذَابٍ»(۱)؛ «مگرندانسته ای که پروردگارت باعاد چه کرد؟ صاحب [بناهایی چون] تیرک های بلند، که مانندش در شهرها ساخته نشده بود؟ و با ثمود، همانان که در درّه، تخته سنگها را می بریدند؟ و با فرعون صاحب

خرگاهها [و بناهای بلند]؟ همانان که در شهرها سر به طغیان برداشتند و در آن ها بسیار

تبهکاری کردند. [تا آن که] پروردگارت بر سر آنان تازیانه عذاب را فرو نواخت.»

وضعیت سرکشی و فساد گری بسیار در سرزمینی که این گروهها حاکم بودند واین وضعیت از برتری جویی و خود خواهی برخی از آنان و نیز از افراط و فسادگری و ستمگری آنان با انگیزه هوسرانی و منیّت و بهره کشی به وجود آمده بود، سرانجام آن گروهها و جوامع شان را به اختلاف، پراکندگی و نابودی کشانید.

دهها نمونه های قرآنی وجود دارد که خواننده می تواند آن ها را در قرآن کریم مشاهده کند و این نمونه ها درباره حالتهای اسراف، سرکشی، فسادگری و ستم سخن می گویدو این حالتها به صورت خصلتهایی اصیل و ملکه ای جدایی ناپذیر برای انسان در می آید که در آن از طریق شیوه رفتارش بر ذات و شخص خود پای می فشارد.

بدین سبب، انسان در رفتار خود، به جای این که بر اساس احساس وحدت منافع، اهداف و سرنوشت گروهی عمل کند، براساس احساس «منیّت» و توجه به منافع فردی و شخصی عمل می کند، امری که به بهره کشی، فسادگری در زمین وتجاوز منجر می شود و به همین دلیل، جامعه ازهم می پاشد و یکپارچگی اش از میان میرود و نابود می شود.

۱- فجر/۶ - ۱۳.

فصل دوم: درمان اختلاف از طریق دین و شریعت

پیش درآمد

اشاره

(۱)

۱ – پیشرفت اختلاف

پس از پیدایش اختلاف در جامعه انسانی به سبب تأثیرگذاری هوس بر عوامل وحدت فطری آن، عوامل این وحدت به تدریج اثرگذاری خود بر جامعه انسانی را از دست داد، به ویژه پس از آن که این جامعه تحوّل پیدا کرد و به رشد و پیچیدگی آن در فعالیّتها، منافع واهداف، امکانات و فرصتهای موجود برای انواع بهره کشی، یا در ژرفتر

شدن و رو به وخامت نهادن اثرپذیری این عوامل وحدت [از هوسها]افزوده شد و کار به جایی رسید که این عوامل، تأثیرگذاری خود بر وحدت را از دست داد. چه، هدایت عوامل یاد شده، هدایتی عمومی بود که این جزئیات را در بر نمی گرفت و در قد و

قواره آن نبود که اوضاع و پدیده های اجتماعی و روانی ای را که پیشتر درباره اش

ص:۲۱۰

۱- ما به طور اساسی در این فصل، بر آنچه استاد ما شهید صدر در جزوه خود به نام «خلافه الانسان و شهاده الانبیاء» و نیز در درسهایش پیرامون تفسیر موضوعی با عنوان «عناصرالمجتمع الانسانی» مطرح کرده است، تکیه کردیم. همچنین خوب است برای فهمیدن نظریه استاد، به برخی از بخشهای کتاب «اقتصادنا» رجوع شود. ما پاره ای از پیش درآمدها و توضیحات و مثالها را بر نظریه استاد افزودیم و انتقادها واضافات چندی را یادداشت کردیم.

سخن گفتیم، علاج کند. به ویژه که برخی از این پدیده ها از یکسو مبهم و پیچیده بود واز سویی

دیگر مقداری تازگی در آن بود ونیاز به تجربه داشت و از جهت سوم، زمینه تأویل، توجیه

و تفسیر در آن وجود داشت.

بر اثر این تحوّل ژرف اجتماعی بود که دوران دگرگونی و تحول به وسیله دین وحلّ اختلاف در سطح شریعت و تشکیل جامعه بر پایه شریعت فرا رسید، تا جامعه بار دیگر به وحدت فطری خود باز گردد، لیک این بازگشت می باید بر پایه نوینی استوار باشد که با

تحوّل زندگی نوین انسانی همخوانی بیشتر داشته باشد و نیز انسان را به دوران فطری اش

باز گرداند. امّا این پایه نوین باید از پایه فطرت تنها که توانست در دوران نخست زندگی

انسان در روی زمین، وحدت را تحقق بخشد نیرومندتر باشد. این پایه نوین، همان دین در مرحله «شریعت» و قانونگذاری است.

از لا به لای آنچه قرآن درباره واقعیت تاریخ بشری مطرح می کند، چنین به دست می آید که دوران شریعت، دوران اصلی در تاریخ وحرکت بشری، به طور کلی، به شمار می رود.

۲ – دین در سطح شریعت

اشاره

از قرآن کریم به دست می آید که با پیشرفت اختلاف [در جامعه انسانی] دین هم به گونه ای روشن به پیش رفت، و این پیشرفت از طریق دو پدیده به هم پیوسته و مهم در نزول دین الهی، صورت گرفت، دینی که برای اصلاح جامعه انسانی و تحول اجتماعی در این جامعه و نیز به خاطر وجود اختلاف رو به رشد و حلّ این اختلاف آمد و این دو پدیده عبارتند از: شریعت و رهبری.

الف – پدیده شریعت

وظیفه وحی الهی و نبوت، یعنی «دین» در دوران وحدت فطری بر توجیه و رهنمود فطرت و بیان نشانه های آن منحصر بود. همان گونه که پیشتر بدین موضوع اشاره شد.

لیکن هنگامی که جامعه تحوّل یافت و اثرگذاری هوس بر عوامل وحدت فطری نیز رشد پیدا کرد، ادیان الهی با وظیفه تازه ای

رو به رو شد، چرا که وظیفه دین گسترده شد و در

ص:۲۱۱

مرحله وجود اختلاف پیشرفته و تحول یافتن وحی الهی به آمدن «شریعت»، پر دامنه تر گردید. نبوت با کتاب آسمانی آمد تا شیوه زندگی اجتماعی انسان ها را برای آنان تعیین

کند، مشکلاتشان را برطرف سازد، برای اعمال و رفتار آنان قانون وضع کند، نشانه های روابط مطلوب در جوامع ایشان را مشخص نماید و درباره اختلافاتشان به داوری میان آنان بپردازد.

بدین ترتیب، دوران جدید جامعه انسانی با پدیده وجود شریعت به سان یک چهارچوب و حالتی برجسته برای سامان دادن زندگی اجتماعی در اندرون جامعه انسانی از دوران پیشین متمایز شد، به گونه ای که شریعت، نقش توجیه گر وتعیین کننده روابط مختلف و گوناگون در اندرون جامعه را برعهده گرفت.

ب – پدیده رهبری

پدیده شریعت به تنهایی نمی توانست اختلاف را حلّ کند، زیرا که محض بیان راه و روش و تشخیص نشانه های رفتار برای درمان برخی از مشاکل وعوامل نظیر مشتبه شدن حق به باطل،یا اوهام و گمانه ها و دیگر عوامل اختلاف بسنده نیست بلکه به وجود رهبری میدانی نیاز دارد که حق و عدالت را پیاده کند و ستمگری و تجاوزگری را دفع نماید و این نیاز را می توان در «پدیده رهبری» و تحوّل نبوت به «نبوت فرمانروا» که ما از آن به «امامت» تعبیر می کنیم، جستجو کرد. این پدیده، همان پدیده بنیادین دوم است که

جامعه اختلاف پیشرفته به وسیله آن از دیگر جوامع تمایز پیدا می کند، جامعه ای که عملیات تحول و اصلاح در آن را پیامبر رهبری می کند و براساس شریعت و دین به حلّ اختلاف می پردازد.

از اینرو، از این پدیده، به پدیده «نبوت فرمانروا» تعبیر می کنیم. چرا که پیامبر، نقش «پیشوا» و فرمانروایی را ایفا می کند، به اداره عملیات اصلاح اجتماعی و ساماندهی روابط اجتماعی براساس شریعت می پردازد و یا به طور مستقیم بر این روابط و اجرایی

کردن دین در جامعه نظارت می کند. بنابراین، پیامبر به طور مستقیم، عملیات اصلاح، اجرای قانون، هدایت و ساماندهی جامعه را رهبری می کند و تنها مسؤولیت نبوت را برعهده ندارد که مقصود از آن، ابلاغ، توجیه، ارشاد و هدایت به مقتضیات و حالتهای

فطری است.

همچنین، می توان از «پدیده رهبری» به پدیده ای تعبیر کنیم که می کوشد «حکومت الهی» و جامعه انسانی وابسته به وحی الهی تشکیل دهد. بر این اساس، اندیشه «تشکیل حکومت» ریشه دینی دارد. هر چند می توان گفت: اندیشه تشکیل حکومت، در اصل وجود اجتماعی و تاریخی اش، اندیشه ای نبوی و دینی بوده و برای درمان پدیده اختلاف رو به رشد و پیچیده در جوامع انسانی آمده است.

روشن است که دو پدیده شریعت و رهبری، هر کدم به طور اساسی به دیگری وابسته است، زیرا در حکومت الهی یا رهبری و یا نبوتی که در آن پیامبر، رهبر و فرمانده

باشد، حکومت و روابط اجتماعی بر طبق شریعت انجام می شود که خداوند این شریعت را بر این فرمانروایان پیامبر فرو فرستاده است. قرآن کریم به این دو پدیده و رابطه میان آن دو، چنین اشاره کرده است:

«کَانَ النَّاسُ اُمَّهً وَاحِدَهً فَبَعَثَ اللّه ُالنَّبِیّینَ مُبَشِّرینَ وَمُنْذِرینَ وَاَ نْزَلَ مَعَهُمُ الْکِتَابَ بِاص لْحَقِّ لِیَحْکُمَ بَیْنَ النَّاسِ فیمَا اخْتَلَفُوا فیهِ وَمَا اخْتَلَفَ فیهِ اِلا الَّذینَ اُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَیِّنَاتُ بَغْیًا بَیْنَهُمْ فَهَدَی اللّه ُالَّذینَ امَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فیهِ مِنَ الْحَقِّ بِاِذْنِهِ وَاللّه ُیَهْدی مَنْ یَشَاءُ اِلی صِرَاطٍ مُسْتَقیم»(1)؛ «مردم امّتی یگانه بودند. پس خداوند پیامبران را نوید آور و بیم دهنده برانگیخت و باآنان، کتاب [خود] را به حق فرو فرستاد، تا میان مردم در آنچه با هم اختلاف داشتند داوری کند. وجز کسانی که [کتاب] به آنان داده شد - پس از آن که دلایل روشن برای آنان آمد - به خاطر ستم [و حسدی] که میانشان بود [هیچ کس] در آن اختلاف نکرد. پس خداوند آنان را که ایمان آورده بودند، به توفیق خویش، به حقیقت آنچه که در آن اختلاف داشتند، هدایت کرد. و خدا هر که را بخواهد به راه راست

هدایت می کند.»

ما برای این که این موضوع، یعنی «رشد اختلاف اجتماعی» و «دین در سطح شریعت» را توضیح دهیم و درباره آن ها سخن بگوییم، دو جستار را یادداشت و در این دو جستار آنچه را شهید صدر بیان کرده مورد بررسی قرار می دهیم، چرا که شهید صدر گفته است: میان رشد اختلاف اجتماعی و ضرورت وجود دین در سطح شریعت برای

۱- بقره /۲۱۳.

حلّ این اختلاف پیشرفته، پیوند استوار وجود دارد.

جستار نخست: رشد اختلاف اجتماع

اشاره

پیشتر بیان کردیم که اختلاف از طریق اثرگذاری هوس بر عوامل وحدت فطری آغاز شد. لیکن این اختلاف به وسیله دو عامل مهم در میان مردم رشد کرد: یکی تحول اجتماعی و دیگری تحول و رشد مقدار اثرگذاری هوس بر عوامل وحدت فطری و این تحول در روابط اجتماعی و به طور کلی واحدهای نظام اجتماعی، شکل اجتماعی به خود گرفت و به درمان با روش و شیوه ای جدید، نیاز پیدا کرد. برای توضیح این مطلب لازم است چند نکته را یاد کنیم:

اول: تقسیم شدن جامعه به چند گروه

جامعه انسانی در روابط اجتماعی و در تمامی واحدهای اجتماعی، شکل جدید اجتماعی به خود گرفت و این شکل جدید آن بود که جامعه انسانی به چند گروه تقسیم شد که ما، هم اینک از سه گروه اصلی نام می بریم:(1)

۱ - گروه مستکبران: این گروه کسانی هستند که بر جوامع خود یا ملتهای دیگر سلطه

پیدا می کنند و برحسب خواسته ها، تمایل ها و منافع خود به آنان فرمان می رانند و نقش آنان، نقش برتری جویی بر عموم مردم و بهره کشی از آنان و نیروهایشان در راه منافع ویژه خود می باشد و تواناییها و امکانات موجود در طبیعت و جهان هستی و نیز امکانات جوامع خود و یا دیگر جوامع را تنها در انحصار خود در می آورند، بی آن که عدالت را درباره مردم یا منافع این مردم رعایت کنند و این کار را با این ادّعا انجام می دهند که به سبب برخورداری از قدرت و نیرو، یا وابسته بودن به طبقه یا نژادی خاص و یا به این دلیل که شناخت مصالح را آن ها به عهده دارند، نه خدا و مردم، از دیگران برترند. اینان

۱- در فصل نخست کتاب، عوامل این تقسیم شدن و اختلاف را بیان کردیم و در این جا بار دیگر این پدیده را عرضه می داریم تا پیش د رآمدی باشد برای ورود در عرصه پژوهش آن و پژوهش آثار و درمان آن از دیدگاه قرآن. به منظور بررسی این گروههای اجتماعی به سومین درس از کتاب: «المدرسه القرآنیه»، به قلم شهید صدر رجوع کنید.

در گروه عناصری که نظام اجتماعی را تشکیل می دهد، خود را در جایگاه خداوند قرار می دهند. از این گروه در ادبیات سیاسی امروز، به «استثمارگران» و «خودکامگان» یاد می شود.

قرآن کریم از این مستکبران با تعابیر گوناگون یاد کرده است که به ماهیت رفتار آنان در جامعه و آثار آن بر مردم ارتباط دارد. می توانیم این تعابیر را از طریق برخی عناوین در قرآن به دست آورد و این عناوین عبارتند از :

«مفسدین». خداوند فرموده است:

«اِنَّ فِرْعَوْنَ عَلاَ فِی الْأَرْضِ وَ جَعَلَ اَهْلَهَا شِیَعًا یَسْتَضْعِفُ طَائِفَهً مِنْهُمْ یُذَبِّحُ اَبْنَاءَهُمْ وَ یَسْتَحْیِی نِسَاءَهُمْ اِنَّهُ کَانَ مِنَ الْمُفْسِدِینَ»(۱)؛ «فرعون در سرزمین [مصر] سر بر افراشت و مردم آن را طبقه طبقه ساخت، طبقه ای از آنان را زبون می دانست: پسرانشان را سر می برید و زنانشان را زنده بر جای می گذاشت که وی از فسادکاران بود.

«وَاِذَا تَوَلّی سَعی فِی الأَرْضِ لِیُفْسِدَ فیهَا وَیُهْلِکَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللّه لاَ یُحِبُّ الْفَسَادَ»(۲)؛ «و چون ریاستی یابد، کوشش می کند که در زمین فساد نماید و کشت و نسل را نابود سازد و خداوند تبهکاری را دوست ندارد.»

«فَهَلْ عَسَیْتُمْ اِنْ تَوَلَّیْتُمْ اَنْ تُفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا اَرْحَامَکُمْ»(۳)؛ «پس [ای منافقان]

آیا امید بستید کهچون سرپرست مردم شدید، در زمین فساد کنید وخویشاوندیهای خود را از هم بگسلید؟»

«اَمْ نَجْعَلُ الَّذینَ امَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ کَاص لْمُفْسِدینَ فِی الْأَرْضِ اَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقینَ کَاص لْفُجَّارِ»(۴)؛ «یا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، چون مفسدان در زمین می گردانیم، یا پرهیزکاران را چون پلیدکاران قرار می دهیم؟»

«مترفین». خداوند فرموده است:

«وَ اِذَا اَرَدْنَا اَنْ نُهْلِکَ قَرْیَهً اَمَرْنَا مُتْرَفیهَا فَفَسَقُوا فیهَا فَحَقَّ عَلَیْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمیرًا»(۵)؛ «و چون بخواهیم شهری را هلاک کنیم، خوشگذرانانش را وا می داریم، تا د

۱- قصص/۴.

۲- بقره/۲۰۵.

۳- محمد/۲۲.

۴- ص/۲۸.

۵- اسراء/۱۶.

رآن به انحراف [و فساد] بپردازند و در نتیجه، عذاب بر آن [شهر] لازم گردد، پس آن را

[یکسره] زیر و رو کنیم.»

«وَ الَّذینَ یَسْعَوْنَ فی ایَاتِنَا مُعَاجِزینَ اُولئِکَ فِی الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ»(۱)؛ «و [ما] در هیچ شهری هشدار دهنده ای نفرستادیم، جز آن که خوشگذرانان آن ها گفتند: ما به آنچه شما بدان فرستاده شده اید کافریم.»

«وَ کَذلِکَ مَا اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِکَ فی قَرْیَهٍ مِنْ نَذیرٍ اِلاَّ قَالَ مُتْرَفُوهَا اِنَّا وَجَدْنَا ابَاءَنَا عَلی اُمَّهٍ وَ اِنَّا عَلی اثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ»(۲)؛ «و بدین گونه در هیچ شهری پیش از تو هشدار دهنده ای نفرستادیم مگر آن که خوشگذرانان آن گفتند: ما پدران خود را بر آیینی یافته ایم و ما از پی ایشان رهسپاریم.»

«مسرفین». خداوند فرموده است:

«فَمَا امَنَ لِمُوسی اِلاَّ ذُرِّیَّهٌ مِنْ قَوْمِهِ عَلی خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَ مَلَاOئِهِمْ اَنْ یَفْتِنَهُمْ وَ اِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِی الاَرْضِ وَ اِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفینَ»(۳)؛ «سرانجام، کسی به موسی ایمان نیاورد، مگر فرزندانی از قوم وی در حالی که بیم داشتند از آن که مبادا فرعون وسران آن ها ایشان را آزار رسانند و در حقیقت، فرعون د رآن سرزمین برتری جوی و از اسرافکاران

بود.»

«وَلاَ تُطیعُوا اَمْرَ الْمُسْرِفینَ

* اَلَّذینَ یُفْسِدُونَ فِی الْاَرْضِ وَ لاَ یُصْلِحُونَ»(۴)؛ «و فرمان افراطگران را پیروی مکنید.آنان که د رزمین فساد می کنند و اصلاح نمی کنند.»

«طاغوت». این عنوان در قرآن کریم، در برابر اللّه و پستش او مطرح شده است. خداوند می فرماید:

«وَ الَّذینَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ اَنْ یَعْبُدُوهَا وَ اَنَابُوا اِلَی اللّه ِ لَهُمُ الْبُشْری فَبَشِّرْ عِبَادِ»(۵)؛ «و آنان که خود را از طاغوت دور می دارند تا مبادا او را بپرستند و به سوی خدا بازگشته اند

آنان را مژده باد. پس بشارت ده به آن بندگان من.»

«اَللّه ُوَلِیُّ الَّذینَ امَنُوا یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ اِلَی النُّورِ وَ الَّذینَ کَفَرُوا اَوْلِیَاؤُهُمُ

۱- سبأ/۳۸.

۲- زخرف/۲۳.

۳- یونس/۸۳.

۴- شعراء/۱۵۱ - ۱۵۲.

۵- زمر/۱۷.

الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ اِلَی الظُّلُمَاتِ اُولئِکَ اَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فيهَا خَالِدُونَ»(۱)؛ «کسانی که ایمان آورده اند در راه خدا کارزار می کنند و کسانی که کافر شده اند در راه

طاغوت می جنگند. پس با یاران شیطان بجنگید که نیرنگ شیطان [در نهایت]ضعیف است.»

نیز از این عنوان در قرآن کریم به طاغی و طاغیه تعبیر شده است. چنان که در سخن خداوند آمده است:

«کَذلِکَ مَا اَتَی الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ اِلاَّ قَالُوا سَاحِرٌ اَوْ مَجْنُونٌ * اَتَوَاصَوْا بِهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ»(۲)؛ «امّا ثمود به [سزای] سرکشی [خود] به هلاکت رسیدند.» عنوانهای دیگری از این قبیل در قرآن به چشم مخی خورد. نقطه مشترك همه این عنوانها آن است که آن است که آنان حدود خداوند را در حرکت خویش زیر پا نهادند و به همین سبب، «اسراف کردند»، «فساد نمودند»، «برتیری جستند» و «سرکشی کردند». هر عنوانی نشانگر زیر پا نهادن این حدّ الهی یا آن حدّ الهی است.

ازطریق این اوصاف و رفتاری که نتیجه این اوصاف است و قرآن کریم درباره آن

سخن گفته است، به ماهیت رابطه این گروه از یک سو و سایر مردم از سویی دیگر و زمین وطبیعت از سوی سوم، پی می بریم. چرا که این رابطه، رابطه سُلطه، سرکشی، سیطره، انحصارطلبی، ستمگری و فساد در زمین است.

۲ - گروه زیر دستان: این گروه، مرمدانی هستن دکه در معرض محرومیت و بهره کشی قرار می گیرند و منافع خود را از دست می دهند و نمی توانند حقوق طبیعی خود را در جوامعی که زندگی می کنند به دست آورند، زیرا که از سوی استثمارگران، سردمداران و بالا دستان مورد محرومیت و بهره کشی قرار می گیرند. امّا اینان در همین حال، تسلیم این

وضعیت اجتماعی می گردند و بدان تن در می دهند و به زیردستان و پیروان محض برای بالادستان بدل می شوند.

قرآن کریم درباره این گروه سخن گفته و محرومان را به دو دسته تقسیم کرده است:

یکی از آن ها دسته ای از محرومان اجتماعی است که بدون هرگونه مقاومت یا مخالفتی در برابر این واقعیت اجتماعی تسلیم شده و بدین سبب، بر خود ستم کرده

۱- نساء/۷۶.

۲- ذاریات/۵۲ - ۵۳.

است. چه، این دسته در این وضعیت اجتماعی، هیچ گونه منفعتی ندارد بلکه به ابزاری برای بالادستان، استثمارگران، اسراف کنندگان و فساد گران تبدیل شده است و آنان به وسیله همین محرومان به ستمگری و سرکشی در حق آنان پرداختند و حتی این محرومان به رغم محرومیت شان با بهره گیری از ستمگری و انحراف مستکبران، دست به ستمگری و سرکشی زدند.(۱)

این پیروی از ستمگران موجب عذاب و کیفر اخروی می شود، زیرا این گونه تسلیم بودن و پذیرش ستم، تا چه رسد به کمک کردن به ستم، نمایانگر حالتی است که انسان بر خویشتن نیز ستم می کند، همان گونه که به خاطر نیرو دادن به مستکبران و ستمگران و مسلط کردن آنان بر امور جامعه، بر دیگران ستم می نماید.خداوند فرموده است :

«اِنَّ الَّذینَ تَوَفّیهُمُ الْمَلئِکَهُ ظَالِمی اَ نْفُسِهِمْ قَالُوا فیمَ کُنْتُمْ قَالُوا کُنَّا مُسْتَضْعَفینَ فِی

الْأَرْضِ قَالُوا اَلَمْ تَکُنْ اَرْضُ اللّه ِ وَاسِعَهً فَتُهَاجِرُوا فیهَا فَاُولئِکَ مَاْویهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصیرًا»(۲)؛ «کسانی که بر خویشتن ستمکار بوده انـد [وقتی] فرشـتگان جانشان را می گیرنـد، می گوینـد: در چه [حال] بودیـد؟ پاسـخ می دهند ما در زمین از مستضـعفان بودیم. می گویند: مگر زمین خدا وسیع نبود تا در آن مهاجرت کنید؟ پس آنان جایگاهشان دوزخ است و بدسرانجامی است».

«یَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِی النَّارِ یَقُولُون یَا لَیْتَنَا اَطَعْنَا اللّه َوَ اَطَعْنَا الرَّسُولا * وَ قَالُوا رَبَّنَا اِنَّا اَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ کُبَرَاءَنَا فَاَضَلُّونَا السَّبیلا»(۳)؛ «روزی که چهره هایشان را در آتش زیر و رو می کنند، می گویند: ای کاش، ما خدا را فرمان می بردیم و پیامبر را اطاعت می کردیم. و

می گویند: پروردگارا ما رؤسا و بزرگتران خویش را اطاعت کردیم و ما را از راه به در کردند».

قرآن کریم در صحنه های دیگر، حالت این مستضعفان را که ستمگرانشان نیز خوانده، توصیف کرده است.اینان به جدال با مستکبران می پردازند و در روز رستاخیز

۱- نمونه هایی از این دسته از محرومان را در جهان امروز می توان دید نظیر برخی از عوامل دستگاههای سرکوبگر یا برخی از عوامـل پلیس و ارتش در برخی از کشورهـا و برخی از عوامـل دسـتگاههای اداری و حکومتی و حتی بعضـی از عوامل حزبی، سیاسی و تبلیغاتی وابسته به ستمگران.

۲- نساء/۹۷.

۳- احزاب/۶۶ - ۶۷.

گناه را به گردن آنان می اندازند وحتی یکدیگر را سرزنش می کنند. اینك به این صحنه قرآنی بنگرید که خداوند می فرماید:

«وَ قَالَ الَّذینَ کَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهذَا الْقُرْ انِ وَ لا بِالَّذی بَیْنَ یَدَیْهِ وَ لَوْ تَری اِذِ الظَّالِمُونَ

مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ یَرْجِعُ بَعْضُهُمْ اِلی بَعْضٍ الْقَوْلَ یَقُولُ الَّذینَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذینَ اسْتَکْبَرُوا لَوْلاَ اَ نْتُمْ لَکُنَّا مُؤْمِنینَ»(۱)؛ «و کسانی که کافر شدند، گفتند :نه به این قرآن و به آن [نورانی] که پیش از آن است هرگز ایمان نخواهیم آورد و ای کاش، بیدادگران را هنگامی که در پیشگاه پروردگارشان بازداشت شده اند می دیدی [که چگونه] برخی از آنان با برخی [دیگر] گفتگو می کنند، کسانی که زیردست بودند به کسانی که [ریاست و] برتری داشتند، می گویند: اگر شما نبودید به طور قطع ما مؤمن بودیم».

امّا مستکبران سخن مستضعفان را رد می کنند و آنان را متهم می سازند که نداشتن

ایمان، نتیجه تسلیم بودن و پذیرفتن وضعیت حاکم در جامعه آنان است.آنان این وضعیت را پذیرفتند و این گناه را مرتکب شدند و به گروهی جنایتکار بدل گشتند. چرا که خداوند

از زبان آنان چنین حکایت می کند:

«قَالَ الَّذینَ اسْتَکْبَرُوا لِلَّذینَ اسْتُضْعِفُوا اَ نَحْنُ صَدَدْنَاکُمْ عَنِ الْهُدی بَعْدَ اِذْ جَاءَکُمْ بَلْ کُنْتُمْ مُجْرِمینَ»(۲) «کسانی که برتری داشتند، به کسانی که زیردست بودند، می گویند: مگر ما بودیم که شما را از هدایت - پس از آن که به سوی شما آمد - بازداشتیم؟ [نه]بلکه خودتان گناهکار بودید».

لیکن این پاسخ مستضعفان را خاموش نمی کند بلکه آنان در پاسخ مستکبران چنین می گویند:

«وَ قَالَ الَّذینَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذینَ اسْتَکْبَرُوا بَلْ مَکْرُ الَّیْلِ وَ النَّهَارِ اِذْ تَأْمُرُونَنَا اَنْ نَکْفُرَ بِاللّه ِ وَ نَجْعَلَ لَهُ اَنْدَادًا وَ اَسَرُّوا النَّدَامَهَ لَمَّا رَاَوُا الْعَذَابَ وَ جَعَلْنَا الْاَغْلالَ فی اَعْنَاقِ الَّذینَ کَفَرُوا هَلْ یُجْزَوْنَ اِلا مَا کَانُوا یَعْمَلُونَ»(۳)؛ «کسانی که زیر دست بودند به کسانی که برتری داشتند می گویند: بلکه نیرنگ شب و روز [شما بود] آن گاه که ما را وادار می کردید که به خدا کافر شویم و برای او همتایانی قرار دهیم و هنگامی که عذاب را ببینند، پشیمانی خود را

۱- سبأ/۳۱.

۲- سبأ/۳۲.

۳- سبأ/۳۳.

آشکار کنند و در گردنهای کسانی که کافر شده اند غُلها می نهیم. آیا جز به سزای آنچه انجام می دادند می رسند؟».

هر چند مستکبران سزاوار کیفرند، زیرا گناه آنان بزرگتر است. لیکن مستکبران و مستضعفانی که ستم را می پذیرند همگی در معرض عـذاب قرار می گیرنـد و به سان امّتی گمراه در یک صف محشور می شونـد و لـذا قرآن کریم همه آن ها را به عنوان ستمگران توصیـف کرده است:«...وَلَوْ تَری اِذِالظّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ...»؛ «...و ای کـاش، بیـدادگران را هنگـامی که در پیشگاه پروردگارشان بازداشت شده اند، می دیدی...». نیز همه آن ها را سزاوار عذاب دانسته است: «...وَاَسَرُّوْا النَّدَامَةَ لَمّا رَاَوُ الْعَذابَ...»؛ «...و

هنگامی که عذاب را ببینند، پشیمانی خود را آشکار سازند...».

۳ - مستضـعفان بلند همّت: دسـته دیگر از زیردسـتان، مستضـعفانی هسـتند که ارجمند و بلند همتند. سرکشـی و ستم را به سان یک واقعیت اجتماعی نمی پذیرنـد و برای رهایی از آن تلاش می کننـد، خواه با دعا و پناه بردن اخلاص مندانه به خدا و خواه از طریق هجرت و بیرون رفتن از خانه و شهر خود و این دسته دوم از گروه زیردستان است [که پیشتر بدان اشاره کردیم].

قرآن کریم از مستضـعفان یاد کرده و به موضع عزّت مندانه، همّت بلند و کوشـش آنان برای رهایی از استضـعاف و محرومیت نیز اشاره نموده است:

«وَمَا لَكُمْ لا تُقَاتِلُونَ فی سَبیلِ اللّه ِ وَالْمُسْتَضْعَفینَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذینَ

يَقُولُونَ رَبَّنَا اَخْرِجْنَا مِنْ هـذِهِ الْقَرْيَهِ الظَّالِمِ اَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصيرًا»(۱)؛ «و چرا شـما در راه خـدا و در راه [نجات] مردان و زنان و کودکان مستضـعف نمی جنگید؟ همانان که می گویند: پروردگارا، ما را از این شـهری که مردمش ستم پیشه اند بیرون ببر و از جانب خود برای ما سرپرستی قرار ده و از نزد خویش یاوری

برای ما تعیین فرما».

از این رو، می بینیم که قرآن کریم نیز اشاره می کند که این دسته از زیردستان به عذاب دسته نخست گرفتار نمی شوند:

«اِلا الْمُسْتَضْعَفینَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لا يَسْتَطيعُونَ حيلَةً وَلا يَهْتَدُونَ سَبيلا *

۱- نساء/۷۵.

فَأُولئِکَ عَسَی اللّه ُاَنْ یَعْفُوَعَنْهُمْ وَکَانَ اللّه ُعَفُوًّا غَفُورًا»(۱)؛ «مگر آن مردان و زنان و کودکان فرودستی که چاره جویی نتوانند و راهی نیابند. پس آنان [که فی الجمله عذری دارند] باشد که خدا از ایشان درگذرد که خدا همواره خطا بخش و آمرزنده است».

از زمره این مستضعفان والا همت،گروهی هستند که در راه خدا هجرت می کنند و با هجرت و تغییر میهن، مخالفت خویش با مستکبران را اعلام می دارند و اینان جز هجرت راهی برای رهایی ندارند. چنان که قرآن کریم در پایان آیه پیشین بدان اشاره کرد و در آیه بعدی آشکارا آن را بیان می کند:

«وَمَنْ یُهَاجِرْ فی سَبیلِ اللّه ِیَجِدْ فِی الْأَرْضِ مُرَاغَمًا کَثیرًا وَسَعَةً وَمَنْ یَخْرُجْ مِنْ بَیْتِهِ مُهَاجِرًا اِلَی اللّه ِوَرَسُولِهِ ثُمَّ یُدْرِکْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ اَجْرُهُ عَلَی اللّه ِوَکَانَ اللّه ُغَفُورًا رَحیمًا»(۲)؛ «و هر که در راه خدا هجرت کند، در زمین اقامتگاههای فراوان و گشایشها خواهد یافت هر کس به [قصد] مهاجرت در راه خدا و پیامبر او، از خانه به در آید، سپس مرگش در رسد، پاداش او به طور قطع بر خداست و خدا آمرزنده مهربان است».

روشن است که این بخش از جامعه [یعنی مهاجران] در جامعه اختلاف و زیر سلطه مستکبران، شمارشان بسیار اندک می باشد و توان دگرگون ساختن اوضاع جامعه ای را که در آن زندگی می کنند، ندارند.

همچنین، هجرت این گروه بر اثر تلاشهای مستکبران برای تسلّط بر جامعه آنان اطاعت مردم از این مستکبران به خاطر تواناییها و امکاناتی که آن ها در اختیار دارند از یکسو و فروتنی و فرمانبرداری بیشتر مستضعفان و تسلیم شدن آنان در برابر مستکبران و پذیرش واقعیت اجتماعی از سویی دیگر، و محدود بودن امکانات و شمار مستضعفان و نداشتن توان ایجاد دگرگونی از سوی سوم، صورت می گیرد.

بر اثر همه عواملی که گفته آمد، جامعه به جامعه ای استکباری بدل می شود که ستمگران و مستکبران بر سرنوشت جامعه و امکانات آن مسلط می شوند و به خاطر قدرت و سلطه ای که دارند فرمان می رانند و انواع شکنجه، تحقیر و توهین را در حق مردم اعمال می کنند.

۱- نساء/۹۸ - ۹۹.

۲- نساء/۱۰۰.

دوم: ضرورت انقلاب

دوم: نکته دوم این است که جامعه انسانی طبقاتی، نظام جدیدی را بر انسان تحمیل می کند که در این نظام، باطل باآشکارترین چهره خود نمودار می شود. همچنین، این نظام

با اصل و قانون «جانشینی انسان از سوی خدا» و با هدف تشکیل جامعه حق و عدالتی که این جامعه را جامعه جانشین الهی می سازد، سازگاری ندارد و نیز با نظام پرستش و

تسبیح گویی جهان هستی برای خدا، همخوانی ندارد.

از این جا، ضرورت بازگشت این جامعه به موقعیت طبیعی و به یکپارچگی مورد نظر یعنی به جامعه حق و عدالت و اصول فطری آن نمایان می شود، اصولی که خداوند این جامعه را بر آن سرشته است و اصولی که آن را جامعه جانشین الهی و جامعه یکپارچه مورد نظر می سازد. البته، این یکپارچگی تنها از طریق عوامل فطری امکانپذیر نیست بلکه باید یک انقلاب رادیکال در این جامعه رخ دهد که مستضعفان بلند همّت در آن پیروز گردند، یعنی آنان که با تمامت این اوضاع جدید و منحرف مخالفت کردند و علیه مستکبران بپا خاستند و فریاد زدند.

ضرورت بازگشت جامعه انسانی به موقعیت طبیعی و فطری خود، از سنتهای فراوان الهی در حرکت تاریخ انسانی سرچشمه می گیرد که قرآن کریم این سنتها را بیان کرده و آن ها از این قرارند:

۱ - سنت پیروزی حق بر باطل: «وَ قُلْ جٰاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبٰاطِلُ اِنَّ الْبٰاطِلَ كَانَ زَهُوقًا»(۱)؛ «و بگو: حق آمد و باطل نابود شد. آری، باطل همواره نابود شدنی است».

۲ - سنّت هدف که خداوند آن را پیش روی حرکت تاریخ انسانی نهاده است و این هدف، همان تکامل یافتن حرکت انسانی در برپایی حکومت، عدالت و پرستش خدا در زمین است: «وَ لَقَدْ كَتَبْنٰا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ اَنَّ الاَرْضَ يَرِثُهٰا عِبٰادِيَ الصّٰالِحُونَ»(۲)؛ «و در حقیقت، در زبور پس از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد».

سوم: انقلاب رادیکال. آیا وقوع این انقلاب از درون جامعه امکانپذیر است یا نیازمند عواملی است بیرون از این جامعه؟

۱- اسراء/۸۱.

۲- انبیاء/۱۰۵.

در پاسخ به این پرسش باید گفت: این انقلاب باید انقلابی رادیکال، واقعی و راستین باشد که اهداف مطلوب را بر آورده سازد. از آن جا که فرض ما بر آن است که جامعه کنونی جامعه ای ناسالم است و به طور کلی گمراهی و برتری جویی بر این جامعه و

تمامت دسته ها و گروههای آن حاکم می باشد، پس باید انقلاب و دگرگونی از بیرون آن بیاید.

شهید صدر به شرح اندیشه انقلاب بیرونی پرداخته و بیان کرده است:

تاریخ بشری از آغاز کهن ترین دوران بهره کشی شاهد دو پایه مختلف برای دگرگونی و انقلاب اجتماعی بوده است:

اول: پایه بشری. این پایه همان مجموع درونمایه ای است که در دلهای مستضعفان نهفته است یعنی احساسات شخصی و شعله ور شده به سان یک واکنش روحی و برداشت عملی از زندگی و این واکنش بر اثر انواع شکنجه ها، رنجها و سختیهایی است از دست دیگران کشیده اند و نیز بر اثر پایمال شدن حقوق و منافع آنان و هر اندازه که

وضعیت این مستضعفان بدتر می شود و ستمگری و توهین استثمارگران نسبت به آنان افزایش می یابد و بهره کشی و زیان رساندن این استثمارگران ژرفتر می شود، احساس دگرگونی اجتماعی در مستضعفین نیز به تدریج فزونتر می گردد. در این زمان است که این مستضعفان با آن احساساتی که دارند به سان عکس العمل در برابر جنایتهایی که بر ضد آنان انجام می شود، به اقدامات و فعالیتهایی دست می زنند و می کوشند که خود از ستمگرانشان انتقام بگیرند و حقوق از دست رفته خود را باز گردانند و منافع غصب شده شان را به دست آورند و از حالت محرومیتی که به سر می برند بیرون آیند.

برای این که این احساسات به انقلاب بدل شود، می باید مرکزیتی در میان محرومان وجود داشته باشد تا این احساسات را رهبری کند و از همین انقلاب، کادر رهبری به وجود می آید که رهبری مستضعفان را در مبارزه علیه استثمارگران و قیام بر ضد آنان، برعهده می گیرد.(۱)

انقلاب مستضعفان در چند مرحله انجام می شود و از مرحله ای آغاز می گردد که احساس استثمار و محرومیت زدگی در دلهای این مستضعفان انباشته می شود. آن گاه [در

۱- الاسلام یقود الحیاه، ص۱۴۸.

مرحله بعدی] دایره مستضعفان گسترش می یابد [یعنی احساس یاد شده همه آنان را

دربر می گیرد] تا آن جا که در این وضعیت اجتماعی یک دگرگونی نوعی، از طریق متمرکز شدن حالت استکبار در افرادی مشخص، به وجود می آید. از این رو، مستضعفان، خیزش و مقاومت در برابر این افراد مستکبر را آغاز می کنند تا به حقوق و منافع خود دست یابند و از وضعیت محرومیت خود بیرون آیند.

در این جا وجود یک «هسته مرکزی» در چنین عملیات روانی و اجتماعی ناگزیر است، به گونه ای که این مرکزیت در آینده به «رهبری» این جنبش بدل شود و برای این مستضعفان انقلابی برنامه ریزی کند، مستضعفانی که به پایگاهی برای این رهبری تبدیل می شوند تا به حقوق خویش دست یابند و از منافعشان دفاع کنند و اگر این هسته رهبری نباشد، مستکبران همچنان به بهره کشی، ایجاد محرومیت و سلطه خود ادامه می دهند، چرا که مستضعفان پراکنده،فرقه فرقه و ناتوان هستند و این را در فصل بعدی توضیح خواهیم داد.

آن گاه [در یک مرحله دیگر] با هجوم ناگهانی مستضعفان علیه مستکبران و درهم کوبیدن آنان و در دست گرفتن موقعیتهای ایشان، انقلاب مورد نظر رخ می دهد.

تاریخ در برخی از دورانهای خود، شاهد این گونه انقلاب بوده است. چه، به عنوان نمونه، بردگان در پاره ای از دورانها و به این دلیل که طبقه محروم جوامع خود را تشکیل

می دادند، در بخشهای فراوانی از تاریخ بپا خاستند، با یکدیگر متحد شدند و پیرامون هسته مرکزی مشخصی گرد آمدند که همین هسته بعدها به کانون رهبری آنان بدل شد و رهبری جنبش این بردگان را بر دوش گرفت تا انقلاب پیروز شود و حکومت را در دست گیرد و موقعیتهای فرمانروای ستمگری را تصرّف کند که آنان را به بردگی گرفته، مورد ستم قرار داده، انواع شکنجه را بر آنان روا داشته و از حقوق و مزایای خود محرومشان کرده است.

یکی دیگر از نمونه های این نوع دگرگونی و انقلاب، آن چیزی است که در انقلاب بلشویکی در روسیه به وقوع پیوست. چرا که مستضعفان بر تزارها یورش بردند و رژیم تزاری را درهم کوبیدند و خود زمام حکومت را در دست گرفتند.(۱)

۱- لیکن می توان در تطبیق دادن این عامل بر انقلاب بلشویکی انتقاد کرد، به این دلیل که انقلاب یاد شده بر یک نظریه فکری و سیاسی تکیه داشت و پس از آن به حزبی تبدیل شد که رهبری عملیات را برعهده گرفت و گرد هم آمدن عواطف و احساسات محض نبود، هر چند که عامل این انقلاب، داخلی بود، نه خارجی.

شهید صدر بر همین اساس، به نقد و تحلیل پرداخته، زیرا که گفته است: انقلابی که بر طبق این اساس رخ دهد، بیانگر یک انقلاب حقیقی در اندرون جامعه انسانی نیست. چه، وقتی ما این اساس را به طور ژرف بررسی کنیم، خواهیم دید که با احساسات شخصی و مادّی بر جای مانده از شرایط بهره کشی تعامل دارد، زیرا که وضعیت بهره کشی احساس شخصی نسبت به منافع را در تمامی افراد جامعه پی ریزی می کند و توجه شخصی به ثروت و حکومت را در آنان افزایش می دهد که می توان از آن به «هوس» تعبیر کرد.امّا این احساس و توجّه، در میان استثمارگران بازتاب مثبت دارد، به

گونه ای که آنان می خواهند بر تمامی آنچه دست شان به سوی آن دراز می شود سلطه پیدا کنند و با هدف رسیدن به این آرزوها، تمامی امکانات را در اختیار گیرند. لیکن در میان

مستضعفان بازتاب منفی دارد: اولاً به صورت مقاومت همگانی. ثانیا به صورت حرکت همگانی و ثالثا به صورت قیام همگانی بر ضد استثمارگران و ستمگران.

امّا این مقاومت همان زمینه روانی ای را دارد که استثمارگران باخود داشتند و این زمینه روانی از احساساتی سرچشمه می گیرد که شرایط بهره کشی آن را آفریده است.این شرایط هر چند به انقلاب و دگرگونی اجتماعی می انجامد، لیکن در حقیقت، انقلاب علیه بهره کشی و ریشه های آن نیست، بلکه انقلابی است بر ضد همین گروه استثمارگر و به همین سبب، جامعه را به مسیر درست و نقش شایسته خود در جانشینی از خدا و برپایی حق و عدالت باز نمی گرداند. بلکه تنها جاهای بهره کشی را تغییر می دهد.(۱) یا

دائره بهره کشی در عرصه فردی را کم رنگ می سازد.امّا بهره کشی، استثمار، ستمگری و تجاوز به حقوق دیگران همچنان استوار باقی می ماند. آنچه در نهایت اتفاق می افتد آن است که مستکبران مرحله پیشین که در اقلیت بودند، در مرحله کنونی به مستضعفان بدل می شوند که اکثریت را تشکیل می دادند و ممکن است جا به جایی سبب شود که

مستضعفان جدید، به مراتب بیش از مستضعفان قدیم به فشار و ستم دچار شوند. چه، در مرحله کنونی، علاوه بر عامل ثروت اندوزی، قدرت طلبی و بهره کشی که در ذات هر

۱- الاسلام یقود الحیاه، ص۱۴۸، با کمی تعرف.

فرد برای محروم سازی دیگران و ستم بر آنان وجود دارد، عامل دیگری نیز بر آن افزوده شده است و آن عامل قدرت و روح انتقام جویی است. امّا در این روند انقلاب و دگرگونی، حق و حقیقت و عدالت، هیچ نقشی ندارد.

بالطّبع، این حالت موجب می شود که طبقه جدیدی توسط گروهی به وجود آید که دیگران را به محرومیت می کشاند، تنها به منافع خود اهمیت می دهد و پستها، داراییها و

امکانات را به انحصار خود در می آورد، زیرا از عوامل اختلاف و هوسهای نفسانی پیروی می کند.

آنچه گفته آمد، در بهترین حالتی است که می توان آن را فرض کرد. امّا اگر چنین فرض کنیم - همان گونه که در بیشتر حالتها رخ داده است - که مستضعفان بر اثر این احساسات و پایین بودن سطح آگاهی سیاسی و اجتماعی شان، به گمراه سازی، نیرنگ و دروغ دست یازند و برخی از آنان برخی دیگر را استثمار کنند و یا هنگامی که آنان در میان خود، دچار کشمکش و درگیری می شوند، مستکبران آن ها را استثمار نمایند، پیامدهای اجتماعی، بسیار بدتر خواهد بود.

چرا که عامل گمراهی و نیرنگ همواره در تمامت دورانهای تاریخ، در کنار عامل هوس، حرکت انسان را همراهی کرده و خواهد کرد واین چیزی است که قرآن کریم بر آن تأکید کرده است و خداوند به ابلیس اجازه داد که در زندگی و حرکت انسان، نیرنگ گمراه سازی را به کار گیرد و این موضوع از عواملی است که نباید در تحلیل و قرائت تحولات اجتماعی آن را نادیده گرفت.

از این منظر می توان در منطبق شدن اندیشه «تحول» - به سبب انباشته شدن احساسات مستضعفان - بر انقلاب بلشویکی مناقشه کرد، چرا که این انقلاب از اندیشه ای نشأت گرفت که یک حزب آن را رهبری کرد، حزبی که توانست با مطرح کردن این اندیشه، محرومان را فریب دهد و آنان را به سوی ایجاد دگرگونی اجتماعی هدایت کند و از احساسات انباشته شده آنان و شرایط سیاسی بهره گیرد، تا در آینده، خود نقش

استثمارگران را بازی کند، لیکن با شعار و عنوان: «طبقه محروم کارگر» این حزب، تزارها را که به بهره کشی می پرداختند از میان برداشت و خود جای ایشان را اشغال کرد.

البته، گاه اثرگذاری عوامل یاد شده با اثرگذاری دیگر عوامل انقلابها در تاریخ بشری

همراه می شود و این عوامل همان عوامل فطری است که خداوند انسان ها را بر آن سرشته است و لذا برخی از انسان ها به خاطر برپایی عدالت و دادگری در میان مردم بپا می خیزند و انقلاب می کنند.

همین موضوع است که حضور برخی از افراد برخوردار و بالادست و گهگاه زیان دیده را در کنار انقلابیون محروم و زیردست توجیه می کند و این هنگامی است که انقلاب بر پایه بشری باشد. لیکن انقلاب بر این پایه را نمی توان از عوامل هوس و نیرنگ

و فریبکاری خالی دانست، چرا که در جامعه انسانی عوامل و مؤلفه هایی حاکم است که با این عوامل در ارتباط می باشد و همین امر جامعه یکپارچه فطری را به چند پارچگی و اختلاف می کشاند.

دوم: پایه دینی و الهی. [دومین پایه انقلاب، پایه دینی است] زیرا که تاریخ بشری در برخی از دورانهای خود، شاهد تلاشها و عملیات دگرگونی بوده که از اندیشه ای سرچشمه گرفته است که می گوید: باید احساساتی را که مولود شرایط بهره کشی است نابود کرد و به جای آن بر احساسات دیگری به عنوان پایه انقلاب تکیه نمود، انقلابی که

هدفش اجرای عدالت و نیکی و رسیدن به مصالح و منافع همه جامعه انسانی و تمامی عناصر و افراد این جامعه، چه مستکبران و چه مستضعفان است.

به بیانی دیگر: احساسات مستضعفان را به گونه ای باید متحول ساخت که نشانگر احساس ارزشهای واقعی به خاطر عدل و حق و دادگری باشد و نیز نشانگر کرامت انسانی، ایمان انسان به پرستش خدا و رهایی او از هر پرستش دیگر.

با این تحول، این احساسات می توانند پایگاهی را بیافرینند که هم بهره کشی و برتری جویی را پهلو به پهلو پالایش می کند و هم حالت ستم بری و تسلیم پذیری را بر می افکند.چرا که این پالایش، نه تنها منافع شخصی این پایگاه را تأمین می کند که منافع

همه افراد جامعه و منافع ستمگران و ستمدیدگان را با هم تأمین می کند. همچنین، این

پایگاه [یا مرکزیت] ابزار حکومت را از چنگ استثمارگران بیرون می آورد، نه به این دلیل که خود چشم طمع بدان دوخته، آن را در انحصارش درآورد، بلکه به این سبب که حکومت حقِ تمامت افراد جامعه است و نیز روابط اجتماعی ای را که بر پایه استثمار به وجود آمده بر می افکند، زیرا که این روابط نشانگر وجود ستم در اندرون جامعه است،

خواه ستم کهترانگاری و خواه ستم مهترانگاری. این پایگاه روابط استثماری و ظالمانه ای

همچون روابط گذشته برای گروه دیگری از جامعه به وجود نخواهد آورد، بلکه جامعه بشری را به شرایطی باز خواهد گردانید که بتواند وظیفه جانشین خود از سوی خداوند بر زمین را انجام دهد و اهداف والای آن را تحقق بخشد.(۱)

بدین ترتیب، پایه دینی [انقلاب اجتماعی] به اجرا شدن عدالت و برابری و رخ دادن دگرگونی مورد نظر می انجامد و این نتیجه از طریق ستیز با انواع ستم به دست می آید، خواه ستم مستکبر که به خاطر برتری جویی خود و فراتر رفتن از حدود حقی که به وی اجازه استثمار دیگران را نمی دهد، ستمگر است و خواه ستم مستضعفی که بر اثر تسلیم پذیری خود و فراتر رفتن از حقی که به وی اجازه نمی دهد در برابر استثمارش از سوی دیگران خاموش بماند، ستمگر به شمار می رود و خواه ستم مستضعفی که قیام می کند و جای مستکبر پیشین را می گیرد [و همانند او بر دیگران ستم می کند]، چرا که همه این افراد ستمگرند، زیرا رفتارشان بر خلاف حق و عدالت و برابری است، در حالی که دگرگونی و انقلاب حقیقی زمانی تحقق می یابد که حق به جایگاه خود باز گردد.

مقایسه میان دو پایه اول و دوم

مقایسه میان دو پایه پیشین، آشکار می کند که پایه دوم، همان چیزی است که امکان دارد، پیامبرش انقلاب حقیقی باشد و پشتوانه معنوی این پایه است که می تواند انقلاب را تداوم بخشد تا هدف به طور کامل تحقق یابد، هدفی که جامعه با رسیدن به آن، به جامعه استخلاف الهی باز می گردد. در این جامعه تنها خداوند محور است و پایه و حدود

روابط آن، تنها حق و عدالت است که خداوند آن را می پسندد.

در حالی که پایه بشری [= پایه نخست انقلاب اجتماعی]، تنها به انقلابی ناقص می انجامد که در نیمه راه متوقف می شود، یا به انقلابی صوری و شکلی منجر می شود که در آن، جایگاههای مستکبران و مستضعفان با یکدیگر تعویض می شود و آثار پامال کردن حقوق از لحاظ مقدار و چگونگی تفاوت پیدا می کند، امّا اساس ستمگری و تجاوز، همچنان در جامعه انسانی برجای می ماند.

۱- الاسلام یقودالحیاه، ص ۱۴۹.

این ارزیابی برای این دو پایه و محض شناخت و آگاهی از آن برای انتخاب پایه دوم یعنی پایه دینی از سوی مستضعفان و تکیه آنان بر این پایه در مبارزه خود علیه مستکبران

بسنده نمی کند، بلکه [افزون بر شناخت و آگاهی] وجود این دو امر مهمّ نیز ناگزیر است:

۱ - تربیت درست و تزکیه والای روحی انقلابیون، تا آنان با اراده خود، این پایه درست [=پایه دینی] را بپذیرند و به خاطر آن جهاد کنند ونیز خود را از هرگونه احساس بهره کشی، انتقامجویی و عشق به زندگی دنیوی و مادّی پاک سازند.

۲ - آگاهی و شناخت درست از اصولی که جامعه عدالت و روش افتخارآمیز بر آن استوار است، روشی که در روند دگرگونی باید از آن پیروی کرد.

جستار دوم : شریعت و رهبری

رسالت و رسول

پس از آن که دگرگونی اجتماعی برای حلّ اختلاف از درون جامعه ناممکن شد، نوبت به نقش شریعت، یعنی «رسالت» و نقش پیامبران زمامدار یعنی نقش رهبری برای حلّ اختلاف و تحقق یافتن این آرمان والای الهی می رسد. چه، از درون جامعه نمی توان شریعت و رهبری را به وجود آورد بلکه نیاز به اموری بیرون از جامعه دارد:

رسالت

اولاً: جامعه نیاز به تربیتی دارد که آن را از بیرون اراده ناتوان خویش فرا گیرد و نیز نیاز

به هدایتی دارد که آن را از بیرون آگاهی و دانش عقب افتاده اش دریافت کند و این تربیت و هدایت همان«رسالت» یا شریعت است.

ضرورت تربیت و دگرگونی روانی توسط عامل بیرونی بدان سبب است که یکپارچگی جامعه - به طور کلی - از میان رفته، اراده اش ضعیف گشته و شرایط روانی ای بر آن حاکم شده است که از حرکت و رشد آن جلوگیری می کند و برای جامعه ای پراکنده و ناتوان که بر خود ستم می کند، امکان ندارد، فردی از اندرونش برای اجرای حق و عدالت حرکت کند، زیرا چگونه ممکن است کسی که بر خود ستم می کند، در جستجوی حق و عدالت براید و آن را در جامعه خویش بر پا بدارد؟

از این جا، بناچار این تربیت بایـد از بیرون این جامعه بیایـد، یعنی فردی که در اندرون جامعه تربیت نشده، بیاید و به تربیت آن بپردازد و این فرد، همان«پیامبر زمامدار» است

که از سوی خدای سبحان و از طریق وحی الهی تربیت یافته است.

بنـابراین، تنها «وحی الهی» است که می توانـد تربیت انقلابی و زمینه روانی شایسـته را فراهم سازد و انقلابیونی را پرورش دهد که نه خواسـتار برتری در زمین هسـتند و نه خواسـتار فسـاد و از مستضـعفان پیشوایـانی بسـازد که وظـایف خلافت را به حق بر دوش گیرند و وارثان زمین باشند:

«تِلْکَ الدَّارُ الْاخِرَهُ نَجْعَلُهَا لِلَّذینَ لَا یُریدُونَ عُلُوًّا فِی الْاَرْضِ وَلا فَسَادًا»(۱)؛ «آن سرای آخرت را برای کسانی قرار می دهیم که در زمین خواستار برتری و فساد نیستند».

«وَ نُریـدُ اَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذیـنَ اسْتُضْـعِفُوا فِی الاَْرْضِ وَ نَجْعَلَهُـمْ اَئِمَّهً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثینَ»(۲)؛ «و خواسـتیم بر کسـانی کـه در آن سرزمین فرو دست شده بودند منت نهیم و آنان را پیشوایان [مردم] گردانیم و ایشان وارث [زمین] کنیم».(۳)

امّا ضرورت هدایت الهی بدان دلیل است که برپاداشتن جامعه حقّ و عدالت، به شناخت حق و عدالت از طریق شرح و تفصیلی که هدایت الهی درباره ساختار و روابط و

شیوه رفتار می دهـد نیاز دارد و برای جامعه ای که از لحاظ آگاهی و شـناخت عقب افتاده است، امکان ندارد به این هدایت و تفاصیل برسد، زیرا که در این جامعه، فطرت انسانی بر اثر سیطره استثمارگری و عکس العملهای استثمارگران، اثرگذاری خود را از دست داده، هوس و منافع مادّی بر مسیر انسان مسلط گشته، انسان در معرض گمراهی، تحریف، نیرنگ و کجروی قرار گرفته است.

[افزون بر تشکیل جـامعه مبتنی بر حق وعـدالت] وحی الهی می توانـد انسـان را به این حقیقت هـدایت کنـد و به سوی این راه رهنمونش سازد و این همان چیزی است که خداوند در داستان آدم و فرود آمدن او بر زمین وعده داده است:

«فَاِمَّا یَاْتِیَنَّکُمْ مِنّی هُـدًی فَمَنْ تَبِعَ هُدَایَ فَلا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لاهُمْ یَحْزَنُونَ»(۴)؛ «پس اگر از جانب من شما را هدایتی رسد، آنان که هدایتم را پیروی کنند برایشان بیمی نیست و

۱- قصص/۸۳.

۲- قصص/۵.

۳- الاسلام یقود الحیاه، ص ۱۵۰.

۴- بقره/۳۸.

غمگین نخواهند شد».

رهبری

ثانیا: ناگزیر از وجود رهبری است که عملیات دگرگونی [= انقلاب]را با هر دو بعدش رهبری کند و برای این رهبر امکان ندارد که در همین جامعه منحرف، تربیت شود، یا آمادگی روانی پیدا کند و یا حقیقت را بشناسد. چرا که در این صورت، وی یا مستکبر است که می کوشد بر منافع و امکانات بیشتری دست یابد یا مستضعف است که می خواهد انتقام خود را بستاند و یا گمراه کننده ای است که راهی به سوی حق نمی برد و

این افراد به سوی حق نمی روند و برای حق کار نمی کنند و برای پرداختن به عملیات دگرگونی مورد نظر [= رهبری انقلاب] شایستگی ندارند. به همین دلایل است که رهبر این انقلاب باید «پیامبر» یا «امام» باشد که به طور گزینشی تربیت شده، اراده الهی داشته

و هدایت را از پروردگارش آموخته باشد تا بتواند راه او را بشناسد:

«وَ وَجَدَکَ ضَالاًّ فَهَدی»(۱)؛ «و تو را سرگشته یافت و هدایت کرد». این امر به وی امکان

میدهد که جامعه خود را تربیت، رهبری و هدایت کند تا بتواند جامعه حق و عدالت به وجود آورد. خداوند فرموده است:

«اِنَّمَا اَ نْتَ مُنْذِرٌ وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»(۲)؛ «...تو فقط هشدار دهنده ای و برای هر قومی رهبری است».

ضرورت عصمت

از این جا، ما وحی و «عصمت» را در پیامبران و علم الهی کامل و عصمت را در امامان علیهم السلام شرط دانستیم. چه، پیامبر، پرچمدار رسالت الهی از سوی خداوند و انسانی است که الهی ساخته شده، تا پایگاههای شایسته انسانی و معنوی انقلاب را بنیان نهد برای مردم شرایط حقیقی را آماده کند که بار دیگر نقش شایسته جانشینی خود را ایفا کنند و همچنین، امامان علیهم السلام شخصیتهایی هستند که رهبری الهی جامعه به سوی حق و عدالت را بر عهده دارند و آنانند که ادامه دهنده نهضت پیامبرانند، زیرا که از لحاظ علمی

۱- ضحی/۷.

۲- رعد/۷.

و عملی در مکتب آنان تربیت یافتند و آمادگی ربّانی پیدا کردند، به گونه ای که از اوضاع

اجتماعی حاکم در جامعه ستم آن روز اثر نمی پذیرفتند و در غیر این صورت، در معرض انحراف و گمراهی قرار می گرفتند و هرگز عملیات دگرگونی [یا انقلابی] که آنان رهبری

آن را برعهده داشتند، پیامدهای لازم خود را نداشت و تنهاجا به جایی موقعیتها و نوعی

استثمار جدید بود و هرگز جامعه نیکی، شایسته سالاری و حق، تشکیل نمی شد و هرگز تعادل اجتماعی مورد نظر که قرآن کریم در هنگام سخن گفتن درباره هدف بعثت انبیا و فرو فرستادن کتابهای آسمانی بدان اشاره کرده است یافت نمی شد:

«لَقَدْ اَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِاص لْبَیِّنَاتِ وَ اَ نْزَلْنَا مَعَهُمُ الْکِتَابَ وَ الْمیزَانَ لِیَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَ»(۱)؛ «به راستی پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آن ها کتاب و ترازو را فرود

آوردیم تا مردم به انصاف برخیزند...».

عوامل انقلاب دینی

برای این که هدف دین، پیامبران و امامان علیهم السلام با هم تحقق یابد، یعنی ایجاد دگرگونی ریشه ای، انقلاب واقعی و بازگشت گروه شایسته به نقش حقیقی خود در جانشینی شایسته بر روی زمین، می بینیم که پیامبران و امامان علیهم السلام پیروان خود و به طورعموم، همه انسان ها را به چند موضوع بنیادین فرا خوانده است که می توان آن ها را به امور زیر خلاصه کرد:

اول: شناخت خداوند و شناخت حقایق جهان هستی و سنتهای الهی، تا بتوان به هدایت الهی پی برد و بدون این شناخت، انسان تحت تأثیر گمراه سازیها و نیرنگها قرار می گیرد.

دوم: جهاد اکبر که انسان به وسیله آن به احکام شرعی، حدود الهی و اخلاق ربّانی متعهد می شود. این امر بدان سبب است که مستضعفان بتوانند بر شهوت های خود پیروز گردند و خود را انقلابی ای شایسته بسازند و از طریق خود سازی به سمت حق و عدالت حرکت کنند و بدون این سازندگی روانی و معنوی، انسان در حرکت اجتماعی خویش به سقوط کشانده خواهد شد و در برابر فشار هوسها و خواسته ها و شهوات ناتوان خواهد

۱- حدید/۲۵.

گردید و تنها به منافع خود و بهره کشی روی خواهد آورد.

سوم: جهاد اصغر، یعنی تلاشهای مادّی به منظور کنار زدن استثمارگران و ستمگران از جایگاههایشان که به طور معمول بدان چنگ در می زنند و برای جلوگیری از دگرگونی اجتماعی ریشه ای [= انقلاب رادیکال] از زور بهره می گیرند. در این وضعیت، پیکار در راه خدا ضرورت پیدا می کند، تا شوکت مستکبر درهم شکسته شود، مستکبری که از دعوت حق جلوگیری می کند، زیرا با منافع او سازگاری ندارد. پیکار در راه خدا یکی از نمادهای جهاد اصغر است، چرا که جهاد اصغر، مفهوم گسترده ای دارد که تمامی کوششها، تلاشها، فعالیتها و کارهای دشوار را در بر می گیرد و انسان صالح به منظور دگرگون ساختن جامعه و تشکیل جامعه ای صالح که با شریعت الهی همخوانی داشته باشد، به آن ها می پردازد.(۱)

در این جا باید تأکید کنیم که جهاد اکبر و جهاد اصغر در انقلاب پیامبران، جدایی ناپذیرند و پهلو به پهلو حرکت می کنند، زیرا که پیامبر به همراه یاران خود همیشه از

جهاداکبر به جهاد اصغر و از جهاد اصغر به جهاد اکبر می روند، بلکه گاهی در یک وقت هر دو جهاد را انجام می دهند و حتی در هنگامه ای که در عرصه های پیکار گرما گرم

ص:۲۳۳

۱- دو اصطلاح «جهاد اکبر» و «جهاد اصغر» در احادیثی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده آمده است. بهعنوان نمونه، از امام صادق علیه السلامروایت شده است: «پیامبر صلی الله علیه و آله دسته ای را اعزام کرد و چون آنان بازگشتند، آن حضرت فرمود :خوش به حال گروهی که جهاد اصغر را پشت سر گذاشتند و جهاد اکبر بر عهده آنان باقی مانده است. گفتند: ای رسول خدا، جهاد اکبر چیست؟ فرمود: جهاد با نفس». بحارالانوار، ج۱۹، ص۱۸۲، ح۳۱. پیامبر صلی الله علیه و آله از جهاد با نفس به «جهاد اکبر» تعبیر کرده است و مقصود او از جهاد اصغر، پیکار در راه خدا، یا معنای پردامنه تری است که هرگونه جهاد در راه دین و تحقق یافتن اهداف آن را در بر می گیرد. چنان که خداوند فرموده است: «وَ جَاهِدُوا فِی اللّه ِ حَقَّ جِهَادِهِ...»(حج/۷۸)؛ «و در راه خدا چنان که حق جهاد [در راه] اوست جهاد کنید...». چه، خداوند در این آیه به «جهاد» معنایی فراگیر داده که برپایی نماز، دادن زکات و پناه بردن به خدا را در بر می گیرد. و حتی هرگونه تلاشی را که با هدف تشکیل جامعه صالح اسلامی انجام می شود، در بر می گیرد. ابوالحسن اول علیه السلام فرمود: «هر که این روزی را از راه حلال بجوید تاآن را برای خود و خانواده خود هزینه کند، همانند کسی است که در راه خدا جهاد می کند» بحارالانوار، ج۱۰۳، ص۳، ح۶. همچنین، در روایات آمده است که به پا داشتن احکام خدا، یا ایجاد جامعه صالح و امثال آن، از انواع جهاد دراسلام به شمار می رود.

نبردند و در سخت ترین لحظه های نبرد.(۱)

چکیده ارکان انقلاب دینی

از لا به لای آنچه گفته آمد، می توانیم در تعریف مسائل و ارکان بنیادین و ارزنده حرکت تاریخ اسلامی به یک جمع بندی برسیم، ارکانی که وجود آن در ایجاد تحول

بنیادین حتمی و ضروی است. این ارکان عبارتند از عوامل چهارگانه زیر:

۱ - دین: به معنای شریعت، زیرا از این طریق می توان نشانه های هدایت و حق و عدالت الهی را شناخت، تا تحول جامعه انسانی و اصلاح کژرویها و فسادی که در دورانهای اختلاف برای این جامعه پیش می آید دو ش به دوش هم انجام شود.

۲ - انسان معصوم: این انسان خواه پیامبر باشد و خواه امام، باید پهلو به پهلوی دین حرکت کند تا بتواند تحول بنیادی و انقلاب را رهبری کند.

۳ - جهاد اکبر: یعنی جهاد با نفس و پالیش آن، سفارش به تقوا و نیرومند ساختن اراده به منظور پای بندی به تقوا، تا انسان این شایستگی را بیابد که به حق و دادگری بپردازد و آن گونه که خدا وعده داده است، وارث زمین شود و امانت الهی را بر دوش کشد.

۴ - جهاد اصغر: انجام تلاشها و از آن جمله، پیکار در راه خدا به خاطر نابودی طاغوت و ستمگر، یا هر مانعی دیگر که جلو حرکت احقاق حق و تشکیل جامعه عدالت را می گیرد.

ما باید این ارکان وعوامل چهارگانه را بشناسیم که توسط آن ها می توان جامعه یکتاپرست براساس شریعت و به رهبری پیامبران و امامان علیهم السلام برپا کرد.اینها عواملی هستند که با یکدیگر پیوند دارند و برخی از آن ها برخی دیگر را کامل می کند و نظریه ت

۱- از نمونه های زیبایی که بیانگر توأم بودن جهاد اکبر و جهاد اصغر است، رفتار امام علی علیه السلام در هنگام نبرد با عمروبن عبدود می باشد که قهرمان درجه یک مشرکان به شمار می رفت و مردم نبرد با او را نوعی خودکشی می دانستند. آن گاه که امام علی علیه السلام در این نبرد، وی را از پای درآورد، لختی از کشتن او خودداری کرد. هنگامی که علّت این کار رااز او پرسیدند، پاسخ داد: عمرو در همان لحظه ای که بر زمین افتاد با ناسزا گفتن به پدرم، خشم مرا برانگیخت و لذا اندکی دست نگهداشتم تا وی را به خاطر خدا بکشم، نه برای فرو نشاندن خشم شخصی خودم و تنها برای دفاع از اسلام و نه برای دفاع از کرامت خودم.

کامل یافته ای را تشکیل می دهد که از یکسو بیانگر نظریه اسلامی درباره ایجاد دگرگونی اجتماعی است و از سویی دیگر ماهیت موضعی را که باید انسان در برابر جامعه خود و حرکت تاریخ فرا پیش گیرد، آشکار می سازد. همچنین، از جهت سوم، روشن می کند که محور اساسی در تحول اجتماعی و اثرگذار در حرکت تاریخ انسانی، محتوای درونی انسان است.

با آنچه گفته آمد، پی می بریم که انقلاب حقیقی، به هیچ روی نمی تواند از وحی و نبوت و پیامدهای روانی، معنوی و عقیدتی آن در زندگی انسان، جدا باشد. همان گونه که نبوت و رسالت الهی نمی تواند به هیچ روی از انقلاب اجتماعی و ستیز علیه بهره کشی، عیاشی و ستمگری جدا باشد.(۱)

۱- الاسلام یقود الحیاه، ص۱۵۱.

باب چهارم: نظریه قرآن درباره حرکت تاریخ

اشاره

فصل اول: عوامل اثر گذار در حرکت تاریخ

فصل دوم: انواع نمونه های آرمانی

ص:۲۳۷

فصل اول: عوامل اثر گذار در حرکت تاریخ

پیش درآمد

پس از آن که عناصر و ارکان بنیادین دگرگونی اجتماعی [و انقلاب] یعنی شریعت،

نبوت، هدایت، جهاد اکبر و جهاد اصغر را شناختیم، خوب است که نظریه قرآنی درباره دگرگونی و حرکت تاریخ را بشناسیم و بدانیم که از دیدگاه قرآن، دگرگونی از کجا آغاز می شود؟ چگونه صورت می گیرد؟ چه اهدافی دارد؟ و شکل و تصویر آن چگونه است؟

عوامل اثرگذار در تاریخ

در آغاز باید بدانیم که حرکت تاریخ انسانی با دیگر حرکتهای جهان هستی تفاوت دارد، به این ترتیب که حرکت تاریخ، تنها «سببی» نیست بلکه به طور روشن «غایی» نیز هست.(۱) از این رو، تنها به عاملی که در وجود و گذشته این حرکت اثرگذار است، وابسته

۱- اصطلاح غایی و سببی از اصطلاحات فلسفی است. غایی به چیزی گویند که به خاطر هدف و مقصود حرکت می کند، به گونه ای که این هدف و مقصود، با حرکت آن ارتباط دارد و د رآن اثر می گذارد. افزون بر این که عوامل اثر گذار در وجود حرکت را نیز دارد. امّا سببی به چیزی گویند که حرکت آن به وسیله عواملی است در وجود این حرکت اثر دارد [و نه به وسیله هدف]. حرکت غایی غالبا در حرکت ارادی است همانند حرکت انسان. این که گفتیم: حرکت تاریخ «به طو رروشن» غایی است، به این سبب این قید را آوردیم که برخی از حرکات طبیعی دیگر وجود دارد که غایی است، لیکن ما آن را درعمل درك نمی کنیم، در حالی که خدا این غایت را می داند.

نیست بلکه به هدفی که از آن در نظر گرفته شده نیز وابسته است. چرا که حرکت تاریخ انسانی، حرکتی است هدفدار، دارای علّت غایی و چشم انداز آینده و همانند حرکت ستارگان، جبری و بی اختیار نیست.

آینده عامل حرکت در تاریخ

آینده، عامل حرکت برای هرگونه فعالیت تاریخی است. در این جا این پرسش مطرح می شود: آینده ای که در حال حاضر وجود ندارد و معدوم است، چگونه می تواند عامل حرکت و علّت وجودی باشد؟

پاسخ: این موضوع را از این طریق می توانیم تصور کنیم که وجود ذهنی آینده، در حال حاضر مورد است، زیرا که آینده در تصویر و وجود ذهنی عینیت می یابد و همین وجود ذهنی نقش محرّک را بازی می کند و این، همان ماهیت اثرگذاری علّت غایی اشیاء است.

وجود ذهنی محرّک تاریخ است و این، در دو بعد تجلی می یابد:

۱ - اندیشه: مقصود از اندیشه، تصور کردن هدف و نگرش به آینده است، یعنی وجود اهداف و آینده در ذهن انسان. چه، آینده در حال حاضر به صورت مادّی خود وجود ندارد، بلکه به صورت ذهنی اش وجود دارد. بنابراین، آینده در درون انسان وجود دارد، نه در برون او.

۲ - اراده: منظور ما از اراده، نیرویی است که انسان را به سوی اشیا به حرکت در می آورد، خواه این اشیا کارها، اعمال و رفتار خود انسان باشد و خواه چیزهای مادّی بیرونی و جدا از انسان.

روشن است که اراده همانند اندیشه، موجود بیرونی و مادّی نیست بلکه موجودی است که خداوند آن را در درون انسان آفریده، نه در برون وی و به وسیله آن، وی را بر بسیاری از آفریدگان گرامی داشته، برتری داده است.

گاه اراده توان تحقق بخشیدن کارهای دشوار و تاب مشکلات را دارد و گاه ناتوان است و تحت تأثیر عوامل بیرونی و درونی قرار می گیرد و در برابر آن ها از خود ضعف نشان می دهد. بنابراین، اراده هر چند یک موجود درونی است، لیک از عوامل برونی اثر

ص:۲۴۰

می پذیرد.

محتوای درونی انسان: اندیشه و اراده

از این جا روشن می شود که «انـدیشه» و «اراده» در حقیقت، محتوای درونی و خودآگاه انسان است. این محتوای درونی که ما در آغـاز جسـتار از آن به عنوان وجود ذهنی یاد کردیم، اساس حرکت تاریـخ است، زیرا این محتوای درونی است که آرمانها را می سازد و از طریق درهم آمیختن انـدیشه و اراده، اهـداف را مجسم می کند و در نتیجه، در آغاز، انسان حرکت می کند و پس از آن، کل تاریخ انسانی به حرکت در می آید.

این تحلیل از حرکت تاریخ، هر چند درست و موشـکافانه است، لیک در عین زمان، باید به دو عنصـر ارزنده که اثر بزرگی بر این درونمایه انسان دارد، اشاره کرد و به همین

سبب اثر ارزنـده ای نیز بر حرکت تاریـخ دارد. این دو عنصـر به خاطر اهمیتی که دارند، قرآن در چندین مورد بر آن دو تأکید کرده است و ما در فصلهای پیشین به آن ها اشاره کردیم. این دو عنصر عبارتند از:

۱ - غریزه و خواسته هایی که خداوند آن ها را در اندرون انسان به ودیعت نهاده است و نیز شهوت هایی که خداوند آن ها را در نظر انسان در این دنیا آراسته است واین شهوت ها بر نگرش او به اشیا و نیز بر فعالیت و توانمندی و ناتوانی اراده او اثر ویژه ای

دارد. قرآن کریم از این عنصر به عنوان «هوس» یاد می کند.

۲ - فشارهـای بیرونی کـه انسـان در معرض آن قرار می گیرد. به ویژه از سـوی سـتمگران و مسـتکبران، یـا بـدعتگزاران گمراه کننده و یا شیاطین جنی و اِنسی که انسان را در نگرش

خود به اشیا فریب می دهند و گمراهش می سازند.هر چند انسان در بیشتر این موارد، اراده خویش را از دست نمی دهد، لیکن این اراده تا اندازه بسیار از این عوامل اثر می پذیرد که باید آن ها را بر شمرد و مورد شناسایی قرار داد. در فصل پیشین به این

عوامل اشاره کردیم.(۱)

۱- شـهید صـدر به طور آشـکار از این دو عامـل نام نبرده و تنها هنگامی که در باره اثر گـذاری سـتمگران، جهاد اکبر و جهاد اصـغر سـخن گفته، به آن ها اشاره کرده است. لیک بـدون ابراز نقش این دوعامل به صورت روشن، تصویر نمایش این نظریه کامل نخواهد بود.

محتوای درونی انسان و اثرگذاری آن بر روبنا

براساس این برداشت، می توانیم یک تحلیل منطقی و انسانی از آنچه در مدخل این جستار و پس از توجیه اهمیت آن بیان کردیم، ارائه دهیم. این تحلیل منطقی آن است که درونمایه انسان، اساس حرکت تاریخ و پایه روبنای اجتماعی است، با تمامی آنچه این روبنا آن را در بر دارد از قبیل روابط، سازمانها، اندیشه ها و جزئیات. این روبنا [= محیط برونی انسان] با همین زیربنا ارتباط دارد و حتی جهانی که انسان را در میان گرفته [= محیط زندگی] تحت تأثیر این درونمایه و روابط اجتماعی ای قرار می گیرد که بر پایه آن استوار شده است.

دگرگونی و تحول این روبنا و جهانی که پیرامون آن قرار دارد، پیرو همین زیربنا و تحول آن است و هرگاه زیربنا دگرگون شود، روبنا دگرگون می شود و هرگاه زیربنا ثابت بماند، روبنا نیز ثابت باقی خواهد ماند.

بنابراین، رابطه میان درونمایه انسان و روبنا و تاریخ جامعه، رابطه وابستگی و رابطه سبب و مسبب است.(۱)

قرآن کریم از این رابطه سخن گفته و آن را به عنوان سنّت تاریخ توصیف کرده است - درگذشته بدان اشاره کردیم - خداوند چنین می فرماید:

«...اِنَّ اللّه َلا یُغَیِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتّی یُغَیِّرُوا مَا بِاَنْفُسِهِمْ وَ...»(۲)؛ «...در حقیقت، خدا حال قومی را تغییر نمی دهد تا آنان حال [درونی] خود را تغییر دهند...».

این آیه به روشنی بسیار نشان می دهد که درونمایه انسان، پایه روبنا [یعنی وضعیت محیط برونی انسان] و حرکت تاریخی است.چرا که آیه درباره دو تغییر سخن گفته است:

۱ - تغییر قوم: «خدا حال قومی را تغییر نمی دهد»، مقصود تغییر اوضاع قوم، امور و روبنا و اوضاع برونی آنان است و این تغییر، تنها در صورتی انجام می شود که تغییر دیگر

انجام شود.

۲ - تغییر دیگر، تغییر حال درونی قوم است: «تا آنان حال خود را تغییر دهند». چرا که قرآن کریم، از تغییر درونمایه قوم، به تغییرحالت درونی آنان تعبیر کرده است.

روشن است که مقصود از «ما بِاَنْفُسِهِمْ» تغییر چیزی است که در درون و دلهای قوم

۱- المدرسه القرآنیّه، ص۱۱۶، درس۹.

۲- رعد /۱۱.

است، به گونه ای که درونمایه قوم به عنوان یک قوم یا یک ملّت متغیر باشد، وگرنه تغییر

یک، یا دو و یا سه نفر نمی تواند پایه تغییر همگانی قوم را تشکیل دهد. بنابراین، درونمایه امّت به عنوان یک امّت است که اساس و پایه دگرگونها در تمامت روبنا و حرکت تاریخی به شمار می رود.

حتی برخی از آیات قرآنی اشاره می کند که میان دگرگونیهایی گسترده تر و این درونمایه انسان رابطه وجود دارد، یعنی دگرگونیهای جهانی که انسان را احاطه کرده است.آیات یاد شده این رابطه را به عنوان یکی از سنتها و قواعد تاریخ می داند، به گونه ای که این دگرگونی در درونمایه انسان بر دگرگونی در محیط او نیز اثر می گذارد.

خداوند فرموده است:

«وَلَوْ اَنَّ اَهْلَ الْقُرى امَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْاَرْضِ وَلكِنْ كَذَّبُوا فَاَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»(۱)؛ «و اگر مردم شهرها ایمان آورده و به تقوا گراییده بودند به طور قطع برکاتی از آسمان و زمین برایشان می گشودیم، ولی تکذیب کردند، پس به [کیفر] دستاوردشان [گریبان] آنان را گرفتیم».

این آیه قرآن کریم میان ایمان و تقوا که از امور قلبی است و در درون انسان وجود دارد و تغییری که در کل اوضاع این مردم پیش می آید، ارتباط برقرار کرده است، خواه این تغییربه سمت خوبی و نیکی در زندگی اجتماعی انسان و زندگی جهان پیرامون او باشد و خواه به سمت بدی و تباهی.

بنابراین، همان گونه ایمان و تقوا بردگرگونی جامعه اثر مثبت دارد، بر دگرگونی جهان

هستی و طبیعتی که انسان را احاطه کرده نیز اثر می گذارد. همچنین، دروغگویی، تبهکاری، نداشتن تقوا و ارتکاب گناهان بر جهان هستی و طبیعت اثر منفی می گذارد. آیات دیگری نیز به این موضوع اشاره می کند:

«وَ ضَرَبَ اللّه مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ امِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَاْتيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِاَنْعُمِ اللّه فَاَذَاقَهَا اللّه لِبَاسَ الْجُوعِ وَ الْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ»(۲)؛ «و خدا شهری را مثل زده است که امن و امان بود و روزی اش از هر سو فراوان می رسید. پس [ساکنانش] نعمت های خدا را ناسپاسی کردند و خدا هم به [سزای] آنچه انجام می دادند، طعم

ص:۲۴۳

۱- اعراف /۹۶.

۲- نحل/۱۱۲.

گرسنگی و هراس را به [مردم] آن چشانید».

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ اَيْدِی النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذی عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»(۱)؛ «به سبب آنچه دستهای مردم فراهم آورده، فساد در خشکی و دریا نمودار شده است، تا [سزای] بعضی از آنچه را که کرده اند به آنان بچشاند، باشد که باز گردند».

گناهانی که مردم می کنند و کارهای زشتی که انجام می دهند، در ایجاد فساد در خشکی و دریا اثر می گذارند.

جدایی ناپذیری محتوای درونی و برونی از یکدیگر

بدین ترتیب پی می بریم که از نگاه قرآنی میان حرکت محتوای درونی انسان و محتوای برونی یا روبنای او، پیوندی بنیادین وجود دارد و لذا باید فرایند تغییر در محتوای درونی، دوش به دوشِ فرایندِ تغییر در محتوا و ساختار برونی، حرکت کند. شهید صدر به این موضوع چنین اشاره کرده است:

«بر اساس باور اسلام و قرآن، دو فرایند باید دوش به دوشِ یکدیگر حرکت کنند: فرایند پرداختن انسان به ساختن محتوای درونی، دل، اندیشه، اراده و آرزوهای خود [از یکسو] و فرایند پرداختن به ساختن محتوای برونی یا روبنا [از سویی دیگر] پس باید این

دو بنای درونی و برونی در کنار یکدیگر حرکت کنند و نمی توان بنای برونی را جدا از بنای درونی فرض کرد، و گرنه این بنای برونی، بنایی خواهد بود لرزان و در حال فرو ریختن.

به همین دلیل، اسلام فرایند ساختن محتوای درونی را، در صورتی که در جهت نیکی باشد، «جهاد اکبر» و فرایند ساختن محتوای برونی را، چنانچه در جهت نیکی باشد، «جهاد اصغر» نامیده است و هرگاه جهاد اصغر از جهاد اکبر جدا شود، محتوا و معنا و نیز

توان خود را بر دگرگون ساختن حقیقی در عرصه تاریخی و اجتماعی از دست می دهد».(۲)

از این جا، اگر فرض کنیم که انسان به فرایند تغییر بنای درونی بپردازد و فرایند تغییر در بنای برونی و روبنا را رها کند، به حالت گوشه گیری و انزوای اجتماعی یعنی

۱- روم/۴۱.

۲- المدرسه القرآنیه، ص۱۱۷، درس نهم.

«رهبانیت» دچار خواهد شد. رهبانیتی که اسلام آن را نپذیرفته و در پدیده های اجتماعی

و اخلاقی فراوانی در تاریخ انسان، خود را نشان داده است. در تاریخ اسلام، برخی از شیوه های تصوف و عرفان را می توان نمونه هایی از این رهبانیت دانست. خداوند بلند مرتبه فرمود:

«...وَ رَهْبَانِیَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا کَتَبْنَاهَا عَلَیْهِمْ اِلا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللّه ِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَایَتِهَا فَاتَیْنَا الَّذینَ امَنُوا مِنْهُمْ اَجْرَهُمْ وَ کَثیرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ»(۱)؛ «...ترک دنیایی که از پیش خود آوردند، ما آن را برایشان مقرر نکردیم، مگر آن که کسب خشنودی خدا کنند. با این حال،

آن را چنان که حق رعایت آن بود منظور نداشتند. پس پاداش کسانی از ایشان را که ایمان

آورده بودند بدانها دادیم و [لی] بسیاری از آنان دست خوش انحرافند».

بنابراین، قرآن کریم بیان کرده است که جهاد اکبر هر چند بر انسان واجب است، لیک وقتی انسان در یک حرکت شخصی، تنها بدان بسنده و از جامعه انسانی کناره گیری می کند و فرایند ساختن بنای برونی و اجتماعی را رها می سازد، این جهاد اکبر، به بدعت

و انحراف از فرایند تغییر مطلوب در به کار زدن این تکلیف الهی بدل می شود و از اهداف آن دور می گردد.

همچنین، اگر انسان، تنها به روبنا و زندگی مدنی اهمیت دهد و دگرگونی در محتوای درونی و روانی را رها کند، باز هم در حرکت وی ناهماهنگی به وجود خواهد آمد و این حرکت تکامل پیدا نخواهد کرد بلکه ممکن است به حرکت ویران کننده ای برای انسان و جامعه بدل شود.

قرآن کریم به برخی از نمونه های این حالت اشاره کرده است و این هنگامی است که درباره برخی از دین برگشتگان و منافقانی سخن می گوید که از ساختن درون خویش دست برداشته اند و یا کسانی که محتوای درونی آنان با نمای برونی ایشان همخوانی ندارد. خداوند فرموده است:

«وَاتْلُ عَلَیْهِمْ نَبَاَ الَّذی اتَیْنَاهُ ایَاتِنَا فَاص نْسَلَخَ مِنْهَا فَاَتْبَعَهُ الشَّیْطَانُ فَکَانَ مِنَ الْغَاوینَ * وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلکِنَّهُ اَخْلَدَ اِلَی الْاَرْضِ وَاتَّبَعَ هَویهُ فَمَثَلُهُ کَمَثَلِ الْکَلْبِ اِنْ تَحْمِلْ عَلَیْهِ یَلْهَثْ اَوْ تَتْرُکْهُ یَلْهَثْ ذلِکَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذینَ کَذَّبُوا بِایَاتِنَا فَاص قْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ»(۲)؛ «و

۱- حدید /۲۷.

۲- اعراف /۱۷۵ - ۱۷۶.

خبر آن کس را که آیات خود را بر او داده بودیم برای آنان بخوان که از آن عاری گشت.آن گاه شیطان او را دنبال کرد و از گمراهان شد. و اگر می خواستیم قدر او را به وسیله [آن آیات] بالا می بردیم، امّا او به زمین [= دنیا] گرایید و او هوای نفس خود پیروی کرد.از این رو داستانش چون داستان سگ است [که] اگر بر آن حمله ور شوی زبان از کام بر آوَرَد و اگر آن را رها کنی [باز هم] زبان از کام برآورد. این مثل آن گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند. پس این داستان را [برای آنان] حکایت کن، شاید که آنان بیندیشند».

«وَ اِذَا رَاَیْتَهُمْ تُعْجِبُکَ اَجْسَامُهُمْ وَ اِنْ یَقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ کَاَنَّهُمْ خُشُبٌ مُسَنَّدَةٌ یَحْسَبُونَ کُلَّ صَیْحَهٍ عَلَیْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ قَاتَلَهُمُ اللّه ُاَنّی یُؤْفَکُونَ»(۱)؛ «و چون آنان را ببینی، هیکلهایشان تو را به شگفت وا می دارد و چون سخن گویند به گفتارشان گوش فرا

می دهی گویی آنان شمعکهایی پشت به دیوارند [که پوک شده و در خور اعتماد نیستند]: هر فریادی را به زیان خویش می پندارند. خودشان دشمنند. از آنان بپرهیز؛ خدا بکشدشان؛ تا کجا [از حقیقت] انحراف یافته اند».

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ یُعْجِبُکَ قَوْلُهُ فِی الْحَیوهِ الدُّنْیَا وَیُشْهِدُ اللّه َعَلی مَا فی قَلْبِهِ وَهُوَ اَلَدُّ الْخِصَامِ * وَاِذَا تَوَلّی سَعی فِی الْاَرْضِ لِیُفْسِدَ فِیهَا وَیُهْلِکَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللّه ُلاَ یُحِبُّ الْفَسَادَ»(۲)؛ «و از میان مردم کسی است که در زندگی این دنیا سخنش تو را به تعجب وا می دارد و خدا را بر آنچه در دل دارد گواه می گیرد و حال آن که او سخت ترین دشمنان است.و چون ریاستی یابد، کوشش می کند که در زمین فساد کند و کشت و نسل را نابود سازد و خداوند تباهکاری را دوست ندارد».

بر این اساس، هرگاه انسان فرایند دگرگونی را در قلب خویش به مورد اجرا نگذارد و خود را شایسته نسازد، هرگز نمی تواند سخنان شایسته در جامعه خویش مطرح کند بلکه ممکن است به شخصیتی دوگانه تحول یابد که ظاهر زیبا و سخنان شگفت انگیز او با درون زشت، کینه توز و ویرانگرش ناسازگاری دارد - همان گونه که آیات قرآنی به این مطلب اشاره می کند - تنها زمانی این سخنان به بنیادی شایسته در جامعه تحول می یابد که از درون و قلبی که با ارزشهای برگرفته از همان سخنان آباد شده، بیرون آمده باشد.(۳)

۱- منافقون/۴.

۲- بقره /۲۰۴ - ۲۰۵.

۳- المدرسه القرآنیه، ص ۱۸۸، درس نهم.

از این جا در می یابیم که امامان اهل بیت علیهم السلام به واژه «جهاد» معنای گسترده ای می دهند که هم جهاد اکبر را در بر می گیرد و هم جهاد اصغر را. نیز به «جهاد اصغر» معنایی می دهند که تمامی رو ساخت حرکت انسان را در بر می گیرد و تنها به پیکار در راه

خدا منحصر نمی شود. همه این معنای وسیع به خاطر ارتباط ژرفی است که میان مصادیق آن وجود دارد.

ازجمله روایاتی که نشانگر این معنای گسترده برای جهاد است، روایتی می باشد که از فضیل بن عیاض - درباره تقسیم بندی جهاد - به ما رسیده است. فضیل گوید: از امام

صادق علیه السلام درباره جهاد پرسیدم: آیا جهاد سنت [= مستحب] است یا واجب؟ آن حضرت فرمود:

«جهاد بر چهار نوع است. دو جهاد واجب است و یک جهاد سنّت است که تنها با جهاد واجب بدان اقدام می شود. یکی از دو جهادی که واجب است، جهاد انسان با نفس خویش است تا از نافرمانیهای خداوند بازش دارد و این جهاد، بزرگترین جهاد می باشد. جهاد با دشمن بر تمامی امت واجب است و اگر آنان این جهاد را رها کنند، به طور حتم عذاب بر آنان فرود خواهد آمد و این، از عذابهایی است که امت به آن دچار خواهند شد. همین جهاد بر امام به تنهایی سنت است که به همراه امّت به سمت دشمن برود و با آنان جهاد کند.امّا جهادی که سنّت می باشد، هر سنتی که انسان بر پا دارد و برای برپایی، رساندن و احیای آن جهاد کند، کار و کوشش او از بهترین کارها به شمار می رود، زیرا که

کار او احیای سنت است و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که سنّت نیکویی را برپا کند، برای اوست پاداش این سنّت و پاداش هر کس که بدان عمل می کند تا روز رستاخیز، بی آن که از پاداش آنان چیزی کاسته شود».(۱)

در این روایت می بینیم که امام علیه السلام جهاد با نفس را «بزرگترین جهاد» بر می شمارد و هر کار نیک و شایسته ای را که انسان با کوشش و رنج خود انجام می دهد، «جهاد» می داند و این جهاد همان تلاشی است که انسان در ساختن روبنا و تغییر همگانی اجتماعی به خرج می دهد.

۱- الکافی، ج۵، ص۹، ح۱.

آغاز از محتوای درونی

اشاره

پس از آن که پی بردیم، زیربنای حرکت تاریخ انسانی، همان محتوای درونی انسان است که از دو عنصر و دو رکن تشکیل می شود: یکی «اندیشه» و تصویر ذهنی که انسان آن را برای آینده ای ترسیم می کند که می کوشد بدان دست یابد و دیگری «اراده» که

انسان از آن برخوردار است و به وسیله آن به فعالیت و حرکت به سمت این آینده می پردازد و از این جا، به دست می آوریم که ارتباط میان درون و برون، در پیامدها و آثار

است.

اکنون این پرسش را مطرح می کنیم: نقطه آغاز در ساختن این محتوا و محوری که باید مرکز فرایند ساختن آن قرار گیرد کدام است؟

در تفسیر این نقطه آغازین، دو گرایش فرا روی ما قرار دارد:

۱ - گرایش مادّی: این گرایش می کوشد محتوای درونی را توسط عوامل مادّی که در

درون انسان یا در پیرامون او قرار دارد تفسیر و توجیه کند. زیرا انسان یک موجود مادّی

است که از عوامل مادّی ای که وجود اواز آن ها تشکیل می شود یا از عواملی که پیرامون

او قرار دارند، اثر می پذیرد و در آن ها اثر می گذارد. از جمله مصداقهای این گرایش،

«نظریات تک عاملی» است که از نظریات بنام در تفسیر تاریخ و جامعه به شمار می رود.

۲ - گرایش معنوی: گرایشی که قرآن کریم آن را پذیرفته است. از نگاه این گرایش،

انسان محور اصلی زندگی را تشکیل می دهد و به همین سبب، وی عنصری اثر گذار و فعال است و موجودی می باشد که از روح و مادّه تشکیل شده و بُعد روحی، با ارزش ترین بُعد وجودی انسان است و توسط همین بُعد است که او بر سایر موجودات مادّی زنده برتری دارد. از این نگاه باید نقطه آغاز در ساختن محتوای درونی با این بعد

روحی و معنوی انسان مرتبط باشد.

این گرایش مورد پذیرش قرآن کریم است. از نظریه ای که این گرایش را تشکیل می دهد، می توانیم به نام نظریه «آرمان برتر» یاد کنیم.

اولاً: نظریات تک عاملی

اشاره

(۱)

در آغاز، خوب است به نظریات تک عاملی اشاره کنیم که یکی از مصادیق ارزنده گرایش نخست است و سپس از نظریه اسلامی: «آرمان برتر» یاد نماییم.

ص:۲۴۸

۱- به منظور آگاهی بیشتر از این نظریات به کتاب «اقتصادنا» ج۱، ص۴۱ رجوع شود.

بر اساس بـاور این نظریـات، آنچه بر ساختار محتوای درونی انسان اثر می گـذارد، عوامل مادّی پیرامون انسان است. همچنین، آن ها می کوشند که تمامی عوامل مادّی را به

یک عامل اصلی باز گردانند، امّا سایر عوامل، عوامل اثرگذار فرعی هستند که در وجود و

تحول خود از این عامل اصلی پیروی می کنند.

مهمترین نظریات تک عاملی از این قرارند:

الف – نظریه مارکسیستی

این نظریه می گویـد: محتـوای درونی انسـان از عامـل اقتصـادی و تحـول آن اثر می پـذیرد.اقتصادی که به نـوبه خـود، موجب درگیری طبقـاتی میـان گروههـای انسـانی می شود. چه، براسـاس فرضـیه این نظریه، جامعه انسانی بر اثر عامل اقتصادی و ابزار تولیـد به مجمـوعه ای از طبقـات بـدل می شـود که بـا یکـدیگر اختلاـف و درگیری دارنـد و روابـط اجتمـاعی از طریـق همین درگیری طبقاتی شکل می گیرد. زمانی که ابزار تولید در جامعه انسانی تغییر پیدا می کند،این تغییر بر درگیری طبقاتی بازتاب می یابد که به نوبه

خـود بر محتـوای درونی انسـان منعکس می شود و بـا این انعکـاس است که حرکت انسـان و حرکت تاریـخ انسـانی آغـاز می گردد.

ب – نظریه فروید

این نظریه می گویـد: محتوای درونی انسان از غریزه جنسـی که در اندرون او به ودیعت نهاده شده است، اثر می پذیرد، به این دلیل که غریزه جنسی بیان مادّی از عامل بقا و دوام

انسان و نیز عامل وجود روابط انسانی در جامعه انسانی است و به همین سـبب، نقطه آغاز در ساختار محتوای درونی و وضعیت روحی و روانی انسـان محسوب می شود. در نتیجه، هر ساختـار اجتمـاعی و جنبش اجتمـاعی بـا این غریزه و نیازهای آن رابطه دارد. به

بیانی دیگر: وجود انسان، زاد و ولد کردن او در روی زمین و روابط او در این زمین، از این غریزه اثر می پذیرد.

ج – نظریه نژاد گرایی

این نظریه باور دارد که محتوای درونی انسان از عامل خون، نژاد و قوم اثر می پـذیرد و این عامل نژادی است که ماهیت مادّی در شخصیت انسان را تشکیل می دهد و بر رفتار او اثر می گذارد. بنابراین، چنانچه انسان از نژادی پاک و بی آلایش به وجود آیـد و از دیگر خونها اثر نپـذیرفته باشد، از یک وضـعیت روحی و روانی برخوردار خواهد بود که با وضـعیت روحی و روانی فردی دیگر، که خونش با خون دیگران درهم آمیخته است، تفاوت دارد و به همین سـبب است که توان نوآوری و سازنـدگی در میان این افراد متفاوت می باشد. چه، نژاد پاک، همان نژاد نیرومند و به وجود آورنده تمامت نمادهای زندگی در

جوامع انسانی است. تاریخ جز زنجیره ای به هم پیوسته از مبارزات میان نژادهایی که بر

سر بقا با یکدیگر به نبرد می پردازند، نیست و در این نبرد، پیروزی به نام خونی ثبت می شود که پاک و نیرومند است و دیگر ملتها در طی آن نابود می شوند و از میان می روند.

نازیها در دوران حکومت «هیتلر» پیرو همین نظریه بودند و می کوشیدند آن را در بستر تاریخ به مورد اجرا گذارند.

د – نظریه عامل جغرافیایی

این نظریه، عامل جغرافیایی و شـرایط محیط طبیعی و جغرافیایی را عامل اثرگذار در ساختار محتوای درونی انسان می داند و به همین سبب، آن را زیر بنای تاریخ امتهاو ملتها

قلمـداد می کنـد، زیرا تاریخ انسان ها بر اثر اختلاف عوامل جغرافیایی و طبیعی که در پیرامون آنان قرار دارند، تفاوت پیدا می کند. چرا که این عوامل است که اسباب تمدّن را

برای آنان فراهم می سازد و اندیشه های خلّاق آنان را به کار می اندازد و در نتیجه، پیشاپیش کاروان بشـریت قرار می گیرند، یا اندیشه های خلاق را از انسان ها می گیرد و آنان

عقب می افتند.

ثانیا: نظریه قرآنی «آرمان»

این نظریه می گوید: محتوای درونی انسان - همان گونه که پیشتر اشاره شد - از تصویر

ذهنی اثر می پذیرد، تصویری که انسان آن را در اندیشه و ذهن خود برای آینده می سازد و همو را مقصود، هدف و آرمان عالی خویش قرار می دهد و با اراده خود به سوی آن حرکت می کند و اراده او در حقیقت، اراده کارها و فعالیتهایی است که وی را به این آرمان

می رساند.

بنابراین، آن تصویر ذهنی یا «آرمان» که انسان در ذهن خود از آینده می سازد، نقطه آغازین در ساختار محتوای درونی انسان و گروه انسانی است. از این رو، چنانچه این آرمان، آرمانی باشد صالح، مطلق و نامحدود، محتوای درونی انسان نیز به صورت همین آرمان نامحدود تغییر شکل پیدا می کند و همچنین، هرگاه این آرمان، آرمانی پست، محدود و کوچک باشد، محتوای درونی انسان هم، به همین صورت تغییر می یابد.

با این بیان، می توانیم یکی از ابعادی را به دست آوریم که نظریه قرآنی درباره حرکت تاریخ، در این بعد با نظریات مادّی اختلاف دارد، نظریاتی که می کوشد حرکت تاریخ را به عامل دیگری به جز درونمایه انسان پیوند دهد که در آن صورت، اثرگذاری آن عامل قهری خواهد بود، نه ارادی و نیز حرکت تاریخ جبری خواهد بود، نه اختیاری.

لیکن افزون بر این بعد، به زودی بعد دیگری را می یابیم که نظریه قرآنی در آن با نظریات مادّی - حتی پس از رسیدن به این حقیقت که نقطه آغاز حرکت تاریخ، همان تغییر محتوای درونی انسان است - اختلاف دارد. این بعد دیگر به شکل و معنای تغییر در محتوای درونی مربوط می شود و چگونگی این شکل و معنا نیز - بالطبع - به اهداف تغییر بستگی دارد. چه، پیشتر بیان کردیم که ویژگی حرکت تاریخی نسبت به دیگر حرکتها آن است که یک حرکت «نمایی» و هدفدار است و لذا برخی از حرکتهای تاریخی از برخی توسط نمونه آرمانهای خود جدا می شوند، آرمانهایی که بیانگر هدف و آینده حرکت تاریخی است، چرا که هر حرکت تاریخی آرمان والای خویش را دارد.

این آرمان از سوی هر گروه انسانی، بر اساس نگرش کلی که به زندگی و جهان هستی دارد و از طریق باور فکری [= جهان بینی] این گروه، نو به نو می شود و توسط اراده او و توان روحی ای که در اختیار دارد، در جامعه عینیت می یابد، توان روحی ای که درخور آن

نمونه آرمانی است و آن گروه را به سمت این آرمان به حرکت در می آورد.

در عین حال، آرمان برتر است که آرزوها و اهداف تفصیلی حرکت انسان را مشخص می کند و باز هم این اهداف و آرزوهاست که فعالیتها و حرکتها را در هنگام رهسپارشدن به سوی آن آرمان برتر، تعیین می نماید.

خدا و آرمان

در قرآن کریم و در بیان دینی - در برخی حالتها - نام خدا بر «آرمان» به کار برده می شود. به این دلیل که آرمان، همان هدف و آرزویی است که بر حرکت انسان اثر می گذارد. در این صورت، آرمان است که رهبر، فرمانده، فرمانروا و راهنما می باشد و هموست که فعالیتها و حرکتهای انسان و جریان تاریخ را می سازد و به همین سبب، می بینیم که قرآن کریم اصطلاح «اله» را تعمیم می دهد و آن را بر «هوس» به کار می برد، و این زمانی است که هوس همان اثرگذاری «اله» را داشته باشد. خداوند فرموده است: «اَرَاَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ اِلهَهُ هَویهُ...»(۱)؛ «آیا آن کس که هوای [نفس]خود را معبود خویش گرفته است دیدی؟». در این آیه از هوس به «اله» یعنی خدا تعبیر شده است و این هنگامی است که درجه هوس به طور مصنوعی آنقدر بالا برده شود که به آرمان و آرزوی نهایی این یا آن فرد تبدیل شود.(۲)

داستان ابراهیم در قرآن کریم این طرز فکر درباره «آرمان» را به گونه ای روشن بیان کرده است. چرا که در این داستان آمده است:

وقتی ابراهیم درباره این آرمان و خدا جستجو می کرد و خداوند خواست که او از طریق این جستجو به حقیقت برسد، چندین فرضیه و نمونه آرمانی را در ذهن وی برانگیخت. خداوند درباره حالت روانی ابراهیم علیه السلام در آغاز کار، چنین سخن می گوید:

«وَکَذلِکَ نُری اِبْرهیمَ مَلَکُوتَ السَّموَاتِ وَالْاَرْضِ وَلِیَکُونَ مِنَ الْمُوقِنینَ * فَلَمَّا جَنَّ عَلَیْهِ الَّیْلُ رَ ا کَوْکَبًا قَالَ هذَا رَبّی...»(۳)؛ «این گونه ملکوت آسمانها و زمین را به ابراهیم

نمایاندیم تا از جمله یقین کنندگان باشد. پس چون شب بر او پرده افکند، ستاره ای دید؛ گفت: این پروردگار من است...». ابراهیم در آغاز تفکر، درباره خدا با این تصویر ذهنی

می اندیشد. بنابراین، فرض را بر آن می گیرد که این ستاره، همان «خدا» است، زیرا بسیار

دور، بلند و عالی است:«...فَلَمَّا اَفَلَ قَالَ لَا اُحِبُّ الْاٰفِلِینَ»(۴)؛ «... و چون غروب کرد، گفت: غروب کنندگان را دوست ندارم». زیرا آرمانی که ابراهیم بدان رسیده است و می خواهد آن را شناسایی کند آرمانی است نامحدود، والا، عالی و با دوام که هرگز غروب کردن و پایان یافتن به سراغ آن نیاید. ابراهیم علیه السلام به این دلیل این سخن را گفت که ماه از ستاره پیشین بزرگتر است و شاید بزرگی آن این توان را به وی بدهد که همیشه بماند. سپس قرآن کریم به توصیف حالت ابراهیم ادامه می دهد و می گوید: «فَلَمَّا رَءَا الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هذَا رَبّی فَلَمَّا اَفَلَ قَالَ لَئِنْ لَمْ یَهْدِنی رَبّی لَاَکُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالّینَ»(۵)؛ «...و

چون مـاه را در حال طلوع دیـد، گفت: این پروردگار من است. آن گاه چون ناپدیـد شـد، گفت: اگر پروردگارم مرا هـدایت نکرده بود، قطعا از گروه گمراهان بودم».

همچنین، «فَلَمَّا رَءَا الشَّمْسَ بَازِغَهً قَالَ هذَا رَبّی هذَا اَکْبَرُ...»؛ «پس چون خورشید را بر آمده دید،

ص:۲۵۲

۱- فرقان/۴۳.

۲- المدرسه القرآنیه، ص ۱۲۰، درس نهم.

۳- انعام/۷۵ - ۷۶.

۴- انعام/۷۶.

۵- انعام/۷۷.

گفت: این پروردگار من است. این بزرگتر است...». ممکن است فعالیت و توان خورشید بر ماندگاری، بیشتر از ماه باشد، زیرا بزرگتر از ماه است و در این صورت، او سزاوار پروردگاری است، نه ماه... «...فَلَمَّا اَفَلَتْ قَالَ یَاقَوْمِ اِنّی بَرىءٌ مِمَّا تُشْرِکُونَ»(۱)؛ «...و هنگامی که افول کرد، گفت: ای قوم من، من از آنچه [برای خدا]شریک می سازید

بیزارم».

بدین ترتیب، قرآن بیان می کند، تمامی آرمانهای فرضی که در آن روزگار در میان مردم مطرح بوده اند، آرمانهایی هستند باطل، دروغین و در معرض ناپدیدشدن و نابودی. از این رو، ابراهیم علیه السلام - در این منظره قرآنی - هیچ کدام از آن آرمانها را به عنوان خدای خویش نمی پذیرد. چرا که او در پی آرمانی برتر از آن ها بود که ماندگار و مطلق

باشد و در حرکت و وجود خود محدود نباشد. از این جا، خداوند این روی کرد ابراهیم علیه السلام به این آرمان برتر را از زبان او حکایت کرده، چنین می گوید:

«اِنّی وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذی فَطَرَ السَّموَاتِ وَالْاَرْضَ حَنیفًا وَمَا اَنَا مِنَ الْمُشْرِکینَ»(۲)؛ «من

۱- انعام /۷۷.

۲- انعام /۷۹.

از روی اخلاص، پاک دلانه روی خود را به سوی کسی گردانیدم که آسمانها و زمین را پدید آورده است و من از مشرکان نیستم».

نیز از این جا در می یابیم که قرآن کریم وقتی می خواهد درباره خداوند به عنوان عالیترین آرمان سخن بگوید، با نام های نیکو، به طور کلی، از او یاد می کند.

«قُلِ ادْعُوا اللّه َاَوِ ادْعُوا الرَّحْمنَ اَیًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنی...»(۱)؛ «بگو: خدا را بخوانید یا رحمان را بخوانید، برای او نام های نیکوتر است...» یا این که با اوصاف کمال

مطلق او را توصیف می کند و چنین می گوید:

«هُوَ اللّه ُالَّذی لَا اِلهَ اِلا هُوَ عَالِمُ الْغَیْبِ وَالشَّهَادَهِ هُوَ الرَّحْمنُ الرَّحیمُ * هُوَ اللّه ُالَّذی لَا اِلهَ اِلا هُوَ الْمَلِکُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَیْمِنُ الْعَزیزُ الْجَبَّارُ الْمُتَکَبِّرُ سُبْحَانَ اللّه ِعَمَّا یُشْرِکُونَ * هُوَ اللّه ُالْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنی یُسَبِّحُ لَهُ مَا فِی السَّموَاتِ وَ الْاَرْضِ وَ هُوَ الْعَزیزُ الْحَکیمُ»(۲)؛ «اوست خدایی که غیر از او معبودی نیست، داننده غیب و آشکار است، اوست رحمتگر مهربان. اوست خدایی که جز او معبودی نیست، همان فرمانروای پاک سلامت[بخش و] مؤمن [به حقیقت حقه خود که]نگهبان، عزیز، جبّار [و]متکبر [است]پاک است خدا از آنچه [با او] شریک می گردانند. اوست خدای خالق نوساز صورتگر [که] بهترین نام ها [و صفات] از آنِ اوست. آنچه در آسمانها و زمین است تسبیح او می گویند و او عزیز حکیم است».

در این جا قرآن کریم از دانش، قدرت، مهربانی، رحمت و سایر صفات خداوند سخن می گوید و می خواهد آرمان حقیقی و نامحدود انسان را برای او بیان کند و نیز نشانه های این آرمان را برایش مشخص سازد و او را رها نمی کند که در میان اندیشه های

خود دست و پا بزنند. هدف قرآن از این بیان آن است که انسان، خدا را معبود و آرمان والای خود قرار دهد و درونمایه خویش را به گونه روشن بر طبق این انتخاب، بسازد و آگاهانه و مسؤولانه به سمت این آرمان حرکت کند و جامعه خویش را نیز به سوی آن به حرکت درآورد.

۱- اسراء/۱۱۰.

۲- حشر/۲۲ - ۲۴.

فصل دوم: انواع آرمان

اشاره

به منظور بیـان نظریه «آرمان» به صورت کامل تر، ناگزیریم که انواع آرمانهای گونه گون را بررسـیم و معانی و اثرگـذاری آن ها، بر حرکت انسان را مشخص کنیم. از لا به لای این

جُستار به دست می آید که آرمان بر سه نوع است:

نوع اول: آرمان تکراری

اشاره

آرمان تکراری آن است که از طریق وضـعیتی که جامعه انسانی در آن به سر می برد به آینده نگاه کنیم. یعنی وجود ذهنی ای که آینده را شکل می دهد، در این جا نمی تواند از

وضـعیت کنونی خود فراتر رود و از آن عبور کنـد بلکه این وجود ذهنی، آرمـان خود را از همین وضـعیت کنونی و با حـدود، مشـخصات و شـرایط آن بر می گیرد و بـه همیـن سـبب، ایـن آرمـان به جـای این که چشم دوختن به آینـده ای جدیـد باشـد، کوششـی است برای بزرگ جلوه دادن وضـعیت موجود و انتقال آن به آینـده. این وضـعیت که به شـرایط انسان کنونی مربوط می شود و بایـد انسان در جهت دگرگون ساختن آن کار کنـد، از یک حالت نسبی و محدود به امر نامحدودی تحول می یابد که انسـان به خـاطر بزرگـداشت آن کـار و فعالیت می کنـد و در نتیجه، حرکت تاریـخ، حرکتی تکراری می شود، زیرا آینـده تکرار

وضعیت کنونی و گذشته خواهد بود.

از این روی، ما از این آرمان به نام «آرمان تکراری» یاد کردیم. چرا که نگرش انسان به آینده و حرکت او با الهام گرفتن از این نگرش، تکرار وضعیتی است که او هم اکنون در آن

به سر می برد و این وضعیت کنونی نیز تکرار وضعیت گذشته و اوضاع پیشین اوست که در آن به سر می بُرْد. در نتیجه، این آرمان او، به حق آرمانی است تکراری.

تاریخ انسانی در دورانهای گوناگون خود، شاهد وجود این گونه آرمان تکراری در زندگی مردم بوده است. چرا که انسان در دورانهای بسیاری با این نوع آرمان در زندگی اجتماعی خود به سر برده است.

عوامل وجود آرمان تکراری

می توان عامل وجود آرمان تکراری در جوامع انسانی را یکی از دو عامل اصلی زیر دانست که یکی از آن ها درونی است و دیگری برونی:

۱ – انس و عادت: منبع این عامل، درونی و روانی است که به حالت روحی، روانی و درونی انسان باز می گردد. این حالت، بیانگر میل درونی انسان است به این که در برابر

دگرگونی نامشخص، به گذشته و حال خود چنگ در زند و آن را نگهدارد. اُنس و عادت انسان در برخی از دورانهای زندگی و تکیه او به یک وضعیت اجتماعی مشخص، به حالت رکود و تباهی در درون جامعه اش منجر می شود و چنین انسانی به یک انسان گمشده بدل می شود که ره به سوی حق نمی برد و مسیر تحول، تکامل و پیشرفت را نمی شناسد.

حتّی این انسان، به انسانی بدل می شود که در درون چهارچوبها و مرزهای اجتماعی ای که عادت کرده است، زندگی می کند. از این روی، «وضع نسبی» که در آن به سر می برد و به حال و گذشته او تعلق دارد، به «وضع مطلق» تحول می یابد و گویی این چیزی که وی بدان عادت کرده و در آن زندگی می کند، تمامی چیزها در زندگی گذشته، حال و آینده و حتی در سراسر زندگی و شیوه رفتار اوست.

قرآن کریم پدیده عادت را در بسیاری از آیاتی که درباره اقوام سخن گفته، بیان کرده

است، اقوامی که دعوت پیامبران را نپذیرفتند. با این که آنان نمونه آرمانهای برتر و به حقی را برای این اقوام آوردند که فراتر از وضع موجود بود و می خواست انسان را به

حرکت در آورد و آن را از حدود نسبی خود به آینده ای برتر ببرد و یا از حالت عقب افتادگی و تباهی بیرون آورد و به حالت بهبود یافته و پیشرفته برساند. اقوام بشری به این دلیل با دعوت پیامبران مخالفت ورزیدند که این دعوت با اُنس و عادت آنان به آنچه

پدران خود را بدان یافته بودند سازگاری نداشت و نه به دلیل باورشان به وضع موجود و درستی این وضع. خداوند فرموده است:

«بَلْ قَالُوا اِنَّا وَجَدْنَا ابَاءَنَا عَلی اُمَّهٍ وَ اِنَّا عَلی اثَارِهِمْ مُهْتَدُونَ»(۱)؛ «بلکه گفتند: ما پدران خود را بر آیینی یافتیم و ما [هم با] پیگیری از آنان، راه یافتگانیم» بنابراین، ماجرای بنیادین آنان و تنها دلیلی که در برابر دعوت پیامبران ارائه داده اند آن است که پدران

خویش را بر این سنّت و روش دیدند.

«وَ اِذَا قیلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا اَنْزَلَ اللّه ُقَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا اَلْفَیْنَا عَلَیْهِ ابَاءَنَا اَوَ لَوْ کَانَ ابَاؤُهُمْ لا یَعْقِلُونَ شَیْئًا وَ لاَ یَهْتَدُونَ»(۲)؛ «و چون به آنان گفته شود: از آنچه خدا نازل کرده است پیروی کنید، می گویند: نه، بلکه از چیزی که پدران خود را بر آن یافته ایم، پیروی می کنیم.

آیا هر چند پدرانشان چیزی را درک نمی کرده و به راه صواب نمی رفته اند [باز هم در خور

پیروی هستند]؟». قرآن کریم، این فرزندان را به خاطر پیروی از پدرانشان به شدت محکوم می کند، پدرانی که جز راه و رسم خود، چیزی را باور نمی کردند و از توان اندیشیدن و نگرش درست به آینده برخوردار نبودند و لذا در وضع موجود خود، در جا می زدند. با این که این وضع، وضع فاسدی بود و پدران آنان چون از راه خرد و راه راست

بیرون رفته بودند، آن را فراپیش گرفتند، چرا که آنان نه چیزی را درک می کردند، نه به

سوی حق می رفتند و نه راه راست را می جستند.

آن گاه قرآن بیان کرده است، در تمامی برخوردهایی که پیامبران با مشرکان و منکران

نبوت خود داشتند، این پدیده و عامل روانی [= پیروی از عادات و رسوم]بر وضعیت

عمومی حاکم بوده است. خداوند می فرماید:

«وَ مَا یَأْتیهِمْ مِنْ ذِکْرٍ مِنَ الرَّحْمنِ مُحْدَثٍ اِلا کَانُوا عَنْهُ مُعْرِضینَ»(۳)؛ «و هیچ تذکّر

جدیدی از سوی [خدای] رحمان برایشان نیامد، جز این که همواره از آن روی بر

۱- زخرف/۲۲.

۲- بقره/۱۷۰.

۳- شعراء/۵.

می تافتند».

«قَالَتْ رُسُلُهُمْ اَفِی اللّه ِ شَکٌّ فَاطِرِ السَّموَاتِ وَ الْاَرْضِ یَدْعُوکُمْ لِیَغْفِرَ لَکُمْ مِنْ ذُ نُوبِکُمْ وَیُؤَخِّرَکُمْ اِلی اَجَلٍ مُسَمًّی قَالُوا اِنْ اَ نْتُمْ اِلا بَشَرٌ مِثْلُنَا تُرِیدُونَ اَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا کَانَ یَعْبُدُ ابَاؤُنَا فَاْتُونَا بِسُلْطَانٍ مُبینٍ»(۱)؛ «پیامبرانشان گفتند: مگر درباره خدا پدید آورنده آسمانها و زمین تردیدی هست؟ او شما را دعوت می کند تا پاره ای از گناهانتان را بر شما ببخشاید و تا

زمان معینی شما را مهلت دهد. گفتند: شما جز بشری مانند ما نیستید. می خواهید ما را از

آنچه پدران مان می پرستیدند باز دارید؟ پس برای ما حجتی آشکار بیاورید».

۲ – سلطه طاغوت: این سلطه، عامل اجتماعی و بیرونی است که به ظهور «آرمان تکراری» در مراحل بسیاری از تاریخ بشری منجر شده است. چه، طاغوت [= فرمانروای

ستمگر] تنها از طریق خویشتن و وجود خویش به آینده نگاه می کند و هر گونه تغییر در زندگی را شورش علیه قدرت و سلطه خود می داند، زیرا که تغییر به معنای زدودن نشانه های وضع موجود و کنونی است که طاغوت برجسته ترین و روشن ترین نماد آن به شمار می رود.

از این رو، طاغوت در بسیاری از اوقات به تمامی نیرو و قدرت خود متوسّل می شود تا جامعه را با ویژگیها و نشانه های موجود و فعلی اش و در همان چهارچوب و شرایط و اوضاع اجتماعی که مردم در آن به سر می برند، نگهدارد تا سلطه او بر این جامعه پا بر جا بماند.

البتّه گاه می بینیم که طاغوت پا را از دایره اُنس و عادت بیرون می نهد و می کوشد که جامعه انسانی را تغییر دهد و با شیوه خاص خود آن را بسازد [= به تعبیر امروز،

اصلاح طلب می شود]. امّا این تغییر – در هر حال – از آن قاعده مستثنا نیست [یعنی باز هم وضع موجود تغییر می کند]، زیرا که طاغوت خود، جزء مهمّی از وضع حاضر است و می کوشد آن را بر طبق شرح و تفسیر خود بسازد. بنابراین، تغییر [یا اصطلاحات جدید] تکرار واقعیت حاضر است، لیک توسط همین عنصر فرمانروا [یعنی توسط طاغوت].

این چنین، جامعه در حالت تکراری زندگی می کند که پیشتر از آن سخن گفتیم. زیرا که آینده او را طاغوت تعیین می کند و این آینده، نسخه ای خواهد بود از وضعیت کنونی

۱– ابراهیم/۱۰.

جامعه، همچنان که وضعیت کنونی جامعه نسخه ای است از تاریخ و گذشته او.

قرآن کریم به این عاملِ آرمان تکراری [= سلطه طاغوت] و اثرگذاری آن در بُعد مثبت خود اشاره می کند. این بُعد مثبت زمانی تحقق پیدا می کند که انسان سلطه طاغوت را نپذیرد و در این صورت، به آینده بهتر خواهد رسید، خداوند می فرماید:

«وَ الَّذینَ اجْتَنَبُوا الطّاغُوتَ اَنْ یَعْبُدُوها وَ اَنابُوا اِلَی اللّه ِ لَهُمُ الْبُشْری فَبَشِّرْ عِبادِ * اَلَّذینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ اَحْسَنَهُ اُولئِکَ الَّذینَ هَدیهُمُ اللّه ُوَ اُولئِکَ هُمْ اُولُوا الاْلْبابِ»(۱)؛ «و آنان که خود را از طاغوت به دور می دارند تا مبادا او را بپرستند و به سوی خدا بازگشته اند، آنان را مژده باد، پس بشارت ده به آن بندگان من که به سخن گوش فرا

می دهند و بهترین آن را پیروی می کنند؛ اینانند که خدایشان راه نموده و اینانند همان

خردمندان».

خداوند [در این آیه] برای کسانی که از پرستش طاغوت دوری می گزینند، یک ویژگی بنیادین بیان کرده است و آن این است که به سخن گوش فرا می دهند و از بهترین آن پیروی می کنند. این ویژگی بدان معناست که آنان قید و بندی برای اندیشه و اراده خود قرار نداده، چهارچوبی برای آن نساخته اند که نتوانند از آن عبور کنند، بلکه حقیقت را

هدف و محور تلاشهای خود قرار داده اند. بنابراین، آنان آرزو، چشمداشت و نگاه واقعی به زندگی دارند که به ایشان اجازه می دهد، از طریق گوش دادن سخن و پیروی از بهترین آن، حقیقت را پیدا کنند.

اگر این افراد، طاغوت را می پرستیدند، تنها می توانستند در چهارچوب واقعیتی باشند که این طاغوت آن را می خواست و هرگز نمی توانستند در موقعیتی قرار گیرند که سخن را گوش فرادهند و از بهترین آن پیروی کنند، بلکه از هر سخنی روی بر می تافتند و

تنها از سخنی پیروی می کردند که طاغوت برایشان می خواست. چرا که وی آنان را از روشنایی بیرون می کند و به تاریکی می برد.

قرآن کریم آن گاه که از پدیده «فرعونی» سخن می گوید، به گونه ای روشن به این پدیده اشاره کرده، آن را به شکل گسترده و فراگیر مطرح می کند.

شاید هدف خداوند از بیان پدیده فرعونی آن باشد که می خواهد این پدیده را به

۱- زمر/۱۷ - ۱۸.

گونه ای آشکار مطرح و به عنوان مسأله ای اصلی توصیف کند، که جامعه انسانی در تمامی دورانهای تاریخ طولانی خود با این مسأله رو به رو بوده است، تا از این طریق به

انسان ها هشدار دهد که مبادا تحت تأثیر این پدیده قرار گیرند و یا به سوی آن گرایش پیدا کنند.

فرعون در این داستان، عنوان فرمانروایی است که موسی علیه السلام با وی همزمان می باشد. بنابراین، فرعون انسان مشخصی است که رویاروی موسی علیه السلام قرار گرفته است. امّا قرآن کریم ماجرای این فرمانروا را با این گستردگی مطرح کرده است، تا بیان کند که پدیده «فرعونی» برجسته ترین پدیده اجتماعی و «طاغوتی» است که بر جوامع انسانی فرمان می راند و حتی در این پدیده، فرعون به حدّی می رسد که ادّعای الوهیّت و ربوبیّت می کند و خود را آرمان برتر جامعه انسانی قلمداد می کند و آن را آشکارا اعلان می نماید.

پس فرعون همان پروردگاری است که باید او را پرستید، نه خدا را:

«فَقَالَ اَنَا رَبُّکُمُ الْاَعْلی»(۱)؛ «و گفت: پروردگار بزرگتر شما منم». فرعون جز خود، خدای دیگری برای مردم قائل نبود و می گفت: خدایی که موسی ادّعا می کند، وجود ندارد.

«وَ قَالَ فِرْعَوْنُ یَاءَیُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَکُمْ مِنْ اِلهٍ غَیْری فَاَوْقِدْ لی یَا هَامَانُ عَلَی الطِّینِ

فَاص جْعَلْ لی صَرْحًا لَعَلّی اَطَّلِعُ اِلی اِلهِ مُوسی وَ اِنّی لَاَظُنُّهُ مِنَ الْکَاذِبینَ»(۲)؛ «و فرعون گفت:

ای بزرگان قوم، من جز خویشتن خدایی برای شما نمی شناسم. پس ای هامان، برایم بر گِل آتش بیفروز و برجی [بلند] برایم بساز. شاید به [حال] خدای موسی اطلاع یابم و من جدّا او را از دروغگویان می پندارم». جامعه حق ندارد نظری جز نظر فرعون داشته باشد و تنها اوست که به راه راست رهبری می کند:

«...قَالَ فِرْعَوْنُ مَا اُریکُمْ اِلَّا مَا اَری وَ مَا اَهْدیکُمْ اِلَّا سَبیلَ الرَّشَادِ»(۳)؛ «...فرعون گفت: جز آنچه می بینم، به شما نمی نمایم و شما را جز به راه راست راهبر نیستم» و از این قبیل

ادعاهای بیهوده و دروغین.

این چنین، فرعون به عنوان طاغوت دوران خود، تمامی نیروهایش را گرد می آورد تا

۱- نازعات/۲۴.

۲- قصص/۳۸.

۳- غافر/۲۹.

قدرت و حکومت بی چون و چرای خویش بر جامعه را حفظ کند و این جامعه را بر طبق نگرش خود به اشیا بسازد و در همین وضع نابسامان نگاهش دارد و از حرکت به سوی پیشرفت و تکامل بازش دارد و حتی اجازه ندهد که درباره تکامل بیندیشد، تا آینده اش تکرار وضعیت کنونی اش باشد، چنان که وضعیت کنونی او تکرار وضعیت گذشته اوست.(۱)

سلطه شهوت، عاملی دیگر

می توان عامل دیگری را برای آرمان تکراری به آنچه شهید صدر بیان کرده است، افزود و این عامل، سلطه شهوت های مادّی بر اراده و زندگی انسان و تسلیم شدن او در برابر این شهوت هاست. این شهوت ها بیانگر خواسته ها و تمایلهایی است که در نهاد انسان به ودیعت گذاشته شده است. از این رو، وقتی که انسان جز این شهوت ها و غریزه ها، چیزی پیش رویش نبیند، می کوشد در آینده خویش به آن ها چنگ زند.

بنابراین، شهوت ها همان نقشی را بازی می کند که انس و عادت بازی می کرد. قرآن

کریم در چندین مورد به این موضوع اشاره کرده است. آن گاه که از پایداری کافران در برابر ادیان الهی و ستیز آنان با دعوت پیامبران، به خاطر پاسداری از این زندگی و شهوت ها و لذتهای آن، سخنی می گوید. قرآن کریم بر نقش زندگی آن جهان و تمایل نداشتن به زندگی این جهان و ارزشهای آن، تأکید می کند.

البته، چنانچه این عامل [= سلطه شهوت] را به نوع دومِ آرمان - که به زودی بدان اشاره خواهیم کرد - یعنی به آرمان محدود باز گردانیم، عامل سوم محسوب نخواهد شد.

وانگهی این عوامل، گاه به طور جمعی بر آرمان تکراری اثر می گذارد و لذا طاغوت برای تحقق هدف خویش یعنی حفظ حکومت و سلطه خود بر مردم و ترسیم آینده آنان بر اساس وضعیت کنونی، از عادت، شهوت ها و خواسته ها با هم بهره می گیرد، یا این که عادت موجب پیدایش حالت سرکشی و پذیرش سلطه طاغوت و سر فرود آوردن در برابر آن به عنوان یک واقعیت موجود در جامعه انسانی می شود.

۱- ر.ک: المدرسه القرآنیه، ص ۱۲۴، درس نهم.

آرمان تکراری عامل چند دستگی

محصول آرمان تکراری - از طریق یک عامل با مجموع عواملی که سبب وجود آن می شود - پدیده چند دستگی، پراکندگی و ناهماهنگی در حرکت جامعه انسانی است.

اگر ما این آرمان را از طریق نخستین عاملی که سبب وجود آن می شد در نظر بگیریم یعنی از طریق انس و عادت، در می یابیم که در جا زدن انسان در «آرمان خود» این آرمان

را در طی مدت طولانی، جزئی از وضع موجود او می سازد و لذا همین آرمان که در گذشته محوّل انسان و جامعه بود، اندک اندک توان خود بر به حرکت در آوردن و دگرگون ساختن این جامعه را از دست داد.

زمانی که «آرمان» توان خود بر به حرکت درآوردن و دگرگون ساختن را به طور کامل از دست می دهد، دلبستگی امت به این آرمان به تدریج متزلزل و ضعیف می شود و سرانجام به نقطه صفر می رسد و به همین سبب، دلبستگی خود به این آرمان را به کلی از دست می دهد. چه، امّت در آغاز به این آرمان عشق می ورزید و بدان پای بند بود و آن را

در حرکتهای آینده اش پیش روی خود قرار داده بود و دلیل آن هم این بود که آرمان مزبور در آن زمان به امّت نیرو می داد تا به خیزشهای انقلابی و تحوّل بپردازد. امّا وقتی این

آرمان توان دهشی خود را از دست می دهد، در حقیقت عنصر بنیادین وجودش را از دست می دهد و لذا عادت به تنهایی [یعنی آرمان مورد نظر]نمی تواند به عنوان خواسته و معشوق امت باقی بماند. چرا که نیازهای انسان و نگاه او به آینده در حال تغییر و تحول

است. بنابراین، عادت [که در گذشته یک عامل حرکت آفرین بود] به عاملی بازدارنده

حرکت و تحوّل بدل می شود و بدین سبب، امّت عشق خود به آن را از دست می دهد.

وانگهی امّت به عنوان یک امّت تنها زمانی یکپارچه می شود و فرزندان او با یکدیگر به تفاهم و همیاری می پردازند که همگی از یک وضعیت اجتماعی و روابط اجتماعی برخوردار باشند و این امر هم وقتی تحقق می یابد که امّت از «آرمان والای واحد» برخوردار باشد و دیدگاه واحد به آینده خود داشته باشد، دیدگاهی که در گذشته فرزندان امت را گرد هم می آوَرْد و یکپارچه می ساخت. هرگاه امت، دلبستگی خود به آن «آرمان» و آن «دیدگاه» را از دست دهد، عامل و عنصر یکپارچگی خود را از دست داده

است و در این صورت، توجّه هر کدام از افراد امت در اندرون خویش به سمت اوضاع و زندگی خصوصی خود تغییر می یابد و تمامت وضعیت و تلاشهای شخصی اش این می شود که:

«چگونه بام و شام کند؟ چگونه بخورد و بیاشامد؟ چگونه آسایش و آرامش برای خود، فرزندان و خانواده خود فراهم کند؟ و چه نوع آسایش و آرامشی؟ آسایش به آن معنای بی ارزش برای این واژه و آرامش به آن معنای کوچک برای آن واژه؟ در این صورت، هر انسانی در بند نیازمندیها و خواسته های شخصی خود می شود و پیرامون آن می چرخد و جز آن چیزی را نمی بیند. چرا که این انسان پس از آن که آرمانش از میان رفته

و سقوط کرده است، آرمانی برای خویش نمی یابد. در چنین حالتی، امّت به سایه امّت بدل می شود و امّت حقیقی بر جای نمی ماند».(۱)

در این هنگام است که آن جامعه و آن امّت به چندین امّت و گروه تقسیم می شود و حتی به افراد پراکنده و از هم جدا شده ای بدل می شود که بر سر منافع شخصی و اهداف محدود خویش با یکدیگر دست و پنجه نرم می کنند. چرا که منافع آنان بی شمار و با یکدیگر ناسازند و کسی که این منافع را گرد آورد و ناسازیهای آن ها را از میان بردارد،

وجود ندارد. این سخن با آنچه قرآن کریم از این حالت توصیف می کند همخوانی دارد. خداوند می فرماید:

«...بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَ قُلُوبُهُمْ شَتّى ذلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ»(۲)؛ «...جنگشان میان خودشان سخت است. آنان را متّحد می پنداری و [لی]دلهایشان پراکنده است، زیرا آنان مردمانی اند که نمی اندیشند».

جنگشان میانشان سخت است و این به دلیل وجود ناسازگاریها در میان آنان است، هر چند که در نمای بیرونی یک امّت را تشکیل می دهند و لذا می پنداری که آنان متحدند، در حالی که دلهایشان پراکنده است، زیرا که منافع و اندیشه هایشان پراکنده است.

امّا چنانچه «آرمان تکراری» را از طریق عامل دیگری که سبب وجود آن می شود یعنی از طریق سلطه طاغوت و فرعونها و تسلط آنان بر جامعه مورد توجه قرار دهیم، در

۱- المدرسه القرآنیّه، ص۱۲۷، درس دهم.

۲- حشر/۱۴.

می یـابیم که طـاغوت کـار خود را بـا این شـعار آغـاز می کنـد: او یکی از افراد امت است و هماننـد آنان زنـدگی می کنـد و اهـداف آنان را دنبال می کنـد. سـپس هنگامی که بر امت مسـلط می شود، به خاطر تواناییها و امکاناتی که در اختیار دارد، به استثمار آنان می پردازد

و انـدک انـدک در ارتباط با امت پا را از حدّ معقول فراتر می نهد و در نتیجه، جز برای خود هیچ ارزشـی برای امت قائل نمی شود و جز دیدگاه خود، هیچ دیدگاهی را نمی پذیرد. خداوند فرموده است:

«...قَالَ فِرْعَوْنُ مَا اُرِیکُمْ اِلا مَا اَری وَ مَا اَهْدِیکُمْ اِلا سَبِیلَ الرَّشَادِ»(۱)؛ «...فرعون گفت: جز آنچه می بینم، به شـما نمی نمـایم و شما را جز به راه راست راهبر نیستم». از این روی،

امّت عشق خود به این طاغوت را نیز از دست می دهد.

در این هنگام، طبیعی است که گروهی از میان امت سـر برآورد و با رفتار طاغوت و دیدگاه خودکامانه او بستیزد، تا منافع ویژه خود را بجوید و طاغوت نیز به گروههای امّت

به انـدازه همـاهنگی و ناهمـاهنگی آن ها با دیـدگاه او، امتیاز دهـد و همچنین با این ستیز و ناهماهنگی، حرکت نبرد و شورش علیه طاغوت در درون جامعه آغاز گردد، همان گونه که قرآن کریم می گوید:

«اِنَّ فِرْعَوْنَ عَلا فِی الْاَرْضِ وَ جَعَلَ اَهْلَهَا شِیَعًا یَسْتَضْعِفُ طَائِفَهً مِنْهُمْ یُذَبِّحُ اَبْنَاءَهُمْ وَ یَسْتَحْیِی نِسَاءَهُمْ اِنَّهُ کَانَ مِنَ الْمُفْسِدِینَ»(۲)؛ «فرعون در سـرزمین [مصـر] سربرافراشت و مردم آن را طبقه طبقه ساخت، طبقه ای از آنان را زبون می داشت: پسرانشان را سر می برید و زنانشان را زنده بر جای می گذاشت که وی از فسادکاران بود». از آن جا که این

مردمان [= بنی اسرائیل] با فرعون ستیز کردند و نخواستند بر طبق دیدگاه ویژه او زندگی کنند و با وی به ستیز برخاستند، او هم برای این که آنان را مجازات کند، به سر بریدن

پسـران و بر جای گذاشـتن زنان دست یازیـد که این اقـدام، به پدیـدار شدن کشمکشـها، درگیریها و ناسازیها در درون جامعه منجر شد و بر اثر این درگیریها، جامعه به فرقه ها و گروههای پراکنده ای بدل شد که با یکدیگر می جنگیدند و همدیگر را از پای در می آوردند.

خداوند می گوید: «وَ نُرِیدُ اَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْاَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ اَئِمَّهً

۱- غافر/۲۹.

۲- قصص/۴.

نَجْعَلَهُمُ الْوارِثینَ»(۱)؛ «و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرو دست شده بودند منّت نهیم و آنان را پیشوایان [مردم] گردانیم و ایشان را وارث [زمین] گردانیم». این آیه نتیجه این کشمکشها و ناسازگاری را بیان می کند، اختلافی که به سبب وجود این طاغوت و سلطه او بر سرنوشت جامعه به وجود آمده است و این نتیجه آن است که سرانجام، پیروزی و رستگاری از آنِ فرودستانی خواهد بود که خداوند آنان را پیشوایان مردم و

وارثان زمین خواهد گردانید.

همچنین، اگر ما «آرمان تکراری» را از طریق عامل سوم یعنی شهوت ها و منافع شخصی که در برخی از مراحل موجب یکپارچگی امت می شد مورد توجه قرار دهیم، می بینیم که به تدریج به عاملی تغییر می یابد که امت را پراکنده و پاره پاره می کند، زیرا این شهوت ها و منافع با یکدیگر ناهمخوانی و ناسازگاری دارد. همان گونه که این موضوع را پیشتر در بیان عوامل اختلاف و برون رفت جامعه از وضعیت یکپارچگی فطری شرح کردیم.

اقدامهای تاریخ درباره جامعه پراکنده

تاریخ به ما آموخته است که هرگاه جامعه انسانی و امّت به حالت پراکندگی و چند دستگی دچار شود، در برابر سه وضعیت و اقدام تاریخی قرار می گیرد. یعنی تاریخ، یکی از اقدامهای زیر را درباره این امّت به مورد اجرا می گذارد:

۱ – هجوم بیگانگان: امّت پراکنده در برابر هجوم و سلطه بیگانگان در هم می شکند

و متلاشی می شود. زیرا این امّت پس از آن که آرمان برتر خود را که موجب یکپارچگی صفوفش می شد، از دست می دهد، به اختلاف و پراکندگی دچار و به افراد یا گروههای کوچکی بدل می شود که هر کدام در پی نیازهای شخصی و اهداف محدود خود می باشد و به همین سبب، ناتوان و پراکنده می شوند و شکار و طعمه مهاجمان بیگانه و نیروهای آزمند خارجی قرار می گیرند، نیروهایی که به آن ها یورش می برند تا ایشان را زیر سلطه

و قدرت خود در آورند و داراییها و نیروهایشان را در اختیار گیرند.

تاریخ انسانی شاهد نمونه های فراوانی از این وضعیت بوده است و از آن جمله

۱– قصص/۵.

می توان از دو رویداد مهم به عنوان بهترین گواه نام برد که در تاریخ اسلامی مان به وقوع

پیوسته است:

نخست: سقوط امّت اسلامی به دست مهاجمان مغول در قرن هفتم هجری و قرن سیزدهم میلادی.

دوم: یورش غربیها به امت اسلامی در یک سوم نخست قرن چهاردهم هجری و

اوایل قرن بیستم میلادی.

امّت اسلامی، به طور کلی، تنها زمانی به این دو وضعیت اسفبار دچار شد که همبستگی خود را از دست داد و به ملّت از هم گسیخته ای بدل گردید که ستمگران و خودکامگان و شهوترانان سودجو بر آنان فرمان می راندند و با اسلام به سان راه و رسمی

که از پدران و مادران خود گرفته اند، برخورد می کردند. در میان این امت، ستمگران، زورگویان، گرایشهای قومی یا فردی و حبّ دنیا حکومت می کردند و این وضعیت به چند دستگی و پراکندگی آنان منجر شد و در نتیجه، سخت ناتوان و به لقمه ای گوارا برای

مهاجمان بیگانه مبدل گردیدند.

۲ – تقلید و دنباله روی از دیگران: دومین اقدامی که تاریخ درباره امت پراکنده به

مورد اجرا می گذارد آن است که این امت در نمونه آرمانی ذوب می شود که از تاریخ و هستی آن جامعه بیگانه و یک آرمان وارداتی است. چرا که وقتی امت، پیوند دوستی خود با آرمانی را که باور داشته است، از دست می دهد و پراکنده می شود، بار دیگر به دنبال آرمان دیگری می گردد که جامعه را یکپارچه سازد.

در این هنگام، امت ممکن است در اثنای جُستن «آرمان برتر» به خطری بزرگ دچار شود و آن این که نمونه آرمانی امت دیگری را برای خویش برگزینند که از او نیرومندتر است، و چنین پندارد که عظمت و قدرت این امت از آن آرمان نشأت گرفته است و لذا آن را می پذیرد، با این امید که نیرو، قدرت، یکپارچگی و موقعیّتی را که آرزو داشت، باز

یابد.

برخی افراد و گروهها در جهان اسلامی مان، این نوع اندیشه را پذیرفته اند و لذا دیگران را به پذیرش نمونه آرمانی غربی فراخوانده اند، آرمانی که در جدایی دین از سیاست و پای بندی به اصل آزادی فردی و نژادپرستی و منافع ویژه دنیوی و مادّی

تجسم می یابد. چه، این اصل، همان عاملی است که [به گمان این افراد] در ورای امکانات

و تواناییهای غربیها نهفته است و آنان با بهره گیری از این امکانات امّت اسلامی را زیر

سلطه خود در آورده، بر آنان چیره گشته اند.

یکی از این افراد، «رضاخان پهلوی» در ایران بود که کوشید الگوی غرب را به طور

صوری، میان امت اسلامی مان در ایران پیاده کند.

همچنین، تجمّل گرایی در شخص «مصطفی کمال» در ترکیه تجسّم یافت. او نمونه آرمانی غربی درباره جدایی دین از زندگی را پذیرفت، تا آن جا که حروف عربی را، که مردم مسلمان ترکیه با آن می نوشتند، به حروف لاتینی تغییر داد تا نسلهای ترکیه از تمامی

ریشه های اسلامی، فرهنگ دینی و جهان اسلامی خود جدا گردند، زیرا دیگر توان خواندن فرهنگ تاریخی خود را که با زبان ترکی و حروف عربی نگاشته شده بود نداشتند و نیز می خواست ملّت ترک را هر چند از لحاظ شکل و صورت ظاهری به ملتهای غربی نزدیک سازد.

همچنین، نویسندگان و اندیشمندانی را این جا و آن جا در جهان اسلامی خود می بینیم که آشکارا و بی پرده مردم را به آرمانها و الگوهای غربی فرا می خوانند و می خواهند امت اسلامی را به امّت غربی در تمامی جزئیات، خصوصیات و خصلتهایش مبدّل سازند نظیر «سلامت موسی» مصری و امثال او.

۳ - بازگشت به حق: سومین اقدام تاریخ آن است که بذرهای بازگشت به حق و آرمان

مطلق - با در نظر گرفتن شرایط و دورانی که امت در آن به سر می برد - از نو در ژرفای دل امت کاشته می شود. چرا که امّت حرکت خود را از نو آغاز می کند و بذرهای قیام حقیقی را در آن آشکار می سازد تا به آرمان والا و نامحدود خویش، که در خدای سبحان و بلند مرتبه تجلی یافته است، باز گردد و ما به زودی در نوع سوم آرمانهای برتر - به خواست خداوند - درباره آن سخن خواهیم گفت.

امّت اسلامی ما، در دوران استعمار بر سر این دو راه قرار گرفته اند:

یک: پذیرش شیوه دنباله روی و ذوب شدن در آرمان و الگوی غربی که در این صورت، روز به روز پراکنده تر، از هم گسیخته تر و ناتوانتر خواهد شد.

دو: پذیرش شیوه بازگشت به اسلام حقیقی و ارائه اسلام به امت اسلامی با زبان روز

و این همان شیوه ای است که پیشگامان نهضت اسلامی در پایان دوره ناتوانی و آغاز دوره

استعمار آن را پذیرفتند.(۱)

۴ – اقـدام تاریخی دیگر: افزون بر رفتار و اقـدامهای سه گانه تاریخ که شـهید صدر بیان کرده است، می توان اقدام چهارمی را که تاریـخ درباره امّت، در صورت اختلاف و پراکندگی آنان، به مورد اجرا می گذارد، بدان افزود و این اقدام، همان گزینش آرمان موقت و محـدود است که امّت آن را از خلال تجربه ها و وضع موجود خود، اسـتنباط می کنـد. این آرمان محـدود، در مسیر امت، گامی به جلو و بیانگر بعد ابتکار و نوآوری در

حرکت اوست. همـان گونه که این آرمان گزینی در انقلاب صـنعتی و سیاسـی اروپا و نیز در جنگهای داخلی آمریکا و تحول این کشور از دوران اسـتعمار و بردگی به دوران دموکراسـی و لیبرالیسم رُخ داد یـا هماننـد آنچه در اتحـاد جماهیر شوروی [= سابق] و کشورهای سوسیالیستی به وقوع پیوست.

این مطلب، همان چیزی است که شهید صدر بدان اشاره کرده و در سخن آینده خود درباره ایده آل محدود، آن را شرح داده است. شاید شـهید صدر به این دلیل [در این جا] به اقدام چهارم تاریخی اشاره نکرده که به سـخن درباره آرمان محدود بسنده نموده است.

نوع دوم: آرمان محدود

اشاره

نوع دوم، آرمـانی است که جـامعه انسـانی با نگرش به آینـده خود آن را بر می گزینـد. این آرمان در حرکت این جامعه، گام دیگری است به جلو، چرا که گرایش به نوآوری و چیزهای جدید، امّت را از وضع موجود و فاسدی که دارد بیرون می آورد.

این گرایش به نوآوری، هر چنـد گـامی درست و واقع بینـانه به شـمار می رود، ولی گامی است محـدود که تنها بخشـی از راه دور و دراز آینـده امّیت را تشـکیل می دهـد. ایـن گرایش کـه امّیت آرمـان خـویش را از آن بر می گیرد، هر چنـد پر دامنـه و گسترده باشـد، بـاز هم محـدود است. چرا که از ذهن انسان سرچشـمه گرفته است و انسان هر انـدازه از توان نوآوری و آینـده نگری برخوردار باشـد، باز هم نگرش او به حـدود وجود، اندیشه و وضع موجود وی محدود است و به هیچ روی نمی تواند از این وضع فراتر رود.

۱– المدرسه القرآنیه، ص ۱۳۰ – ۱۳۱، درس دهم.

ممکن است این پرسش مطرح شود: خداوند به انسان استعداد و توان سترگی داده

است که می تواند تصویر موجود و تصویر جدید را در هم آمیزد و از آن یک تصویر جدید و برتر بسازد و در نتیجه، وی می تواند تصویری برای آینده اش بسازد که به مراتب

بهتر از وضعیت کنونی او باشد.

همچنین، انسان از طریق سرشت خود به وجود خداوند بلند مرتبه پی می برد و خداوند همان آرمان برتر است. بنابراین، چرا وی نتواند درباره این آرمان برتر و کامل،

بیندیشد؟

پاسخ: این تصویری که انسان از طریق فرایند در هم آمیختن پیش گفته، برای آینده اش تصور می کند، هر چند از وضع موجود بهتر است و او را به پیش می برد، لیک با وجود این، تصویر یاد شده چیزی جز نتیجه برداشتها و نگرش محدود انسان به اشیا نیست، خواه این نگرش درباره وضع موجود باشد و خواه درباره آینده و این، موجب تغییر این حقیقت نمی شود که نگرش انسان نگرشی محدود است، زیرا از یک سو خود انسان محدود است و از سویی دیگر، مادّه ای که این تصویر از آن برگرفته شده محدود است و در این حالت، انسان، با کمال فاصله زیادی خواهد داشت.

همچنین، پی بردن انسان به وجود خدا موجب نمی شود که او بتواند راه رسیدن به خدا را نیز شناسایی کند، بلکه تنها با رهنمونی خداوند می تواند این راه را بیابد. بنابراین،

وقتی نگرش انسان شخصی باشد، همچنان محدود باقی خواهد ماند، به ویژه این که خداوند عشق به شهوت ها و هوس را در انسان به ودیعت نهاده، دامهای گمراه کننده شیطان را بر سر راه او قرار داده است، لذا این انسان هماره به رهنمونی پروردگار نیازمند

است.

از این روی، وقتی انسان به سمت این «آرمان برتر» حرکت می کند، ممکن است در این حرکت خویش، کار درستی را انجام داده باشد، زیرا که به سوی برتر حرکت کرده و بهترین گامی را که در این باره تصوّر می نموده، برداشته است. لیک با خطرهای بزرگی نیز رو به رو شده است، زیرا که وی قادر نبوده آنچه را که درست مطلق و کمال والا برای

وجود اوست، فراگیرد و خطر بزرگ هم آن است که او همین تصویر درست و محدودی را که برای آینده اش اندیشیده، به آرمان مطلق بدل کند و آن را به آینده اش گسترش دهد

و به جای خدا پرستشش کند. در این صورت، این آرمان درست و محدود می تواند در وضع حاضر و نخستین مرحله آینده به درد او بخورد، چرا که گامی است درست، ولی محدود. لیکن به زودی همین آرمان بر اثر تعمیم و گسترشی که انسان بدان می دهد راه را

می بندد و مانع حرکت و تکامل او می شود، با این که در آغاز، گامی بود به سوی آینده پیشرفته. از این روی، آرمان برتر محدود بار دیگر به آرمان تکراری باز می گردد و از این

جا پی می بریم که آرمان برتر محدود به طور معمول اصل و ریشه آرمان تکراری در حرکت تاریخ را تشکیل می دهد.(۱)

خطا در گزینش آرمان محدود

نشانه های این خطا را می توانیم در دو بعد بنیادین و از طریق دو نمونه واقعی که حرکت تاریخی انسانی شاهد آن ها بوده است، روشن سازیم.

خطای گسترش افقی

بعد نخست: گاه انسان در اثنای حرکت و نگاه خود به آینده، چیزی را درست می بیند و برای تحقق آن تلاش می کند. لیکن گاه همین چیز درست را بر همه چیزها گسترش می دهد، به گونه ای که آن را الگویی برای هر چیز درست در جهان هستی فرض می کند. در حالی که آن چیز، تنها در یک جا، کار درستی است و نه در همه جا. در این هنگام است که انسان به خطایی بس بزرگ دچار می شود، زیرا که به طور افقی، محدود را به نامحدود بدل کرده است. این مطلب، همان چیزی است که در اثنای انقلاب صنعتی در اروپا اتفاق افتاد. چرا که جامعه اروپایی در آن زمان با دو بند بزرگ در بند کشیده شده

بود:

۱ - بند کلیسا که عقاید و اندیشه انسان را در بند می کشید، زیرا کلیسا از طریق مقررات و برخی ادّعاهای باطل خود، به سینه هر اندیشه و باور مخالف، دست رد می زد

و حتی هر اندیشه علمی را که با این ادّعاها سازگاری نداشت، نمی پذیرفت.

به منظور تحمیل این بندهای فکری بر جامعه، کلیسا دادگاههای تفتیش عقاید تشکیل

۱- المدرسه القرآنیه، ص ۱۲۷، درس دهم.

داد. بر طبق برخی آمارهای تاریخی، بیش از سی هزار دانشمند در آن زمان کشته و بیش از یکصد هزار دانشمند دیگر شکنجه شدند و این، بدان سبب بود که اندیشه های علمی یا عقیدتی این دانشمندان با مقررات کلیسای آن زمان سازگاری نداشت.(۱)

۲ – فِئودالیسم که نمودار ستم اجتماعی آن روز بود و محدودیتها را بر اوضاع سیاسی و اقتصادی جامعه تحمیل کرده، تمامی نیرو و امکانات را در اختیار گرفته بود.

بنابراین، جامعه اروپایی تصمیم گرفت که آینده خود را آزاد و از این قید و بندها رها سازد، به گونه ای که قید و بندهای کلیسا را در بعد فکری و علمی و قید و بندهای فِئودالیسم را در بعد سیاسی و اقتصادی از هم بگسلد، تا حرکت کند و به پیش رود و این

کار درستی است.

لیکن خطای انسان اروپایی در این کار آن بود که اندیشه آزادی را یک امر مطلق و همه چیز زندگی و جامعه خود دانست و آزادی برای او به ایده آل و آرمان بدل شد. در حالی که آزادی یعنی «گسستن بندها» و این، تصویر مطلوب جامعه [و آرمان والای او] را تشکیل نمی دهد بلکه یک نوع راهگشایی برای حرکت به پیش است. بنابراین، آزادی در بهترین فرضیه، ابزاری است برای رسیدن به جامعه انسانی صالح. ما نیاز به درونمایه آزادی و معنای آن داریم، در حالی که «اندیشه آزادی» درونمایه آزادی، شکل این حرکت اجتماعی، اهداف، معنا و تصویر آینده آن را برای ما بیان نمی کند.

همچنین، هرگاه «آزادی» از درونمایه خود تهی شود و بی معنا باقی بماند، به طور حتم به مصیبت و ویرانی منجر می شود و این همان چیزی است که تمدّن کنونی غرب با آن دست به گریبان است، تمدّنی که از طریق همین آزادی، تمامی ابزارهای نابودی و رنج را برای بشریت ساخته است.(۲)

خطای گسترش عمودی

بعد دوم: گاهی انسان توسط آرمان محدودی که بر می گزینند، گام محدودی بر می دارد و این گام در حرکت او در آن زمان، اندیشه ای است درست، لیک تبدیل این

۱– این گونه رفتار، نوعی ستم دینی یا نوعی انس و عادت است.

۲– المدرسه القرآنیه، ص ۱۲۷، درس دهم.

اندیشه به یک اندیشه فراگیر در همه زمانها، به یقین اندیشه ای است نادرست.

به عنوان نمونه، انسان حرکت خود را از «یک خانواده کوچک» یعنی از آدم و حوا و سپس از خانواده هایی کوچک پس از آن دو آغاز کرد. اندیشه تشکیل این خانواده به سان چهارچوبی برای جامعه انسانی، در زمان خود، اندیشه درستی بود و در نگرشهای بعدی انسان، به اندیشه تشکیل قبیله بدل شد که جامعه و خانواده های متعدد را با یکدیگر پیوند می داد و ساختمان اجتماعی بر پایه این پیوند استوار گردید.

اندیشه قبیله ای در آن زمان، نیز اندیشه درستی بود، زیرا که این اندیشه، مجموعه های خانواده های کوچک را در چهارچوبی واحد گرد هم می آورد، تا از آن ها جامعه ای واحد تشکیل دهد.

آن گاه این اندیشه بعدها به اندیشه نژاد و جامعه تحول یافت که قبایل و عشایر بی شماری را در بر می گرفت. این قبایل در چندین ویژگی و از آن جمله، زبان همداستان بودند. این اندیشه نیز ممکن است در یک مقطع زمانی خاص درست باشد، زیرا که گروههای فراوان را در ساختاری یگانه، یک دست و یکپارچه می سازد و این ساختار، همان، نژاد یگانه، جامعه یگانه و امت یگانه است.

از این جا، چنانچه بخواهیم هر اندیشه ای از این دست اندیشه های محدود را گسترش دهیم، از باب نمونه اندیشه قبیله را یک اندیشه فراگیر فرض کنیم - که در زمانی

معین درست هم بوده است - و آن را نامحدود بدانیم و چنین تصور کنیم که تمامی حرکتهای انسان در زمان آینده بر پایه همین اندیشه استوار خواهد بود، در این صورت، به یک اندیشه نادرست بدل می شود. چرا که این گسترش زمانی در عمود زمان، از محدود نامحدود می سازد و این یک تعمیم و گسترش دادن نادرست است.

همچنین، اندیشه «نژاد» هر چند در یک زمان درست بوده است، لیکن گسترش آن به همه زمانها - آن گونه که در دوران کنونی ما مطرح است - به نحوی که زندگی انسان در طول تاریخ بر اساس زبانها، نژادها و خون تقسیم شود، اندیشه ای است نادرست.

از این رو، انسان در بسیاری از دورانها و از آن جمله در دوران کنونی، خود را در بند این اندیشه ها می بیند و همین امر، وی را وا می دارد که پس از رنجهای فراوان، این گونه

اندیشه ها را از خود دور کند و به یکپارچگی جامعه انسانی روی آورد.

بنابراین، گسترش زمانی یکی از خطاهای دیگری است که هر کس آرمان محدود را به عنوان آرمان برتر خویش برگزیند، به آن دچار می شود.

در این صورت، انسانی که بر سر راه دراز تاریخ می ایستد [و می خواهد مسیر تاریخ بشری را تعیین کند] باید بداند که افق تاریخی محدودی دارد، چون ذهن و اندیشه بشری او محدود است. از این رو، باید با این افق، به سان یک افق محدود رفتار کند و از آن برای

خویش افقی نامحدود و آرمان برتر نسازد، و گر نه وضعیت او همانند کسی خواهد بود که به افق جغرافیایی نگاه می کند و تنها تا فاصله محدودی را [= در مثل فاصله دویست متر] می تواند ببیند و خیال می کند که همان جا پایان دنیاست و آسمان در همان مسافت نزدیک به زمین رسیده است و یا وضعیت او همانند کسی است که به دنبال آب می گردد و به جای آب، به سوی سراب گام برمی دارد. قرآن کریم به این پدیده اشاره کرده است. آن جا که خدا می گوید:

«وَالَّذینَ کَفَرُوا اَعْمَالُهُمْ کَسَرَابٍ بِقیعَةٍ یَحْسَبُهُ الظَّمْانُ مَاءً حَتّی اِذَا جَاءَهُ لَمْ یَجِدْهُ شَیْئًا وَ وَجَدَ اللّه عِنْدَهُ فَوَفّیهُ حِسَابَهُ وَ اللّه سَریعُ الْحِسَابِ»(۱)؛ «کسانی که کافر شدند، کارهایشان چون سرابی در زمینی هموار است که تشنه آن را آبی می پندارد، تا چون بدان رسد آن را چیزی نیابد و خدا را نزد خویش یابد و حسابش را تمام به او دهد و خدا زود شمار است».

از این رو، قرآن کریم این نمونه آرمانهای ساختگی و محدود را، که انسان آن ها را به

جای خدای سبحان به عنوان «اله» برای خود بر می گزینند، در سستی و ناتوانی به خانه عنکبوت تشبیه می کند، که توان مقاومت در برابر تاریخ را ندارد. خداوند می فرماید:

«مَثَلُ الَّذینَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللّه اَوْلِیَاءَ کَمَثَلِ الْعَنْکَبُوتِ اِتَّخَذَتْ بَیْتًا وَ اِنَّ اَوْهَنَ

الْبُیُوتِ لَبَیْتُ الْعَنْکَبُوتِ لَوْ کَانُوا یَعْلَمُونَ»(۲)؛(۳) «داستان کسانی که غیر از خدا دوستانی اختیار کرده اند، همچون داستان عنکبوت است که [با آب دهان خود] خانه ای برای

خویش ساخته و در حقیقت - اگر می دانستند - سست ترین خانه ها همان خانه عنکبوت است».

۱- نور/۳۹.

۲- عنکبوت/۴۱.

۳- المدرسه القرانیه، ص۱۳۶، درس دهم.

در این جـا ممکن است گفته شود: انسـان از طریق تجربه انسـانی و اجتمـاعی می توانـد همـاره به خطاهای خویش در گزینش آرمان محدود پی ببرد و با گزینش یک آرمان محدود دیگر، گامی به جلو بردارد، تا این که به تدریج به کمال مطلوب دست یابد، همان گونه که شناخت انسان در تجربه های طبیعی به تدریج تکامل پیدا می کند.

این سـخن از چند جهت نادرست است، چرا که تجربه های انسانی در جامعه با تجربه های انسانی در طبیعت تفاوت دارد، زیرا تجربه های انسانی در طبیعت، به طور معمول، بی طرفانه است و لـذا به تدریـج تکامل پیـدا می کنـد. امّا تجربه های انسانی در جامعه، تجربه هایی است که اوّلاً: برای جامعه انسانی ویرانگر است، زیرا تنها در محدوده آزمایشـگاه محصور نمی ماند و آثار آن به بیرون از سیطره و محدوده تجربه نیز می رسد و ثانیا: انسان در برابر تجربه های اجتماعی بی طرف نیست، چرا که عوامل درونی و برونی وجود دارنـد که بر این تجربه ها اثر می گذارنـد، نظیر عادت، شـهوت، سـتمگران و دیگر عواملی که پیشتر در سخنان خود درباره نقش اختلاف در جامعه فطری، بدان اشاره کردیم.(۱)

رابطه آرمان تکراری و محدود

پیشتر بیان کردیم که آرمان محدود، اصل و ریشه آرمان تکراری را تشـکیل می دهد، زیرا که «آرمان تکراری» در حقیقت در بسیاری از اوقات، مرحله و گامی دیگر و حتی پیامد «آرمان محدود» است. چه، آرمان تکراری با ایده و آرمان محدودی آغاز می شود که انسان با انگیزه آن به سوی تصویری جـداگانه حرکت می کنـد. لیکن وقتی این آرمان در آینـده تحقق می یابد و بشـریت بـدان دست پیـدا می کنـد، این آرمان و این تصویر برایش محدود می شود و به وضع موجود بدل می گردد و در این هنگام است که نقش آرمان تکراری آغاز می شود.

به بیانی دیگر: اگر یک گام به عقب برگردیم، با نوع دوم خـدایان آرمانی روبه رو می شویم. و این نوع در بسـیاری از اوقات، آرمان برتر و خدایی است که نگاه به آینده دارد و سـپس [زمانی نمی گذرد] که این آرمان برتر و این خدا به آرمان و خدای تکراری

۱- برای روشن شدن تفاوت میان تجربه طبیعی و تجربه اجتماعی به کتاب: «اقتصادنا» رجوع کنید.

بدل می شود.

آن گاه، این آرمان تکراری پس از اندک زمانی موجب پراکندگی و چند دستگی امت می شود که در این هنگام باید تسلیم یکی از اقدامهای تاریخی شود که پیشتر بیان شد و گزینش آرمان محدود می تواند یکی از آن اقدامها باشد و در نتیجه، دوران تازه ای آغاز

می شود.(۱)

مراحل تحوّل یافتن آرمان محدود به تکراری

در دورانی که آرمان محدود به آرمان تکراری بدل می شود، جامعه و امت چهار مرحله را پشت سر می گذارد:

۱ - مرحله اثرگذاری آرمان برتر: وقتی انسان تصویری از آینده می سازد، در مسیر خود، گامی به جلو برداشته است، زیرا به سمت عملی ساختن این تصویر در خارج حرکت می کند و لذا این تصویر در حرکت او اثر می گذارد. لیکن این تصویر به دلیل این

که از درون زندگی انسان برگرفته شده، به همین زندگی دنیا مربوط می شود و قرآن کریم از آن به «عاجله» یعنی دنیای زودگذر تعبیر کرده است. از این رو، تصویر یاد شده اثر محدود دارد و لذا از آن به آرمان محدود تعبیر شده است، چنان که پیشتر بدان اشاره شد.

قرآن کریم در آیاتی چند، آرمان این انسان و حرکت او را که به دنبال به دست آوردن «عاجله» و دنیای زودگذر است و پیامد این حرکت را به تصویر کشیده است و خداوند می فرماید:

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلِيهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا»(۲)؛ «هر کس خواهان [دنیای] زودگذر است به زودی هر که را خواهیم [نصیبی] از آن می دهیم، آن گاه جهنم را که در آن خوار و رانده داخل خواهد شد، برای او مقرر می داریم». بنابراین، هر که اهداف خود را در این دنیای زودگذر می بیند، ممکن است خداوند در دادن خواسته او شتاب کند و او به منافع و آرزوهای فوری و محدود خود

۱- المدرسه القرآنیه، ص ۱۳۷، درس دهم.

۲- اسراء/۱۸.

دست یابـد. لیک این منافع، زودگـذر و دنیوی است و از پی آن عـذاب و زیان، و این همان چیزی است که می توان از آن به جهنم دنیا تعبیر کرد. چرا که ستم رواج پیـدا می کند و تبهکاری و ویرانگری فراگیر می شود و انسان در بدبختی، رنج و زیان به سر می برد، همان گونه که امروز در جای جای دنیا شاهد آن هستیم.

همچنین، این انسـان گرفتـار جهنم آخرت نیز می شود، زیرا خداونـد برای دنیاپرسـتانی که جز این آرمان زودگـذرِ دنیا را نمی بینند، یعنی برای شـرک آورندگان به خدا و بازگشتگان از فطرت انسانی که به جز خداوند، خدایان دیگری برای خود گزیده اند، خواری و عذاب دردناک در آن جهان نیز آماده کرده است.

آن گاه خداوند در آیه دیگر به کوشش قابل تقدیر انسان مؤمن اشاره می کند:

«وَ مَنْ اَرَادَ الْاٰخِرَهَ وَ سَعی لَهَا سَعْیَهَا وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَاُولئِکَ کَانَ سَعْیُهُمْ مَشْکُورًا»(۱)؛ «و

هرکس خواهان آخرت است و نهایت کوشش را برای آن بکند و مؤمن باشد، آنانند که

تلاش آن ها مورد حق شناسـی واقع خواهـد شـد». خداوند می خواهد بیان کند که مؤمنان را نیز آرمان برتر باشد و این آرمان آن چنان اثرگذار و حرکت آفرین است که انسان مؤمن

را به حرکت و کوشـش وا می دارد تا به سوی آرمان برتر و برحق خویش به طور دایم، پیوسـته و نامحـدود حرکت کنـد و لذا این حرکت و کوشش، سزاوار ستایش و تقدیر است.

بدین ترتیب، آیه مبارکه زیر درباره «مرحله اثرگذاری آرمان برتر» یک قانون فراگیر را به دست می دهد:

«کُلاًّ نُمِدُّ هؤُلاَءِ وَ هؤُلاَءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّکَ وَ مَا کَانَ عَطَاءُ رَبِّکَ مَحْظُورًا»(۲)؛ «هر دو [دسـته:] اینـان و آنـان را از عطـای پروردگارت مـدد می بخشـیم و عطای پروردگارت [از کسـی]منع نشـده است». آن قانون این است که آرمان برتر انسان خواه حق باشد و خواه باطل و اهداف او چه به دنیا مربوط باشد و چه به آخرت، بر حرکت وی اثر می گذارد و خداوند دهش خود را هرگز از این حرکت قطع نمی کنـد، هر چنـد این حرکت از لحـاظ حـدود و پیامـدها مختلف است و به آرمـان برتر بسـتگی دارد.

نظیر این آیه است، این سخن خداوند متعال:

«اِعْلَمُوا اَ نَّما الْحَیوهُ الدُّنْیا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زینَهٌ وَ تَفَاخُرٌ بَیْنَکُمْ وَ تَکَاثُرٌ فِی الْاَمْوَالِ

۱- اسراء/۱۹.

۲- اسراء/۲۰.

اَلْاَوْلاَدِ کَمَثَلِ غَیْثٍ اَعْجَبَ الْکَفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ یَهِیجُ فَتَرِیهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ یَکَونُ حُطَامًا وَ فِی الاْخِرَهِ عَذَابٌ شَدِیدٌ وَ مَغْفِرَهٌ مِنَ اللّه ِ وَ رِضْوَانٌ وَ مَا الْحَیوهُ الدُّنْیا اِلا مَتَاعُ الْغُرُورِ»(۱)؛ «بدانید که زندگی دنیا، در حقیقت، بازی و سرگرمی و آرایش و فخرفروشی شما به یکدیگر و فزون جویی در اموال و فرزندان است [مثل آن ها] چون مثل بارانی است که کشاورزان را رُستنی آن به شگفتی اندازد. سپس [آن کشت] خشک شود و آن را زرد بینی، آن گاه خاشاک شود. و در آخرت [دنیاپرستان را] عذابی سخت است و [مؤمنان را]از جانب خدا آمرزش و خشنودی است و زندگانی دنیا جز کالای فریبنده نیست». این تصویر ذهنی که در دنیای زودگذر تجسم یافته است، هم بر حرکت انسان اثر می گذارد و هم بر

حرکت کل جهان هستی، نظیر بارانی که فرو می ریزد و بر اثر آن، گیاهان می روید و موجب شگفتی کافران می شود. سپس این گیاهان زرد می شود. بنابراین، باران در ایجاد حرکت، هیجان و اثرگذاری نقش دارد، لیکن این حرکت و اثرگذاری در همین دنیا محدود می شود و فراتر از آن نمی رود.(۲)

۲ - مرحله تقسیم شدن جامعه:پس از آن که در مرحله نخست، تمامی افراد جامعه،

هم رهبران و هم ملت در تحقق بخشیدن تصویر آینده و آرمان برتر شرکت می کردند، اینک این جامعه در مرحله دوم به دو دسته تقسیم می شود:

دسته فرمانروایان و بزرگانی که در مرحله پیشین، رهبران جامعه خود بودند و دسته فرمانبران و زیردستان این فرمانروایان. این دسته دوم، توده مردم هستند که توان حرکت

به سوی آرمان برتر خود را از دست داده، به پیروان محض برای آن فرمانروایان و بزرگان

بدل شده اند. قرآن کریم به این مرحله، یا وضعیت اشاره کرده است:

«وَ قَالُوا رَبَّنَا اِنَّا اَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ کُبَرَاءَنَا فَاَضَلُّونَا السَّبِیلا»(۳)؛ «و می گویند: پروردگارا، ما رؤسا و بزرگتران خویش را اطاعت کردیم و ما را از راه به در کردند». این تقسیم بندی تنها

۱- حدید/۲۰.

۲- باید توجه داشت که زندگی انسان تنها به این دنیا محدود نمی شود و به همین دلیل و با توجه به گستردگی و کشش زندگی او، سخن قرآن کریم، سخنی است درباره آن آرمان برتر که هم دنیا را در بر می گیرد و هم آخرت را.

۳- احزاب/۶۷.

به این دلیل در جامعه رخ داد که آرمان برتر محدود، در این مرحله نتوانست بر مجموعه امت به طور یکسان اثر بگذارد بلکه اثر آن در کسانی که در رأس هرم و قدرت قرار داشتند منحصر شد، زیرا که منافع آنان به این آرمان برتر پیوند خورده بود. امّا سایر افراد امت هیچ گونه منفعتی را در این آرمان برای خود نمی دیدند و لذا توان اثر گذاری خود بر

حرکت این افراد را از دست داد و آنان به طبقه ای فرمانبر و پیرو محض برای رئیسان و بزرگان بدل شدند.(۱)

برخی گویند: رئیسان و بزرگان در صورتی که حالت بهره کشی و برتری جویی در آنان نمی بود و نیز امّت هم زندگی دنیوی و هم زندگی اخروی را نمی خواستند [بلکه تنها زندگی دنیوی را می خواستند] بر اداره و ساختن جامعه و تحقق بخشیدن منافع این جامعه از دیگران تواناتر بودند.

۳ - مرحله کشش تاریخی: در این مرحله، طبقه سیاسی به وجود می آید، چرا که سلطه سردمداران و بزرگان، به سلطه طبقه ای تغییر می یابد که با توجه به ویژگی خانوادگی، یا طبقاتی و یا ارثی، جایگاههای خود را به ارث می برند و در این هنگام، این

طبقه، به طبقه ثروتمند و برخورداری بدل می شود که اهداف بزرگ ندارد و تنها سرگرم آرزوهای کوچک خود می باشد.

آن گاه این طبقه ثروتمند به نمونه آرمانی محدود در درون جامعه چنگ در می زند، زیرا منافع آن ها بدان پیوند دارد و بعدها آن را به نمونه آرمان تکراری بدل می کند.

در برابر این طبقه ثروتمند، طبقه دیگری از مردم وجود دارد که به استضعاف و استثمار کشیده شده است. این طبقه با این وضعیت [فلاکت بار] انس می گیرد و هیچ نقشی در زندگی ندارد، جز اطاعت و فرمانبرداری از طبقه حاکم و ثروتمند.

بدین سبب، جامعه به دو طبقه تقسیم می شود: طبقه ثروتمند و طبقه مستضعف و این تقسیم اجتماعی در درازنای تاریخ ادامه و کشش پیدا می کند.

قرآن کریم به این مرحله اشاره کرده است:

«وَ کَذلِکَ مَا اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِکَ فی قَرْیَهٍ مِنْ نَذیرٍ اِلا قَالَ مُتْرَفُوهَا اِنَّا وَجَدْنَا ابَاءَنَا عَلی اُمَّهٍ و

۱- المدرسه القرآنیه، ص ۱۳۸، درس دهم.

َ اِنَّا عَلی اٰثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ»(۱)؛ «و بدین گونه در هیچ شهری پیش از تو هشداردهنده ای نفرستادیم مگر آن که خوشگذرانان آن گفتند: ما پدران خود را بر آیینی یافته ایم و ما از پی ایشان راهسپاریم».

بر این اساس، ثروتمندان عیاش، زاده پدرانشان و کشش تاریخی آنان هستند و

همچنین، مستضعفان نیز محصول وضعیت پدران خود و کشش تاریخی آنان می باشند.(۲)

۴ - مرحله سرکشی و کشمکش: در این مرحله، وضعیت سرکشی و ستمگری به وجود می آید. چه، پس از آن که امت، از هم پاشید، پاره پاره شد، به چند طبقه تحول یافت و پیوند دوستی خود به آرمان تکراری اش را به تدریج از دست داد، به مرحله چهارم پا می گذارد. در این مرحله، جنایتکاران بر گردن مردم سوار می شوند و بی چون و

چرا بر آنان فرمان می رانند، جنایتکارانی که بهره کشی و خودخواهی را به ارث برده اند،

تا آن جا که به یک حالت پایدار برای آنان بدل شده است و از این حالت، به سرکشی، ستمگری، جنایت و شکستن همه حرمتها و ارزشها و آرمانها تعبیر می شود و آنان در این حالت، هیچ گونه پیمان، سوگند خویشاوندی، احترام و حقی برای امت قائل نیستند. قرآن کریم به حالت یاد شده اشاره کرده، می گوید:

«وَکَذلِکَ جَعَلْنَا فی کُلِّ قَرْیَهٍ اَکَابِرَ مُجْرِمیهَا لِیَمْکُرُوا فیهَا وَمَا یَمْکُرُونَ اِلَّا بِاَنْفُسِهِمْ وَمَا یَشْعُرُونَ»(۳)؛ «و بدین گونه، در هر شهری گناهکاران بزرگش را می گماریم تا در آن به نیرنگ پردازند، و آنان جز به خودشان نیرنگ نمی زنند و درک نمی کنند».(۴)

بدین سبب، کشمکش و درگیری در جامعه رخ می دهد تا مستکبران به ویرانگری، سرکوب و تبهکاری نامحدود در زمین دست یازند. چنان که قرآن کریم به این موضوع اشاره می کند: «وَ اِذَا اَرَدْنَا اَنْ نُهْلِکَ قَرْیَهً اَمَرْنَا مُتْرَفیهَا فَفَسَقُوا فیهَا فَحَقَّ عَلَیْهَا الْقَوْلُ

فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمیرًا»(۵)؛ «و چون بخواهیم شهری را هلاک کنیم، خوشگذرانانش را وا می داریم تا در آن به انحراف [و فساد] بپردازند و در نتیجه، عذاب بر آن [شهر] لازم

ص:۲۷۹

۱- زخرف/۲۳.

۲- المدرسه القرآنیه، ص ۱۳۸، درس دهم.

۳- انعام/۱۲۳.

۴- المدرسه القرآنیه، ص ۱۳۹، درس دهم.

۵- اسراء /۱۶.

گردد. پس آن را [یکسره] زیر و رو کنیم».

این مراحل چهارگانه نامبرده را در مجموع حرکت تاریخ بشری به روشنی می یابیم و

قرآن کریم بدان اشاره کرده است.

همچنین، این مرحله ها را در برخی نمونه های تاریخ معاصر خودمان نیز شاهد بوده ایم، یعنی هنگامی که نازیها در جنگ جهانی دوم به عنوان یک طبقه اجتماعی قدرت را در دست گرفتند و بر منافع جامعه فرمان می راندند، چگونه تلاش کردند که تمامی ارزشهای جامعه اروپایی را از طریق جنگ فراگیر جهانی که آن را به تمامی نقاط جهان کشیدند، در هم بکوبند.

تصوّر این مرحله بندی، هر چند در حرکت و تحول تاریخ، یک امر منطقی است، لیک یک امر ضروری به شمار نمی آید، بلکه این تحول به عوامل فردی و شخصی بستگی دارد که در این انسان فرمانروا یا در این گروه از انسان ها وجود دارند و نیز با عوامل سه گانه ای که پیشتر گفته شد و فراهم آمدن یا جدا شدن این عوامل در اثرگذاری، پیوند دارد.

نوع سوم: آرمان نامحدود

اشاره

قرآن کریم خدای سبحان را در برابر حرکات اجتماعی انسان نهاده و او را آرمانی برای این انسان در این حرکت قرار داده است. بنابراین، انسان در حرکت خویش به سوی او ره می پیماید و در رستاخیز با او دیدار می کند. پاداش یا مجازاتش را از او دریافت

می نماید که یا درجه والا در بهشت است یا عذاب دردناک در دوزخ. خداوند فرموده است: «یَاءَیُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّکَ کَادِحٌ إِلی رَبِّکَ کَدْحًا فَمُلاقیهِ»(۱)؛ «ای انسان، حقا که تو به سوی پروردگار خود به سختی در تلاشی و او را ملاقات خواهی کرد». بنابراین، حرکت انسان از دیدگاه قرآنی ناگزیر به خدای بلند مرتبه پایان می پذیرد:

«...وَإِلَی اللّهِ الْمَصیرُ»(۲)؛ «...و بازگشت همه به سوی خداست».

خلاصه، این حرکت به سوی آرمان برتر، ماهیت این آرمان و نتایج و آثار آن است. تفاوت میان آرمان برتر و دو نمونه آرمانی دیگر را می توان در نقاط زیر پیدا کرد:(۳)

۱- انشقاق/۶.

۲- آل عمران/۲۸.

۳- این نقاط، از درس یازدهم کتاب «المدرسه القرآنیه» اثر شهید صدر، ص ۱۴۱، تلخیص شده است.

۱ - حرکت و تلاش به سوی خـدا: انسانیت هماننـد یک گروه و جامعه به سوی خـدا در حرکت است، امّا این حرکت با رنج، کوشـش و مبارزه توأم است و این همان چیزی است که در اصـطلاح قرآنی آن را «کـدح» می نامند و آیه کریمه پیشـین بدان اشاره کرد، زیرا

که این حرکت، یک حرکت معمولی نیست بلکه حرکتی است به سوی بالا و به همین سبب، با رنج و کوشش همراه است.(۱)

۲ - پرسـتش خدا: آیات کریمه و از آن جمله، آیه شـریفه پیش گفته، نشانگر وجود حقیقتی پایدار در خارج است که انسانیت به سوی آن در حرکت می باشد. این انسانیت در سیر خویش، به سوی خدا پیش می رود، خواه به آرمان نامحدود ایمان داشته باشد و خواه به نمونه آرمانهای محدود و تکراری دیگر.

در نهـایت، تفـاوت میـان آرمـان نامحـدود و نمونه آرمانهـای دیگر آن است که چنـانچه حرکت، آگاهانه و با شـناخت آرمان نامحـدود باشـد، ایـن حرکت همـان پرسـتش خداونـد بـا زبـان فقه و شـریعت است، چرا که حرکت به سـوی خداونـد از روی شناخت است. بر خلاف آرمانهای دیگر که پرسـتش خداونـد نیست، زیرا آگاهانه و از روی شـناخت خداونـد نیست. بنابراین، آنچه آرمان نامحدود را از دیگر آرمانها جدا می کند، همان آگاهی و شـناخت است، و گر نه حرکت در هر حال، باید به این حقیقت پایدار پایان یابد و

به تدریج بدان نزدیک شود. قرآن کریم از این حرکت آگاهانه، به «سبیل اللّه» و «صراط

مستقیم» تعبیر می کند.

۳ - حرکت آگاهانه انسان: چنانچه حرکت به سوی آرمان نامحدود یعنی خداوند

بلند مرتبه آگاهانه باشد، مجموعه آثار و پیامدهای زیر بر آن مترتب خواهد شد:

الف - احساس مسؤولیت در پیشگاه خداوند، زیرا خداوند حقیقت پایداری است که

۱- لیکن این حرکت لازم نیست که صـعودی باشـد بلکه گاهی ممکن است نزولی باشـد. پیداست که رنج و کوشـش به دلیل قـانون آزمـایش است که خداونـد انسـان را در چهـارچوب آن آفریـده است: «ما انسان را از نطفه ای آمیخته آفریـدیم تا او را بیازماییم و وی را شنوا و بینا گردانیدیم». انسان / ۲

انسان به سوی او در حرکت است. پس ناگزیر در برابر او مسؤول است و این مطلب را به زودی شرح خواهیم کرد.

ب – آرمان نامحدود، همان «خداوند» است که هیچ گونه حدّ و مرز یا پایانه جغرافیایی ندارد. چون او نامحدود حقیقی است و به همین دلیل، خداوند در طول راه وجود دارد و نه تنها در پایانه یا میانه آن. و به هر اندازه که انسان در این راه پیش می رود، نمونه آرمانی خود را به گونه روشن تر و کامل تر می بیند.

در نمونه آرمانی غیر خدا، هر چند باز هم خداوند در راه وجود دارد، همان گونه که «آیه سراب» بدان اشاره کرده، زیرا انسان خدا را می بیند و خدا از وی حسابرسی می کند،

چرا که خدا حقیقتی است پایدار در جهان هستی. لیک تفاوتی که در ماهیت حرکت وجود دارد آن است که آیا این حرکت عبادت است یا عبادت نیست، تکاملی است یا نزولی، انسان را به خدا نزدیک می کند یا دور؟ از این رو، اندازه و نوع دیدار با خدا در نمونه آرمان الهی با نمونه آرمانی غیر الهی تفاوت دارد.

ج – از آن جا که هدف، خدای سبحان است و او مطلق می باشد. پس حرکت به سوی او نیز مطلق و بی پایان است و نزدیک شدن به او همراه و به اندازه پیشرفت در راه به سوی اوست. لیکن به طور طبیعی این نزدیکی، نسبی و برداشتن گامهای بلند یا کوتاهی خواهد بود که انسان در راه به سوی او بر می دارد، ولی هرگز تمامی راه را طی نخواهد کرد، چرا که انسان محدود است و محدود هرگز نمی تواند به طور کامل به نامحدود یعنی خداوند برسد.

از این رو، دروازه نوآوری و پیشرفت به روی انسان همیشه باز است و هرگز بسته نمی شود. البتّه، در صورتی که انسان از این حقیقت پایدار و نامتناهی هستی آگاه باشد و برای رسیدن به او تلاش کند و کار کند.

د – تغییر کمّی و کیفی: از آن جا که حرکت انسان به سوی حقیقتِ نامتناهی است، تحوّل و تغییر «کمّی» در این حرکت به وجود می آید، زیرا انسانی که از ویژگی نوآوری و

روح پیشرفت همیشگی در راه برخوردار است، هنگام عبور خود از این راه، تمامی خدایان دروغین، بتها و موانعی را که بر سر راه او نهاده شده از میان بر می دارد، چرا که

آن ها مانع رسیدن او به خدا و پیشرفت وی در این مسیر نامتناهی می شود.

این همان چیزی است که پدیده تاریخی را برای ما تفسیر می کند، پدیده ای که قرآن کریم به شکل یکی از سنتهایی بدان اشاره کرده است که بر حرکت تاریخ انسانی فرمان می راند.

این پدیده تاریخی آن است که پیامبران همواره با ستمگران خوشگذران در جوامع خود به سان یک قطب مخالف رو به رو بودند، زیرا بتها و اشیای بی ارزشی که بر سر راه انسان نهاده شده، وقتی به تندیس بدل می شود، می بینی که گروهی از مردم به صورت مدافعان طبیعی آن در می آیند، زیرا منافع، شهوت ها و کیان مادّی ایشان بدان پیوند خورده است و آنان هستند که به حساب این مردمان بیچاره از این تندیس بهره می برند، مردمانی که آن تندیس را خدای خود و آفریدگار وجودشان قرار داده اند. خداوند در این باره می فرماید:

«وَ کَذلِکَ مَا اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِکَ فی قَرْیَةٍ مِنْ نَذیرٍ اِلا قَالَ مُتْرَفُوهَا اِنَّا وَجَدْنَا ابَاءَنَا عَلی اُمَّةٍ وَ اِنَّا عَلی اثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ»(۱)؛ «و بدین گونه در هیچ شهری پیش از تو هشداردهنده ای نفرستادیم، مگر آن که خوشگذرانان آن گفتند: ما پدران خود را بر آیینی یافته ایم و ما از پی ایشان راهسپاریم».

«وَ مَا اَرْسَلْنَا فی قَرْیَةٍ مِنْ نَذیرٍ اِلا قَالَ مُتْرَفُوهَا اِنَّا بِمَا اُرْسِلْتُمْ بِهِ کَافِرُونَ»(۲)؛ «و ما در هیچ

شهری هشداردهنده ای نفرستادیم، جز آن که خوشگذرانان آن ها گفتند: ما به آنچه شما بدان فرستاده شده اید کافریم».

«وَ قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذینَ کَفَرُوا وَ کَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْاخِرَهِ وَ اَتْرَفْنَاهُمْ فِی الْحَیوهِ الدُّنْیا مَا هذَا اِلَّا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ یَاْکُلُ مِمَّا تَاْکُلُونَ مِنْهُ وَ یَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ»(۳)؛ «اشراف قومش که کافر

شده و دیدار آخرت را دروغ پنداشته بودند و در زندگی دنیا آنان را مرفّه ساخته بودیم گفتند: این [مرد] جز بشری چون شما نیست: از آنچه می خورید، می خورد و از آنچه می نوشید، می نوشد».

ه – در کنار این تغییر کلّی، تغییر و تحول «کیفی» در حرکت انسان حاصل می شود و

۱– زخرف/۲۳.

۲– سبأ/۳۴.

۳– مؤمنون/۳۳.

این تغییر، همان راه حل بی طرفانه و بی نظیر برای تضادّی است که میان منافع مادّی و

خواسته ها و تمایلات فردی انسان – که وی را به بهره کشی، ستمگری، جاوید ماندن در زمین و چسبیدن بدان وا می دارد – و منافع همگانی جماعت و جامعه انسانی و تکامل روحی و اخلاقی در حرکت معنوی و روحی او وجود دارد. چرا که انسان از بدن خاکی و روح ترکیب یافته است. خاک وی را به سوی زمین، شهوت ها و غرایز می کشانند و روح او را به سوی خدا، تکامل و اخلاق الهی. این تضاد را می توان از طریق احساس مسؤولیت بی طرفانه حل کرد. چه، برای نخستین بار در تاریخ آرمانهای بشری که در طول تاریخ موجب حرکت انسان می شده، احساس مسؤولیت ژرف در برابر آرمان برتر در انسان پدید می آید، زیرا او درک می کند که این آرمان برتر دارای واقعیت خارجی است.

مسؤولیت حقیقی، تنها در صورتی تحقق پیدا می کند که انسان از یک سو خود را مسؤول بداند و از سویی دیگر در برابر کسی که از او بالاتر است خود را مسؤول بداند و

در غیر این صورت، احساس مسؤولیت او واقعی نخواهد بود، زیرا که دیگر نمونه آرمانها ساخته و پرداخته خود انسان است و امکان ندارد که انسان در برابر چیزی واقعا

احساس مسؤولیت کند که ساخته و پرداخته و دستاورد خودش می باشد.

آری، ممکن است به صورت وهمی و خیالی احساس مسؤولیت کند، امّا این احساس خیلی زود با کوچکترین پیشامدی از میان برود. درست همان گونه که قرآن می گوید:

«مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ اِلَّا اَسْمَاءً سَمَّيْتُمُوهَا اَنْتُمْ وَ ابَاؤُكُمْ مَا اَنْزَلَ اللّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ...»(۱)؛ «شما به جای او جز نامهایی را نمی پرستید که شما و پدرانتان آنها را نامگذاری کرده اید و خدا دلیلی بر [حقانیت] آن ها نازل نکرده است...».

گاهی آرمان محدود، قوانین، عادتها و منشهایی را به وجود می آورد. لیکن آن ها پوشش ظاهری محض هستند، که انسان هر زمان فرصتی بیابد از پایبندی بدان بیرون می آید. درست برخلاف آرمان برتر الهی که احساس مسؤولیت را به گونه ای ژرفا می بخشد که انسان احساس می کند، در پیشگاه خداوندِ توانا، شنوا و بینایی قرار دارد که

از وی حساب می کشد و در برابر ستم، کیفر و در برابر نیکی و عدالت به او پاداش می دهد.

۱- یوسف/۴۰.

این تغییر کیفی، یعنی «احساس مسؤولیت» یک امر عرضی، ثانوی و رفتاری محض در حرکت انسان نیست بلکه شرط اصلی و بنیادین در موفقیت این حرکت است، زیرا که یک راه حلّ واقعی برای تضاد همیشگی موجود میان روح و بدن انسان، میان خاک پست و روح الهی که در آن دمیده شده، ارایه می دهد. همان گونه که آیات قرآنی بدان اشاره می کند. خداوند فرموده است:

«اَلَّذی اَحْسَنَ کُلَّ شَیْ ءٍ خَلَقَهُ وَ بَدَاَ خَلْقَ الْاِنْسَانِ مِنْ طینٍ * ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَهٍ مِنْ مَاءٍ مَهینٍ * ثُمَّ سَوّیهُ وَ نَفَخَ فیهِ مِنْ رُوحِهِ وَ جَعَلَ لَکُمُ السَّمْعَ وَالْاَبْصَارَ وَ الْاَفْئِدَهَ قَلیلًا مَا تَشْکُرُونَ»(۱)؛ «همان کسی که هر چیزی را که آفریده است، نیکو آفریده و آفرینش انسان را از گِل آغاز کرد. سپس [تداوم] نسل او را از چکیده آبی پست مقرر فرمود. آن گاه او را درست اندام کرد و از روح خویش در او دمید و برای شما گوش و دیدگان و دلها قرار داد؛

چه اندک سپاس می گزارید».

بنابراین، انسان از لحاظ درونمایه ذهنی، از دو چیز ناسازگار فراهم آمده است که برحسب ساختار درونی اش وی را در معرض آزمون و آزمایش قرار می دهد تا از این طریق، تکامل پیدا کند و این تکامل که ناسازگاری و تناقض درونی را برطرف می سازد، تنها زمانی تحقق می یابد که وی بی طرفانه و دور از خودخواهی، احساس مسؤولیت کند.

عصمت و پایداری پیامبران

تغییر کیفی پیش گفته، دو پدیده اجتماعی و عقیدتی را برای ما توجیه می کند:

پدیده اجتماعی، همان پدیده پایداری و ایستادگی پیامبران در طول تاریخ است. زیرا که آنان همواره پایدارترین و پاک ترین انقلابیها بودند و هیچ گونه سازش، نرمش و تمایلی

به راست یا چپ از خود نشان نمی دادند، بلکه الگوی شکیبایی، ایستادگی و پایداری بودند و تاریخ آنان نشان نداده که حتی یکی از آنان از هدف خویش دست کشیده، یا شکست خورده باشد. در حالی که تاریخ انسانی، شاهد نمونه های فراوانی از نابودی انقلابیها و یا پاپس گذاردن آنان بوده است. عامل شکیبایی، ایستادگی و پایداری پیامبران،

احساس مسؤولیت واقعی و در حدّ بالای آنان بوده که در تمامت وجود، احساسات، و

۱- سجده/۷ - ۹. ر.ک: سوره حجر /۲۸ - ۲۹ و سوره ص /۷۱ - ۷۲.

اندیشه های آنان تجلی می یافته است.

پدیـده عقیـدتی، پدیـده عصـمت در پیامبران است، چه، عصـمت عبارت است از: احساس مسؤولیت بالا، آگاهانه و اسـتوار در انسان، به گونه ای که او را از هر اشتباه،

انحرااف یا ناتوانی در برابر فشارهای درونی و بیرونی نگه می دارد.

۴ - نقش دیگر دین در جامعه انسانی: با این برداشت، می توان به نقش دیگر دین در

جامعه انسانی پی برد، یعنی به نقش دین در رشد کمّی و کیفی حرکت اجتماعی که از راههای زیر انجام می شود:

الف - گشودن افقها و دروازه های نوآوری در برابر حرکت انسان در این راه بی پایان، به گونه ای که این حرکت به پیشـرفت همیشگی در تکامل روحی و معنوی بدل شود.

ب - هموار کردن راه دور و دراز در برابر این حرکت، از طریق از میـان برداشـتن شـبهه هـا و موانعی همچون بتهای دروغین و خدایان ساختگی و نمونه های آرمانی پستِ تکراری و محدود که می کوشد انسان را از حرکت باز دارد و یا او را در میانه راه متوقف

سازد. بـدین سـبب، آیین یکتاپرستی پرچمـدار نبرد علیه این خـدایان و علیه تمامی بندهای دیگری می شود که بر خرد یا اراده انسان کشـیده می شود، سـتمگران، سـرکشان و ثروتمنـدانِ خوشـگذران از جمله این بندها هسـتند - تا حرکت انسان را از این بندها و حدود تنگ برهاند و از طریق حرکت به سوی آرمان نامحدود، منافع ستمگران و عیاشان

را ریشه کن سازد.

ج - محلّ ناسازگاری موجود میان روح و بدن انسان، میان خواسـته ها، شـهوت ها و منافع بی ارزش و تکامل روحی و اخلاقی او در حرکت خود به سوی خداونـد. او این تکامـل را از طریق احسـاس مسؤولیت واقعی در پیشـگاه خداونـد انجـام می دهـد، خداونـدی کـه آرمـان برتر حقیقی و مطلـق اسـت و نیز از طریـق طرح ایـن انـدیشه کـه در برابر فرمـانبری و پایبنـدی به حـدود خداوند، پاداش دریافت خواهد کرد و در برابر گناه و زیر پا

نهادن حدود الهی و منافع برحق اجتماع، گرفتار کیفر خواهد شد.

۵ – عناصر عقیده اجتماعی: حرکت بشریت به سوی این آرمان برتر و برحق، به چند چیز بستگی دارد که عبارتند از:

الف – توحید: نگاه فکری روشن درباره این آرمان برتر [که پیشتر درباره اش سخن گفته شد] در عقیده توحید تجسم می یابد، عقیده ای که ایمان به خدای سبحان را در بردارد، همان خدایی که همه صفات کمال، نظیر دانش، قدرت، عدالت و... را داراست و تمامی اهداف، آرزوها وآرمانهای بشری در این صفات تجلی پیدا می کند [یعنی آرزوی بشر آن است که به این صفات دست یابد]. این عقیده به ما می آموزد که چگونه با این صفات کمال برخورد کنیم. البته، نه تنها به این عنوان که صفات یاد شده، حقایقی است عینی و پایدار در خارج و جدا از زندگی ما، بلکه با این عنوان که آن ها صفات و منشهایی

هستند که هدف و مقصد حرکت عملی و رفتار تکاملی انسان را تشکیل می دهند و نیز همین صفات است که انسان را در راه دور و دراز، به سوی خداوند هدایت می کند.

ب – معاد: انرژی روحی و معنوی که از این آرمان والا گرفته می شود، پشتوانه و سوخت دایمی برای اراده بشری در طول تاریخ است، این انرژی از خدا گرفته می شود و در «عقیده به روز رستاخیز» تجلّی می یابد، یعنی باور داشتن «محشور شدن و ماندن و نابود نشدن»، چه، انسان از این باور می آموزد که عرصه کوچک دنیوی، از لحاظ سرنوشت، با عرصه های دیگری چون عرصه «برزخی» در جهان برزخ و عرصه «حشری» در جهان حشر و نشر و واپسین در ارتباط است. این عرصه ها، بس بزرگ اند و این باور، آن انرژی روحی و سوخت الهی را به انسان می دهد که جان تازه به اراده انسان

می بخشد و او را بر ادامه فعالیت توانمند نگه می دارد.

ج – نبوت: از آن جا که این آرمان برتر از انسان جداست و در هر زمان و مکانی وجود عینی و واقعی دارد، یک نوع پیوند واقعی و حقیقی میان انسان و این آرمان به وجود می آید. این پیوند در شخص پیامبر و نقش نبوت تجسم می یابد.

چرا که پیامبر همان انسانی است که دیدگاه روشن خداوند درباره باور یکتاپرستی [= توحید] و انرژی بر گرفته از باور روز رستاخیز [= معاد] را درهم می آمیزد و سپس آن را به سوی بشریت می آورد، تا وسیله و رابط میان انسان و خدا باشد و از سوی خدا، آدمی را مژده یا بیم دهد.

پیامبر، ناگزیر است که برای اثبات پیامبری خویش، در برابر برخی از مدّعیان و ستمکارانی که خود را واسطه میان خدا و خلق می دانند، دلیل و حجت بیاورد.

ص:۲۸۷

د – امامت: بشریت پس از آمدن دین الهی، گاه درباره این دین، به اختلاف و چند دستگی دچار می شود – همان گونه که قرآن کریم به این پدیده اشاره می کند و پیشتر درباره آن سخن گفتیم – و لذا آمدن پیامبر [برای هدایت بشریت] به تنهایی بسنده نیست، زیرا که مرحله اختلاف، مرحله وجود خدایان گمراه کننده و نمونه آرمانهای پست و تکراری بر سر راه است و انسان ها برای رهایی از چنگال این خدایان و آرمانها ناگزیرند

که به میدان نبرد و ستیز با این خدایان نیرنگباز گام نهند و لذا، به رهبری ای نیاز دارند که راهنمایی و مدیریت این میدان نبرد را در دست گیرد و این رهبری، همان «امامت» است.

امام همان رهبری است که سرپرستی این نبرد را در دست می گیرد و نقش او همان نقش نبوت در یکی از مراحل نبوت است که به احتمال زیاد از دوران نوح آغاز شد. امّا نقش نبوت پس از دوران پیامبر و خالی شدن صحنه از وجود او نیز ادامه می یابد و پس از

وی نیز برای از میان برداشتن خدایان ساختگی و برای این که فرآیند نیرنگ، گمراه سازی وتحریف انتظار می رود، نبرد همچنان ادامه دارد.

اصول پنجگانه دین

در پرتو آنچه گفته آمد، می توانیم دیدگاه روشنی درباره اصول پنجگانه دین بر اساس

مذهب اهل بیت علیهم السلام داشته باشیم:

۱ – توحید: نگاهی روشن درباره آرمان برتر [= خدا] و نگاهی روشن درباره راهی که انسان را به او می رساند.

۲ – عدالت: این یکی از صفات کمال آرمان برتر [= خداوند] است نظیر علم، قدرت و دیگر صفات کمال. امّا این که چرا از میان صفات خداوند، تنها از عدالت نام برده شده، به این دلیل است که عدالت اثر عملی و تربیتی در حرکت اجتماعی انسان از خود بر جای می گذارد که هدف از تکامل اجتماعی همین تربیت است و به همین دلیل است که عدالت از لحاظ عقیدتی مفهوم و ارزش سترگی دارد.

۳ – نبوت: پیوند ضروری و واقعی میان انسان و آرمان.

۴ – امامت – رهبری حرکت انسان در رویارویی با خدایان دروغین یا تحریف شده. امامت همراه با نبوت است و در صورتی که نبرد با خدایان باطل جریان داشته یا احتمال

این نبرد وجود داشته باشد، پس از نبوت نیز وجود دارد.

۵ – معاد: ایمان به روز رستاخیز.این ایمان است که انرژی روحی و سوخت الهی برای [موتور] زندگی، حرکت، احساس مسؤولیت و ضمانتهای واقعی را تشکیل می دهد.

با آنچه گفته آمد، می توانیم به این موضوع پی ببریم که اصول دین در ساختار آرمان و در ارائه تصویر چهاربعدی روابط، سهم دارد و این چهار بعد – چنان که بیان کردیم عبارتند از: انسان، انسان دیگر، طبیعت و خداوندی که انسان را به جانشینی خود بر گماریده است.

همچنین، نقش انسان در حرکت تاریخی روشن شد و آن این است که انسان با توجّه به وجود روحی و روانی خود، محور این حرکت به شمار می رود و زیرساخت ساختمان وجود روحی و محتوای درونی انسان، آرمانی است که وی به آن ایمان دارد.

نیز روشن شد که تغییر اجتماعی، تنها با تغییر محتوای درونی انسان تحقق می یابد، یعنی با تغییر آرمان انسان. همچنین، آشکار شد که آرمان برتر و برحق انسان، همان خداوند بلند مرتبه است که چهارمین بعد رابطه درست اجتماعی را در برابر «هوس، شیطان و طاغوت» تشکیل می دهد که نمایانگر بعد چهارم در رابطه نادرست و

گمراه کننده اجتماعی می باشد.

ص:۲۸۹

باب پنجم: دین و روابط اجتماعی

اشاره

فصل اول: دین و رابطه انسان با طبیعت

فصل دوم: دین و رابطه انسان با انسان

فصل سوم: دین و روابط اجتماعی متقابل

ص:۲۹۱

سرآغاز

در سابق بیان کردیم، نظریات اجتماعی - به طور کلی - بر آننـد که ارکان و عناصر بنیادین اجتماعی که هر جامعه انسانی از آن ها تشکیل می شود، عبارتند از: انسان، زمین،

رابطه میان این دو و نظامی که شکل این رابطه را مشخص می کند. امتیاز نظریه قرآنی بر

دیگر نظریه ها آن است که رکن دیگری را بر این ارکان می افزاید و این رکن رابطه انسان با خدا و آرمان برتر است.گفتیم که افزودن این بعد به معنای افزودن محض یک شماره به شماره های پیشین نیست، بلکه این بعد، اثر مستقیم و ارزنده ای بر دیگر ابعاد نیز دارد، به گونه ای که نگرش انسان به عناصر جامعه خود از طریق این بعد جدید، پاک تفاوت پیدا می کند. چرا که قرآن کریم از این بعد به انسان می نگرد، به این دلیل که او جانشین خداوند است وخداوند هم بر گمارنده این جانشین می باشد و به طبیعت به عنوان آفریده خدای سبحان نگاه می کند. همچنین، این بعد، بر رابطه موجود میان انسان و طبیعت از یک سو و میان انسان و برادرش انسان از سویی دیگر، نیز اثر می گذارد.

پیشتر درباره رابطه این بعد با دو رکن دیگر یعنی انسان و طبیعت سخن گفتیم و اینک باید درباره رابطه آن با رابطه موجود میان انسان و طبیعت سخن بگوییم. از این رو، موضوع جستار ما «رابطه اجتماعی در چهارچوب نظریه استخلاف» است که همان نظریه دین و قرآن درباره این روابط باشد.

جستار ما در این باب در سه فصل خواهد بود:

۱ - دین و رابطه انسان با طبیعت.

۲ - دین و رابطه انسان با انسان.

۳ - دین و روابط اجتماعی دو جانبه.

فصل اول: دین و رابطه انسان با طبیعت

حرکت انسان در دامن طبیعت با هدف بر آوردن نیازهای اوست و بدین سبب، او کار می کند تا بر این طبیعت سلطه پیدا کند و آن را رام خویش ساخته، به خدمت گیرد.

لیک این انسان در طی حرکت خویش برای رام ساختن طبیعت، با مشکلی بنیادین رو به رو می شود و آن این که ممکن است طبیعت، نیازهای او را بر آورده نکند و از اراده و

خواست او سر باز زند، زیرا که طبیعت در بیشتر اوقات، فرمانبر نظام گسترده جهانی است که به مراتب از قدرت و حرکت انسان نیرومندتر و تواناتر است.

انسان گاهی خود را رو در روی این مشکل می بیند. به عنوان نمونه، او می کوشد نیاز خوردن و آشامیدن خود را برطرف سازد. لیک حیوانی که او می کوشد شکارش کند تا با فراهم کردن لقمه غذایی خود را سیر نماید، می گریزد و در نتیجه، بر اثر چابکی این حیوان به آن نمی رسد. همچنین، دسترسی انسان به آب، دشوار می نماید، زیرا این آب در زیر زمین وجود دارد، یا در جای بلندی که نمی تواند بدان برسد.

یا این که انسان خود را در برابر یک نوع خطر دیگری یابد که طبیعت از طریق این خطر به ستیز با او می رود و می کوشد مستقیما هستی او را هدف بگیرد از قبیل خطر سیلها، بلاهای طبیعی، حیوانات درنده و امثال آن.

گاه انسان می کوشد زمین را آباد و کشت کند، ولی با سرپیچی و مخالفت زمین رو به

رو می شود و این بر اثر پستیها و بلندیهای زمین، وجود سنگها، صخره ها و بلندیها در آن

است که آبادانی و کشت را مانع می شود و یا به سبب وجود آفتها و بیماریهای ویرانگر در

آن می باشد.

چکیده سخن: انسان همواره با مشکل نافرمانی طبیعت روبروست، خواه در تأمین نیازهای خود از آن، خواه در زیستن در آن و یا آباد کردن آن. بنابراین، قرآن و دین چگونه

به این مشکل نگاه می کنند؟ و چه راه حلهایی برای برطرف کردن این مشکل پیش روی انسان می نهند؟

دریافت این مشکل و شناخت راه حلهایی که قرآن کریم و دین برای درمان آن ارایه داده است از ما می خواهد که در دو بعد بنیادین پژوهش و تحقیق کنیم:

۱ - آیا خدای سبحان این طبیعت [= زمین] را به گونه ای آفریده است که تمامی نیازها و خواسته های انسان را بر آورده سازد، هر چند شمار این انسان به طور سرسام آور و همیشگی رو به افزایش باشد؟

۲ - چگونه انسان می تواند بر این طبیعت مسلط شود و برای تأمین نیازها و خواسته های خویش، آن را زیر فرمان خود در آورد؟

درباره بُعد نخست، بسیاری از آیات قرآن به پاسخ از پرسشی که در این بعد مطرح شده، پرداخته است از قبیل این سخن خداوند:

«وَ اتیکُمْ مِنْ کُلِّ مَا سَاَلْتُمُوهُ وَ اِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللّه ِ لاَ تُحْصُوهَا...»(۱)؛ «و از هر چه از او خواستید به شما عطا کرد و اگر نعمت خدا را شماره کنید، نمی توانید آن را به شمار درآورید».چرا که قرآن کریم تأکید کرده است که این طبیعت تمامی نیازهای انسان را تأمین می کند، زیرا پیداست که مقصود از سخن خداوند: «از هر چه از او خواستید به شما

عطا کرد...» خواستن در هنگام دعا نیست، چون در بسیاری از اوقات می بینیم که انسان بی آن که به وسیله دعا از خدا درخواست کند، نیازهایش بر آورده می شود و گاهی با دعا

هم نیازش برآورده نمی شود. بنابراین، مراد از درخواست در این آیه - به قرینه آغاز آیه که درباره رام کردن سخن می گوید - درخواست حقیقی است که از آن به نیاز واقعی زندگی و وجود انسان تعبیر شده است. بنابراین، هر آنچه را انسان در حرکت وجودی

۱- ابراهیم/۳۴.

خویش بدان نیاز دارد و آن را درخواست می کند، خداوند آن را به وی داده و برایش محقق ساخته است و سخن خداوند این مطلب را تأیید می کند: «اگر نعمت خدا را بشمارید، نمی توانید آن را به شمار درآورید...» چه، این نعمت های الهی از مرز شمارش

بیرون است، چرا که تمامی نیازمندیهای انسان را فرا می گیرد و به تمامی خواسته های او

پاسخ می دهد.

همچنین، نظیر معنای آیه پیش گفته را به خوبی از این سخن خداوند به دست می آوریم:

«وَ فِی السَّمَاءِ رِزْقُکُمْ وَ مَا تُوعَدُونَ»(۱)؛ «روزی شما و آنچه وعده داده شده اید در آسمان است».

«...هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَیْرُ اللّه ِیَرْزُقُکُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ...»(۲)؛ «...آیا غیر از خدا آفریدگاری است که شما را از آسمان و زمین روزی دهد؟...».

نسبت به بُعد دوم، آنچه از قرآن کریم آشکار می شود آن است که خدا طبیعت [= زمین] را به گونه ای آفرید که آن را رام انسان و زیر قدرت و سلطه او قرار داد - البته، در صورتی که انسان این را بخواهد - به نحوی که مسأله رام کردن طبیعت و سلطه یافتن بر آن

به خود انسان واگذار شد و خداوند سبحان و بلند مرتبه، خرد، اراده و توان به دست آوردن دانش و مهارت از طریق تجربه را به او داد. چنان که آیات مربوط به خلافت انسان

در زمین و آیات رام کردن طبیعت برای انسان، به این موضوع اشاره می کند.

انسان از راه کارکردن در دامن طبیعت، به تدریج رازها و قوانین سلطه یافتن بر آن را کشف می کند، زیرا وی برای دست یافتن به نیازمندیهای خود ناگزیر است که کاری انجام

دهد و به تجربه و آزمایش بپردازد و در این صورت است که به طور حتم مهارت پیدا می کند و این امر وی را وا می دارد که درباره کارها، تجربه ها و عرصه های دیگری بیندیشد، تا بر تواناییها و امانات خود که وی را بیشتر و پردامنه تر بر طبیعت مسلط می سازد، بیفزاید و بدین ترتیب، هر زمان که انسان از طریق تجربه مهارتی را به دست می آورد، وادار می شود که برای به دست آوردن مهارتی دیگر به تجربه ای دیگر دست یازد. از این رو، انسان در یک حالت مبادله همیشگی میان تجربه و مهارت به سر می برد

۱- ذاریات/۲۲.

٢- فاطر/٣.

و همین امر، به رشد و افزایش آگاهیهای علمی و مهارتهای عملی او در چگونگی مسلط شدن بر طبیعت و آسانسازی دشواریهای آن منجر می شود، تا نیازهای فراوانش را برطرف و خواسته های خود را بر آورده کند.

قرآن کریم به این حقیقت، از طریق آیاتی اشاره کرده که درباره آفرینش آسمان و زمین و رام کردن همه آنچه در آن هاست نظیر ابر، باران، دریاهایی که کشتیها در آن ها به حرکت در می آید، خورشید، ماه، شب، روز و دیگر موجودات، سخن گفته است. همان گونه که تاریخ بشر نیز شاهد این حقیقت بوده است، زیرا که خداوند تواناییها و امکاناتی

به بشر داده که وی را بر بهره گیری از این آفریده ها توانمند ساخته است و در این راستا

فرمود:

«اَللّه ُالَّذی خَلَقَ السَّموَاتِ وَ الأَرْضَ وَ اَ نْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَاَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَکُمْ وَسَخَّرَ لَکُمُ الْفُلْکَ لِتَجْرِیَ فِی الْبَحْرِ بِاَمْرِهِ وَ سَخَّرَ لَکُمُ الأَنْهَارَ * وَ سَخَّرَ لَکُمُ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ دَائِبَیْنِ وَ سَخَّرَ لَکُمُ الَّیْلَ وَ النَّهَارَ * وَ اتیکُمْ مِنْ کُلِّ مَا سَاَلْتُمُوهُ وَ اِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللّه ِ لاَ تُحْصُوهَا اِنَّ الْاِنْسَانَ لَظَلُومٌ کَفَّارٌ»(۱)؛ «خداست که آسمانها و زمین را آفرید و از آسمان آبی فرستاد و به وسیله آن از میوه ها برای شما روزی بیرون آورد و کشتی را برای شما رام

گردانید تا به فرمان او در دریا روان شود و رودها را برای شما مسخّر کرد. و خورشید و

ماه را که پیوسته روانند برای شما رام گردانید و شب و روز را [نیز] مسخّر شما ساخت. و از هر چه از او خواستید به شما عطا کرد و اگر نعمت خدا را شماره کنید، نمی توانید آن را

به شمار درآورید. به طور قطع انسان ستم پیشه ناسپاس است».

«وَ سَخَّرَ لَکُمْ مَا فِی السَّموَاتِ وَ مَا فِی الْاَرْضِ جَمیعًا مِنْهُ...»(۲)؛ «و آنچه را در آسمانها و آنچه را در زمین است به سود شما رام کرد، همه از اوست...».

«وَ هُوَ الَّذی سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَاْکُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِیًّا»(۳)؛ «و اوست کسی که دریا را مسخر گردانید تا از آن گوشت تازه بخورید...»؛

«...سُبْحَانَ الَّذی سَخَّرَ لَنَا هذَا وَ مَا کُنَّا لَهُ مُقْرِنینَ»(۴)؛ «...پاک است کسی که این را برای ما رام کرد، و [گرنه] ما را یارای [رام ساختن] آن ها نبود».

۱- ابراهیم/۳۲ - ۳۴.

۲- جاثیه/۱۳.

۳- نحل/۱۴.

۴- زخرف/۱۳.

در آیـات پیش گفته در سوره ابراهیم، تعادل روشن میان این دو بُعـد، یعنی بر آوردن نیازهای انسانی و رام کردن به چشم می خورد، امری که بر وجود پیوند میان آن دو تأکید

می کند. به ویژه اگر ما توجه کنیم که این آیات در سیاق سخن درباره ایمان، انفاق و کار

شایسته آمده است که شرایط مورد نظر در این رام سازی را برای ما روشن می نماید.

البته، گاه خداونـد در مواردی که انسان از یافتن و پیدا کردن راه برای برآوردن نیازهای خود از طبیعت ناتوان می ماند و به بن بست می رسد، دخالت می کند و لذا نقش خداوند و پیامبران به عنوان یک حالت استثنایی فرا می رسد تا انسان را در حلّ این مشکلات و دشواریها رهنمون شوند، نظیر آنچه برای دو پسر آدم رخ داد که قابیل، هابیل را کشت و نمی دانست با بدن او چه کنـد، پس خداونـد کلاغی را فرسـتاد تا به قابیل نشان دهـد که چگونه بـدن برادرش را زیر خاک پنهان کنـد. خداوند فرموده است:

«فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ اَخیهِ فَقَتَلَهُ فَاَصْبَحَ مِنَ الْخاسِرینَ * فَبَعَثَ اللّه ُغُرَابًا یَبْحَثُ فِی الْأَرْضِ لِیُرِیَهُ کَیْفَ یُوَارِی سَوْءَةَ اَخیهِ قَالَ یَا وَیْلَتی اَعَجَزْتُ اَنْ اَکُونَ مِثْلَ هذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِیَ سَوْءَةَ اَخی فَاَصْبَحَ مِنَ النَّادِمینَ»(۱)؛ «پس نفس [امّاره]اش او را به قتل برادرش ترغیب کرد و وی را کشت و از زیانکاران شـد. پس خدا زاغی را برانگیخت که زمین را می کاوید، تا به او نشان دهد چگونه جسد برادرش را پنهان کند. [قابیل] گفت: وای بر

من.آیا عاجزم که مثل این زاغ باشم تا جسد برادرم را پنهان کنم؟ پس از [زمره]پشیمانان گردید».

می تـوان آنچـه را برخی آیـات قرآنی بیـان کرده، بر این معناحمـل کرد، یعنی دخـالت مسـتقیم خداونـد در آمـوزش برخی از پیامبران.همان گونه که در داسـتان داوود آمده است، چرا که چگونگی ساختن زره و نرم کردن آهن به وی آموزش داده شد. خداوند فرموده است:

«وَ لَقَدْ اتَیْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا یَا جِبَالُ اَوِّبی مَعَهُ وَ الطَّیْرَ وَ اَلَنَّا لَهُ الْحَدیدَ»(۲)؛ «و به راستی

داوود را از جانب خویش مزیتی عطا کردیم [و گفتیم:] ای کوهها، با او همصـدا شوید و ای پرندگان [هماهنگی کنید] و آهن را برای او نرم گردانیدیم».

۱- مائده/۳۰ - ۳۱.

۲- سباء/۱۰.

«وَ عَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ لِتُحْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ»(۱)؛ «و به [داوود] فنّ زره [سازی] آموختیم، تا شما را از [خطرات] جنگتان حفظ کند. پس آیا شما سپاسگزارید؟».

با وجود این، قانون و سنت الهی آن است که تجربه و عملکرد انسانی، پایه شناخت ابزار تسخیر طبیعت و بهره گیری از آن باشد.امّا دخالت الهی در این امور، تنها یک دخالت استثنایی است.

در این جا یک پرسش باقی می ماند که باید پاسخ آن را هم پیدا کرد و آن این است: چرا خداوند امور سلطه بر طبیعت و رام ساختن آن را به انسان، اندیشه و تجربه های او واگذار کرد و شناخت کامل و مشروح آن را به وی ارایه نداد؟ در حالی که درباره رفتار انسان، عملکرد و راهِ رسیدن او به آخرت چنین کرد، زیرا که راه و روش را به او نشان داد

و راه درست و شناخت این راه را برایش آشکار ساخت؟

آیا رحمت الهی و لطف ربّانی ایجاب نمی کند، همان رفتاری را که خداوند درباره آخرت با انسان داشته است، درباره دنیا نیز داشته باشد؟

پاسخ: با اندکی تأمّل و اندیشیدن، پاسخ این پرسش روشن می شود و به پاره ای از ابعاد آن پیشتر اشاره کردیم:

اول: خداوند به انسان، خِرَد، توان استنباط و اندیشیدن را داده است که این شایستگی را به او می دهد، دانش به دست آورد و به تجربه و آزمایشها بیفزاید تا راه رام

ساختن طبیعت را پیدا کند. افزون بر این الطاف، هرگاه انسان از ایمان و تقوا برخوردار

باشد خداوند طبیعت را فرمانبر او می سازد. خداوند فرموده است:

«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ...»(۲)؛ «و اگر مردم شهرها ایمان آورده و به تقوا گراییده بودند، قطعا برکاتی از آسمان و زمین بر ایشان

می گشودیم...». از این رو، انسان در این راه [= در تسخیر طبیعت] با مشکل حقیقی رو به رو نخواهد شد.

برخلاف آخرت و دین که امکان ندارد انسان در این باره به حقیقت کامل برسد و نیازهایش را از طریق تجربه و خرد برطرف سازد، چه، از یکسو، جهان آخرت «غیب»

۱- انبیاء/۸۰.

۲- اعراف/۹۶.

است [= از نظر ما ناپدید است] و از سویی دیگر، تجربه اجتماعی از لحاظ انگیزه با تجربه علمی تفاوت دارد، زیرا که در تجربه اجتماعی ممکن است انسان به حقیقت برسد، لیک بر اثر ناسازی که میان منافع شخصی و منافع اجتماعی، یا میان توانمند و ناتوان وجود دارد بدان عمل نمی کند.

همچنین، تجربه اجتماعی همانند تجربه علمی انباشته و متحول نمی شود، زیرا که تجربه اجتماعی به زمان طولانی نیاز دارد که اجازه نمی دهد تجربه انباشته شود، در حالی که تجربه علمی در آزمایشگاه انباشته می شود و حتی گاهی تجربه اجتماعی بر اثر مرگ صاحبان تجربه، یا تغییر یافتن برداشتها و منافع و یا به سبب نرسیدن به دستاوردهای نهایی در این تجربه، به عقب باز می گردد.

ثانیا: زندگی دنیا از نگاه دین، سرگرمی، بازیچه، بیهودگی و فریب است. از این رو، ارزش دنیا به مقدار پیوند آن با جهان واپسین و نقش آن در گرفتاریها و آزمایشهاست و به

همین سبب، خطای دنیوی و یا نرسیدن به دستاوردهای مطلوب، هیچ اثری بر

سرنوشت تکامل انسانی ندارد. بر خلاف آخرت که زندگی حقیقی انسان است و گمراهی یا نرسیدن به اهداف مطلوب، هلاکت حقیقی برای انسان به شمار می رود.

ثالثا: حکمت الهی ایجاب کرد که یکی از عرصه های امتحان و گرفتاری و آزمایش، عرصه برخورد انسان با طبیعت از طریق تلاشها و رنجهای او باشد، تا به وی مزد و پاداش بیشتر عطا کند و یا این نحوه برخورد با طبیعت، نشانه ای باشد برای زیان و کیفر

او. خداوند فرموده است:

«هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْضَ ذَلُولاً فَاص مْشُوا فی مَنَاکِبِهَا وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَ اِلَیْهِ النُّشُورُ»(۱)؛ «اوست کسی که زمین را برای شما رام گردانید، پس در فراخنای آن رهسپار شوید و از روزی [خدا] بخورید و رستاخیز به سوی اوست».

با آنچه گفته آمد، تفاوت میان امور دنیوی و امور اخروی روشن می شود و نیز پی می بریم که نگاه دین به رابطه میان انسان و طبیعت از قرار زیر است:

الف – طبیعت پاسخگوی تمامی نیازهای دنیوی انسان است، بی آن که وی به سختی و تنگ دستی دچار شود.

۱– ملک /۱۵.

ب – انسان بر طبیعت سلطه دارد، زیرا که خداوند آن را رام انسان گردانیده است و این رامسازی از طریق اندیشه و تجربه های انسان یا به وسیله بخشش و رحمت الهی انجام می شود.

ج – عامل رفتار و اراده انسانی در چگونگی این رابطه دخالت دارد، به گونه ای که این رابطه در صورت همراهی با ایمان و تقوا، رابطه برکت، امنیت و آرامش و در صورت همراهی با کفر و گناه و جنایت، رابطه عذاب، نگرانی و تبهکاری می شود.

ص:۳۰۱

فصل دوم: دین و رابطه انسان با انسان

مشکل کشمکش میان توانمند و ناتوان

اشاره

رابطه انسـان با انسان دیگر با یک مشـکل حقیقی دیگر نیز رو به رو می شود که از نفاق افکنیها و هوای نفس انسانی و تقویت غرایز سرچشمه می گیرد، غرایزی که خداوند آن ها را در وجود انسان به ودیعت نهاده است. در نتیجه، اثرگذاری این غرایز از حد معمول فراتر می رود و در روابط انسان با انسان بازتاب پیدا می کند و لذا رابطه ها به

رابطه هـای کشـمکش و ناسازگـاری بر سـر منافع میان توانمنـد و ناتوان بـدل می شود، چه، خداونـد از لحاظ آفرینش یعنی از لحـاظ قـدرت، فرصت، روزی و امکانات، برخی انسان ها را بر برخی دیگر برتری داده است.همان گونه که قرآن کریم به این موضوع اشاره می کند.

در این هنگـام است که فرد توانمنـد می کوشـد منـافع را به انحصـار خـود درآورد یـا در شـهوترانیها و لـذت جوییهـا و محروم ساختن ناتوان از این منافع زیاده روی کند و یا بر این

فرد ناتوان و مقدرات او مسلط شود و از این طریق، حالت هوسرانی و سرکشی خود را بنمایاند.

این مشکل یکی از مهم ترین و بنیادی ترین مشکلاتی است که ادیان آسمانی و مکاتب

و فلسفه های اجتماعی آن را مورد توجه قرار داده و کوشیده است راه حلهای درخور

برای برطرف ساختن آن ارایه دهد.

تحقیق درباره این مشکل و بررسی آن به گونه ای ژرف و گسترده، برای ما آشکار می کند که عوامل آن فراوان و زمینه ها و شکلهایش گوناگون است:

۱ – زمینه های ناسازگاری میان منافع توانمند و ناتوان

اشاره

این ناسازگاری منافع، سه زمینه دارد که از این قرار است:

زمینه توزیع ثروت طبیعی

چنـان که پیشتر گفتیم، در طبیعت، انرژیهـا، امکانـات و ثروتهای هنگفتی وجود دارد که چنانچه از طریق روابط برابر و عادلانه توزیع شود، پاسخگوی همه نیازمنـدیهای انسان خواهـد بود. لیکن ما شاهـد نمودار شدن مشکل استثمار توانمند از ناتوان، به صورت گسترده، در این زمینه هستیم و این هنگامی است که فرد توانمند از این ثروتها حق ویژه

برای خویش قایل می شود یا انرژیها و امکانات را بر اثر وسوسه های شیطانی و هوسرانی و سرکشی عریزه دارا شدن، هدر می دهد و اسراف می کند و می کوشد نیازهای خود را در زمینه خوراک، نوشیدنی، پوشاك و مسکن تأمین نماید و برای افزایش قدرت و توان خود، به مقدار داراییهایش بیفزاید. بنابراین، توازن جامعه به هم می خورد

و جامعه با پدیـده گرسنگی، بیماری و بی سوادی رو به رو می شود. تاریخ در دورانهای گوناگون خود شاهد این پدیده بوده است و ما تقریبا نمی توانیم مرحله ای را بیابیم که بشر بر اثر مشکل ناسازگاری منافع توانمند و ناتوان با این پدیده ها دست و پنجه نرم نکرده

باشد.

زمینه روابط جنسی و خانوادگی

خداونـد رابطه جنسـی و تمایـل به رابطه ویژه میـان مرد و زن را در وجود انسان به ودیعت نهاده، همانگونه که این غریزه را در حیوان نیز قرار داده است. در پس این غریزه،

اهداف مشترك انسانی و حیوانی در نظر بوده که به وجود انسان و بقای او در زمین مربوط می شود و به همین سبب، خداوند برای انسان همسر آفرید. خداوند فرموده

است:

«يَاءَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذى خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَهٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالاً كَثيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوااللّه الَّذى تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْاَرْحَامَ اِنَّ اللّه كَانَ عَلَيْكُمْ رَقيبًا»(۱)؛ «ای مردم، از پروردگارتان که شما را از نفس واحدی آفرید و جفتش [نیز] از او آفرید و از آن دو، مردان و زنان بسیاری پراکنده کرد، پروا دارید؛ و از خدایی که به [نام] او از همدیگر

درخواست می کنید پروا نمایید و زنهار از خویشاوندان مبُرید که خدا همواره بر شما نگهبان است».

همچنین در پس این غریزه اهدافی اجتماعی نهفته است که به روابط خود انسان مربوط می شود، زیرا که در این روابط، انسان با حیوان تفاوت دارد. این اهداف اجتماعی،

همان روابط قبیلگی و خویشاوندی میان افراد است. آیه یاد شده و آیات پس از آن، با سخن گفتن درباره خویشاوندان و حقوق آنان به این رابطه اجتماعی اشاره کرده و خداوند چنین فرموده است:

«يَاءَيُّهَا النَّاسُ اِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَ اُنْثى وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَ قَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا اِنَّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّه اَتْقيكُمْ...»(۲)؛ «ای مردم، ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را ملّت ملّت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید. در حقیقت، ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست...».

همچنین، قرآن کریم وقتی که موضوع خانواده و ابعاد، احکام و حقوق گوناگون آن را بررسی کرده، درباره رابطه اجتماعی پیش گفته سخن گفته است:

«وَ مِنْ اياتِهِ اَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ اَنْفُسِكُمْ اَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا اِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً اِنَّ فى ذلِكَ لَاَيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»(۳)؛ «و از نشانه های او این که از [نوع] خودتان همسرانی

برای شما آفرید تا بدانها آرام گیرید و میانتان دوستی و رحمت نهاد. آری در این [نعمت] برای مردمی که می اندیشند به طور قطع نشانه هایی است».این آیه، موضوع خانواده را با ابعاد و احکام گوناگون آن بیان کرده است.

لیک این غریزه و روابط جنسی، یکی دیگر از زمینه های بروز مشکل در روابط

۱- نساء/۱.

۲- حجرات/۱۳.

۳- روم /۲۱.

انسانی و صورتی دیگر برای بیان مشکل رابطه توانمند و ناتوان شد و این مشکل هنگامی رخ می کند که انسان به دنبال این غریزه کشانده شود و در درجه بالایی نسبت به

روابط جنسی عشق ورزد و در نتیجه، در برقراری این رابطه، از حدّ طبیعی و عدالت اجتماعی فراتر رود و در افزایش همسر و فرزند به عنوان نمادی از طغیان شهوت و دست یافتن به نیرو و قدرت تلاش کند. قرآن کریم به این مطلب در چند مورد اشاره کرده است:

«وَ قَالُوا نَحْنُ اَكْثَرُ اَمْوَالاً وَ اَوْلَادًا وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ»(۱)؛ «و گفتند: ما دارایی و فرزندان مان از همه بیشتر است و ما عذاب نخواهیم شد».

در این جا، فرد توانمند، زیاده خواهی در اشباع غریزه جنسی خود را به حساب فرد ناتوان عملی می کند و لذا این غریزه به یکی از نمادهای نابسامانی و برهم زدن توازن در

روابط اجتماعی و دامن زدن به فساد، ناهنجاریهای اخلاقی، اجتماعی و اقتصادی بدل می شود.

تاریخ بشریت شاهد پدیده تجارت بردگان سفید پوست و زنان روسپی و حتی شاهد جنگهایی بوده که بر اثر تجاوز به زنان و نوامیس رخ داده و طغیان غریزه جنسی به سقوط

جوامع انسانی منجر شده است.

به علاوه، تاریخ شاهد پدیده ستم مرد نیرومند - به طور کلی - بر زن [ناتوان] و هتک حرمت او بوده است، به این دلیل که زن، طرف ناتوان در این رابطه جنسی است. همچنین،، شاهد مصادره حقوق زن توسط مرد و استثمار او بوده است،خواه در چهارچوب روابط اجتماعی انسانی و خواه در چهارچوب روابط ویژه خانوادگی، به

گونه ای که زن در پاره ای از اوقات، حکم کالا و دارایی را پیدا می کرده است.

زمینه اقتدار و جایگاه اجتماعی

افرادی که درون جامعه زندگی می کنند، از لحاظ تواناییها و امکانات با یکدیگر متفاوتند و در این جا، فرد نیرومند با انگیزه حُبّ جاه، مقام و قدرت، می کوشد که تمامی

تواناییها و امکانات خود را برای رسیدن به حکومت و سلطه یافتن بر جامعه به کار گیرد.

۱- سبأ/۳۵؛ اسراء/۶۴؛ حدید /۲۰؛ توبه/۶۹.

ادّعـای جـاه و مقام و ریاست، گاه به ادّعای خـدایی منجر می شود. همان گونه که قرآن کریم در این باره در هنگام بیان رفتار کافران و مشرکان و بیان پدیده فرعونی سخن گفته

است.

بـدین ترتیب، آتش درگیری میان نیرومنـد و ناتوانی که از بیشتر نیازها و لوازم زندگی خود محروم است، شـعله ور می شود و قرآن کریم از حـالت محرومیتی که توانمنـدان برای ناتوانـان ایجـاد می کنـد به سرکشـی، زیـاده خواهی و اسـتکبار تعبیر کرده است.

۲ – شکلهای درگیری

اشاره

وقتی از زمینه های «مشـکل درگیری» میان توانمند و ناتوان به شـکلهایی منتقل می شویم که این مشـکل به خود می گیرد، می بینیم که مشکل یاد شده عملاً در چند شکل نمودار می شود:

اول: شکل فردی

ایـن شـکل از طریـق فرد خودکـامه و سـتمگری نمـودار می شـود کـه در عرصـه زنـدگی اجتمـاعی ظهـور می کنـد و به انـواع ستمگری، سرکشـی و برتری جویی دست می یـازد، چرا که امکانـات و تواناییهای جامعه اش را در انحصار خود درآورده و با بهره گیری از آن، انواع سـختیها و شـکنجه هـا را به بسـتگان، ملت یـا جـامعه خویش می چشانـد و بر اثر این رفتار سـتمگرانه، حـالت «فرعونی» در جامعه انسانی نمودار می شود که در وجود طاغوتهایی همچون فرعون، نمرود، قارون، یزیـد، تیمور لنگ، هیتلر، استالین، رضا

پهلوی، مصـطفی کمال، صـدام و هر سـتمگری تجسم می یابـد که حرکت بشـری در زمان کنونی، یا گذشـته شاهد آن بوده و هست و یا در روزگاران آینده شاهد آن خواهد بود.

ثانیا: شکل گروهی

شکـل گروهی [درگیری میـان توانمنـد و نـاتوان] توسـط گروه یـا قبیله ای نمودار می شود که منافع مشترک دارد یا یک طبقه اجتمـاعی را تشـکیل می دهـد، چرا که به یـک طبقه خـاص اجتمـاعی بـدل می شود، نظیر طبقه اشـراف در جـامعه اروپایی، یا رومی، یا ایران

قدیم، یا قبیله قریش در دوران جاهلی در مکّه، یا بنی اسرائیل در عصر عیسی علیه السلام، یا طبقه «کهنوت» در دوران حکومت کلیسا، یا طبقه سرمایه داران، یا [فؤدالها= زمینداران

بزرگ] یا شرکتهای بزرگ اقتصادی چند ملّیتی، یا گروهها و انجمنهای سیاسی و یا سازمانهای تبلیغاتی، چه، این طبقات، طبقات سیاسی و اجتماعی توانمند در برابر طبقات ناتوان جامعه را تشکیل می دهند و قدرت و توان آن ها هم بدان سبب است که ثروتها و تواناییهای جامعه خویش را به استثمار و انحصار خود در آورده و به طور ناروا بر دیگران تسلط یافته اند.

ثالثا: شکل مِلّی

شکل ملّی و جهانی [تضاد توانمند و ناتوان] از طریق سلطه یک ملّت بر ملت یا ملّتهای دیگر انجام می شود و نیز به انحصار در آوردن ثروتها و امکانات آن ملتها و احتکار این ثروتها و مسلط شدن بر آن. چنان که این شکل را در برخی از ملتهای غربی در

دوران جدید نظامی، سیاسی و اقتصادی مشاهده می کنیم و بدین ترتیب، یک ملّت به فرعون یا نمرود و یا طاغوتی بدل می شود که می کوشد جهان را فرمانبر قدرت و حکومت ستمگر خود سازد.

حلّ مشکل درگیری میان توانمند و ناتوان

حلّ دینی و قرآنی

قرآن کریم برای مشکل درگیری میان توانمند و ناتوان [= قوی و ضعیف]، به رغم زمینه های گسترده و اشکال فراوانی که دارد، راه حلّ درخوری را مطرح کرده است و در این طرح خود، بر دیدگاه فراخ، باز و ژرفی که نسبت به این مشکل دارد تکیه نموده است.چرا که دیدگاه اسلام و ادیان آسمانی به طور کلی درباره این مشکل با دیدگاههای مادّی و بشری درباره آن، تفاوت دارد.

به عنوان نمونه، اسلام این مشکل را همچون مارکسیسم در کشمکش میان یک فرد و فردی دیگر، یا یک طبقه و طبقه ای دیگر و یا همانند نازیسم در نزاع میان یک نژاد و نژادی دیگر منحصر نمی کند. همچنین، آن را در یک زمینه خاص نظیر زمینه اقتصادی یا

ص:۳۰۷

خانوادگی و یا ملّی منحصر نمی سازد، بلکه مشکل یاد شده را نماد حقیقتی می داند که عامل همه این درگیریها و کشمکشها را تشکیل می دهد.

این از یک سو و از سویی دیگر، اسلام به کشمکش موجود میان توانمند و ناتوان به این عنوان نمی نگرد که تنها به یک ملت و یک جامعه بشری یا به یک مرحله تاریخی اختصاص دارد، بلکه آن را مشکلی می داند که تمامت جوامع انسانی، خواه غربی و خواه شرقی را در گذشته، حال و آینده در بر می گیرد و این کشمکش تا زمانی که جامعه انسانی

به وحدت مطلوب نرسیده، همچنان ادامه خواهد داشت.

همچنین، اسلام به این مشکل به طور سطحی نگاه نمی کند بلکه نگاه ژرف به آن دارد و می خواهد ریشه ها و سرچشمه های درگیری میان توانمند و ناتوان را به دست آورد، چه، اسلام این درگیری را به یک درگیری ژرفتر که در درون انسان وجود دارد پیوند می دهد و آن، درگیری «هوس» با «عقل» و درگیری رسالت الهی با شیطان است، زیرا که در درون انسان، میان شهوت ها، خواسته ها و تمایلاتی که خداوند در او به ودیعت نهاده و عقلی که از طریق ارتباط با آرمان برتر یعنی خدای سبحان وی را به سوی حق هدایت می کند، درگیری وجود دارد.حق یعنی همان چیزی که انسان را به کمال می رساند و راه او را، راه خدایش قرار می دهد.

از آن جا که انسان در معرض گمراهسازی و وسوسه های شیطانی قرار دارد، خداوند برای هدایت او پیامبران را می فرستد، تا راه را به او نشان دهند واندیشه های تخیلی و

خلاف واقع را از او بزدایند:

«...فَإِمَّا یَأْتِیَنَّکُمْ مِنّی هُـدًی فَمَنْ تَبِعَ هُدَایَ فَلاَ خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لاَ هُمْ یَحْزَنُونَ»(۱)؛ «...پس اگر از جانب من شما را هدایتی رسد، آنان که هدایتم را پیروی کنند برایشان بیمی

نیست و غمگین نخواهند شد».

این چنین، اسلام حلّ مشکل درگیری میان توانمند و ناتوان را به حلّ مشکل کشمکش درخود انسان پیوند داده است که از عامل درونی یعنی هوس و عقل و عامل برونی یعنی شیطان و هدایت دینی سرچشمه می گیرد و لذا دو نوع جهاد را در زندگی انسان مطرح کرده است تا وی توسط آن، این درگیری را برطرف سازد.

۱- بقره/۳۸.

جهـاد نخست: منظور جهـاد اکبر است که اسـلام توسط آن درگیری درونی انسان یعنی درگیری میان هوس و عقل را برطرف می کند و این کار را از طریق تربیت اراده انسانی انجام می دهد و آن را قادر می سازد که جلو سرکشـی غرایز و شـهوت ها را بگیرد و آن هـا را کنترل کرده، از طریق هـدایت الهی به سوی حق رهنمونی کنـد و بـدین سـبب، عوامل واقعی این کشـمکش درونی انسان را برطرف سازد.

جهاد دوم: همان جهاد اصـغر است که اسلام می کوشد توسط آن درگیری اجتماعی موجود در ارتباط انسان با برادرش انسان را حل کند و این، زمانی است که درگیریها بالا

می گیرد و به یـک وضع اجتمـاعی بـدل می شود که انسـان سـرکش بر اثر هوسـبازی و وسوسه های شـیطانی به دنبال غرایز و شهوت ها کشانده می شود و در نتیجه، حالت توازن در روابط اجتماعی برهم می خورد و نیاز به معالجه بیرونی پیدا می کند.

بنـابراین، دیـدگاه دینی و اسـلامی کوشـیده است که ریشه مشـکل و عوامـل درونی آن را از طریـق جهـاد اکـبر برطرف کنـد، جهـادی که انسـان توسـط آن بر هـوس خـویش مسـلط می شود و این امر، وی را وا می دارد که روانه راه حق شود و به شـیوه هدایت پایبند بماند.

همچنیـن، اسـلام کوشـیده است که مشـکل برونی انسـان را برطرف سـازد و این هنگـامی است که این مشـکل به یـک حـالت اجتماعی بدل شود که درمان نخست [یعنی جهاد اکبر]

سودی نبخشد و درمان آن به جهاد اصغر نیز نیاز داشته باشد.

از این رو، اسـلام به وضع قوانین و احکام شرعی ای پرداخت که رفتار انسان در روابط اجتماعی، ماهیت و شکل آن را محدود کند و شیوه درمان مشکل یاد شده را از هر دو بعد روشن سازد.

بدین سـبب، شـیوه اسـلامی با شـیوه مادّی همچون شـیوه اروپایی تفاوت پیدا می کند، زیرا شیوه مادّی می کوشد مشکل پیش گفته را با این دید بر طرف سازد که جزئی است جدا از دیگر مشکلات روحی و معنوی موجود در جهان.

یا با این دیـد که مشـکلی است ویژه گروه یا طبقه ای خاص که می توان از طریق نابود کردن این گروه یا طبقه، آن را برطرف کرد.

یا این که تنها به درمان شکل و صورت این مشکل می پردازد و عوامل و درونمایه آن

را برطرف نمی سازد و به درمان ریشه و اساس این مشکل نمی پردازد.

راه حلهای مادّی و بشری برای درگیری توانمند و ناتوان

اشاره

برای این که تفاوت راه حلّ دینی برای این مشکل با دیگر راه حلها را روشن تر بیان کنیم، به دو نمونه اصلی از این راه حلها اشاره می کنیم که انسان عصر حاضر با این دو

نمونه آشنایی دارد و از طریق آن ها به درمان مشکل یاد شده پرداخته است:

۱ - راه حلّ مارکسیستی

اشاره

کشورهای بسیاری به ویژه کشورهای اردوی سوسیالیستی در عصر کنونی این نمونه و راه حل را پذیرفته اند. امّا این اردو در دهه نودِ قرن پیشین از میان رفت، زیرا که نتوانست مشکلات را براساس آنچه باور داشت حل کند بلکه این راه حلّ آنان، به شکلی دیگر، به افزایش مشکلات منجر شد.

چکیده آنچه نظریه مارکسیستی در این باره ارایه می کند، آن است که نخست می کوشد مشکل را تشخیص دهد و آن گاه برای آن راه حل مطرح کند.

بر اساس تشخیص «مارکس»، مشکل موجود میان انسان و برادرش انسان با پدیده «درگیری طبقاتی» ارتباط دارد و عنصر بنیادینِ آن مشکلی که به جنگ طبقاتی میان طبقه

مالکان ابزار تولید، استثمارگران و انحصارطلبان فواید و منافع این ابزار و طبقه کارگر یا کشاورزی که مالك چیزی نمی باشد منجر می شود، عامل اقتصادی یعنی «مالکیت ابزار تولید» است، طبقه کارگر و کشاورزی که اندك اندك به طبقه استثمار شده، رنج کشیده و محروم بدل می شود و چیزی را به دست نمی آورد، جز آنچه را که همین مالکان ابزار تولید به آنان می بخشند، یعنی دستمزدی که تنها حداقل نیاز زندگی آنان را تأمین می کند

و حتی اگر مالکان به کارگران فعال نیاز نمی داشتند تا به تولید و به دست آوردن سودها و منافع خود ادامه دهند، همین مقدار از دستمزد را هم به آنان نمی پرداختند.

همچنین، پیشرفت ابزار تولید و رشد آن، به طور طبیعی، به افزایش تولید و بهبودی آن منجر می شود، ولی بازتاب آن در طبقه مالك است و لذا سودهای این طبقه فزونی می یابد و سطح زندگی آنان بالا می رود، در حالی که سطح زندگی طبقه کارگر پایین می آید، چه، افزایش تولید به افزایش عرضه در بازار منجر می شود و بهای کالاهای تولید

شده برحسب «قانون عرضه و تقاضا» کاهش می یابد و همین امر، صاحبان ابزار تولید را

ص:۳۱۰

وامی دارد که دستمزد کارگران را پایین بیاورند تا میان پایین آمدن بهای کالاهای تولید

شده و دستمزد کارگران تعادل برقرار کنند. در پی این اقدام مالکان و کاهش دستمزدها، سطح زندگی کارگران ناگزیر پایین می آید.

این از یک سو و از سویی دیگر، پیشرفت و افزایش ابزار تولید، موجب می شود که این ابزار جای بازوهای کارگران را بگیرد و صاحبان این ابزار تولید از کارگران بی نیاز و این کارگران بی کار شوند و بدین ترتیب، روز به روز به سختیها و استثمار این طبقه افزوده

شود.

در این جا، راه حلّ این مشکل نمودار می شود و احساس مظلومیت و دشمنی نسبت به طبقه مالک در دلهای طبقه کارگر و محروم رشد می کند، طبقه ای که ثروت، آسایش، امکانات و تواناییهایش روز به روز فزونی می یابد. هر اندازه که این احساسات افزایش یابد، عوامل دگرگونی و انقلاب بر ضد این اوضاع اسفبار و درد آور، در دلهای کارگران رشد می کند.

طبقه کارگر وقتی که به مرحله مشخصی می رسد، برای نابودی طبقه مالکانِ ابزار

تولید که از آن به طبقه «سرمایه دار» تعبیر می شود، جنبشی را آغاز می کند. پس از پیروزی این جنبش و سلطه کارگران بر ابزار تولید، جامعه به جامعه ای یکپارچه و یک دست بدل می شود که در آن، تنها یک طبقه وجود دارد و آن «طبقه کارگر» است که طبقه اکثریت و طبقه فراگیر در وجود انسانی می باشد. پس از پیروزی جنبش کارگری، دیگر هیچ گونه درگیری اجتماعی باقی نمی ماند تا برای از میان برداشتن عامل این درگیری که وجود دو طبقه یعنی «طبقه دارا» و «طبقه نادار» بود، اقدام کرد.

نقد راه حل مارکسیستی

مارکسیسم در راه حلّی که برای مشکل درگیری میان توانمند و ناتوان - که از آن به نام «درگیری طبقاتی» یاد می کند - ارایه داده، مرتکب چند خطا شده است و به همین دلیل، نتایجی که از طریق این راه حل بدان رسیده با واقعیت تاریخی بشر به ویژه با واقعیت سالهای اخیر سازگاری ندارد. از این رو، ما بر این باوریم که نظریه مارکسیسم درباره آینده

حرکت روابط اجتماعی در طول تاریخ، بر خلاف واقع است.

برخی از خطاهای نظریه مارکسیسم از این قرارند:

۱ - مارکسیسم اسیر دیدگاه محدود و تنگ بوده است، زیرا راه حلّی که برای مشکل اجتماعی ارایه داده، به عنوان راه حلّ مشکل تمامت جامعه بشری نیست بلکه راه حلّ مشکل اجتماعی جامعه اروپایی است که خود مارکس در آن می زیسته است. از این رو، نظریه مارکس همانند نظریه یهود درباره جامعه انسانی، محدود و تنگ نظرانه است، نظریه ای که «یهود» را قوم برتر و برگزیده انسانی می داند و سایر مردم را موجوداتی بی ارزش و بی اراده. چرا که یهود از دید اسراییلیها که در جامعه کفر و شرک و گمراهی به سر برده اند، به جامعه انسانی می نگرند.

قرآن کریم به این اندیشه باطل یهود اشاره کرده است و خداوند با حکایت از آنان چنین می گوید:

«...ذلِکَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ...»(۱)؛ «... این بدان سبب است که آنان

[به پندار خود] گفتند: در مورد کسانی که کتاب آسمانی ندارند، بر زیان ما راهی نیست...». این سخن بدان معناست که یهود حق دارند هرگونه بخواهند باکسانی که کتاب ندارند رفتار کنند، زیرا آنان در نردبان انسانی در پله پایین تر از یهود قرار دارند.(۲)

۲ - نظریه مارکسیسم درباره تحلیل «نبرد طبقاتی» به حقیقت نرسیده و به عامل اصلی این نبرد پی نبرده است و به همین دلیل، در نتیجه گیریها و پیشگوییهایی که بر پایه این

تحلیل استوار شده و از طریقِ آن، حرکت و رهسپاری نبرد یاد شده به سوی انقلاب اجتماعی مورد نظر را تعیین کرده، به اشتباه دچار شده است.

مارکس راجع به فرآیند انقلاب مورد انتظار در جامعه اروپایی چند چیز و پدیده را انتظار می کشید، لیک هیچ کدام از آن ها در عمل تحقق نیافت:

۱ - او امیدوار بود که فرآیند دگرگونی مورد انتظارش، به زودی در بیشتر جوامع

۱- آل عمران/۷۵.

۲- شاید این دیدگاه یهودی درباره تقسیم بندی بشریت، در «کارل مارکس» و پژوهشهای اجتماعی او نیز اثر گزارده است، به این دلیل که او نیز یک یهودی است و به این دلیل که دیدگاهی که انسان بی دین بدان می رسد و اندیشه های جامعه ای که وی در آن زندگی می کند، به طور معمول، بر یکدیگر اثر متقابل دارد.

اروپایی، موجب تحوّل و پیشرفت ابزار تولید و صنعت خواهد شد، جوامعی که از آن ها به نام کشورهای سرمایه داری یاد می شود نظیر آلمان، انگلیس، و فرانسه وحتی ایالات متحده آمریکا. امّا این پیش بینی مارکس در این جوامع تحقق نیافت بلکه سرمایه داری در

این جوامع، تا امروز پابرجا مانده وهیچگونه دگرگونی که مارکس آن را انتظار می کشید رخ نداد، بلکه سرمایه داری در جوامع یاد شده بیش از پیش ریشه دارتر و ژرف تر گردید.

آنچه بیشتر نشانگر خطای مارکس در این پیش گویی می باشد، رخ دادن این دگرگونی مورد انتظار در جوامعی است که از لحاظ تکنولوژی و ابزار تولید عقب افتاده تر [از جوامع پیش گفته] است نظیر جامعه روسیه تزاری، چین فئودالی که فاقد هرگونه ابزار پیشرفته تولید بودند و تنها بر بازوان انسان های کارگر تکیه داشتند.

ب – نیز مارکس انتظار داشت که چنانچه ابزار تولید پیشرفت کند و توان تولید بیشتر و

بهتر را بیابد، بدبختی و محرومیت کارگران افزایش یابد، زیرا این ابزار جای بازوان نیروی انسانی کارگر را خواهد گرفت. لیک واقعیتی که جامعه سرمایه داری غربی، به طور کلی، چه آمریکا و چه اروپا شاهد آن بوده، با این پیش گویی مارکس سازگاری ندارد. چرا که در این کشورها، نه تنها بدبختی و ناداری کارگران افزایش نیافت که وضع آنان از زمانی که ابزار تولید هنوز چندان پیشرفته نبود، بهتر هم شد. همچنین، کارگران با بهره گیری از

قوانین دموکراسی در این جوامع، اتحادیه های کارگری تشکیل دادند که توانستند با مالکان ابزار تولید بهتر کنار بیایند و زندگی کنند، حتی بسیاری از مسؤولان این اتحادیه ها

به تدریج به سطح بالای زندگی و رفاه دست یافتند و آن گونه که مارکس انتظار داشت، نه

بدبختی آنان افزایش یافت و نه بدبختی کارگرانی که آنان از سوی این کارگران نمایندگی

می کردند.

ج – همچنین، افزون بر آنچه گفته آمد، مارکس انتظار داشت که سرمایه داران و مالکان ابزار تولید، به زودی به حالت بیم و هراس از طبقه کارگر و استثمار شده دچار شوند، زیرا آنان بر این باورند که کارگران علیه آنان بشورند و نابودشان سازند تا وضعیت

جامعه ای را که در آن از ستمگری و محرومیّت رنج می برند دگرگون کنند واین محرومیت به هر اندازه که وضعیت سرمایه داری در این جوامع رو به پیشرفت برود، افزایش می یابد

و بالا می رود.

لیکن واقعیت کنونی جوامع سرمایه داری در اروپا و آمریکا با این انتظار آقای مارکس همخوانی ندارد، زیرا که سرمایه داران و مالکان ابزار تولید، دوش به دوش طبقه کارگر زندگی می کنند و امور آنان را سامان داده و وظایف آنان را در میانشان تقسیم کرده اند، بی آن که در حالت رعب و وحشتی که مارکس در تحلیل خود تصور کرده بود به سر برند. در این جا باید پرسید :

آیا خطای مارکس در پیش بینی و چشمداشت خود، بر اثر بدگمانی شدید نسبت به طبقه سرمایه دار بوده که این بدگمانی با واقع همخوانی نداشته است؟

یا این که سرمایه داران به سبب بیمی که از طبقه کارگر داشتند، از برخی سودها و منافع و مصالح به نفع این طبقه دست برداشتند، تا باآنان زندگی کنند و خطر احتمالی از

سوی طبقه یاد شده را از خود دفع کنند؟

یا این که عامل خطای مارکس [در پیش بینی خود] به وجدانهای سرمایه داران و مالکان ابزار تولید بازمی گردد که این وجدانها پس از آن که مرده بودند، بیدار شدند و پس از آن که احساس را از دست داده بودند، دوباره این احساس را باز یافتند و به تعبیر اسلامی، این سرمایه داران حالت مهربانی و تقوا پیدا کردند و به سبب این مهربانی و تقوا

با کارگران به شکل انسانی رفتار می کردند و لذا به نفع آنان از برخی مصالح و منافع خود

دست برداشتند و با این کار، حالت بدبختی و نادانی را از طبقه کارگر زدودند.

لیکن کاوش درباره این مسأله برای ما آشکار می سازد که هیچ کدام از فرضیه های پیش گفته، عامل بهبود وضعیت کارگران در جوامع سرمایه داری نبوده، زیرا درجه بدگمانی مارکس بالاتر از واقعیت نبوده است.همچنین، سرمایه داران بر اثر احتمال شورش کارگران بر ضد خود، یا در نتیجه بیداری وجدانهایشان در یک لحظه و بدل شدن به انسان های مهربان و با تقوا، از منافع خود به سود کارگران دست نکشیدند.

ما از طریق تحلیل علمی این موضوع، به این نتیجه می رسیم که عملی نشدن پیشگوییهای مارکس در این نکته نهفته است که این پیشگوییها بر پایه ای غیر واقعی و غیر

منطقی استوار است، پیشگوییهایی که مشکل اجتماعی را به طور اساسی به «درگیری طبقاتی» پیوند می دهد.

ما بر این باوریم که مارکس در هنگامی که به تحلیل وضعیت جامعه اروپایی پرداخته،

از یک نقطه محوری و بنیادین غفلت کرده است. چرا که وی اندیشه خویش را تنها به کشمکش موجود در اندرون این جامعه منحصر ساخته است، در حالی که این کشمکش و درگیری با یک درگیری دیگر همزمان بوده که آن هم بر پایه درگیری میان توانمند و ناتوان استوار است. این درگیری، همان کشمکش میان کل جامعه اروپایی - که از لحاظ مادّی پیشرفت کرده و توانسته است، دیگر ملتها را استثمار کند و تحت سلطه خود در آورد - و جوامع ناتوان دیگر در جهان که از آن ها به جوامع جهان سوم یاد می شود و در

آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین قرار دارند و نیز از این درگیری به درگیری شمال و جنوب

نیز یاد می کنند.

همچنین، انسان سرمایه دار در طی درگیری دوم، خود را در برابر دو نوع منافع می بیند:

اول: منافعی که توسط کارگران در داخل خود جامعه سرمایه داری به دست می آورد و این منافع، وی را وا می دارد که به استثمار و بهره کشی بیشتر این کارگران دست یازد.

دوم: منافعی که از طریق استعمار کشورهای ضعیف و استثمار ملتها و ثروتهای آن نظیر نفت، آهن، سرب، اورانیوم و دیگر منابع، به دست می آورد که ثروتهای هنگفت و کلانی را تشکیل می دهد.

این انسان سرمایه دار با یک مقایسه کوچک در می یابد که منافع نوع دوم به مراتب، بزرگتر و سودمندتر است و اصلاً قابل مقایسه با منافع نوع اول نیست. برحسب این حقیقت، وی باید با کارگران در داخل جامعه سرمایه داری آمریکایی و اروپایی همداستان شود تا منافع و ثروتهای ملتهای ضعیف در کشورهای جهان سوم را بچاپد و بهبود وضع طبقه کارگر در این جوامع سرمایه داری از این جا ناشی می شود. چرا که سرمایه داران درصدد شدند، رضایت این طبقه را به دست آورند تا در چاپیدن منافع و ثروتهایی با هم شریک گردند که از طریق بهره کشی ملتهای ناتوان و زیر دست، آن ها را به چنگ آورده اند.

حق آن است که بخش بزرگی از ثروتها و امکاناتی که کارگران در جوامع سرمایه داری بدان دست یافته اند بر اثر بهره کشی ملتهای ضعیف در کشورهای جهان سوم است که از سوی اروپا و آمریکا انجام شده و در این بهره کشی، سرمایه داران و کارگران با هم شرکت

داشته اند. البته، در این زمینه نمی توان عوامل اخلاقی دیگر را نادیده گرفت که در آگاهی

انسانی اثر داشته است و این عوامل عبارتند از: جنبش ملّتهای استعمار شده از یک سو، مصیبتها وبدبختیهای جنگهایی که دیدگاههای اروپایی بر کشورهای غربی تحمیل کرد، به ویژه جنگ جهانی اول و دوم از سویی دیگر، خطرهایی که جهان غرب از جنگ سرد میان خود و اندیشه مارکسیستی احساس می کرد و شعله ور شدن آتش احساسات دشمنی و شورش که جوامع غربی را تهدید می نمود از سوی سوم و پیدا شدن فرهنگ اجتماعی و انسانی در نهادهای بین المللی نظیر سازمان ملل متحد و حقوق بشر و نیز

انقلاب ارتباطات و علم از سوی چهارم. عوامل یاد شده و امثال آن، در شکست پیشگوییهای مارکس اثر بزرگی داشت، لیکن مهمترین عامل اثرگزار - چنان که گفتیم - تغییر جایگاه منافع کارگران و سرمایه داران بود.

۲ – راه حل سرمایه داری دموکراسی

اشاره

سرمایه داری دموکراسی، عوامل درگیری در روابط انسانی را بر پایه عامل استبداد و آزادی تفسیر می کند، زیرا ادّعا می کند، جامعه آزادی که گرفتار درگیری داخلی است، می تواند این درگیری را از طریق آزادی حل کند و همچنین، انسانی که در این جامعه به سر می برد می تواند آزادانه به سوی عملی کردن اهدافش حرکت کند و به عدالت و آسایش و استقلال دست یابد.

امّا جامعه استبدادی و بردگی ناگزیر است که در وضعیت کشمکش و درگیری زندگی کند، درگیری میان نماینده مالکان و حاکمان بر مردم، خواه این نماینده فرد باشد و خواه

طبقه و نماینده بردگان ستمدیده و در بند غل و زنجیرهای ستمگرانِ فرمانروا.

نقد راه حل سرمایه داری

کاوش درباره این تفسیر نیز ما را به این حقیقت می رساند که این تفسیر، محدود و تنگ نظرانه است، زیرا تنها از طریق بحران آزادی که اروپای قرون وسطی بدان گرفتار بوده است به زندگی انسانی و روابط آن می نگرد. چرا که بررسی حرکت وضعیت انسانی،حتی در اروپایی که به آزادی مورد ادّعا و شکل لگام گسیخته آن رسیده، ثابت

می کند که این کشمکشها در زندگی جوامع یاد شده ادامه یافته است و داستان بهره کشی همچنان به حال خود باقی مانده و حتی این آزادی به بهره کشی پردامنه و بردگی گسترده در درون این جوامع بدل شده است و این هنگامی اتفاق افتاد که سرمایه داران در دوره هایی از زمان، با شعار «آزادی اقتصادی» هموطنان خود را مورد بهره کشی فاحش قرار می دادند و انواع رنجها و فشارها را بر آنان وارد می کردند، تا آن جا که این افراد به بردگان و اسیران اوضاع اقتصادی و شرکتهای سرمایه داری بدل گشتند، شرکتهایی که

نیرو، زندگی و فعالیت آنان را در اختیار گرفتند. لیکن بی آن که در ظاهر و از طریق روابط اجتماعی آنان را در بند قرار دهند.

همچنین، این آزادی در بعد دیگر، به «بندهای درونی» بدل شدند که انسان نمی تواند از این بندها برهد و لذا برده شهوت ها و بیماریهای اجتماعی و اسیر گمراهسازیها وتبلیغات شیطانی و نگرانیها در مورد آینده خود می شود و با این آزادی هرگز توان مقاومت در برابر اثرگذاری این بندها و رستن از آن ها را ندارد.

از چیزهایی که نشانگر این حقیقت است، آن چیزی است که در ایالات متحده آمریکا در موضوع «تحریم شراب» در دهه سومِ قرن بیستم رخ داد و این زمانی بود که ملّت به طور عموم در برابر بندهای هوس بازی و شهوترانی سقوط کرد و نتوانست خود را از بند باده گساری آزاد سازد. به رغم این که از لحاظ قانونی نمایندگان ملت آن را

تحریم کردند و برای وضع این قانون پولهای کلانی هزینه شد و در راه اجرای آن دهها هزار تن از مردم به قتل رسیدند و در راه تبلیغ آن صدها هزار صفحه نگاشته شد. لیکن پس از گذشت سیزده سال از این «تحریم» جامعه آمریکا به حالت قبلی خود بازگشت و نوشیدن شراب را مباح دانست، زیرا آنان برده هوس و شهوت شدند.

آنچه را هم اینک در جوامع اروپایی و آمریکایی و نیز جوامع دنباله رو آن ها می بینیم، نمونه دیگری است از این حقیقت، چه، این جوامع در وضعیت بردگی مطلق در برابر مسائل جنسی، مواد مخدر، از هم پاشیدگی خانوادگی و تبلیغات و امثال آن به سر می برند و این در حالی است که آنان به خطرهای این اوضاع و مقدار ویرانگری آن ها باور

دارند.امّا با وجود این، نمی توانند از این اوضاع برهند، زیرا که بر اثر همان آزادی مورد ادّعا، اسیر و برده شهوت ها شده اند.

از این جا برای ما روشن می شود که تحلیل و تفسیر دموکراسی سرمایه داری [از درگیری طبقاتی] با واقعیت تطبیق نمی کند و با روابط انسانی که خود صاحبان این نظریه دارند سازگار نیست، نظریه ای که برای تفسیر مشکل خود و طرح راه حل در خود برای این مشکل، آن را آورده اند.

در این صورت، ناگزیریم، به تفسیر دینی برای این مشکل که ما آن را با توجّه به بیان

قرآنی پذیرفتیم، بازگردیم. براساس این تفسیر، درگیریهای طبقاتی [= درگیریهای

توانمند وناتوان] به عوامل درونی که در نفس انسان وجود دارند باز می گردد و این عوامل به صورت درگیری میان توانمند و ناتوان نمودار می شوند. این درگیری در حقیقت، به دو درگیری باز می گردد:

یکی درگیری درونی، یعنی درگیری هوس با عقل و دیگری درگیری برونی یعنی نبرد شیطان با هدایت. درمان این مشکل آن است که میان دو محور جهاد باید توازن برقرار کرد: محور درونی که در جهاد با نفس برای شکستن زنجیرهای درونی تجلی می یابد و محور برونی که در جهاد راه خدا و رسیدن به آرمان نامحدود و نابود کردن ستمگران، استثمارگران و مستکبران تجسم می یابد، تا عدالت و آزادی حقیقی در جامعه انسانی تحقق یابد.

فصل سوم: دین و روابط متقابل اجتماعی

تأثیر متقابل انسان با انسان و انسان با طبیعت

پس از آن که پیشتر دو خط رابطه انسان با انسان و انسان با طبیعت در جامعه انسانی و مشکلاتی که هر کدام از این دو خط از آن رنج می برد و راه حلهای مطرح شده درباره این

مشکلات را بررسیدیم، اکنون در این جا می کوشیم، به بررسی تأثیر متقابل میان این دو خط بپردازیم. چرا که از لابلای قرآن کریم به دست می آید که میان خط رابطه انسان با برادرش انسان و خط رابطه او با طبیعت، تأثیر متقابل وجود دارد. از این رو، پیشرفت و

بالندگی در هر کدام از این دو خط بر خط دیگر بازتاب پیدا می کند. همان گونه که مشکلات هر کدام از این دو خط رابطه، اثر مستقیم بر خط دیگر دارد.

از این جا، تلاش برای متحول ساختن هر کدام از این دو خط، یا درمان مشکلات، باید با در نظر گرفتن این رابطه متقابل میان این خط و خط دیگر انجام شود.

به عنوان نمونه، چنانچه رابطه انسان باطبیعت، متحول شود و رشد یابد، این حالت، اثر منفی بر رابطه انسان با برادرش انسان می گذارد و این اثرگذاری منفی زمانی اتفاق

می افتد که انسان توان استثمار، بهره کشی و سلطه بیشتری را در خود می بیند و درمی یابد

که ابزارها به شکل گسترده ای وی را بر این کار توانمند ساخته است و لذا می کوشد سرکشی کند و برادر دیگرش را مورد بهره کشی قرار دهد، تا به امکانات و ثروتهای

فزونتر برسد. خداوند می فرماید:

«کَلَّا اِنَّ الْاِنْسَانَ لَیَطْغی* اَنْ رَ اهُ اسْتَغْنی»(۱)؛ «حقا که انسان سرکشی می کند. همین که خود را بی نیاز پندارد». چون انسان احساس کند که بی نیاز و قدرتمند است، سرکشی می کند و در ارتباط خویش با برادرش انسان، حدود را زیر پا می گذارد. این حالت را از

طریق دو فرضیه ساده می توان به تصویر کشید:

اول: فرض کنیم این انسان با کارهای دستی خود و با ابزارهای ابتدایی و ساده ای که بشر در آغاز زندگی اش با آن آشنایی داشته، توان استثمار طبیعت را دارد. در این هنگام،

چنین انسانی می کوشد، با دست، یا عصا و یا چاقوی خود، حیوانات را شکار کند و با خیش و تبر خود و امثال آن زمین را شخم زند. در این حالت، وی هر چه در استثمار طبیعت فعالیت و تلاش کند، تنها به ثروت محدودی دست خواهد یافت که درخور فعالیت و ابزار ابتدایی اش و نیز متناسب با مساحت محدودی می باشد که در آن فعالیت می کند.

دوم: فرض می کنیم، این انسان از طریق دستگاههای جدید که در جهان کنونی ما، رایج است می تواند ثروتهای طبیعی را به دست آورد، در این صورت، وی قادر خواهد بود که به ثروتهای هنگفت و سرسام آوری دست یابد و همین امر، بر رشد فزاینده و پرشتاب این ثروتها بازتاب پیدا خواهد کرد، رشدی که با حجم امکانات و تواناییهای این

انسان بر بهره کشی و استثمار طبیعت و با مساحتی که در آن فعالیت می کند، همخوانی دارد.

با توجه به دو نمونه پیش گفته، فرایند بهره کشی و سلطه انسان بر برادرش انسان از لحاظ شکل و اندازه هایی که دارد، در «نمونه نخست» محدود خواهد بود. چرا که ممکن است این سلطه و بهره کشی بر یکی از ابعاد فعالیتهای اجتماعی، یا بر مساحت محدودی نظیر روستا یا منطقه منحصر شود.

امّا در «نمونه دوم»، فرایند بهره کشی این انسان، بزرگ، گسترده و فراگیر خواهد بود، زیرا که امکانات و تواناییهای او گسترده و فراگیر است.از این رو، می بینیم که یکی از

عوالم توسعه استعمارگری در جهان کنونی ما، به پیشرفت چشمگیری باز می گردد که در

۱- علق/۶ - ۷.

رابطه انسان با طبیعت و توان او بر سلطه بر طبیعت حاصل شده است.

با توجه به آنچه گفته آمده، نکته ای که در آن «رابطه متقابل میان دو خط رابطه انسان» در جامعه را بیان کردیم، همان تفاوت مهمّی است که میان برداشت قرآنی و برداشت مارکسیستی از این موضوع وجود دارد که بر پایه ماتریالیسم تاریخی استوار است، چه، مارکسیسم کوشیده است موضوع بهره کشی انسان از انسان را به پیشرفت و تحول ابزار تولید و سلطه انسان بر این ابزار پیوند دهد و آن را سبب و عامل همه آن بهره کشیها و

سرکشیها بداند. امّا از دیدگاه قرآنی، عامل آن، چیز دیگری است که در قبل بیان شد، یعنی هوس .چرا که وقتی انسان سلطه بیشتر بر طبیعت پیدا می کند - از طریق پیشرفت ابزار تولید - درهای هوس در برابرش گشوده می شود و همین امر به صورت چشمگیری سبب سرکشی او در حرکت اجتماعی اش می شود، به گونه ای که با درجه هوس وی همخوانی دارد.

از این جا آشکار می شود که پیشرفت ابزار تولید به سان شمشیر برّنده و سلاح نیرومندی است که می توان آن را در راه تجاوز و تخریب به کار گرفت، همان گونه که می توان در جلوگیری از تجاوز و تحقق بخشیدن امنیت و آرامش از آن بهره جست. بنابراین، پیشرفت ابزار تولید، ممکن است زمینه مناسبی را برای پدیدار شدن سرکشی در جامعه انسانی فراهم کند و ممکن است در راه تحقق یافتن آسایش و آرامش سودمند افتد. امّا علّت و عامل اصلی در این باره نخواهد بود.

در بُعد دیگر رابطه نیز قضیه از همین قرار است. چرا که پیشرفت و تحول رابطه انسان با برادرش انسان، بر رابطه انسان با طبیعت اثر مستقیم دارد. از این رو، هرگاه این رابطه

پیشرفت کند، روابط انسانی در جامعه بر پایه تقوا و پیوند با خدا و نیز بر اساس چیزی

استوار می شود که موجب تحقق یافتن عدالت، امنیت و آسایش شود. چه، قدرت و رابطه انسان با طبیعت به گونه ای مثبت و بر طبق اجازه خداوند پیشرفت می کند و لذا

انسان مشمول عنایت الهی می شود و درهای برکات خداوند از آسمان و زمین به روی این انسان گشوده می گردد. خداوند فرموده است:

«وَ اَنْ لَوِ اسْتَقَامُوا عَلَی الطَّرِيقَهِ لَاَسْقَيْنَاهُمْ مَاءً غَدَقًا»(۱)؛ «و اگر [مردم] در راه درست

۱- جنّ/۱۶.

پایداری ورزند، به طور قطع آب گوارایی بدیشان نوشانیم».

«وَلَوْ اَنَّ اَهْلَ الْقُری امَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَیْهِمْ بَرَکَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالاَرْضِ...»(۱)؛ «و اگر مردم شهرها ایمان آورده و به تقوا گراییده بودند، قطعا برکاتی از آسمان و زمین برایشان

می گشودیم...».

امّا چنانچه این رابطه انسان با انسان در حرکت خود، رویکرد منفی داشته باشد، به گونه ای که ستم، نا امنی و سرگردانی و گمراهی بر این رابطه حاکم باشد، به زودی این بعد منفی بر رابطه او با طبیعت و بر توان او بر بهره گیری و استفاده از این طبیعت نیز

بازتاب پیدا خواهد کرد و توانایی او بر بهره گیری از طبیعت به عقب باز می گردد و طبیعت [= زمین] بخیل می شود و دیگر مشکلات او را حل نمی کند و نیازهایش را برطرف نمی سازد و به همین دلیل، خداوند پس از آن که بیان می کند، ایمان و تقوا سبب فرود آمدن برکتها از آسمان و زمین می شود، چنین می فرماید:

«...وَلکِنْ کَذَّبُوا فَاَخَذْنَاهُمْ بِمَا کَانُوا یَکْسِبُونَ»(۲)؛ «.. ولی تکذیب کردند. پس به [کیفر] دستاوردشان [گریبان] آنان را گرفتیم».

همچنین در سیاق آیه دیگر از سوره جنّ آمده است:

«لِنَفْتِنَهُمْ فیهِ وَ مَنْ یُعْرِضْ عَنْ ذِکْرِ رَبِّهِ یَسْلُکْهُ عَذَابًا صَعَدًا»(۳)؛ «تا در این باره آنان را بیازماییم و هر کس از یاد پروردگار خود دل بگرداند، وی در قید عذابی [روز] افزون در آورد».: نیز در سخن دیگر خداوند آمده است:

«وَ مَنْ اَعْرَضَ عَنْ ذِکْری فَاِنَّ لَهُ مَعیشَةً ضَنْکًا وَ نَحْشُرُهُ یَوْمَ الْقِیمَهِ اَعْمی»(۴)؛ «و هر کس از

یاد من دل بگرداند، در حقیقت، زندگی سختی خواهد داشت و روز رستاخیز او را نابینا محشور می کنیم».

بنابراین، وقتی رابطه جوامع بشری، رابطه ای دروغین و منحرف باشد، بر چنین جوامعی عذاب فرود خواهد آمد و زندگی آنان تنگ و دشوار خواهد شد و بدین سبب، فساد در زمین آشکار خواهد گردید. خداوند فرموده است:

۱- اعراف/۹۶.

۲- اعراف/۹۶.

۳- جن/۱۷.

۴- طه /۱۲۴.

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ اَيْدِي النَّاسِ...»(۱)؛ «به سبب آنچه دستهای مردم فراهم آورده، فساد در خشکی و دریا نمودار شده است...».

تفسیر غیبی و تفسیر ارادی رابطه متقابل

این اثرگذاری متقابل را می توان چنین تفسیر کرد که اثر مزبور یک امر غیبی است و خداوند بر این جهان و کل جهان هستی سلطه دارد و در تمامی اجزای آن اثر می گذارد وهمین خدا به طور مستقیم اراده کرده است - و اراده او تخلف ناپذیر است - که رابطه انسان با انسان و رابطه او با طبیعت، بر یکدیگر تأثیر متقابل داشته باشد، به گونه ای که هرگاه این انسان با برادرش انسان رابطه عادلانه داشته باشد، برکات آسمان و زمین بر وی فرود آید و هرگاه در زمین ستمگر و تبهکار باشد، این برکات، خوبیها و نعمت ها بر او بخل ورزد.

همچنین، می توان این تأثیر متقابل را با تفسیر ارادی تفسیر کرد، یعنی آن را به اراده و زندگی مادّی انسان پیوند داد، بدین معنا که خداوند فرود آمدن این برکتها را به اراده

انسانی ارتباط داده است. چرا که قرآن کریم و نظریه اسلامی در این باره بر امور کلی زیر

تأکید می کند:

یکی از آن امور آن است که اراده الهی و عامل غیبی، عاملی است همیشه استوار و موجود و هرگز اثرگذاری اش قطع و تعطیل نمی شود، حتی در اموری که بیشتر مادّی و ارادی می نماید بلکه قطع شدن این عامل غیبی نامکن است. البته، باید توجّه داشت که این عامل غیبی گاه به طور مستقیم و گاه به طورغیر مستقیم در این یا آن امر اثر می گذارد

و خداوند برای کامل کردن روند اثر گذاری مطلوب، در کنار این عامل غیبی، عوامل مادّی نیز قرار می دهد.

یکی دیگر از آن امور این است که خدای سبحان زندگی دنیا را خانه امتحان و آزمایش برای انسان قرار داده و لذا در کنار عامل غیبی، اراده انسان و عوامل مادّی را نیز در حرکت انسان در این دنیا، مؤثر قرار داده است، تا زمینه ای باشد برای امتحان و آزمایش.

۱- روم/۴۱.

وانگهی این عامل مادّی که ما از آن سخن می گوییم و در اثر گذاری متقابل میان دو خط رابطه انسان در جامعه نقش بازی می کند، می توان بعد اثرگذاری منفی آن را به روشنی از قرآن کریم به دست آورد. آن جا که درباره جامعه فرعونی سخن می گوید، جامعه ای که بالاترین الگوی سرکشی و ستمگری است، تا آن جا که آن فرد سرکش در این جامعه ادّعای خدایی می کند. خداوند فرمود:

«وَ قَالَ فِرْعَوْنُ یَاءَیُّهَا الْمَلاَُ مَا عَلِمْتُ لَکُمْ مِنْ اِلهٍ غَیْری...»(۱)؛ «و فرعون گفت: ای بزرگان قوم، من جز خویشتن برای شما خدایی نمی شناسم...». نیز خداوند از زبان فرعون فرموده است:

«فَقَالَ اَنَا رَبُّکُمُ الْاَعْلی»(۲)؛ «و گفت: پروردگار بزرگتر شما منم».

قرآن کریم در این آیات بیان کرده است که جامعه فرعونی، جامعه ای است پاره پاره، جدا از یکدیگر و ناتوان. خداوند می فرماید:

«اِنَّ فِرْعَوْنَ عَلاَ فِی الْاَرْضِ وَ جَعَلَ اَهْلَهَا شِیَعًا یَسْتَضْعِفُ طَائِفَةً مِنْهُمْ یُذَبِّحُ اَبْنَاءَهُمْ وَ یَسْتَحْیِی نِسَاءَهُمْ اِنَّهُ کَانَ مِنَ الْمُفْسِدِینَ»(۳)؛ «فرعون در سرزمین [مصر] سر بر افراشت و مردم آن را طبقه طبقه ساخت. طبقه ای از آنان را زبون می داشت: پسرانشان را سر می برید و زنانشان را زنده بر جای می گذاشت که وی از فساد کاران بود».

جامعه فرعونی بدین سبب، جامعه ای است که از سازماندهی انرژیهای عظیمی که

خداوند در آن به ودیعت نهاده در راه واحد و در راه هدف واحد ناتوان می باشد و همچنین نمی تواند از طبیعت بهره بگیرد و بر آن سلطه پیدا کند و لذا خیرات و برکاتی که

به این جامعه می رسد بسیار اندک است و در نتیجه، جامعه در حالت تنگ دستی و نیازمندی شدید زندگی خواهد کرد.

همچنین، قرآن کریم، بعد مثبت اثرگذاری عامل مادّی در جامعه ایمان، یکتاپرستی و تقوا را بیان کرده است. این جامعه، جامعه یکپارچه و نیرومند است. خداوند می فرماید:

«اِنَّ هذِهِ اُمَّتُکُمْ اُمَّةً وَاحِدَةً وَ اَنَا رَبُّکُمْ فَاعْبُدُونِ»(۴)؛ «این است امت شما که امتی یگانه است و منم پروردگار شما. پس مرا بپرستید».

۱- قصص/۳۸.

۲- نازعات/۲۴.

۳- قصص/۴.

۴- انبیاء /۹۲.

«وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّه ِ جَميعًا وَلاَ تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللّه ِ عَلَيْكَمْ اِذْ كُنْتُمْ اَعْدَاءً فَاَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكَمْ فَاَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ اِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَاَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذلِكَ يُبَيِّنُ اللّه ُلَكُمْ ايَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ»(۱)؛ «و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید و نعمت خدا را برخود یاد کنید: آن گاه که دشمنان [یکدیگر] بودید. پس میان دلهای شما الفت انداخت، تا به لطف او برادران هم شدید و بر کنار پرتگاه آتش بودید که شما را از

آن رهانید. این گونه خداوند نشانه های خود را برای شما روشن می کند. باشد که شما راه

یابید».

در این جامعه تمامی امکانات یک دست می شود و فراهم می آید و لذا عامل توفیق، پشتیبانی، عنایت و رحمت الهی می شود و این جامعه را در بر می گیرد، جامعه ای بر سرِ

داشتن خدای یگانه، آیین یگانه و نظام یگانه همداستان شده است و با خداوند پیوند دارد و از او یاری، خیر و برکت می خواهد.

نشانه های چند دستگی در جامعه فرعونی

اشاره

به منظور روشن ساختن اندیشه قرآنی درباره یگانگی و چند گانگی، استاد ما شهید

صدر به تحلیل نشانه های چندگانگی در جامعه فرعونی پرداخته و از این جامعه به عنوان گواهی بر هدر رفتن انرژیها وگرفته شدن خیرات و برکات از جامعه بر اثر ستمگری، سرکشی و خودکامگی یاد کرده است.

شهید صدر جامعه فرعونی را به چند دسته تقسیم کرده است(۲):

۱- آل عمران/۱۰۳.

۲- در گذشته، در باب سوم، اشاره کردیم که دسته های موجود در جامعه فرعونی به سه دسته اصلی تقسیم می شوند. امّا در این جا ممکن است در این تقسیم بندی - که ما آن را با اندکی از تصرف و تعدیل بیان کردیم - از لحاظ بُعد استکبار و استضعاف این تقسیم، با استاد خود شهید صدر موافق نباشیم، چه، بزرگان و مشاوران [دربار] جزء طبقه استکبار و بالادست هستند، زیرا این طبقه در بعد سیاسی و فرهنگی، در اندیشه، منافع و بعد معنوی و اخلاقی با مستکبر شریک است. همچنین، توده مردم، ممکن است به پیروان محض برای مستکبر بدل شوند، زیرا به وسیله با دو حرکت او این سو و آن سو می روند و به شیوه و آیین او متعهد می گردند. شاید ظاهر آیه قرآنی همین معنا را می رساند: «لَوْلاَ اَ نْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنينَ»سبأ/۳۱. بنابراین، همان گونه که از ظاهر آیه پیداست، مراد از استضعاف در این جا، استضعاف فرهنگی و معنوی است و گاه به استضعاف سیاسی

یعنی به سلطه، ستم، پای مال شدن حقوق و حرمتها از سوی مستکبر منجر می شود. لیکن در هر حال، تحلیل استاد، به طور دقیق، نشانه های تجزیه و چند دستگی در جامعه فرعونی را بازگو می کند.

دسته نخست: فرعون و طبقه فرمانروا

این دسته، قلّه هرم جامعه فرعونی را تشکیل می دهد که می کوشد تمامی جامعه و طبقات گوناگون آن را به استضعاف بکشاند و این جامعه را برده خود سازد تا شهوت ها و خواسته های خود را به مورد اجرا گذارد. این دسته، گروهی است ستمگر و مستکبر که ممکن است در قالب فرد، یا خانواده، یا گروه و یا ملتی تجسم یابد. این دسته در برابر

دیگر دسته های جامعه قرار دارد که برخی از آن ها مستضعف و ستمگر در حق خود می باشند و برخی دیگر، مستضعف و ستمدیده اند.

از مهمترین ویژگیهای دسته نخست جامعه فرعونی آن است که سرکرده و نماینده رسمی این دسته، در ستمگری و سرکشی خود افراط می کند، تا آن جا که ادّعای الوهیّت و خدایی می کند. خداوند از زبان فرعون حکایت می کند وچنین می فرماید:

«وَ قالَ فِرْعَوْنُ یاءَیُّهَا الْمَلَاُ ما عَلِمْتُ لَکُمْ مِنْ اِلهٍ غَیْری...»(۱)؛ «فرعون گفت: ای بزرگان

قوم، جز خودم خدایی را برای شما نمی شناسم...».

نیز خداوند فرموده است:

«فَحَشَرَ فَنادی * فَقالَ اَنَا رَبُّکُمُ الْاَعْلی»(۲)؛ «و گروهی را فراهم آورد و ندا در داد و گفت: پروردگار بزرگتر شما منم». ادّعای خدایی فرعون، چه با ادّعای لفظی باشد و چه با

شیوه رفتاری. از این رو، وی این حق را به خود می دهد که در خصوصی ترین کارهای جامعه و افراد آن دخالت کند، چرا که باور دارد، رئیس بی چون و چراست و دیگران حق ندارند که درباره خود بیندیشند و راه و منافعی برای خود برگزینند، مگر از طریق همین

فرعون. خداوند با حکایت از فرعون می گوید:

«...قالَ فِرْعَوْنُ ما اُریکُمْ اِلّا ما اَری...»(۳)؛ «...فرعون گفت: جز آنچه می بینم، به شما نمی نمایم...».

۱- قصص /۳۸.

۲- نازعات/۲۳ - ۲۴.

۳- غافر /۲۹.

دسته دوم: پیروان

دسته دوم، همان طبقه ستمگرانی است که از فرعون و خانواده فرمانروای او پیروی می کند و در ستم بر مردم با آنان شرکت می جوید.اعضای این طبقه از این جهت، ستمگرند، ولی از سویی دیگر و به این دلیل که آنان اسیر دست ستمگران و فرعونها هستند و به عنوان پیروان طبقه فرمانروا مرتکب ستم می شوند نه به عنوان افراد مستقل،

ستمدیده محسوب می شوند. از این رو، قرآن کریم از آنان به «ستمگران مستضعف» یاد می کند، در برابر «ستمگران مستکبر» که همان طبقه فرمانروا باشند. خداوند در این باره

می فرماید:

«...وَ لَوْ تَری اِذِ الظّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ یَرْجِعُ بَعْضُهُمْ اِلی بَعْضٍ الْقَوْلَ یَقُولُ الَّذینَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذینَ اسْتَکْبَرُوا لَوْلاَ اَنْتُمْ لَکُنّا مُؤْمِنینَ»(۱)؛ «...و ای کاش بیدادگران را هنگامی که در پیشگاه پروردگارشان بازداشت شده اند می دیدی [که چگونه] برخی از آنان با برخی

[دیگر جدل] و گفتگو می کنند. کسانی که زیر دست بودند به کسانی که [ریاست و] برتری داشتند، می گویند: اگر شما نبودید به طور قطع ما مؤمن بودیم». بنابراین، هر دو طایفه

ستمگرند، چرا که خداوند فرموده است: «.. ای کاش بیدادگران را هنگامی که در پیشگاه پروردگارشان بازداشت شده اند می دیدی...». البته، با این تفاوت که برخی از آنان مستکبر و فرمانروا هستند و برخی دیگر مستضعف و فرمانبر که از مستکبر پیروی می کنند، فرمان می برند و فرمانهای او را به مورد اجرا می گذارند.

دسته سوم: یاران و اطرافیان

این دسته، وزیران، مستشاران، نویسندگان و امثال ایشان را تشکیل می دهد که بخشی از دستگاه حاکم به شمار می رود. این طبقه، در پیرامون ستمگر و طاغوت فرمانروا که بر

مردم فرمان می راند حلقه می زنند، به او مشورت می دهند، در اجرای تصمیمها به او کمک می کنند، بر احساسات و عواطف او اثر می گذارند و هماهنگی می کنند و کارهای زشت او را در نظرش زیبا جلوه می دهند و لذا در تحریک و تشویق او بر ستم سهم دارند، هر چند که به طور مستقیم و با دست خود ستم نمی کنند. قرآن کریم به این دسته

۱- سبأ/۳۱.

اشاره کرده و فرموده است:

«وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ اَتَـذَرُ مُوسی وَقَوْمَهُ لِیُفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ وَیَذَرَکَ وَ الِهَتَکَ قَالَ سَنُقَتِّلُ اَبْنَاءَهُمْ وَنَسْتَحْیِی نِسَاءَهُمْ وَاِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ»(۱)؛ «و سران قوم فرعون گفتند: آیا موسی و قومش را رها می کنی تا در این سرزمین فساد کنند و [موسی] تو و خدایانت را رها کند؟ [فرعون] گفت: به زودی پسرانشان را می کشیم و زنانشان را زنده نگاه می داریم و ما بر آنان مسلطیم». این سران قوم که نمایندگان طبقه اطرافیان بودند، با نواختن بر

تارهای حساس قلب فرعون، وی را بر کشتن موسی تحریک و تشویق کردند، در حالی که اینان از کسانی بودند که خدایی فرعون و حاکمیت و برتری جویی او را نمی پذیرفتند و

با آن مخالفت می کردند.

دسته چهارم: توده مردم

این دسته، عموم افراد جامعه فرعونی را تشکیل می داد. افرادی که هیچ گونه اندیشه، نظر و اراده ای در کارها، حرکتها و روابط اجتماعی خود نداشتند وحتی توان اندیشیدن، نگرش و تصمیم گیری را از دست داده بودند.

اینان بر حسب آنچه شرایط موجود حکم می کرد، حرکت می کردند. احساسات، هوسها و اوضاع سیاسی موجود، آنان را به حرکت در می آورد. از این رو، افراد یاد شده،

هرگاه وضع عمومی با فرمانروا بود. با وی بودند و هرگاه شرایط سیاسی بر ضد او تغییر می کرد، علیه او بودند.

امام علی علیه السلام این طبقه را چنین توصیف کرده است:

«و توده پست و بی اراده مردم که از هر صدایی پیروی کنند و با وزیدن هر بادی این سو و آن سو روند. نه از روشنایی نور دانش، بهره ای دارند و نه به پایه استواری پناه

برند»(۲)

۱- اعراف /۱۲۷.

۲- نهج البلاغه، قصار الحکم، ۶۸۵/۱۴۷ در جوامع اروپایی نیز این دسته به چشم می خورد و آن ها کسانی هستند که در رأی گیریها شرکت نمی کنند و یا برگه سفید در صندوقها می اندازند، زیرا هیچ موضعی درباره مسائل مطرح شده ندارند.۰

این دسته معمولاً در جوامع انسانی، بزرگترین دسته را تشکیل می دهد و همچنین، در همین زمان، مشکل اصلی جامعه شایسته را نیز مجسم می سازد. از این رو، هر زمان که این جامعه بتواند گروه یاد شده را به گروهی بدل کند که دارای اندیشه ای روشن، اراده ای

نیرومند و موضع درست باشد، به گونه ای که به بیان قرآن: به گروه «پیرو برترین سخن»،

یا به بیان امام علی علیه السلام: به گروه «دانش آموز در راه رستگاری»، یا به بیان فقیهان ما در رساله های عملی: به گروه «تقلید گر از عالمان ربّانی» متحول شود و یا این گروه را به

رهبری شایسته نظیر «پیامبران»، «امامان» و «صالحان» پیوند دهد این جامعه [از هر زمان وهر جامعه ای] به تکامل و رسیدن به اهداف خود نزدیکتر خواهد بود و اگر به این موفقیت دست نیابد، از تکامل واهداف والای خویش دورتر خواهد شد.

امام علی علیه السلام به نابودی این دسته فرا می خواند. البته نه به صورت فیزیکی بلکه باید آن را به یکی از گروههای سه گانه پیش گفته متحول ساخت.امّا ستمگران و فرعونها می کوشند که دایره این دسته را گسترش دهند و آن را پایگاه گسترده ای برای ستمگری خود بسازند و لذا آنان را همچنان بی سواد و فرمانبران بی چون و چرای خود نگه می دارند تا قدرت و سلطه خود را بر آنان و حتی بر تمامت جامعه ای که از این دسته و دیگر دسته ها تشکیل می شود تحمیل کنند.

دسته پنجم: مستضعفان فرمانبر

قرآن کریم به این دسته اشاره کرده است:

«اِنَّ الَّذینَ تَوَفّیهُمُ الْمَلئِکَهُ ظَالِمی اَ نْفُسِهِمْ قَالُوا فیمَ کُنْتُمْ قَالُوا کُنَّا مُسْتَضْعَفینَ فِی الْاَرْضِ قَالُوا اَلَمْ تَکُنْ اَرْضُ اللّه ِ وَاسِعَهً فَتُهَاجِرُوا فیهَا فَاُولئِکَ مَاْویهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصیرًا»(۱)؛ «کسانی که برخویشتن ستمکار بوده اند، [وقتی] فرشتگان جانشان را می گیرند، می گویند: در چه حال بودید؟ پاسخ می دهند: ما در زمین از مستضعفان بودیم.

می گویند: مگر زمین خدا وسیع نبود تا در آن مهاجرت کنید؟ پس آنان جایگاهشان دوزخ است و [دوزخ] بدسرانجامی است».

بنابراین، دسته پنجم، هر چند دسته ای ستمدیده و رنج کشیده است و بر او ستم رفته

۱- نساء /۹۷.

و او هم این حقیقت را درک می کند و از آن خشنود نمی باشد، لیکن گروهی است که در برابر ستم تسلیم شده و در حرکت و رفتار خویش، در عمل، آن را پذیرفته است، هر چند از لحاظ روحی با آن مخالف می باشد و به همین دلیل، این گروه برخویشتن ستم کرده و به سبب این ستم، سزاوار مجازات الهی و رفتن به دوزخ است، زیرا صرف این که فضای واقعی جامعه، فضای ستم است، موجب نمی شود که انسان در برابر ستم تسلیم شود و آن را بپذیرد بلکه باید در جهت تغییر آن کار کند. امّا چنانچه در وضعیت سختی از استضعاف باشد نتواند در هیچ جایی وظیفه شرعی خود را انجام دهد، باید به سرزمین

پهناور خدا هجرت کند، تاجای مناسبی پیدا کند که بتواند نقش خویش را به سان جانشین خداوند در آباد کردن زمین، ستیز با ستمگری، تحقق بخشیدن عدالت و ایجاد آسایش و آرامش و امنیت در جامعه ایفا کند.

دسته ششم: گوشه نشینان

قرآن کریم از گوشه نشینان به «رُهبان» [= تارکان دنیا] تعبیر کرده است. این دسته از زندگی می گریزد و می کوشد از جامعه و حرکت آن فاصله بگیرد و گوشه ای را برگزیند. چرا که پدیده های فساد و گمراهی را که مورد پسندش نیست در این جامعه می بیند. بنابراین، گروه نامبرده، در برابر ستم تسلیم نشده، لیکن در رویارویی با ستم و اصلاح

جامعه، نقش و وظیفه خود را انجام نمی دهد و در وضعیتی که از پیش خود ابداع کرده است به سر می برد. خداوند می فرماید:

«...وَ رَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ اِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللّٰه فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا...»(1)؛ «...و [امّا]ترک دنیایی که از پیش خود درآوردند، ما آن را برایشان مقرر نکردیم مگر برای آن که کسب خشنودی خدا کنند، با این حال آن را چنان که حق رعایت آن بود منظور نداشتند...».

آری، خداوند برای بندگان شایسته خویش ترک دنیای دیگری را مقرر کرده است که انسان در عین حال که در این زندگانی دنیا عابد و زاهد است، انسانی خواهد بود که طالب خشنودی خداوند و ایفا کننده نقش طبیعی خود در این دنیا می باشد. از این رو،

۱- حدید/۲۷.

«جهاد» از منظر اسلام نوعی «رهبانیت» و ترک دنیاست، زیرا انسان با جهادی که می کند،

هم مسؤولیت و وظیفه ای را که در رویارویی با ستم دارد انجام می دهد و هم زندگی دنیا

را رها می کند و بدان بی میلی نشان می دهد.

همچنین، نماز، زکات، روزه و دیگر عبادت ها از نظر اسلام، ترک دنیاست، زیرا این عبادتها از یک سو پرستش خدا، پیوند با او؛ و دوری جستن از دنیا و زرق و برقهای آن است و از سویی دیگر، انسان نقش طبیعی خود را در زندگی دنیا و جامعه خود انجام

می دهد. چرا که عبادت، انسان را از کارهای زشت باز می دارد، نفس او را پاکیزه می سازد و به بالاترین پله های کمال بالا می برد. با مطالعه احکام این عبادات و توجه به ابعاد فردی و اجتماعی آن، می توان به حقیقت یاد شده پی برد.

رهبانیت خودساخته می تواند به دو صورت در جامعه نمودار شود که هر کدام از دیگری بدتر است:

۱ – صورت جدّی رهبانیت [= دنیاترکی]. در این صورت، انسان به طور حقیقی و واقعی در حالت دوری از جامعه خود به سر می برد و تمامی لذّتهای دنیا را رها می کند، تا بدان آلوده نشود. لیک از ایفای نقش و مسؤولیت خویش در حرکت اجتماعی شانه خالی می کند.

این نوع رهبانیت خودساخته، از اصول شرافتمندانه و پاک سرچشمه می گیرد، هر چند این رفتار، انحرافی و گمراهی است. از این رو، قرآن کریم، در جایی دیگر به پیامد

این نوع رهبانیت، به دیده مثبت می نگرد:

«لَتَجِدَنَّ اَشَدَّ النَّاسِ عَداوَةً لِلَّذينَ امَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذينَ اَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ اَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذينَ امَنُوا الَّذينَ قَالُوا اِنَّا نَصَارى ذلِكَ بِاَنَّ مِنْهُمْ قِسّيسينَ وَرُهْبَانًا وَاَنَّهُمْ لاَ يَسْتَكْبِرُونَ»(۱)؛ «مسلّما یهودیان و کسانی را که شرک ورزیده اند دشمن ترین مردم نسبت به مؤمنان خواهی یافت و قطعا کسانی را که گفتند: ما نصرانی هستیم نزدیکترین مردم در دوستی با مؤمنان خواهی یافت، زیرا برخی از آنان دانشمندان و رهبانانی اند که تکبر نمی ورزند».

۲ – صورت ریایی رهبانیت: انسان وانمود می کند که دنیا را ترک کرده و در این حالت زندگی می کند. لیکن در واقع، در حالتی به سر می برد که در بالاترین حد به زمین چسبیده

۱– مائده/۸۲.

و به زندگی دنیا و لذتهای آن چنگ زده است. همان گونه که بسیاری از راهبان و دانشمندان چنین می کنند. آنان در شهوت های دنیا و لذتهای آن غرق شده، ثروتهای هنگفتی را گرد آورده اند و به مقامها و پستها توجه دارند و با وجود این، شعار رهبانیت و دوری از دنیا و شهوت های آن را سر می دهند! قرآن کریم به این گروه در چند جا اشاره

کرده است:

«یاءَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا اِنَّ کَثیرًا مِنَ الْاَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَیَاْکُلُونَ اَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَیَصُدُّونَ عَنْ سَبیلِ اللّه ِ وَالَّذینَ یَکْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّهَ وَلاَ یُنْفِقُونَهَا فی سَبیلِ اللّه ِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ اَلیم»(۱)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید، بسیاری از دانشمندان یهود و راهبان، اموال مردم را به ناروا می خوردند و [آنان را] از راه خدا باز می دارند و کسانی که زر و سیم را گنجینه می کنند و آن را در راه خدا هزینه نمی کنند، ایشان را از عذابی دردناک خبر ده».

اسلام هر دو صورت رهبانیت، چه جدّی و چه ریایی آن را قاطعانه رد کرده، هر چند که با رهبانیت ریایی و منافقانه بیشتر و سخت تر در ستیز است.

دسته هفتم: مستضعفان ستیزگر با ستم

این دسته، هم در سطح تئوری و روانی و هم در سطح عملی با ستم در ستیز است و برای این که نقش خویش را ایفا کند و وظیفه خود را انجام دهد، وارد عمل می شود یا فرصت را چشم می دارد.

قرآن کریم درباره این دسته چنین می گوید:

«وَمَا لَکُمْ لاَ تُقَاتِلُونَ فی سَبیلِ اللّه ِ وَالْمُسْتَضْعَفینَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذینَ یَقُولُونَ رَبَّنَا اَخْرِجْنَا مِنْ هذِهِ الْقَرْیَهِ الظَّالِمِ اَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْکَ وَلِیًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْکَ نَصیرًا»(۲)؛ «و چرا شما در راه خدا [و در راه نجات] مردان و زنان و کودکان مستضعف نمی جنگید؟ همانان که می گویند: پروردگارا ما را از این شهری که مردمش ستم پیشه اند بیرون ببر و از جانب خود برای ما سرپرستی قرار ده و از نزد خویش یاوری

برای ما تعیین فرما».

۱- توبه /۳۴.

۲- نساء/۷۵.

این گروه در پیشگاه خدا زاری می کنند و از او یاری می جویند که آنان را از حالت استضعافی که در آن به سر می برند بیرون آورد و ایشان را در ستیز با ستم و مقاومت در

برابر آن یاری کند.

از دیدگاه قرآنی روشن است که این دسته، تنها دسته ای است که قرآن کریم آن را پذیرفته، در جایگاه لطف الهی اش قرار داده و از حکم دسته ستمگر بر خویشتن، استثنایش کرده است.خداوند فرموده است:

«اِلَّا الْمُسْتَضْعَفینَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا یَسْتَطیعُونَ حیلَةً وَلَا یَهْتَدُونَ سَبیلًا * فَأُولئِکَ عَسَى اللّه أَنْ یَعْفُوَعَنْهُمْ وَکَانَ اللّه عَفُوًّا غَفُورًا»(۱)؛ «مگر آن مردان و زنان و کودکان فرو دستی که چاره جویی نتوانند و راهی نیابند. پس آنان [که فی الجمله عذری دارند] باشد که خدا از ایشان در گذرد که خدا همواره خطابخش و آمرزنده است».

چکیده

نتیجه ای که بدان می رسیم از این قرار است:

در هر جامعه، به فراخور ستمی که در آن رخ می دهد، در روابط انسان و طبیعت شکست عاید آن جامعه می گردد و برعکس آن، در هر جامعه به تناسب عدالت و ستیز با ستمی که در آن حاکم است، در روابط انسان و طبیعت شکوفایی دیده می شود.

جامعه فرعونی، جامعه ای است تجزیه شده و پراکنده که نیروها و استعدادهایش به هدر می رود و بدین سبب، آسمان قطره های بارانش را بر این جامعه فرو نمی ریزد و زمین برکاتش را از آن دریغ می کند. امّا در جامعه عدالت، کاملاً برعکس است. چرا که در

این جامعه، استعدادها یکی می شود و فرصتها و زمینه های رشد برابر می گردد. این همان

جامعه تقوا و ایمان است که قرآن کریم درباره آن سخن گفته و این همان جامعه امام مهدی(عج) است که روایات از آن خبر داده است.(۲)

۱- نساء/۹۸ - ۹۹.

۲- المدرسه القرآنیه، ص۱۸۳، درس سیزدهم.

باب ششم: وحدت نهایی دینی

اشاره

پیش درآمد: مراحل تاریخ جامعه انسانی

فصل اول: پایه های وحدت الهی

فصل دوم: حکومت اسلامی

فصل سوم: دستاوردها و آثار

ص:۳۳۵

پیش درآمد: مراحل تاریخ جامعه انسانی

از لابه لای جستارهای پیشین می توانیم به دست آوریم که حرکت بشری و جامعه انسانی، چند مرحله مهم و بنیادین را پشت سر نهاده است. در این مراحل، دین نقش ویژه ای داشته که می توان با عنوانهای زیر بدان اشاره کرد:

۱ - وحدت فطری: مرحله ای که روابط اجتماعی بر پایه فطرت انسانی و رویکردهایی استوار بوده که خداوند در وجود انسان به ودیعت نهاده است. نقش دین در این مرحله، آن بوده است که این رویکردها و گرایشهای انسانی را تأیید و هدایت کند.

۲ - اختلاف ابتدایی: این اختلاف، به سبب آنچه اوضاع اجتماعی انسان ایجاب می کرد به وجود آمد، یعنی بر اثر ناسازی هدفها، خواسته ها، خودخواهی و سرکشی در رفتار. این اوضاع به پدیدار شدن شرک و بت پرستی ابتدایی منجر شد که مورخان از آن به نام جامعه نخستین انسانی یاد می کنند.

۳ - وحدت دینی: این وحدت، بر پایه باور دینی به خدای یگانه، اخلاق، ارزشها و ساماندهی رفتار انسانی توسط شریعت و قانون استوار است و این، همان مرحله ای می باشد که از زمان نوح آغاز شد. همان گونه که این مطلب از قرآن کریم بر می آید، آن گاه که درباره آیینی سخن می گوید که خداوند نوح علیه السلام را بدان سفارش کرد:

«شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدّینِ مَا وَصّی بِهِ نُوحًا وَ الَّذی اَوْحَیْنَا اِلَیْکَ وَ مَا وَصَّیْنَا بِهِ اِبْرهیمَ وَ مُوسی

وَ عیسی اَنْ اَقیمُوا الدّینَ وَ لاَ تَتَفَرَّقُوا فیهِ...»(۱)؛ «از [احکام] دین، آنچه را که به نوح درباره آن سفارش کرد، برای شما تشریع کرد و آنچه را به تو وحی کردیم و آنچه را که درباره آن

به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نمودیم که: دین را برپا دارید و در آن تفرقه اندازی

مکنید...».

۴ - اختلاف بت پرستی: این اختلاف [به تدریج] تحول پیدا کرد و به صورت پدیده فرعونی تجسم یافت، زیرا انسان خویشتن را به عنوان خدا و آرمان برتر جامعه انسانی مطرح کرد که به جای خدا مورد پرستش قرار گیرد و به صورت چهارچوبی درآید که جامعه انسانی طبق حدود، ارزشها و قوانین این چهارچوب ساخته شود.

پیشتر با خصوصیات چنددستگی و پراکندگی جامعه فرعونی که مرحله «اختلاف دوم» را تشکیل می داد، آشنا شدیم و دانستیم که دین در مرحله پیشرفته ای آمد تا این نوع

اختلاف را برطرف کند.

۵ - وحدت دینی اجتماعی: این وحدت نیز بر پایه باور واحد الهی و آیین ربّانی استوار است. لیکن دو عنصر بنیادین جدید بر این دو افزوده می شود که عبارتند از: بنیاد دینی و رهبری دینی. این وحدت، در زمان ابراهیم علیه السلام آغاز شد که بنیادهای توحیدی را برپا کرد و احکام و ارکان آن را در جامعه انسانی پایدار ساخت نظیر «کعبه» و دیگر عبادتگاهها که از آن جمله، «بیت المقدس» هنوز بر جای مانده است. همچنین، آن بزرگوار، رهبری دینی [= امامت] را بنیاد نهاد تا جامعه انسانی را رهبری کند. وحدت اجتماعی - دین یاد شده به گونه تاریخی و روشن در زمان موسی علیه السلام تکامل یافت و آن حضرت قوانین اجتماعی ای را آورد که نمایانگر طرحی بود برای حکومت، جامعه و امت.

۶ - اختلاف در دین، تفسیر، برداشت و اجرای آن: این اختلاف، پدیده ای است آشکار و روشن در جامعه اسرائیلی که اختلاف، درگیری، پراکندگی و چنددستگی

موجود در این جامعه را به نمایش می گذارد و قرآن کریم به طور روشن و با تفصیل درباره آن سخن گفته است. رسالت حضرت عیسی علیه السلام و آنچه در دوران او و پس از آن، رخ داد، به گونه ای روشن نمایانگر این مرحله جامعه انسانی است.

۱- شوری/۱۳.

۷ – وحدت نهایی دینی: این وحدت بر پایه یگانگی عقیده، رهبری، حکومت، امت و جامعه استوار است و این، همان چیزی است که آخرین رسالت الهی، یعنی اسلام آن را آورد.

این مراحل هفتگانه، گاه در برخی ابعادش در زمان یا مکان با یکدیگر تداخل می کند، بدین معنا که مرحله پیشین هنوز پایان نیافته که مرحله بعدی فرا می رسد و یا برخی از

پیامدها و آثار و پدیده های مرحله پیشین در شرایط مرحله بعدی و پیشرفته بر جای می ماند، خواه در بعد اختلاف و خواه در بعد وحدت.(۱)

لیکن وقتی به جامعه انسانی و پیشرفت حرکت تاریخ آن بنگریم و بخواهیم از طریق قرآن کریم برای آن تاریخ بگذاریم، به روشنی خواهیم دید که جامعه انسانی در تاریخ خود، از دو معادله بنیادین پیروی می کند که بر پیشرفت و تکامل این جامعه یا سقوط و تنزل آن از یک سو و بر پدیده هایی که حرکت آن بدان شهره شده از سویی دیگر، اثر داشته است:

نخست: معادله هوس و دوست داشتن شهوت ها و هدایت الهی از طریق وحی الهی، یعنی از طریق ادیان الهی.

دوم: معادله وحدت و اختلاف در تمامی مراحل، صورتها و اشکال آن. همچنین،

می بنیم که هر کدام از این دو معادله و دو طرف آن ها با یکدیگر پیوند دارند. چرا که معادله دوم، نمادی است برای معادله نخست. این دو معادله مراحل و اشکالی را پشت می گذارند که برخی از آن ها در کنار برخی دیگر قرار می گیرند. لیکن در عین زمان، تحول و تکامل پیدا می کنند و هر کدام بر دیگری اثر می گذارد و سبب آن هم این است که

۱- این مراحل تاریخ انسانی به کاوش دقیق و کامل نیاز دارد، به ویژه مرحله اختلاف در دین که قرآن کریم در هنگام سخن گفتن درباره تاریخ بنی اسرائیل و در داستان موسی و عیسی علیهماالسلام بر آن تأکید ورزیده است. به منظور آشنایی بیشتر و فهمیدن این مراحل بشری می توانید به کتاب ما با نام «القصص القرآنی» رجوع کنید. با مراجعه به این کتاب و بررسی نمونه هایی که ما برای پیامبران چون آدم، نوح، ابراهیم، موسی و عیسی عرضه کرده ایم، تفاوت نشانه های این مرحله آشکار و روشن می شود که هر کدام به جستاری مفصل نیاز دارد. با خواندن این دو جستار، آثار و نشانه های این مرحله بر پژوهشگر هوشمند پوشیده نمی ماند.

خدای سبحان قانون آزمایش را از قوانین ثابت در حرکت بشری و یکی از عناصر تکامل آن قرار داده است و لذا هوس و اختلاف باید دو خط موجود و پایدار در این حرکت باشند و هر زمان که این دو پیشرفت کنند، هدایت الهی [= رسالت آسمانی] برای درمان

آن ها در حدّی که در خور این پیشرفت باشد وارد عمل شود. در کنار هوس و اختلاف، خویش آن را اراده کرده است و این همان چیزی است که قرآن کریم آن را مورد تأکید قرار داده است:

«وَ لَوْ شَاءَ رَبُّکَ لَجَعَلَ النَّاسَ اُمَّةً وَاحِدَةً وَ لاَ یَزَالُونَ مُخْتَلِفینَ * اِلاَّ مَنْ رَحِمَ رَبُّکَ وَ لِذلِکَ خَلَقَهُمْ وَ تَمَّتْ کَلِمَةُ رَبِّکَ لَاَمْلَاَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّهِ وَ النَّاسِ اَجْمَعینَ»(۱)؛ «و اگر پروردگار تو می خواست، به طور قطع همه مردم را امت واحدی قرار می داد، در حالی که پیوسته در اختلافند. مگر کسانی که پروردگار تو به آن ها رحم کرده و برای همین، آنان راآفریده است و وعده پروردگارت [چنین] تحقق پذیرفته است [که] البته، جهنم را از جنّ و انس یکسره پر خواهم کرد».

آخرین رسالت الهی در بر دارنده عناصر بنیادین وحدت است که انسان را به هدف کامل وجود بشریت در زمین می رساند و این هدف، همان وحدت واقعی اجتماعی است که خداوند مؤمنان شایسته را بدان وعده داده است:

«وَعَدَ اللّه ُالَّذینَ امَنُوا مِنْکُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْاَرْضِ کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَیُمَکِّنَنَّ لَهُمْ دینَهُمُ الَّذِی ارْتَضی لَهُمْ وَلَیُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ اَمْنًا یَعْبُدُونَنی لاَ یُشْرِکُونَ بی شَیْئًا وَمَنْ کَفَرَ بَعْدَ ذلِکَ فَاُولئِکَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»(۲)؛ «خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، وعده داده است که حتما آنان را در این

سرزمین جانشین [خود] قرار دهد. همان که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین [خود] قرار داد و آن دینی را که برایشان پسندیده است به سودشان مستقر کند و بیم شان را به ایمنی مبدل گرداند [تا] مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نگردانند و هر کس پس از آن به کفر گراید، آنانند که نافرمانند».

این مرحله [= وحدت نهایی دینی] همان مرحله امام مهدی منتظر علیه السلام و روزی است که خداوند از طریق پیامبران و فرستادگان، این روز را به مردم وعده داده است.

۱- هود /۱۱۸ - ۱۱۹.

۲- نور/۵۵.

برای روشن ساختن این نوع وحدت در آخرین رسالت الهی باید به چند امر اشاره کنیم:

اول: بیان عناصر بنیادین در آخرین وحدت دینی

دوم: حکومت اسلامی که از ابزار ارزنده تحقق یافتن عدالت به شمار می رود.

سوم: شیوه قرآن کریم برای رسیدن به این وحدت.

چهارم: دستاوردها و آثار.

ص:۳۴۱

فصل اول: پایه های وحدت الهی

اشاره

پس از آن که ویژگیهای چند دستگی و پراکندگی در جامعه فرعونی و مرحله اختلاف در دین را شناختیم، خوب است به پژوهش درباره عناصر اصلی بپردازیم که آخرین دین الهی آن ها را مورد توجه قرار داده است تا پدیده اختلاف را برطرف سازد و نیز ویژگیهایی را بررسیم که این دین را از سایر ادیان الهی جدا می کند. این عناصر ،همان

عناصر بنیادین وحدت است، ولی با مقداری افزایش و تحول. چرا که آخرین دین الهی به چند عنصر و پایه مهم توجه کرده و کوشیده است که از طریق آن به درمان پدیده اختلاف در جامعه انسانی بپردازد. این پدیده به چند نوع اختلاف بدل شده است: اختلاف در عبادت، اختلاف در دین و اختلاف در کاربرد و این دین می خواهد جامعه انسانی را به وضعیت جامعه واحد باز گرداند.این عناصر را می توان به چهار عنصر زیر خلاصه کرد:

نخست: باور توحید الهی

دوم: ارزشها واصول توحیدی که از همان باور سرچشمه می گیرد و جامعه انسانی بر پایه آن استوار است.

سوم: آیین واحد الهی.

چهارم: امت و ملت واحد که مادّه جامعه انسانی را تشکیل می دهد.

عنصر نخست: باور توحیدی

ص:۳۴۲

در گذشته به این نکته پی بردیم که باور توحیدی، عنصر ارزنده تحقق یافتن «وحدت انسانی» در طول دورانها و مراحل تاریخ را تشکیل داده و خواهد داد. لیکن آخرین دین، به این باور توحیدی ابعاد تازه ای بخشید، هم از لحاظ روشنی و هم از لحاظ جزئیات، شکل، تعهدها، اثر گذاری در جهان هستی و جامعه انسانی و رابطه میان این دو، به نحوی که از این باور توحیدی، باور و عقیده ای ساخت، استوار، اثرگذار در زندگی اجتماعی انسانی و توانمند برحلّ بسیاری از عوامل و زمینه های اختلافات. این ابعاد را در نقاط زیر می توان دید:

۱ - روشن و فراگیر بودن باور توحیدی در منظومه ای تکامل یافته از سوی خداوندی که دارای صفات زیبا و بزرگ است و نام های نیکو دارد و رابطه او با فرشتگان و پیامبران،

رابطه خدایی و بندگی است.او که کتابها را از طریق وحی بر پیامبرانش فرو می فرستد، وحیی که صورتها و شکلهای متعدد دارد. این خدا هم مرکز نظام تکوینی است و هم مرکز نظام تشریعی و این دو نظام به طور دایمی و همیشگی با او پیوند دارند. همچنین، تمامی آفریدگان یعنی انسان و تمامت هستی وابسته به او و تسلیم اراده او می باشند و در

برابر عظمت او سر فرود می آورند و با ستایش او تسبیح می گویند.

خدا به برپاداشتن حق و عدالت میان مردم فرا می خواند، داد ستمدیده را از ستمگر می ستاند و انتقام ستمدیدگان را از ستمگران می گیرد و برای این منظور روز کیفر دادن

وحسابرسی و جهان واپسین را مهیا کرده است که داوری و فصل خصومتها در آن جهان از آنِ همین خدای یگانه و فرمانروای روز رستاخیز است. زندگی دیگر، همان زندگی حقیقی انسان است که اهداف مطلوب با آسایش و آرامش و در حد کمال تحقق می یابد.

این باور توحیدی با پای بندی به آیین الهی و حدود شرعی، استوار و کامل می شود و بدون آن کاهش می یابد و ضعیف می گردد تا آن جا که به شرک و دورویی بدل می شود.

نظیر این صورت روشن و آشکارِ «یگانگی» با این جزئیات را در هیچ یک از ادیان پیشین الهی نمی یابیم، هر چند که اصول، ریشه ها و برخی از نشانه های آن ادیان در آخرین دین الهی [= اسلام] موجود است.

از این نگاه است که قرآن کریم در چندین آیه به خطرناک بودن پدیده اختلاف در دین و تحریف آن توجه می دهد و تأکید می کند، تحریف بر اثر اختلاف گروههای متعهد و

ص:۳۴۳

مؤمن به این دین، دامنگیر آن شـده است. چرا که تحریف ممکن است به نـابودی خود عقیـده و دین منجر شود و در این جـا، پای بندی به راه راستی که اسلام آن را آورده و نیز

تقوای خداوند است که از این اختلاف و چند دستگی می تواند رهایی بخشد. خداوند فرموده است:

«وَاَنَّ هذَا صِرَاطی مُسْتَقیمًا فَاص تَّبِعُوهُ وَلاَ تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبيلِهِ ذلِكُمْ وَصّيكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»(۱)؛ «و این است راه راست من. پس، از آن پیروی کنید و از راهها[ی دیگر]که شـما را از راه او پراکنده می سازد پیروی مکنید. اینهاست که [خدا] شما را بدان

سفارش کرده است، باشد که به تقوا گرایید».

«شَـرَعَ لَكُمْ مِنَ الدّينِ مَا وَصّـِى بِهِ نُوحًا وَ الَّذى اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ وَ مَا وَصَّيْنَا بِهِ اِبْرهيمَ وَ مُوسـى وَ عيسـى اَنْ اَقيمُوا الدّينَ وَ لاَ تَتَفَرَّقُوا فيهِ...»(۲)؛ «از [احکام] دین آنچه را که به نوح درباره آن سـفارش کرد، برای شـما تشـریع کرد و آنچه را به تو وحی کردیم و آنچه را که درباره آن

به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نمودیم که دین را برپا دارید و در آن تفرقه اندازی مکنید...».

از این رو، قرآن کریم در اندیشه ای که درباره وحدت جامعه انسانی دارد، بر این برداشت عقیدتی تأکید کرده و تصویر آن را در این چهارچوب نهاده است، زیرا این تصویر، همان وحدت حقیقی است که می تواند قدرت، انرژی و تکامل حرکت بشری را در تمامی ابعاد حفظ کند و این وحدت و همداستانی برای خدا و در راه خدا باشد.

۲ - نگهـداری محتوای عقیـدتی بـا همه جزئیات آن از تباه شـدن و تحریف؛ و این کار توسط متن قرآنی انجام می شود که از سوی خدا نازل گردیده و برای نگهداری آن از تحریف و دگرگونی و کم و زیاد شدن، تضمینهایی سپرده شده است:

«اِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ اِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»(۳)؛ «بی تردید، ما قرآن را به تدریج نازل کرده ایم

و به طور قطع نگهبـان آن خواهیم بود». همچنین، برای این که قرآن در دسترس همه مسـلمانان باشـد، تضـمینهایی سپرده شـده است، تا به صورت خط فرهنگی همگانی و پایدار در میان آنان درآید.

۱- انعام/ ۱۵۳.

۲- شوری/۱۳.

۳- حجر/۹.

اهمیت

تحریف نشدن دین اسلام و قرآن را زمانی درک می کنیم که به تحریف بزرگ عقیدتی که دامنگیر ادیان الهی شده است توجه کنیم و این تحریف هم بدان سبب بود که کتابهای آسمانی پیشین در معرض تحریف و نابودی قرار گرفت و دانستن آن از دسترس توده مردم خارج و به طبقه خاصی منحصر شد یعنی به طبقه دانشمندان و راهبانی که آیات خدا را به بهایی اندک می فروختند. این مطلب را در مرحله پیشین یعنی در مرحله اختلاف در دین، شناختیم.

۳ – مشخص کردن یک مرجع دینی و فکری که اسلام را به درستی از قرآن کریم وسنت نبوی برداشت و عرضه کند و نیز آن را بشناسد و تفسیر کند و این مرجع دینی همان «اهل بیت» است که خداوند پلیدی را از آنان زدوده و حقیقتا پاک و پاکیزه شان گردانیده است:

«...اِنَّمَا یُرِیدُ اللّه ُلِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا»(۱)؛ «...خدا فقط

می خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند». پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در متون بسیار و روشن، این مرجع دینی را مورد تأیید قرار داده است که از آن جمله، حدیث متواتر ثقلین است:

«من در میان شما دو چیز گرانبها را برجای نهادم که اگر به آن ها چنگ زنید، هرگز گمراه نخواهید شد. یکی از این دو از دیگری بزرگتر است: کتاب خدا ریسمانی است که از آسمان به زمین کشیده شده است و عترت من، اهل بیت من. این دو هرگز از یکدیگر جدا نگردند تا این که در کنار حوض کوثر بر من درآیند. پس بنگرید که پس از من با آن ها

چگونه رفتار خواهید کرد».(۲) همچنین، خلیفگان و مسلمانان هنگام عمل، در بسیاری از

امور دینی به اهل بیت علیهم السلام رجوع می کردند.(۳)

۱- احزاب/۳۳.

۲- سنن ترمذی، ج۵، ص۶۶۳ / ۳۷۸۸. این حدیث را از ابعاد مختلف باید بررسی کرد. چرا که حدیث ثقلین از بهترین احادیثی به شمار می رود که در این زمینه روایت شده است، هم از لحاظ دلالت، هم از لحاظ سند و موثق بودن، تا آن جا که برخی از عالمان و محققان گفته اند: این حدیث به حدّ تواتر رسیده است. به کتاب «فضائل الخمسه من الصحاح السنه»، ج۲، ص۵۲ و ۶۳ رجوع کنید.

۳- به منظور توضیح و تفسیر دلیل آوردن بر اثبات این مرجع دینی به کتاب ما «علوم القرآن»، ص۲۵۵ رجوع کنید.

۴ – تشریع شعایر اسلامی و عبادی به صورت مشخص و روشن. این شعایر از امتیازات اسلام بر سایر ادیان الهی است، شعایری چون: نماز یومیه، روزه ماه رمضان، احیای حج ابراهیمی و بیان فرمول توحیدی آن و بخشش در راه خدا همچون زکات و خمس. این عبادات که ریشه در ادیان الهی پیشین داشت، با همان شکل مشخص و معین خود، از ارکان اسلام گردید و نقش ارزنده اجتماعی، معنوی و توحیدی دارد.

۵ – آخرین دین الهی [یعنی اسلام] به باور و ایمان، بعد عملی و اجتماعی در حرکت روزمرّه انسان داد، به گونه ای که ایمان شخص توسط رفتار او کامل می شود و ایمان به این

دین، در رفتار، کارها و فعالیتهای انسان بازتاب پیدا می کند.

این تحول عقیدتی در دین اسلام با روشنی و جزئیاتی که برخی از نشانه های آن را در باور توحیدی و سایر پارامترهای این عقیده الهی شاهد بودیم ادامه یافت. از جمله این پارامترها پیامبر است که شرح و جزئیاتی را درباره شخصیت این پیامبر صلی الله علیه و آله، ماهیت رابطه او با خدا، چگونگی پیوند و ارتباط او با رسالتی که بر دوش دارد، رابطه او با مردمی که آنان را به این رسالت فرا می خواند، مسؤولیتهای او در برابر این رسالت و ویژگیهای او می بینیم که در دیگر ادیان آسمانی آن ها را نمی یابیم.

همچنین، مسأله امامت و رهبری و مسؤولیتهای آن در این دین، روشن تر و عملی تر شد، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله که مقام امامت را هم دارد، در کنار رساندن رسالت، مسؤولیت دیگری را نیز برعهده می گیرد و آن، مسؤولیت رهبری انقلاب اجتماعی است که در این انقلاب، بتها و ستمگران را با هم درهم می شکند و برای بت پرستی و ستمگری مورد

هدف، نمونه ها و اصطلاحات جدیدی پیدا می شود که افزون بر بعد عقیدتی، بعد اجتماعی هم دارد.

همچنین، عدالت اجتماعی و اجرای آن در میان مردم، معنای روشنتری پیدا می کند. به همین دلیل، امامت و رهبری به یک ضرورت همیشگی و ماندگار پس از قطع شدن وحی و تمام شدن و پایان یافتن رسالت، بدل می شود، چرا که اهداف پیش گفته همچنان پابرجا و ماندگار است.

با آنچه گفته آمد، جایگاه باور رستاخیز از یک سو و اثرگذاری آن بر ساختن جامعه صالح انسانی از سویی دیگر، نیز روشن شد، چرا که مسأله روز رستاخیز با این گستردگی

و جزئیات و پیامدها و آثار، در ادیان پیشین مطرح نشده است.

عنصر دوم: اصول و ارزشهای توحیدی

اشاره

پوشیده نماند که اصول و ارزشهای توحیدی و نیز اخلاق الهی پایه بنیادینی را تشکیل می دهد که جامعه انسانی پس از اعتقاد به رسالت اسلامی بر آن استوار می باشد و به همین سبب، قرآن کریم در چندین جا، درباره پاکی و پاکیزگی سخن گفته است:

«خُذْ مِنْ اَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا...»(۱)؛ «از مال آنان صدقه ای بگیر تا به وسیله آن پاك و پاكیزه شان سازی...».

نیز درباره آموختن کتاب و حکمت چنین گفته است:

«هُوَ الَّذی بَعَثَ فِی الْأُمِّیّینَ رَسُولاً مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ ایَاتِهِ وَ یُزَكِّیهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ اِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفی ضَلَالٍ مُبینٍ»(۲)؛ «اوست آن کس که در میان بی سوادان فرستاده ای از خودشان برانگیخت، تاآیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد و به طور قطع پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند». در این آیه می بینیم که آموزش حکمت پس از تزکیه و در کنار آموزش قرآن آمده است و یکی از نشانه های روشن حکمت، اخلاق می باشد. از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است: «من تنها

برای این برانگیخته شدم که اخلاق نیکو را به پایان برسانم».(۳)

تکامل انسان چه در زندگی دنیوی و چه در زندگی اخروی، تنها از طریق اخلاق نیکو تحقق می یابد، زیرا که اخلاق پایه شریعت است، بدین معنا که اخلاق خاستگاه دین است، همان گونه که اخلاق هدف دین است که باید از طریق دین تحقق پیدا کند.

از امتیازات دین اسلام بر سایر ادیان آن است که به صورت روشن بر بعد اخلاقی پافشاری کرده است، چه، یکی از مهمترین پدیده های مرحله اختلاف در دین، نابسامانی اخلاقی در گروههای دینی است. چنان که پیشتر در جستاری که در مرحله اختلاف در دین داشتیم، به این مطلب پی بردیم.

پا فشاری بر ارزشهای اخلاقی را می توان در پافشاری بر ارزشها و اصول زیر ملاحظه

۱- توبه /۱۰۳.

۲- جمعه/۲.

۳- مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۲۱؛ بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۲۱۰.

کرد:

۱ - عبادت خدا و امکان تبدیل تمامی جزئیات زندگی و رفتار انسان به این عبادت و قصد قربت کردن در این جزئیات و رفتارها.

به علاوه، اسلام شعایر و مراسم همگانی را وضع کرده که عبادت محض است و ما نظیر آن را در هیچ دینی نمی توانیم پیدا کنیم.

افزون بر اینها، قرآن کریم می گوید: تمامی جهان هستی صحنه عبادت خداوند است و آسمانها و زمین و آنچه در آن ها می باشد خدای را تسبیح می گویند:

«تُسَبِّحُ لَهُ السَّمواتُ السَّبْعُ وَ الأَرْضُ وَ مَنْ فيهِنَّ وَ اِنْ مِنْ شَیْءٍ اِلاَّ یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلکِنْ لاَ تَفْقَهُونَ تَسْبيحَهُمْ اِنَّهُ کانَ حَليمًا غَفُورًا»(۱)؛ «آسمانهای هفتگانه و زمین و هر کس که در آن هاست او را تسبیح می گویند و هیچ چیز نیست مگر این که در حال ستایش، تسبیح او می گوید، ولی شما تسبیح آن ها را در نمی یابید. به راستی که او همواره بردبار [و] آمرزنده است».

این عبادت نشان می دهد که انسان می خواهد اخلاق الهی داشته باشد یعنی به

«آرمان برتر مطلق» و رفتن به سوی او گرایش دارد، آن هم در یک حرکت استوار،

همیشگی و به صورت ژرف و فراگیر که انسان با تمامت جزئیات زندگی خود و به شکل روزمرّه در آن حرکت کند.(۲)

۲ - تقوا: این واژه به معنای تقویت و رشد دادن انگیزه درونی انسان با هدف پایداری بر جادّه شریعت و عمل به فرمان خدا و خودداری از نواهی اوست، به گونه ای که انسان در برابر خداوند پاسخگوی کارهایش باشد، خدایی که از همه پنهانیها و رازها آگاه است.

گاهی از تقوا به «عدالت» تعبیر می شود و عدالت - چنان که پیشتر بیان کردیم - یکی از

ضمانتهای اجرائی در رفتار فردی و اجتماعی انسان به شمار می رود.

در قرآن کریم و سنّت نبوی سخت بر تقوا تأکید شده است، چه از لحاظ مقدار و آوردن آن در همه حالتها و مناسبتها و چه از لحاظ اهمیّت و پیامدها و آثاری که بر آن

۱- اسراء/۴۴.

۲- به منظور پژوهش درباره عبادات و شعایر به کتاب ما به نام: «دور اهل البیت علیهم السلام فی بناء الجماعه الصالحه»، جزء

دوم، رجوع کنید، تا با تصویر کلی ژرفایی و فراگیری عبادت اسلامی آشنا گردید.

مترتب است. چرا که «بهترین توشه تقواست».

این تقوا از ارزنده ترین اصول وحدت است، زیرا برای خدای یگانه است و به همین سبب، یک سمت دارد.

۳ - تقویت اراده انسان و عزم بر انجام عمل و پرداختن بدان و این کار را با شیوه جهاد با نفس یعنی «جهاد اکبر» می توان انجام داد. جهاد با نفس این توان را به انسان می بخشد

که با فشارهای گوناگون درونی نظیر شهوت ها، تمایلها و سرکشی آن یعنی با هوس و همچنین با فشارهای برونی همچون تهدید و سرکوب ستمکاران، رو به رو گردد.

به علاوه، انسان از طریق مبارزه با نفس می تواند کارهای دشوار و بلند مدت را به انجام برساند.چرا که دگرگونیهای اجتماعی به طور معمول، با شتاب و ناگهانی صورت نمی گیرد بلکه به تدریج و در مدت طولانی انجام می شود.

اصل تقویت اراده و اصل تقوا از دو جهت، در تحقق بخشیدن دستاوردها و اهداف بزرگ اجتماعی یکدیگر را کامل می کند:

نخست: نیرومندی اراده، ضامن تحقق یافتن تقوا و پای بندی به احکام شرعی و اوامر و نواهی الهی است.

دوم: هماهنگی اراده انسانی با تقوا و اراده دینی و الهی، بر جهان پیرامونی انسان اثر می گذارد و موجب می شود که در کنار حرکت فردی و اجتماعی انسان، نصرت الهی نازل شود و فرشتگان آسمانی و سپاه آسمانها و زمین فرود آیند. همان گونه که آیات قرآن کریم، آشکارا این موضوع را بیان کرده است:

«وَلَوْ اَنَّ اَهْلَ الْقُری امَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَیْهِمْ بَرَکَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْاَرْضِ وَلکِنْ کَذَّبُوا فَاَخَذْنَاهُمْ بِمَا کَانُوا یَکْسِبُونَ»(۱)؛ «و اگر مردم شهرها ایمان آورده و به تقوا گراییده بودند، به طور قطع برکاتی از آسمان و زمین برایشان می گشودیم، ولی تکذیب کردند. پس به [کیفر] دستاوردشان [گریبان] آنان را گرفتیم».

«اِنَّ الَّذینَ قَالُوا رَبُّنَا اللّه ُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَیْهِمُ الْمَلئِکَةُ اَلاَّ تَخَافُوا وَ لاَ تَحْزَنُوا وَ اَبْشِرُوا بِاص لْجَنَّهِ الَّتی کُنْتُمْ تُوعَدُونَ»(۲)؛ «در حقیقت کسانی که گفتند: پروردگار ما خداست، سپس ایستادگی کردند، فرشتگان بر آنان فرود می آیند [و می گویند:] هان بیم

۱- اعراف /۹۶.

۲- فصّلت/۳۰.

مدارید و غمین مباشید و به بهشتی که وعده یافته بودید شاد باشید».

از این رو، اراده انسانی که گرایشهایی چند دارد و معمولاً به کشمکش منجر می شود، به عامل یگانگی بدل می شود و این در صورتی است که اراده الهی و دینی هماهنگ باشد.

دین اسلام در ضمن متونی بسیار و اقدامهایی فراوان که درباره شکیبایی، پایداری، تصمیم، مقاومت و جهاد سخن گفته، بر این اصل [= تقویت اراده انسانی]تأکید کرده است.

۴ – دانش، شناخت و خرد که راه راست به سوی خدا و آرمان برتر را تشکیل می دهد و فرمان الهی واحد، موضع دینی واحد و مصالح و مفاسد واقعی واحد را تعیین می کند و آن ها را با یکدیگر می سنجد و انسان را از سرگردانی، گمراهی و انحراف و اختلاف نگه

می دارد.

۵ – وفای به عهد و پیمان. این اصل، احساس مسؤولیت در برابر خدا، طبیعت و انسان را در آدمی رشد می دهد. احساس مسؤولیت در چهارچوب مقررات اوّلی که انسان به دلیل واجب بودن اطاعت خدا، رسول او؛ و صاحبان امر، به این مقررات پای بند است و همچنین، در چهارچوب مقررات ثانوی که انسان به دلیل پیمانها، و میثاقها، عقود وایقاعات [= پیمانهای یکسویه و دوسویه] خویشتن را بدان متعهد می سازد و از این طریق، زندگی و روابط اجتماعی خود را سامان می دهد و یگانگی و هماهنگی را تحقق می بخشد.

این وفا هرچند یکی از پارامترهای تربیت اراده انسان و تقویت آن را تشکیل می دهد، لیکن یکی از اصولی که قرآن کریم و اسلام راستین بر آن تأکید کرده نیز به شمار می رود،

زیرا قرآن می خواهد توسط وفای به پیمانها، نابسامانی ای را درمان کند که در توازن وحدت اجتماعی در مرحله اختلاف در دین به وجود آمده است، چه، وحدت و هماهنگی از طریق وفای به عهد و پیمان الهی امکانپذیر است.

از این رو، می بینیم که شدیدترین خطابها در این زمینه متوجه بنی اسرائیل است، چه خطاب منفی و چه خطاب مثبت، زیرا آنان بالاترین نماد مرحله اختلاف در دین هستند.

همچنین، وفای به پیمان، نابسمانی را که در توازن وحدت اجتماعی در هنگام

اختلاف گرایشها و خواستهای انسانی به وجود آمده، درمان می کند و از طریق پیمانها و میثاقها میان مردم یا با ولی امر، میان این خواستها هماهنگی ایجاد می کند.

۶ - اصل حق و عدالت که دو رکن بنیادین احکام شرعی را تشکیل می دهند، زیرا این احکام در جزئیات خود، وابسته به حق و عدالت است.

وحدت و اصل حق و عدالت

اصل «حق و عدالت» درونمایه حقیقی شریعت را تشکیل می دهد، زیرا تمامی ارزشها و اصول اسلامی مربوط به حرکت فردی و اجتماعی انسان در این دو خلاصه می شود. همچنین، حق و عدالت، راه تکامل فردی و اجتماعی انسان و رسیدن به

خداوند یعنی آرمان برتر را تجسم می بخشد و اینک باید اندکی درباره این دو درنگ کنیم تا نقش آن ها در تحقق وحدت اسلامی را به دست آوریم.

حق

امّا درباره حق، باید گفت: خدای سبحان حق مطلق است و از او جز حق سر نمی زند و همو نماینگر حقیقت پایدار در حرکت جهان هستی و زندگی است. حق یک چیز است که در واقع و به دور از خواسته ها و تمایلات انسان وجود دارد. حکم شرعی این حق را آشکار می سازد، حقی که با آنچه انسان را زیان و یا سود می رساند و با آنچه زندگی او را اصلاح و یا تباه می کند مطابقت دارد و لذا حکم شرعی راه اثبات حق است و این به دلیل

آن قاعده معروف می باشد: «احکام تابع مصالح و مفاسد واقعی است».

ارتباط رفتار انسان با قوانین و آیینهای الهی، سبب تحقق یافتن مصالح انسان می شود که قرآن کریم در چندین آیه در این باره سخن گفته است:

«اِنَّا اَ نْزَلْنا اِلَیْکَ الْکِتَابَ بِاص لْحَقِّ لِتَحْکُمَ بَیْنَ النَّاسِ بِمَا اَریکَ اللّه ُ...»(۱)؛ «ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم، تا میان مردم به آنچه خدا به تو آموخته داوری کنی...».

این، به سبب آن است که داوری میان مردم و ساماندهی روابط آنان بر اساس حقی باشد که خدا آن را می داند، نه بر حسب آنچه مردم می خواهند یا آن را دوست دارند،

۱- نساء/۱۰۵.

زیرا آنان گاهی به نفع خود رأی می دهند و آنچه را که بر زیانشان است نه به سودشان، دوست می دارند. خداوند فرمود :

«...وَ عَسی اَنْ تَکْرَهُوا شَیْئًا وَهُوَ خَیْرٌ لَکُمْ وَ عَسی اَنْ تُحِبُّوا شَیْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَکُمْ...»(۱)؛ «...و بسا چیزی را خوش نمی دارید و آن برای شما خوب است و بسا چیزی را دوست می دارید و آن برای شما بد است...».

همچنین قرآن کریم به این حقیقت در کلّ جهان هستی نیز اشاره کرده و خداوند

فرموده است:

«وَ لَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ اَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّموَاتُ وَ الأَرْضُ وَ مَنْ فیهِنَّ...»(۲)؛ «و اگر حق از هوسهای آن ها پیروی می کرد، قطعا آسمانها و زمین و هر که در آن هاست تباه می شد...».

بر نقش حق در حلّ اختلاف با هر دو نوع آن [در قرآن] تأکید شده است:

«کَانَ النَّاسُ اُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللّه ُالنَّبِیّینَ مُبَشِّرینَ وَمُنْذِرینَ وَاَ نْزَلَ مَعَهُمُ الْکِتَابَ بِاص لْحَقِّ

لِیَحْکُمَ بَیْنَ النَّاسِ فیمَا اخْتَلَفُوا فیهِ وَمَا اخْتَلَفَ فیهِ اِلَّا الَّذینَ اُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ

الْبَیِّنَاتُ بَغْیًا بَیْنَهُمْ فَهَدَی اللّه ُالَّذینَ امَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فیهِ مِنَ الْحَقِّ بِاِذْنِهِ وَاللّه ُیَهْدی مَنْ یَشَاءُ اِلی صِرَاطٍ مُسْتَقیم»(۳)؛ «مردم امتی یگانه بودند، پس خداوند پیامبران را نویدآور و بیم دهنده برانگیخت و با آنان، کتاب [خود] را به حق فرو فرستاد، تا در میان مردم درآنچه با هم اختلاف داشتند، داوری کند. و جز کسانی که [کتاب] به آنان داده شد - پس از آن که دلایل روشن برای آنان آمد - به سبب ستم [و حسدی] که میانشان بود [هیچ کس]در آن

اختلاف نکرد. پس خداوند آنان را که ایمان آورده بودند، به توفیق خویش، به حقیقت آنچه که در آن اختلاف داشتند، هدایت کرد. و خدا هر که را که بخواهد به راه راست هدایت می کند».

این آیه نشان می دهد، کتابی که به حق آمده، برای این هدف آمده است که پدیده اختلاف در جامعه بشری را حل کند، خواه اختلاف ابتدایی و خواه اختلاف در دین. چرا که حق یک چیز است. برخلاف هوسها، خواسته ها و مصالح و منافع فردی که بی شمار و گوناگون است. همچنین، مصالح فردی هیچگاه با مصالح اجتماعی سازگاری ندارد و لذا

۱- بقره/۲۱۶.

۲- مؤمنون/۷۱.

۳- بقره /۲۱۳.

هر آنچه برخلاف حق باشد، باطل است، نه پایداری ماند و نه مصلحت و منفعتی در آن وجود دارد.

قرآن کریم از اختلاف در دین که از آن نهی شده، به در هم آمیختن حق به باطل تعبیر کرده است:

«وَ لاَ تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِاص لْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُوا الْحَقَّ وَ اَ نْتُمْ تَعْلَمُونَ»(۱)؛ «و حق را به باطل در

نیامیزید و حقیقت را با آن که خود می دانید، کتمان نکنید».

قسط و عدالت

درباره قسط و عـدالت بایـد گفت: ادیان الهی بـدین منظور فرو فرسـتاده شد که رابطه انسان با انسان و رابطه او با طبیعت را در چهارچوب ارتباط با خـدا و بنـد گی او سامان بخشـد. لیک این رابطه بر اثر برخورد مصالـح و منافع مردم و اراده ها و خواسـته هایشان، به مشـکل اختلاف دچار می شود و لـذا ایجاد توازن در این رابطه، یکی از اهـداف شـریعت اسـلامی و یکی از اصول رسالت اسلامی بوده است.

پافشـاری بر این اصل و اهمیت ویژه آن، از طریق پافشاری بر مفاهیم قسط وعـدالت انجام شـده است و این که عـدالت، هـدف ادیان الهی بوده است:

«لَقَدْ اَرْسَـلْنَا رُسُـلَنَا بِاص لْبَيِّنَاتِ وَ اَ نْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِاص لْقِسْطُ...»(۲)؛ «به راسـتی پیـامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آن ها کتاب و ترازو را فرود

آوردیم تا مردم به انصاف برخیزند...»

«...وَاِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ اِنَّ اللّه َ يُحِبُّ الْمُقْسِـطِينَ»(۳)؛ «...و اگر داوری می کنی، پس به عـدالت در میانشان حکم کن که خداوند دادگران را دوست دارد».

«اِنَّ اللّه َ يَأْمُرُ بِاص لْعَدْلِ وَ الْاِحْسَانِ وَ ايتَايِٕذِی الْقُرْبی وَ يَنْهی عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَ الْبَغْيِ...»(۴)؛ «در حقیقت، خدا به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان می دهد و از کار زشت و ناپسند و ستم باز می دارد...».

یا از طریق قانون گذاری که هدف عدالت را حفظ کند و این توازن را در واقع اجتماعی

۱- بقره/۴۲.

۲- حدید/۲۵.

۳- مائده/۴۲.

۴- نحل/۹۰.

تحقق بخشد، بر اصل عدالت تأکید شده است.

یا از طریق روشن ساختن وسعت دایره عدل و قسط در زندگی انسان و لذا اسلام، عدالت را، تنها در رابطه انسان با انسان لحاظ نکرده - آن گونه که در قانون گذاریهای

بشری، وضعیت معمولاً چنین است - بلکه آن را در رابطه انسان با خدا، با خودش و با طبیعت نیز در نظر گرفته است. چرا که گاهی از حدود خدا تجاوز می کند و این بزرگترین ستم است، زیرا خداوند می فرماید:

«...یَا بُنَیَّ لاَ تُشْرِکْ بِاللّه ِاِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظیمٌ»(۱)؛ «...ای پسرک من، به خدا شرک میاور که به راستی شرک ستمی بزرگ است». گاه انسان بر خویشتن ستم می کند و این هنگامی است که حدود مصالح حقیقی خود را زیر پا می گذارد و به دنبال خواسته ها و شهوت ها می رود. گاه بر جهان و طبیعتی که پیرامون او قرار دارد ستم می کند و یا بر دارایی خویش ستم می ورزد و این زمانی است که در هزینه کردن این دارایی حدود حق را پامال کند نظیر تلف کردن و اسراف نمودن...

اصل تقوا به همراه اصل حق که منافعی عمومی و فردی انسان را در حرکت فردی و اجتماعی او در بر دارد، با هم تکامل پیدا می کند.

همچنین، این اصل با اصل جایگزینی [= عوض گرفتن] در رستاخیز با هم تکامل پیدا می کند، زیرا حفظ برابری، عدالت و قسط در زندگی اجتماعی ایجاب می کند که انسان در راه دیگران یا در راه جامعه به فداکاریهای ویژه ای دست یازد: فدا کاری با جان، با

مال، با مقام و آبرو.

ضمانتهای اجرایی

دین اسلام در زمینه ارزشها و اصول، افزون بر روشنی، گستردگی، فراگیری و پافشاری که دارد، ضمانتهای اجرایی را نیز در این زمینه در نظر گرفته است که می توان

آن ها را به امور زیر خلاصه کرد:

۱ - قرآن کریم: قرآن با متن کامل و مقدس خود، همچنان دست نخورده باقی مانده و فرهنگ آن در میان امت رواج یافته است. چرا که این فرهنگ در طبقه ویژه ای چون

۱- لقمان/۱۳.

دانشـمندان و راهبـان محصور نشـده و این، به دلیـل پافشـاری بر مقـدس بودن قرآن، گسترش تلاوت، حفظ، فهمیـدن و درس خواندن آن بوده است.

۲ – رهبری صالح: این رهبری نمادهای بسیاری داشته است که عبارتند از:

اول: اهل بیت علیهم السـلام که خداوند پلیدی را از آنان زدوده و پاک و پاکیزه شان گردانیده است، زیرا آنان نمادهای کامل و عملی برای این ارزشها و اصول بوده اند:

«...اِنَّمـا یُریـدُ اللّه ُ لِیُـذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْـلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیرًا»(۱)؛ «خـدا فقط می خواهـد آلودگی را از شـما خاندان [پیامبر] بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند».

در رأس اهل بیت علیهم السـلام شـخص رسول خدا صـلی الله علیه و آله قرار دارد که خداوند او را مقتدای مسلمانان گردانیده است:

«لَقَدْ کَانَ لَکُمْ فی رَسُولِ اللّه ِ اُسْوَةٌ حَسَـنَةٌ لِمَنْ کَانَ یَرْجُوا اللّه َ وَ الْیَوْمَ الْاخِرَ وَ ذَکَرَ اللّه َ کَثیرًا»(۲)؛ «قطعا برای شما در [اقتدا به] رسول خدا سرمشقی نیکوست. برای آن کس که به خدا و روز بازپسین امید دارد و خدا را فراوان یاد می کند».

یکی از ابعاد مهم دین اسلام آن بوده که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره اهل بیت علیهم السلام که باید الگوی

عملی در زندگی مسلمانان باشد، تأکید می کرده است و این، افزون بر دو بعد دیگری است که در گذشته بدان اشاره کردیم، یعنی بعد امامت و بعد مرجعیت فکری.

روشن است که الگوی زنده و معاصری که انسان در زندگی خود با آن همزمان باشد همچون اهل بیت علیهم السلام به مراتب از الگوی ناپیدا و تاریخی(۳) که انسان در موقعیتهای مشخصی درباره آن چیزهایی می شنود، اثرگذارتر است.

ثانیا: اقتدا کردن به پیامبران پیشین نظیر حضرت ابراهیم علیه السـلام و پیامبرانی که پیش و پس از او بودند. قرآن کریم بر این موضوع تأکید کرده و فرموده است:

«اُولئِکَ الَّذینَ هَدَی اللّه ُ فَبِهُدیهُمُ اقْتَدِهْ قُلْ لَا اَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ اَجْرًا اِنْ هُوَ اِلَّا ذِکْری

۱- احزاب/۳۳.

۲- احزاب/۲۱.

۳- امّا دربـاره امـام مهـدی علیه السـلام [که غـایب است]، امامـان اهل بیت علیهم السـلام سودمنـدی وجود او را در غیبت وی دانسـته اند. ما در یک جزوه جداگانه در این باره سـخن گفته ایم که می توان بُعد سودمندی این الگو را به دست آورد. همان

گـونه که به یکی از ابعـاد این جسـتار در کتـاب خـود به نـام: «دور اهـل الـبیت علیهم السـلام فی بنـاء الجمـاعه الصـالحه» ج۱، ص۱۹۴،، اشاره کرده ایم.

لِلْعَالَمينَ»(۱)؛ «اینان کسانی هستند که خداوند هدایتشان کرده است. پس به هدایت آنان اقتدا کن. بگو: من از شما هیچ مزدی بر این [رسالت] نمی طلبم. این [قرآن] جز تذکری برای جهانیان نیست».

ملاحظه می شود که این آیه در سیاق سخن درباره پیامبرانِ پیش و پس از ابراهیم علیه السلام آمده است.

ثالثا: اقتدا کردن به مردان شایسته از صحابه برگزیده پیامبر صلی الله علیه و آله از میان مهاجران و انصار و تابعان، یعنی عالمان، فقیهان، عابدان و زاهدانی که به نیکی از صحابه پیروی کردند و نسل اندر نسل، وارثان دانش، اخلاق و شایستگی آنان می باشند.

۳ - ضمانتهای دیگر: این ضمانتها که پیشتر از آن ها یاد کردیم، برای پیاده کردن شریعت اسلامی وضع شده است نظیر نظام اسلامی که بر پایه ارزشها و آرمانها استوار می باشد و نظیر امر به معروف و نهی از منکر و رشد انگیزه دینی و دیگر ضمانتها.

اسلام با این ضمانتها، در این بُعد وحدت، تکامل و توازن ایجاد کرده است. چرا که از یک سو، ارزشها و آرمانها را مبهم و پیچیده رها نکرده بلکه آن ها را در قالبها و شکلهای

مشخصی تعریف کرده است که انسان را به سوی این ارزشها ره می نماید و این شکلها همان شریعت است.از سویی دیگر، شریعت را نیز در چهارچوب حدود و شکلهایی جامد و قید و بندهایی آهنین رها نکرده بلکه آن را به وسیله ارزشها و اصول تفسیر کرده

است و در نتیجه، ارزشها و اصول به جهتهایی بدل شده که مسیر ساختارها و شکلهای شرعی را توجیه، شرح و تفسیر می کند تا همگام با آن حرکت کند.

بنابراین، شریعت اسلامی از طریق ایجاد ساختار یگانه و منظم برای زندگی، نقش ارزشها در زندگی انسانی را تکمیل می کند و ارزشها نیز مسیر شریعت را تفسیر و روشن می کند و به اندازه کافی بدان انعطاف می بخشد تا بتواند در هر زمان و مکان، مشکل اختلاف را برطرف سازد.

عنصر سوم: شریعت یگانه الهی

اشاره

می بینیم که ادیان الهی و از آن جمله اسلام، به قانونگذاری اهمیت داده است. لیکن

۱- انعام/۹۰.

این اهمیت در اسلام، مفصل تر، روشنتر و پیشرفته تر است و این بدان سبب است که دین اسلام می خواهد در میان مردم یگانگی ایجاد کند و اختلاف جامعه انسانی در این مرحله را برطرف سازد، اختلافی که بر اثر پامال کردن ارزشها و اختلاف در تفسیر این دین به وجود آمده است. از این رو، وحی الهی با شریعتی فرود آمد که حرکت انسان و رابطه او با انسان و طبیعت را با هم سامان می بخشد و همچنین، مشکلات و اختلافاتی را که دامنگیر این حرکت می شود نیز برطرف می کند.

امتیازات شریعت اسلامی

شریعت اسلام از امتیازات زیر برخوردار است که دیگر ادیان آن ها را ندارند:

۱ - روشن بودن: آیین اسلام واضح و روشن است، زیرا قوانین اسلامی با چند عامل مهم همراه است که این روشنی را به آن می بخشد:

الف - پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله شخصا این قوانین را بیان کرده و شرح داده است و افزون بر آن، گروه فقیهان و مبلغان مأموریت یافته اند که برای توضیح و شرح قوانین یاد شده اقدام

کنند. همان گونه که قرآن کریم به این موضوع اشاره کرده است:

«وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلاَ نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»(۱)؛ «و شایسته نیست مؤمنان همگی [برای جهاد] کوچ کنند. پس چرا از هر فرقه ای از آنان، دسته ای کوچ نمی کنند تا [دسته ای بمانند و] در دین آگاهی پیدا کنند و قوم خود را وقتی به سوی آنان بازگشتند بیم دهند. باشد که آنان [از کیفر الهی] بترسند».

ب - اجرا و تجربه عملی قوانین در زمان صاحب رسالت، چه، برای پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نسبتا فرصت پردامنه ای ایجاد شد که احکام اسلامی را در جامعه اسلامی به مورد اجرا بگذارد و از لحاظ فقهی می توانیم این گستردگی را در بسیاری از اصول و کلیات فقه در

عبادات و معاملات موردِ اتفاق مسلمانان مشاهده کنیم، هر چند که فقه اسلامی در معرض مشکلات فراوانی قرار داشته است.

ج - معین شدن قرآن کریم و خاندان پاک پیامبر صلی الله علیه و آله برای مرجعیت دینی،فکری و

۱- توبه/۱۲۲.

فقهی و برگزیـده شـدن علی علیه السـلام از میـان اصـحاب به دانش و آگـاهی و قضـاوت. چرا که این مرجعیت دینی، تنها در وجود امام علی علیه السلام و پس از او در وجود فرزندان پاکش، تجلی می یافت، به گونه ای که مردم در حلّ مشکلات دینی باید به آنان رجوع می کردند.(۱)

۲ - فراگیر بودن: شریعت اسلام به اندازه ای فراگیر و گسترده است که ابعاد گوناگون

زنـدگی انسـانی را در بر می گیرد و این گستردگی را ما در هیـچ یک از ادیان پیشـین الهی نمی یابیم، چرا که هم رفتار فردی انسان را در بر می گیرد و هم رفتار اجتماعی او را از

قبیـل: عبـادات، معاملات، خوردن، آشامیـدن، رابطه انسـان بـا طبیعت، رابطه او و بـا برادرش انسان، حکومت، سیاست، اقتصاد، خانواده، جامعه و دیگر مواردی که انسان آن را می شناسد.

این فراگیر بودن آیین اسلام از راههای زیر انجام شده است:

نخست: بیان احکام تفصیلی مسائل پیش بینی شده.

دوم: بیان قواعد و اصول کلی که انسان می تواند هنگام نیاز در مسائل پیش بینی نشده بدان رجوع کند.

سوم: بیان احکام [پنجگانه:] واجب، حرام، مکروه، مستحب و مباح.

چهـارم: بیـان احکام ناسازواری منافع یا خواسـته های افراد و بیان اولویتها و حالتهای اسـتثنایی همچون زیان دیـدن و سـختی و دشواری [= عسر و حرج].

۳ - انعطـاف پـذیر بودن: شـریعت اسـلام به گونه ای انعطـاف پـذیر است که می توانـد به وجود خویش ادامه دهـد و دوش به دوش شـرایط پیشـرفته و تازه زنـدگی انسان حرکت کند.چرا که اسـلام هم نیازهای پایدار در زندگی انسان را در نظر گرفته و برای آن احکام

پایـدار وضع کرده است و هم نیاز ناپایـدار و متغیر و یا متحرک در زنـدگی را مورد توجه قرار داده و از لحاظ قانونگذاری آن را تحت پوشش گرفته است.

چرا که این ناپایداری و تغییر را در موضوعات احکام مدّ نظر قرار داده و این احکام را به عوامل و مصالح آن پیوند داده اسـت و به همین دلیـل، برای احکـام، عنـاوین ثانوی یا «حالتهای اسـتثنایی» را مشـخص کرده است و نیز در چهارچوب قواعـد کلی و گرایشهای

۱- این موضوع را علمای اعلام به تفصیل بررسیده اند و ما نیز در برخی از سخنرانیهای خود و نیز در کتاب: «علوم القرآن» ص **۲۵۵**، بدان پرداخته ایم.

حکومت دینی و اهداف آن، اختیارات و صلاحیتهای لازم را به ولی امر مسلمانان داده است.

۴ - ضمانتهای اجرایی: ضمانتهای اجرایی را که اسلام وضع کرده است، می توان در امور زیر خلاصه کرد:

نخست: متحول ساختن و رشد انگیزه درونی انسان مسلمان از طریق تأکید بر اصل «تقوا» و پرهیز کردن از محرمات الهی و تقویت اراده انسانی توسط جهاد اکبر، کنترل نفس و جلوگیری از سرکشی شهوت ها و هوسهای نفسانی.

دوم: تأکید بر این اصل که خداوند در عوض بخشش، دهش، شکیبایی بر طاعت و دوری از معصیت و تلاش و کوشش در راه خدا و دیگران و مصلحت جامعه، پاداش می دهد. خداوند فرموده است:

«مَنْ ذَا الَّذی یُقْرِضُ اللّه َقَرْضًا حَسَنًا فَیُضَاعِفَهُ لَهُ اَضْعَافًا کَثیرَهً...»؛ «کیست آن کس که به

[بندگان] خدا وام نیکویی دهد تا [خدا] آن را برای او چند برابر بیفزاید؟...».

همچنین، تأکید بر ارزشها و اصول اسلامی که ضمانت اجرایی را تشکیل می دهد و جهتهای شریعت را مشخص می سازد و نیز حکومت را توجیه می کند و موجب شناخت حکمت آن می شود.

سوم: تأکید بر تشکیل حکومت اسلامی که به زودی به صورت جداگانه درباره آن بحث خواهیم کرد. چرا که حکومت، عنصر ارزنده ای در تحقق بخشیدن این وحدت به شمار می رود.

چهارم: تأکید بر اصل نظارت امّت و امر به معروف و نهی از منکر به سان اصلی که مسؤولیت همگانی را متجلی می سازد، مسؤولیتی که امت آن را بر دوش می گیرد، تا از

یک سو فرمانروا[ی جامعه اسلامی] را زیر نظر بگیرد و از سویی دیگر بر رفتار انسان دیگر نظارت کند. به زودی در جستاری که از عنصر چهارم انجام خواهیم داد، به این موضوع بیشتر آشنا خواهید شد.

عنصر چهارم: امت و جامعه یگانه

اشاره

مکتب اسلام در اهداف دینی و نظام اجتماعی، به «امّت» جایگاه ویژه ای داده

است.چرا که خداوند انسان را جانشین خود در زمین قرار داده است. بنابراین، وی باید به وظیفه جانشینی خویش عمل کند. همان گونه که این موضوع را در باب اول این کتاب شرح کردیم و معنای این جانشینی را بیان نمودیم.

ادیان الهی برای رهنمونی انسان به خداوندی آمده است که کمال مطلق می باشد و چون در میان انسانها اختلاف واقع شود، یکی از اهداف بنیادین و ارزنده ادیان الهی، حلّ

این اختلاف و رساندن انسان به وحدت در پرستش خداوند و راه راست و یگانه است، راهی که او را به خدای بلند مرتبه و کمالات الهی می رساند و انسان با رسیدن به این کمالات، تنها خدا را می پرستد:

«وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْاِنْسَ اِلاَّ لِیَعْبُدُونِ»(۱)؛ «و جنّ و انس را نیافریدم، جز برای آن که مرا بپرستند». نیز در رفتار، حرکت و جامعه خود، حق و عدالت را اجرا می کند:

«لَقَدْ اَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِ‍الْبَیِّنَاتِ وَ اَ نْزَلْنَا مَعَهُمُ الْکِتَابَ وَ الْمیزَانَ لِیَقُومَ النَّاسُ بِ‍الْقِسْطِ...»(۲)؛ «به راستی پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آن ها کتاب و ترازو را فرود

آوردیم، تا مردم به انصاف برخیزند...».

تردیدی وجود ندارد که حرکت پیامبران و ادیان الهی به زودی به تحقق یافتن این هدف الهی در پایان منجر خواهد شد:

«وَ لَقَدْ کَتَبْنَا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّکْرِ اَنَّ الْاَرْضَ یَرِثُهَا عِبَادِیَ الصَّالِحُونَ»(۳)؛ «و در

حقیقت، در زبور پس از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد».

دین اسلام، آخرین دینی است که به فرمان خداوند این هدف در آن جامه عمل خواهد پوشید:

«وَعَدَ اللّه ُالَّذینَ امَنُوا مِنْکُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْاَرْضِ کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَیُمَکِّنَنَّ لَهُمْ دینَهُمُ الَّذِی ارْتَضی لَهُمْ وَلَیُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ اَمْنًا یَعْبُدُونَنی لاَ یُشْرِکُونَ بی شَیْئًا وَمَنْ کَفَرَ بَعْدَ ذلِکَ فَاُولئِکَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»(۴)؛ «خدا به کسانی

از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، وعده داده است که حتما آنان را در این

۱- ذاریات/۵۶.

۲- حدید/۲۵.

۳- انبیاء /۱۰۵.

۴- نور/۵۵.

زمین جانشین [خود] قرار دهد؛ همان گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین [خود] قرار داد و آن دینی را که برایشان پسندیده است به سودشان مستقر کند و بیمشان را به ایمنی مبدل گرداند، [تا] مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نگردانند و هرکس پس از آن به کفر گراید آنانند که نافرمانند».

بدین ترتیب، هدف اسلام از تغییر و تکامل و یگانگی، انسان، امت و جامعه است. لیکن سؤال این است که این تغییر اجتماعی همگانی چگونه تحقق پیدا خواهد کرد؟

در این جا از اسلام چنین به دست می آید که این تغییر اجتماعی [= انقلاب] از طریق دو عامل اساسی تحقق پیدا خواهد کرد:

نخست: از طریق پیامبر که مسؤولیت رساندن پیام الهی و پرورش و آموزش انسان را بر دوش دارد.

دوم: از طریق انسانی که از این پیام استقبال می کند و از لحاظ معنوی و روحی دگرگون می شود. چرا که دگرگونی جامعه از طریق دگرگونی افراد صورت می گیرد:

«...اِنَّ اللّه َ لاَ یُغَیِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتّی یُغَیِّرُوا مَا بِاَنْفُسِهِمْ...»(۱)؛ «... در حقیقت، خدا حال قومی را تغییر نمی دهد تا آنان حال خود را تغییر دهند...».

در این صورت، انسان همان گونه که هدف تغییر اجتماعی است، ابزار تغییر اجتماعی

نیز می باشد و تغییر [یا انقلاب اجتماعی]، بر طبق اراده و سنت الهی، با زور و قدرت تحقق پیدا نمی کند:

«...وَلَوْ شَاءَ اللّه ُ لَجَعَلَکُمْ اُمَّةً وَاحِدَةً...»(۲)؛ «... و اگر خدا می خواست شما را یک امت قرار می داد...».

«...وَ لَوْ شَاءَ لَهَدیکُمْ اَجْمَعینَ»(۳)؛ «... و اگر [خدا]می خواست مسلّما همه شما را هدایت می کرد».

«اِنْ نَشَاْ نُنَزِّلْ عَلَیْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ ایَةً فَظَلَّتْ اَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعین»(۴) «اگر بخواهیم،

معجزه ای از آسمان بر آنان فرود می آوریم، تا در برابر آن، گردنهایشان خاضع گردد».

۱- رعد/۱۱.

۲- مائده/۴۸.

۳- نحل/۹.

۴- شعراء/۴.

«...اَفَاَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتّی یَكُونُوا مُؤْمِنِینَ»(۱)؛ «...پس آیا تو مردم را ناگزیر می كنی كه بگروند؟».

همچنین، خداوند خواست كه فرستادگان و پیامبران را از میان مردم برگزینند، تا آنان به این وظیفه مهم [= انقلاب اجتماعی] بپردازند و نخواست كه این كار را از راه دیگری یعنی توسط فرشتگان و نیروهای غیبی انجام دهد.

این گونه نگرش به جایگاه امّت و مردم در اسلام، موجب شده است كه خطابهای قرآنی دارای روش خاصی باشد، یعنی خطابی باشد كه بیش از آن كه شخص پیامبر صلی الله علیه و آله یا گروه خاص و یا نخبگان را مورد خطاب قرار دهد، متوجّه امّت، مردم و جامعه باشد. هر چند كه پیامبر صلی الله علیه و آله مسؤولیتهای ویژه ای دارد و نخبگان هم در جامعه اسلامی نقش اصلی و ارزنده ای را ایفا می كنند.

از این رو، اسلام درباره امت بر دو بعد پافشاری می كند:

نخست: بعد وحدت امت و جامعه انسانی و ایجاد عوامل اصلی كه این وحدت انسانی را تحقق بخشد.

دوم: تعیین نقش و یا نقشهایی كه باید امت در جامعه انسانی تكامل یافته بدان

بپردازند و این، هدف مكتب اسلام است. ما به بُعد نخست در این جا اشاره خواهیم كرد، ولی بعد دوم را هنگامی كه از حكومت اسلامی سخن می گوییم، بررسی خواهیم كرد. چرا كه نقش امّت، یكی از عناصر ارزنده در تشكیل این حكومت به شمار می رود.

وحدت امت و جامعه

عوامل و عناصر وحدت امت و جامعه در اسلام را می توان به امور زیر خلاصه كرد:

نخست: برادری ایمانی. اسلام بر وحدت بشری و اصول آن تأكید كرده و تمامی موانع وحدت از قبیل ریشه، نژاد، زبان، تاریخ، جغرافیا، زمین، خاك، مصالح و منافع فردی را لغو نموده است:

«یَاءَیُّهَا النَّاسُ اِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَ اُنْثی وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَ قَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا اِنَّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّه ِ اَتْقیكُمْ اِنَّ اللّه َ عَلیمٌ خَبیرٌ»(۲)؛ «ای مردم ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را

۱- یونس/۹۹.

۲- حجرات /۱۳.

ملّت ملّت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید. در حقیقت،

ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست. بی تردید، خداوند دانای آگاه است». پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «همه شما از آدم هستید و آدم از خاک است. هیچ عربی بر غیر عربی برتری ندارد، جز به وسیله تقوا».(۱)

لیکن بشریت بر اثر پیروی از شرایط و محیط زندگی خود، از این اصل یگانه [یعنی برادری ایمانی] که آنان را گرد هم می آورد، دوری گزید و بدین سبب، ناگزیر چهارچوب دیگری وضع می شد که انسان ها را گرد هم می آورد. اسلام این چهارچوب واحد را برپایه جداسازی حق از باطل و باور کردن خدا از باور نکردن او؛ وضع کرد.

«اَفَمَنْ کَانَ مُؤْمِنًا کَمَنْ کَانَ فَاسِقًا لاَ یَسْتَوُونَ»(۲)؛ «آیا کسی که مؤمن است چون کسی است که نافرمان است؟ یکسان نیستند». مؤمن و کافر به این دلیل برابر نیستند که خداوند

می خواهد رفتار جامعه انسانی بر پایه حق باشد و نقطه پایان و تکامل حرکت او به سوی

خدا باشد. خداوند فرموده است:

«یَاءَیُّهَا الاِْنْسَانُ اِنَّکَ کَادِحٌ اِلی رَبِّکَ کَدْحًا فَمُلاَقیهِ»(۳)؛ «ای انسان، حقا که تو به سوی پروردگار خود به سختی در تلاشی و او را ملاقات خواهی کرد».

با توجه به این دیدگاه قرآنی، رابطه ایمانی، پایه وحدت امت و جامعه قرار گرفت و مسلمانان برادر ایمانی یکدیگر شدند.

«اِنَّمـا الْمُؤْمِنُونَ اِخْوَهٌ فَاَصْلِحُوا بَیْنَ اَخَوَیْکُمْ وَ اتَّقُوا اللّه َلَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ»(۴)؛ «در حقیقت، مؤمنان با هم برادرند، پس میان برادرانتان را سازش دهید و از خدا پروا بدارید،

امید که مورد رحمت قرار گیرید».

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مؤمنان با هم برادر و فرزندان یک پدر و مادرند، چون از یکی از آنان رگی زده شود، دیگران برایش بی خواب شوند».(۵)

نیز آن حضرت فرمود: «مؤمنان با یکدیگر برادرند و خونهایشان با هم برابر. آنان علیه

۱- تحف العقول، ص۳۴.

۲- سجده/۱۸.

۳- انشقاق/۶.

۴- حجرات/۱۰.

۵- الکافی، ج ۲، ص ۱۶۵، ح ۱.

دیگران یک قدرت هستند و دونپایه ترینشان می تواند از سوی آنان پیمان بسپارد».(۱)

دوم: دوستی مؤمن بـا مؤمن. چهـارچوب اخوّت [= برادری] ایمـانی که بر پایه ایمان اسـتوار است، نیاز به درونمایه ای دارد که این وحـدت را در میـان افراد به وجود آورد و به این وحـدت، نیرو و قـدرت اثرگـذار در زنـدگی اجتمـاعی و تکامـل حرکت انسانی بخشد، چه، رابطه عقیدتی و فکری محض، به تنهایی برای تحقق یافتن آثار و دسـتاوردهای اجتماعی این وحدت بسنده نیست.

از این رو، اسلام درونمایه رابطه اخوّت ایمانی را دوستی مؤمن با مؤمن قرار داده است:

«وَالْمُؤْمِنُونَ

وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ اَوْلِيَاءُ بَعْضٍ...»(۲)؛ «و مردان و زنان با ایمان دوستان

یکدیگرند...».

واژه «ولایت» به معنـای دوستی، محبت، پـای بنـدی، پیمـان، پشتیبانی و یاری کردن است. بنابراین، ولایت، رابطه ای است که دارای بعـد عاطفی و روانی می باشـد و به دوستی خدا و پیامبرش منجر می شود. چنان که دارای بعد قراردادی، پیمانی و تعهد اجتمـاعی نیز می باشـد و در عین حـال، از بعـد عملی هم برخوردار است که در پشتیبـانی و یـاری برادر مؤمن تجلی می یابـد. تمامی این ابعاد را می توان از آیات قرآنی و روایات و نیز از خود اندیشه«ولایت» استنباط کرد.(۳)

سوم: وضع نظـامی کامـل برای روابـط اجتماعی میان فرزنـدان امت و مسـلمانان در سـطوح گوناگون. چنان که این نظام، نحوه برقرار کردن رابطه با غیر مسلمانان از قبیل اهل

کتاب و دیگران را نیز دربر می گیرد و این، نظامی است، استوار، نیرومند و فراگیر که بر

پایه اندیشه فراگیر انسانی، باور ایمانی و مسؤولیت اجتماعی و زندگی استوار می باشد.

یکی از اصول این نظام، تکامل اجتماعی و مسؤولیت گروهی در برابر مسائل جامعه

۱- مفید، الامالی، ص ۱۸۶ - ۱۸۷، ح۱۳. برای توضیح بیشتر این عامل وحدت و عامل بعدی به کتاب: «الوحده الاسلامی من منظور الثقلین»، ص ۸۲ و کتاب: الاخوه الایمانیه من منظور الثقلین» از همین نویسنده رجوع کنید.

۲- توبه/۷۱.

۳- برای توضیح بیشتر در این باره، به کتاب: الوحده الإسلامیه من منظور الثقلین، ص ۸۵؛ کتاب: الحکم الاسلامی بین النظریه والتطبیق، ص ۹۰ و کتاب: الاخوه الایمانیه من منظور الثقلین از همین نویسنده رجوع کنید.

است نظیر امر بـه معروف و نهی از منکر و واجبـات کفـایی کـه مسؤولیت آن هـا بر دوش همـه است و نیز هماننـد ارزشـهای اخلاقی، احساسات بزرگوارانه و رفتار نیک با دیگران.(۱)

چهارم: اسـلام برای آن دسـته از شـعایر اسـلامی که دارای ابعاد اجتماعی هستند، نظامی وضع کرده است تا به حرکت گروهی امت، ترتیب و سامان دهـد، موانع را از میان فرزنـدان این امت بردارد و رنگ مـذهبی و عبادی بدان بخشد که با وحدت دینی آخرین دین سازگار باشد. این شعایر عبارتند از: نماز جماعت، نماز جمعه، نماز عید فطر و عید

قربـان، حـج خـانه خـدا و زیارت دیگر اماکن مقـدس و عبادتگاهها که هم از لحاظ محتوا و هم از لحاظ شـکل ظاهری، نقش بزرگی در تحقق یافتن وحدت اسلامی دارد.(۲)

پنجم: مشـخص و معین کردن رابطه فرمانروا و فرمانبردار. چرا که یکی از عناصر اصلی در وحدت جوامع انسانی یا اختلاف در آن ها، مسأله حکومت و رابطه میان فرمانروا و رعیت و فرمانبروا و فرمابنردار است. مکتب اسلام، این رابطه را به طور دقیق

و گسترده تعیین کرده است که نقشـی سترگ در تحقق یافتن این وحدت اجتماعی دارد. از مهم ترین ویژگیهای این رابطه آن است که اطاعت از فرمانروا در چهارچوب اطاعت از خداونـد، بیعت کردن با او؛ و وحدت رهبری است و نیز فرمانروا از لحاظ معنـوی، معیشـتی و علمی در برابر همـه اقشـار ملـت به طـور یکسـان مسـؤول است. مـا در جسـتاری جـداگانه، این موضـوع را کاویدیم و در بحث حکومت اسلامی به بیان گوشه ای از آن خواهیم پرداخت.

منظره هایی از وحدت امت

گوشه ای از تجلی وحدت امت اسلامی را در منظره های قرآنی زیر می توان دید:

الف - منظره وحدت در حرکت اجتماعی و اعتقادی از طریق چنگ زدن به ریسمان

ص:۳۶۵

۱- این نظـام اجتمـاعی را در کتـاب خود به نام: دور اهل البیت فی بناء الجماعه الصالحه، ج۱، ص۴۶۵ به تفصیل بررسی و در جزء دوم، ص ۱۱، شرح کرده ایم.
۲- مسأله نظـام شـعایر و عبادات را در کتاب خود به نام: دور اهل البیت فی بناء الجماعه الصالحه، ج۲، ص۱۵۵، باب هفتم به تفصیل بحث کرده ایم.

الهی:

«یاءَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا اتَّقُوا اللّه َحَقَّ تُقَاتِهِ وَلاَ تَمُوتُنَّ اِلاَّ وَاَ نْتُمْ مُسْلِمُونَ * وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ

اللّه ِ جَمیعًا وَلاَ تَفَرَّقُوا...»(۱)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا آن گونه که حق پروا کردن از اوست، پروا کنید و زینهار، جز مسلمان نمیرید. و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید...».

این منظره را منظره ای دیگر تأیید می کند، یعنی منظره چنگ زدن به دستاویزی استوار که قدرت و پایداری را به نمایش می گذارد:

«...فَمَنْ یَکْفُرْ بِاص لطَّاغُوتِ وَیُؤْمِنْ بِاص للّه ِ فَقَدِ اسْتَمْسَکَ بِاص لْعُرْوَهِ الْوُثْقی لاَ انْفِصَامَ لَهَا وَاللّه ُسَمیعٌ عَلیمٌ»(۲)؛ «... پس هر کس به طاغوت کفر ورزد و به خدا ایمان آورد، به یقین به دستاویزی استوار، که آن را گسستن نیست، چنگ زده است و خداوند شنوای داناست».

ب – منظره همدلی و یگانگی در عواطف و احساسات قلبی و هماهنگی آن ها با یکدیگر در اندیشه و حرکت و این هماهنگی توسط عامل غیبی به وجود می آید که در نعمت الهی و تأیید و یاری خداوند تجلی می یابد:

«... وَاذْکُرُوا نِعْمَتَ اللّه ِ عَلَیْکُمْ اِذْ کُنْتُمْ اَعْدَاءً فَاَلَّفَ بَیْنَ قُلُوبِکُمْ فَاَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ

اِخْوَانًا...»(۳)؛ «...و نعمت خدا را بر خود یاد کنید: آن گاه که دشمنان یکدیگر بودید. پس میان دلهای شما الفت انداخت، تا به لطف او برادران هم شدید...».

قرآن کریم بر این حقیقت غیبی تأکید می کند، چرا که در آیه دیگر می گوید: با ابزار مادّی محال است که چنین همبستگی اجتماعی تحقق پیدا کند:

«...هُوَ الَّذی اَیَّدَکَ بِنَصْرِه وَبِاص لْمُؤْمِنینَ * وَاَلَّفَ بَیْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ اَ نْفَقْتَ مَا فِی الاْرْضِ جَمیعًا مَا اَلَّفْتَ بَیْنَ قُلُوبِهِمْ وَلکِنَّ اللّه َ اَلَّفَ بَیْنَهُمْ اِنَّهُ عَزیزٌ حَکیمٌ»(۴)؛ «.. همو بود که تو را با یاری خود و مؤمنان نیرومند گردانید. و میان دلهایشان الفت انداخت که اگر آنچه در روی زمین

است همه را خرج می کردی، نمی توانستی میان دلهایشان الفت برقرار کنی، ولی خدا بود که میان آنان الفت انداخت، چرا که او توانای حکیم است».

ج – منظره امت یکپارچه، چه از لحاظ تاریخی و چه از لحاظ اجتماعی. این

۱- آل عمران/۱۰۲ - ۱۰۳.

۲- بقره/۲۵۶.

۳- آل عمران/۱۰۳.

۴- انفال /۶۲ - ۶۳.

یکپارچگی به این سبب به وجود آمد که امت اسلامی از لحاظ عقیدتی، اخلاقی، اهداف زندگی و اصول انسانی به امت پیامبران بدل شد. زیرا که امّتهای پیامبران هر چند از نظر

زمان، مکان، زبان و قبیله با یکدیگر متفاوتند، ولی اهداف اجتماعی، آرمانها و مقاصد انسانی واحد، ابزارهای شرافتمند، عقیده و ارزشهای یگانه آن ها را با یکدیگر پیوند می دهد، به گونه ای که دیدگاه فراگیر اجتماعی و جهانی امت اسلامی در ادوار گذشته

تاریخ بشری تکامل پیدا می کند و گسترش می یابد تا در دوران اسلام، همه اقوام و ملّتها را در بر می گیرد [و همگی به امتی یگانه بدل می شوند]:

«اِنَّ هذِهِ اُمَّتُكُمْ اُمَّةً وَاحِدَةً وَ اَنَا رَبُّكُمْ فَاص عْبُدُونِ»(۱)؛ «این است امت شما که امتی یگانه است و منم پروردگار شما، پس مرا بپرستید».

«وَ اِنَّ هـذِهِ اُمَّتُكُمْ اُمَّةً وَاحِدَةً وَ اَنَا رَبُّكُمْ فَاص تَّقُونِ»(۲)؛ «و در حقیقت، این امت شماست که امتی یگانه است و من پروردگار شمایم. پس، از من پروا دارید».

این وحدت که بر پایه اصل انسانی و اعتقاد به خدای یگانه و زندگی ابدی و تکامل اخلاقی استوار است، به جدایی و چند دستگی اجتماعی و رفتاری بدل می شود، چرا که عوامل وحدت امت اسلامی از میان می رود و این امت به گروهها و حزبهایی تقسیم می شود:

«فَتَقَطَّعُوا اَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ»(۳)؛ «تا کار [دین]شان را میان

خود قطعه قطعه کردند [و] دسته دسته شدند، هر دسته ای به آنچه نزدشان بود، دل خوش کردند».

«اِنَّ الَّذينَ فَرَّقُوا دينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فی شَیْ ءٍ اِنَّمَا اَمْرُهُمْ اِلَی اللّه ِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ»(۴)؛ «کسانی که دین خود را پراکنده ساختند و فرقه فرقه شدند، تو هیچ گونه مسؤول ایشان نیستی، کارشان فقط با خداست.آن گاه به آنچه انجام می دادند آگاهشان خواهد کرد».

«...وَ لاَ تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكينَ * مِنَ الَّذينَ فَرَّقُوا دينَهُمْ وَ كَانُوا شِيَعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ

۱- انبیاء/۹۲.

۲- مؤمنون/۵۲.

۳- مؤمنون/۵۳.

۴- انعام/۱۵۹.

فَرِحُونَ»(۱)؛ «... واز مشرکان مباشید: از کسانی که دین خود را قطعه قطعه کردند و فرقه فرقه شدند؛ هر حزبی بدانچه پیش آن هاست دل خوش شدند».

د – منظره کشش و گسترش [و سرایت] دوستی خدا و بیزاری از دشمنان او به همه

جزئیات زندگی اجتماعی انسانی، تا اندیشه: «دوستی خدا، پیامبرش و مؤمنان و بیزاری از شریکان خدا» همه این جزئیات زندگی را در محدوده عملی واحد، یکپارچه سازد و این محدوده را محور آن قرار دهد. در این جا باید موضع ابراهیم علیه السلام و بیزاری او از قومش، به سبب این که آن ها بتها را می پرستیدند، الگو و سرمشق قرار گیرد. البته مشروط بر این که این موضع با تحول، گسترش و فراگیری اجتماعی همراه باشد که تمامی ابعاد و نقاط زندگی انسان را در بر گیرد و این فراگیری زمانی بهتر روشن می شود

که ما آیات زیر را بخوانیم و میان دوستی خدا و بیزاری از دشمنان او مقایسه کنیم:

«یَاءَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا لاَ تَتَّخِذُوا ابَاءَکُمْ وَاِخْوَانَکُمْ اَوْلِیَاءَ اِنِ اسْتَحَبُّوا الْکُفْرَ عَلَی الْایمَانِ وَمَنْ یَتَوَلَّهُمْ مِنْکُمْ فَاُولئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ * قُلْ اِنْ کَانَ ابَاؤُکُمْ وَاَبْنَاؤُکُمْ وَاِخْوَانُکُمْ وَاَزْوَاجُکُمْ وَعَشیرَتُکُمْ وَاَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ کَسَادَهَا وَمَسَاکِنُ تَرْضَوْنَهَا اَحَبَّ اِلَیْکُمْ مِنَ اللّه ِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فی سَبیلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتّی یَاْتِیَ اللّه ُ بِاَمْرِهِ وَاللّه ُ لاَ یَهْدِی الْقَوْمَ الْفَاسِقینَ»(۲)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید، اگر پدرانتان و برادرانتان کفر را بر ایمان ترجیح دهند [آنان را] به دوستی مگیرید و هر کس از میان شما آنان را به دوستی گیرد،آنان همان ستمکارانند. بگو: اگر پدران و پسران و برادران و زنان و خاندان شما و اموالی که گرد

آورده اید و تجارتی که از کسادش بیمناکید و سراهایی را که خوش می دارید، نزد شما از

خدا و پیامبرش و جهاد در راه وی دوست داشتنی تر است، پس منتظر باشید تا خدا فرمانش را [به اجرا در] آورد و خداوند گروه فاسقان را راهنمایی نمی کند».

«قَدْ کَانَتْ لَکُمْ اُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فی اِبْرهیمَ وَالَّذینَ مَعَهُ اِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ اِنَّا بُرَءؤُا مِنْکُمْ وَ مِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّه ِ کَفَرْنَا بِکُمْ وَ بَدَا بَیْنَنَا وَ بَیْنَکُمُ الْعَدَاوَةُ وَ الْبَغْضَاءُ اَبَدًا حَتّی تُؤْمِنُوا بِاص للّه ِ

وَحْدَهُ اِلَّا قَوْلَ اِبْرهیمَ لِاَبیهِ لَاَسْتَغْفِرَنَّ لَکَ وَ مَا اَمْلِکُ لَکَ مِنَ اللّه ِ مِنْ شَیْ ءٍ رَبَّنَا عَلَیْکَ تَوَکَّلْنَا وَ اِلَیْکَ اَنَبْنَا وَاِلَیْکَ الْمَصیرُ»(۳)؛ «به طور قطع برای شما در [پیروی از] ابراهیم و کسانی که با

۱- روم/۳۱ - ۳۲.

۲- توبه /۲۳ - ۲۴.

۳- ممتحنه/۴.

اویند سرمشقی نیکوست: آن گاه که به قوم خود گفتند: ما از شما و از آنچه به جای خدا

می پرستید بیزاریم. به شما کفر می ورزیم و میان ما و شما دشمنی و کینه همیشگی پدیدار شده تا وقتی که فقط به خدا ایمان آورید، جز [در] سخن ابراهیم [که] به پدر خود گفت: حتما برای تو آمرزش خواهم خواست، با آن که در برابر خدا اختیار چیزی را برای تو ندارم. ای پروردگار ما، بر تو اعتماد کردیم و به سوی تو بازگشتیم و فرجام به سوی توست».

«اِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللّه ُوَرَسُولُهُ وَالَّذینَ امَنُوا الَّذینَ یُقیمُونَ الصَّلوهَ وَیُؤْتُونَ الزَّکوهَ وَهُمْ

رَاکِعُونَ * وَمَنْ یَتَوَلَّ اللّه َوَرَسُولَهُ وَالَّذینَ امَنُوا فَاِنَّ حِزْبَ اللّه ِ هُمُ الْغَالِبُونَ»(۱)؛ «ولی شما تنها، خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند: همان کسانی که نماز برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند. و هر کس که خدا و پیامبر او و کسانی را که ایمان آورده اند،

ولیّ خود بداند [پیروز است، چرا که] حزب خدا همان پیروزمندانند». فراگیری پیش گفته زمانی آشکار می شود که ما آیات قرآنی را که درباره دوستی خداست دنبال کنیم، تا دریابیم که دوستی خدا تمامی جزئیات زندگی انسانی را دربر می گیرد.

عنصر پنجم: امامت و حکومت

اشاره

از پایه ها و عناصر اصلی وحدت دینی در اسلام «امامت » است. گاه امامت و نبوت در یک شخص گرد هم می آید و گاه از نبوت جدا می شود. در آخرین دین، امامت عنصری است که از نبوت جدا نمی شود، چه، پیامبر از همان آغاز امام بوده، همان گونه ابراهیم علیه السلام سرانجام، امام بوده است. آن گاه امامت پس از درگذشت آخرین پیامبر، ادامه یافت، هر چند که نبوت قطع شد و ادامه پیدا نکرد.

مسؤولیتهای نبوت و امامت

امامت در وظایف بنیادینی که آخرین پیامبر صلی الله علیه و آله آن ها را برعهده دارد و قرآن کریم بدان اشاره کرده، با نبوت شریک است و این وظایف عبارتند از: تلاوت و خواندن آیات

تبلیغ، پرورش و پاکیزه ساختن امت و جامعه و آموزش کتاب و حکمت. خداوند فرموده

۱- مائده /۵۵ - ۵۶.

است:

«هُوَ الَّذی بَعَثَ فِی الأُمِّیّینَ رَسُولاً مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ ایَاتِهِ وَ یُزَکّیهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتَابَ وَ الْحِکْمَهَ وَ اِنْ کَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفی ضَلالٍ مُبینٍ»(۱)؛ «اوست آن کس که در میان بی سوادان فرستاده ای از خودشان برانگیخت، تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب

و حکمت بدیشان بیاموزد و [آنان] قطعا پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند».

بی تردید، تمامی این مسؤولیتها مستلزم آن است که پیامبر و امام، دین را به طور کامل فرا گرفته، نگهبان آن باشد، تا بتواند آن را به مردم برساند و به آموزش و پرورش آنان

بپردازد و به وسیله آن پاکشان گرداند.

همچنین، پیامبر و امام باید به رهنمونی امت بپردازد و به اندازه ای که به دین و اهداف آن مربوط می شود بر حرکت آنان نظارت و اشراف داشته باشد، تا بتواند از این طریق، آن ها را پاک گرداند و پرورش دهد.

همچنین، پیامبر و امام باید مسؤولیت ستیز با انحراف را برعهده گیرد و به منظور سلامتی حرکت و رفتار امت(۲)، تدابیر لازم را در پیش گیرد، زیرا که این مسؤولیت از لوازم پرورش دادن و پاک گردانیدن به شمار می رود.

تفاوت میان نبوت و امامت

چنان که پیشتر گفتیم، گاه نبوت با امامت در یک شخص گرد می آید و گاه از آن جدا می شود و در این صورت، نبوت در امور زیر با امامت تفاوت دارد:

۱ - پیامبر، رسالتی [= دینی] را با خود می آورد که از طریق وحی الهی به او می رسد، امّا امام، این رسالت را به عنوان امانت از سوی پیامبر دریافت می کند، هر چند که همین

امام از سوی خداوند تعیین شده باشد تا این امانت به او سپرده شود.

۲ - دلیل نبوت پیامبر و حجتی که ثابت می کند این نبوت از سوی خداست، «معجزه» است. امّا امام، آنچه امامت او را نزد مردم ثابت می کند و نیز حجت او بر مردم، نصّی

است که از سوی پیامبر، به فرمان خدا، بر اثبات امامت آن امام رسیده باشد.

البته، گاه امامت با امور غیبی غیر عادی و قوانین تجربی همراه می شود که به معجزه

۱- جمعه/۲.

۲- الاسلام يقود الحياه، ص۱۳۶ - ۱۳۷.

شباهت دارد. لیکن اصل حجت و دلیل امامت، همان نصّ است.

۳ - منکر پیامبر، مسلمان نیست، برخلاف منکر امامت که مسلمان گفته می شود و تنها از محدوده ایمان کامل بیرون است و سبب آن هم این است که امامت ادامه رسالت است و از طریق نصّ پیامبر ثابت می شود و لذا از وضوح و روشنی نبوت برخوردار نیست.

۴ - نقش بنیادینی که پیامبر آن را ایفا می کند، استواری و تثبیت ارکان رسالت و رساندن آن به مردم است. امّا نقش امام که پس از پیامبر می آید و پیامبر نیست، ادامه

فرآیند سازندگی و انقلاب است. بنابراین، نقش پیامبر پایه گذاری است و نقش امام ساختن بر روی این پایه است و لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله در سخنی با امام علی علیه السلام تأکید می کند که او برای تنزیل می جنگد و علی علیه السلام برای تأویل.(۱)

هدف بنیادین پیامبر، دگرگونی جامعه انسانی به وسیله دین است و این، باید دو مرحله را پشت سر گذارد:

نخست: رساندن دین به مردم و بنیاد نهادن آن.

دوم: ایجاد دگرگونی اجتماعی که عمر پیامبر، به طور معمول، برای این مرحله بسنده

نمی کند و نیاز دارد که این نقش توسط امام تکمیل شود.

مسؤولیتهای پیش گفته در آخرین نبوت، چند مسأله مهم را ناگزیر ساخته است:

مسأله نخست: استمرار امامت. پس از نبوت، ادامه امامت به دلایل زیر، یک امر ضروری است که ما این دلایل را به صورت کوتاه بیان می کنیم:(۲)

۱ - پیشتر بیان کردیم که فرآیند تغییر اجتماعی و از آن جمله، از میان بردن ستمگران و

۱- از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «ای علی، تو نسبت به من، همچون هارون نسبت به موسی هستی، جز این که پس از من پیامبری نیست. تو دینم را ادا می کنی و به وعده ام جامه عمل می پوشانی و پس از من به خاطر تأویل پیکار می کنی، چنان که من به خاطر تنزیل پیکار کردم. ای علی، دوستی تو، ایمان و دشمنی تو، نفاق است.خداوند لطیف و آگاه به من خبر داده است که نُه تن از امامان معصوم و پاک از نسل حسینند و از جمله آنان، مهدی این امت است که در آخرین زمان دین را بر پا می دارد، همان گونه که من در آغاز آن، دین را برپا کردم». کفایه الاثر، ص۱۳۵؛ بحار الانوار، ج۳۶، ص۳۳۱؛ ح۱۹۰. مضمون روایت پیکار بر سر تنزیل و پیکار بر سر تأویل در شماری از روایاتی آمده است که شیعه و سنی آن ها را

روایت کرده انـد. ر.ك: تاریـخ ابن عساکر، ج۳، ص۱۲۷ و ۱۳۶؛ مستدرک الصحیحین، ج۳، ص۱۲۲. حـاکم گفته است: این روایت صحیح است.

۲– ر.ك: دور اهل البیت فی الحیاه الاسلامیه، از همین نویسنده.

بتهای اجتماعی، مبارزه با نفس و پرورش اجتماعی، امری است که عمر پیامبر معمولاً برای آن بسنده نمی کند بلکه به وجود امام پس از پیامبر نیاز دارد، چرا که با رفتن آخرین

پیامبر، نبوت قطع می شود.

۲ - اختلاف بر سر چگونگی عبادت، اجرای احکام شرعی و مفاهیم دینی، پدیده ای است که همیشه در تاریخ انسانی وجود دارد و به نصّ قرآن از آن جدا نمی شود:

«...وَ لاَ یَزَالُونَ مُخْتَلِفینَ * اِلاَّ مَنْ رَحِمَ...»(۱)؛ «...پیوسته در اختلافند. مگر کسانی که پروردگار تو به آنان رحم کرده است...».

همچنین بر طبق روایت متواتر از پیامبر صلی الله علیه و آله: «ستارگان، اهل زمین را از عرق شدن در امان نگه می دارد و اهل بیت من امتم را از اختلاف و چنانچه یکی از قبایل عرب به مخالفت با آنان برخیزد، امت به اختلاف دچار شوند و به حزب شیطان بدل گردند».(۲)

بنابراین، وجود امام ناگزیر است تا حجت را بر مردم تمام کند و این اختلاف در دین را از میان بردارد. هر چند که به دلیل وجود ضمانتها در دین اسلام، اختلاف دینی در آخرین دین در مقایسه با ادیان پیشین اندک است، لیک با وجود این، اختلاف در هر حال وجود دارد.

۳ - اجرای احکام شرعی به طور کامل - که آخرین مرحله تاریخ بشری یعنی مرحله وحدت حقیقی دینی آن را ایجاب می کند و تمامی پیامبران و از آن جمله، پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله بدان مژده داده اند - در دوران امام مهدی منتظر(عج) می باشد. اجرای احکام

شرعی، چه در مرحله زمینه سازی و چه در مرحله اجرا، نیاز به امامت دارد.

مسأله دوم: امامت اهل بیت علیهم السلام. ضرورت ادامه امامت و بقای آن، مسأله دیگری را موجب شده است و آن این است که امامت باید در اهل بیت علیهم السلام باشد، زیرا که تنها آنان شایستگی این مقام را دارند نه دیگران و این به دلایل و عوامل چندی است که شرایط امامت و محتوای آن ایجاب می کند.

این مسأله از جستارهای کلامی است که این کتاب گنجایش آن را ندارد و لذا برای آشنایی بیشتر به کتاب ما: «دور اهل البیت فی الحیاه الاسلامیه» رجوع کنید.

۱- هود/۱۱۸ - ۱۱۹.

۲- مستدرک الصحیحین، ج۳، ص۱۴۹. حاکم گفته است: این حدیث، دارای سند صحیح است.

مسأله سوم: وحدت امامت. برای این که امامت نقش مطلوب خود را در تحقق بخشیدن وحدت دینی در اسلام ایفا کند، ضرورت دارد که امامت در میان امت یگانه باشد نه چندگانه و این از چیزهایی است که مسلمانان بر آن اجماع دارند.

متون قرآنی در چند مورد به وحدت امامت اشاره کرده است و از آن جمله، در داستان موسی علیه السلام. چرا که هارون را وزیر موسی علیه السلام قرار داده، نه همتای آن. یا در شیوه ای که قرآن کریم در باره نبوتها در ادوار مختلف مطرح کرده، باز هم از وحدت امامت و رهبر سخن گفته است، زیرا که در این شیوه در هیچ عصر و دوره ای شاهد تعدد رهبری نیستیم.

همچنین، روایاتی که از اهل بیت علیهم السلام در این زمینه به ما رسیده، نیز بر وحدت امامت تأکید کرده است. از آن جمله، از حسین بن ابی علا نقل شده که گفت: به ابا عبداللّه علیه السلام گفتم: آیا می شود در زمین، امامی نباشد؟ حضرت فرمود: نه. گفتیم: آیا می شود در زمین

دو امام باشد؟ فرمود: «نه، مگر امامی که خاموش باشد و سخن نگوید و امامی که پیش از او هست سخن بگوید»(۱)

مسأله چهارم: فرمانروایی از آن پیامبر و امام است. برای این که نقش امامت در تحقق بخشیدن آخرین وحدت، مؤثر بیفتد، بر همه مسلمانان واجب شده است که با امام بیعت کنند و در این بیعت هر مسلمانی پیمان می بندد که در چهارچوب احکام شرعی، بی چون

و چرا از امام فرمانبرداری کند و اطاعت او را همپای اطاعت خدا بداند.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله به طور متواتر نقل شده است و مسلمانان بر آن اجماع دارند که آن حضرت فرمود: «هر کس بمیرد و امام زمانش را نشناسد، گویی در دوران جاهلیت از دنیا رفته است».(۲) یا چنین روایت شده است: «هر که بمیرد و بیعتی نکرده باشد، در دوران

۱- بصائر الدرجات، ص ۴۸۶، ح۱۱؛ بحارالانوار، ج۲۳، ص۵۱، ح۱۰۲.

۲- مجلسی در بحارالانوار، ج۲۳، ص ۷۶، باب وجود معرفه الامام، این روایت را آورده و در صفحه ۹۴ چنین گفته است: «بسیاری از عالمان اهل سنت روایت کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر که بمیرد و امام زمان خویش را نشناسد، در دوران جاهلیت از دنیا رفته است». این روایت از طریق اهل سنت، تنها در مسند احمد بن حنبل آمده است. برخی از آنان این روایت را آورده و سپس در برخی از چاپهای بعدی آن را حذف کرده اند و این، از شیوه های خطرناکی است که در وارونه جلوه دادن حقایق درعصر جدید به کار گرفته می شود. نیز روایت یاد شده را صاحب مجمع الزوائد از کتب جامع و متأخر اهل سنت نقل کرده است. همچنین، این روایت در کنز العمال نیز آمده است. در کتاب التاج الجامع للاصول، ج۳، ص۴۶ به نقل از صحیح مسلم آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هر که بمیرد و بیعتی نکرده باشد، گویی در دوران جاهلیت از دنیا رفته است». بیشتر روایات در این زمینه با این عنوان آمده است: هر که بمیرد و بیعتی نکرده باشد - یا با

امـام یا به طور کلی - در دوران جاهلیت مرده است. روایت: «هر که بمیرد و امام زمانش را نشـناسد، در دوران جاهلیت از دنیا رفته است» تنها به صورت بسیار محدود در کتابهای عالمان اهل سنت نقل شده است. این احتمال به طور جدّی وجود دارد که روایات وارد شده درباره «بیعت» تحریف شده باشد چرا که این روایات در اصل، درباره شـناخت امام آمده، لیک برای این که انـدیشه هـای مردم را از عنـوان امـام دور کننـد، آن هـا را جعـل و تحریف کردنـد، به گونه ای که معنـا و مفهوم دیگری پیـدا کردند.

جاهلیت مرده است».(۱)

همچنین، در قرآن کریم آمده است که فرستادن هر پیامبر مستلزم فرمانبرداری از این پیامبر است:

«وَمَا اَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ اِلاَّ لِیُطَاعَ بِاِذْنِ اللّه ِ...»(۲)؛ «و ما هیچ پیامبری نفرستادیم، مگر آن که به فرمان الهی از او اطاعت کنند...».نیز اطاعت از پیامبر و امام، یعنی اولیای امر، با

اطاعت خداوند همراه است:

«یاءَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا اَطیعُوا اللّه َ وَاَطیعُوا الرَّسُولَ وَاُولِی الْاَمْرِ مِنْكُمْ فَاِنْ تَنَازَعْتُمْ فی شَیْ ءٍ فَرُدُّوهُ اِلَی اللّه ِ وَالرَّسُولِ اِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاص للّه ِ وَالْیَوْمِ الْاخِرِ ذلِكَ خَیْرٌ وَاَحْسَنُ تَأْویلًا»(۳)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید. پس هرگاه در امری اختلاف نظر یافتید، اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید، آن را به [کتاب] خدا و [سنت] پیامبر او عرضه بدارید. این بهتر و نیک فرجام تر است».

«وَاَطیعُوا اللّه َ وَرَسُولَهُ وَلاَ تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ ریحُكُمْ...»(۴)؛ «و از خدا و پیامبر اطاعت کنید و با هم نزاع مکنید که سست شوید و مهابت شما از بین برود...».

۱- التاج الجامع للاصول، ج۳، ص۴۶، به نقل از صحیح مسلم. ر.ک: کنز العمال، ج۶، ص۴۵ و ۶۶، احکام الاماره و آدابها.

۲- نساء/۶۴.

۳- نساء/۵۹.

۴- انفال/۴۶.

خداوند در سیاق آیه پیشین فرموده است:

«فَلَا وَرَبِّکَ لَا یُؤْمِنُونَ حَتّی یُحَکِّمُوکَ فیمَا شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لَا یَجِدُوا فی اَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَیْتَ وَیُسَلِّمُوا تَسْلیمًا»(۱)؛ «ولی چنین نیست، به پروردگارت قسم که ایمان نمی آورند، مگر آن که تو را در مورد آنچه میان آنان مایه اختلاف است داور گردانند؛ سپس از حکمی که کرده ای دلهایشان احساس ناراحتی [و تردید] نکنند و کاملاً سر تسلیم فرود آورند».

سخن درباره امامت و فرمانبری از امام، ما را به سخن درباره برنامه حکومت اسلامی، می کشاند که از مهمترین ویژگیهای آخرین دین، یعنی دین اسلام به شمار می رود، چه از لحاظ محتوا و مضمون و چه از لحاظ اجرا و عمل. همچنین، حکومت اسلامی از مهمترین عناصر تحقق یافتن وحدت و از میان برداشتن حلقه های اختلاف نیز محسوب می شود. از این رو، می بینیم که تنها دین اسلام - نه سایر ادیان - توانست در دوران بنیانگذار این دین، حکومت اسلامی(۲) تشکیل دهد و این حکومت تا زمان کنونی

ما استوار و پابرجا بماند و به صورت یک حقیقت استوار در میان مسلمانان از لحاظ معنوی باقی خواهد ماند، تا این که مرحله ظهور حجت خدا، مهدی قائم(عج) فرا رسد و آن حضرت وحدت حقیقی و کامل را در عمل تحقق بخشد. همچنین، این حکومت در نشر دین اسلام و تقویت ارکان آن، اثری سترگ داشته است.

اهمیّت حکومت اسلامی ایجاب می کند که برای آن، فصلی جداگانه و درخور این کتاب باز کنیم. همان گونه که این موضوع را در کتاب جداگانه ای به شکل بسیار مفصل بررسی کرده ایم. [= کتاب: الحکم الاسلامی بین النظریه والتطبیق]

ص:۳۷۵

۱- نساء /۶۵.

۲- حکومت اسلامی هر چند در دوران حکومت داوود و سلیمان و دیگر انبیای بنی اسرائیل به طور نسبی پیاده شد، لیکن این حکومت، یک مقام محض بود که پیامبر از طریق تحولات اوضاع اجتماعی نسبت به فرمانروایان و پادشاهان بدان دست یافت و حکومت اسلامی را به مورد اجرا گذارد. امّا حکومت اسلامی در دین اسلام، یک برنامه دینی است و به همین سبب، تا امروز ادامه پیدا کرده، هر چند که به انحرافهای فراوانی دچاره شده است. حتی پس از سقوط حکومت عثمانی، قانون اساسی حکومت در ایران و سعودی همچنان بر پایه حکومت شریعت باقی ماند، اگر چه این دو کشور در بسیاری از موارد با حکومت اسلامی به مخالفت برخاستند.

فصل دوم: حکومت اسلامی

فصل بندی جُستار

اشاره

سخن درباره حکومت اسلامی پردامنه است و ما می کوشیم نشانه های بنیادین آن را به طور کوتاه در ضمن سه جستار بیان کنیم و تفصیل را به کتاب خود به نام: «الحکم الاسلامی بین النظریه والتطبیق» واگذاریم:

جستار نخست: اندیشه کلی درباره ساختار حکومت اسلامی و خصوصیات فرمانروا.

جستار دوم: نقش حکومت اسلامی در جامعه انسانی.

جستار سوم: ویژگیهای حکومت اسلامی.

جستار نخست: ساختار کلی حکومت اسلامی و خصوصیات فرمانروا

اشاره

از طریق متون پیشین دانستیم که حکومت در اصل از آن خداوند بلند مرتبه است:

«...اِنِ الْحُکْمُ اِلاَّ للّه ِ...»(۱)؛ «فرمان جز به دست خدا نیست...».

خداوند این حکومت را برای پیامبرانی قرار داده که شخص و نام آنان را تعیین کرده است:

«وَتِلْکَ حُجَّتُنَا اتَیْنَاهَا اِبْرهیمَ عَلی قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجاتٍ مَنْ نَشَاءُ اِنَّ رَبَّکَ حَکیمٌ عَلیمٌ * وَوَهَبْنَا لَهُ اِسْحقَ وَیَعْقُوبَ کُلاًّ هَدَیْنَا وَنُوحًا هَدَیْنَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّیَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَیْمنَ وَاَیُّوبَ وَیُوسُفَ وَمُوسی وَ هرُونَ وَکَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنینَ * وَزَکَرِیَّا وَیَحْیی وَعیسی وَاِلْیَاسَ کُلٌّ مِنَ الصَّالِحینَ * وَاِسْمعیلَ وَالْیَسَعَ وَیُونُسَ وَلُوطًا وَکُلاًّ فَضَّلْنَا عَلَی الْعَالَمینَ * وَمِنْ ابَائِهِمْ وَذُرِّیَّاتِهِمْ وَاِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَیْنَاهُمْ وَهَدَیْنَاهُمْ اِلی صِرَاطٍ مُسْتَقیم»(۲) «وآن حجت ما بود که به ابراهیم در برابر قومش دادیم. درجات هر کس را که بخواهیم فرا می بریم، زیرا پروردگار تو حکیم داناست. و به او اسحاق ویعقوب را بخشیدیم و همه را به راه راست درآوردیم و نوح را از پیش راه نمودیم و از نسل او داوود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را [هدایت کردیم] و این گونه نیکوکاران را پاداش می دهیم. و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را که همه از شایستگان بودند. و اسماعیل و یسع و یونس و لوط که جملگی را بر جهانیان برتری دادیم. و از پدران و فرزندان و برادرانشان برخی را [بر جهانیان برتری

دادیم] و آن را برگزیدیم و به راه راست راهنمایی کردیم».

«یَا دَاوُدُ اِنَّا جَعَلْنَاکَ خَلیفَةً فِی الْاَرْضِ فَاحْکُمْ بَیْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَ لاَ تَتَّبِعِ الْهَوی فَیُضِلَّکَ عَنْ سَبیلِ اللّه ِ...»(۳)؛ «ای داوود، ما تو را در زمین جانشین گردانیدیم، پس میان مردم به حق داوری کن و زنهار از هوس پیروی مکن که تو را از راه خدا به در می کند...».

پس از پیامبران، بر حسب نظریه مذهب شیعه امامی، حکومت از آن امامان است و این، به دلیل نصّی است که به فرمان خداوند از پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده است.(۴) و چنان که بیان

کردیم، امام همان مسؤولیتهای پیامبر را بر دوش دارد و از همان صلاحیتها و اختیارات

۱- انعام/۵۷. این موضوع در چند سوره آمده است. ر.ک: المعجم المفهرس، مادّه حکم.

۲- انعام /۸۳ - ۸۷. آنچه در سوره انبیاء آمده، نیز به این موضوع اشاره دارد.

۳- ص/۲۶.

۴- دلایل اثبات امامت را در کتاب خود: «الامامه» و دیدگاههای اسلامی درباره حکومت را در کتاب خود: «الحکم الاسلامی بین النظریه و التطبیق»، باب دوم، ص ۶۱ بیان کرده ایم.

برخوردار است. البته، تفاوتهایی میان آن دو وجود دارد که پیشتر آن ها را بازگو نمودیم.

لیکن برحسب مذهب اهل سنت، پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و بر حسب مذهب

اهل بیت علیهم السلام پس از غیبت امام مهدی علیه السلام این پرسش مطرح می شود که حکومت از آن کیست؟ و چگونه خواهد بود؟

از متون دینی: آیات قرآنی و احادیث نبوی و فتاوی فقیهان و عالمان مسلمانان چنین برمی آید که حکومت دارای سه رکن و یا سه بعد است و ساختار این حکومت از طریق این ارکان روشن می شود و نظریه اسلامی کوشیده است که میان این سه رکن تعادل ایجاد کند:

نخست: نخستین رکن، درونمایه حکومت اسلامی و اختیارات آن می باشد که عبارت است از: مقامهای سه گانه قانونگذاری، اجرایی و قضایی و این اختیارات از آنِ فرمانروای اسلامی است.

دوم: ویژگیهای فرمانروای اسلامی که اختیارات یاد شده در وجود وی متمرکز می شود و توسط این ویژگیها می توان تشخیص داد که آیا این فرمانروا برای حکومت شایستگی دارد یا خیر؟

سوم: وظیفه امتی که حکومت به اداره امور آنان می پردازد و نقش این امت در حکومت مشخص یا تعیین کردن فرمانروا.

رکن نخست: درونمایه حکومت اسلامی

اشاره

حکومت اسلامی، همان گونه که پیشتر اشاره کردیم، قانونگذاری، اجرا و قضاوت را در بر دارد و اینها سه مقام شناخته شده حکومتی است.

مقام قانونگذاری

برتری حکومت اسلامی بر سایر حکومتها آن است که اصل قانونگذاری را از آن

خدا می داند و نقش فرمانروا، رساندن این قوانین و احکام یا کشف آن، از طریق رجوع به دلایلی است که شارع مقدس نیز آن ها را قبول داشته باشد.

دلایل استنباط قوانین و احکام به طور کلی عبارتند از: قرآن کریم، سنت نبوی که از

طریق اسناد معتبر ثابت می شود، اجماع و عقل، در صورتی که حکم شرعی یا علّتها و بایستگیهای آن به صورت قطعی پی ببرد.(۱)

در هر جال، فرمانروای اسلامی [= حاکم اسلامی] یا باید به احکام شرعی به طور مستقیم و از طریق وحی الهی آگاه باشد نظیر پیامبر صلی الله علیه و آله و سپس این احکام را به مردم برساند:

«...یَتْلُوا عَلَیْهِمْ ایَاتِهِ...»(۲)؛ «... تا آیات او را بر آنان بخواند...».

«...وَ مَا عَلَی الرَّسُولِ اِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِینُ»(۳)؛ «...و بر فرستاده [خدا] جز ابلاغ آشکار

نیست».

یا این که این احکام از سوی خدا و پیامبر به وی سپرده شده باشد همانند امام و یا این فرمانروا مجتهد باشد و بتواند احکام را از طریق دلایل تفصیلی چهارگانه استنباط کند.

البته، ولیِ امر، که همان فقیه جامع شرایط و دارای اجتهاد و عدالت و مهارت است، می تواند خلأ قانونی را در اموری که شارع مقدس آن ها را به وی واگذار کرده، پر کند و

آن ها اموری هستند که مباح یا متحرک و متغیرند و از عامل شرایط و اوضاع اثر می پذیرند و به همین سبب، وضع احکامی پایدار برای آن ها امکانپذیر نیست.

احکام حکومتی

به منظور روشن شدن این احکام به پاره ای از موارد آن اشاره می کنیم:

۱ - موضوعاتی که با آن دسته از امور عرفی ارتباط دارد که با تغییر عرف [= راه و رسم مردمی] و اوضاع اجتماعی تغییر می یابد. به عنوان نمونه، بر شوهر واجب است که

هزینه زندگی همسرش از قبیل خوراک، پوشاک و مسکن او را بپردازد و اینها اموری هستند که برحسب تغییر زمان، سطح زندگی مردم و شیوه های زندگی و معیشتی تغییر می یابد و امور دیگر از این باب.

۲ - موارد تزاحم و ناسازی میان واجباتی که نمی توان آن ها را گرد آورد نظیر واجب

۱- این موضوع معمولاً در علم اصول فقه بحث می شود و ما در این جا، تنها بدان اشاره کردیم.

۲- جمعه/۲.

۳- نور/۵۴. در سوره های دیگر نیز این مطلب آمده است. ر.ک: المعجم المفهرس، مادّه بلغ.

بودن نگهداری مردم و واجب بودن دفاع از اسلام و مسلمانان در صورتی که مورد هجوم دشمن قرار گیرند که این دفاع ممکن است به شهادت و کشته شدن بینجامد. یا تزاحم و ناسازی میان واجبات و محرماتی که از مصلحتها و مفسده ها سرچشمه می گیرد و برخی از آن ها با برخی ناسازگاری پیدا می کند. به عنوان نمونه، نوشیدن شراب، حرام وحفظ جان واجب است. گاه انسان به نوعی بیماری دچار می شود که زندگی اش را تهدید می کند و درمان این بیماری به نوشیدن شراب منحصر می شود. یا سقط جنین حرام و حفظ زندگی مادر از واجبات و گاه این حرام با آن واجب ناساز می شود و به همین ترتیب... بنابراین، تشخیص اهمّ از مهمّ و تقدیم اهمّ بر مهمّ از وظایف قانونی و دینی

فرمانروای اسلامی است.

۳ – واجبات دینی به طور کلی – جز آنچه با دلیل مستثنا شده – مشروط بر آن است که موجب زیان و سختی و دشواری نشود. قرآن می گوید:

«...وَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ...»(۱)؛ «.. و در دین شما سختی قرار نداده است...».

«...يُرِيدُ اللّه ُبِكُمُ الْيُسْرَ وَلاَ يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ...»(۲)؛ «...خدا برای شما آسانی می خواهد و برای شما دشواری نمی خواهد...». «زیان دیدن و زیان رساندن در اسلام نیست»(۳)این

قاعده از جمله قواعد مسلّم است که هرگاه واجب اسلامی در برخی از حالتها موجب زیان یا سختی و دشواری شود، تشخیص این زیان و صدور حکم درباره آن از وظایف حکومت و حاکم اسلامی است، چه، زیان و همچنین سختی و دشورای با توجه به زمان

و مکان اختلاف پیدا می کند [و باید حاکم اسلامی آن را مشخص کند].

۴ – قانونگذاری برای اداره امور مردم در زمینه اموری که مباح یا مربوط به آنان و در سیطره و تصرف ایشان است و این در زمانی خواهد بود که خواسته های مردم نسبت به این امور با یکدیگر ناسازگار باشد، به گونه ای که به نابسامانی زندگی آنان، با زیان

رساندن به این زندگی و یا درگیری و اختلاف میان آنان منجر شود. چنان که وضعیت در

۱– حج/۷۸.

۲– بقره/۱۸۵.

۳– من لایحضره الفقیه، ج۴، ح۲۴۳ و ۷۷۷.وسائل الشیعه، ج۲۶، ص۱۴، ابواب موانع الارث، ب۱، ح۱۰.

مورد بهره گیری از منابع طبیعی و همگانی نظیر آب، زمین، حیوانات موجود در خشکی و دریا و یا استفاده از راههای عمومی، از همین قرار است و برای ساماندهی این موارد،

به قانونگذاری و برنامه ریزی نیاز است.

۵ - ساماندهی و اجرای واجبات عینی و کفایی، تا اهداف مورد نظر از این واجبات تحقق یابد همانند ساماندهی فرایند جهاد، امر به معروف و نهی از منکر یا گردآوری خمس و زکات و یا آماده سازی نیرو...

مسؤولیت قانونگذاری و برنامه ریزی امور یاد شده و امثال آن ها را فرمانروا و حکومت اسلامی بر دوش دارد.

مکانیسم قانونگذاری

مکانیسم قانونگذاری به طور اساسی بر چند امر تکیه دارد:

۱ - رویکرد همگانی در قانونگذاری اسلامی که مجتهد می تواند آن را از شریعت استنباط کند، نشانگر نشانه ها و سیاستهای کلی شریعت اسلامی است که با اهداف کلی و مقاصد همگانی، حرمتها، مقدسات و ارزشهای این شریعت ارتباط دارد. چرا که این مقدسات و ارزشها حدود فرآیند قانونگذاری به شمار می رود، که فرمانروا بدان می پردازد.(۱) این امر نشان می دهد که فرمانروای اسلامی باید مجتهد باشد تا توان تشخیص یاد شده را داشته باشد.

۲ - جستجو، تشخیص و دنبال کردن مصالح، تواناییها و امکانات مسلمانان و

خطرهایی که آنان را تهدید می کند و نیز درجه این خطرها.

۳ - مشورت با امت و مردم در امور تخصصی که شناخت آن ها به کارشناسان و آگاهان و افراد کارکشته نیاز دارد.

۴ - جلب آراء مردم در اموری که به مصالح شخصی و امور عمومی و خصوصی دنیوی آنان مربوط می شود، اموری که سرپرستی آن ها در اصل از آنِ مردم است، زیرا به زندگی آنان اختصاص دارد و ناگزیر باید به نیازها، نظریه ها و خواسته های آن ها در این

امور توجه کرد، چرا که اداره این امور به ایشان واگذار شده است.

۱- ر.ك: شهید صدر، الاسلام یقود الحیاه.

از این رو، تجربه کنونی حکومت اسلامی در جمهوری اسلامی ایران با ساختار و تشکیل نهادهایی چون مجلس خبرگان، مجلس تشخیص مصلحت نظام، شورای امنیت ملی، مجلس شورای اسلامی، شوراهای شهر و شوراهای اجرایی در زمینه های مختلف، با مصالح مردم ارتباط دارد و در نگاه اول به این نهادها، به نظر می رسد که تشکیل آن ها از نظامهای دموکراسی وام گرفته شده تا ساختار نظام اسلامی را متحول سازد. لیکن در حقیقت، چنین نیست بلکه نهادهایی هستند که - با قطع نظر از نام و شکل - درونمایه و خاستگاه اسلامی دارد.

ضمانتهای اجرایی

از این جا پی می بریم که قانونگذاری در «منطقه الفراغ» یعنی جاهایی که خلأـ قانونی وجود دارد به قیدهای اساسی زیر محدود شده که سلامت این قانونگذاری را تضمین می کند:

نخست: حکم شرعی و الهی و رویکردهای همگانی آن که بیانگر مقاصد اهداف، ارزشها و اصول این حکم باشد.

دوم: مصالح و مفاسد واقعی جامعه که ممکن است بر اثر شرایط و اوضاع اجتماعی تغییر کند و شناخت آن ها تنها از طریق رایزنی با خبرگان و کارشناسان امکانپذیر است.

سوم: خواست امت و انتخاب آن در مسائلی که به امور و زندگی خصوصی دنیوی آنان مربوط می شود و نیز در اجرای خصوصیاتی که باید در ولی امر و فرمانروای اسلامی

وجود داشته باشد.

چهارم: نهایت درجه تلاش در شناخت واقع و مصلحت و رسیدن بدان و نیز اشراف فرمانروای اسلامی بر فرآیند قانونگذاری دستگاههایی که از سوی او برای این کار موظف و یا از جانب مردم انتخاب شده اند.

این امور چهارگانه، ضمانتهای اجرایی را تشکیل می دهد تا قانونگذاری در زمینه پیش گفته از یک سو با حکم شرعی همخوانی داشته باشد و از سویی دیگر باحق و عدالت و مصالح والا.

مقام اجرایی

اجرا و عملی کردن احکام شرعی که در اصل شریعت ثابت شده، یا اجرای قوانین و برنامه هایی که ولی امر مسلمانان و دستگاههایی که مسؤولیت ساماندهی زندگی انسان ها را برحسب مقتضیات شرایط و نیازهای جدید انسانی و اجتماعی بر عهده دارند آن ها را وضع می کنند، نیز از اموری است که به حاکم اسلامی واگذار شده است، چرا که ولایت همگانی او آن را ایجاب می کند، هر چند که مفهوم فقهی و اسلامی «ولایت» بسیار گسترده تر از اجرای احکام شرعی است، به گونه ای که هر سه قوه [= مجریه، مقننه

و قضائیه] را در بر می گیرد و معنای آن مساوی با حکومت است.

همچنین، می توانیم این مفهوم گسترده را از نصوصی به دست آوریم که بر وجوب بیعت با امام دلالت دارد و بیعت به معنای پیمان بستن و ملتزم شدن به طاعت و فرمانبرداری از امام است: «هر که بمیرد و با کسی بیعت نکرده باشد، در دوران جاهلیت از دنیا رفته است».(۱) «کسی که بمیرد و امام زمانش را نشناسد، در دوران جاهلیت از دنیا رفته است».(۲)

نیز این گستردگی معنای ولایت را می توان از نصوصی به دست آورد که به طور کلی

حکومت را به سه دسته واگذار می کند: پیامبران، الهیون و دانشمندان. خداوند فرموده است:

«اِنَّا اَ نْزَلْنَا التَّوْرِیهَ فیهَا هُدًی وَنُورٌ یَحْکُمُ بِهَا النَّبِیُّونَ الَّذینَ اَسْلَمُوا لِلَّذینَ هَادُوا

وَالرَّبَّانِیُّونَ وَالْاَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ کِتَابِ اللّهِ ِ وَکَانُوا عَلَیْهِ شُهَدَاءَ...»(۳)؛ «ما تورات را که در آن رهنمود و روشنایی بود نازل کردیم. پیامبرانی که تسلیم [فرمان خدا] بودند، به موجب آن برای یهود داوری می کردند و [همچنین] الهیون و دانشمندان به سبب آنچه از کتاب خدا به آنان سپرده شده و بر آن گواه بودند...». واژه حکم در این آیه به معنای اجرای شریعت است و دلیل آن این سخن خداوند است:

«... بِمَا اسْتَحْفَظُوْا مِنْ کِتَابِ اللّهِ ...»

۱- التاج الجامع للاصول، ج۳، ص۴۶.

۲- بحارالانوار، ج۲۳، ص۷۶، باب وجوب معرفه الامام.

۳- مائده/۴۴.

و نیز به قرینه احکام اجرایی که در سیاق این آیه آمده است.

بنابراین، پیامبر، الهی و دانشمند، اگر چه سرپرست، ناظر و گواه حکم شرعی و الهی است، لیکن در عین حال، مسؤول اجرا و پیاده کردن این حکم نیز می باشد:

«...وَمَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِمَا اَ نْزَلَ اللّه ُفَأُولئِکَ هُمُ الْکَافِرُونَ»(۱)؛ «... و کسانی که به موجب آنچه خدا نازل کرده داوری نکرده اند، آنان خود کافرانند».

«...فَأُولئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ»(۲)؛ «... آنان خود ستمگرانند...».

«...فَأُولئِکَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»(۳)؛ «...آنان خود نافرمانند...».

رمز سپرده شدن اجرای احکام شرعی به گروههای سه گانه آن است که آخرین آیین الهی نباید به صورت مفاهیم و عقاید محض یا مژده و هشداری باقی بماند که رفتار انسان

را تعیین می کند و یا به شکل اندرزها و رهنمودهایی برای مردم بر جای ماند که پای بندی

بدان، تنها از طریق رشد انگیزه های درونی انجام شود بلکه علاوه بر آن، باید مکانیسمی

برای اجرا و عملی کردن این آیین در جامعه انسانی وجود داشته باشد و این مکانیسم را از راههای زیر می توان به وجود آورد:

۱ - واگذار کردن اجرای احکام دینی به فرمانروای اسلامی.

۲ - وجوب فرمانبری ملت در محدوده دینی از فرمانروای اسلامی. چرا که امام علی علیه السلام فرمود: «در نافرمانی آفریدگار نباید از آفریده اطاعت کرد».(۴)

نیز در محدوده مصالح عالی اسلامی برای جامعه باید از حاکم اسلامی اطاعت کرد.

۳ - واجب بودن نظارت شرعی بر پیامبر، امام و مجتهد، یعنی کسی که آگاه به احکام دینی است.

۴ - واجب بودن نظارت همگانی بر امّت تا ضمانتی باشد برای بیرون نرفتن فرمانروا از خطّ کلی حرکت اسلامی.

بنابراین، سلطه فرمانروای اسلامی و فرمانبری از وی، دو عنصر بنیادین در تحقق یافتن این هدف مکتبی به شمار می روند.

از آن جا که اسلام به این بُعد اهمیتی ویژه می دهد، می بینیم که بر عنصر فرمانبری

۱- مائده/۴۴.

۲- مائده/۴۵.

۳- مائده/۴۷.

۴- نهج البلاغه، قصار الحکم، ۱۶۵ و ۶۹۱.

تأکیـد فراوان می کنـد، تا آن جا که آن را به اصل ایمان به خـدا و شالوده شـریعت پیوند می دهد و این که سـرپیچی از آن به نفاق و کفر منجر می شود.

این دو عنصـر در تحقق وحدت اجتماعی در میان جامعه نقشی سترگ دارند، زیرا که نه برای دیدگاههای فردی درباره اجرای احکام زمینه ای باقی می ماند و نه برای تعدد صدور حکم و اختلاف آن.

با آنچه گفته شد، می توانیم اهمیّت وحدت امامت و رهبری را در جامعه اسلامی توجیه کنیم.

مقام قضایی

منظور از مقـام قضـایی، برخورداری از قـدرت و صـلاحیت برای پایـان دادن خصومتهـا و درگیریهای حقوقی میان افراد جامعه است. چرا که مردم در سایه نظام اسـلامی ممکن است بر سر برخی از حقوق و مطالبات با یکدیگر به اختلاف دچار شوند. این اختلاف یا

بر اثر آگـاه نبودن از واقعیت است، به گونه ای که هر کـدام از آنـان خود را حق به جانب می دانـد، یا از روی عمـد و نادیـده گرفتن واقعیت است، زیرا از هوس پیروی می کنند و تحت تأثیر خواسـته ها و شهوت ها قرار می گیرند، یا از شریعت و احکام شرعی سـرپیچی می کننـد و یـا بر جان، مال، حرمت و حقوق دیگران تجاوز می کننـد و این امر، به تشـخیص حق، پایان دادن خصومتها، تعیین مجازات بازدارنده و اقدامهایی که مانع از این تجاوز شود، نیاز دارد و وظیفه مقام قضایی نیز همین کار است.

مقـام قضایی نیز به فرمانروای اسـلامی که واجـد شـرایط باشـد نظیر پیامبر، یا امام و یا مجتهـد یعنی کارشـناس احکام دینی که عادل و آگاه باشد، واگذار شده است.

نصوص قرآنی مطلب یاد شده را ثابت می کند. خداوند فرموده است:

«فَلاَ وَرَبِّکَ لاَ یُؤْمِنُونَ حَتّی یُحَکِّمُوکَ فیمَا شَـجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لاَ یَجِدُوا فی اَ نْفُسِـهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَـیْتَ وَیُسَـلِّمُوا تَسْـلیمًا»(۱)؛ «ولی چنین نیست، به پروردگـارت قسم که ایمـان نمی آورنـد، مگر آن که تو را در مورد آنچه میـان آنـان مـایه اختلاف است داور گردانند؛ سپس از حکمی که کرده ای در دلهایشان احساس ناراحتی [و تردید] نکنند و کاملاً سر تسلیم

۱- نساء/۶۵.

فرود آورند».

باید بدانیم که قضاوت در این جا به معنای تشخیص حکم واقعی الهی نیست که پیامبر، یا امام و یا مجتهد، حکم واقعی و حقیقی خدا را بیان کند بلکه قضاوت در این جا

به معنای به کار بردن معیارهای شرعی است برای کشف حقیقت و تشخیص آن و آن گاه اجرای حکم شرعی بر حسب این کشف. گاه بر اثر ناقص بودن ابزار اثبات یا نبود این ابزار، حکم قاضی با واقعیت تطبیق نمی کند و لذا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من تنها با ابزارهای گواهی و سوگند در میان شما داوری می کنم».(۱) گواه نیز گاهی برخلاف واقع

گواهی می دهد، چنان که سوگند، گاهی سوگند دروغ است. لیک با وجود این، براساس آن، خصومت فیصله می یابد وهر کدام از طرفین دعوا موظف است که داوری را بپذیرد و بدان پای بند باشد تا اختلاف و مشکل از میان برداشته شود.

با آنچه گفته آمد، می بینیم که حکومت اسلامی، مقامات و صلاحیتها به طور اساسی در «فرمانروای اسلامی» متمرکز می شود. امّا امت، اگر چه وظیفه دارند که فرمانروا را شناسایی و آن گاه بر وی نظارت کنند که از مسیر کلی اسلام خارج نشود و رفتار او با حکومت اسلامی همخوانی داشته باشد، لیکن با وجود این، موظفند که در حدود حکم شرعی و مادام که این فرمانروا از موازین شرعی دست نکشیده است، از وی اطاعت کنند.

رکن دوم: ویژگیهای فرمانروای اسلامی

انتخاب فرمانروا

پیشتر که درباره ساختار حکومت اسلامی سخن می گفتیم، دانستیم که رویکرد کلی در ادیان الهی به طور عام و در دین اسلام به طور خاص آن است که مقامهای حکومتی و اختیارات در فرمانروای اسلامی متمرکز شود. چنانچه به این موضوع، آنچه را که به

۱- از ابو عبداللّه علیه السلام نقل شده است: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من تنها با ابزار گواهیها و سوگندها در میان شما داوری می کنم. برخی از شما در اقامه دلیل خود از برخی دیگر زرنگ تر است. بنابراین، هر کس که من چیزی از دارایی برادرش را برای او ببرم، همانا پاره ای از آتش را برای او بریده ام». کافی، ج۷، ص۴۱۴، ح۱.

زودی در باره وظایف فرمانروای اسلامی و مسؤولیتهای بزرگ فرمانروا و حکومت اسلامی بیان خواهیم کرد بیفزاییم، به ضرورت وضع ضمانتهای اجرایی در حکومت و حاکم اسلامی توسط دین اسلام پی خواهیم برد، تا سلامت حرکت در حکومت اسلامی تضمین شود.

مهمترین ضمانتهایی که برای این منظور وضع شده، ویژگیها و خصوصیات فرمانروای اسلامی است، به گونه ای که این ویژگیها، «انسان شایسته ای» را مجسم می سازد که از برترین ویژگیهای علمی، اخلاقی، روانی و خصوصیات شخصی برخوردار است و از همه مردم برتر و یا از برترینها در این موضوعات می باشد. او پیشوا و مقتدایی است که دیگران در رفتار و کردار به او اقتدا می کنند و به همین دلیل، شایسته بر

دوش گرفتن مسؤولیت امامت و رهبری را دارد و عنوان امام و رهبر بر او تطبیق می شود.

ویژگیهای فرمانروای اسلامی را از آیات قرآنی که درباره گزینش پیامبران، فرستادگان و امامان از میان مردم سخن گفته و آنان را با بهترین ویژگیها توصیف کرده، می توان فهمید:

«اِنَّ اللّه َ اصْطَفی ادَمَ وَنُوحًا وَ الَ اِبْرهیمَ وَ الَ عِمْرَانَ عَلَی الْعَالَمینَ * ذُرِّیَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللّه ُ سَمیعٌ عَلیمٌ»(۱)؛ «به یقین خداوند، آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برتری داده است. فرزندانی که بعضی از آنان از [نسل]بعضی دیگرند و خداوند شنوای داناست». افزون بر این سخنان خداوند، آیاتی هستند که آنان را به عنوان

رهبر و مقتدایی توصیف کرده اند که دیگران به آنان اقتدا می کنند:

«اُولئِکَ الَّذینَ هَدَی اللّه ُ فَبِهُدیهُمُ اقْتَدِهْ قُلْ لَا اَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ اَجْرًا اِنْ هُوَ اِلَّا ذِکْری لِلْعَالَمینَ»(۲)؛ «اینان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده است. پس به هدایت آنان اقتدا کن. بگو: من از شما هیچ مزدی بر این [رسالت] نمی طلبم. این قرآن جز تذکری برای جهانیان نیست».

همچنین، آیه امامت ابراهیم علیه السلام که از شایستگی آن حضرت برای این مقام سخن می گوید و این که او پس از آزموده شدن با کلمات و به انجام رساندن آن ها این شایستگی

را پیدا کرد:

۱- آل عمران/۳۳ - ۳۴.

۲- انعام/۹۰.

«وَ اِذِ ابْتَلی اِبْرهیمَ رَبُّهُ بِکَلِمَـاتٍ فَـاَتَمَّهُنَّ قَالَ اِنّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ اِمَامًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتی قَالَ لاَ یَنَالُ عَهْـدِی الظَّالِمینَ»(۱)؛ «و چون ابراهیم را پروردگـارش بـا کلمـاتی بیـازمود و وی آن همه را به انجـام رسانیـد، [خـدا به او] فرمود: من تو را پیشوای مردم قرار دادم. [ابراهیـم] پرسـید: از دودمـانم [چطـور]؟ فرمـود: پیمـان مـن بـه بیـدادگران نمی رسـد». اینهـا افزون بر آیـاتی است که بر جانشینی و وراثت صالحان برای زمین تصریح کرده است.

فرمانروایی یا امامت

فرمانروایی یا امامت، بعد دوم در حرکت پیامبر صلی الله علیه و آله را تشکیل می دهد که در اصطلاح قانونی جدید از آن به مقام اجرایی تعبیر می کنند.

خلاصه این بُعد آن است که پیامبر، باید سرپرست، مدیر و فرمانروا باشد، تا شریعت و حکومت اسلامی را پیاده کند. چرا که آخرین آیین الهی، تنهـا با این هـدف نازل شـده است که به مورد اجرا گذاشـته شود، نه این که به صورت مفاهیم الهی محض باقی بماند، یا مژده و بیم دادنی باشد که رفتار انسانی را محدود سازد و با اندرزها و رهنمودهایی

باشد که پای بندی بدان، از طریق انگیزه های ذاتی در مردم انجام شود. می بینیم که دین و احکام آن در صحنه عمل و اجرا با مشـکلات بسـیاری رو به روست که مهمترین آن ها، مشکل اختلاف و پراکندگی دیدگاهها در شیوه پیاده کردن این احکام و شکـل اِعمال و اجرای آن است، چه، در بسیاری از اوقات می بینیم که احکام و قوانین و چگونگی اجرای آن، از شـخص اجرا کننـده و به کار گیرنـده آن اثر می پـذیرد، زیرا که ممکن است وی در اجرای احکام راه افراط در پیش گیرد و از جاده حق و عـدالت بیرون رود و نیز ممکـن است وی در اجرای احکـام راه افراط در پیش گیرد و از جـاده حـق و عـدالت بیرون رود و نیز ممکن است مصـادیق و جایگاههـای احکـام بر وی مشـتبه شود و لـذا در هنگـام اجرای حکم، دیـدگاه حـاکمی پیاده شود که خطاکار قاصر یا مقصر است و خطایش عمدی باشد یا غیر عمدی. خداوند در این باره می فرماید:

«وَعَدَ اللّه ُالَّذینَ امَنُوا مِنْکُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْاَرْضِ کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَیُمَکِّنَنَّ لَهُمْ دینَهُمُ الَّذِی ارْتَضی لَهُمْ وَلَیُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ اَمْنًا

ص:۳۸۸

۱- بقره/۱۲۴.

يَعْبُدُونَنی لاَ يُشْرِكُونَ بی شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذلِكَ فَأُولئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»(۱)؛ «خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، وعده داده است که حتما آنان را در این سرزمین جانشین [خود] قرار دهد؛ همان گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین [خود] قرار داد و آن دینی را که برایشان پسندیده است به سودشان مستقر کند و بیمشان

را به ایمنی مبدل گرداند [تا] مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نگردانند و هر کس پس از آن به کفر گراید، آنانند که نافرمانند».

«وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ اَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِیَ الصَّالِحُونَ»(۲)؛ «و در حقیقت،، در زبور پس از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد».

سختگیری در ویژگیهای رهبری

قرآن کریم مفهوم «انسان صالح» را به سان عنوانی کلی و نامشخص که دستخوش اظهار نظرها یا جعل کاریها قرار گیرد، رها نکرده است بلکه ادیان الهی کوشیده اند که این انسان را مشخص سازند: یا با تعیین نام و شخص از سوی خداوند، چنان که در پیامبران، اوصیا و امامان علیهماالسلام این گونه اند یا با تعیین ویژگیهای عمومی و دقیق که مردم بتوانند از طریق آن وی را تشخیص دهند. خداوند فرموده است:

اِنَّا اَ نْزَلْنَا التَّوْرِيةَ فيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذينَ اَسْلَمُوا لِلَّذينَ هَادُوا

وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللّه ِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ...»(۳)؛ «ما تورات را که در آن رهنمود و روشنایی بود نازل کردیم. پیامبرانی که تسلیم [فرمان خدا] بودند، به موجب آن برای یهود داوری می کردند و [همچنین] الهیون و دانشمندان به سبب آنچه از کتاب خدا به آنان سپرده شده و بر آن گواه بودند...».

«پیامبر» با فرمان الهی مشخص می شود، زیرا خدا پیامبر را برمی گزیند و انتخاب می کند و همچنین «الهیون» که اوصیای پیامبران هستند از سوی خدا تعیین می شوند. این دو گروه در بالاترین درجه عدالت قرار دارند که در «دانش کلام» واژه «عصمت» را بر آن

۱- نور/۵۵.

۲- انبیاء/۱۰۵.

۳- مائده/۴۴.

به کـار می برنـد و از این جا می توانیم انتظار داشـته باشـیم و حتی تأکیـد کنیم که این دو گروه شـریعت را به طور کامل پیاده خواهند کرد.

امّا در غیبت پیامبران و اوصیای آنان، نوبت به «دانشمندان» می رسد، دانشمندانی که

می توان آنـان را از طریق ویژگیهـای دقیق و راههای درست اثباتی که شـریعت آن را وضع کرده است، شـناخت. این ویژگیها تضـمین می کند که اجرای شـریعت، با امانت و دقیق و نیز توأم با حق و عدالت باشد و این فرمانبروایان در دام هوس، خواسـته ها و منافع شخصـی نیفتنـد یا به خطا و اشـتباه دچار نگردنـد، چه، به زودی خواهیم دید که این ویژگیها، به طور دقیق، با هدف حکومت و با مسؤولیتهای سترگ و مهمّ فرمانروا همخوانی خواهند داشت.

پیشتر به برخی از نشانه های این ویژگیها پی بردیم و اینک می خواهیم آن ها را با اندکی از توضیح بیان کنیم.

ویژگیهای فرمانروا

اشاره

ویژگیهـای کلی فرمـانروا را به طور اجمـال می توان نـام برد و آن ها ویژگیهایی هسـتند که می توان از آیات قرآنی و روایات نبوی استنباط کرد:

۱ – آگاهی به دین و شریعت

از خصوصـیات فرمـانروا در حکومت دینی آن است که وی به اسـلام، شـریعت اسـلامی، احکـام و رویکردهای کلی آن آگاه باشد تا بتواند با تکیه به دلیل شـرعی، فرمانهای خود درباره امور مردم را صادر کند و به همین سـبب، اسـلام شـرط دانسـته که باید حاکم اسـلامی - در صورتی که پیامبر و وصـی او نباشد - از درجه بالای علمی و تخصص برخوردار باشد و از این درجه به «اجتهاد» تعبیر می شود، تا این شایستگی را به وی بدهد که بتواند احکام شرعی مورد نیاز را استنباط کند، احکامی که وضع آن ها به وی واگذار شده و ابلاغ، آموزش و اجرای اسلام بدان نیاز دارد.

مجتهـد همـان کسـی است که قرآن کریم از آن به «اهـل الـذّکر» تعبیر کرده و مشـخص فرموده است که مردم هنگـام شـک و تردید [در احکام شرعی] به آنان رجوع کنند:

«...فَسْئَلُوا اَهْلَ الذِّكْرِ اِنْ كُنْتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ»(۱)؛«... پس اگر نمی دانید، از پژوهندگان

کتابهای آسمانی جویا شوید».

همچنین، مقصود از عبارت: «الاحبار» در آیه زیر نیز همان اهل ذکر [و صاحب نظران

و متخصصان علوم دینی] است:

«اِنَّا اَ نْزَلْنَا التَّوْرِيهَ فيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذينَ اَسْلَمُوا لِلَّذينَ هَادُوا

وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْاَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاخْشَوْنِ وَلاَ تَشْتَرُوا بِايَاتى ثَمَنًا قَليلاً وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا اَ نْزَلَ اللّه فَاُولئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ»(۲)؛ «ما تورات را که در آن رهنمود و روشنایی بود نازل کردیم. پیامبرانی که تسلیم [فرمان خدا]بودند، به موجب آن برای یهود داوری می کردند و [همچنین] الهیون و دانشمندان به سبب آنچه از کتاب خدا به آنان سپرده شده و بر آن گواه بودند...».

منظور از «حبر» همان دانشمند دینی است. خداوند پس از پیامبران و الهیون، مقام داوری بر طبق تورات را به دانشمندان واگذار کرده است.

از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده است: «دانشمندان وارثان پیامبرانند و این بدان سبب است که پیامبران نه درهمی به ارث بر جای نهاده اند و نه دیناری و تنها احادیث خود را به ارث نهاده اند. پس هر که چیزی از این احادیث را فرا گیرد، بهره فراوانی برده است».(۳)

نیز امام علی علیه السلام از آن حضرت روایت کرده است که گفت: «پروردگارا، به جانشینانم رحم کن - این سخن را سه بار تکرار کرد - پرسیدند: ای رسول خدا جانشینان تو کیانند؟ فرمود: کسانی که از حدیث و سنتم پیروی می کنند و سپس آن را به امتم آموزش می دهند».(۴)

در حدیثی دیگر از امام رضا علیه السلام و از پدران آن حضرت نقل شده است: «... آنان که

پس از من می آیند و احادیث و سنّت مرا نقل می کنند و آن را پس از من به مردم آموزش

می دهند».(۵)

۱- نحل/۴۳.

۲- مائده/۴۴.

۳- الکافی، ج۱، ص۳۲، ح۲.

۴- صدوق، الامالی، ص۲۴۷، ح۲۶۶؛ وسائل الشیعه، ج۲۷، ص۱۳۹، ابواب صفات القاضی، ب۸، ح۵۳.

۵- عیون اخبار الرضا، ج۲، ص۳۷، ح۹۴؛ وسائل الشیعه، ج۲۷، ص۹۲، ابواب صفات القاضی، ب۸،ح۵۳.

این روایات و امثال آن می گوید: عالمان وارثان انبیا و جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله می باشند و

تردیدی وجود ندارد که یکی از برجسته ترین وظایف انبیا و فرستادگان الهی، حکومت است، چرا که خداوند فرموده است:

«وَمَـا اَرْسَـلْنَا مِنْ رَسُولٍ اِلاَّـ لِيُطَاعَ بِاِذْنِ اللّه ِ...»(۱)؛ «و مـا هیـچ پیـامبری را نفرسـتادیم، مگر آن که به توفیـق الهی از او اطـاعت کنند...».

این آیه در سیاق سخن درباره حکومت اسلامی آمده است. پس باید جانشینان پیامبران از عالمان باشند و عالمان نیز از نقش و مقام حکومت در جامعه مکتبی برخوردار باشند.

روشنتر از این آیه، روایتی است که از امام علی علیه السلام نقل شده است: «عالمان

فرمانروایان مردمند»(۲)نیز امام حسن علیه السـلام از پدرش نقل کرده است: «...اجرای امور و احکام در دست دانشـمندان الهی و امانتداران حلال و حرام او هستند».(۳)

از این متون اسـتفاده می شود که عالمـان، حق ولاـیت دارنـد، زیرا عبارتهـایی چون «فرمانروایان»، «مجاری امور» و «امینان» این مطلب را به اثبات می رساند، چرا که این

عناوین، تنها بر فرمانروا صدق می کند و یا از برجسته ترین نمادهای فرمانروا به شمار

می رود.

همچنین، در توقیع معروف، از امام حجت (عج) آمده است: «...در رویدادهای جاری به راویان حدیث ما رجوع کنید، زیرا که آنان حجت من بر شـما هستند و من حجت خدا...»(۴) از مقایسه حجیت امام علیه السـلام با حجیت راویان حدیث در این متن، استفاده می شود که فقیهان ولایت دارند، زیرا روشن است که حجیت امام علیه السلام در سطح حکومت و ولایت

است، پس حجیت راویان حدیث نیز ولایت [= فرمانروایی] را در بر می گیرد.

بهترین روایتی که بر ولایت دانشمند فقیه دلالت دارد، صحیحه زراره از ابوجعفر

۱- نساء/۶۴.

۲- غرر الحکم، ج۱، ص۳۰ /۵۵۹؛ مستدرک الوسائل، ج۱۷، ص ۳۲۱.

۳- تحف العقول، ص۱۶۹ - ۱۷۱؛ مستدرک الوسائل، ج۱۷، ص۳۱۵ح۱۶.

۴- اکمال الدّین وتمامالنعمه، ص۴۸۴/۴. وسائل الشیعه، ج۲۷، ص ۱۴۰، ابواب صفات القاضی، ب۱۱، ح۹.

باقر علیه السلام است: «اسلام بر پنج چیز بنیاد شده است: بر نماز، زکات، حج، روزه و ولایت. زراره گفت: کدام یک برتر است؟ آن حضرت فرمود: ولایت از همه آن ها برتر است، زیرا کلید آن ها می باشد و فرمانرواست که [مردم را] به سوی آن ها رهنمونی می کند...»(۱)از این سخن امام علیه السلام: «فرمانرواست که به سوی آن ها رهنمونی می کند» آشکارا به دست می آید که او در مقام تشخیص و تعیین فرمانروای اسلامی است و این پس از زمانی است که فضیلت ولایت [= فرمانروایی] را بیان و تعریف می کند و می گوید: «ولایت کلید آن هاست » و این عنوان در شخص «فقیه» نمودار است، زیرا او همان عالم و دانشوری است که مردم را به سوی این ارکان هدایت و دلالت می کند.(۲)

۲ – عدالت

مقصود از عدالت آن است که انسان در رفتار و حرکت خویش، انسانی باشد که درست در جاده شریعت حرکت کند. فقیهان عدالت را معمولاًـ چنین تعریف می کنند: «عدالت، ملکه و حالت روحی و روانی استواری است که انسان را قادر می سازد، هماره خود را در برابر فشارهای درونی و برونی - نظیر فشار خشم، خواستن و ترسیدن

نگهدارد و بر خویشتن مسلط باشد».

عدالت، کمال ایمان است و نیز عدالت، تقوا و پایداری است که قرآن کریم فراوان از این دو سخن می گوید و خداوند به پیامبر خود و مؤمنان فرمان داده است که به آن ها

۱- محاسن البرقی، ج۱، ص۴۴۶، ح۱۰۳۴؛ الکافی، ج۲، ص۱۸، ح۵.

۲- بعید است که ظاهر عبارت: «...فرمانرواست که به سوی آن ها رهنمونی می کند» برای بیان مسؤولیت فرمانروا باشد، وگرنه باید عبارت به شیوه دیگری می آمد. چنان که در قرآن کریم آمده است: «اَلَّذینَ اِنْ مَکَّنّاهُمْ فِی الْاَرْضِ اَقَامُوا الصَّلوهَ وَ اتَوُا الزَّکوهَ وَ اَمَرُوا بِـاص لْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْکَرِ وَ للّه ِ عَـاقِبَهُ الْاُمُورِ» حج/۴۱ «همان کسانی که چون در زمین به آنان توانایی دهیم، نماز برپا می دارند و زکات می دهند و به کارهای پسندیده وا می دارند واز کارهای ناپسند باز می دارند و فرجام همه کارها از آن خداست». در این صورت، عبارت می بایست چنین می بود: «فرمانروا بر پا دارنده آن هاست» یا به شیوه ای دیگر. ظاهر متن [روایت] نشان می دهد که درصدد بیان آن است که فرمانروا راهنمای حکم شرعی است و گویی امام علیه السلام می گوید: فرمانروا همان کسی است که این ارکان را می شناسد یا آن ها را می داند یا به سوی آن ها رهنمونی می کند. برای توضیح بیشتر در استدلال علمی بر این روایت، به کتاب ما به نام: «الحکم الاسلامی بین النظریه والتطبیق» ص ۱۰۰ رجوع کنید.

پایبند باشند و به وسیله تقواست که رفتار او را هماهنگ و همساز با احکام شرعی می سازد چه در واجبات و چه در محرمات.

عدالت همچون سایر خصلتهای روانی، درجاتی دارد و لذا فرمانروا باید از آن چنان درجه عالی عدالت برخوردار باشد که با عظمت مسؤولیتی که بر دوش گرفته همخوانی داشته باشد.

از جمله نصوص قرآنی که به ضرورت پایبندی فرمانروا به عدالت در حکومت اشاره می کند، این سخن خداوند است :

«فَاص سْتَقِمْ کَمَا اُمِرْتَ وَ مَنْ تَابَ مَعَکَ وَ لاَ تَطْغَوْا اِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصیرٌ»(۱)؛ «پس همان گونه

که دستور یافته ای ایستادگی کن...».

از جمله روایتهایی که درباره شرط تقوا و عدالت در فرمانروا رسیده، روایتی است که از امام ابو جعفر علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است: «رهبری تنها برای کسی شایسته است که سه خصلت در او باشد: تقوایی که وی را از نافرمانیهای خداوند باز دارد، بردباری که به وسیله آن خشم خود را کنترل کند و فرمانروایی نیکو بر کسانی که تحت فرمانروایی او هستند تا آن جا که به سان پدر مهربان برای آنان باشد».(۲)

همچنین، از امیرالمؤمنین علیه السلام هنگام روانه شدن او به سوی شام برای پیکار با معاویه، روایت شده است: «... ملّت نیکوکار به وسیله پیشوای دادگر رهایی می یابد. هان بدانید،

ملت بدکار به وسیله پیشوای بدکار به هلاکت می رسد...»(۳)

از امام صادق علیه السلام روایت شده است: «هرگاه عالم را دوستدار دنیا دیدید، بر دین خود وی را متهم کنید، زیرا که هر کس چیزی را دوست بدارد، از همان محبوب خود

پاسداری می کند».(۴)

این روایت اگر چه درباره عالم فقیه وارد شده است، لیکن می توان شرط عدالت در فرمانروا [= حاکم اسلامی] را از آن بهره جست، به این دلیل که گفتیم، ولایت در

۱- هود /۱۱۲.

۲- الکافی، ج۱، ص۴۰۷،ح۸؛ بحارالانوار، ج۲۷، ص ۲۵۰،ح۱.

۳- الارشاد، ج۱، ص ۲۶۰؛ بحارالانوار، ج۳۲، ص۳۸۷، ح۳۶.

۴- الکافی، ج۱، ص۴۶، ح۴؛ علل الشرائع، ج۲، ص۹۷، ح۱۲؛ بحارالانوار، ج۲، ص۲۰۷، ح۷.

حکومت، تنها برای فقیه و عالم به احکام شریعت است.و مقصود از «فقیه» و «عالم» در این جا، عنوان کسی است که شایستگی برای حکومت دارد.

امام سجاد علیه السلام بر راههای اثبات و ضرورت وجود درجه بالای عدالت در حاکم، سخت تأکید می کند و این کار را از طریق زیر نظر گرفتن تمامی ابعاد رفتار و کردار او انجام می دهد تا از عدالت، تقوا و پایداری وی در جادّه شریعت اطمینان یابد و لذا می فرماید:

«... چنانچه او را [= فرمانروا را] دریافتید که از مال حرام پرهیز می کند، پس اندکی درنگ کنید و این رفتار وی شما را فریب ندهد. چرا که خواسته های مردم گوناگونند و لذا

چه بسیارند افرادی که از مال حرام، هر چند زیاد باشد، خودداری می کنند، ولی خود را بر انجام کار بسیار زشت [دیگر] وا می دارند و از این طریق مرتکب حرام می شوند. هرگاه دریافتید که و از این کار زشت نیز خودداری می کند، درنگ کنید و این شما را فریب ندهد، تا این که بنگرید، استواری خرد او چقدر است، زیرا بسیارند افرادی که همه این کارهای زشت را رها می سازند و به خرد استوار رجوع نمی کنند و لذا آنچه را با نابخردی

خود خراب می کنند بیش از آن چیزی است که با خرد خود به اصلاح آن می پردازند.

اگر خردِ او را استوار یافتید، باز هم درنگ کنید و این نیز فریبتان ندهد! تا این که بنگرید، آیا وی با هوس خویش علیه خرد خود همراهی می کند یا با خرد خویش علیه هوس خود؟ و نیز محبّت او به ریاستهای ناروا یا تمایل نداشتن او به این ریاستها چگونه

است؟ چه، در میان مردم کسی هست که دنیا و آخرت را از دست می دهد. دنیا را برای دنیا رها می کند و می بیند که لذّت ریاست ناروا از لذت اموال و نعمت های مباح و روا

بیشتر است. بنابراین، همه آن ها را رها می کند و به جستجوی ریاست می پردازد، تا آن جا که وقتی به وی می گویند: از خدا پروا کن، قدرت و ریاست به گناه وادارش می کند و

در این صورت، آتش دوزخ او را بسنده خواهد بود و چه بد بستری است! او کور کورانه عمل می کند و نخستین باطل، وی را به دورترین نقطه زیان می افکند و پس از آن که درصدد چیزی برمی آید که توان آن را ندارد، خداوند او را مهلت می دهد که بیشتر ستم کند، چرا که وی حلال خدا را حرام و حرام او را حلال می سازد و چون به ریاستی دست یابد که موجب بدبختی او شده، از این که دین خویش را از دست داده است، هیچ باکی ندارد. اینان همان کسانی هستند که خداوند آنان را مورد خشم قرار داده، لعنتشان کرده و

عذابی خوار کننده برایشان مهیا نموده است.

لیک انسان، انسان کامل و انسان خوب کسی است که هوس خویش را پیرو فرمان خدا قرار دهد و نیروهایش را در راه خشنودی خداوند هزینه کند. خواری در راه حق را از عزّت در راه باطل به عزّت همیشگی نزدیک تر ببیند و بداند که سختیهای اندکی را که

تحمل می کند، وی را به نعمت های همیشگی در خانه ای می کشاند که هرگز نعمت هایش تمام نشود و بسیاری از شادمانیهایی که وی در پیروی از هوس خویش بدان می رسد، او را به سوی عذابی خواهد برد که هرگز قطع نشود و پایان نپذیرد. این گونه انسانی، انسان کامل و نیکوست.

پس به او چنگ در زنید و به سنت وی اقتدا کنید و به پروردگارتان توسل جویید که هیچ دعایی را ردّ و هیچ خواسته ای را ناامید نمی کند.»(۱)

امت اسلامی در زمینه تشخیص ویژگیهای پیش گفته برای فرمانروا نقش سترگی دارند و این کار را از این طریق انجام دهند که تشخیص آن را به خبرگان، متخصصان و افراد شایسته ای واگذار کنند که آنان را برای این وظیفه انتخاب می کنند.

۳ - لیاقت و آگاهی سیاسی

فرمانروای اسلامی باید نسبت به اوضاع اجتماعی حاکم، شرایط سیاسی، اولویتهای مصالح و منافع، ناسازگاری این منافع با یکدیگر و ردّ و بدل کردن آن ها، آگاهی لازم را

داشته باشد و نیز بتواند امور مهم و اهم را از مهم تشخیص دهد و امور مردم را به گونه ای اداره کند که مصالح و منافع آنان را تأمین و تبهکاریها و زیانهای احتمالی را دفع کند.

این شرط را می توان از لا به لای آیات کریمه ای فهمید که پیامبران را به برخورداری از رشد و خرد و حکمت توصیف می کند و همچنین شرط شیفته بودن به مصالح مسلمانان و اوضاع حیاتی آنان و نیز رایزنی با آنان در امور اجتماعی ایشان را از سخنان خداوند به دست می آوریم. خداوند می فرماید:

«لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ اَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ»(۲)؛ «به طور قطع برای شما پیامبری از خودتان آمد که بر او دشوار است شما در

۱- الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۲۰.

۲- توبه /۱۲۸.

رنج بیفتید، به [هدایت] شما حریص و نسبت به مؤمنین دلسوز مهربان است».

«فَبِمَـِا رَحْمَهٍ مِنَ اللّه ِلِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ کُنْتَ فَظًّا غَلیـظَ الْقَلْبِ لاَص نْفَضُّوا مِنْ حَوْلِکَ...»(1)؛ «پس به [برکت] رحمت الهی، با آنان نرمخو [و پر مهر] شدی و اگر تندخو و سخت دل بودی قطعا از پیرامون تو پراکنده می شدند...».

از جمله روایـاتی که بر اثبات شـرط «لیاقت» در حکومت دلالت می کنـد، روایتی است از امام ابوجعفر علیه السلام که فرمود: «امـامت، تنهـا برای کسـی صـلاحیت دارد کـه دارای سـه خصـلت باشـد [و از آن جملـه] نیکـو حکـومت کردن بر کسـانی که حکومت او را پذیرفته اند...»(2) چرا که خداوند از این لیاقت و آگاهی به نیکو حکومت کردن تعبیر کرده است.

نیز از امـام علی علیه السـلام روایت شـده است: «ای مردم، سـزاوارترین مردم به این امر [= حکـومت] نیرومنـدترین آنهـا بر آن است...».(3)

مقصود از «امر» در این جـا خلافـت و حکومت است و مقصود از «نیرومنـدترین» کسـی است که درآگـاهی و لیـاقت مورد نیاز برای اداره مردم بر طبق شریعت و تأمین مصالح و

دفع زیان از آنان از همه برتر باشد.

همچنین است، روایاتی که در شرط «اعلمیت» وارد شده اند.

در صـحیحه عیص بن قاسم از امام صادق علیه السـلام روایت شده است: «...به خویشـتن خویش بنگرید. سوگند به خدا، کسی که گله گوسفندی دارد و در این گله چوپانی. چنانچه مردی را بیابد که از این چوپان به گوسفندان او داناتر باشد، این چوپان را بیرون

می راند و آن مرد را که از این چوپان به گوسفندان او داناتر است می آورد...»(4)

نظیر این روایت است سـخن امیرمؤمنان علیه السـلام: «دومین شرط امام آن است که به حلال و حرام خدا و انواع احکام وامر و نهی او از مردم داناتر باشد... بنابراین، مردم به او نیاز

۱- آل عمران /۱۵۹.

۲- الکافی، ج۱، ص۴۰۷، ح۸؛ بحارالانوار، ج۲۷، ص۲۵، ح ۱۰.

۳- نهج البلاغه، ص ۳۲۹، خ۱۷۳.

۴- الکافی، ج۸، ص۲۶۴، ح ۳۸۱؛ بحار الانوار، ج۵۲، ص۳۰۱، ح۶۷.

داشته باشند و او از آنان بی نیاز باشد».(۱)

از ظاهر این دو روایت و امثال آن ها بر می آید که اعلمیت در این جا معنایی فراگیر دارد که افزون بر آگاهی به احکام شریعت، آگاهی و مهارت در چگونگی اداره امور مردم و جامعه را نیز دربر می گیرد. همچنین، می توانیم این شرط را از روایاتی به دست آوریم

که در شرط «عقل» و نقش آن در حکومت و حاکم وارد شده است، نظیر روایت امام سجاد علیه السلام که پیشتر بیان شد که آن حضرت فرمود: «... درنگ کنید و این رفتار او شما را فریب ندهد تا این که بنگرید استواری خرد او چقدر است، زیرا بسیارند افرادی که همه این کارهای زشت را رها می سازند و به خرد استوار رجوع نمی کنند و لذا آنچه را با نابخردی خود خراب می کنند بیش از آن چیزی است که با خرد خود به اصلاح آن می پردازند...»(۲)، چه، عقل یا خرد در این جا و در بسیاری از روایات به اندیشه نیک و اداره امور جامعه نفسیر می شود،(۳) نه عقل محض که در برابر دیوانگی به کار می رود، چرا که وجود این عقل در این موقعیت بدیهی است و نیاز به گفتن ندارد.

نیز همانند سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله: «چنانچه خوبی وضعیت مردی به شما رسید، به خوبی خرد او بنگرید که او در برابر خرد خویش پاداش داده می شود».(۴)

از ابوجعفر علیه السلام نقل شده است: «خداوند در روز رستاخیز از بندگان خود به اندازه خردی که به آنان داده است، خرده گیری می کند».(۵)

ابوعبداللّه علیه السلام فرمود:«خرد راهنمای مؤمن است».(۶)

ابوالحسن، امام رضا علیه السلام فرمود: «دینداری که خرد ندارد، مورد توجّه قرار نگیرد».(۷)

ص:۳۹۸

۱- بحار الانوار، ج۲۵، ص ۱۶۵، ح۳۲. به نقل از تفسیر نعمانی.

۲- الاحتجاج، ج۲، ص ۳۲۰.

۳- ر.ک: میزان الحکمه، مادّه «عقل» تا به متونی که نشانگر این مطلب است بیشتر آشنا شوید از قبیل: لا عقل کالتدبیر؛ هیچ خردی همانند اندیشیدن نیست.

۴- المحاسن، ج۱، ص۳۰۹، ج۶۱۲؛ بحارالانوار، ج۱، ص۹۳، ح۱۴؛ الکافی، ج۱، ص۱۲/۹.

۵- المحاسن، ج۱، ص۳۰۹، ح۶۱۴؛ بحار الانوار، ج۱، ص۱۰۶، ح۳؛ الکافی، ج۱، ص ۱۱، ح۷. در حدیثی دیگر از امام علی علیه السلام نقل شده است: «خداوند تبارک وتعالی از مردم به اندازه خردی که به آنان داده است، حساب می کشد»؛ بحار الانوار، ج۱، ص۱۰۶، ح۲، به نقل از معانی الاخبار.

۶- الکافی،ج۱، ص۲۷، ح۳۲.

۷- الکافی،ج ۱، ص۲۷، ح ۳۲.

۴ – کمال شخصیت انسانی

از دیـدگاه قرآن شـرط است که فرمـانروا از لحاظ ویژگیهای اجتماعی نیز شخصـیت کاملی باشـد نظیر این که در جامعه منفور نباشـد. همچنین شـرط است که مرد، آزاد و حلال زاده باشـد و نیز در ویژگیهـای روحی و روانی خود کامـل باشـد. به عنوان نمونه، شـجاع، شـکیبا و با مردم خوش برخورد باشد. از این رو، قرآن کریم از اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله ستایش کرده و فرموده است :

« وَ اِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظیمٍ»(۱)؛ «و راستی که تو را خویی والاست».

دههـا آیه و روایت وجود دارد که بر حقیقت یـاد شـده تأکیـد می کنـد، زیرا پیامبر صـلی الله علیه و آله را با اوصاف پسـندیده توصـیف و صفات نکوهیده همچون جادوگری و بزدلی را از او نفی می کند و نیز بیان می دارد که اخلاق، رفتار و ویژگیهای رهبر در فرمـانبری مردم از وی اثر فزاینـده ای دارد، امری که به موفقیت او در انجـام وظیفه، اداره جـامعه انسانی و تحقق یافتن وحدت مطلوب این جامعه منجر خواهد شد. آیه ای که از همه بیشتر این حقیقت را ثابت می کند، این سخن خداوند است:

«فَبِمَـا رَحْمَهٍ مِنَ اللّه ِلِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ کُنْتَ فَظًّا غَلیـظَ الْقَلْبِ لاَص نْفَضُّوا مِنْ حَوْلِکَ...»(۲)؛ «پس به [برکت] رحمت الهی، با آنان نرمخو [و پر مهر شد] شدی و اگر تند و سخت دل بودی قطعا از پیرامون تو پراکنده می شدند...».

۵ – مشورت

از ویژگیهـای ارزنـده ای که بایـد فرمانروا از آن برخوردار باشـد، آن است که در کارهایش با دیگران به مشورت بپردازد، چه در تشـخیص موضوعات و شـرایط سیاسـی و کاویدن آن و چه در تصـمیم گیریهای سیاسی و اجتماعی. آیات قرآن بر موضوع رایزنی با مردم تصریح کرده است:

«...وَشَـاوِرْهُمْ فِی الأَمْرِ فَـاِذَا عَزَمْتَ فَتَـوَکَّلْ عَلَی اللّه ِاِنَّ اللّه َیُحِبُّ الْمُتَوَکِّلینَ»(۳)؛ «...و در کارهـا بـا آنان مشورت کن و چون تصمیم گرفتی بر خدا توکل

۱– قلم/۴.

۲– آل عمران /۱۵۹.

۳– آل عمران/۱۵۹.

کن، زیرا خداوند توکل کنندگان را دوست دارد».

نیز این سخن خداوند :

«...وَ اَمْرُهُمْ شُوری بَیْنَهُمْ...»(۱)؛ «... و کارشان در میانشان مشورت است...». از سیاق این آیه استفاده می شود که از ویژگیهای مؤمنان آن است که امورشان از طریق مشورت و رایزنی اداره شود.

رکن سوم: نقش امّت در حکومت

نقش امت در حکومت را می توان در امور زیر خلاصه کرد:

اول: انتخاب و تشخیص رهبری اسلامی و فرمانروای اسلامی در دوران غیبت. در دوران نبوت و امامت آشکار، تعیین فرمانروای اسلامی از سوی خداوند انجام می شود، چه، در دوران غیبت، رهبری اسلامی همان «مرجع تقلید» است که با عنوان و ویژگیهای

کلی از سوی خداوند تعیین می شود. امامان اهل بیت علیهم السلام این رهبری را معرفی کرده اند. لیکن کاری که امت انجام می دهند آن است که این رهبری را تشخیص می دهند و آن ویژگیهای کلی را بر فرد و مصداق خارجی آن تطبیق می کنند.(۲)

دوم: انتخاب اداره مدنی برای جامعه اسلامی. چرا که در حرکت اجتماعی دو بعد به چشم می خورد:

الف - یک بُعد به تطبیق احکام اسلامی بر حرکت امت و جامعه و رسیدن آن به درجه کمال مربوط می شود و این کار از طریق غنی کردن این بعد با قوانین و مقرراتی صورت می گیرد که ولی امر - چنان که پیشتر بیان کردیم - آن را انجام می دهد.

ب - بعد دیگر به اداره امور دنیوی ویژه ای مربوط می شود که با امور زندگی مردم پیوند دارد و در این امور، حق انتخاب با خود مردم است و آن ها همان عرصه های مجاز بودن به معنای فراگیر آن است که موارد: «استحباب، کراهت و مباح» را در بر می گیرد. این عرصه برای خود انسان رها شده، تا آنچه را که در خور اوست، برگزینند.

۱- شوری/۳۸.

۲- نقش امت را در این باره، در کتاب خود به نام «الحکم الاسلامی بین النظریّه والتطبیق»، ص۱۷۲، بررسی کرده ایم.

گاه این مجاز بودن به ساماندهی اجتماعی نیاز دارد، تا از ناسازی خواسته ها با یکدیگر جلوگیری کند یا منافع و خواسته های همه را برآورده سازد و در این جا اداره این

ساماندهی به خود مردم واگذار می شود تا خواسته ها و مصالح خود را تأمین کنند و تجربه های شخصی خود را به کار گیرند.

از آن جا که مدیریت برای هر فردی امکان پذیر نیست، می توان گروهی را انتخاب کرد تا این مدیریت و ساماندهی را - در صورتی که گروهی باشد - انجام دهند. از این گروه

در اصطلاحات قانونی، به هیئت دولت، یا شورای شهر تعبیر می کنند. البته، این نامگذاری به نحوه مدیریت و مسؤولیتها بستگی دارد. پیشتر، هنگامی که درباره صلاحیت ولی امر [= فرمانروای اسلامی] در بعد قانونگذاری سخن می گفتیم، به نقش ساماندهی و مدیریت اشاره کردیم.

مشروعیت این مدیریت، یا با تأیید کلی و امضای ولی امر مسلمانان تحقق پیدا می کند و یا از طریق انتخاب اکثریت، زیرا این انتخاب موجب می شود که رأی و دیدگاه مسلمانان جامه عمل بپوشد و در این صورت، رعایت اتحاد مسلمانان واجب است و نباید از این اتحاد خارج شد. همان گونه که نصوص معتبر بر این موضوع دلالت دارد و از

آن جمله سخن پیامبر صلی الله علیه و آله در خطبه حجه الوداع است:«... سه چیز است که قلب انسان مسلمان از آن خالی نیست: اخلاص عمل برای خدا، اندرز به رهبران مسلمانان و پیوستن به اتحاد آنان...».

سوم: ارائه مشورت به رهبری اسلامی. این مشورت هم برای رهبری اسلامی مصلحت است و هم برای امت. و در این جا تفاوتی نمی کند که به منظور شناخت واقع، نیاز به این مشورت باشد، همان گونه که این وضعیت در رهبری غیر معصوم وجود دارد و این رهبری به مشورت نیاز دارد، یا این که برای شناخت واقع نیازی به این مشورت نباشد، چنان که در رهبری معصوم، این گونه است، زیرا این رهبری از واقع آگاهی دارد.

این مصلحت مشترک از جانب رهبری در این تجسم می یابد که مشورت سبب استحکام و استواری رابطه موجود میان رهبری و مردم میشود. همان گونه که قرآن کریم به این موضوع اشاره می کند:

«فَبِمَا رَحْمَهٍ مِنَ اللّه ِلِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَليظَ الْقَلْبِ لَاص نْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاص عْفُ عَنْهُمْ

وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِی الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَکَّلْ عَلَی اللّه ِانَّ اللّه َیُحِبُّ الْمُتَوَکِّلینَ»(۱)؛ «پس به [برکت] رحمت الهی، با آنان نرمخو [و پر مهر] شـدی و اگر تندخو و سـخت دل بودی قطعا از پیرامون تو پراکنده می شدند. پس، از آنان درگذر و برایشان آمرزش بخواه و در کـار[هـا] باآنـان مشورت کن و چون تصـمیم گرفتی بر خـدا توکـل کن، زیرا خداونـد توکل کننـدگان را دوست می دارد». بنـابراین، پیـامبر صـلی الله علیه و آله اگر چه به مشورت نیاز نـدارد، زیرا موضع درست را می شـناسد، لیکن مشورت در استواری رابطه و پیوند روانی و معنوی میان امت و رهبری، اثری سترگ دارد.

همچنین، مصـلحت مشورت از سوی امت در این تجسم می یابـد که تربیت آنان به گونه ای باشد که مسؤولیت را بپذیرند، در مسائل خود شرکت کنند، به واقع نزدیک شوند و برای شناخت حقیقت و موضع درست بکوشند.

در صورتی که رهبری معصوم نباشـد، مشورت با امّت، نقش حقیقی در رسیدن به حقیقت و موضع درست دارد و لذا نصوص دینی یعنی قرآن کریم در این آیه: «...و کارشان مشورت در میانشان است...»(۲) و نیز نصوص رسیده از پیامبر صلی الله علیه و آله بر اهمیت نقش مشورت و رایزنی در زنـدگی فردی و اجتمـاعی انسـان تأکیـد کرده است. این موضوع را در کتاب خود به نام: «الحکم الاسلامی بین النظریه والتطبیق» بررسی کرده ایم. همچنین در بحث «نظام روابط اجتماعی» با خواست خداوند بدان اشاره خواهیم کرد.

چهارم: نظارت توده مردم بر درستکاری و به خوبی اجرا شدن اقدامهای رهبری یا اداره منتخب. این نظارت دو بعد دارد:

۱ - نظارت بر این که آیا رهبر یا اداره مورد انتخاب، ویژگیهای مطلوب خود نظیر دانش، تقوا و مـدیریت خوب را حفظ کرده است یا خیر؟ و نیز رفتار رهبری تا چه اندازه با این ویژگیها هماهنگی دارد؟

۲ - نظـارت امت بر حُسن اجرای احکـام کلی و روشن شـرعی و هماهنگی رهبری با این احکام و نیز هماهنگی او باآنچه مردم می خواهند و تحقق بخشیـدن خواسته ها و منافع آنان در دوران مدیریت. دلایل فراوانی بر این نقش ویژه امت رسیده است که پیشتر

در ضمن روایات امر به معروف و نهی از منکر بدان اشاره کردیم. نیز امام حسین علیه السلام

ص:۴۰۲

۱- آل عمران /۱۵۹.

۲- شوری/۳۸.

از جد خود رسول خدا صلی الله علیه و آلهروایت کرده است: «... هر که فرمانروای ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال می شمارد، پیمان او را می شکند، با سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله می ستیزد و

در حق بندگان خدا مرتکب گناه می شود و ستم می کند، پس علیه او کاری انجام ندهد و سخنی نگوید، بر خداوند سزاوار است که وی را به سرنوشت همان ستمگر گرفتار سازد».(۱)

امت می توانند این نظارت را به طور مستقیم انجام دهند، یا از طریق نهادهای قانونگذاری و یا توسط نهادهای مردمی نظیر مطبوعات و گروهها و امثال آن ها که به مردم این آزادی را می دهد، دیدگاهها و نقطه نظرهای خود را بیان کنند.

پنجم: متعهد بودن به خیرخواهی، یاری دادن، پشتیبانی، اخلاص در کار و اطاعت رهبری:

«یَاءَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا اَطیعُوا اللّه َوَاَطیعُوا الرَّسُولَ وَاُولِی الْاَمْرِ مِنْکُمْ فَاِنْ تَنَازَعْتُمْ فی شَیْ ءٍ فَرُدُّوهُ اِلَی اللّه ِوَالرَّسُولِ اِنْ کُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاص للّه ِوَالْیَوْمِ الْاخِرِ ذلِکَ خَیْرٌ وَاَحْسَنُ تَاْویلاً»(۲)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید. پس هرگاه در امری اختلاف نظر یافتید، اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید، آن را به [کتاب] خدا و [سنت] پیامبر [او] عرضه بدارید، این بهتر و نیک فرجام تر است».

همچنین، روایاتی که درباره واجب بودن بیعت و شناخت امام وارد شده است: «کسی که بمیرد و امام زمانش را نشناسد، در دوران جاهلیت از دنیا رفته است».(۳) «کسی که بمیرد و بیعتی نکرده باشد، در دوران جاهلیت از دنیا رفته است»(۴) یا روایاتی که درباه اندرز و خیرخواهی برای رهبران مسلمانان وارد شده است نظیر روایت پیش گفته و معتبر که در خطبه حجه الوداع پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است: «سه چیز است که دل انسان مسلمان از آن ها دریغ نمی ورزد: خالصانه کار کردن برای خدا، اندرز دادن به پیشوایان

۱- مقتل الحسین علیه السلام ص ۱۸۴، به نقل از تاریخ طبری، ج۴، ص۳۰۴، بااختلافی اندک.

۲- نساء/۵۹.

۳- بحارالانوار، ج۲۳، ص۷۶، باب وجوب معرفه الامام.

۴- التاج الجامع للاصول، ج۳، ص۴۶.

مسلمانان و پیوستن به اتحاد آنان».(۱)

جستار دوم: نقش حکومت اسلامی در جامعه انسانی

انسان محور فرایند تغییر

چنان که در جستارهای پیشین گفتیم، اسلام به درونمایه عقلی، علمی، معنوی و اخلاقی انسان در فرایند تغییر در جامعه، اهمیتی ویژه می دهد، به گونه ای که او را در این فرایند، محور می داند و تمامی اوضاع دیگر اجتماعی از این جنبه اثر می پذیرد. چرا که

فرایند تغییر از انسان آغاز می شود.

البته، برخلاف نظریه مارکسیستی که نقش اساسی در فرایند تغییر را به ابزار تولید و پیشرفت آن می دهد و یا نظریات دیگری که نقش بنیادین در تغییر و دگرگونی اجتماعی را به طبیعت می دهد، به گونه ای که انسان از طریق زندگی که طبیعت بر شخصیت او تحمیل می کند، خصوصیات شخصی خود را به دست می آورد. همان گونه که «داروین» بر همین نظریه است.

در نظریه نازیسم، نژاد نقش اصلی و ویژه را در تغییر و تحول اجتماعی بازی می کند. یا در نظریه «فروید» غریزه جنسی نقش بنیادین را در تحولات اجتماعی ایفا می کند یا دیگر غرایز نظیر غریزه مالکیت یا قدرت.

نظریه اسلامی تمامی این نظریه ها را که عامل اثرگذار در تغییر اجتماعی را تنها به یک عامل منحصر می کند، مردود می داند.

درست است که برخی از این عوامل در تحول و تغییر، تأثیر مثبت یا منفی دارد. لیکن نقش آن فرعی و در ارتباط با محور بنیادین یعنی درونمایه معنوی و اخلاقی انسان است و به اندازه اثری که عوامل یاد شده بر درونمایه انسان می گذارد، جامعه از آن اثر می پذیرد و لذا اثر این عوامل بر درونمایه انسان و رابطه او قطعی و سرنوشت ساز نخواهد بود.

این نقش بنیادینی که قرآن کریم به انسان می دهد، با چهار نقطه مرکزی در اندیشه اسلامی پیرامون انسان هماهنگی دارد:

۱- الکافی، ج ۱، ص۴۰۳، ح ۱و ۲.

۱ – انسان بر تمامی آفریدگان برتری دارد، زیرا که خداوند روح خود را در او دمیده و اراده، اختیار، عقل و توان تکامل یافتن در حرکت به سوی خدا را به وی بخشیده است.

۲ – محتوای درونی یا بعد معنوی و روانی، مهمترین عنصر در سرنوشت و زندگی

ابدی انسان است که زندگی دنیا در برابر آن بازی و سرگرمی به شمار می رود:

«اِعْلَمُوا اَ نَّمَا الْحیوهُ الدُّنْیَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زینَهٌ وَ تَفَاخُرٌ بَیْنَکُمْ وَ تَکَاثُرٌ فِی الْاَمْوَالِ وَالْاَوْلَادِ کَمَثَلِ غَیْثٍ اَعْجَبَ الْکُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ یَهیجُ فَتَریهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ یَکُونُ حُطَامًا وَ فِی الْاٰخِرَهِ عَذَابٌ شَدیدٌ وَ مَغْفِرَهٌ مِنَ اللّه ِ وَ رِضْوَانٌ وَ مَا الْحَیوهُ الدُّنْیَا اِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ»(۱)؛ «بدانید که زندگی دنیا، در حقیقت، بازی و سرگرمی و آرایش و فخرفروشی به یکدیگر و فزون جویی در اموال و فرزندان است. [مَثَل آن ها] چون مَثَل بارانی است که کشاورزان را رُستنی آن به شگفتی اندازد. سپس [آن کشت] خشک شود و آن را زرد بینی، آن گاه خاشاک شود. و در آخرت [دنیاپرستان را] عذابی سخت است و [مؤمنان را] از جانب خدا آمرزش و خشنودی است و زندگی دنیا جز کالای فریبنده نیست».

«وَ مَا هذِهِ الْحَیوهُ الدُّنْیَا اِلاَّ لَهْوٌ وَ لَعِبٌ وَ اِنَّ الدَّارَ الْاٰخِرَهَ لَهِیَ الْحَیَوَانُ لَوْ کَانُوا یَعْلَمُونَ»(۲)؛ «این زندگی دنیا جز سرگرمی و بازیچه نیست و زندگی حقیقی همانا سرای آخرت است. ای کاش می دانستند».

۳ – خدای سبحان زمین و آنچه را در آن است برای انسان آفرید تا از آن بهره گیرد و آسمانها و زمین را برای او آفرید تا وی را بیازماید و اراده اش را امتحان کند که آیا راه حق و درست را بر می گزیند یا راه باطل و گمراهی را و در طی این آزمایش است که انسان تکامل پیدا می کند. مجموعه آیات تسخیر و آزمایش در قرآن کریم، این موضوع را ثابت می کند.

۴ – انسان جانشین خدا در زمین است و زمانی شایستگی این مقام را پیدا کرد که خداوند نام ها را به وی آموخت و توان و شایستگی فرایند جانشینی را به وی داد و به همین سبب، او می تواند با فرمان خداوند، زمین را زیر سیطره خود درآورد و همچنین باید در زمین به اقدامهایی دست یازد که مسؤولیت جانشینی آن را ایجاب می کند.

۱- حدید /۲۰.

۲- عنکبوت/۶۴.

اول، تغییر پایه یا تغییر حکومت؟

در صورتی که پایه فرایند تغییر [اجتماعی]، انسان باشد، این پرسش مطرح می شود که فرایند تغییر انسانی از کجا آغاز می شود؟ از فرد یا جامعه؟ حکومت در این فرایند چه

نقشی دارد؟

از لابه لای نظریه اسلامی بر می آید که فرایند تغییر از افراد آغاز می شود و هدف والای این فرایند، همان فرد است. این مطلب را می توان از طریق رجوع به عملکرد پیامبران به ویژه عملکرد پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله در انجام این فرایند به دست آورد. چرا که آنان از افراد آغاز می کردند و به تدریج پیش می رفتند تا این که فرایند تغییر تمامت جامعه انسانی و حکومتی را که به اداره امور جامعه می پردازد، در بر می گرفت. پیامبران هرگز

برای تغییر تمامی جامعه، در آغاز، برای به دست گرفتن حکومت برنامه ریزی نمی کردند. آنچه این حقیقت را تأیید می کند آن است که انسان در جهان واپسین در برابر

اعمال خود مسؤولیت دارد و چنانچه در برابر دیگران مسؤولیت داشته باشد، این مسؤولیت او در حدود تکالیفی است که به سبب هدایت و ارشاد دیگران برعهده او نهاده شده است و حتی رسول و پیامبر نیز تنها درحدّ ابلاغ و رساندن پیام الهی مسؤولیت دارد

[نه بیشتر].

«قُلْ اَغَیْرَ اللّه اَبْغی رَبًّا وَهُوَ رَبُّ کُلِّ شَیْ ءٍ وَلاَ تَکْسِبُ کُلُّ نَفْسٍ اِلاَّ عَلَیْهَا وَلاَ تَزِرُ وَازِرَهٌ وِزْرَ

اُخْری ثُمَّ اِلی رَبِّکُم مَرْجِعُکُمْ فَیُنَبِّئُکُم بِمَا کُنْتُمْ فیهِ تَخْتَلِفُونَ»(۱)؛ «بگو: آیا جز خدا پروردگاری بجویم؟ با این که او پروردگار هر چیزی است و هیچ کس جز بر زیان خود [گناهی] انجام نمی دهد. و هیچ باربرداری بار [گناه] دیگری را بر نمی دارد، آن گاه بازگشت شما به سوی پروردگارتان خواهد بود، پس شما را به آنچه اختلاف می کردید آگاه خواهد کرد».

لیکن در این جا این پرسش باقی می ماند: آیا در این صورت، تشکیل حکومت، تنها بیانگر حالت بازتاب سطح بالایی از تغییر افراد است؟ بدین معنا که تغییر و دگرگونی افراد در جامعه، هنگامی که به مرحله بالایی می رسد، به صورت تغییر حکومت در

جامعه بازتاب پیدا می کند، یا این که از دیدگاه اسلامی، حکومت در روند تغییر نقشی

۱- انعام/۱۶۴.

ژرف تر و مهم تر دارد؟

نقش حکومت اثر گذاری است نه اثرپذیری

اسلام در برابر حکومت دو نوع اندیشه را مطرح می کند:

نخست: رابطه طبیعی و سالم میان حکومت و امت. در این نوع رابطه، حکومت، تنها بیانگر حالت بازتاب وضعیت اجتماعی نیست. همان گونه که نظریه دموکراسی یا سوسیالیستی نیز چنین است، زیرا حکومت در دموکراسی، بیانگر حالت بازتاب خواسته اکثریت مردم است که از اصل «آزادی فردی» سرچشمه می گیرد و در سوسیالیسم، بیانگر حالت بازتاب منافع و خواست طبقه کارگر و نیز بیانگر تحول و پیشرفت ابزار تولید می باشد.

امّا از دیدگاه اسلامی - همان گونه که تجربه اجتماعی و تاریخی و نیز نصوص اسلامی یعنی قرآن کریم و سنت نبوی بر آن تأکید می کند - حکومت در اثرگذاری بر پایگاه اجتماعی و توجیه آن، نقشی ارزنده و فعال دارد و به زودی این موضوع را ملاحظه خواهیم کرد.

به علاوه، نمی توان حالت انسانی را از حکومت جدا کرد، چرا که حکومت، با قطع نظر از موقعیت دینی آن، نیز به نحوی بیانگر محصول طبیعی و تکوینی حالت انسانی است. لیک در عین حال، بر این حالت انسانی اثر می گذارد و به همین دلیل، قرآن کریم، اهمیت ویژه ای به حکومت داده است و این اهمیّت را می توان از طریق نقاط زیر مشاهده کرد:

۱ - قرآن کریم می گوید: حکومت منحرف که به وسیله رهبران گمراه و ستمگران خودخواه تشکیل می شود، عامل به وجود آمدن پدیده انحراف در میان بسیاری از انسان های مستضعفی بوده است، زیرا اینان زیردستان این مستکبران بودند و از اقدامهای سرکوبگرانه آنان می ترسیدند.

این اقدامها هر چند اراده انسان و توان او در رویارویی [با ستمگران] را از میان

نمی برد و وظیفه دینی و انسانی شخص را در پایداری کردن ساقط نمی کند، لیکن نقش بزرگی در وجود یا ادامه انحراف و پذیرفتن آن دارد.

«...وَ لَوْ تَری اِذِ الظّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ یَرْجِعُ بَعْضُهُمْ اِلی بَعْضٍ الْقَوْلَ یَقُولُ الَّذینَ

اسْتُضْعِفُوا لِلَّذینَ اسْتَکْبَرُوا لَوْلاَ اَ نْتُمْ لَکُنّا مُؤْمِنینَ * قالَ الَّذینَ اسْتَکْبَرُوا لِلَّذینَ اسْتُضْعِفُوا

اَ نَحْنُ صَدَدْناکُمْ عَنِ الْهُدی بَعْدَ اِذْ جاءَکُمْ بَلْ کُنْتُمْ مُجْرِمینَ»(۱)؛ «...و ای کاش بیدادگران را هنگامی که در پیشگاه پروردگارشان بازداشت شده اند می دیدی [که چگونه] برخی از آنان با برخی گفت و گو می کنند؛ کسانی که زیر دست بودند به کسانی که برتری داشتند، می گویند: اگر شما نبودید قطعا ما مؤمن بودیم. کسانی که برتری داشتند، به کسانی که زیر دست بودند، می گویند: مگر ما بودیم که شما را از هدایت - پس از آن که به سوی شما آمد - باز داشتیم؟ [نه] بلکه خودتان گناهکار بودید».

«وَ بَرَزُوا للّه جَمیعًا فَقالَ الضُّعَفؤُا لِلَّذینَ اسْتَکْبَرُوا اِنّا کُنّا لَکُمْ تَبَعًا فَهَلْ اَ نْتُمْ مُغْنُونَ عَنّا مِنْ عَذابِ اللّه مِنْ شَیْ ءٍ قالُوا لَوْ هَدینَا اللّه لَهَدَیْناکُمْ سَواءٌ عَلَیْنا اَجَزِعْنا اَمْ صَبَرْنا ما لَنا مِنْ مَحیصٍ»(۲)؛ «و همگی در برابر خدا ظاهر می شوند. پس ناتوانان به گردن کشان می گویند: ما پیروان شما بودیم. آیا چیزی از عذاب خدا را از ما دور می کنید؟ می گویند: اگر خدا ما را هدایت کرده بود، قطعا شما را هدایت می کردیم، چه بیتابی کنیم، چه صبر نماییم برای

ما یکسان است. ما را راه گریزی نیست».

۲ - قرآن کریم در هدایت و اصلاح، یا در گمراهی و انحراف و فساد، نقش اساسی را به رهبری و حکومت می دهد. همان گونه که پیامبران به سبب این که نقش واقعی در تاریخ دارند، پیشوایان هدایت و اصلاح را عینیت می بخشند و برای تحقق یافتن حق و عدالت کار می کنند. امّا جنایتکاران، مستکبران، ستمگران و شیاطین، سردمداران فساد

و انحراف و گمراهی هستند.

از این رو، می بینیم که قرآن کریم به این حقیقت اشاره می کند که خدای سبحان در

روز رستاخیز، مردم را با پیشوایانشان فرا خواهد خواند، زیرا آنان نمایندگان این مردم هستند. نه صرفا از این جهت که این پیشوایان، وضعیت آن مردم را بازتاب می بخشند بلکه به این سبب که آنان راهبران این مردم بودند و رهنمودشان می کردند.

«وَ جَعَلْناهُمْ اَئِمَّةً یَهْدُونَ بِاَمْرِنا وَ اَوْحَیْنا اِلَیْهِمْ فِعْلَ الْخَیْراتِ وَ اِقامَ الصَّلوةِ وَ ایتاءَ الزَّکوةِ

۱- سبأ/۳۱ - ۳۲.

۲- ابراهیم/۲۱.

وَ كَانُوا لَنَا عَابِدِينَ»(۱)؛ «و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هـدایت می کردند و به ایشان انجام دادن کارهای نیک و بر پاداشتن نماز و دادن زکات را وحی کردیم و آنان پرستنده ما بودند».

«وَ جَعَلْنَاهُمْ اَئِمَّهً یَدْعُونَ اِلَی النَّارِ وَ یَوْمَ الْقِیمَهِ لاَ یُنْصَرُونَ»(۲)؛ «و آنان را پیشوایانی که به سوی آتش می خواننـد گردانیدیم و روز رستاخیز یاری نخواهند شد».

۳ - قرآن کریـم می گویـد: هرگـاه اراده الهی بـه ویران کردن کشـور یـا شـهری از ایـن زمیـن تعلـق گیرد، ایـن ویرانی توسـط حکومت گمراه و تبهکاریهای او انجام می شود.

«وَ اِذَا اَرَدْنَا اَنْ نُهْلِکَ قَرْیَهً اَمَرْنَا مُتْرَفِیهَا فَفَسَقُوا فیهَا فَحَقَّ عَلَیْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمیرًا»(۳)؛ «و چون بخواهیم شـهری را هلاک کنیم، خوشـگذرانانش را وا می داریم تا در آن به انحراف [و فساد] بپردازنـد و در نتیجه، عذاب بر آن [شـهر] لازم گردد. پس آن را

[یکسره] زیر و زبر کنیم».

مسؤولیت حکومت در برابر تکامل انسانی

دوم: رابطه قانونگـذاری. این رابطه، همـان رابطه میـان حکومت و حالت انسانی است که با نوع اول رابطه، همخوانی دارد و از نقاط اصلی پیش گفته سرچشمه می گیرد. چرا که

اسـلام پس از آن که در قانونگـذاری خود برای حکومت، حقیقت یـاد شـده را شـرط دانست - به این دلیـل که قـانون بایـد با حقایق هستی و تاریخی و فطرت انسانی همخوانی داشـته باشد - مسؤولیت و وظیفه نظارت، تربیت، پرورش و تکامل امت را به فرمانروای

اسلامی داد، تا آنان را به سوی اهداف والا و کمالات الهی سوق دهد.

از این رو، حکـومت اسـلامی بایـد راه و هـدفش تحقـق بخشـیدن تکامـل اسـلامی و آرمانهـا و ارزشـهای الهی در چهـارچوب شریعت اسـلامی باشـد و فرمـانروایی که حکومت را در دست می گیرد، همان «انسان صالـح» است که با آسـمان ارتباط دارد، یعنی پیامبران،

الهیون و دانشمندان.تلکیف این فرمانروا برای رسیدن به هدف خود ،آن است که رابطه و پیوند ژرف با امت داشته باشد.

۱- انبیاء/۷۳.

۲- قصص/۴۱.

۳- اسراء/۱۶.

بـدین ترتیب، نقش حکومت، متحول ساختن فراینـد تغییر فردی است، تا با این تغییر به مرحله ای جدیـد برسـد، یعنی به مرحله تغییر اجتمـاعی و نگهـداری آن از پس رفت. همچنین، حکـومت حلقه پیوست و ابزار ارتبـاط میـان زمین و آسـمان است یعنی میـان انسـان و خـدا و به همین دلیـل است که مسأله فرمانبرداری از فرمانروای اسـلامی بیش از آن که با مسائل دیگر در رفتار انسان ارتباط داشته باشد، با ایمان ارتباط دارد.

تجربه و نقش حکومت در تغییر اجتماعی

نقش حکومت در تغییر اجتماعی را تجربه تاریخی در حرکت همگانی بشـری و همچنین در حرکت پیامبر صـلی الله علیه و آله تأیید می کند. چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله تنها پس از زمانی توانست رسالت خویش را در جزیره عربی و سپس در نقاط مختلف جهان انتشار دهد که حکومت اسـلامی تشکیل داد و برای شکستن بندها و زنجیرهایی که رژیمهای خودکامه بر دست و پای بشریت بسته بود، مبارزه کرد.

از این رو، پیـامبر صـلی الله علیه و آله توانست اسـلام را منتشـر کنـد و در طی ده سـال پایه های آن را در تمامت جزیره العرب اسـتوار سـازد و این، پس از زمـانی بود که آن حضـرت حکومت اسـلامی تشـکیل داد. در حـالی که می بینیم، اسـلام در طول سیزده سـال یعنی از آغـاز بعثت پیامبر صـلی الله علیه و آله تا هجرت در میان مجموعه مسـلمانان محصور می مانـد [و گسترش نمی یابـد] به رغم این که پیامبر صـلی الله علیه و آله برای مسـتحکم ساختن پایه های اسـلام در مکه مکرّمه، تلاشـهای سترگی انجام داده بود.

همچنین، اگر به عملکرد پیامبران و ستمگرانی که دشمنان ایشان بودند نگاه کنیم،

نقش حکـومت در محکـم کردن پـایه هـای ایمـان و اسـلام در تاریـخ را به خـوبی ملاـحظه می کنیم، چه، نقش حکـومت در گسترش اسـلام و ایمان آوردن مردم به آن را در طول تاریـخ می بینیم و لـذا آیین یهودیت و مسیحیت، تنها زمانی به صورت گسترده در جهان پراکنده شد که زمام حکومت را در دست گرفت.

سبب این گسترش آن بود که اگر چه اسـلام همـاره با سـرشت انسانی سازگار است، لیکن سـتمگران و مسـتکبران به انسان ها اجازه نمی دهند که بدان ایمان بیاورند و به همین

دلیل، برپایی حکومت اسلامی و در هم شکستن موانع ستمگری و خودکامگی و

استکبار و از میان بردن زورگویان و بتها، موجب می شود که اسلام در زمین گسترش یابد و جلو اثرگذاری هوس بر انسان ها را بگیرد.

پیامد دادن نقش سترگ به حکومت

عواملی را که موجب شـد، اسـلام این نقش سـترگ و ارزنـده را در زنـدگی انسـانی به حکومت دهـد، می توان در نقـاط زیر خلاصه کرد:

۱ - حکومت، مرکز اصـلی در زندگی اجتماعی به شـمار می رود که توان رهنمونی و ترسـیم مسیر حرکت بشری را در اختیار دارد. چرا که چنـانچه این حکـومت، دادگر و شایسـته باشـد، بشـریت را از گمراهی نگه می دارد و چنـانچه سـتمگر و تبهکـار باشد، به گمراهی بشـریت می افزاید و یا او را گمراه می کند و این، معنای سـخن امام علی علیه السلام است که می فرماید: «.. ملتی نیکوکار به وسیله پیشوای دادگر رهایی می یابد. هان بدانید، ملت

بدکار به وسیله پیشوای بدکار به هلاکت می رسد».(۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «انسان ها جز به وسیله پیشوا اصلاح نمی شوند و زمین هم جز از این طریق اصلاح نمی گردد».(۲)

۲ - برحسب آنچه مـا می دانیم، انسـان تنهـا موجـودی است که بر سـایر موجـودات این برتری را دارد که می توانـد بـا اراده و اختیار خویش متحول شود و به کمال برسد. چرا که

به سوی کمال مطلق یعنی خداوند روی می آورد و این کار را از طریق پذیرش اخلاق خدای سبحان انجام می دهد. نیز انسان، تنها موجودی است که می توانـد خود را از بنـدهای مادّه و بردگیِ آن آزاد سازد و در مسـیر خودش به سوی خـدا به پله های کمـال معنوی و روانی بالاـ رود. این انسـان، تنهـا زمانی می توانـد این مسـیر پیشـرفت را بپیمایـد که بنـدها و زنجیرهایی را که رژیمهای طاغوتی به دست و پای بشـریت بسـته است، بگسلد و حکومت شایسته برپا کند؛ حکومتی که به انسان اجازه دهد، با آزادی و احـترام، آن گـونه کـه خـدا می خواهـد، حرکـت کنـد و اگر چنین حکومـتی بر پـا نکنـد، به زودی به بیم و هراس و فشارهای روحی و روانی مخالف دچار خواهد شد که حکومتهای ستمگر از خود برجای می نهد. از این جا، به برتری «ولایت» بر سایر ارکان اسلامی پی می بریم که درآن

۱- الارشاد، ج ۱، ص ۲۶۰؛ بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۳۸۷، ح ۳۶۰.

۲- علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۳۲، ح ۹؛ بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۲۲، ح ۲۳.

حدیث معتبر [و معروف] آمده است.

از زراره، از امام باقر علیه السلام نقل شده است: «اسلام بر پنج چیز بنیاد شده است: نماز، زکات، حج، روزه و ولایت. زراره گفت: کدام یک برتر است؟ امام علیه السلام فرمود: ولایت

برترین آن هاست، زیرا که کلید آن ها می باشد و فرمانروا است که [مردم را] به آن ها رهنمونی می کند».(۱)

۳ - حکومت از دیدگاه اسلام، با توجه به شرایطی که این دین در نظر گرفته است می تواند الگوی شایسته ای باشد برای این که بشریت به پیش رود و آن را برترین نمونه و

برترین الگو برای خود قرار دهد. چرا که فرمانروا در اسلام، با توجه به ویژگیهایی که برای او در نظر گرفته شده نظیر عصمت یا عدالت در درجه والا، می تواند با رفتار و عملکردش که تجلی بخش اخلاق الهی است، انسانی باشد که راه درست را برای دیگران می گشاید و حتی راه راست حرکت بشری را در برابر مردم مجسم سازد و این، بعد دیگری است از رمز و راز شرط عصمت در پیامبران و امامان علیهماالسلام با شرط عدالت بالا در ولی فقیه و نیز به همین دلیل است که شناخت فرمانروا [= امام] از ضروریات دین شمرده شده است، زیرا اوست که این نوع هدایت را عینیت می بخشد.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است: «هر که بمیرد وامام زمانش را نشناسد، در دوران جاهلیت از دنیا رفته است»(۲)امام امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه ای به عثمان بن حنیف که کارگزارش در بصره بود، چنین می گوید: «...آگاه باش، هر پیروی را پیشوایی است که از او پیروی می کند و از نور دانشش روشنی می گیرد.آگاه باش، پیشوای شما از دنیای خود به دو جامه فرسوده و از خوراک خود به دو قرص نان رضایت داده است.آگاه باش، شما توانایی چنین کاری را ندارید. امّا با پرهیزگاری و تلاش فراوان و پاکدامنی و راستی،

مرا یاری دهید...»(۳)

از امام رضا علیه السلام نقل شده است: «... امامت زمام دین، رشته مسلمانان، صلاح دنیا و عزّت مؤمنان است. در حقیقت، امامت ریشه بالنده اسلام و شاخه بلند آن است.

۱- محاسن البرقی، ج۱، ص۴۴۶، ح۱۰۳۴؛ الکافی، ج۲، ص۱۸، ح۵.
۲- بحار الانوار، ج۲۳، ص۷۶، باب وجوب معرفه الامام.
۳- نهج البلاغه، نامه ۴۵.

توسط امام است که نماز، زکات، روزه، حج و جهاد کامل می شود...».(۱)

جستار سوم: ویژگیهای حکومت اسلامی

اشاره

حکومت اسلامی، ویژگیها و خصوصیات بسیار و ارزنده ای دارد و در این بحث کوتاه به چهار ویژگی اشاره می کنیم:

۱ - آرمانها و ارزشهای والا

اشاره

آرمانها و ارزشها عالیترین هدف حکومت الهی و اسلامی را تشکیل می دهد - چنان که در گذشته به این موضوع اشاره کردیم - از این رو، حکومت اسلامی افزون بر بعد عقیدتی آن که بر ایمان به خدا و پرستش او متمرکز است، حکومت «آرمانها و ارزشها» است. چرا که حکومت اسلامی در حرکت خود، تنها به ساماندهی، ایجاد امنیت و آرامش، برآوردن نیازهای مادّی انسان و جامعه نظیر خوردن، آشامیدن، مسکن، پوشاک، کار، روابط زناشویی در چهارچوب نظام خانواده، ایجاد فرصتهای آموزشی، تأمین

بهداشت و ایجاد هماهنگی میان افراد و گروهها در فعالیت و کار، بسنده نمی کند بلکه از این امور فراتر رفته، به تحقق بخشیدن چیزی می پردازد که نمودار «هدف» قرآنی است و منظور ما از این هدف، تکامل یافتن و نزدیک شدن به آرمان برتر یعنی خداوند بلند مرتبه

است و این امر، تنها از طریق ارزشها، آرمانها و حقایقی انسانی تحقق می یابد که خاستگاههای اخلاقی و اهداف تکاملی این انسان را تجسم می بخشد. یا از طریق چیزی تحقق می یابد که قرآن کریم از آن به نام «حکمت» یاد کرده است و بدین سبب، آموزش حکمت از وظایف پیامبران است، همان گونه که آموزش کتاب و شریعت از وظایف آنان می باشد. تحقق بخشیدن ارزشها و آرمانها هدفی است که حکومت اسلامی برای عملی کردن آن با ابزار گوناگون شرعی سخت می کوشد و در صورتی که این ارزشها رعایت نشود، حکومت اسلامی نخواهد بود، هر چند این حکومت دستاوردهای مادّی داشته باشد و هر چند که قدرت و نیرو و امکانات به دست آورد و یا مردم از آن پشتیبانی کنند.

البته، منظور از این سخن، کوچک شمردن دستاوردهای مادّی حکومت نیست بلکه

۱- الکافی، ج۱، ص۱۹۸، ح۱.

منظور آن است که این دستاوردها در چهارچوب آرمانها و ارزشهای دینی باشد. همان گونه که این آرمانها و ارزشها - در عین حال - پایه و راه رسیدن به این دستاوردهای

مادّی را نیز تشکیل می دهد.

بیشتر هنگامی که دومین عنصر از عناصر وحدت اسلامی را بررسی کردیم، از طریق برخی از جزئیات، درباره آرمانها و ارزشهای یاد شده سخن گفتیم و می توان آن جزئیات را در زمینه حکومت نیز به کار زد و اینک به برخی از آن ها در این زمینه اشاره می کنیم:

الف - یگانه پرستی در حکومت

ایمان به خدای یگانه ای که پرستش بی چون و چرا از آن اوست، ایجاب می کند که در زمینه حکومت، باید حق حکومت، قانونگذاری و فرمانبری آفریدگان، تنها سزاوار خداوند باشد و باید انواع حکومت و سلطه خدانمایان دیگر را مردود دانست و نیز تمامی حقوق دیگر در قانونگذاری و فرمانبری ادامه همین حق است و این نخستین جزء دین و حتی شالوده سایر اجزای دین است. خداوند در این باره می فرماید:

«یَا صَاحِبَیِ السِّجْنِ ءَاَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَیْرٌ اَمِ اللّه ُالْوَاحِدُ الْقَهَّارُ * مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ

اِلاَّ اَسْمَاءً سَمَّیْتُمُوهَا اَ نْتُمْ وَ ابَاؤُکُمْ مَا اَ نْزَلَ اللّه ُبِهَا مِنْ سُلْطَانٍ اِنِ الْحُکْمُ اِلاَّ للّه ِ اَمَرَ اَلاَّ تَعْبُدُوا

اِلاَّ اِیَّاهُ ذلِکَ الدّینُ الْقَیِّمُ وَلکِنَّ اَکْثَرَ النَّاسِ لاَ یَعْلَمُونَ»(۱)؛ «ای دو رفیق زندانیم، آیا خدایان پراکنده بهترند یا خدای یگانه مقتدر؟ به جای او جز نام هایی [چند] را نمی پرستید که شما و پدرانتان آن ها را نامگذاری کرده اید و خدا دلیلی بر [حقانیت]آن ها نازل نکرده است. فرمان جز برای خدا نیست. دستور داده که جز او را نپرستید. این است دین درست، ولی بیشتر مردم نمی دانند».

با این ایمان و پرستش خدا، اراده انسان در فعالیتهایش در اندرون جامعه از تمامی پرستشهای دیگر آزاد می شود و در برابر آن ها در آزادی دینی و حقیقی به سر می برد.

ب - تلاش برای تحقق یافتن کمالات الهی

از این رو، جامعه ای که حکومت الهی در آن فرمان می راند، باید به راه راست متعهد

۱- یوسف/۳۹ - ۴۰.

باشد، راهی که در آن انسان و جامعه به سوی کمال مطلق و آرمان برتر یعنی خداوند حرکت می کند و بدین سبب، برای تحقق یافتن کمالات الهی نظیر عدالت، دانش، قدرت، نیرومندی، مهربانی، بخشش، دهش، نیکی و احسان می کوشد، به گونه ای که در کنار تکامل مادّی، تکامل معنوی نیز هدف بنیادین حکومت است. خداوند فرموده است:

«اَلَّذینَ اِنْ مَکَّنّاهُمْ فِی الاْرْضِ اَقَامُوا الصَّلوةَ وَ اتَوُا الزَّکوةَ وَ اَمَرُوا بِاص لْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْکَرِ وَ للّه ِ عَاقِبَهُ الْاُمُورِ»(۱)؛«همان کسانی که چون در زمین به آنان توانایی دهیم، نماز برپا می دارند و زکات می دهند و به کارهای پسندیده وا می دارند و از کارهای ناپسند باز

می دارند و فرجام همه کارها از آن خداست».

از این آیه کریمه استفاده می شود که حکومت از نگاه اسلام، چیزی جز ابزاری برای تحقق بخشیدن اهداف دینی در تکامل انسان نیست و حکومت هدفی مستقل نمی باشد. از آن جا که درونمایه حقیقی رسالت الهی، اخلاق و کمالات الهی است، چنان که آیه یادظ

شده بدان اشاره می کند و همان گونه که حدیث معروف از رسول خدا صلی الله علیه و آله می گوید: «همانا برای این برانگیخته شدم که اخلاق نیکو را به پایان برسانم»(۲) پس حکومت اسلامی هم ناگزیر است که برای تحقق یافتن این کمالات تلاش کند.

ج – ارزش قایل شدن برای دنیا به اندازه خودش

همچنین، حکومت الهی نسبت به زندگی دنیوی اندیشه خالصی دارد و آن این است که این زندگی با همه خوشیها، زیورها، شهوت ها، خواسته ها و امکاناتی که دارد، نمودار

وجود و حرکت انسان نیست و تنها مقدمه ای است برای جهان دیگری که تکامل حقیقی و مطلوب در آن تحقق پیدا می کند. وظیفه حکومت آن است که این اندیشه و این برداشت را در نظر انسان مجسم سازد، به گونه ای که احساس کند، این دنیا موقت و محدود است و او جانشین خداوند در آن است و وظیفه دارد که آن را آباد و حق و عدالت را برپا کند و به گونه ای به امور دنیا بپردازد که فرایند جانشینی آن را ایجاب می کند، نه این که انسان به برده ای بی اختیار این دنیا بدل شود که هرگونه می خواهد بر رفتار و کردار این

۱– حج /۴۱.

۲– مجمع البیان، ج۱۰، ص۴۲۱، بحار الانوار، ج۱۶، ص۲۱۰.

برده حکومت می کند و او در زندگی، جز همین افق تنگ دنیا را نمی بیند. خداوند فرموده

است:

«اِعْلَمُوا اَ نَّما الْحَیوهُ الدُّنْیا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زینَهٌ وَ تَفاخُرٌ بَیْنَکُمْ وَ تَکاثُرٌ فِی الْاَمْوالِ وَالْاَوْلادِ کَمَثَلِ غَیْثٍ اَعْجَبَ الْکُفّارَ نَباتُهُ ثُمَّ یَهیجُ فَتَریهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ یَکُونُ حُطامًا وَ فِی الْاخِرَهِ عَذابٌ شَدیدٌ وَ مَغْفِرَهٌ مِنَ اللّه ِ وَ رِضْوانٌ وَ مَا الْحَیوهُ الدُّنْیا اِلاّ مَتاعُ الْغُرُورِ»(۱)؛ «بدانید که زندگی دنیا، در حقیقت، بازی و سرگرمی و آرایش و فخر فروشی شما به یکدیگر و فزون جویی در اموال و فرزندان است. [مثل آن ها] چون مثل بارانی است که کشاورزان را رُستنی آن [باران] به شگفتی اندازد، سپس [آن کشت] خشک شود و آن را زرد بینی، آن گاه خاشاک شود. و در آخرت [دنیا پرستان را] عذابی سخت است و [مؤمنان را]از جانب خدا

آمرزش و خشنودی است و زندگی دنیا جز کالای فریبنده نیست».

د – اراده آزاد انسانی

حکومت الهی می کوشد، اراده انسان را در عرصه فعالیتهای اجتماعی خود، به صورت اراده ای آزاد درآورد که به تقوای الهی، نظام عمومی و قوانین اسلامی پای بند باشد و این حکومت چنین عمل می کند:

اولاً: در راستای گسستن زنجیرهای درونی انسان همچون سرکشی شهوت ها، خواسته ها، تمایلها و هوسهایی که در اندرون انسان قرار دارد. قرآن کریم از این سرکشی

به «هوس» تعبیر می کند. حکومت، این کار را از طریق پرورش و پاکیزه سازی انجام می دهد که با رهنمونی، ارشاد و اندرز نیکو بدان می پردازد و همچنین از طریق امر به معروف و نهی از منکر و جلوگیری از پدیده ها و عواملی که موجب می شود انسان از پی این شهوت ها و غریزه های نفسانی برود.

ثانیا: در راستای در هم شکستن زنجیرهای برونی نظیر وحشت و هراسی کار کند که ستمگران و فرمانروایان بیدادگر، یا افراد و گروههای فسادگر در زمین بر مردم تحمیل می کنند. از این رو، حکومت الهی به گسستن این زنجیرها و در هم شکستن این بتها می پردازد. تشریع جنگ، پیکار و واجب شدن جهاد اصغر بر مردم و نیز تشریع حدود

۱- حدید/۲۰.

سخت شرعی از قبیل اعدام، قطع عضو و تبعید به همین دلیل بوده است.

حکومت الهی در این عملکرد، می کوشد که اراده انسان را آزاد بار آورد [به گونه ای که] جز از خدا، شریعت، عقل، مصالح و اهداف پاک پیروی نکند، اهدافی که او را به کمال می رساند و در نتیجه، آنچه را که درآن صلاح او و صلاح جامعه او و کرامت و عزت او در دنیا و آخرت است، بر می گزیند. خداوند فرموده است:

«اَلَّذینَ یَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِیَّ الْاُمِّیَّ الَّذی یَجِدُونَهُ مَکْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِی التَّوْریهِ

وَالْاِنْجیلِ یَاْمُرُهُمْ بِاص لْمَعْرُوفِ وَیَنْهیهُمْ عَنِ الْمُنْکَرِ وَیُحِلُّ لَهُمُ الطَّیِّبَاتِ وَیُحَرِّمُ عَلَیْهِمُ الْخَبَائِثَ وَیَضَعُ عَنْهُمْ اِصْرَهُمْ وَالْاَغْلَالَ الَّتی کَانَتْ عَلَیْهِمْ فَالَّذینَ اٰمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُواالنُّورَ الَّذی اُ نْزِلَ مَعَهُ اُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»(۱)؛ «همانان که از این فرستاده، پیامبر درس

نخوانده که [نام] او را نزد خود، در تورات و انجیل نوشته می یابند پیروی می کنند [همان پیامبری که] آنان را به کار پسندیده فرمان می دهد و از کار ناپسند باز می دارد و برای آنان چیزهای پاکیزه را حلال و چیزهای ناپاک را برایشان حرام می گرداند واز [دوش] آنان قید و بندهایی را که برایشان بوده است، بر می دارد. پس کسانی که به او ایمان آوردند و بزرگش داشتند و یاریش کردند و نوری را که با او نازل شده است پیروی کردند، آنان همان رستگارانند».

«اُذِنَ لِلَّذینَ یُقَاتَلُونَ بِاَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَ اِنَّ اللّه عَلی نَصْرِهِمْ لَقَدیرٌ * اَلَّذینَ اُخْرِجُوا مِنْ دِیَارِهِمْ بِغَیْرِ حَقٍّ اِلَّا اَنْ یَقُولُوا رَبُّنَا اللّه وَ لَوْلَا دَفْعُ اللّه النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهُدِّمَتْ صَوَامِعُ وَ بِیَعٌ وَ صَلَوَاتٌ وَ مَسَاجِدُ یُذْکَرُ فیهَا اسْمُ اللّه کَثیرًا وَ لَیَنْصُرَنَّ اللّه مَنْ یَنْصُرُهُ اِنَّ اللّه لَقَوِیٌّ عَزیزٌ»(۲)؛ «به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل شده، رخصت [جهاد] داده شده است، چرا

که مورد ظلم قرار گرفته اند و البته خدا بر پیروزی آنان سخت تواناست. همان کسانی که

بناحق از خانه هایشان بیرون رانده شدند. [آن ها گناهی نداشتند] جز این که می گفتند:

پروردگار ما خداست و اگر خدا بعضی از مردم را با بعضی دیگر دفع نمی کرد، صومعه ها و کلیساها و کنیسه ها و مساجدی که نام خدا در آن ها بسیار برده می شود، سخت ویران می شد و به طور قطع خداوند به کسی که [دین] او را یاری می کند، یاری می دهد، چرا که خدا سخت نیرومند شکست ناپذیر است».

۱- اعراف/۱۵۷.

۲- حج/۳۹ - ۴۰.

«لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَ الَّذينَ فی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْمُرْجِفُونَ فِی الْمَدینَهِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لاَ يُجَاوِرُونَكَ فيهَا اِلاَّ قَليلاً

* مَلْعُونينَ اَيْنَ مَا ثُقِفُوا اُخِذُوا وَ قُتِّلُوا تَقْتيلاً * سُنَّهَ اللّه ِ فِی الَّذينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّهِ اللّه ِ تَبْديلاً»(۱) «اگر منافقان و کسانی که در دلهایشان مرضی هست و شایعه افکنان در مدینه از [کارشان] باز نایستند، تو را سخت بر آنان مسلط می کنیم تا جز [مدّتی] اندک در همسایگی تو نپایند. از رحمت خدا دور گردیده و هر کجا یافته شوند گرفته و سخت کشته خواهند شد. درباره کسانی که پیشتر بوده اند

[همین] سنت خدا [جاری بوده] است و در سنت خدا هرگز تغییری نخواهی یافت».

«اِنَّمَا جَزَاؤُا الَّذينَ يُحَارِبُونَ اللّه َ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِی الْأَرْضِ فَسَادًا اَنْ يُقَتَّلُوا اَوْ يُصَلَّبُوا

اَوْ تُقَطَّعَ اَيْديهِمْ وَاَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلاَفٍ اَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذلِكَ لَهُمْ خِزْیٌ فِی الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِی الْاخِرَهِ عَذَابٌ عَظيمٌ»(۲)؛ «سزای کسانی که با [دوستداران] خدا و پیامبر او می جنگند و در زمین به فساد می کوشند، جز این نیست که کشته شوند یا بر دار آویخته گردند یا دست و

پایشان در خلاف جهت یکدیگر بریده شود یا از آن سرزمین تبعید گردند. این، رسوایی آنان در دنیاست و در آخرت عذابی بزرگ خواهند داشت».

«وَ اِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنينَ اقْتَتَلُوا فَاَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَاِنْ بَغَتْ اِحْديهُمَا عَلَی الْاُخْری فَقَاتِلُوا الَّتی تَبْغی حَتّی تَفیءَ اِلی اَمْرِ اللّه ِ فَاِنْ فَاءَتْ فَاَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَ اَقْسِطُوا اِنَّ اللّه َ يُحِبُّ الْمُقْسِطينَ»(۳)؛ «و اگر دو طائفه از مؤمنان با هم بجنگند، میان آن دو را اصلاح دهید و اگر [باز] یکی از آن دو بر دیگری تعدی کرد، با آن [طائفه ای] که تعدی می کند بجنگید تا به فرمان خدا باز گردد. پس اگر بازگشت، میان آن ها را دادگرانه سازش دهید و عدالت

کنید که خدا دادگران را دوست می دارد».

ه – دانش و خرد

حکومت اسلامی برای محکم سازی دانش و خرد در حرکت و پیشرفت انسان می کوشد، زیرا دین اسلام بر این دو عامل ارزنده برای درک حقیقت و به دست آوردن آن و رهنمونی رفتار و تکامل راه تأکید کرده است. خداوند می فرماید:

۱- احزاب / ۶۰ – ۶۲.

۲- مائده/۳۳.

۳- حجرات/۹.

«...هَلْ يَسْتَوِي الَّذينَ يعْلَمُونَ وَ الَّذينَ لاَ يَعْلَمُونَ اِنَّمَا يَتَذَكَّرُ اُولُوا الْاَلْبَابِ»(۱)؛«... آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟ تنها خردمندانند که پند پذیرند».

«وَ لاَ تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ اِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ كُلُّ اُولئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْؤُلاً»(۲)؛ «و چیزی را که بدان علم نداری دنبال مکن، زیرا گوش و چشم و قلب، همه مورد پرسش

واقع خواهند شد».

«...يَرْفَعِ اللّهُ الَّذينَ امَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذينَ اُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ...»(۳)«...خدا [رتبه] کسانی از شما را که ایمان آورده و کسانی را که دانشمندند [بر حسب]درجات بلند گرداند...».

از این رو، اسلام یکی از شرایط فرمانروای اسلامی را این قرار داده است که دانشمند، متدین و آگاه به شرایط اجتماعی باشد و بتواند موضوعات احکام شرعی را تشخیص دهد و این مطلب را پیشتر دانستیم.

اسلام، آموزش قرآن و حکمت را از اهداف حکومت قرار داده و جستن دانش را بر هر مسلمانی واجب کرده است. همان گونه که در حدیث شریف آمده است: «جستجوی دانش بر هر مسلمانی واجب است».(۴)

اسلام بنیادهای آموزشی ایجاد کرده است نظیر مساجد، نماز جمعه، حوزه علمیه تا در دین و دانش پژوهش کنند. خداوند فرموده است:

«وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلاَ نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِی الدّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ اِذَا رَجَعُوا اِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»(۵)؛ «شایسته نیست مؤمنان همگی [برای جهاد] کوچ کنند. پس چرا از هر فرقه ای از آنان، دسته ای کوچ نمی کنند تا [دسته ای بمانند

و] و در دین آگاهی پیدا کنند و قوم خود را - وقتی به سوی آنان باز گشتند بیم دهند - باشد که آنان [از کیفر الهی] بترسند؟».

شناخت خدا و رسول او؛ و امام یعنی ولی امر مسلمانان از شرایط پذیرفته شدن

۱- زمر/۹.

۲- اسراء/۳۶.

۳- مجادله /۱۱.

۴- مشکاه الانوار، ص۲۳۶، ح۶۷۵؛ عوالی اللئالی، ج۴، ص ۷۰، ح۳۶؛ مستدرک الوسائل، ج۱۷، ص۲۹۴، ح۱۷؛ الکافی، ج۱، ص۳۰، ح۱؛ کنز الفوائد، ج۲، ص۱۰۷؛ بحارالانوار، ج۱، ص۱۷۷، ح۵۴؛ کنز العمال، ج۱۰، ص۵۷، کتاب العلم.

۵- توبه /۱۲۲.

اعمالی است که انسان آن ها را انجام می دهد. در روایت صحیح از زراره نقل شده که امام

ابوجعفر باقر علیه السلام فرمود: «اگر کسی شبهایش نماز گزارد و روزهایش را روزه بگیرد و تمامی دارایی اش را صدقه دهد و تمامی روزگارش را حج کند و ولایت ولیّ خدا را

نشناسد که او را دوست بدارد و تمامی کارهایش با رهنمونی او باشد، نه حق پاداش بر خداوند دارد ونه اهل ایمان محسوب می شود...»(۱)

نخستین اقدامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمینه سامانـدهی و آگـاهی بخشی امت انجام داد، اعزام مبلغان و فرا خوانندگان به خدا بود که جانشان را در راه نشر دانش و تحصیل

آن در معرض خطر جدّی قرار می دادند.

و – عهد و پیمان

همچنین حکومت برحسب محتوای اجتماعی و انسانی که دارد، نوعی عهـد و پیمان میان امت و فرمانروا و میان زمامدار و ملت است. قرارداد بیعت بیانگر همین پیمان بوده

و مکتب اسلام آن را امری لازم دانسته است که با ایمان و عقیده پیوند دارد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هر که بمیرد و امام زمانش را نشناسد در دوران جاهلیت از دنیا رفته است».(۲) یا می فرمایـد: «کسی که بمیرد و برعهده او بیعتی نباشد، در دوران جاهلیت از دنیا رفته است».(۳)

ز – عدل و داد

یکی از آرمانها و ارزشها در حکومت اسلامی، برپایی حق و عدالت میان مردم است. از این رو، اجرای عدالت، یکی از مهمترین اهداف و وظایف حکومت است که مسؤولیت آن بر دوش او نهاده شده است. نیز از وظایف حکومت است که تمام انواع ظلم و ستم در همه زمینه ها را از میان برادرد، خواه در زمینه ستم انسان بر انسان دیگر یا ستم او بر طبیعت و محیط پیرامونش و یا ستم او بر

۱- برقی، المحاسن، ج۱، ص۴۴۳، ح۱۰۳۴؛ الکافی، ج۲، ص۱۸، ح۵.

۲- بحارالانوار، ج۲۳، ص۷۶، باب وجوب معرفه الامام.

۳- التاج الجامع للاصول، ج۳، ص۴۶.

خویشتن وی و حتی ستم او بر خداوند، از طریق شرک ورزیدن به او را که بزرگترین ستمهاست از میان ببرد. خداوند فرمود:

«...یَا بُنَیَّ لَا تُشْرِكْ بِاص للّه اِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظیمٌ»(۱)؛ «...ای پسرک من،به خدا شرک میاور که به راستی شرک ستمی بزرگ است».

همچنین، در عین ستیز با ستم، می کوشد که عدالت و نیکوکاری را در میان مردم رایج سازد و کارهای پسندیده، صلح و دوستی، رعایت حرمتها و کرامتهای انسانی و ایجاد تعادل در روابط اجتماعی و انسانی و طبیعت را میان آنان گسترش دهد تا به کمالات الهی

برسد.

در این جا، مجموعه بزرگی از آیات کریمه وجود دارند که این ارزش و اصل اجتماعی را بررسی کرده است.(۲) در بحث پیشین، دانستیم که درونمایه حقیقی شریعت، حق و عدالت است.

ح - روح فداکاری

برای این که حکومت الهی بتواند این ارزشها و آرمانها را در جامعه انسانی تحقق بخشد، افزون بر تقویت اراده توسط شکیب ورزی و پایداری، در جهت بالا بردن روح فداکاری و شهادت طلبی در افراد جامعه انسانی کار می کند، زیرا بدون آن، انگیزه حرکتهای اجتماعی، هوسهای شخصی یا گروهی و یا مصالح و منافع ویژه این فرد یا آن فرد و یا این گروه یا آن گروه خواهد بود.

قرآن کریم این موضوع را به گونه ای مطرح کرده است که پای بندی انسان به این فداکاریها را تضمین می کند. چراکه حقیقت نقش زندگی دنیوی و اخروی در زندگی انسان و رابطه میان این دو زندگی را توضیح می دهد و همچنین، بیان می کند که خداوند در عوض این فداکاریها، رنجها، محنتها و بذل و دهشهایی که انسان می کند، پاداش می دهد یا این که انسان این سختیها را در دنیا تحمل می کند، تا در آخرت پاداش گیرد.

۱- لقمان/۱۳.

۲- به عنوان نمونه، ر.ک: بقره /۲۱۳؛ حدید/۲۵؛ مائده/۴۲ ؛ نحل/۹۰؛ نساء/۵۸؛ یونس/۴۷؛ نساء/۱۱۴، شورای/۴۱ - ۴۲.

زیرا که خداوند به زودی در رستاخیز چند برابر به انسان پاداش خواهد داد، یا هم در دنیا

و هم در آخرت به وی پاداش خواهد داد.

در قرآن کریم از اصل «فداکاری» به اصل «جهاد در راه خدا» تعبیر شده است که هم جهاد اکبر را در بر می گیرد و هم جهاد اصغر را، زیرا که جهاد، تنها به معنای پیکار در راه خدا نیست بلکه پیکار یکی از اجزای جهاد است. شکیب ورزیدن در آزارها، بخشیدن در راه خدا و تحمّل کردن دشواریها همگی از مصادیق جهاد است که انسان در راه خدا بدان دست می زند، خواه این جهاد مالی باشد یا بدنی و خواه معنوی باشد یا روحی. خداوند فرموده است:

«اِنَّ اللّه َاشْتَری مِنَ الْمُؤْمِنینَ اَنْفُسَهُمْ وَ اَمْوَالَهُمْ بِاَنَّ لَهُمُ الْجَنَّهَ یُقَاتِلُونَ فی سَبیلِ اللّه ِ فَیَقْتُلُونَ وَ یُقْتَلُونَ وَعْدًا عَلَیْهِ حَقًّا فِی التَّوْریهِ وَ الْاِنْجیلِ وَ الْقُرْانِ وَ مَنْ اَوْفی بِعَهْدِهِ مِنَ اللّه ِ فَاص سْتَبْشِرُوا بِبَیْعِکُمُ الَّذی بَایَعْتُمْ بِهِ وَ ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظیمُ * اَلتَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاکِعُونَ السَّاجِدُونَ الاْمِرُونَ بِاص لْمَعْرُوفِ وَ النَّاهُونَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ الْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللّه ِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنینَ»(۱)؛ «در حقیقت، خدا از مؤمنان، جان و مالشان را به [بهای] این که بهشت برای آنان باشد خریده است؛ همان کسانی که در راه خدا می جنگند می کشند و کشته می شوند. این به عنوان وعده حقی در تورات و انجیل و قرآن برعهده اوست. و چه کسی از خدا به عهد خویش وفادارتر است؟ پس به این معامله ای که با او کرده اید شادمان باشید و این همان کامیابی بزرگ است. [آن مؤمنان] همان توبه کنندگان،

پرستندگان، سپاسگزاران، روزه داران، رکوع کنندگان، سجده کنندگان، وادارندگان به کارهای پسندیده، باز دارندگان از کارهای ناپسند و پاسداران مقررات خدایند و مؤمنان را بشارت ده».

«مَنْ جاءَ بِاص لْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ اَمْثَالِهَا...»(۲)؛ «هر کس کار نیکی بیاورد، ده برابر آن [پاداش] خواهد داشت...».

«مَثَلُ الَّذینَ یُنْفِقُونَ اَمْوَالَهُمْ فی سَبیلِ اللّه ِ کَمَثَلِ حَبَّهٍ اَ نْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فی کُلِّ سُنْبُلَهٍ

مِائَهُ حَبَّهٍ وَاللّه ُ یُضَاعِفُ لِمَنْ یَشَاءُ وَاللّه ُ وَاسِعٌ عَلیمٌ »(۳)؛ «مثل [صدقات] کسانی که اموال

۱- توبه/۱۱۱ - ۱۱۲.

۲- انعام/۱۶۰.

۳- بقره/۲۶۱.

خود را در راه خـدا انفاق می کننـد هماننـد دانه ای است که هفت خوشه برویاند که در هر خوشه ای صد دانه باشد و خداوند برای هر کس که بخواهد [آن را] چند برابر می کند و خداوند گشایشگر داناست».

«مَا کَانَ لِأَهْلِ الْمَدینَهِ وَ مَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ اَنْ یَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللّه ِ وَ لاَ یَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ذلِکَ بِأَنَّهُمْ لاَ یُصیبُهُمْ ظَمَأٌ وَ لاَ نَصَبٌ وَ لاَ مَخْمَصَهٌ فی سَبیلِ اللّه ِ وَ لاَ یَطَونَ مَوْطِئًا یَغیظُ الْکُفَّارَ وَ لاَ یَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَیْلًا اِلَّا کُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ اِنَّ اللّه َ لاَیُضیعُ اَجْرَ الْمُحْسِنینَ * وَ لاَ یُنْفِقُونَ نَفَقَهً صَغیرَهً وَ لاَ کَبیرَهً وَلاَ یَقْطَعُونَ وَادِیًا اِلَّا کُتِبَ لَهُمْ لِیَجْزِیَهُمُ اللّه ُاَحْسَنَ مَا کَانُوا یَعْمَلُونَ»؛(۱) «مردم مدینه و بادیه نشینان پیرامونشان را نرسد که از [فرمان] پیامبر خدا سر باز زنند و جان خود را عزیزتر از جان او بداننـد، چرا که هیـچ تشـنگی و رنـج و گرسـنگی در راه خـدا به آنان نمی رسد و در هیچ مکانی که کافران را به خشم می آورد قـدم نمی گذارنـد و از دشـمنی غنیمـتی بـه دست نمی آورنـد، مگر این که به سبب آن، عمـل صـالحی برای آنـان [در کارنامه شان] نوشـته می شود، زیرا خـدا پاداش نیکوکاران را ضایع نمی کند. و هیچ مال کوچک و بزرگی را انفاق نمی کنند و هیچ وادیی ای را نمی پیمایند مگر این که به حساب آنان نوشته می شود، تا خداوند آنان را به بهتر از آنچه می کردند

پاداش دهد».

روشن است که این آرمانها و ارزشـها با یکـدیگر تداخل دارند و برخی از آن ها برخی را کامل می کنند. همچنین، صدها آیه قرآنی هستند که می توان آرمانها و ارزشهای گوناگون را از لا به لای آن ها استنباط کرد، ارزشهایی که قرآن کریم آن ها را هدف جامعه

انسانی و حکومت الهی قرار داده است.

۲ – آیین الهی

اشاره

قرآن کریم و دین اسلام، این آرمانها و هدفها را به صورت مفاهیم کلی محض رها

نکرده که پیرو اجتهادها و تفسیرهای گوناگون باشـد، یا انسان در راه رسیدن به آن ها سرگردان بمانـد، بلکه مجموعه ای از احکـام و قوانین جزئی را تشریع کرده است که چهـارچوب حکومت و شیوه التزام بـدان را تشـکیل می دهـد و خاسـتگاه این قوانین، همان

۱- توبه/۱۲۰ – ۱۲۱.

آرمانها و ارزشهای پیش گفته است و حکومت می کوشد که در مسیر تکامل، به این ارزشها دست یابد. این مجموعه احکام و قوانین، همان چیزی است که ما عنوان «آیین الهی» را برای آن به کار می بریم. بدین ترتیب، شریعت و احکام شرعی، ویژگی و صفت پایدار حکومت الهی و بعدی دیگر از چهارچوب کلی آن به شمار می رود.

اهمیت این موضوع که حکومت الهی باید بر احکام شریعت الهی استوار باشد، از این اندیشه نشأت می گیرد که احکام شرعی، یک سری دستورات انضباطی و آمرانه محض نیست، بلکه احکامی است که کاملاً با حق و عدالت همخوانی دارد، یعنی با مصالح و مفاسد واقعی که زندگی انسان و مسیر تکامل او با این مصالح و مفاسد پیوند دارد و از طریق آن ها تعادل رفتاری انسان پاسداری می شود. از این رو، آنچه را شریعت

فرمان داده یا مباح اعلان کرده از قبیل فرمان به عبادت، عدالت، نیکی کردن، پاکی، تقوا

و... با مصالح حقیقی و واقعی انسان در زندگی دنیوی و اخروی او پیوند دارد و آنچه را

نهی کرده، نظیر ستمگری، تجاوز، زنا، دزدی، دروغگویی و امثال آن، با مفاسد واقعی موجود در این امور ارتباط دارد که به واپس گرایی حرکت انسان در زندگی دنیوی یا اخروی و یا هر دو منجر می شود.

نیاز به آیین الهی

در این جا که می خواهیم درباره «آیین الهی» سخن بگوییم، باید به یک نکته مهم اشاره کنیم و آن این است که این آیین الهی به موازات تکامل اندیشه و جامعه انسانی، مراحلی از تکامل دینی را پشت سر نهاد، تا سرانجام به مرحله آخرین آیین الهی [یعنی اسلام] رسید، آیینی که از سوی خداوند بر پایه انعطاف پذیری وضع شد و به گونه ای که توان برجای ماندن، دوام و حلّ اختلافات را داشته باشد. چرا که اسلام، شریعتی است انعطاف پذیر و آسان که در بعد پایدار خود، نیازهای پایدار در زندگی و حرکت انسان را

مورد توجه قرار می دهد و این نیازهای پایدار، با تغییر شرایط و اختلاف جوامع و زمانها تغییر نمی کند نظیر خوردن، آشامیدن، عبادت، روابط زناشویی و دیگر روابط انسانی.... شریعت اسلام برای این نیازمندیها، احکامی ثابت و تغییرناپذیر وضع کرده است.

همچنین، این شریعت، در بعدی دیگر، مسائل تغییرپذیر در زندگی انسان را مورد

بررسی قرار داده است، مسائلی که نشانگر جنبه تحول و دگرگونی در شیوه های زندگی او، یا در ابزار معیشت و زندگی، یا شرایط این زندگی از قبیل توانمندی و ناتوانی و یا

برخورداری و نیازمندی است.آن گاه، شریعت اسلام برای این نیازمندیها و مسائل تغییرپذیر، راه حلهایی وضع کرده و این کار را در ضمن قواعد کلی و احکام و قوانینی انجام داده که فرمانروای اسلامی در ضمن این متغیرها آن ها را صادر می کند.

وانگهی تشخیص میان نیازها و مسائل «پایدار» و «ناپایدار» و در ورای آن، تشخیص مصالح و مفاسد «پایدار» و «ناپایدار»، تنها از سوی خداوند امکانپذیر است، چرا که هدف شریعت، نزدیک شدن به آرمان برتر [= خداوند] و متصف شدن انسان به صفات الهی است و این نزدیک شدن به کمال الهی، غیب مطلق است که هیچ انسانی نمی تواند با تمامی ابعاد، حواس و تجارب خویش آن را درک کند و بشناسد بلکه ناگزیر خداوند او را بدان رهنمونی کند، زیرا که تنها خدا یا کسی که خدا دانش غیب را به او داده، از غیب آگاهی دارد.

همچنین، برخی از این مصالح و مفاسد با آینده دور انسان در دنیا یا با آینده دورتر او در آخرت پیوند دارد. در این صورت، بر فرض این که بپذیریم، دانش و شناخت و تجربه انسان، وی را قادر می سازد که از گذشته و حال خود آگاهی یابد، لیکن انسان هرگز قادر

نخواهد بود که از آینده دنیوی خویش که بعدی دیگر در غیب است، آگاهی پیدا کند، تا چه رسد به این که از آینده اخروی خویش که غیب مطلق است، آگاهی یابد.

به علاوه، انسان از طریق تجربه قادر نیست که بر گذشته و حال خود، به اندازه ای تسلط و آگاهی پیدا کند که بتواند مصالح و مفاسد واقعی را مشخص سازد و این تشخیص او به گونه ای باشد که جای تردید و خطا یا جانبداری در آن نباشد. چرا که میان تجربه

علمی و تجربه اجتماعی تفاوت وجود دارد و گواه آن هم واقعیت و وجدان است، زیرا که

اگر تجربه های انسانی در گذشته را که دور از ادیان الهی بودند مطالعه و بررسی کنیم، در خواهیم یافت که این تجربه ها در رسیدن به حقیقت یا پذیرش آن، هماره به سر در گمی دچار می شده اند.

افزون بر آنچه گفته آمد، آخرین شریعت الهی [= اسلام] عناصری در خود دارد که بقا و دوام آن را تضمین می کند و از نابودی مطلق یا تحریف مطلق دورش می سازد و این

ص:۴۲۵

عناصر عبارتند از وجود قرآن کریم و سنت صحیح نبوی و نیز وجود اهل بیت علیهم السلام که نقش پاسداری از درونمایه قرآنی و سنت نبوی به آنان واگذار شده است. و همچنین وجود بنیادهای اسلامی و شعایر دینی و دیگر عناصری که در نگهداری شریعت، حفظ یکپارچگی امت وحلّ اختلاف سهم دارند.

بدین ترتیب، پی می بریم که نمی توان نظرگاهها، هوسها و منافع فردی را بر مسیر انسان و حکومت حاکم ساخت، خواه این هوسها و منافع از آنِ فرمانروا باشد یا از آنِ گروه فرمانبر و این گروه اکثریت باشد یا اقلیت، هیچ تفاوتی وجود ندارد.

آری، مردم می توانند، چیزی را برگزینند که با شرایط و منافع آنان در بعد ناپایدار زندگی همخوانی داشته باشد، همان بعدی که خداوند امر آن را به فرمانروای صالح یا به مردم واگذاشته است و این بعد، بخش گسترده ای می باشد که به انتخاب همگانی و تجربه انسانی بستگی دارد، زیرا با شرایط و شیوه های متغیر و ناپایدار پیوند دارد. البته

انتخاب همه این شیوه ها باید در چهارچوب احکام پایدار الهی صورت گیرد.

تأکید قرآن بر شریعت

قرآن کریم به لزوم شریعت در حکومت ارزش فراوان قایل شده و درستی حکومت و توانمندی آن بر تحقق بخشیدن اهدافش را به شکل ویژه شریعت مرتبط دانسته است و بدون شریعت، سرنوشت حکومت، تبهکاری و ویرانی خواهد بود، چه، قرآن کریم، در برابر انسان دو راه قرار داده است:

۱ – راه حکومت الهی و شرعی که نماینگر حق، هدایت و عدالت است.

۲ – راه هوس که نمایانگر باطل، گمراهی، ستمگری و فساد در زمین است. خداوند

چنین می فرماید:

«یَا دَاوُدُ اِنَّا جَعَلْنَاکَ خَلیفَهً فِی الْأَرْضِ فَاص حْکُمْ بَیْنَ النَّاسِ بِاص لْحَقِّ وَ لاَ تَتَّبِع الْهَوی فَیُضِـلَّکَ عَنْ سَبیلِ اللّه ِاِنَّ الَّذینَ یَضِلُّونَ عَنْ سَبیلِ اللّه ِلَهُمْ عَـذَابٌ شَدیـدٌ بِمَا نَسُوا یَوْمَ الْحِسَابِ»(۱)؛ «ای داوود، ما تو را در زمین خلیفه [و جانشین] گردانیدیم، پس میان مردم به حق داوری کن و زنهار از هوس پیروی مکن که تو را از راه خدا به در کند. در حقیقت، کسانی که از

۱– ص/۲۶.

راه خدا به در می روند، به [سزای] آن که روز حساب را فراموش کرده اند عذابی سخت خواهند داشت».

«وَ لَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ اَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّموَاتُ وَ الْاَرْضُ وَ مَنْ فیهِنَّ بَلْ اَتَیْنَاهُمْ بِذِکْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِکْرِهِمْ مُعْرِضُونَ»(۱)؛ «و اگر حق از هوسهای آن ها پیروی می کرد، قطعا آسمانها و زمین و هر که در آن هاست تباه می شد. بلکه یادنامه شان را به آنان داده ایم، ولی آن ها از [پیروی] یادنامه خود رویگردانند».

«وَاَ نْزَلْنَا اِلَیْکَ الْکِتَابَ بِاص لْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ الْکِتَابِ وَمُهَیْمِنًا عَلَیْهِ فَاص حْکُمْ بَیْنَهُمْ بِمَا اَ نْزَلَ اللّه ُوَلاَ تَتَّبِعْ اَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَکَ مِنَ الْحَقّ لِکُلٍّ جَعَلْنَا مِنْکُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا وَلَوْ شَاءَ اللّه ُلَجَعَلَکُمْ اُمَّةً وَاحِدَةً وَلکِنْ لِیَبْلُوَکُمْ فی مَا اتیکُمْ فَاص سْتَبِقُوا الْخَیْرَاتِ اِلَی اللّه ِمَرْجِعُکُمْ جَمیعًا فَیُنَبِّئُکُمْ بِمَا کُنْتُمْ فیهِ تَخْتَلِفُونَ * وَاَنِ احْکُمْ بَیْنَهُمْ بِمَا اَنْزَلَ اللّه ُوَلاَ تَتَّبِعْ اَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ اَنْ یَفْتِنُوکَ عَنْ بَعْضِ مَا اَنْزَلَ اللّه ُاِلَیْکَ فَاِنْ تَوَلَّوْا فَاص عْلَمْ اَ نَّمَا یُریدُ اللّه ُاَنْ یُصیبَهُمْ بِبَعْضِ ذُ نُوبِهِمْ وَاِنَّ کَثیرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ»(۲)؛ «و ما این کتاب [= قرآن] را به حق به سوی تو فرو فرستادیم، در حالی که تصدیق کننده کتابهای پیشین و حاکم بر آن هاست. پس میان آنان بر وفق آنچه خدا نازل کرده، حکم کن و از هواهایشان [با دور شدن]از حقی که به سوی تو آمده، پیروی مکن. برای هر یک از شما [امّتها] شریعت و راه روشنی قرار داده ایم و اگر خدا می خواست شما را یک امت قرار می داد، ولی [خواست] تا شما را در آنچه به شما داده است بیازماید. پس در کارهای نیک بر یکدیگر سبقت گیرید. بازگشت

همه شما به سوی خداست. آن گاه درباره آنچه در آن اختلاف می کردید آگاهتان خواهد کرد. و میان آنان به موجب آنچه خدا نازل کرده، داوری کن و از هواهایشان پیروی مکن و

از آنان بر حذر باش، مبادا تو را در بخشی از آنچه خدا بر تو نازل کرده به فتنه در اندازند.

پس اگر پشت کردند، بدان که خدا می خواهد آنان را فقط به [سزای] پاره ای از گناهانشان برساند و در حقیقت، بسیاری از مردم نافرمانند».

۳ – اهداف و مسؤولیتها

اشاره

سومین خصوصیت حکومت اسلامی، اهدافی است که حکومت باید برای تحقق

۱- مؤمنون/۷۱.

۲- مائده/۴۸ – ۴۹.

یافتن آن ها بکوشد و نیز وظایف و مسؤولیتهایی است که باید آن ها را اجرا کند و به کار

زند. این اهداف و مسؤولیتها نمایانگر نقاط هدایت و توجیه حکومت و نشانه های رویکرد آن است.

ما در جستارهای پیش گفته، به این اهداف و مسؤولیتها اشاره کردیم، لیکن به صورتی پراکنده و در این جا می کوشیم آن ها را در چند نکته خلاصه کنیم و به طور کوتاه بیان

نماییم.

از آیات قرآنی به دست می آید که مسؤولیتهای فرمانروای الهی همان مسؤولیتهایی است که پیامبران و فرستادگان الهی بر دوش داشتند و قرآن کریم به آنها اشاره کرده است. خداوند می فرماید:

«رَبَّنا وَ ابْعَثْ فیهِمْ رَسُولاً مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ ایاتِکَ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَهَ وَ یُزَکّیهِمْ اِنَّکَ اَنْتَ الْعَزیزُ الْحَکیمُ»(۱)؛ «پروردگارا، در میان آنان فرستاده ای از خودشان برانگیز، تا آیات تو را بر آنان بخواند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد و پاکیزه شان کند، زیرا که تو خود شکست ناپذیر حکیمی».

«هُوَ الَّذی بَعَثَ فِی الاُْمِّیّینَ رَسُولاً مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ ایاتِهِ وَ یُزَکّیهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَهَ وَ اِنْ کانُوا مِنْ قَبْلُ لَفی ضَلالٍ مُبینٍ»(۲)؛ «اوست آن کس که در میان بی سوادان

فرستاده ای از خودشان برانگیخت، تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد و [آنان] قطعا پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند».

۱ – رساندن پیام الهی

حکومت اسلامی مسؤولیتهای زیر را برعهده دارد:

فرا خوانی به سوی خدا، زمینه سازی [پذیرش پیام الهی] برای بندگان خدا، رساندن جزئیات باور الهی و رهنمونی ربّانی [به انسان ها]، اقامه حجت بر مردم، برداشتن موانع روانی پذیرش دین از طریق حکمت و اندرز نیکو و یا به کار گرفتن نیرو برای درهم شکستن و از میان برداشتن موانعی که ستمگران و مستکبران آن ها را ایجاد می کنند، یا نافرمانان و منکران می سازند.

ص:۴۲۸

۱- بقره /۱۲۹.

۲- جمعه/۲.

مجموعه بزرگی از آیـات قرآنی به این موضوع اشاره می کنـد و این مجموعه افزون بر آیه سوره جمعه و امثال آن است که به سوی خدا فرا می خواند و ما پیشتر آن را بیان کردیم. خداوند فرموده است:

«اُدْعُ اِلی سَبیـلِ رَبّکَ بِاص لْحِکْمَهِ وَالْمَوْعِظَهِ الْحَسَـنَهِ وَ جادِلْهُمْ باص لَّتی هِیَ اَحْسَنُ اِنَّ رَبَّکَ هُوَ اَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبیلِهِ وَ هُوَ اَعْلَمُ بِاص لْمُهْتَـدینَ»(۱)؛ «بـا حکمت و انـدرز نیکـو به راه پروردگـارت دعـوت کن و بـا آنـان به [شـیوه ای] که نیکوتر است مجـادله نمـای. در حقیقت، پروردگـار تو به [حـال] کسـی که از راه او منحرف شـده داناتر و او به حال راه یافتگان [نیز] داناتر است».

مجموعه آیات بلاغ:

«اَلَّذینَ یُبَلِّغُونَ رِسَالاَتِ اللّه ِ وَیَخْشَوْنَهُ وَ لاَ یَخْشَوْنَ اَحَدًا اِلاَّ اللّه ‐ وَ کَفی بِاص للّه ِ حَسیبًا»(۲)؛ «همان کسانی که پیامهای خدا را ابلاغ می کنند و از او می ترسند و از هیچ کس جز خدا

بیم ندارند. و خدا برای حسابرسی کفایت می کند».

همچنین، مجموعه آیات امر به معروف و نهی از منکر، آیات برداشـتن قید و بندها [= الاغلال والاصـر] و دیگر آیاتی که پیشتر بیان شد.

۲ – پرورش و پاکسازی

همـان گونه که حکومت اسـلامی مسؤولیت پرورش و پاکسـازی مردم، آمـاده کردن عوامـل اثرگـذار و زمینه سـازی برای این پرورش و نگهـداری آنـان از عوامـل زیانبخش و فاسـد کننـده جانها و روانهایشان را بر دوش دارد، در برابر نگهـداری آنان از بیماریهای

بزرگ روانی و تسلیم شدن به این بیماریها نیز مسؤول است.

اسـلام برای این فرایند روحی و روانی، شـیوه پایداری را آماده کرده و این شـیوه را از طریق شـعایر اسـلامی نظیر نماز، زکات، حج و روزه یا از طریق مبارزه با نفس به کار برده

است. لیکن افزون بر آن، بر حکومت اسـلامی لازم است که شـیوه های متحرک و پویایی را وضع کنـد که با شـرایط جدید یا عوامل منفی نوپیدا پیوند داشته باشد.

۱– نحل/۱۲۵.

۲– احزاب/۳۹.

آیه سوره جمعه و آیات همانند آن بر این هدف و وظیفه حکومت دلالت دارد. همچنین، قرآن کریم این هدف و وظیفه را، هدف برخی عبارتهای مهم قرار داده است نظیر نماز که انسان را از کارهای زشت و ناپسند باز می دارد:

«اُتْلُ مَا اُوحِیَ اِلَیْکَ مِنَ الْکِتَابِ وَ اَقِمِ الصَّلوهَ اِنَّ الصَّلوهَ تَنْهی عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْکَرِ

وَ لَذِکْرُ اللّه اَکْبَرُ وَ اللّه یَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ»(۱)؛ آنچه از کتاب به سوی تو وحی شده است بخوان و نماز را بر پا بدار که نماز از کار زشت و ناپسند باز می دارد و قطعا یاد خدا بالاتر است و خدا می داند چه می کنید».

همانند زکات:

«خُذْ مِنْ اَمْوَالِهِمْ صَدَقَهً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَکِّیهِمْ بِهَا وَ صَلِّ عَلَیْهِمْ اِنَّ صَلوتَکَ سَکَنٌ لَهُمْ وَ اللّه سَمیعٌ عَلیمٌ»(۲)؛ «از اموال آنان صدقه بگیر تا به وسیله آن پاک و پاکیزه شان سازی و

برای شان دعا کن، زیرا دعای تو برای آنان آرامشی است و خدا شنوای داناست».

همانند مقتدای شایسته و اخلاق نیکو:

«...اِنَّمَا یُرِیدُ اللّه لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیرًا»(۳)؛ «...خدا فقط

می خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند». و موارد دیگر از این قبیل.

۳ - آموزش مردم

فرمانروای اسلامی مسؤولیت دارد که شریعت الهی و سنتها و قوانین حاکم بر حرکات اجتماعی را و همچنین اخلاق الهی را به مردم آموزش دهد. افزون بر آن، باید علومی را که در آماده سازی نیرو، پیشرفت جامعه انسانی و نگهداری این جامعه از زیان و تبهکاری و ویرانی مادّی و معنوی سهم دارد نیز آموزش دهد.

۱- عنکبوت/۴۵.

۲- توبه/۱۰۳.

۳- احزاب/۳۳.

۴ – بر پایی عدل و دادگری

اشاره

نیز فرمانروای الهی مسؤولیت دارد که حق و عـدل و دادگری را در میان مردم برپا کنـد واین کار از طریق تطبیق احکام شـرعیه ای انجام دهد که خداوند این احکام را برای برپایی

حق و عدالت در میان مردم وضع کرده است. چرا که در گذشته بیان کردیم که اصل «حق و عدالت» اساس حکومت شرعی را تشکیل می دهـد. حکومت اسـلامی در آخرین دین، مسؤولیت اجرای این اصل را بر دوش دارد، چه، حکومت یک نهاد الهی است که از آن خواسته شده، وسیله و ضامن اجرای شـریعت باشد و به شـریعت و عمل به قوانین آن پای بندی نشان دهد، چه قـوانین ثـابت و چـه قـوانین متغیر که وابسته به ضوابـط و شـرایطی خـاص است. نیز حکـومت بایـد به اهـداف دین و اصـول و ارزشهای آن پای بند باشد. چرا

که اگر چنین نباشد، هوسـها و خواسته ها توجیه گر مسیر جامعه انسانی خواهد بود و یا این مسیر، به خطاها و سرگردانیها دچار خواهد شد که این وضعیت، به ستمگری و فساد عمدی یا غیر عمدی منجر می شود.

پیشتر بیان کردیم که عدالت و ستم در روابط اجتماعی، رابطه انسان با طبیعت و جهان هستی، رابطه انسان با خدا و رابطه انسان با انسان زمینه فراوانی دارد. در تمامی این

رابطه ها، انسان در صورتی می تواند به این رابطه ها متعهد بماند که حکومت، اسلامی و

الهی باشد. خداوند فرموده است:

«یَا دَاوُدُ اِنَّا جَعَلْنَاکَ خَلیفَهً فِی الْاَرْضِ فَاص حْکُم بَیْنَ النَّاسِ بِاص لْحَقِّ وَ لَا تَتَّبِعِ الْهَوی فَیُضِلَّکَ عَنْ سَبیلِ اللّه ِاِنَّ الَّذینَ یَضِلُّونَ عَنْ سَبیلِ اللّه ِلَهُمْ عَذَابٌ شَدیدٌ بِمَا نَسُوا یَوْمَ الْحِسَابِ»(۱)؛ «ای داوود، مـا تو را در زمین خلیفه گردانیـدیم. پس میان مردم به حق داوری کن و زنهار از

هوس پیروی مکن که تو را از راه خدا به در کند. در حقیقت، کسانی که از راه خدا به در

می روند، به [سزای] آن که روز حساب را فراموش کرده اند، عذابی سخت خواهد داشت».

«اِنَّا اَ نْزَلْنَا اِلَیْکَ الْکِتَابَ بِاص لْحَقِّ لِتَحْکُمَ بَیْنَ النَّاسِ بِمَا اَریکَ اللّه ُ...»(۲)؛ «مـا این کتـاب را به حق بر تو نازل کردیم، تا میان مردم به [موجب] آنچه خدا به تو آموخته داوری کنی...».

«اِنَّا اَ نْزَلْنَا التَّوْریهَ فیهَا هُدًی وَنُورٌ یَحْکُمُ بِهَا النَّبِیُّونَ الَّذینَ اَسْلَمُوا لِلَّذینَ هَادُوا

۱- ص/۲۶.

۲- نساء/۱۰۵.

وَالرَّبّانِیُّونَ وَالْاَحْبارُ بِما اسْتُحْفِظُوا مِنْ کِتابِ اللّه ِ وَکانُوا عَلَیْهِ...»(1)؛ «ما تورات را که در آن رهنمود و روشنایی بود نازل کردیم. پیامبرانی که تسلیم [فرمان خدا] بودند، به موجب آن برای یهود داوری می کردند و همچنین، الهیون و دانشمندان به سبب آنچه از کتاب خدا به آنان سپرده شده و بر آن گواه بودند...».

مصداقهای اجرای شریعت

اجرای احکام شرعی را افزون بر احکام شرعی ثابت، در ابعاد و مصداقهای زیر می توان دید:

نخست: تشخیص حدود و نشانه های رفتار انسانی در زمینه بخش ناپایدار زندگی مردم، به گونه ای که با احکام کلی شرعی پایدار و قواعد کلی که خداوند آن ها را به سان

چهارچوبی برای این رفتار وضع کرده است، همخوانی داشته باشد. از این جا، تشریع قوانین و تعیین فرمانها و آموزشها به طور کلی از وظایف مهم فرمانروای اسلامی به شمار

می رود و به همین دلیل است که فرمانبری از ولی امر با فرمانبری از خدای سبحان توأم شده است.

خداوند می فرماید:

«یاءَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا اَطیعُوا اللّه َوَاَطیعُوا الرَّسُولَ وَاُولِی الْاَمْرِ مِنْکُمْ فَاِنْ تَنازَعْتُمْ فی شَیْ ءٍ فَرُدُّوهُ اِلَی اللّه ِ وَالرَّسُولِ اِنْ کُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاص للّه ِ وَالْیَوْمِ الْاخِرِ ذلِکَ خَیْرٌ وَاَحْسَنُ تَأْویلًا»(2)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید. پس هرگاه در امری اختلاف نظر یافتید، اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید، آن را به [کتاب] خدا و [سنت] پیامبر او عرضه بدارید. این بهتر و نیک فرجام تر است».

به دلیل این که پیامبر و همچنین ولی امر پس از او، همچون حاکم و فرمانروا می باشد، مسؤولیت وضع قوانین مربوط به رفتار انسان در زمینه های بخش پویا و ناپایدار زندگی او

را بر دوش دارد و در این صورت، در این بخش ناپایدار، اطاعت از پیامبر و ولی امر واجب است، همان گونه که در بخش پایدار شریعت و قوانین، اطاعت از خداوند واجب

۱- مائده/۴۴.

۲- نساء/۵۹.

می باشد.

۲ – تشخیص موضوعات احکام شرعی اولیه، یا ثانویه ای که شریعت آن ها را به عنوان راه حلّ شرعی برای حالتهای استثنایی وضع کرده است نظیر حالتهای: ناگزیر شدن به خوردن مردار، یا زیان همگانی و یا به خرج افتادن همگانی نیز تشخیص وجود توانایی بر پیکار که این توانایی از شرایط وجوب پیکار است و مواردی از این قبیل که

حاکم مسؤولیت دارد، این حالتها، یا تحقق یافتن این شرایط و موضوعات را مشخص کند.

۳ – موارد تزاحم اهمّ و مهمّ، هنگامی که واجبات با یکدیگر تزاحم پیدا می کنند و شخص توان انجام همه آن ها را ندارد. یا محرمات با یکدیگر تزاحم پیدا می کنند و شخص قادر نیست که همه آن ها را ترک کند. در این صورت، فرمانروا [= حاکم اسلامی] مسؤولیت دارد که اهمّ این واجبات و مُحرّمات را مشخص کند و آن را در عرصه اجرا بر مهمّ مقدّم بدارد. بدون وجود این مرجع سیاسی و مسؤول اجرا، جامعه بر اثر فراوانی خواسته ها و اختلاف دیدگاهها به هرج و مرج و نابسامانی دچار خواهد شد. از این رو، مسؤولیت در پیش گرفتن موضع قاطع به فرمانروا در حکومت الهی سپرده می شود. خداوند در این باره فرموده است:

«...فَاِنْ تَنَازَعْتُمْ فی شَیْ ءٍ فَرُدُّوهُ اِلَی اللّه ِ وَالرَّسُولِ...»(۱)؛ «...پس هرگاه در امری اختلاف نظر یافتید، آن را به خدا و پیامبر او عرضه بدارید...».

این ویژگیها، وظایف و مسؤولیتها در حکومت نیز بر خصوصیاتی تأکید می کند که باید در شخص حاکم وجود داشته باشد و ما پیشتر آن ها را بیان کردیم. زیرا از دیدگاه اسلامی، حکومت به طور کلّی در شخص حاکم متمرکز است و به همین دلیل، پی می بریم که حاکم و فرمانروای اسلامی باید از لحاظ دانش، آگاهی و خصوصیات روحی و روانی و اخلاقی از همه مردم برتر باشد و در بالاترین درجه عدالت یا عصمت و نیز در

عالی ترین سطح تجربه و مهارت قرار داشته باشد و باید از ابراز رایزنی و رسیدن به حقیقت برخوردار باشد.

ص:۴۳۳

۱– نساء/۵۹. مراد از «نزاع» در این آیه، نزاع افراد بر سر حقوق شخصی آنان نیست بلکه نزاع درباره جامعه و اداره شؤون اجتماعی آن و اختلاف نظر در مورد این اداره است.

فصل سوم: شیوه تحقق بخشیدن وحدت جامعه

اشاره

قرآن کریم به تعیین پایه هایی که وحدت در اسلام بر آن ها استوار است و ایجاد بنیاد مادر که به این وظیفه می پردازد، بسنده نکرده است بلکه در کنار آن، شیوه ها و ابزاری را وضع کرده که برای تحقق بخشیدن این وحدت می توان آن ها را دنبال کرد.

در این زمینه باید به پاره ای از پایه ها و ارکانی اشاره کنیم که در فصل اول درباره آن ها سخن گفتیم. این پایه ها در بُعدی دیگر، ابزاری را تشکیل می دهد که آن ها نیز وحدت اسلامی را تحقق می بخشند. لیک این ابزارها، ابزارهای پیش گیری است که در جلوگیری از رخ نمودن اختلاف و درگیری می تواند نقش داشته باشد. به عنوان نمونه، باور به یگانگی خدا، تنها پرستش او، دانش، آرمان، آیین، امت یکپارچه و رهبری یگانه، همگی ابزارهایی هستند برای تحقق بخشیدن وحدت اجتماعی.

امّا شیوه و ابزاری که در این فصل می خواهیم بدان اشاره کنیم، ابزار، قواعد، مقررات و شیوه های کاربردی است که اسلام پس از نمودار شدن اختلافات در جامعه انسانی، آن ها را برای حلّ این اختلافات، چه در سطح فردی و چه در سطح اجتماعی وضع کرده است.

پیشتر دانستیم که مردم [در آغاز] یک امّت بودند. سپس بر اثر چیرگی هوس و

ناسازی مصالح و منافع و خواسته های فردی، میان آنان اختلاف پیدا شد. آن گاه مرحله

دیگری آمد که اجتهادها و دیدگاههای نادرست در تفسیر دین موجب پیدایش ناسازگاری در میان مردم شد.

در تمامی این مراحل، عامل اصلی به هم ریختن یگانگی مردم و کاشتن بذر اختلاف در میان آنان، هوس و سرکشی بوده است.

اسلام برای تحقق یافتن یگانگی در میان فرزندان جامعه اسلامی، شیوه مکتبی و تکامل یافته ای را وضع کرده است که بر مجموعه ای از پایه ها و روشها در حلّ این حالتها

تکیه دارد.

پایه های تحقق بخشیدن وحدت

پایه های وحدت [جامعه اسلامی] را می توان به امور زیر خلاصه کرد:

۱ - مخاطب قرار دادن فطرت و احساسات انسانی که در انسان وجود دارد. به این دلیل که فطرت عامل بنیادینی است که حرکت و فعالیتهای انسان را در همه حالتها یکپارچه می سازد و در بحث مرحله وحدت فطری از این موضوع آگاه شدیم. از این رو، قرآن کریم و پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سخنانی که در این زمینه به کار برده، موضوع فطرت را به صورتی گسترده مورد توجه قرار داده است.

۲ - مخاطب قرار دادن خرد انسانی. به این دلیل که خرد، نیروی ذاتی است که خداوند آن را در نهاد انسان به ودیعت نهاده تا بر هوس سلطه یابد و حق را از باطل و نیز

مصالح حقیقی و همیشگی انسان را از مصالح لحظه ای و فناپذیر او جدا سازد.

۳ - تلاش برای شناخت واقع و حق و نیز برملا ساختن حقیقت در هنگامی که اشتباه، ابهام و اختلاف درباره آن پیش آید. چرا که واقع و حق یک چیز است و تعدّد ندارد.

۴ - خوش گمانی نسبت به دیگران در روابط اجتماعی.

۵ - بسیج کردن و برانگیختن احساس مسؤولیت مشترک در زندگی اجتماعی و روح رعایت منافع و زیانهای گروهی در برابر تمایل انسان به احساسات خودخواهی، گوشه نشینی، تک روی و بی باکی.

۶ - نیکی به دیگران و فداکردن امور کوچک و شخصی را برای مصلحت یکپارچگی

و نیرومندی جامعه، به دست آوردن سود بزرگ در ایجاد روابط نیرومند اجتماعی و

ص:۴۳۵

گشودن در بازگشت به راه حق و صلاح و همدستی.

۷ - به کـار گرفتن نیرو در هنگـام نیـاز و این در مواردی است که حالتهـایی همچون انکـار حق، سـرپیچی از حق، پافشـاری بر سرکشی و ستمگری و تهدید منافع همگانی جامعه و امّت پیش آید.

روشن است که این اصول و پـایه هـا از حقـایق و عواملی سرچشـمه می گیرد که بر وحـدت و اختلاف اثر می گـذارد و نیز از اصول و ارزشـهای اخلاقی به شـمار می رود که خداوند خواسته است، انسان از طریق آن به کمال برسد و اهداف او را در این زندگی تحقق بخشد.

ابزار تحقق یافتن وحدت

اشاره

ابزارهای وحدت اجتماعی که می توان به برخی از آن ها به تفصیل اشاره کرد(۱)، از این قرار است:

نخست: دعوت با حکمت و اندرز نیکو

شیوه دعوت به سوی خدا و راه او با حکمت و اندرز نیکو، پیشاپیش ابزارهایی قرار دارد که شـیوه اسـلامی در تحقق بخشـیدن وحـدت، آن را به کـار گرفته است. چرا که این ابزار بر پـایه مخـاطب قرار دادن فطرت انسـانی و احساسـات پاک انسان، چیره شدن خرد و منطق و اخلاق بر هوس و مسـلط شدن مصـلحت حقیقی و همیشگی و همگانی - که در مصالح جامعه و انسان در زندگی آینده و اخروی او تجسم می یابد - بر مصلحت آنی و فردی. خداوند می فرماید:

«اُدْعُ اِلی سَبیـلِ رَبِّکَ بِاص لْحِکْمَهِ وَالْمَوْعِظَهِ الْحَسَـنَهِ وَ جَادِلْهُمْ بِاص لَّتی هِیَ اَحْسَنُ اِنَّ رَبَّکَ هُوَ اَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبیلِهِ وَ هُوَ اَعْلَمُ بِاص لْمُهْتَـدینَ»(۲)؛ «بـا حکمت و انـدرز نیکـو به راه پروردگـارت دعـوت کن و بـا آنـان به [شـیوه ای] که نیکوتر اسـت مجادله نمای. در حقیقت، پروردگار تو به [حال] کسی که از راه او منحرف شده، داناتر و او به [حال]راه یافتگان

۱- برای بیان این ابزارها، آنچه را که در کتاب خود به نام «الوحده الاسلامیه...» یاد کرده ایم، خلاصه نموده ایم.

۲- نحل /۱۲۵.

[نیز] داناتر است».

«وَ قُلْ لِعِبَادی یَقُولُوا الَّتی هِیَ اَحْسَنُ اِنَّ الشَّیْطَانَ یَنْزَغُ بَیْنَهُمْ اِنَّ الشَّیْطَانَ کَانَ لِلْاِنْسَانِ

عَدُوًّا مُبِینًا»(۱)؛ «و به بندگانم بگو: آنچه را که بهتر است بگویند که شیطان میانشان را به هم می زند، زیرا شیطان همواره برای انسان دشمنی آشکار است».

«وَ لاَـ تَسْتَوِی الْحَسَنَهُ وَ لاَـ السَّیِّئَهُ اِدْفَعْ بِاص لَّتی هِیَ اَحْسَنُ فَاِذَا الَّذی بَیْنَکَ وَ بَیْنَهُ عَدَاوَهٌ کَاَنَّهُ وَلِیٌّ حَمیمٌ»(۲)؛ «و نیکی با بدی یکسان نیست. [بدی را] به آنچه خود بهتر است دفع کن. آن گاه کسی که میان تو و میان او دشمنی است، گویی دوستی یکدل می گردد».

دعوت چنانچه با حکمت و اندرز نیکو نباشد یا با شدّت و خشونت باشد، مردم خشمگین و روی گردان می شوند، یا گناه را مایه عزّت می دانند و به تعصّب خودخواهی گرفتار می گردند و لذا به حق گوش فرا نمی دهند و راستی را نمی شناسند و از پیرامون دعوت کننده به حق پراکنده می شوند. چنان که قرآن کریم وقتی با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گوید، به این موضوع اشاره می کند:

«فَبِمَا رَحْمَهٍ مِنَ اللّه ِلِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ کُنْتَ فَظًّا غَلیظَ الْقَلْبِ لَاص نْفَضُّوا مِنْ حَوْلِکَ...»(۳)؛ «پس به [برکت] رحمت الهی، با آنان نرمخو [و پر مهر] شدی و اگر تندخو و سختدل بودی قطعا از پیرامون تو پراکنده می شدند...».

قرآن کریم در بیان جزئیات این حکمت و اندرز نیکو، نشانه های فراوانی را بر رسیده که به کاوش گسترده ای نیاز دارد. برخی از این جزئیات عبارتند از: سخن نیکو، شکیب ورزیدن بر آزارها،روی بر تافتن از نابخردان، حفظ رابطه و پیوند خویشاوندی، رعایت

سطح مخاطبان، داد و بیداد نکردن، رساندن به گوشها و سرزنش منکران حق.

اگر سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام او را در جوامع آنان جستجو کنیم، در رفتار آنان جز دعوت باحکمت، اندرز نیکو، نرمخویی، مدارا و اخلاق والا نمی بینیم(۴) و رفتارشان

۱- اسراء/۵۳

۲- فصلت /۳۴.

۳- آل عمران/۱۵۹.

۴- از نمونه های زیبای رفتار اهل بیت علیهم السلام روایتی است که شیخ مفید درباره حادثه ای نقل کرده که برای امام کاظم علیه السلام رخ داد: مردی از فرزندان عمر بن خطاب در مدینه، امام موسی کاظم علیه السلام را آزار می داد و هرگاه وی را

می دید، ناسزایش می گفت و به علی علیه السلام دشنام می داد. پس برخی از اطرافیان آن امام، روزی به او گفتند: بگذار این گناهکـار را بکشـیم. امـام علیه السـلام آنـان را به سـختی از این کـار منع کرد و به ایشـان اجازه نـداد و پرسـید: یادگار خطاب کجاست؟ به او گفتنـد: وی در یکی از نواحی مـدینه کشاورزی می کند. آن حضـرت سوار شده به آن محل رفت و وی را در کشتزارش دیـد. پس با الاغ خود به کشتزار او در آمـد. عُمری فریاد زد: کشت ما را لگـدمال مکن.آن امام علیه السـلام با الاغ خویش از روی کشت حرکت می کرد تا به آن مرد رسـید و از مرکب پیاده شد و در کنار او نشست و با چهره گشاده و لبخند به وی فرمود: برای این کشت خود چقدر هزینه کردی؟ عمری گفت: صد دینار. امام فرمود: چه مقدار امیدواری از این کشـت به دست آوری؟ گفت: من غیب نمی دانم. فرمـود: منظـورم این بود که چه مقـدار محصول امیـدواری دسـتگیرت شود؟ گفت :امیدوارم دویست دینار عاید و نصـیبم گردد. پس ابوالحسن علیه السـلامکیسه ای را بیرون آورد که سیصد دینار داشت و به او مرحمـت کرد و فرمـود: این کیسه حاصـلی است که بایـد از این زراعت به دست آوری و خداونـد هم آنچه را از کشت خـود امیدواری عنایت خواهد کرد. عمری شرمنده شد وز جا برخاست و سر آن حضرت را بوسید و از او خواست که از کرده زشت وی درگـذرد. پس امـام ابـوالحسن علیه السـلام لبخنـدی زد و تشـریف برد. راوی گویـد: چون عمری حضـرت ابوالحسن علیه السلام را در مسجد دید، گفت: «خدا می داند که رسالتش را در چه جایی قرار دهد». گوید: یاران آن حضرت به سوی عمری شتافتنـد و گفتنـد: چه شـده که از او سـتایش می کنی؟ بـا آن که به او ناسـزا می گفتی؟ عمری گفت: آنچه را شـنیدید گفتم، همین بود و برای آن حضـرت دعـا می کرد. پس یاران حضـرت برای آگاه شـدن از حقیقت، با وی به جـدال پرداختنـد. چون ابوالحسن علیه السـلامبه منزل خویش بـازگشت، به آن هـا که آهنـگ قتـل عمری را کرده بودنـد، فرمود: آیا آنچه را شـما می خواستیـد، انجام دهیـد بهتر بود یا آنچه را که من نسـبت به او انجام دادم بهتر است؟ زیرا من کار او را به اندازه ای که دانستید اصلاح کردم و شرّ او را هم از خود دور ساختم. (ارشاد، ج۲، ص۲۳۳؛ اعلام الوری، ج۲، ص۲۶؛ بحار الانوار، ج۴۸، ص۱۰۲، ح۷).

در این باره، می تواند الگو باشد.

دوم: سازش و کوششهای پسندیده

شیوه سازش و کوششهای پسندیده ای که ممکن است خردمندان، حکیمان و

اخلاصـمندان در راه تحقق یافتن همدلی و هماهنگی میان طرفهای اختلاف انجام دهند، از ابزارهای ارزنده ای است که اسـلام برای حل اختلاف و ایجاد وحـدت بر آن تأکید کرده است. چه، این کوششـها می خواهد بر خرد تکیه کند، احساسات خشم و هوس را فرو نشانـد و برای کنترل ایناحساسـات از فشارهای ادبی، اخلاقی و روانی بهره گیرد و حقیقت و مصـلحت طرفین نزاع را بشناسد.

قرآن کریم در چندین مورد بر این شیوه تأکید کرده و به عملی ساختن آن در سطوح

ص:۴۳۸

مختلف فرا خوانده است:

الف - در سطح اختلافات فردی و خانوادگی. خداوند می فرماید:

«وَإنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَیْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَکَمًا مِنْ اَهْلِهِ وَحَکَمًا مِنْ اَهْلِهَا اِنْ یُرِیدَا اِصْلَاحًا یُوَفِّقِ اللّه بَیْنَهُمَا اِنَّ اللّه کَانَ عَلیمًا خَبیرًا»(۱)؛ «و اگر از جدایی میان آن دو بیم دارید، پس داوری از خانواده آن [شوهر] و داوری از خانواده آن [زن] تعیین کنید. اگر سر سازگاری دارند، خدا میان آن دو سازگاری خواهد داد». آری خدا دانای آگاه است».

ب - در سطح اختلافات گروهی و این زمانی است که اختلاف میان قبایل، طوایف و گروههای درون یک جامعه مؤمن رخ دهد. خداوند فرمود :

«وَ اِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنینَ اقْتَتَلُوا فَاَصْلِحُوا بَیْنَهُمَا... * اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ اِخْوَةٌ فَاَصْلِحُوا بَیْنَ اَخَوَیْکُمْ وَ اتَّقُوا اللّه لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ»(۲)؛ «و اگر دو طایفه از مؤمنان با هم بجنگند، میان آن دو را اصلاح دهید. در حقیقت، مؤمنان با هم برادرند. پس میان برادرانتان را سازش دهید و از خدا پروا بدارید، امید که مورد رحمت قرار گیرید».

ج - یا در سطح اختلافات و درگیری میان گروه مؤمن و دشمنان او.

چنان که خداوند فرموده است:

«وَإنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَکَّلْ عَلَی اللّه اِنَّهُ هُوَ السَّمیعُ الْعَلیمُ»(۳)؛ «و اگر به صلح گراییدند، تو [نیز] بدان گرای و بر خدا توکل نما که او شنوای داناست».

سوم: نقش یقین در حلّ رویدادها

در گذشته دانستیم که یکی از عوامل درگیری و جدایی، اظهار نظرهای دروغین و تکیه کردن بر شبهات و گمانهای بد است. از این رو، می بینیم که قرآن کریم این عامل پراکندگی و اختلاف را از راههای زیر برطرف می کند:

۱ - در شناخت حقایق باید بر آگاهی و گواه تکیه کرد و نباید بر گمانه زنیها و احتمالات و شبهه ها اعتماد نمود. چرا که قرآن کریم قاعده ای بنیان نهاده است که می گوید: «گمان به درد اثبات حق نمی خورد». خداوند فرموده است:

۱- نساء/۳۵.

۲- حجرات/۹ - ۱۰.

۳- انفال/۶۱.

«یَاءَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا اِنْ جَاءَکُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَیَّنُوا اَنْ تُصیبُوا قَوْمًا بِجَهَالَهٍ فَتُصْبِحُوا عَلی مَا فَعَلْتُمْ نَادِمینَ»(۱)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید، اگر فاسقی برایتان خبری آورد، نیک وارسی کنید. مبادا به نادانی گروهی را آسیب برسانید و [بعد] از آنچه کرده اید پشیمان شوید».

«یَاءَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا اجْتَنِبُوا کَثیرًا مِنَ الظَّنِّ اِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ اِثْمٌ وَ لاَ تَجَسَّسُوا وَ لاَ یَغْتَبْ

بَعْضُکُمْ بَعْضًا اَیُحِبُّ اَحَدُکُمْ اَنْ یَاْکُلَ لَحْمَ اَخیهِ مَیْتًا فَکَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللّه َ اِنَّ اللّه َ تَوَّابٌ رَحیمٌ»(۲)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید از بسیاری از گمانها بپرهیزید که پاره ای از گمانها گناه است و جاسوسی مکنید و بعضی از شما غیبت بعضی نکند؛ آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده اش را بخورد؟ از آن کراهت دارید. پس از خدا بترسید که خدا توبه پذیر مهربان است».

«...اِنَّ الظَّنَّ لاَ یُغْنی مِنَ الْحَقِّ شَیًا...»(۳)؛ «...گمان به هیچ وجه [آدمی را] از حقیقت بی نیاز نمی گرداند...».

«وَ لاَ تَقْفُ مَا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ اِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ کُلُّ اُولئِکَ کَانَ عَنْهُ مَسْولاً»(۴)؛ «و چیزی را که بدان علم نداری دنبال مکن، زیرا گوش و چشم و قلب، همه مورد پرسش

واقع خواهند شد».

«...فَسْلُوا اَهْلَ الذِّکْرِ اِنْ کُنْتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ * باص لْبَیِّنَاتِ وَ الزُّبُرِ...»(۵)؛ «...پس اگر نمی دانید از پژوهندگان کتابهای آسمانی جویا شوید. [زیرا آنان را] با دلایل آشکار و نوشته ها [فرستادیم]...».

«وَ مِنْهُمْ اُمِّیُّونَ لاَ یَعْلَمُونَ الْکِتَابَ اِلاَّ اَمَانِیَّ وَ اِنْ هُمْ اِلاَّ یَظُنُّونَ»(۶)؛ «و [بعضی] از آنان بی سوادانی هستند که کتاب [خدا] را جز خیالات خامی نمی دانند و فقط گمان می برند».

۲ - در نهاد قضایی و از میان برداشتن خصومتها و درگیریها، دلایل اثبات باید متکی بر حس باشند واین دلایل عبارتند از: شهادت یا دلایلی که منجر به یقین شود و یا سوگندهای سخت در صورتی که راهی به سوی آگاهی و یقین وجود نداشته باشد. از

۱- حجرات /۶.

۲- حجرات/۱۲.

۳- یونس/۳۶.

۴- اسراء/۳۶.

۵- نحل/۴۳ - ۴۴.

۶- بقره/۷۸.

رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است: «همانا در میان شما از طریق گواهیها و سوگندها قضاوت می کنم».(۱)

۳ – مستندسازی توسط نوشتار و گواهی در پاره ای از ماجراهای مهم نظیر ماجراهایی که سبب اختلاف و درگیری می شود همانند ماجراها و مسائل مالی، وصیتها، یا طلاق .لذا قرآن کریم دستور داده که این ماجراها باید ثبت گردد و گواه بر آن گرفته شود تا از این گونه درگیریها و اختلافات جلوگیری و درحلّ آن ها بر آگاهی و یقین تکیه شود.

آیه ۲۸۲ از سوره بقره در همین زمینه آمده است که بر نوشتن «دَیْن» و گواه گرفتن بر آن تأکید می کند. تأیید و دلیل این فرمان در چند جای قرآن آمده است:

«...وَلاَ تَسْمُوا اَنْ تَكْتُبُوهُ صَغيرًا اَوْ كَبيرًا اِلى اَجَلِهِ ذلِكُمْ اَقْسَطُ عِنْدَ اللّه ِ وَاَقْوَمُ لِلشَّهَادَهِ

وَاَدْنى اَلاَّ تَرْتَابُوا...»(۲)؛ «.. و از نوشتن دین خود، چه کوچک و چه بزرگ، ملول مشوید.

این روش در نزد خدا عادلانه تر است و شهادت را استوار دارنده تر و شک و تردید را زایل کننده تر...».

«وَابْتَلُوا الْيَتَامى حَتّى اِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَاِنْ اَنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فاص دْفَعُوا اِلَيْهِمْ اَمْوَالَهُمْ

وَلاَ تَاْكُلُوهَا اِسْرَافًا وَبِدَارًا اَنْ يَكْبَرُوا وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَنْ كَانَ فَقيرًا فَلْيَاْكُلْ بِاص لْمَعْرُوفِ

فَاِذَا دَفَعْتُمْ اِلَيْهِمْ اَمْوَالَهُمْ فَاَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ وَكَفى بِاص للّه ِ حَسيبًا»(۳)؛ «و یتیمان را بیازمایید تا وقتی به [سنّ] زناشویی برسند. پس اگر در ایشان رشد [فکری] یافتید، اموالشان را به آنان ردّ کنید و آن را [از بیم آن که مبادا] بزرگ شوند، به اسراف و شتاب مخورید و آن کسی که توانگر است باید [از گرفتن اجرت سرپرستی] خودداری ورزد و هر کس تهی دست است باید مطابق عرف [از آن] بخورد. پس هرگاه اموالشان را به آن ها رد کردید، برایشان گواه بگیرید. خداوند حسابرسی را کافی است».

«فَاِذَا بَلَغْنَ اَجَلَهُنَّ فَاَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ اَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ اَشْهِدُوا ذَوَىْ عَدْلٍ مِنْكُمْ و

۱– از امام صادق علیه السلام روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «همانا در میان شما از طریق گواهیها و سوگندها قضاوت می کنم. بعضی از شما در دلیل خود از بعضی زیرک تر است. پس هر که چیزی از مال برادرش را برای او بریده باشم، پاره ای از آتش را برای او بریده ام». الکافی، ج۷، ص۴۱۷، ح۱.

۲– بقره/۲۸۲.

۳– نساء/۶.

َ اَقیمُوا الشَّهَادَهَ للّه ِ...»(۱)؛ «پس چون عده آنان به سررسید [یا] به شایستگی نگاهشان

دارید، یا به شایستگی از آنان جدا شوید و دو تن [مرد] عادل را از میان خود گواه گیرید و گواهی را برای خدا به پا دارید...».

«یَاءَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا شَهَادَهُ بَیْنِکُمْ اِذَا حَضَرَ اَحَدَکُمُ الْمَوْتُ حینَ الْوَصِیَّهِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْکُمْ اَوْ اخَرَانِ مِنْ غَیْرِکُمْ...»(۲)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید، هنگامی که یکی از شما را [نشانه های]مرگ رسید، باید از میان خود دو عادل را در موقع وصیت، به شهادت میان خود فرا خوانید. یا دو تن از غیر [همکیشان] خود را...».

«ذلِکَ اَدْنی اَنْ یَاْتُوا بِاص لشَّهَادَهِ عَلی وَجْهِهَا اَوْ یَخَافُوا اَنْ تُرَدَّ اَیْمَانٌ بَعْدَ اَیْمَانِهِمْ وَاتَّقُوا اللّه ٌ

وَاسْمَعُوا وَاللّه ُلاَ یَهْدِی الْقَوْمَ الْفَاسِقینَ»(۳)؛ «این [روش] برای این که شهادت را به صورت درست ادا کنند، یا بترسند که بعد از سوگند خوردنشان، سوگندهایی [به وارثان میت] برگردانده شود [به صواب] نزدیکتر است و از خدا پروا دارید و [این پندها را]بشنوید و

خدا گروه فاسقان را هدایت نمی کند».

۴ – هشدار دادن و زشت شمردن شایعاتی که جامعه را با اختلاف و پراکندگی و ناتوانی تهدید می کند و بر پایه بدگمانیها و خبرهای ناموثق استوار است، به گونه ای که

قرآن کریم، این شایعات را از لحاظ گناه در سطح دروغ بستن و تهمت زدن قرار داده و مجازاتی باز دارنده از قبیل حدود و تعزیرات برای آن وضع کرده است.البته، تفاوت نمی کند که این شایعات، شخص معینی را هدف قرار دهد یا وضعیت اجتماعی را.

یکی از نمونه های این شایعات، حدیث افک است که برخی از افراد در این حدیث، به همسر پیامبر صلی الله علیه و آله تهمت زدند. خداوند فرموده است:

«اِنَّ الَّذینَ جَاءُو بِاص لاْفْکِ عُصْبَهٌ مِنْکُمْ لاَ تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَکُمْ بَلْ هُوَ خَیْرٌ لَکُمْ لِکُلِّ امْرِیءٍ مِنْهُمْ مَا اکْتَسَبَ مِنَ الاْثْمِ وَ الَّذی تَوَلّی کِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظیمٌ * لَوْلاَ اِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بِاَنْفُسِهِمْ خَیْرًا وَ قَالُوا هذَا اِفْکٌ مُبینٌ»(۴)؛ «در حقیقت، کسانی که آن بهتان [داستان افک] را [در میان] آوردند، دسته ای از شما بودند. آن [تهمت] را شرّی برای خود تصور مکنید بلکه برای شما در آن مصلحتی [بوده] است. برای هر مردی از

۱- طلاق/۲.

۲- مائده/۱۰۶.

۳- مائده/۱۰۸.

۴- نور/۱۱ – ۱۲.

آنان [که در این کار دست داشته] همان گناهی است که مرتکب شده است و آن کس از ایشان که قسمت عمده ای از آن را به گردن گرفته است عذابی سخت خواهد داشت. چرا هنگامی که آن بهتان را شنیدید، مردان و زنان مؤمن گمان نیک به خود نبردند و نگفتند:

این بهتانی آشکار است».

«اِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِاَلْسِنَتِكُمْ وَ تَقُولُونَ بِاَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَ هُوَ عِنْدَ اللّه عَظِيمٌ * وَ لَوْلَا اِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا اَنْ نَتَكَلَّمَ بِهذَا سُبْحَانَكَ هذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ * يَعِظُكُمُ اللّه اَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ اَبَدًا اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ

* وَ يُبَيِّنُ اللّه لَكُمُ الْآيَاتِ وَ اللّه عَلِيمٌ حَكِيمٌ * اِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ اَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ اٰمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَ الْاٰخِرَةِ وَ اللّه يَعْلَمُ وَ اَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»(۱)؛ «آن گاه که آن [بهتان] را از زبان یکدیگر

می گرفتید و با زبانهای خود چیزی را که بدان علم نداشتید، می گفتید و می پنداشتید که کار سهل و ساده است با این که آن نزد خدا بس بزرگ بود. و [گرنه] چرا وقتی که آن را شنیدید نگفتید: برای ما سزاوار نیست که در این [موضوع] سخن گوییم [خداوندا] تو منزّهی، این بهتانی بزرگ است. خدا اندرزتان می دهد که هیچ گاه دیگر مثل آن را - اگر

مؤمنید - تکرار نکنید. و خدا برای شما آیات [خود] را بیان می کند و خدا دانای سنجیده کار است. کسانی که دوست دارند که زشتکاری در میان آنان که ایمان آورده اند شیوع پیدا

کند، برای آنان در دنیا و آخرت عذابی پر درد خواهد بود و خدا می داند و شما نمی دانید».

«اِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَ الْاٰخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ»(۲)؛ «بی گمان، کسانی که به زنان پاکدامن بی خبر [از همه جا] و با ایمان

نسبت زنا می دهند، در دنیا و آخرت لعنت شده اند و برای آنها عذابی سخت خواهد بود».

نمونه ای دیگر [از شایعه پراکنیها] درباره اوضاع سیاسی و اجتماعی همگانی است که قرآن کریم در برابر افرادی که شایعه پراکنی می کنند، موضع سخت اتخاذ می کند واین پس از زانی است که در آغاز، آنان را از لحاظ سرشت و خلقت مشخص می کند. خداوند می فرماید:

۱- نور/۱۵ - ۱۹.

۲- نور/۲۳.

«لَئِنْ لَمْ یَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَ الَّذینَ فی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْمُرْجِفُونَ فِی الْمَدینَهِ لَنُغْرِیَنَّکَ بِهِمْ ثُمَّ لاَ یُجَاوِرُونَکَ فیهَا اِلاَّ قَلیلاً

* مَلْعُونینَ اَیْنَ مَا ثُقِفُوا اُخِذُوا وَ قُتِّلُوا تَقْتیلاً * سُنَّهَ اللّه ِفِی الَّذینَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّهِ اللّه ِتَبْدیلاً»(۱)؛ «اگر منافقان و کسانی که در دلهایشان مرضی هست و شایعه افکنان در مدینه، از [کارشان] باز نایستند، تو را سخت بر آنان مسلط می کنیم تا جز [مدتی] اندک در همسایگی تو نیایند. از رحمت خدا دور گردیده و هر کجا یافته شوند گرفته و سخت کشته خواهند شد. درباره کسانی که پیشتر بوده اند [همین] سنت خدا [جاری بوده] است و در سنت خدا هرگز تغییری نخواهی یافت».

این آیات، موضوعات متعدّد عقیدتی، سیاسی، اجتماعی و شخصی را مورد بررسی قرار داده است و این شیوه بررسی از اهمیت بزرگی برخوردار است که در زمینه های گوناگون وحدت و اختلاف جامعه بازتاب پیدا می کند.

چهارم: تعامل بر اساس ظاهر اسلام

از ابزاری که دین اسلام برای حلّ درگیری و اختلاف به کار گرفته است، تعامل [با یکدیگر] بر اساس ظاهر اسلام و خوش گمانی است. از آن جمله، تعامل براساس ظاهر اسلام است، در جایی که در مورد سلامت دین و عقیده [افراد]، شک و تردید پیش آید. از این رو، مسلمانان براساس همین ظاهر، از لحاظ حقوق و وظایف اجتماعی با یکدیگر همسانند اگر چه از لحاظ سطح دینی با یکدیگر متفاوت باشند و همین امر، درهای چندگانگی و اختلاف را می بندد و اجازه نمی دهد که مسلمانان به وسیله دین یکدیگر را متهم کنند یا در برخوردها تبعیض قایل شوند.

از این رو، اسلام تفتیش عقاید و نیّتها را که سبب درگیریهای خونین و خطرناک می شود ممنوع اعلام کرده است، درگیریهای که بر اثر اختلافات مذهبی و عقیدتی رخ می دهد و این اختلافات هم به دیدگاههای دینی و اختلاف در برداشت و تفسیر مسائل دینی باز می گردد.خداوند فرموده است:

«یَاءَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا اِذَا ضَرَبْتُمْ فی سَبیلِ اللّه ِفَتَبَیَّنُوا وَلاَ تَقُولُوا لِمَنْ اَلْقی اِلَیْکُمُ السَّلاَمَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَیوهِ الدُّنْیَا...»(۲)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید، چون در راه

۱- احزاب/۶۰ - ۶۲.

۲- نساء/۹۴.

خدا سفر می کنید [خوب] رسیدگی کنید و به کسی که نزد شما [اظهار] اسلام می کند، مگویید: تو مؤمن نیستی. [تا بدین بهانه] متاع زندگی دنیا را بجویید...».

این آیه در حادثه ای نازل شد که به اسامه بن زید ارتباط داشت.علی بن ابراهیم در تفسیر خود آورده است:

«این آیه زمانی نازل شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله از غزوه خیبر بازگشت و اسامه بن زید را

با گروهی سوارگان به یکی از دهکده های یهود در ناحیه فدک گسیل داشت تا آن را به اسلام فرا خواند. یکی از یهودیان به نام مرداس بن نهیک فدکی در یکی از دهکده ها وقتی متوجه شد که گروه سوارگان رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است، خانواده و دارایی خود را فراهم آورد و به سمت بیابان رفت و می گفت: اشهد أن لا إله إلّا اللّه و أن محمّدا رسول

اللّه. اسامه بن زید به این مرد گذر کرد. پس با نیزه او را زد و کشت. چون به نزد رسول

خدا صلی الله علیه و آلهبازگشت، این ماجرا را به آن حضرت خبر داد. رسول خدا صلی الله علیه و آله به وی فرمود: تو مردی را کشتی که به یگانگی خدا و رسالت من گواهی داده است. اسامه گفت:

ای رسول خدا، او به خاطر این که از کشته شدن در امان بماند، آن را بر زبان جاری کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: تو، نه پرده دل او را شکافتی، نه آنچه را بر زبان جاری کرد پذیرفتن و نه از آنچه در دل او بود آگاهی داشتی...».(1)

همچنین، حادثه دیگری راجع به فرمانده نظامی، خالد بن ولید نقل شده است که به مراتب [از حادثه اسامه] روشنتر و سرزنش کننده تر است و این هنگامی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله خالد را به سوی گروهی فرستاد، تا آنان را به اسلام دعوت کند. از محمد بن مسلم از ابوجعفر امام باقر علیه السلام روایت شده است:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله خالد بن ولید را به سوی قبیله ای اعزام کرد که به نام بنی مصطلق یاد می شد و این قبیله، شاخه ای از بنی خزیمه بود و در دوران جاهلیت میان آنان و قبیله بنی

مخزوم دشمنی بود. بنی مصطلق از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمانبری داشتند و از آن حضرت برای رفتارش با آنان نامه ای گرفتند.

چون خالد بر آنان وارد شد، به بانگ زننده خویش دستور داد که بانگ نماز سر دهد. پس او نماز گزارد و آنان هم نماز گزاردند. آن گاه به سوارگان فرمان داد که بر آنان یورش

۱- تفسیرالقمی، ج۱، ص۱۴۸؛ التفسیرالصافی، ج۱، ص۴۸۵؛ مجمع البیان، ج۲، ص۹۵.

برند و آن ها را کشت و زخمی کرد. پس آنان نامه خود را جستند و آن را یافتند و به نزد

پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند و رفتار خالد را به آن حضرت باز گفتند. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله روی به سمت قبله کرد و گفت: «خداوندا، من از آنچه خالد بن ولید کرده است بیزارم». در برخی

از روایات آمده است که حضرت سه بار این سخن را تکرار کرد.

راوی گوید: پس خالد با مقداری طلا و کالا نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. آن حضرت به علی علیه السلام فرمود: ای علی، بنی مصطلق را بیاور و رضایت آنان را به خاطر آنچه خالد بن ولید انجام داده، جلب کن. سپس قدمهای مبارک را بلند کرد و فرمود: ای علی، داوری مردم دوران جاهلیت را زیر قدمهایت قرار بده.

علی علیه السلام به سوی بنی مصطلق آمد و چون به آنان رسید، براساس فرمان خداوند در حق آنان داوری کرد و چون به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بازگشت، آن حضرت فرمود: ای علی، از آنچه کردی به من خبر ده. علی علیه السلام گفت: ای رسول خدا، اقدام کردم و برای هر خونی دیه، برای هر جنینی بهترین غلام یا کنیز و برای هر مالی، مال پرداختم و مقداری نزدم

اضافه باقی ماند. پس آن را به عنوان بهای ظرف آب سگهایشان و طناب چوپانهایشان پرداختم. باز هم مقداری اضافه آمد. پس آن را برای هراس زنان و ناله کودکانشان پرداختیم. باز هم مقداری اضافی باقی ماند و آن را برای آنچه می دانستند و آنچه نمی دانستند به آنان دادم و مقداری اضافی باقی ماند. پس آن را هم به آنان بخشیدم ای

رسول خدا، تا ایشان از تو خشنود گردند. پس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به آنان بخشیدی تا از من خشنود گردند. خداوند از تو خشنود باد، ای علی. تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسایی، جز این که پس از من، پیامبری نیست».(۱)

۱- علل الشرائع، ج۲، ص۱۸۵، ح۳۵؛ سیره ابن هشام، ج۴، ص۷۰؛ سیره ابن کثیر، ج۳، ص۵۹۱؛ تاریخ الطبری، ج۲، ص۳۴۱. همانند این رفتار و عمل از این فرماندهی نظامی که با مسأله گسترش اسلام و دعوت به آن از منظر جاهلیت برخورد می کرد، بارها تکرار شد. در این برخوردها، تفاوت میان دیدگاه اسلامی و دیدگاههای عقیدتی و سیاسی کهنه و نو کاملاً آشکار می شود. چه، هدف دیدگاههای غیراسلامی گسترش و حکومت است، اگر چه از طریق اعمال خشونت و تهدید باشد. داستان معروف تاریخی دیگر از این فرماندهی نظامی، داستان کشته شدن صحابی جلیل القدر مالک بن نویره به دست اوست که وی را به خاطر چشم طمع به همسرش کشت و در همان شب با او همبستر شد و این عمل به قدری زشت بود که احساس دشمنی خلیفه دوم عمر بن خطاب را برانگیخت و او آن را محکوم کرد و خالد را به اجرای حدّ تهدید نمود. ر.ک: ابن شاذان، الفضائل، ص ۷۵؛ بحار الانوار، ج ۳۰، ص۳۴۳، ح۱۶۳؛ تاریخ الطبری، ج۲، ص۵۰۲؛ کنزالعمال، ج۵، ص۶۱۹، ح ۱۴۰۹۱.

از این جا - به طور قطع - روشن می شود که اساس تعامل با مردم، ظاهر اسلام آنان

است و روایتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله به ما رسیده است نیز تأیید دیگری است بر این موضوع. آن حضرت فرمود: «هر که بگوید: لا إله إلّاالّله محمد رسول الّله، خون و مال او مورد

احترام است».(۱)

اهمیت این ابزار را در پاسداری از یکپارچگی جامعه در دو بعد می توان به دست آورد:

نخست: بعد حقوق و تکالیف. چرا که پیشتر دانستیم که معیار پذیرش این بعد، ابراز اسلام آوردن و بر زبان جاری کردن شهادتین است که انسان با گفتن شهادتین مسلمان می شود و بر حسب اصطلاح سیاسی امروز، حقوق شهروندی به وی تعلق می گیرد.

این امر بدان معناست که مسلمانان یک طبقه را تشکیل می دهند و از لحاظ حقوق و تکالیف، بعضی بر بعضی دیگر، بر اثر درجات ایمان و تقوا، برتری ندارند. هر چند که بدین سبب، از لحاظ احترام، منزلت و فضیلت در پیشگاه خداوند متفاوتند. بنابراین،کسی که داناتر و با تقواتر است استحقاق مالی بیشتر از دیگری را ندارد و یا

برخی از تکالیفی که در برابر جامعه خود دارد از دوش او برداشته نمی شود، بلکه در این

جهت، وی همانند دیگران است.

آری، آن که با تقواتر است، پاداش او نزد خدا بیشتر و درجات او بالاتر است: «...گرامی ترین شما نزد خدا با تقواترین شماست...».(۲)

بدین ترتیب، مشکل اختلاف و تبعیض طبقاتی و اجتماعی برطرف می شود.

دوم: این بعد مربوط به عقیده است. امت اسلامی همچون سایر امتهای پیشین، دارای مذاهب متعدّد فقهی است و همچنین ،از لحاظ برداشت عقیدتی نیز به اختلاف حقیقی و واقعی دچار می باشد. این اختلافها و تکثّر گرایی عواملی دارد که برخی از آن ها عبارتند از: کثرت اظهار نظرها، اختلاف برداشت از منابع شناخت یا راههای رسیدن به این

۱- ر.ک: صحیح مسلم، ج۱، ص۵۱؛ فتح الباری، ج۱۲، ص۲۴۴.
۲- حجرات/۱۳.

منابع.

از آن جا که وضعیت کثرت گرایی و اختلاف، یک وضعیت واقعی و حقیقی است، همواره یکی از عوامل درگیری و کشمکش بوده و هست. از این رو، آیین اسلام با تأکید بر وحدت مسلمانان و تعامل آنان با یکدیگر براساس ظاهر اسلامی، درصدد از میان بردن این عامل اختلاف و درگیری بر آمده است.

برخی از مسلمانان منافق، از رسول خدا صلی الله علیه و آله به خاطر این نوع تعامل انتقاد می کردند و خرده می گرفتند و این، هنگامی بود که آن حضرت پاره ای از اعمال مسلمانان را، که نشانگر نفاق و گمراهی آنان بود نادیده می گرفت و لذا آنان، وی را به ساده لوحی و ناآگاهی متهم می کردند. خداوند فرمود:

«وَمِنْهُمُ الَّذینَ یُؤْذُونَ النَّبِیَّ وَیَقُولُونَ هُوَ اُذُنٌ قُلْ اُذُنُ خَیْرٍ لَکُمْ یُؤْمِنُ بِاللّه وَیُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنینَ وَرَحْمَةٌ لِلَّذینَ امَنُوا مِنْکُمْ وَالَّذینَ یُؤْذُونَ رَسُولَ اللّه لَهُمْ عَذَابٌ اَلیمٌ»(1)؛ «و از ایشان کسانی هستند که پیامبر را آزار می دهند و می گویند: او زود باور است. بگو: گوش

خوبی برای شماست، به خدا ایمان دارد و [سخن] مؤمنان را باور می کند و برای کسانی از شما که ایمان آورده اند رحمتی است و کسانی که پیامبر خدا را آزار می رسانند، عذابی

پر درد [در پیش] خواهند داشت».

همچنین، اسلام از جاسوسی کردن و غیبت نمودن نهی کرده است تا ظاهر اسلامی حفظ شود و آنچه در ورای این ظاهر نهفته از قبیل کار یا باور زشت برملا نگردد. خداوند

فرموده است:

«یَاءَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا اجْتَنِبُوا کَثیرًا مِنَ الظَّنِّ اِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ اِثْمٌ وَ لَا تَجَسَّسُوا وَ لَا یَغْتَبْ

بَعْضُکُمْ بَعْضًا اَیُحِبُّ اَحَدُکُمْ اَنْ یَأْکُلَ لَحْمَ اَخیهِ مَیْتًا فَکَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللّه اِنَّ اللّه تَوَّابٌ رَحیمٌ»(2)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید، از بسیاری از گمانها بپرهیزید که پاره ای از گمانها گناه است و جاسوسی مکنید و بعضی از شما غیبت بعضی نکند. آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده اش را بخورد؟ از آن کراهت دارید. [پس] از خدا بترسید که خدا توبه پذیر مهربان است».

همه آنچه [درباره حفظ ظاهر] گفته شد، در صورتی است که این امور پنهان به کارها و

۱- توبه/۶۱.

۲- حجرات /۱۲.

فعالیتهای تخریبی که جامعه اسلامی را تهدید کند، بدل نشود.

با این شیوه، پیامبر صلی الله علیه و آله با فرزندان جامعه اسلامی برخورد می کرد. در حالی که بسیاری از منافقان، بیمار دلان و افراد ضعیف النفس یا اعراب و صحرانشینان در میان آنان بودند. لیکن هنگامی که فعالیت ویرانگر و ستیزجویانه این منافقان اوج گرفت و اندیشه هایشان روشن و آشکار گردید، قرآن کریم با در پیش گرفتن اقداماتی در برابر آنان

نسبت به این فعالیتها هشدار داد. خداوند فرموده است:

«لَئِنْ لَمْ یَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَ الَّذینَ فی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْمُرْجِفُونَ فِی الْمَدینَهِ لَنُغْرِیَنَّکَ بِهِمْ ثُمَّ لاَ یُجَاوِرُونَکَ فیهَا اِلَّا قَلیلاً»(۱)؛ «اگر منافقان و کسانی که در دلهایشان مرضی هست و شایعه افکنان در مدینه [از کارشان] باز نایستند، تو را سخت بر آنان مسلط می کنیم تا جز [مدّتی] اندک در همسایگی تو نیایند».

می بینیم که اسلام در برابر تفتیش عقاید و تکفیر مسلمانان، تنها به این دلیل که در عقیده یا تحلیل تاریخی و یا موضع سیاسی با آنان اختلاف دارد، موضعی تند فرا پیش گرفته است و لذا در آن قاعده مشهور که برخی احادیث بدان اشاره کرده، آمده است: «هر که مسلمانی را تکفیر کند، در حقیقت، کافر شده است».(۲)

البته، در این جا باید توجّه داشت که تأکید بر احترام گذاشتن به عقاید همه مردم و برحسب ظاهر، مسلمان دانستن آنان، بدین معنا نیست که هر عقیده و مذهبی در جامعه اسلامی، عقیده ای درست است، بلکه باید با عقاید فاسد و بدعتها و گمراهیها جنگید. لیک به محض اختلاف نظر، نمی توان کسی را به خروج از دین متهم کرد.اگر چه به چالش کشیدن دیدگاهها و بدعتها و گمراهیها کاری است درست.

همچنین، احترام به عقاید دیگران، به معنای ممنوع بودن بحثهای علمی و اجتهاد نیست، هر چند به نتایجی منجر شود که بر خلاف عقاید دیگران است. نهایت این که این

۱- احزاب/۶۰.

۲- در حدیث از ابا عبداللّه علیه السلام نقل شده است:«از حق مؤمن بر مؤمن آن است که وی را در دل خویش دوست بدارد و هرگاه به وی بگوید: تو دشمن منی، یکی از آن ها را تکفیر کرده است. الکافی، ج۲، ص۱۷۱، ح۷. در حدیثی آمده است: «هر که به برادرش بگوید: کافر. یکی از آن دو کافر شده است. سنن الکبری، ج۱۰، ص۲۰۸، ح۲۰۹۰۲.

بحثها واختلافهای علمی باید در چهارچوب احترام متقابل میان مسلمانان و نیز در چهارچوب قواعد و اصولی باشد که شریعت آن ها را در دایره نگهداری از خون، آبرو و دارایی مسلمان و دیگر شؤون مختلف او پذیرفته است.

بدین سبب، شریعت اسلام با وضع شیوه «تعامل بر حسب ظاهر» راه حلّ واقعی و موفق برای مشکلی آماده کرده است که از دشوارترین مشکلات جوامع بشری به شمار می رود و این مشکل، همان تبعیض طبقاتی و کشمکشهای فرقه ای، مذهبی و عقیدتی است که یکپارچگی و همبستگی جامعه را از میان می برد و نیز اسلام با این شیوه تعامل،

یکی از مهمترین ابزار استحکام قدرت و وحدت جامعه را فراهم ساخته است.

پنجم: عفو و گذشت

شیوه عفو و گذشت به سان ابزاری است برای حفظ وحدت و ایجاد آن در مسائل اختلافی که رنگ و بوی فردی یا محدود داشته باشد. چرا که عفو و گذشت، همان گونه که یک حالت اخلاقی و صفت تکاملی برای انسانی است که عفو می کند و در می گذرد، همچنین یکی از شیوه های نگهداری همبستگی و روابط نیرومند اجتماعی و نیز برگرداندن امور به وضع طبیعی آن از لحاظ هماهنگی و همبستگی است.

این اصل و روش از اصل توبه و آمرزش الهی نشأت می گیرد که خداوند به بنده خود فرصت می دهد، به حق و راه درست و هدایت و صلاح باز گردد و به همین سبب، به توبه فرمان داده است.

اسلام اگر چه در کنار این شیوه، ابزار دیگری نیز برای از میان بردن این نوع اختلاف وضع کرده است و این ابزار، مجازات باز دارنده در جرایم اجتماعی فردی است نظیر حدود، تعزیرات یا قصاص و معامله به مثل در مسائل شخصی یا اجتماعی. لیکن در عین حال، می بینیم که اسلام در این مجازاتها استثنایی قایل شده است و این استثنا همان اصل

عفو و گذشت است که در مسائل شخصی به دست صاحب حق است و در برخی مسائل

اجتماعی به دست حاکم اسلامی. اسلام در مسائل خصوصی از مردم خواسته است که به این اصل استثنایی عمل کنند. خداوند فرموده است:

«وَ جَزَاؤُا سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَ اَصْلَحَ فَاَجْرُهُ عَلَى اللّه ِانَّهُ لاَ يُحِبُّ الظَّالِمينَ * وَ لَمَنِ

ص:۴۵۰

انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبيلٍ * اِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَ يَبْغُونَ فِي الْاَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ اُولئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ اَليمٌ * وَ لَمَنْ صَبَرَ وَ غَفَرَ اِنَّ ذلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الاُمُورِ»(۱)؛ «و جزای بدی مانندآن، بدی است. پس هر که درگذرد و نیکوکاری کند، پاداش او بر [عهده] خداست. به راستی او ستمگران را دوست نمی دارد. و هر که پس از ستمدیدن خود، یاری جوید [وانتقام] گیرد، راه [نکوهشی] برایشان نیست. راه [نکوهش] تنها بر کسانی است که به مردم ستم می کنند و در زمین بناحق سر بر می دارند. آنان عذابی دردناك خواهند داشت. و هر که صبر کند و درگذرد، مسلّما این از اراده قوی [در] کارهاست».

«وَ لاَ يَأْتَلِ اُولُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَ السَّعَهِ اَنْ يُؤْتُوا اُولِي الْقُرْبى وَالْمَسَاكينَ وَ الْمُهَاجِرينَ فى سَبيلِ اللّه وَ لْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا اَلاَ تُحِبُّونَ اَنْ يَغْفِرَ اللّه لَكُمْ وَ اللّه غَفُورٌ رَحيمٌ»(۲)؛ «و سرمایه داران و فراخ دولتان شما نباید از دادن [مال] به خویشاوندان و تهیدستان و مهاجران راه خدا دریغ ورزند و باید عفو کنند و گذشت نمایند، مگر دوست ندارید که خدا بر شما ببخشاید؟ و خدا آمرزنده مهربان است».

این آیات بیان می کند که اصل «مقابله به مثل» اصلی ثابت است، لیکن عفو و بخشش، امری است که خدا آن را دوست می دارد و صاحب آن را پاداش می دهد و کسی را که عفو و گذشت می کند، می آمرزد تا پاداشی باشد برای عفو و گذشت او از بدی دیگران در حقّ او.

همچنین خداوند درباره زن رها شده ای که شوهرش با وی آمیزش نکرده، خداوند فرموده است:

«وَاِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ اَنْ تَمَسُّوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَريضَهً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ اِلاَّ اَنْ يَعْفُونَ اَوْ يَعْفُوَا الَّذى بِيَدِهِ عُقْدَهُ النِّكَاحِ وَاَنْ تَعْفُوا اَقْرَبُ لِلتَّقْوى وَلاَ تَنْسَوُا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ اِنَّ اللّه بِمَا تَعْمَلُونَ بَصيرٌ»(۳)؛ «و اگر پیش از آن که با آنان نزدیکی کنید، طلاقشان گفتید، در حالی که برای آنان مهری معیّن کرده اید، پس نصف آنچه را تعیین نموده اید [به آنان بدهید]مگر این که آنان خود ببخشند، یا کسی که پیوند نکاح به دست اوست ببخشد و

۱- شوری/۴۰- ۴۳.

۲- نور/۲۲.

۳- بقره /۲۳۷.

گذشت کردن شما به تقوا نزدیکتر است و در میان یکدیگر بزرگواری را فراموش نکنید، زیرا خداوند به آنچه انجام می دهید بیناست». این آیه بیان کرده است که حق زن طلاق داده شده پیش از نزدیکی، نیمی از مهر است. جز این که خدا دوست می دارد آن زن یا کسی که پیوند نکاح به دست اوست ببخشد و این گذشت را از نشانه های حالت پرهیزکاری قرار داده است.

حتی بر خود شریعت است که در برخی از حالتهای ویژه، جنایتکاران را مورد عفو و گذشت قرار دهد، با این که در حالتهای معمولی باید مجازات گردند. چنان که در مورد محارب و مفسد فی الارض نیز ماجرا از همین قرار است. زیرا که اگر چه شریعت دستور داده است که درباره او حد جاری شود، لیکن هرگاه وی پیش از دسترسی ولی امر بر او توبه کند، مورد عفو و گذشت قرار می گیرد.

ششم: امر به معروف و نهی از منکر

امر به معروف و نهی از منکر از مهمترین ابزارهایی است که اسلام در تحقق بخشیدن یکپارچگی جامعه انسانی در چهارچوب کارهای پسندیده و ایجاد صلح در میان مردم بر آن تکیه کرده است، کارهای پسندیده ای که وحدت جامعه را حفظ می کند، در حالی که کارهای زشت، شرارت و تبهکاری آن را پاره پاره و جدا می سازد.

اندیشه این تکلیف، از احساس مسؤولیت مشترک در میان فرزندان جامعه در برابر مردم و مصالح اجتماعی آنان بر می خیزد. این مسؤولیت مشترک، پایه های روش اسلامی در ایجاد وحدت به شمار می رود. به همین دلیل است که بر نقش امر به معروف و نهی از

منکر در زندگی اسلامی سخت تأکید شده است، چه در قرآن کریم و چه در سنت شریف.

قرآن کریم مسلمانان را فرا خوانده است، تا امتی باشند که دیگران را به نیکی و کارهای پسندیده دعوت می کنند. خداوند فرموده است:

«وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ اُمَّةٌ يَدْعُونَ اِلَى الْخَيْرِ وَيَاْمُرُونَ بِاص لْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»(۱)؛ «و باید از میان شما گروهی [مردم را] به نیکی دعوت کنند و به کار

۱- آل عمران/۱۰۴.

شایسته وا دارند و از زشتی باز دارند و آنان همان رستگارانند».

هنگامی که قرآن خواست برتری امت اسلامی را بر سایر امتها توجیه کند، آنان را چنین توصیف کرد که امر به معروف و نهی از منکر می کنند. خداوند فرمود:

«کُنْتُمْ خَیْرَ اُمَّهٍ اُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَـاْمُرُونَ بِاص لْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ...»(۱)؛ «شـما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده اید به معروف امر و از منکر نهی می کنید...».

هنگـامی کـه قرآن کریـم دربـاره حکـومت و قـدرت بخشـیدن بـه مردم سـخن گفتـه، امر به معروف و نهی از منکر را یکی از اهداف بنیادین این حکومت و قدرت قرار داده است:

«اَلَّذینَ اِنْ مَکَّنَّاهُمْ فِی الْاَرْضِ اَقَامُوا الصَّلوهَ وَ اتَوُا الزَّکوهَ وَ اَمَرُوا بِاص لْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْکَرِ وَ للّه ِ عَاقِبَهُ الْاُمُورِ»(۲)؛ «همان کسانی که چون در زمین به آنان توانایی دادیم، نماز برپا می دارند و زکات می دهند و امر به معروف و نهی از منکر می کنند و فرجام همه کارها

از آن خداست».

وقتی قرآن درباره گروه با ایمان و همبستگی، هماهنگی، دوستی و مهربانی آنان با یکدیگر سخن گفته، آنان را چنین توصیف کرده است که گروهی هستند که امر به معروف و نهی از منکر می کنند. خداوند می فرماید:

«وَالْمُؤْمِنُونَ

وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ اَوْلِیَاءُ بَعْضٍ یَاْمُرُونَ بِاص لْمَعْرُوفِ وَیَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ

وَیُقیمُونَ الصَّلوهَ وَیُؤْتُونَ الزَّکوهَ وَیُطیعُونَ اللّه َوَرَسُولَهُ اُولئِکَ سَیَرْحَمُهُمُ اللّه ُاِنَّ اللّه َعَزیزٌ حَکیمٌ»(۳)؛ «و مردان و زنان با ایمان دوستان یکدیگرند که به کارهای پسندیده وا می دارند و از کارهای ناپسند باز می دارند و نماز را بر پا می کنند و زکات می دهند و از خدا و

پیامبرش فرمان می برند. آنانند که خدا به زودی مشمول رحمتشان قرار خواهد داد که خدا توانا و حکیم است».

هنگامی که درباره پیروان پیامبر درس نخوانده سخن گفته است که پیامبران پیشین دو مژده داده اند و این که او حکومت حق، عدالت، آزادی و آرامش برپا می کند، این پیامبر را چنین توصیف می کند: او امر به معروف و نهی از منکر می کند، زیرا این امر است که همه

۱- آل عمران /۱۱۰.

۲- حج/۴۱.

۳- توبه /۷۱.

امور یاد شده را تحقق می بخشد. خداوند فرموده است:

«اَلَّذینَ یَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِیَّ الْاُمِّیَّ الَّذی یَجِدُونَهُ مَکْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِی التَّوْریهِ

وَالْاِنجیلِ یَاْمُرُهُمْ بِاص لْمَعْرُوفِ وَیَنْهیهُمْ عَنِ الْمُنْکَرِ وَیُحِلُّ لَهُمُ الطَّیِّبَاتِ وَیُحَرِّمُ عَلَیْهِمُ الْخَبَائِثَ وَیَضَعُ عَنْهُمْ اِصْرَهُمْ وَالْاَغْلالَ الَّتی کَانَتْ عَلَیْهِمْ فَالَّذینَ امَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُواالنُّورَ

الَّذی اُ نْزِلَ مَعَهُ اُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»(۱)؛ «همانان که از این فرستاده، پیامبر درس نخوانده که [نام] او را نزد خود، در تورات و انجیل نوشته می یابند پیروی می کنند [همان پیامبری که] آنان را به کارهای پسندیده فرمان می دهد و از کارهای ناپسند باز می دارد و برای آنان چیزهای پاکیزه را حلال و چیزهای ناپاک را برایشان حرام می گرداند و از [دوش]آنان قید و بندهایی را که برایشان بوده است بر می دارد. پس کسانی که به او ایمان آوردند و بزرگش داشتند و یاریش کردند و نوری را که با او نازل شده است پیروی کردند، آنان همان رستگارانند».

در حدیث آمده است که به وسیله امر به معروف، فرایض برپا می شود، راهها امن می گردد و عدالت و آسایش در جامعه انسانی تحقق می یابد. از جابر، از امام ابوجعفر علیه السلام روایت شده است:

«... امر به معروف و نهی از منکر، راه پیامبران، شیوه صالحان و فریضه ای بزرگ است که به وسیله آن، فرایض [= تکالیف الهی] برپا می شود، راهها امن می گردد، درآمدها حلال می شود، اموالی که از راه ستم به یغما رفته به صاحبان خود باز گردانده می شود،

زمین آباد می شود، از دشمنان عادلانه انتقام گرفته می شود و کارها سامان می یابد. پس با دلهایتان انکار کنید و با زبانهایتان سخن گویید و به شدّت با آنان برخورد کنید و در راه خدا از سرزنش سرزنش کنندگان نهراسید».(۲)

هفتم: همکاری در نیکوکاری و تقوا

همکاری در نیکوکاری و تقوا وسیله دیگری است برای تحقق یافتن آرمان بزرگ وحدت در جامعه. چرا که این همکاری، هدف مسؤولیت مشترک در امر به معروف و نهی از منکر است. همان گونه که نیکوکاری و تقوا از اموری است که جامعه را یکپارچه و

۱- اعراف /۱۵۷.

۲- الکافی، ج۵، ص۵۵، ح۱.

صفوف آن را فشرده می سازد و عوامل فساد و اختلاف و درگیری را از میان می برد یا عناصر ناسازی و دور شدن اراده ها، خواسته ها و تمایلها از یکدیگر را نابود می کند و

برعوامل هوس، خشم و بی ارادگی چیره می شود.

نیکوکاری و تقوا به رغم این که زیباست و سرشت انسان بدان تمایل دارد، لیکن کاری است سنگین و دشوار.چرا که با مبارزه با نفس، دهش و بخشش و تحمل رنجها همراه است و به همین دلیل به همکاری و شرکت در مسؤولیت و عمل نیاز دارد.

قرآن کریم به همکاری در نیکوکاری تشویق کرده و خداوند فرموده است:

«...وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوى وَلاَ تَعَاوَنُوا عَلَى الاْثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللّه اِنَّ اللّه شَدِيدُ الْعِقَابِ»(۱)؛ «...و در نیکوکاری و پرهیزکاری با یکدیگر همکاری کنید ودر گناه و تعدّی دستیار هم نشوید و از خدا پروا کنید که خدا سخت کیفر است».

«اِلَّا الَّذينَ امَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْا بِاص لْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِاص لصَّبْرِ»(۲)؛ «مگر کسانی

که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده و همدیگر را به حق سفارش و به شکیبایی توصیه کرده اند».

«ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذينَ امَنُوا وَ تَوَاصَوْا بِاص لصَّبْرِ وَ تَوَاصَوْا بِاص لْمَرْحَمَةِ»(۳)؛ «علاوه بر این، از زمره کسانی باشد که گرویده و یکدیگر را به شکیبایی و مهربانی سفارش کرده اند».

نیز در سیاق بالا بردن روح مسؤولیت مشترک، روایاتی رسیده که به توجه کردن به امور مسلمانان تشویق می کند نظیر این سخن پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله: «کسی که صبح کند و به امور مسلمانان توجه نکند، از آنان نیست...»(۴) نیز آن حضرت در تشویق به یاری کردن مسلمانان فرمود: «...کسی که بشنود، شخصی از مسلمانان یاری می طلبد و به وی پاسخ ندهد، مسلمان نیست».(۵)

این مطلب بدان سبب است که حدیث شریف همه مسلمانان را یک بدن فرض می کند، همان گونه که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «مؤمنان در نیکی، مهربانی و دلسوزی به یکدیگر همچون بدن [واحد] است که هرگاه یک عضو از درد بنالد، سایر اعضا با

ص:۴۵۵

۱- مائده /۲.

۲- عصر/۳.

۳- بلد/۱۷.

۴- الکافی، ج۲، ص ۱۶۴/۱.

۵- الکافی، ج۲، ص۱۶۴، ح۵.

بیداری و درد او را همراهی می کند».(۱) بدین ترتیب، ممکن است آن وحدت الهی تحقق یابد.

هشتم: ایستادن در برابر تجاوز

ستمگری و تجاوز یکی از عوامل مهم اختلاف و چند دستگی بوده است. به ویژه اگر این ستمگری، از طریق وضع سیاسی فرهنگی همگانی امت و عملی شدن طولانی آن در جامعه، به یک وضعیت اجتماعی همگانی بدل شود و یا از طریق وجود یک نهاد نیرومند که بر پایه ستمگری استوار است نظیر فرمانروای ستمگر یا ارتش و یا

دستگاههای امنیتی. این ستمگری معمولاً به پاره پاره شدن امّت یا نمودار شدن اختلافها و درگیریهای خونین در میان فرزندان این امّت می انجامد و این چیزی است که بشریت در تاریخ خود با آن آشنایی دارد و شاهد آن، جنگها، نبردها وکشتارهایی است که تاکنون

به وقوع پیوسته و نیز انواع ستمهای دیگر.

یا این ستمگری به نمودار شدن طبقه مستضعف، استثمار شده و توسری خور می انجامد همان گونه که این موضوع را پیشتر در بحث عوامل اختلاف فرعونی و ظهور طبقات اجتماعی، شرح کردیم.

همچنین، تجاوز و ستمگری ممکن است در محدوده مشخصی از فرزندان امت و در چهارچوب حکومت حق و عدالت رخ دهد و این هنگامی است که یکی از افراد امت بر حقوق دیگران، یا اموال آنان و یا حقوق تمامت جامعه تجاوز کند. لیکن به صورت فردی، نه گروهی.چنان که در موارد قتل، دزدی، غصب، راه زنی و دیگر پدیده های ستمگری شاهد این تجاوز هستیم.

این نوع تجاوزگری، عامل دیگری است برای اختلاف، درگیری، پراکندگی و چند دستگی، به ویژه چنانچه رنگی اجتماعی و همگانی به خود بگیرد. اسلام این دو نوع تجاوز و ستمگری را با به کار گرفتن نیروی ضدّ آن ها یا با جهاد و یا مجازاتهای باز دارنده

دیگر برطرف کرده است.

۱- کتاب المؤمن، ص۳۹، ح۹۲؛ بحارالانوار، ج۷۴، ص۲۷۴، ح۱۹؛ صحیح مسلم، ج۸، ص ۲۰؛ مسند احمد، ج۴، ص ۲۷۰.

اسلام به کار گرفتن نیرو را یکی از ابزار حلّ اختلاف و تحقق وحدت دانسته است. البته، در صورتی که ابزارهای دیگر سودمند نیفتد و براساس قاعده: «آخرین درمان، داغ کردن است».

اسلام میان این دو حالت از ستمگری تفاوت قایل شده است، یعنی حالتی که ستم بر همه جامعه باشد و حالتی که ستم، بر افراد یا گروه خاص محدود گردد.از این رو، ابزار برطرف کردن ستم بر جامعه، پیکار است و ابزار برطرف کردن ستم بر افراد، مجازاتی چون قصاص، حدود و تعزیرات می باشد.

قرآن کریم مجموعه ای از مصادیق ستم همگانی بر جامعه را بیان کرده که پیکار و جنگیدن را توجیه می کند:

الف - هرگاه مسلمانان به خاطر گرویدن به خدا در معرض ستم سخت قرار گیرند نظیر بیرون کردن از شهرهایشان یا کشته شدن و سرکوب گردیدن که در این موارد، خداوند به آنان اجازه داده است که از خود دفاع کنند و دست به پیکار بزنند.

ب - جایگاههای عبادت و دعا و نماز در معرض تجاوز و تخریب قرار گیرند یا به مسلمانان اجازه ندهند که آیینهای اسلامی خود را به جای آورند. خداوند فرموده است :

«أُذِنَ لِلَّذينَ يُقَاتَلُونَ بِاَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَ اِنَّ اللّه َعَلى نَصْرِهِمْ لَقَديرٌ * اَلَّذينَ اُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ اِلَّا اَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللّه ُوَ لَوْلَا دَفْعُ اللّه ِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهُدِّمَتْ صَوَامِعُ وَ بِيَعٌ وَ صَلَوَاتٌ وَ مَسَاجِدُ يُذْكَرُ فيهَا اسْمُ اللّه ِ كَثيرًا وَ لَيَنْصُرَنَّ اللّه ُمَنْ يَنْصُرُهُ اِنَّ اللّه َ لَقَوِيٌّ عَزيزٌ»(۱)؛ «به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل شده، رخصت [جهاد] داده شده است. چرا که مورد ظلم قرار گرفته اند و البته، خدا بر پیروزی آنان سخت تواناست. همان کسانی که

بناحق از خانه هایشان رانده شدند. [آن ها گناهی نداشتند] جز این که می گفتند: پروردگار ما خداست و اگر خدا بعضی از مردم را با بعضی دیگر دفع نمی کرد، صومعه ها و کلیساها و کنیسه ها و مساجدی که نام خدا در آن ها بسیار برده می شود، سخت ویران می شد و قطعا خدا به کسی که [دین] او را یاری می کند، یاری می دهد، چرا که خدا سخت نیرومند شکست ناپذیر است».

ج - معامله به مثل یعنی این که کشتار در برابر کشتار، هتک حرمتها و مقدسات در

۱- حج/۳۹ - ۴۰.

برابر هتک حرمتها و مقدسات. خداوند فرموده است:

«وَقَاتِلُوا فی سَبیلِ اللّه ِالَّذینَ یُقَاتِلُونَکُمْ وَلاَ تَعْتَدُوا اِنَّ اللّه َلاَ یُحِبُّ الْمُعْتَدینَ»(۱)؛ «و در راه خدا با کسانی که با شما می جنگند، بجنگید؛ و از اندازه نگذرید، زیرا خداوند تجاوزکاران را دوست نمی دارد.

«اَلشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنِ اعْتَدی عَلَیْکُمْ فَاعْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدی عَلَیْکُمْ وَاتَّقُوا اللّه َوَاعْلَمُوا اَنَّ اللّه َمَعَ الْمُتَّقینَ»(۲)؛ «این ماه حرام در برابر آن ماه

حرام است و [هتک] حرمتها قصاص دارد. پس هر کس بر شما تعدّی کرد، بر او تعدّی کنید و از خدا پروا بدارید و بدانید که خدا با تقوا پیشگان است».

د - پذیرفتن رنج و شکنجه و محاصره، به خاطر ایجاد فتنه و منحرف کردن مسلمانان از دین و باورشان. خداوند می فرماید:

«یَسْئَلُونَکَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فیهِ قُلْ قِتَالٌ فیهِ کَبیرٌ وَصَدٌّ عَنْ سَبیلِ اللّه ِوَکُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَاِخْرَاجُ اَهْلِهِ مِنْهُ اَکْبَرُ عِنْدَ اللّه ِوَالْفِتْنَةُ اَکْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَلاَ یَزَالُونَ یُقَاتِلُونَکُمْ حَتّی یَرُدُّوکُمْ عَنْ دینِکُمْ اِنِ اسْتَطَاعُوا...»(۳)؛ «درباره کارزار در ماه حرام می پرسند. بگو: کارزار در آن گناهی بزرگ و [باز داشتن از] راه خدا و کفر ورزیدن به او و بازداشتن از مسجدالحرام و بیرون راندن اهل آن از آن جا، نزد خدا [گناهی] بزرگتر؛ و فتنه [= شرک] از کشتار بزرگتر است و آنان پیوسته با شما می جنگند تا - اگر بتوانند - شما را از دینتان

برگردانند...».

ه - دفاع از مسلمانان مستضعف که توان دفاع از خود و حرمتهایشان را ندارند. خداوند فرموده است:

«وَمَا لَکُمْ لاَ تُقَاتِلُونَ فی سَبیلِ اللّه ِوَالْمُسْتَضْعَفینَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذینَ یَقُولُونَ رَبَّنَا اَخْرِجْنَا مِنْ هذِهِ الْقَرْیَهِ الظَّالِمِ اَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْکَ وَلِیًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْکَ نَصیرًا»(۴)؛ «و چرا شما در راه خدا و [در راه نجات] مردان و زنان و کودکان مستضعف نمی جنگید؟ همانان که می گویند: پروردگارا، ما را از این شهری که مردمش ستم پیشه اند بیرون ببر؛ و از جانب خود برای ما سرپرستی قرار ده و از نزد خویش

۱- بقره /۱۹۰.

۲- بقره /۱۹۴.

۳- بقره /۲۱۷.

۴- نساء/۷۵.

یاوری برای ما تعیین فرما».

و - دفاع پیشگیرانه از جان و این هنگامی است که مسلمانان می بینند که دشمنان در انتظار فرصت نشسته اند و برای یورش بر آنان و کارزار آماده می شوند و دلایل و شواهد،

حکایت از این آمادگی دارند. در این صورت، آنان می توانند برای احتیاط و جلوگیری از

تجاوز، به دشمن حمله کنند. خداوند می فرماید:

«اَلاَـ تُقَاتِلُونَ قَوْمًا نَکَثُوا اَیْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِاِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدَءُوکُمْ اَوَّلَ مَرَّةٍ اَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللّٰهُ اَحَقُّ اَنْ تَخْشَوْهُ اِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ»(۱)؛ «چرا با گروهی که سوگندهای خود را شکستند و بر آن شدند که فرستاده [خدا] را بیرون کنند و آنان بودند که برای نخستین بار [جنگ را] با شما آغاز کردند، نمی جنگید؟ آیا از آنان می ترسید؟ با این که اگر مؤمنید، خدا سزاوارتر است که از او بترسید».

اسلام و قرآن کریم تأکید کرده است که چنانچه دلایل یاد شده وجود نداشته باشد، انگیزه ای برای جنگ وجود ندارد، بلکه باید در صلح و آرامش زندگی کرد. خداوند فرموده است:

«اِلاَّ الَّذینَ یَصِلُونَ اِلی قَوْمٍ بَیْنَکُم وَبَیْنَهُمْ میثَاقٌ اَوْ جَاءُوکُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ اَنْ یُقَاتِلُوکُمْ اَوْ یُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللّٰهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَیْکُمْ فَلَقَاتَلُوکُمْ فَاِنِ اعْتَزَلُوکُمْ فَلَمْ یُقَاتِلُوکُمْ وَاَلْقَوْا اِلَیْکُمُ السَّلَمَ فَمَا جَعَلَ اللّٰهُ لَکُمْ عَلَیْهِمْ سَبیلاً * سَتَجِدُونَ اخَرینَ یُریدُونَ اَنْ یَاْمَنُوکُمْ وَیَاْمَنُوا قَوْمَهُمْ کُلَّ مَا رُدُّوا اِلَی الْفِتْنَه اُرْکِسُوا فیهَا فَاِنْ لَمْ یَعْتَزِلُوکُمْ وَیُلْقُوا اِلَیْکُمُ السَّلَمَ وَیَکُفُّوا اَیْدِیَهُمْ فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَیْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَاُولئِکُمْ جَعَلْنَا لَکُمْ عَلَیْهِمْ سُلْطَانًا مُبینًا»(۲)؛ «مگر کسانی که با گروهی که میان شما و میان آنان پیمانی است، پیوند داشته باشند، یا

نزد شما بیایند، در حالی که سینه آنان از جنگیدن با شما یا جنگیدن با قوم خود، به تنگ

آمده باشد. و اگر خدا می خواست، قطعا آنان را بر شما چیره می کرد و حتما با شما می جنگیدند. پس اگر از شما کناره گیری کردند و با شما نجنگیدند و با شما طرح صلح افکندند، خدا برای شما راهی [برای تجاوز] بر آنان قرار نداده است. به زودی گروهی دیگر را خواهید یافت که می خواهند از شما آسوده خاطر و از قوم خود [نیز]ایمن باشند. هر بار که به فتنه باز گردانده شوند، سر در آن فرو می برند. پس اگر از شما

۱- توبه/۱۳.

۲- نساء/۹۰ - ۹۱.

کناره گیری نکردند و به شما پیشنهاد صلح نکردند و از شما دست بر نداشتند، هر کجا آنان را یافتید، به اسارت بگیرید و بکشیدشان. آنانند که ما برای شما علیه ایشان تسلطی

آشکار قرار داده ایم».

امّا اختلافات و درگیریها در سطح خود امّت با ایمان، در آغاز از طریق گذشت، یا سازش و کوششهای خدا پسندانه، برطرف می شود و در صورتی که یکی از طرفین اختلاف بر شعله ور ساختن آتش درگیری و ادامه آن پای فشارد، باید موضوع را از طریق قوانین و ضوابط عدالت بررسی کرد و در برابر ستمگر و در کنار ستمدیده و جلو متجاوز را گرفت. بنابراین، چنانچه متجاوز پا را از حق و عدالت فراتر نهد، باید با او جنگید تا به حق باز گردد و بدان متعهد شود و در این جهت تفاوتی نمی کند که تجاوز از یک گروه مسلمان بر گروه مسلمان دیگر باشد یا بر حاکم اسلامی و یا از حاکم اسلامی بر امت.

قرآن کریم این موقعیت را به صورت روشن بیان کرده است:

«وَ اِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنینَ اقْتَتَلُوا فَاَصْلِحُوا بَیْنَهُمَا فَاِنْ بَغَتْ اِحْدیهُمَا عَلَی الْاُخْری فَقَاتِلُوا الَّتی تَبْغی حَتّی تَفیءَ اِلی اَمْرِ اللّه فَاِنْ فَاءَتْ فَاَصْلِحُوا بَیْنَهُمَا باص لْعَدْلِ وَ اَقْسِطُوا اِنَّ اللّه یُحِبُّ الْمُقْسِطینَ * اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ اِخْوَةٌ فَاَصْلِحُوا بَیْنَ اَخَوَیْکُمْ وَ اتَّقُوا اللّه لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ»(۱)؛ «و اگر دو طائفه از مؤمنان با هم بجنگند، میان آن دو را اصلاح دهید و اگر [باز] یکی از آن دو بر دیگری تعدی کرد، با آن [طائفه ای] که تعدّی می کند بجنگید تا به فرمان خدا باز گردد. پس اگر بازگشت میان آن ها را دادگرانه سازش دهید و عدالت کنید که خدا دادگران را دوست می دارد. در حقیقت، مؤمنان با هم برادرند، پس میان برادرانتان را سازش دهید و از خدا پروا بدارید، امید که مورد رحمت قرار گیرید».

امّا در سطح ستمگریهای محدود فردی، اسلام برای حلّ اختلاف، مجازاتهایی را وضع کرده است نظیر قصاص، حدود و تعزیرات.این ستمگریها عبارتند از موارد زیر:

۱ – کشتن. خداوند فرموده است:

«یَاءَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا کُتِبَ عَلَیْکُمُ الْقِصَاصُ فِی الْقَتْلی...»(۲)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید، درباره کشتگان، بر شما [حق] قصاص مقرر شده...».

۲ – دزدی. خداوند فرموده است:

۱– حجرات/۹ – ۱۰.

۲– بقره /۱۷۸.

«وَالسَّارِقُ وَ السَّارِقَهُ فَاص قْطَعُوا اَیْدِیَهُمَا...»(۱)؛ «و مرد و زن دزد را به [سزای] آنچه کرده اند دستشان را ببرید...».

۳ - زنا. خداوند فرموده است:

«اَلزَّانِیَهُ وَ الزَّانی فَاص جْلِدُوا کُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَهَ جَلْدَهٍ...»(۲)؛ «به هر زن زناکار و مرد زناکاری صد تازیانه بزنید...».

۴ - راهزنی و جنگیدن با خدا و آن نوعی کوشش است برای ایجاد فساد در زمین. خداوند فرموده است:

«اِنَّما جَزَاؤُا الَّذینَ یُحَارِبُونَ اللّه -وَرَسُولَهُ وَیَسْعَوْنَ فِی الْاَرْضِ فَسَادًا اَنْ یُقَتَّلُوا اَوْ یُصَلَّبُوا

اَوْ تُقَطَّعَ اَیْدیهِمْ وَاَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلاَفٍ اَوْ یُنْفَوْا مِنَ الاَرْضِ ذلِکَ لَهُمْ خِزْیٌ فِی الدُّنْیَا وَلَهُمْ فِی الْاخِرَهِ عَذَابٌ عَظیمٌ»(۳)؛ «سزای کسانی که با خدا و پیامبر او می جنگند و در زمین به فساد می کوشند، جز این نیست که کشته شوند یا بر دار آویخته گردند یا دست و پایشان در خلاف جهت یکدیگر بریده شود یا از آن سرزمین تبعید گردند. این رسوایی آنان در دنیاست و در آخرت عذابی بزرگ خواهند داشت».

۵ - خوردن مال به باطل نظیر ربا خواری. خداوند فرموده است:

«یَاءَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا اتَّقُوا اللّه -وَذَرُوا مَا بَقِیَ مِنَ الرِّبوا اِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنینَ * فَاِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَاْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللّه ِ وَرَسُولِهِ وَاِنْ تُبْتُمْ فَلَکُمْ رُءُوسُ اَمْوَالِکُمْ لاَ تَظْلِمُونَ وَلاَ تُظْلَمُونَ»(۴)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا پروا کنید و اگر مؤمنید، آنچه از ربا باقی مانده

است واگذارید. واگر چنین نکردید، بدانید به جنگ با خدا و فرستاده وی برخاسته اید و اگر توبه کنید، سرمایه های شما از خودتان است. نه ستم می کنید و نه ستم می بینید». و

جرایم از این قبیل.

این جرایم، اگر چه ظاهر فردی و شخصی دارد، لیکن جرایمی است که امنیّت

اقتصادی یا اجتماعی یا مالی و یا زیر ساختهای جامعه نظیر خانواده را تهدید می کند.

قانونگذار مقدس در کنار مجازات در این چنین موارد، عفو و گذشت را وضع کرده است که پیشتر بیان کردیم و کار آن را در بعد شخصی به صاحب حق و در بعد اجتماعی

۱- مائده /۳۸.

۲- نور/۲.

۳- مائده /۳۳.

۴- بقره /۲۷۸ - ۲۷۹.

به فرمانروای اسلامی واگذار کرده است. البته، در یک چهارچوب مشخص که هدف از آن، نگهداری یکپارچگی جامعه از یکسو و پیشرفت آن از سویی دیگر است.

با بیان این جزئیات درباره ابزارها و روشها، شیوه ای که اسلام برای تحقق وحدت وضع کرده است، روشن می شود، شیوه ای که از پایه های معنوی، عقلی، روانی و اجتماعی مختلف سرچشمه می گیرد و شیوه ای که از میان ادیان الهی، دین اسلام به وسیله آن تکامل یافته است.

ص:۴۶۲

فصل چهارم: دستاوردها و آثار

اشاره

اسلام با لطف خداوند و با عملی کردن این روش، توانست در زمینه تحقق بخشیدن «وحدت» دستاوردها و آثار بزرگی در وضعیت جامعه انسانی داشته باشد. اگر چه پدیده اختلاف به عنوان یک سنّت تاریخی همچنان در جامعه اسلامی باقی مانده است، لیکن آخرین دین الهی این جامعه را در مسیری قرار داده که هدف نهایی ادیان الهی را عینیت می بخشد.

به این دستاوردهای بزرگ، زمانی به روشنی پی می بریم که اوضاع عقیدتی، روانی، فکری و اجتماعی جامعه جاهلی پیش از اسلام و نیز وحدتی را که پس از اسلام تحقق یافت در نظر بگیریم. در این جا، می کوشیم اول: به نشانه های جامعه جاهلی پیش از اسلام اشاره کنیم و ثانیا: دستاوردها و آثاری را که رسالت اسلامی تحقق بخشید، بیان نماییم.

اول: اوضاع اجتماعی دوران جاهلی

الف - روابط جامعه جاهلی و پایه های آن - به طور کلی - دارای ویژگیهایی چون ناتوانی، چندگانگی و از هم گسیختگی بود. چرا که چهارچوب کلی جامعه را قبیله و

گروه یا پادشاه و فرمانروا و یا سرزمین و خاک و منافع فردی تشکیل می داد و لذا می بینی

ص:۴۶۳

که آنان بر سر اندک چیزی با یکدیگر درگیر می شد، چه در سطح جزیره عربی که این موضوع در آن جا بسیار روشن به نظر می رسد، زیرا وقتی قرآن کریم درباره امّت عربی آن روز سخن می گوید، آنان را چنین توصیف می کند:

«...وَاذْکُرُوا نِعْمَتَ اللّه ِ عَلَیْکُمْ اِذْ کُنْتُمْ اَعْدَاءً فَاَلَّفَ بَیْنَ قُلُوبِکُمْ فَاَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ اِخْوَانًا...»(۱)؛ «و نعمت خدا را بر خود یاد کنید: آنگاه که دشمنان [یکدیگر] بودید، پس میان دلهای شما الفت انداخت تا به لطف او برادران هم شدید...».

«وَاذْکُرُوا اِذْ اَ نْتُمْ قَلِیلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِی الْاَرْضِ تَخَافُونَ اَنْ یَتَخَطَّفَکُمُ النَّاسُ فَاوِیکُمْ

وَاَیَّدَکُمْ بِنَصْرِهِ وَرَزَقَکُمْ مِنَ الطَّیِّبَاتِ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ »(۲)؛ «و به یاد آورید هنگامی را که شما در زمین مستضعف بودید. می ترسیدید مردم شما را بربایند. پس [خدا] به شما پناه داد و شما را به یاری خود نیرومند گردانید و از چیزهای پاک به شما روزی داد، باشد که سپاسگزاری کنید».

یا در سطح امتهای دیگر نظیر روم و ایران و حبشه [= اتیوپی] و مردم نوبیا و دیگران.چرا که وقایع پیروزی اسلام و شکست آن کشورها - با وجود برخورداری از ارتشها، ثروتها و نیروهای انسانی و علمی - بهترین دلیل بر اثبات این حقیقت است.

ب - باور بت پرستی تفرقه افکن و برهم زننده یکپارچگی که بر جوامع و اندیشه های حاکم بود. این باور، با پرستش بتها آغاز می شد - چنان که این وضعیت د رجزیره العرب حکم فرما بود - که بیانگر نهایت سقوط د رچند دستگی و پراکندگی در پرستش است و به پرستش آتش یا انسان نظیر دانشمندان و راهبان پایان می یافت. خداوند فرموده است:

«اِتَّخَذُوا

اَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ اَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللّه ِ وَالْمَسِیحَ ابْنَ مَرْیَمَ وَمَا اُمِرُوا اِلَّا لِیَعْبُدُوا

اِلَهًا وَاحِدًا لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا یُشْرِکُونَ»(۳)؛ «اینان دانشمندان و راهبان خود و مسیح پسر مریم را به جای خدا به الوهیت گرفتند، با آن که مأمور نبودند جز این که خدای یگانه

را بپرستند که هیچ معبودی جز او نیست. منزه است او از آنچه [با وی] شریک می گردانند».

ج - چیره شدن خرافات، اوهام، پندارها، جادو و شعبده بر اندیشه های مردم. امری

۱- آل عمران/۱۰۳.

۲- انفال/۲۶.

۳- توبه/۳۱.

که انسان را از حقیقت، حق، واقع، عدالت و منطق سخت دور کرده بود، چه در سطح علوم طبیعی و چه در سطح علوم انسانی مربوط به شناخت جهان هستی، زندگی و روابط و احساسات انسانی.

د - مسلط شدن هوس، شهوت ها، خواسته ها و غرایز بر رفتار و حرکت انسان و لذا کارهای ناپسند و زشت تا آن جا شیوع پیدا کرد که از نشانه های روشن زندگی انسانی شد و حرمتها تا آن جا شکسته شد که به قانون در جامعه انسانی بدل گردید و طبقه اجتماعی و اقتصادی و قدرت در روابط جامعه انسانی حاکم شد. قرآن کریم این وضعیت را چنین توصیف می کند :

«...وَكُنْتُمْ عَلى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا...»(۱)؛ «... و بر کنار پرتگاه آتش بودید که شما را از آن رهانید...».

«زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذلِكَ مَتَاعُ الْحَيوةِ الدُّنْيَا وَاللّه عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ»(۲)؛ «دوستی خواستنیهای گوناگون از زنان و پسران و اموال فراوان از زر و سیم و اسبهای نشاندار و دامها و کشتزار[ها] برای مردم آراسته شده، [لیکن] این جمله، مایه تمتع زندگی دنیاست و [حال آن که] فرجام نیکو نزد خداست».

بدین سبب، انسان ارزشهای روحی، معنوی و تکاملی را از دست داد و تنها به زندگی روزمرّه خود پرداخت و بر این باور بود که تکامل او، تنها همین مادّی و غریزی است و بس. مفاهیم معنوی فروکش کرد و ارزشهای اخلاقی از دید او سقوط کرد.

ه - نبودن قانون و نظام فراگیر برای جامعه، مگر به اندازه ای که نیرو و قدرت فرمانروا

آن را تحمیل می کرد و این فرمانروا هم یا رئیس قبیله بود یا رئیس گروه و یا پادشاه. بنابراین، زور و همچنین، عادات و رسوم بازمانده از پدران، همان قانون بود. همان گونه

که امّت و مردم بر اثر سلطه قدرت و فرمانروا و رئیس، هیچ نقشی در زندگی سیاسی و اجتماعی نداشتند.

ص:۴۶۵

۱- آل عمران /۱۰۳.

۲- آل عمران/۱۴.

دوم: دستاورد و آثار آخرین دین

اشاره

نزول قرآن کریم و آمدن آخرین دین، به پیشرفت، تحوّل و دگرگونی بزرگ در جامعه انسانی آن زمان منجر شد، زیرا توانست مشکلات اصلی و مهم جامعه انسانی را برطرف کند و وحدت انسانی و عناصر بنیادین آن را به وجود آورد.

روابط اجتماعی

۱ - اسلام در زمینه روابط اجتماعی، هم در سطح نظری و هم در سطح عملی، تحولی بزرگ به وجود آورد.

در سطح نظری، روابط انسانی را در چهارچوبی واحد وضع کرد که همه طبقات بشری را در بر گیرد و این چهارچوب، همان ریشه انسانی واحد است [= همه انسان ها از یک ریشه اند] خداوند در این زمینه فرموده است:

«یَاءَیُّهَا النَّاسُ اِنَّا خَلَقْنَاکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَ اُ نْثی...»؛ «ای مردم، ما شما را از مرد و زنی آفریدیم...». اسلام تمامی ویژگیهای دیگر نظیر ملّیت، قبیله و امثال آن را به مسائل فرعی

و ثانوی بدل کرد که دارای هدفی انسانی است و آن این است که انسان ها یکدیگر را بشناسند، با یکدیگر تفاهم کنند و وضعیت انسانی را سامان بخشند. خداوند فرموده است:

«...وَ جَعَلْنَاکُمْ شُعُوبًا وَ قَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا...»؛ «...و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید...». آخرین دین الهی، همه امتیازات و معیارها

را لغو و بر معیارهای حقیقی برتری و احترام در میان مردم تأکید کرد و این معیارها عبارتند از: اصول زیر:

۱ - تقوا، خداوند فرموده است: «...اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللّه ِ اَتْقیکُمْ اِنَّ اللّه َ عَلیمٌ خَبیرٌ»(۱)؛ «... در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست. بی تردید، خداوند دانای آگاه است».

۲ - ایمان و دانش، خداوند فرموده است: «...فَاص نْشُزُوا یَرْفَعِ اللّه ُالَّذینَ امَنُوا مِنْکُمْ وَ الَّذینَ اُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجاتٍ...»(۲)؛ «...خدا [رتبه] کسانی از شما را که ایمان آورده و کسانی

۱- حجرات/۱۳.

۲- مجادله/۱۱.

را که دانشمندند [برحسب] درجات بلند گرداند...».

۳ - جهاد در راه خدا و بر پا نمودن جامعه صالح، خداوند فرموده است:

«...وَفَضَّلَ اللّه ُالْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ اَجْرًا عَظيمًا»(۱)؛ «...خدا مجاهدان را بر خانه نشینان به پاداشی بزرگ برتری بخشیده است».

اسلام دیگر معیارهای برتری بشری نظیر قدرت، ثروت، زیادی فرزندان و پیروان، نژاد، زیبایی، مقام و دیگر امور عارضی را لغو کرده است.

امّا در سطح عملی، این تحول را می توان در تصمیماتی دید که اسلام آن ها را اتّخاذ کرد و پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آن ها را در رفتار، سیره و شیوه شخصی و اجتماعی خود به کار گرفت:

نخست: روابط اجتماعی و شخصی. چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله افرادی را به

خویشاوندی [درجه یک] برگرفت که جامعه جاهلی آنان را درجه دو یا سه می دانستند نظیر زید بن حارثه که برده ای بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را آزاد کرد و سپس وی را وابسته خود قرار داد و حتی او را به درجه فرزندی بالا برد و او را پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله می خواندند، تا این که قرآن کریم نازل شد و این گونه نسبت اجتماعی را به کلی لغو کرد.

با این که رسول خدا صلی الله علیه و آله سلمان فارسی را در رابطه اجتماعی خویش به درجه ای بالا برد که وی از اهل بیت علیهم السلام دانست و فرمود: «سلمان از ما خاندان است».(۲)

همچنین، بلال حبشی که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را مؤذّن ویژه خود قرار داد و همانند صهیب رومی و دیگران.

دوم: روابط زناشویی. چرا که اسلام مؤمن را کفو مؤمن دانسته است. رسول خدا صلی الله علیه و آله زینب دختر جحش را که دختر عمویش بود به همسری وابسته خویش زید بن حارثه

۱- نساء/۹۵.

۲- مجمع البیان، ج۲، ص۴۲۷؛ بحارالانوار، ج ۲۰، ص۱۸۹؛ تاریخ الطبری، ج۲، ص۲۳۵؛ کنزالعمال، ج ۱۱، ص۳۱۶، ح۳۳۳۳۶. مسلمانان زمانی درباره سلمان به جدال پرداختند که با ابتکار وی خندق را کندند و این خندق آنان را از یک یورش قطعی که مشرکان می خواستند انجام دهند نجات داد. از این رو، هر گروهی از مسلمانان ادّعا می کرد که سلمان از ماست، تا این که رسول خدا صلی الله علیه و آله جدال و درگیری آنان را با این سخن خود [= سلمان از ما خاندان است] پایان داد. این داستان، نشان دهنده بالا رفتن مقام سلمان در تمامت جامعه اسلامی نیز هست.

درآورد و کوشید که جویبر با ذلفا ازدواج کند، در حالی که وی دختر یکی از سران قبایل

عربی بود. ابو حمزه ثمالی روایت کرده است: «نزد امام ابو جعفر علیه السلام بودم. ناگاه مردی اجازه ورود خواست. پس امام علیه السلام به وی اجازه داد. آن مرد وارد شد و به آن حضرت سلام کرد و امام ابو جعفر علیه السلام به وی خوش آمد گفت و او را نزدیک خود نشانید و از حال او پرسید. آن مرد گفت: فدایت گردم. من از دوست شما، فلان ابن ابی رافع، دخترش فلانه را خواستگاری کردم. ولی او مرا نپذیرفت و از من روی برتافت و تحقیرم کرد، زیرا من زشت، نادار و غریب هستم. از این برخورد، آن چنان احساس حقارت و خواری کردم که دلم شکست و آرزوی مرگ نمودم. پس ابو جعفر علیه السلام فرمود: برو که تو فرستاده من به سوی او هستی و به وی بگو: محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام می گوید: دختر فلانه را به همسری وابسته ام، منجح بن رباح درآور و او را رد مکن.

ابو حمزه گوید: آن مرد بر اثر پیام ابو جعفر علیه السلام از شادمانی بر جست و شتابان به راه افتاد. چون آن مرد ناپدید شد، ابو جعفر علیه السلام فرمود: مردی از مردمان یمامه به نام جویبر به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و به اسلام پناه آورد. پس به اسلام گروید و درست گروید. او مردی بود کوتاه قامت، زشت، نیازمند و بی چیز. او از سیاه پوستان زشت منظر بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله وی را به سبب غربت و برهنگی اش در آغوش گرفت و خوراک او را یک صاع خرما با صاع اول (منظور از صاع اول، صاعی است که مخصوص پیامبر بوده، که در حدود یک مُد از صاع رایج بیشتر بوده است) مقرر کرد. دو جامه به او بخشید و به وی دستور داد که در مسجد بماند و شبها در آن بخوابد. پس وی بدین ترتیب تا آن جا که خدا خواست درنگ کرد تا این که شمار افراد غریب و نیازمندی که به اسلام می گرویدند در مدینه بسیار شد و مسجد گنجایش آنان را نداشت. از این رو، خداوند به پیامبرش وحی کرد که مسجدت را پاکیزه کن و کسانی را که شبانه در آن می خوابند بیرون نما و فرمان بده که هر کس دری در مسجد تو دارد ببندد، مگر در خانه علی علیه السلامو فاطمه علیهاالسلام. کسی که جُنُب است از آن عبور نکند و غریبی در آن نخوابد. راوی گوید: پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمان داد همه درهای آنان بسته شود، جز در خانه علی علیه السلامو فاطمه علیهاالسلام، که همچنان آن را باز گذاشت.

راوی گوید: آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمان صادر کرد که برای مسلمانان سایبانی بسازند. پس آن را درست کردند و این سایبان همان «صفّه» است. آن گاه حضرت دستور داد که افراد غریب و مساکین، شب و روزشان را در آن بگذرانند. پس آنان در آن سکنی گزیدند و گرد هم آمدند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله با نیکی کردن و دادن خرما، جو و کشمش در صورتی که موجود بود از آنان مواظبت می کرد. مسلمانان هم از آنان مواظبت می کردند و از روی دلسوزی پیامبر صلی الله علیه و آله بر آنان دلسوزی می کردند و صدقه های خود را به آن ها می دادند. روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله با مهربانی و دلسوزی به جویبر نگاه کرد و فرمود: ای جویبر، کاش با زنی ازدواج می کردی و به وسیله او پاکدامنی خود را حفظ می نمودی و آن زن در کارهای دنیا و آخرت تو را یاری می کرد. جویبر گفت: ای رسول خدا، پدر و مادرم به فدایت باد. چه کسی به من میل می کند؟ سوگند به خدا، مرا نه حسبی باشد، نه نسبی، نه

دارایی و نه زیبایی. پس کـدامین زن به من میل می کنـد؟ رسول خدا صـلی الله علیه و آله فرمود: ای جویبر، خداوند به وسـیله اسـلام هر که را که در جاهلیت ارجمند بود حقیر کرد و هر که در جاهلیت حقیر بود، به وسـیله اسـلام ارجمندش ساخت و هر که در جاهلیت خوار بود، به وسیله اسـلام عزیزش گردانید و به وسـیله اسـلام خودخواهی جاهلیت و مباهات به قبایل و برتری نسبها را از میان برد.

بنابراین، امروز همه مردم: سـیاه، سـفید، قرشـی، عربی و غیر عربی همگی از آدمند و خداوند آدم را از گِل آفرید. در حقیقت، محبوبترین مردم نزد خداوند در روز رسـتاخیز، فرمانبردارترین آنان از او؛ و با تقواترین ایشان است. ای جویبر، امروز هیچ یک از مسـلمانان بر تو برتری نـدارد، مگر آن کس که از تو با تقواتر و فرمانبرتر از خـدا باشد. سـپس فرمود: ای جویبر، به نزد زیاد بن لبیـد برو که وی از سـران بنی بیاضه است و آنان قبیله ای از انصارند و به وی بگو: من فرسـتاده رسول خدا صـلی الله علیه و آله به نزد تو هسـتم و آن حضـرت می فرمایـد: دخترت ذلفـا را به همسـری جویبر درآور. راوی گویـد: پس جویر بـا پیـامبر از رسول خدا صـلی الله علیه و آله به سوی زیاد بن لبید روانه شد. زیاد در منزلش بود و گروهی از خویشاوندانش نزد وی حضور داشتند.

پس جویبر اجـازه خواست و به وی اجـازه دادنـد. پس جویبر وارد شـد و بر او سـلام کرد، سـپس گفت: ای زیـاد بن لبیـد، من فرسـتاده رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم که از روی نیازی که دارم به نزد تو آمدم. آیا آن را آشکارا بیان کنم یا مخفیانه بـا تو گویم؟ زیاد گفت: آشـکارا بگو که مایه عزت و افتخار من است، پس جوییر گفت: رسول خـدا صـلی الله علیه و آله می فرماید: دخترت ذلفا را به همسـری جویبر در آور. زیاد گفت: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را به سبب این کار نزد من فرسـتاده است؟ جویبر گفت: بله، من بر رسول خـدا صـلی الله علیه و آله دروغ نمی بنـدم. زیاد گفت: ما دختران خود را جز به هم کفو خود از قبیله انصار تزویـج نمی کنیم. ای جویبر، برگرد، تا من با رسول خدا صـلی الله علیه و آله دیدار کنم و عذرم را به وی باز گویم. پس جویبر بازگشت، در حالی که می گفت: سوگنـد به خدا، نه قرآن بدین رفتار نازل شده و نه نبوت محمد صلی الله علیه و آله بدان نمودار گشـته است. ذلفا دختر زیاد که پشت پرده بود، سخن او را شنید و لذا کسی را به دنبال پدرش فرستاد تـا به نزد او آیـد. زیـاد به نزد او آمـد. پس ذلفـا به او گفت: چه سـخنی بود که من از تو شـنیدم و با جویبر گفتگو می کردی؟ زیاد گفت: رسول خدا، جویبر را نزد من فرستاده و فرموده است: دختر ذلفا را به همسری جویبر درآور.

پس ذلفا گفت: سوگند به خدا، جویبر بر رسول خدا صـلی الله علیه و آله دروغ نمی بندد. هم اینک فرستاده ای را روانه کن تا جویبر را باز گرداند. زیاد فرسـتاده ای را روانه کرد و به جویبر رسید [و او را باز گردانید]. زیاد گفت: خوش آمدی. آرام باش تا من به سویت باز گردم. سـپس زیاد به نزد رسول خـدا صـلی الله علیه و آله آمد و گفت: پدر و مادرم به فدایت.جویبر با پیام تو، به نزد من آمد و گفت: رسول خدا صـلی الله علیه و آله می گوید: دخترت ذلفا را به همسـری جویبر درآور. من با پیشـنهاد وی موافقت نکردم و بر آن شـدم که نزد تو بیـایم. مـا دختـران خود را جز به کسـانی که از انصـار که هم کفو مـا هسـتند نمی دهیم. پس رسول خـدا صـلی الله علیه و آله فرمود: ای زیـاد، جویبر مردی بـا ایمـان است و مرد با ایمان کفو زن با ایمان و مرد مسـلمان کفـو زن مسـلمان است.ای زیـاد، دخـترت را بـه همسـری او درآور و از وی روی بر مگردان. گویـد: زیـاد به منزلش بازگشت و به نزد

دخترش آمد و آنچه را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده بود، به وی باز گفت. پس دخترش گفت: اگر تو با رسول خدا صلی الله علیه و آلهمخالفت کنی، کافر شدی و لذا دخترش را به همسری جویبر در آورد. آن گاه زیاد بیرون آمد و دست جویبر را گرفت و او را به نزد قومش برد و بر طبق سنت خدا و رسولش، دخترش را به عقد او در آورد و مهر او را تضمین کرد. راوی می گوید: زیاد برای او جهیزیه مهیا کرد. سپس از پی جویبر فرستادند و به او گفتند: آیا منزلی داری که آن دختر را با به نزدت آوریم. جویبر گفت: سوگند به خدا من منزلی ندارم.گوید: آنان آن دختر را آماده و برایش منزلی مهیا کردند و در این منزل، فرش و اثاثیه ای تدارک دیدند و به جویبر دو جامعه بخشیدند و ذلفا را به خانه اش بردند و جویبر در تاریکی شب بر او وارد شد و چون آن دختر را دید و به خانه و اثاث خانه نگریست و بویی خوش به مشام او رسید، برخاست و به گوشه خانه خزید و به تلاوت قرآن و رکوع و سجود پرداخت و همچنان ادامه داد تا این که سپیده دم دمید. چون بانگ اذان بشنید [برای نماز] بیرون آمد و همسر او نیز برای نماز بیرون آمد و وضو گرفت و نماز صبح را به جای آورد. از ذلفا پرسیدند: آیا جویبر با تو آمیزش کرد؟ او گفت: جویبر همچنان سرگرم تلاوت قرآن و رکوع و سجود بود تا این که بانگ اذان را شنید و بیرون رفت. چون شب دوم فرا رسید، باز هم وی همان کار شب قبل را انجام داد. این رفتار وی را از زیاد پنهان کردند. چون روز سوم فرا رسید، باز هم همان عمل را تکرار کرد. پس این موضوع را به پدر ذلفا خبر دادند. او به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا، پدر و مادرم فدایت باد. تو دستور دادی که دخترم را به همسری جویبر درآورم. سوگند به خدا که او کفو زنان ما نبود. لیکن فرمانبرداری از تو بر من واجب کرد که به او دختر دهم. پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: پس چه چیزی شما را از او روی گردان کرده است؟ گفت: ما برای او خانه و اثاث خانه مهیا کردیم و دخترم را به آن خانه بردم و جویبر در تاریکی شب بر او وارد شد. پس نه با وی سخنی گفت، نه به او نگاه کرد و نه بدو نزدیک شد بلکه برخاست به گوشه خانه رفت و همچنان سرگرم تلاوت قرآن و رکوع و سجود شد، تا این که بانگ اذان را شنید و بیرون آمد. سپس در شب دوم و شب سوم نیز همین کار را کرد و به آن دختر نزدیک نشد و با وی سخن نگفت، تا این که من به نزد تو آمدم [ای پیامبر خدا] پس در کار ما بنگر. زیاد [به خانه اش] بازگشت. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کسی را از پی جویبر فرستاد و به او گفت: آیا با زنان نزدیکی نمی کنی؟ جویبر گفت: مگر من مردانگی ندارم؟ بله، ای رسول خدا، من به زنان خیلی شهوت دارم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خلاف آنچه را که تو خودت را بدان توصیف می کنی به من خبر دادند. به من گفتند: آنان برای تو خانه، فرش و اثاثیه ای تهیه کرده و دختری زیبا روی و خوشبویی را نزد تو آورده اند و تو در تاریکی شب به نزد او رفتی، نه به او نگاه کردی، نه سخن گفتی و نزدیک شدی. بنابراین، چه اندوهی به تو رسیده است؟ جویبر گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله من به خانه وسیعی درآمدم و فرش، اثاثیه و دختر زیبا و خوشبویی را دیدم و به یاد وضعیتی که داشتم افتادم. به یاد غربت، نیازمندی، حقارت و همنشینی ام با غریبان و تهی دستان. و چون خداوند اینها را به من عنایت کرده، خواستم خدا را برای این عطایش سپاسگزارم و با سپاسگزاری به او نزدیک شوم و لذا به گوشه خانه رفتم و سرگرم نماز و تلاوت قرآن و رکوع و سجود شدم، تا این که بانگ اذان را شنیدم و بیرون آمدم و چون بامداد فرا رسید، بر آن شدم که آن روز را روزه بگیرم و این کار را سه شبانه روز انجام دادم و این در برابر آنچه خدا به من عطا کرده، ناچیز است. لیکن با خواست خداوند، امشب او و آنان را راضی خواهم کرد.

بنابراین، رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی را به نزد زیاد فرستاد و آنچه را که جویبر گفته بود به آگاهی او رسانید. پس آنان شادمان شدند. راوی گوید: جویبر به آنچه گفته بود، برای آن زن وفا کرد. بعدها رسول خدا برای غزوه ای بیرون آمد و

جویبر نیز به همراه او بود. پس وی به شهادت رسید، خدای رحمتش کناد. پس از جویبر در میان انصار، بیوه ای که [خواستگاران] بیشتر از ذلفا برایش پول خرج کنند، وجود نداشت. الکافی، ج۵، ص**۳۳۹**،

ص:۴۷۰

همچنین، اسلام تشویق کرد که با کنیزان ازدواج کنید و پیامبر صلی الله علیه و آله خود این کار را کرد، زیرا که با کنزیش «ماریه قبطی» و برخی از زنان اسیر همچون صفیه دختر حیّ بن اخطب نضری یهودی ازدواج نمود.(۱)ص۴۱۹، ح۱۳؛ اعلام الوری، ج۱، ص۲۷۵.

این سیره، الگویی شد که صالحان بدان اقتدا می کردند و از آن جمله، امامان اهل بیت علیهم السلام. حتی برخی از روایات می گوید: خلیفه اموی کوشید چنین رفتاری را بر امام زین العابدین علیه السلام خرده بگیرد و امام علیه السلام پاسخی که درباره این موضوع به او داد، بسیار قاطع و سرنوشت ساز بود.(۲)

سوم: شعایر اسلامی و شیوه به جای آوردن آن، نظیر نمازهای جماعت و جمعه و نیز مساجدی که مسلمانان در آن ها در یک صف قرار می گیرند، اگر چه از لحاظ نژادی و سطح اجتماعی و اقتصادی با یکدیگر تفاوت دارند. یا همانند حج بیت اللّه الحرام که

۱- ر.ک: الخصال،ج۲،

۲- زراره از یکی از آن دو امام [= امام باقر و امام صادق علیهماالسلام] روایت کرده است: «علی بن الحسین علیه السلام با کنیز امّ ولد عمویش حسن علیه السلام ازدواج کرد و مادرش را به ازدواج غلامش درآورد. چون این خبر به عبدالملک بن مروان رسید، به آن حضرت نوشت: ای علی بن الحسین، گویی از جایگاه خود در میان قومت و از منزلت خود در میان مردم بی خبری. زیرا که با کنیزی ازدواج کرده و مادرت را به همسری غلامت در آورده ای. پس علی بن الحسین علیه السلام به او نوشت: من نامه تو را فهمیدم، ولی ما به رسول خدا صلی الله علیه و آله اقتدا می کنیم چرا که او زینب دختر عمویش را به همسری زید، غلام خود درآورد و خود با کنزش صفیه دخت حیّ بن اخطب ازدواج کرد. حسین بن سعید کوفی، کتاب الزهد، ص ۶۰ و۱۵۹؛ بحارالانوار،ج۴۶، ص۱۳۹، ح ۳۰. (شایان ذکر است، مراد از مادر امام سجاد، کنیز امّ ولد پدرش امام حسین علیه السلام است، که در کودکی، امام را پرورش داده و بزرگ کرده است، زیرا شهربانو، مادر امام سجاد به هنگام زایمان، از دنیا رفته است - م.)

تمـامی مردم در این آیین در لبـاس و انجـام وظیفه و حرکت بـا یکـدیگر همساننـد، حتی اسـلام نخبگـان مردم را که از قریش بودند نهی کرد که در کوچ کردن از مشعرالحرام، شیوه

خاصی را برای خود قایل شوند، کاری که در دوران جاهلیت می کردند. خداوند فرمود:

«ثُمَّ اَفیضُوا مِنْ حَیْثُ اَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللّه ـ اِنَّ اللّه ـ غَفُورٌ رَحیمٌ»(۱)؛ «پس از همان

جا که [انبوه] مردم روانه می شوند، شما نیز روانه شوید و از خداوند آمرزش خواهید که خدا آمرزنده مهربان است».

ایـن شـعایر اسـلامی، نقش و اثر بزرگی در ساختـار امت یکپـارچه داشـته است، هم در شـکل و صـورت آن، هم در اسـتحکام بخشـیدن ارتباط و همبسـتگی میان فرزنـدان آن و هم در نابود کردن موانع روانی و طبقاتی در میان افراد آن. به علاوه، شـعایر اسلامی پیش گفته، آثار روحی،، معنوی و آمادگی فراوانی دارد که توانسته آن ها را تحقق بخشد.

چهـارم: برابری در دهشـها و احترام متقابـل و برخورد میـان گروههـا و طبقـات اجتمـاعی بـدون هرگونه تبعیض. امام علی علیه السـلام در دوران حکـومت خـود و امامـان اهـل بیت علیهم السـلام به طـور دقیق و ژرف بر این برابری تأکیـد کردنـد. اگر چه امویان کوشش فراوان کردند که آن را

تحریف کننـد و عباسـیان نیز به بیراهه رفتنـد و کوشـیدند که تحت شـعار پیش کسوت بودن در اسـلام و خویشاوندی با رسول خدا صلی الله علیه و آله تبعیض طبقاتی و نژادی به وجود آورند.

پنجم: دادن مقامهـا و پسـتهای رهبری سیاسـی و نظامی. از باب نمونه، این پسـتها به برخی از موالیان شایسـته واگـذار می شـد، چنان که در نبرد «موته» انجام شـد، زیرا پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمانـدهی سـپاه را به غلامش زید بن حارثه واگذار کرد، با وجود این که پسر عمویش جعفر بن ابی طالب در میان آنان بود و از بزرگان و برگزیدگان صحابه و پیش

کسوتان به اسـلام به شـمار می رفت. همچنین، فرماندهی سپاه را چند روز پیش از رحلت خویش به اسامه بن زید واگذار کرد و به بزرگان صحابه دستور داد که به او بپیوندند. این

سپاه به نام سپاه اسامه بن زید شهرت یافت.

این اقدامات در به هم پیوستن دلهای مسلمانان و ایجاد وحدت حقیقی در میان امت نقش سترگی داشته است.

امویان و برخی پیشینیان آنان کوشیدند که این اقدامات [برابری و برادری] را به بیراهه

۱- بقره/۱۹۹.

بکشند و معیارهایی را انتخاب کنند که توسط آن برخی از مسلمانان در دهشها و موقعیتها

بر دیگران برتری پیدا کنند، یا حتی در ازدواج و روابط اجتماعی. از این رو، شامیان را بر عراقیان و قریش را بر دیگران در دهشها برتری می دادند و همچنین مُضریان را بر دیگر قبایل.

آنان در مسائل ازدواج و امثال آن به عادات و رسوم دوران جاهلی چنگ در می زدند. لیکن جایگاه اصیل و پایدار اهل بیت علیهم السلام در استواری و زنده کردن رسالت اسلامی در این زمینه و بر جای ماندن سیره شریف محمدی، نقش بزرگی داشته است. برخی از روایات از آثار بدی یاد کرده که پیشینیان اموی در این زمینه بر جای نهاده است و آن این

که برخی از قبایل عرب به نزد امام علی علیه السلام آمدند و با این شیوه زشت اموی بر او اعتراض کردند و گفتند: «این موالی سرخ گونه که پیرامونت را گرفته، میان ما و تو فاصله

انداخته اند»(۱) پیشتر موضع خلیفه اموی را دانستیم که کوشید، امام زین العابدین علیه السلام را به سبب مسأله ازدواج و زاده شدن از یک کنیز تحقیر کند.(۲)

یگانگی خدا و پرستش او

۲ – در زمینه پرستش، جامعه ای که به پرستش هزاران خدا نماهایی فرا می خواند که آن ها را به جای خدا برای خود به خدایی گرفته بود و همین خدا نماها سبب از هم

گسیختگی و اختلاف و ناتوانی آن شده بود، به جامعه ای تحول پیدا کرد که خدای یگانه و پاک را می پرستید و با پرستش خدای یگانه توانست جهش بزرگی انجام دهد که از لحاظ یگانه پرستی و پاکی و صفای اعتقادی از جوامع اهل کتاب هم فراتر رفت و یگانه پرستی [= توحید] شعار جامعه و وضعیت روحی، روانی و اجتماعی شد که در جای جای رفتار جامعه حرکت می کرد و معیار سنجه امور این جامعه قرار گرفت و جامعه هر نوع شرک به خدای را، چه در زمینه عبادت، چه در زمینه طاعت یا رفتار و عمل رد کرد.

این موضوع را در برخی از مصادیق تردید و درنگ مسلمانان در پاره ای از انواع

۱– ر.ك: الغارات، ج۲، ص۴۹۸؛ بحارالانوار، ج۳۲، ص۵۲۳؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج۱۹، ص۱۲۴. مقصود افراد غیر عرب هستند که سرخ گونه بودند. برخلاف عرب که سیاه چرده اند.

۲– کتاب الزهد، ص ۶۰، ح۱۵۹؛ بحارالانوار، ج۴۶، ص۱۳۹، ح ۳۰.

عبادت به روشنی می توان ملاحظه کرد نظیر سعی میان صفا و مروه که برخی از مسلمانان ایجاد شبهه کردند که این کار یکی از انواع پرستش سنگهاست، تا این که آیه نازل شد:

«اِنَّ الصَّفَا وَ الْمَرْوَهَ مِنْ شَعَائِرِ اللّه فَمَنْ حَجَّ الْبَیْتَ اَوِ اعْتَمَرَ فَلاَ جُنَاحَ عَلَیْهِ اَنْ یَطَّوَّفَ بِهِمَا وَ مَنْ تَطَوَّعَ خَیْرًا فَاِنَّ اللّه شَاکِرٌ عَلیمٌ»(۱)؛ «در حقیقت، صفا و مروه از شعایر خداست [که یادآور اوست] پس هر که خانه [خدا] را حج کند، یا عمره گزارد، بر او گناهی نیست که میان آن دو سعی به جای آورد و هر که افزون بر فریضه کار نیکی کند، خدا حق شناس و داناست».

یا در تأکید اسلام و پای بندی مسلمانان به این که حلال بودن گوشت در همه حالتها باید از طریق یاد خدا در هنگام سر بریدن باشد [می توان یکتاپرستی را دید]خداوند می فرماید:

«وَلاَ تَأْکُلُوا مِمَّا لَمْ یُذْکَرِ اسْمُ اللّه عَلَیْهِ وَاِنَّهُ لَفِسْقٌ وَاِنَّ الشَّیَاطینَ لَیُوحُونَ اِلی اَوْلِیَائِهِمْ لِیُجَادِلُوکُمْ وَاِنْ اَطَعْتُمُوهُمْ اِنَّکُمْ لَمُشْرِکُونَ»(۲)؛ «از ذبحی که نام خدا بر آن یاد نشده است مخورید که خود نافرمانی است و شیاطین با دوستان خود القا می کنند که با شما مجادله کنند؛ اگر از ایشان پیروی کنید، از مشرکانید».

یا در تأکید قرآن کریم بر اطاعت خدای یگانه و نه اطاعت مردمان و این که اطاعت از

پیامبر و اولی الامر همان اطاعت خداست. خدا گفته است:

«مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ اَطَاعَ اللّه وَمَنْ تَوَلّی فَمَا اَرْسَلْنَاکَ عَلَیْهِمْ حَفیظًا»(۳)؛ «هر کس از

پیامبر فرمان برد، در حقیقت خدا را فرمان برده و هر کس رویگردان شود، ما تو را برایشان نگهبان نفرستاده ایم».

«وَمَا اَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ اِلاَّ لِیُطَاعَ بِاِذْنِ اللّه ...»(۴)؛ «و ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر آن که به توفیق الهی از او اطاعت کنند...».

«یَاءَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا اَطیعُوا اللّه وَاَطیعُوا الرَّسُولَ وَاُولِی الْاَمْرِ مِنْکُمْ...»(۵)؛«ای کسانی که

۱- بقره /۱۵۸.

۲- انعام /۱۲۱.

۳- نساء/۸۰.

۴- نساء/۶۴.

۵- نساء/۵۹.

ایمان آورده اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید...».

یا در تأکید قرآن کریم بر این که سخن پیامبر صلی الله علیه و آله همان سخن خداست و سخن او از هوس او نیست. خداوند می فرماید:

«وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوى * اِنْ هُوَ اِلاَّ وَحْيٌ يُوحى»(۱)؛ «و از سر هوس سخن نمی گوید این سخن به جز وحیی که وحی می شود نیست».

«...وَ مَا اتيكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهيكُمْ عَنْهُ فَاص نْتَهُوا...»(۲)؛ «...و آنچه را فرستاده [او] به شما داد، آن را بگیرید و از آنچه شما را بازداشت، باز ایستید...». مسلمانان در چندین

مورد با کمال باریک بینی این پرسش را مطرح می کردند که آیا حکم و اقدام رسول خدا صلی الله علیه و آله همان حکم الهی است؟ آن حضرت پاسخ می داد: حکم پیامبر صلی الله علیه و آله همان حکم الهی است.

همچنین، یکتاپرستی را می توان در تأکید به این موضوع دید که نیت عمل باید برای خدا باشد و شرک و ریاکاری در آن نباشد و خداوند بر اساس نیّت حسابرسی می کند و نیز هر انفاقی در حقیقت، وام دادن برای خدا و دهشی برای ذات پاک اوست.

همچنین، تمامی آنچه در این جهان اتّفاق می افتد، همانا با فرمان خداوند و تقدیر و

حکم اوست و تمامی آنچه در این جهان وجود دارد، خدا را تسبیح می گوید و او را می پرستد و تمامی اینها در منظومه ای پهناور و فراگیر و دقیق قرار دارند که با خدای یگانه پیوند دارند. اگر چه عوامل و پیامدهای پدیده های هستی و اجتماعی گوناگون است.

یگانگی ساختار عبادت و شمار آن و شیوه انجام این عبادت، از طریق ارکان و شعایر اسلامی نظیر نماز، دعا، زکات، صدقه، حج، زیارت، احرام، روزه، اعتکاف و نیز توقیفی بودن عبادت، مشخص کردن بنیادهایی که این عبادت در آن انجام می شود همانند «مسجد» و شرح و بیان ویژگیهای عبادت و خصوصیات دیگر همچون ستیز با تمامی ابعاد ستمگری و همچنین، پایداری در برابر سلطه شهوت ها و غرایز، نقش بزرگی در استواری ارکان توحید عبادی، نگهداری آن و نیز در ساختار و یکپارچگی امت داشته است.

اثر بزرگی که اسلام بر جامعه آن روز گذارد، در حقیقت، عمق برنامه و نقشه ای را

۱- نجم /۳ - ۴.

۲- حشر/۷.

نمایان می سازد که این دین، آن را برای پیشرفت جامعه و انتقال آن از وضعیت پراکندگی،

از هم گسیختگی و چسبیدن به مادّه، به وضعیت چشم دوختن به آسمان و رفتن به سوی خدای یگانه و صفات جمالی و کمالات الهی وضع کرده است و این کار را از طریق شکستن زنجیرهایی انجام می دهد که حرکت جامعه را مقید می کند و نیز از طریق آزاد کردن او از انواع پرستشهای باطل درونی و برونی و سوق دادن او به بندگی خدای یگانه و

قادر مطلق.

شناخت و حقیقت

۳ - همچنین، اسلام کوشیده است که انسان را به علم و حقایق آن رهنمونی کند و در این باره بر عقل، شواهد، دلایل و اسناد - به عنوان راه درست رسیدن به حقیقت - تکیه نموده و همه انواع خیالبافیها، خرافات، گمانه زنیها، تردیدها و دیگر حالتهایی را که به انسان دست می دهد، رد کرده است.

بدین ترتیب، اسلام نگرش به جهان هستی و زندگی را با نگرش به وقایع و رویدادهای اندرون جامعه انسانی، یکپارچه کرده واین کار را از طریق یکی کردن راه که

همان عقل باشد، انجام داده است.زیرا خداوند به این دلیل عقل را در وجود انسان آفریده که او را به سوی «حقیقت یگانه» یعنی خداوند و آفریدگانش هدایت کند و نیز به «راه روشن» که توسط آن می توان به حقایق پی برد و این راه روشن، «دانش» است. همه اینها در صورتی است که عقل تحت تأثیر عوامل اثرگذار بیرونی قرار نگیرد و بر انسان است که بکوشد عقل خویش را درست و به دور از هر گونه عامل اثرگذار به کار گیرد و در این صورت است که - طبق وعده خدا - به حقیقت خواهد رسید. خداوند فرموده است:

«وَالَّذينَ جاهَدُوا فينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنا وَ اِنَّ اللّه َلَمَعَ الْمُحْسِنينَ»(۱)؛ «و کسانی که در راه ما کوشیده اند، به یقین، راههای خود را بر آنان می نماییم و در حقیقت، خدا با نیکوکاران

است».

از این جا، خداوند میان ایمان از یکسو و میان عقل و علم از سویی دیگر، رابطه

۱- عنکبوت /۶۹.

برقرار کرده است. خداوند می فرماید:

«...اِنَّمَا یَخْشَی اللّه َ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمؤُا...»(۱)؛ «...از بندگان خدا، تنها دانایانند که از او می ترسند...». زیرا این دانشمندانند که از طریق عقل و علم به حقیقت الهی می رسند که

ایمان بخش بزرگی از آن به شمار می رود و لذا احساس ترس می کنند.

همچنین، قرآن کریم انسان را رهنمونی کرده است که در صورت ندانستن حقیقت، برای شناختن حقایق به دانشمندان رجوع کند. خداوند فرمود:

«...فَسْئَلُوا اَهْلَ الذِّکْرِ اِنْ کُنْتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ»(۲)؛ «... اگر نمی دانید، از دانشمندان بپرسید».

این رابطه میان شناخت و علم به جهان هستی و ایمان به خدا چیزی است که قرآن کریم بر آن تأکید می کند:

«سَنُرِیهِمْ ایَاتِنَا فِی الْاَفَاقِ وَ فی اَ نْفُسِهِمْ حَتّی یَتَبَیَّنَ لَهُمْ اَ نَّهُ الْحَقُّ...»(۳)؛ «به زودی نشانه های خود را در افقها[ی گوناگون] و در دلهایشان بدیشان خواهیم نمود تا برایشان

روشن گردد که او خود حق است...». چرا که دستاورد طبیعی افزایش آگاهی و شناخت به آفاق و جهان و زندگی، رسیدن به حق یعنی خداوند است.

از این رو می بینیم:

اولاً: قرآن کریم تأکید و تشویق فراوان کرده است که انسان در آفرینش آسمانها و زمین و نشانه های گوناگون خداوند، غور و اندیشه کند و عقل و دانش را در رسیدن به حقایق به

کار گیرد.

همه این تأکیدها و تشویقها برای این است که انسان را از سلطه اوهام و خرافات و تخیل و شک آزاد سازد و او را وادارد که در حرکت خویش در اندرون جامعه راه دانش و خرد را بپیماید و تردیدی نیست که عقل و دانش که انسان را به «حقیقت یگانه» هدایت می کند، یکی از عوامل یکپارچگی اجتماعی خواهد بود. امّا اوهام و خرافات به دلیل این

که راههای گوناگون و متعدد را تجسم می بخشد، پیامدهای ناهمگون خواهد داشت و تردیدی نیست که جامعه را به سوی پراکندگی و اختلاف می کشاند.

ثانیا: اسلام، اعمالی را که بر پندار، خیال، بدگمانی، تردید و گمراهی متکی باشد،

۱- فاطر/۲۸.

۲- نحل/۴۳.

۳- فصلت/۵۳.

حرام کرده است نظیر جادو، شعبده، تقلب، بدعت و گمراهسازی ها و همچنین، ترتیب اثر دادن بر گمان را نیز حرام دانسته است. خداوند در این زمینه می فرماید:

«وَ لاَ تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ اِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ كُلُّ اُولئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْؤُلاً»(۱)؛ «و چیزی را که بدان علم نداری دنبال مکن، زیرا گوش و چشم و قلب، همه مورد پرسش واقع خواهند شد».

همچنین عمل بر اساس گمان، از دیدگاه اسلام، گناه است.خداوند فرموده است:

«يَاءَيُّهَا الَّذينَ امَنُوا اجْتَنِبُوا كَثيرًا مِنَ الظَّنِّ اِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ اِثْمٌ...»(۲)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید، از بسیاری از گمانها بپرهیزید که پاره ای از گمانها گناه است...».

«يَاءَيُّهَا الَّذينَ امَنُوا اِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا اَنْ تُصيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلى مَا

فَعَلْتُمْ نَادِمينَ»(۳)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید، اگر فاسقی برایتان خبری آورد، نیک وارسی کنید، مبادا به نادانی گروهی را آسیب برسانید و [بعد] از آنچه کرده اید پشیمان شوید».

اسلام مشتاق است در مواردی که به اختلاف منجر می شود همچون وام، وصیت، طلاق و امثال آن، محکم کاری و سند سازی شود.

بدین ترتیب، اسلام از طریق به کار گرفتن عقل، دانش، گواهان و اسناد در زندگی انسانی توانست موفقیت سترگی به دست آورد و جهش بزرگی را در جامعه اسلامی و انسانی تحقق بخشد.

ثالثا: اسلام به دانش، در جامعه ایمانی و اسلامی، جایگاهی والا و درجه ای بلند داده است. خداوند می فرماید:

«...هَلْ يَسْتَوِي الَّذينَ يعْلَمُونَ وَ الَّذينَ لاَ يَعْلَمُونَ اِنَّمَا يَتَذَكَّرُ اُولُوا الْاَلْبَابِ»(۴)؛ «...آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟ تنها خردمندانند که پند پذیرند».

«...يَرْفَعِ اللّهُ الَّذينَ امَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذينَ اُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ...»(۵)؛ «...خدا [رتبه] کسانی از شما را که گرویده و کسانی را که دانشمندند [بر حسب]درجات بلند

۱- اسراء/۳۶.

۲- حجرات/۱۲.

۳- حجرات/۶.

۴- زمر/۹.

۵- مجادله/۱۱.

گرداند...».

چهارم: ایجاد مؤسسه علمی به منظور آموختن علوم دینی و بدین سبب، علوم دینی از حرفه و شغلی که تنها دانشمندان و راهبان و طبقه ویژه لاهوتی آن را انجام می داد، به واجب کفایی و دینی همگانی تحول پیدا کرد که همه افراد و طوایف امت آن را انجام می دهند و مسؤولیت این کار [از لحاظ ارزش] در کنار مسؤولیت جهاد در راه خدا قرار گرفت و همسنگ آن شد. خداوند در این باره فرموده است:

«وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلاَ نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»(1)؛ «و شایسته نیست مؤمنان همگیپپ

[برای جهاد] کوچ کنند. پس چرا از هر فرقه ای از آنان، دسته ای کوچ نمی کنند تا [دسته ای بمانند و] در دین آگاهی پیدا کنند و قوم خود را، وقتی به سوی آنان باز گشتند، بیم دهند. باشد که آنان از [کیفر الهی] بترسند».

بدین سبب [یعنی با کوچ کردن گروهی از مؤمنان و آموختن علوم دین] خطّ حوزه های علمیه به وجود آمد و جستجوی علم در تمامی کشورهای اسلامی، به ویژه در کشورهای تازه مسلمان گسترش یافت و حتی برخی از این کشورها از لحاظ علمی از کشورهای عربی پیشی گرفت.

برای این مؤسسه علمی فقهی در طول تاریخ، آثار و دستاوردهای بزرگی در تحقق یکپارچگی و ایجاد عوامل آن بوده است که جز خدا، کسی آن ها را نمی داند و شرح و بیان این دستاوردها زمان درازی می برد و برخی از آن ها عبارتند از: پاسداری از قرآن و شرح، تفسیر، توضیح و استنباط احکام از آن، نگهبانی از سنت نبوی و تاریخ اسلامی، مشخص کردن موضع واحد برای رویارویی با بدعتها، ستیزه جوییها و مشکلات جدیدی که مسلمانان و بشریت با آن ها رو به رو می شوند و نیز فعالیت در جنبش اصلاحی در میان مردم و احیای دین و مکتب و باز گرداندن آن به زندگی اجتماعی، پس از زمانی که فرمانروایان و حکمرانان در دورانهای مختلف، آن را نابود کرده بودند.

همچنین، اهل بیت علیهم السلام در نگهداری حوزه علمیه و استوار ساختن ارکان و گسترش دامنه آن، نقش ویژه ای داشتند. به ویژه اقدامهایی که امام باقر و امام صادق علیهماالسلام در این

۱- توبه /۱۲۲.

زمینه انجام دادند، امری که هیچ دانشمندی با انصاف، چه از مسلمانان و چه از دیگران که این موضوع را پژوهش و کاوش کرده است، آن را انکار نمی کند. چرا که امام صادق علیه السلام در نیمه اول قرن دوم، به تنهایی چهار هزار شاگرد از پیروان مذاهب مختلف و کشورهای اسلامی داشته است.(۱)

پنجم: خیزش علمی مسلمانان، چه در زمینه علوم انسانی و چه در زمینه علوم طبیعی، اثر سترگی بر تکیه کردن بر علم و شناخت به سان راه شناخت حقیقت داشته است. نه تنها در جهان اسلام بلکه در تمامت جهان، چه شرق و چه غرب و این، چیزی است که پژوهشگران در همه دورانها وحتی در دوران کنونی که غرب می کوشد از طریق دانش و قدرت بر همه جهان سلطه یابد، بدان اعتراف دارند.

ارزشها و روح معنوی

۴ - در زمینه سیطره شهوت ها بر رفتار انسان باید گفت: اسلام - که مسأله اشباع نیازهای غریزی را که خداوند به منظور اهداف تکاملی در زندگی دنیوی و اخروی آن ها را در وجود انسان به ودیعت نهاده - توانسته است راه حلّ عملی درخور، برای مشکل سیطره این شهوت ها و غرایز بر سلوک انسان مسلمان و جامعه اسلامی بیابد و این کار را

از طریق طرح «معادله جهان واپسین» انجام داده است، به این معنا که خداوند در برابر تمامی فداکاریها و رنجهای انسان در راه خدا و پیروزی او بر شهوت ها و خواسته های نامشروع، به وی بهشت جاویدان را در جهان واپسین، عوض می دهد و حتی گاهی در همین دنیا نیز به وی پاداش عنایت می کند.

به همین دلیل [که خداوند در جهان واپسین به انسان عوض می دهد] جامعه جاهلی که غرق در شهوت ها بود، به جامعه ای تحول پیدا کرد که فرزندانش بر سر کار نیکو با

۱- به این شمار از شاگرد و دانشجو از طریق رجوع به کتابهای رجالی که نام راویان حدیث از امام صادق علیه السلام را بیان کرده، می توان پی برد نظیر کتاب رجال شیخ طوسی. نجاشی در رجال خود - و دیگران - در شرح حال: «حسن بن علی بن زیاد وشا» گفته است: «من در این مسجد مسجد کوفه نُه صد شیخ را دیدم که هر کدام می گفت: جعفر بن محمد برایم حدیث کرد. (رجال نجاشی، ص ۴۰، ش۸۰). از این جا می توان فهمید که آن حضرت، تنها در کوفه این شمار بزرگ از شاگردان را داشته که حسن بن علی وشا آنان را درک کرده است، تا چه رسد به راویانی که پیش از وی بوده اند.

یکدیگر رقابت می کردند و به سوی آمرزش خدای سبحان از یکدیگر پیشی می گرفتند و به سبب ساختن جامعه صالح، رساندن پیام الهی و هموار کردن راه در را بر پرستش خدای یگانه، رنجها می بردند و دهش و بخشش در سطح دارایی، خاندان، فرزند، جان و شهید شدن در راه خدا از نشانه های برجسته ای شد که انسان مسلمان و جامعه اسلامی را از دیگران ممتاز می ساخت و به همین سبب، اسلام توانست به سرعت و گستردگی

کشورهای پیرامون جزیره عربی را فتح کند، تا این کشورها به پرستش خداوند روی آورند و نیز توانست دو قدرت بزرگ آن زمان [= ایران و روم] را با بهره گیری از روح بلند معنوی و ارزشها و آرمانهای الهی کامل از میان بردارد.

بدون این [تحول و روح معنوی] نمی توانیم برای این فتح بزرگی که اسلام به دست آورد، توجیه عاقلانه ای پیدا کنیم، چه در جزیره عربی و چه در سایر کشورها همچون ایران، روم، نبطیه و اتیوپی. چنانچه این روح معنوی، آن گونه که خدای خواست،(۱) ادامه می یافت، به یقین اسلام همه شرق و غرب را فرا می گرفت و مسلمانان و همه انسان ها در

میان نعمت ها غرق می شدند و وحدت حقیقی و انسانی، همان گونه که قرآن کریم وعده داده است، تحقق پیدا می کرد.

لیکن وقتی این روح معنوی - بنا به دلایلی که شرح آن به زمان دراز نیاز دارد - فرو کش کرد و هدف بزرگ مسلمانان، آسایش و زیورهای دنیوی شد، فتح و قدرت نیز فروکش کرد و به واپس گرایید و مسلمانان طعمه گوارا برای کفر و بت پرستی و جاهلیت نو گردید.

امّا این روح بلند معنوی، تأثیر خود را به کلی از دست نداد بلکه در میان امت، جریان اسلامی و اصیلی را به وجود آورد که وجود این امت را حفظ و از رسالت و ارزشهایش دفاع می کرد. این جریان را در آغاز، رسول خدا صلی الله علیه و آله بنیان نهاد و مراقبت کرد و پس از او، امامان اهل بیت علیهم السلام و عالمان صالح.

فداکاریهای امامان پاک اهل بیت علیهم السلام و پیشاپیش آن ها فداکاری بی مانند امام

حسین علیه السلامو خانواده و یاران او، به یاری وجدان امت آمد و به آنان آگاهی و سرزندگی در این زمینه بخشید. چه، انقلابیان در طول تاریخ، درسها و اندرزها از آن حضرت گرفتند و

می گیرند و همین امر، امتیازی به امت اسلامی داده که نظیر آن در دیگر ادیان آسمانی

۱- این قسمت از جستار را در کتاب خود به نام: «الامامه» بررسی کرده ایم.

وجود ندارد و نیز آن حرکتی معنوی و اثرگذار در طول تاریخ به آنان داد که این حرکت تا

ظهور مهدی اهل بیت علیهم السلام باقی خواهد ماند.

نظام و قانون

اشاره

۵ – در زمینه سامانـدهی جامعه و صـیانت قانونی آن، شـریعت اسـلامی و انعطاف پـذیری آن و دو بعـد «پایـدار» و «ناپایدار» و ساختـار واقعی آن برای عملی شـدن قـانون، نقش بزرگی در متحول شـدن جامعه جاهلی عربی و کشورهای فتـح شـده توسـط اسلام و سپس جامعه انسانی به جامعه نظم و قانون داشته است.

برای هیـچ منصـفی یا دانشـمند و تحصـیل کرده ای امکان نـدارد که تأثیر داخلی وجهانی تمدن اسـلامی در این زمینه را انکار کند. چرا که هر چند دیگر در میان امتها نظیر یونانیان

و رومیـان و برخی کشورهـای عربی، قانون و اصول آن وجود داشـته است، لیک بایـد در این زمینه، دو چیز را مورد توجه قرار دهیم:

۱ – پژوهشهای تاریخ و باستانی نشان می دهد که اصول این قوانین نیز الهی بوده است.

۲ – این قوانین کهنه شـده و اصول آن در عمل از میان رفته بود و اثر گـذاری اش در جوامع مدنی نابود شده یا به شدت پایین آمـده و به عـادات و رسوم اجتمـاعی یا به تصـمیمات فرمانروا، پادشاهان کسـروی و قیصـری، سـران قبایل و یا رهبران کلیسا و مقامات دینی بدل شده بود. اگر چه اسناد باستانی و اثرگذاریهای اجتماعی اش باقی بود.

اینک وجود ویژگیهای قانونی زیر را از نظر می گذرانیم:

۱ – قانون و قانونگذاری یکی از ضرورتهای جوامع انسانی است.

۲ – بعـد پایدار که در قانون اساسـی و متممهای آن عینیت می یابد و بعد ناپایدار که به مجالس قانونگذاری و کشوری مربوط می شود.

۳ – تشخیص منبع واحد برای قانون، نظام و قانونگذاری، یا خداوند است، یا ملّت و یا هر دو.

۴ – تشـخیص مکـانیزم قانونگـذاری توسـط «قوه مقننه» و جـداسازی برخی از مسؤولیتهـای سه گانه [= قوای سه گانه] از برخی دیگر.

این ویژگیها در تاریخ واقعی و عملی خود، به اسلام و اثرگذاریهای آن در جوامع انسانی وابسته است. اگر چه جوامع انسانی در شیوه پیاده کردن این ویژگیها و جزئیات، با

اسلام اختلاف نظر دارد.(۱)

در هر حال، مکتب اسلام توانست کار بزرگی در سطح جامعه انسانی در جزیره عربی و جهان پیرامون آن و نیز تحول عظیمی در سطح جهانی در زمینه استحکام بخشیدن پایه های نظام و قانون، ایجاد کند و به طور روشن مشخص سازد که منبع قانونگذاری خداوند است. همچنین، اسلام در این قانونگذاری میان بعد پایدار و ناپایدار تفاوت قایل

شد و اختیار بعد ناپایدار قانونگذاری با ره دست ولی امر و امت سپرد. البته، در چهارچوب قانون پایدار. همچنین، اسلام مکانیزم قانونگذاری، حدود و ضوابط آن را توضیح داد.

در این زمینه، خوب است به دو عامل مهم که نقش بنیادین در نگهداری نظام دارند اشاره کنیم:

حکومت اسلامی و حفظ نظام

نخست: اسلام، بنیاد مادر را که به اجرای قانون می پردازد، برپا کرد و این بنیاد همان حکومت اسلامی است که بنیانگذاری آن در دوران صاحب رسالت انجام شد. او نقش خویش را در ساختن این بنیاد و بیان نشانه ها و استواری پایه های آن، ایفا کرد و این

حکومت، از آن تاریخ تا امروز پا برجا مانده، هر چند که به مشکلاتی سخت و جدّی دچار گردیده است.

از جمله این مشکلات، تعیین جانشین برای پیامبر صلی الله علیه و آله پس از رحلت آن حضرت بود و این که آیا تعیین جانشین [= خلیفه] با ورود نصّ از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله به فرمان خداوند

است یا با انتخاب امت؟

۱- این موضوع به پژوهش تاریخ، اجتماعی و قانونی نیاز دارد. لیکن دور از واقعیت تاریخی نیست. همان گونه که این مطلب برای هر اندیشمندی منصف - در صورتی که اوضاع ملتهای دوران اسلامی و اثرگذاریهای حرکت رسالت اسلامی از لحاظ اجتماعی و قانونی بر این ملتها را مقایسه کند - آشکار می شود.

نیز از جمله این مشکلات، اختلاف در شیوه این انتخاب بود که خلیفه را انتخاب و

سپس بر مردم تحمیل می کردند، چنان که در خلیفه اول چنین شد. یا خلیفه براساس وصیت تعیین می شد و مردم در باره آن سکوت اختیار می کردند که در باره خلیفه دوم اتفاق افتاد. یا واگذار کردن موضوع به مجموعه ای خاص که وضعیت در خلیفه سوم همین گونه بود و یا انتخاب شدن خلیفه توسط عموم مردم. چنان که درباره امام علی علیه السلام چنین شد و اعمال دیدگاههای بسیار در این زمینه.

از جمله این مشکلات، همان مشکل دشواری بود که به انفجار قیام حسین علیه السلام منجر شد. چرا که امویان کوشیدند، خلافت و حکومت اسلامی را به حکومت قیصری بدل سازند.

نیز از جمله مشکلاتی که دامنگیر حکومت اسلامی شد، انحراف دستگاه حاکم از اجرای شریعت به صورت آشکار و گسترده و وجود نشانه های ستمگری و گناه در این زمینه است.

از جمله این مشکلات، تهدیدهایی بود که حکومت از سوی نیروهای داخلی که به صورت شورش یا مصلحت آمیز به حرکت در می آمدند یا از سوی نیروهای خارجی متجاوز، با آن رو به رو می شد همانند موج یورش مغول، یا نبرد صلیبی و یا یورش نظامی

غرب به کشورهای اسلامی و مسلط شدن بر آن ها و از میان برداشتن خلافت اسلامی.

یکی دیگراز مشکلات، تجزیه شدن دولت و کشور اسلامی و بدل شدن آن به کشورهای متعدّد بود. یا دیگر رویدادها و ماجراهای تلخی که حکومت اسلامی آن ها را پشت سر نهاد. لیکن همه این حوادث نتوانست نقش این حکومت را از لحاظ عملی از میان ببرد و لذا می بینیم:

اولاً: اندیشه ضرورت تشکیل حکومت اسلامی در میان طبقات امت اسلامی به منظور پاسداری از رسالت اسلامی و مرکز قدرت دین و نظام اسلامی همچنان محفوظ است.

ثانیا: اندیشه به کار زدن شریعت اسلامی و نظام اسلامی با همان ویژگیهای پیشین که بدان اشاره کردیم، همچنان در میان مجموعه های امت اسلامی محفوظ مانده است و همین امر، در بقای اثرگذاری این عنصر در یکپارچگی مسلمانان اثر سترگی داشته است.

ثالثا: پاسداری از ساختار برپایی شعایر اسلامی و آثار آن در یکپارچگی امت اسلامی

از این رو، می بینیم که حکومت اسلامی تا امروز زنده مانده است. اگر چه در پاره ای از مناطق نظیر جزیره عربی و ایران در چهارچوب اصول کلی خود، پابرجا مانده است، حتی پس از زمانی که جهان اسلام در معرض یورشها قرار گرفت که بزرگترین و خطرناک ترین آن ها یورش نظامی غرب در آغاز قرن بیستم میلادی بود.

همچنین، تشکیل حکومت اسلامی به عنوان یک آرزوی زنده و نیرومند امت اسلامی و هدفی استوار در زندگی سیاسی آنان باقی ماند و همین امر، به آنان امکان می دهد که بار دیگر برای بازگشت اسلام به زندگی سیاسی و اجتماعی بکوشند.

نظارت امت و حفظ نظام

دوم: اسلام توانست در میان طبقات امت اسلامی، روح نظارت بر اجرای نظام، از طریق جناح اسلامی - محمدی اصیل، ایجاد کند که این جناح نقش امر به معروف و نهی از منکر و ستیز با انحراف و ستمگری را انجام می دهد. رهبری این جناح را اهل بیت علیهم السلام و عالمان صالح از مسلمانان برعهده داشته اند. عملکرد امام علی علیه السلام و نهضت امام

حسین علیه السلام و آثار و پیامدهای آن یکی از نشانه های روشن در ایفای نقش امر به معروف و نهی از منکر بود و این، اصلی است که امام حسین علیه السلام در وصیتنامه خود به برادرش محمد بن حنفیه، آن را بیان کرد:

«...من از روی گستاخی، خودخواهی و ستمگری بیرون نیامدم بلکه درصدد اصلاح امت جدّم برآمدم. می خواستم امر به معروف و نهی از منکر کنم و سیره جدّم و پدرم علی بن ابی طالب علیه السلام را در پیش گیرم...».(۱)

اهمیت قیام امام حسین علیه السلام از چند منبع پاک سرچشمه می گیرد:

۱ - رهبر این قیام، سبط پیامبر اعظم و پنجمین تن از اصحاب کسا(۲) است. و نیز از

۱- ر.ک: بحارالانوار، ج۴۴، ص۳۲۹؛ العوالم، ص۱۷۹؛ مقتل الحسین،ص۱۳۹.

۲- اشاره است به حدیث کسای معروف که طبرسی آن را در تفسیر این سخن خدا «اِنَّما یُرِیْدُ اللّه ُلِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیتِ وَ یَطَهِّرَکُمْ تَطْهِیْرا» «همانا خداوند می خواهد پلیدی را از شما خاندان بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند» از ام سلمه نقل کرده است که گفت: «فاطمه علیهاالسلام به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد در حالی که نوعی حلوا با خود داشت. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: شوهر و دو فرزندت را فرا خوان. فاطمه علیهاالسلامآنان را آورد و آنان از آن غذا تناول کردند. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله کسای خیبری خود را بر روی آنان انداخت و گفت: «خداوندا، اینان اهل بیت من و عترت منند. پس پلیدی را از آنان بزدای و پاک و پاکیزه شان گردان. پس من گفتم: ای رسول خدا، من هم با آنان

هستم. فرمود: تو بر نیکی هستی». مجمع البیان، ج۷ و ۸، ص ۵۵۹.

خاندانی هست که مسلمانان اجماع دارند، قرآن کریم درباره آنان نازل شده است و خداوند پلیدی را از آنان زدوده و پاک و پاکیزه شان گردانیده است و خداوند درباره آنان

فرموده است:

«...اِنَّمَا یُرِیدُ اللّه ُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا»(۱)

۲ – قیام امام حسین علیه السلام نخستین جنبش و اقدام در تاریخ اسلامی بوده که دیگر جنبشها و قیامها بدان اقتدا کردند. چرا که برخی از صحابه و بزرگان تابعان عملاً در فرا

پیش گرفتن موضع درست در برابر پدیده یزیدی، دچار تردید شدند.(۲)

۳ – حجم فداکاری امام حسین علیه السلام و شیوه انجام دادن این فداکاری و به شهادت رسیدن آن حضرت و نیز وحشیگری که امویان در هتک حرمت شخصی و معنوی و حرمت خاندان و یاران او به کار گرفت، آنقدر بزرگ بود که در درجه بسیار بالا و روشنی

موجب تشخیص حق از باطل شد.

۴ – امام حسین علیه السلام این حرکت را از روایت و درایت خود نسبت به حکم شرعی و موضع اسلامی در برابر این پدیده در امت، بر گرفت، چرا که در دیداری که با سپاه یزید

ابن معاویه در عراق داشت و در میان آنان به ایراد سخن پرداخت، برای همه مسلمانان چنین روایت کرد:

«ای مردم، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس فرمانروای ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال می داند، پیمان او را می شکند، با سنت رسول خدا مخالفت می ورزد و در حق

بندگان خدا مرتکب گناه و ستم می شود، پس نه با کرداری به مخالفت وی برخیزد و نه با

۱– احزاب /۳۳.

۲– درباره این موضوع به طور دقیق در کتاب خود به نام:«ثوره الحسین» سخن گفته ایم.

گفتاری، بر خداوند سزاوار است که او را نیز به سرنوشت همان ستمگر دچار سازد».(۱)

این جناح نظارتگر در میان امت، در نگهـداری واقعی شـریعت، قانون، ارزشـها، آرمانها، مفاهیم اخلاقی و مصالـح اسـلامی که شریعت و قانون اسلامی بدان تکیه دارد، نقشی سترگ داشته است.

این جریان توانست تا حدودی وحدت اسـلامی را حفظ کند، زیرا که از آگاهی اسـلامی برخوردار بود و به نگهداری وحدت امت اسلامی و حفظ مصالح آنان، توجهی ویژه داشت.

وجود این جریان از ارزنده ترین ویژگیهای شریعت اسلامی به شمار می رود که اثرگذاری ژرف داشته است.

ص:۴۸۷

۱- مقتل الحسین علیه السلام، ص ۱۸۴ - ۱۸۵، به نقل از تاریخ طبری، ج۴، ص۳۰۴.

فهرست منابع

۱ – قرآن کریم.

۲ – شیخ طوسی، التبیان، بیروت، داراحیاء التراث.

۳ – قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، بیروت، دار السّرور، چاپ اول، سال ۱۴۱۱ه .ق.

۴ – عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیرالعیاشی، قم، انتشارات بعثت، چاپ اول، سال ۱۴۱۲ه .ق.

۵ – فیض کاشانی، التفسیرالصافی، تهران، کتابخانه صدر، چاپ سوم، سال ۱۴۱۵ه .

۶ – حویزی، شیخ عبد علی، نورالثقلین، قم، انتشارات اسماعیلیان، چاپ چهارم، سال ۱۴۱۲ه .ق.

۷ – طبرسی، ابوعلی فضل بن الحسن، مجمع البیان.

۸ – علاّمه طباطبایی، المیزان، قم، انتشارات اسماعیلیان، چاپ پنجم، سال ۱۴۱۲ه ه .

۹ – فخر رازی، التفسیر الکبیر، بیروت، دارالکتب العلمیه، سال ۱۴۱۱ه .ق.

۱۰ – محمد رشید رضا، المنار، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۲۳ه .ق.

۱۱ – نهج البلاغه، قم، دار اسوه، سال ۱۴۱۵ه .ق.

۱۲ – ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، دار احیاء التراث العربی، چاپ دوم، سال ۱۳۸۷ه .ق.

۱۳ – ثقه الاسلام، کلینی، الکافی، بیروت، دار الاضواء، سال ۱۴۰۵ه .ق.

۱۴ – شیخ صدوق، التوحید، قم، جامعه مدرسین، چاپ ششم، سال ۱۴۱۶ه .ق

۱۵ – شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، قم، جامعه مدرسین، چاپ سوم.

۱۶ – شیخ صدوق، عیون اخبارالرضا، قم، انتشارات طوس، چاپ سوم، سال ۱۳۶۳ه .ق.

۱۷ – شیخ صدوق، الامالی، قم، بعثت، چاپ اول، سال۱۴۱۷ه .

ص:۴۸۹

۱۸ – شیخ صدوق، الخصال، قم، جامعه مدرسین، چاپ چهارم، سال ۱۴۱۴ه .ق.

۱۹ – شیخ صدوق، علل الشرائع، قم، دارالحجه للثقافه، چاپ اول، سال ۱۴۱۵ه .ق.

۲۰ – شیخ مفید، الامالی، قم، جامعه مدرسین، چاپ سوم، سال ۱۴۱۵ه .ق.

۲۱ – شیخ مفید، الارشاد، قم، مؤسسه آل البیت(ع)، چاپ اول، سال ۱۴۱۳ه .ق.

۲۲ – علامه مجلسی، بحار الانوار، بیروت، دار احیاء التراث، چاپ سوم، سال ۱۴۰۳ه .ق

۲۳ – صفار قمی، محمد حسن، بصائر الدرجات، قم، کتابخانه مرعشی نجفی، سال ۱۴۱۴ه .ق.

۲۴ – حرّانی، ابن شعبه، تحف العقول، قم، جامعه مدرسین، چاپ چهارم، سال ۱۴۱۶ه .ق.

۲۵ – برقی، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، قم، مجمع جهانی اهل بیت(ع)، چاپ اول، سال ۱۴۱۳ه .ق.

۲۶ – احسائی، ابن ابی جمهور، عوالی اللئالی، قم، انتشارات سیدالشهداء،(ع) چاپ اول، سال ۱۴۰۵ه .ق.

۲۷ – طبرسی، فضل بن الحسن، اعلام الوری، قم، مؤسسه آل البیت(ع)، چاپ اول، سال ۱۴۱۷ه .ق.

۲۸ – آمدی تمیمی، غررالحکم، بیروت، انتشارات اعلمی، سال ۱۴۱۷ه .ق.

۲۹ – شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعه، قم، مؤسسه آل البیت(ع)، چاپ دوم، سال ۱۴۱۴ه .ق.

۳۰ – نوری، مستدرک الوسائل، مؤسسه آل البیت(ع)، چاپ اول.

۳۱ – خزار قمی رازی، ابوالقاسم، کفایه الاثر، قم، انتشارات بیدار، سال ۱۴۰۱ه .ق.

۳۲ – فیروز آبادی، فضائل الخمسه فی الصحاح السته، انتشارت اعلمی، چاپ چهارم، سال ۱۴۰۲ه .ق.

۳۳ – حاکم نیشابوری، مستدرک الصحیحین، بیروت، چاپ دارالمعرفه.

۳۴ – منصور ناصف، التاج الجامع للاصول، دار احیاءالتراث العربی، سال ۱۴۰۶ه .ق.

۳۵ – ابو عیسی محمد بن عیسی بن سوره، سنن الترمذی، قاهره، دارالحدیث.

۳۶ – هیثمی، نورالدین علی بن ابی بکر، مجمع الزوائد.

۳۷ – شافعی، ابوالحسین علی بن الحسین، تاریخ ابن عساکر.

۳۸ – متقی هندی، علاء الدّین علی، کنزالعمال.

۳۹ – ثقفی، ابن الهلال، الغارات.

۴۰ – احمد بن حنبل، المسند، بیروت، دار صادر.

۴۱ – قشیری، ابوالحسین بن مسلم بن الحجاج، صحیح مسلم.

۴۲ – عسقلانی، احمد بن علی بن حجر، فتح الباری.

۴۳ – بیهقی، ابوبکر احمد بن الحسین، السنن الکبری.

۴۴ – ابن هشام، السیره النبویه، بیروت، دارالکتاب العربی، چاپ پنجم، سال ۱۴۱۶ه .ق

۴۵ – المقرم، عبدالرزاق، مقتل الحسین(ع).

۴۶ – طبری، محمد بن جریر، تاریخ الطبری.

۴۷ – حکیم، سید محمد باقر، الحکم الاسلامی، قم، المنار، چاپ اول، سال ۱۴۱۲ه .ق

۴۸ – حکیم، سید محمد باقر، دوراهل البیت(ع) فی بناء الجماعه الصالحه، قم، مجمع جهانی اهل بیت(ع) چاپ اول.

۴۹ – حکیم، سید محمد باقر، الاخوه الایمانیه.

۵۰ – کراجکی طرابلسی، ابن الفتح، کنزالفوائد، دارالذخائر، چاپ اول، سال ۱۴۱۰ه .ق.

۵۱ – حکیم، سید محمد باقر، الوحده الاسلامیه.

۵۲ – ابن شاذان، ابوالحسن قمی، الفضائل.

۵۳ – طبرسی، ابوالفضل علی، مشکاه الانوار، قم، دارالحدیث، چاپ اول، سال ۱۴۱۸ه .ق.

۵۴ – حکیم، سید محمد باقر، علوم القرآن، قم، مجمع الفکر الاسلامی، چاپ سوم.

۵۵ – صدر، شهید سید محمد باقر، المدرسه القرآنیه، همایش امام صدر، چاپ اول.

۵۶ – صدر، شهید سید محمد باقر، الاسلام یقودالحیاه، همایش امام صدر، چاپ اول.

۵۷ – صدر، شهید سید محمد باقر، اقتصادنا، دارالتعارف، چاپ بیستم، سال ۱۴۰۸ه .ق.

۵۸ – نجاشی، ابوالعباس، رجال النجاشی، قم، جامعه مدرسین، چاپ پنجم، سال ۱۴۱۶ه .ق.

۵۹ – حکیم، سید محمد باقر، ثوره الحسین(ع).

ص:۴۹۱

۶۰ – راغب اصفهانی، مفردات الراغب.

۶۱ – شهید صدر، دروس فی علم الاصول، مجمع فکر اسلامی، سال ۱۴۱۲ه .ق.

۶۲ – ابو منصور طبرسی، الاحتجاج، بیروت، انتشارات اعلمی؛ چاپ مؤسسه آل البیت(ع) سال ۱۴۰۱ه .ق.

۶۳ – اهوازی، حسین بن سعید، کتاب المؤمن، مدرسه امام هادی(ع)، چاپ اول.

۶۴ – اهوازی، حسین بن سعید، کتاب الزهد.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹